

ديه گو كوردووز
سليگ اس . هاريسون



پشت پرده افغانستان

مترجم: اسد اللہ شفايي

پشت پرده افغانستان

نویسندگان

دیه گو کوردووز، سلیگ اس. هاریسون

مترجم: اسدالله شفايي

انتشارات بين المللى الهدى

۱۳۷۹

Cordorez, Diego

کوردوز، ديه گو

پشت پرده افغانستان / نويسندگان ديه گو کوردوز، سليگ اس. هريسون؛ مترجم اسدالله شفايي. - تهران:

الهدى، ۱۳۷۹.

و، ۳۵۴ ص.

ISBN 964 - 472 - 248 - 5

فهرستبوسى بر اساس اطلاعات فييا.

Out of Afghanistan: the

عنوان اصلي:

inside story of the soviet withdrawal.

۱. افغانستان - تاريخ - اشغال روسيه شوروى. ۱۳۵۸ - ۱۳۶۸ - - خاطرات. ۲. سازمان ملل متحد - -

افغانستان. الف. هريسون، سليگ Harrison, Selig

S. ب. شفايي، اسدالله، مترجم: شفايي

۵ پ ۹ ک ۳۷۱/۲/ ۹۵۸/۱۰۲۵ ۱۳۷۹ کتابخانه ملي ايران ۲۸۰۴۶ - ۷۸ م

انتشارات بين المللى الهدى

تهران - صندوق پستى: ۴۳۶۳ - ۱۴۱۵۵

تلفن: ۶۴۰۶۲۶۱ فاكس: ۶۴۰۶۲۴۰



نام کتاب: پشت پرده افغانستان

نويسندگان: ديه گو کوردوز، سليگ اس. هريسون

مترجم: اسدالله شفايي

ويراستاران: بنى خليلی، اميد عظيم زاده

ناشر: انتشارات بين المللى الهدى

نوبت چاپ: اول ۱۳۷۹

تيراژ: ۲۰۰۰

قيمت: ۱۹۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۴۷۲ - ۲۴۸ - ۵

کليه حقوق ناشر محفوظ مى باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فهرست مطالب»

یادداشت مترجم الف

مقدمه ۱

افغانستان و پایان جنگ سرد ۱

فصل اول

چگونه اتحاد شوروی به درون افغانستان خزید ۱۱

نگاهی به گذشته؛ شاه را بیرون کنید، ابرقدرتها را وارد کنید ۱۱

«ک.گ.ب»، «جی.آر.یو» و کمونیست‌های افغانستان ۱۶

فرجام تلاش روسها ۲۰

در آستانه کودتای کمونیستی ۲۴

کودتای افغانی، به سبک افغانی ۲۷

چرا نیروی هوایی نتوانست هنگام ظهر وارد عمل شود؟ ۲۹

ظهور امین ۳۲

ونس در مقابل برژنيسکی ۳۷

مسکو مداخله را در می‌کند ۴۱

زور آزمایی در کابل: قتل ترکی ۴۶

آیا امین به واشنگتن چراغ سبزی نشان داده بود؟ ۴۹

تصمیم به مداخله ۵۲

فصل دوم

۶۱	تهاجم شوروی، پاسخ آمریکا و نهضت مقاومت
۶۲	ایالات متحده و ابتکارات صلح ناموفق
۶۴	انتظارات بزرگ پاکستان
۶۷	ارتش سرخ زیر آتش
۶۹	اسلام آباد و جنبش مقاومت
۷۳	روزانه‌ای برای سازمان ملل
۷۶	پاکستان نقش دولت خط مقدم را بازی می‌کند
۷۹	کمکهای فوق العاده به جنبش مقاومت
۸۲	استراتژی تهاجمی جدید روسها
۴۱	مسکو مداخله را در می‌کند

فصل سوم

۸۷	مأموریت من شروع می‌شود

فصل چهارم

۱۰۵	فرصتی که از دست رفت
۱۰۷	واقع‌بینی آندرویف
۱۱۱	پاکستان تغییر وضع می‌دهد
۱۱۶	میراث آندرویف
۱۱۸	سیا و بحران افغانستان
۱۲۲	نزاع شاهین و کبوتر در اسلام آباد

فصل پنجم

۱۲۷	ازیشروی تا سقوط

فصل ششم

۱۵۳	جنگها شدت می‌یابند

۱۵۴	حملات مجاهدین
۱۵۹	دیدار از کابل
۱۶۵	نقش ویلسون در افزایش کمکهای آمریکا به مجاهدین
۱۷۰	پاکستان، بنیادگرایان و ظاهرشاه

فصل هشتم

۱۷۷	زمستان طولانی

فصل هشتم

۱۹۱	«خشونت طلبان»، «معامله گران» و فروسترویکا
۱۹۴	پیروزی معامله گران
۱۹۸	موشکهای استنگر وارد عرصه کار و زار می شود
۲۰۲	اهمیت استینگر چه بود؟
۲۰۷	مواجهه با کارمل
۲۱۲	ایجاد حکومت غیررسمی
۲۱۵	مسکو برای کابل ضرب الاجل تعیین می کند

فصل نهم

۲۱۹	یخها به آهستگی آب می شوند

فصل دهم

۲۴۷	واقع گرایی سیاسی گورباچف
۲۵۰	زمزمه مردم شوروی: بر سر فرزندان ما چه خواهد آمد؟
۲۵۹	تردید امریکاییها: آیا مجاهدین می توانند بر کشور حکومت کنند؟
۲۶۴	ضیاء الحق و تجدید ساختار استراتژیک
۲۷۱	امریکاییها تیرک دروازه را جابجا می کنند
۲۷۷	امضا کنیم یا نه؟

فصل یازدهم

آخرین موانع پشت سر گذاشته می شود ۲۸۳

فصل دوازدهم

از اوج تا سقوط: معاهدات ژنو ۳۲۱

سخن آخر

خروج و بعد از آن ۳۷۱

ضمیمه

معاهدات ژنو ۴۰۱

موافقتنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد

اصول روابط دو جانبه بویژه عدم مداخله ۴۰۱

اعلامیه تضمین های بین المللی ۴۰۴

توافقنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد

بازگشت داوطلبانه پناهندگان ۴۰۵

توافقنامه مربوط به مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان ۴۰۸

پانویس ۴۱۳

یادداشت ناشر

بحران افغانستان اکنون به یک معضل جهانی تبدیل شده است. این بحران با دخالت عوامل گوناگون و گذشت زمان روز به روز پیچیدگی بیشتری پیدا کرده و امروزه به صورت یک مسئله غیرقابل حل نمایان گردیده است.

دستهای پنهان خارجی، کشورهای همسایه، قدرتهای بین المللی و اختلافات و کشمکشهای احزاب و نیروهای گوناگون داخلی از جمله عوامل دخیل در تشدید و ادامه این بحران هستند. شناخت این عوامل و سیاست کشورهای مداخله گر از لوازم شناخت بحران افغانستان به شمار می آید.

کتاب حاضر ما را با مقطعی مهم از بحران افغانستان آشنا می سازد؛ اینکه چگونه و تحت چه شرایطی نطفه آن شکل گرفت و چه دلایل و عواملی قضیه را پیچیده تر کرد. پایان جنگ سرد و نقش قضیه افغانستان در آن و در مناسبات ابرقدرتها از جمله موضوعاتی است که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

نویسندگان کتاب دو چهره شناخته شده هستند؛ یکی از آنان (دیه گو کوردووز) بنابر مقتضیات شغلی خود - نماینده دبیر کل سازمان ملل در امور افغانستان - مستقیماً درگیر موضوع و قضایای پشت پرده آن بوده و دیگری (سلیگ اس. هاریسون) به عنوان محقق و کارشناس مسایل آسیا، از نزدیک رویدادها و تحولات این کشور را زیر نظر داشته و گفتگوهای مفصلی با سران قدرتهای مداخله گر انجام داده است. ترجمه این کتاب نیز توسط یک مترجم افغان و آشنا به مسایل افغانستان و با دقت و رعایت امانتداری صورت گرفته است.

امید است انتشار این کتاب گامی باشد در جهت شناخت بیشتر زوایای جدیدی از تحولات افغانستان - که تاکنون کمتر به بحث گرفته شده است - و رابطه آن با مسایل منطقه ای و جهانی. تنها با مطالعه دقیق و بی طرفانه رویدادهای گذشته این کشور می توان به درک واقعیتهای امروز جامعه افغانستان نزدیکتر شد و تصویر روشن تری از فردای آن ترسیم کرد.

تقديم به روان بزرگ سيد محمد رحيمي

یادداشت مترجم

تهاجم ارتش سرخ به افغانستان یکی از مهمترین رویدادهای قرن حاضر است که به دنبال آن این سرزمین عرصه کشمکش قدرتهای بزرگ و دولتهای منطقه گردید و در این میان تنها قربانیانی که فراموش شدند، مردم افغانستان بودند. پشت پرده افغانستان از بسیاری از افسانه‌های پیرامون جنگ افغانستان پرده برمی‌دارد و بویژه، در همین رابطه به ارزیابی این فرایند مهم تاریخ معاصر می‌پردازد که جنگ سرد چرا و چگونه پایان پذیرفت، و بحران افغانستان چه جایگاهی در آن داشت.

پشت پرده افغانستان یکی از برگهای تاریخ معاصر افغانستان است که حوادث و تحولات سیاسی این سرزمین را از زمان فروپاشی نظام پادشاهی و تأسیس نخستین جمهوری توسط محمد داوود در ۱۹۷۳م/۱۳۵۲ش، تا خروج ارتش سرخ در ۱۹۸۸/۱۳۶۷ و پس از آن تا سقوط دولت کمونیستی مورد بررسی قرار می‌دهد و به عوامل خارجی مداخله‌گر در افغانستان، بویژه دیپلماسی قدرتهای بزرگ در دوران پس از کودتای کمونیستی، تهاجم ارتش سرخ و همچنین تلاشهای میانجی‌گری سازمان ملل و نتایج انعقاد معاهدات ژنو می‌پردازد.

کتاب حاضر عمدتاً به انگیزه‌های داخلی شوروی سابق از لشکرکشی به افغانستان پرداخته و به نسبت کمتر انگیزه‌های امریکا را که در آن روزگار تحت تأثیر فضای حاکم بر جنگ سرد قرار داشت، و به علاوه تعاریفی سلطه‌طلبانه از نقش، منافع و امنیت خود در جهان ارائه می‌داد، نقد و ارزیابی کرده‌است. بدین ترتیب، موضوع اصلی این کتاب به کشمکش ابرقدرتها و حامیان منطقه‌ای آنها مربوط می‌شود تا به انگیزه‌های داخلی مردم افغانستان. با این همه رویکرد نویسندگان به محاسبه‌ها و معادله‌های قدرت و سیاست در این مقطع تاریخی قابل توجه است.

این کتاب توسط دو شخصیت آگاه به مسایل افغانستان نوشته شده‌است؛ دیه‌گو کوردوز نماینده سازمان ملل در امور افغانستان بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ و نامزد جایزه صلح نوبل (به دلیل نقشی که در به انجام رساندن معاهدات صلح ژنو به عهده

داشته است) و سلینگ اس. هاریسون خبرنگار سابق واشنگتن پست و نویسنده پنج کتاب درباره آسیا. اولی مستقیماً درگیر قضیه افغانستان بوده و با رهبران سیاسی کشورهای درگیر گفتگوهای متعدد داشته است و دومی علاوه بر احاطه بر به مسایل آسیا و بویژه افغانستان، به اسناد دست اول راجع به قضیه دسترسی پیدا کرده است.

عناصر چندی به این کتاب ویژگی‌های منحصر به فردی بخشیده است. نویسندگان ست به قضایای پشت پرده و اسناد محرمانه، بخصوص پس از فروپاشی شوروی، سواف مستقیمی داشته‌اند؛ و از این رو آنچه آنها نوشته‌اند، در موارد بسیاری، قضاوتها و حلیلهای رایج را زیر سؤال می‌برد و چه بسا تفسیر متناقضی از آنها ارائه می‌دهد. یکی از دلایل مهم آن، افشای اسرار و قضایایی بوده که تنها بر اثر گذشت زمان، روی دادن تحولات سریع به دنبال فروپاشی شوروی و تغییر شرایط بین‌المللی، دستیابی به آنها ممکن شده است. نویسندگان، بویژه کوردووز، از نزدیک در جریان مسایل افغانستان و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داشته‌اند؛ این ویژگی اثر آنها را با مطالعات بسیاری از نویسندگان خارجی راجع به موضوع یاد شده متفاوت کرده است.

از همین رو این کتاب ممکن است ارزیابی‌های جدیدی راجع به بسیاری از مسائل جهانی و منطقه‌ای ارائه نموده و به گونه‌ای نو به تجزیه و تحلیل قضایا بنشیند. به عنوان نمونه، نویسندگان برآنند که شوروی سابق نه به عنوان برداشتن اولین قدم برای سلطه بر حوزه‌های نفتی خلیج فارس و دسترسی به آبهای گرم، بلکه به خاطر ترس از گرایش روزافزون حفیظ‌الله امین به سوی واشنگتن و روی کار آمدن یک حکومت طرفدار امریکا در افغانستان تصمیم به مداخله نظامی گرفت. و یا اینکه، گورباچف مدت‌ها پیش از اینکه موشکهای "استینگر" وارد عرصه جنگ شود، در جستجوی راههای خروج از طریق مذاکره برآمده بود.

همچنین، این نکته که اسلام آباد به شدت علاقه‌مند به گسترش جنگ افغانستان بود و ادامه کشمکش سیل کمکهای غربی و منافع فراوانی را نصیب این کشور می‌ساخت؛ اسلام آباد حاضر شد که به عنوان مجرای برای انتقال کمکهای غرب به مجاهدین افغانستان عمل کند، چرا که در ازای آن امریکا فعالیتهای اتمی پاکستان را نادیده می‌گرفت و از طرف دیگر این کشور سهم بزرگی از کمکهای مالی و تسلیحاتی به

مجاهدین را خود به جیب می‌زد. «در این شرایط، پاکستان تهدید کمونیسم در افغانستان را اساسی برای روابط پایدار با واشنگتن تلقی می‌کرد و امیدوار بود کمکهای نظامی امریکا از سرگرفته شود.»

از سوی دیگر روی کار آمدن هر دولت قدرتمند در افغانستان باعث می‌شد مسئله مورد اختلاف "خط دیورند" دوباره زنده شود. به همین دلیل اسلام آباد استراتژی ایجاد یک دولت ضعیف دست نشانده در افغانستان و انهدام همه جانبه این کشور را پیش روی قرار داده بود. آژانسهای اطلاعاتی پاکستان در این راستا سعی داشتند هر گونه تحرک و تلاش نیروهای ملی افغانستان را در نطفه خفه کنند و بسیاری از گروههای جهادی نیز آگاهانه یا ناآگاهانه در دام سیاستهای اسلام آباد گرفتار آمدند.

واشنگتن از دیگر جانب، تلاش داشت ارتش سرخ در افغانستان زمینگیر شود و از همین رو بر سر راه خروج آنها مانع ایجاد کرد. اغلب رهبران امریکا سعی داشتند شوروی‌ها را در باتلاق افغانستان گیراندازند و بدینسان قضیه ویتنام را تلافی کنند. از نظر آنان ادامه حضور نیروهای شوروی در این سرزمین محکومیت بیشتر مسکو در افکار عمومی جهان را به دنبال داشت و بر روی جنایات غرب در دیگر نقاط دنیا پرده می‌کشید. تضعیف نظامی و اقتصادی کرملین دیگر امتیازی بود که کاخ سفید از این رهگذر آن را نصیب می‌شد.

ضعف نیروها و احزاب جهادی در تعیین اهداف و تدوین یک استراتژی مبارزاتی و حکومتی از دیگر مواردی است که نویسندگان به آن پرداخته‌اند. کمبودها و مشکلات ساختاری و بنیادی آنان برای شکل دادن به یک حرکت هماهنگ و منسجم از همان آغاز آینده‌ای مبهم را پیش روی مردم افغانستان قرار می‌داد. در این میان آنچه در گیرودار این کشمکش‌ها کسی هرگز به آن نمی‌اندیشید، منافع ملی کشور و مردم افغانستان بود. این بود که پیش‌بینی تلخ «راه افتادن حمام خون در کابل» در نهایت به تحقق پیوست و آمل و آرزوهای «قربانیان فراموش شده» به فراموشی سپرده شد.

* * *

بی‌مناسبت نیست در اینجا به اظهار نظرهای چندی راجع به کتاب جهت ارائه

تصویری روشن‌تر از آن نظری اندازیم:

هنگامی که اتحاد شوروی نیروهای خود را از افغانستان بیرون کشید، رسانه‌های غربی توضیح ساده‌ای داشتند: نیروهای شوروی توسط چریک‌های تسلیح شده به وسیله ایالات متحده از کوه‌های افغانستان بیرون رانده شدند. آسمانها به کمک موشک‌های استینگر از جنگنده‌های شوروی پاک شد. تا اینکه کرملین به زانو درآمد. اما دبه گو کوردووز و سلیگ اس. هاریسون این تصور را در هم می‌ریزند. پشت پرده افغانستان نشان می‌دهد که وقتی اتحاد شوروی تصمیم به خروج گرفت، ارتش سرخ با آرامش خاطر در افغانستان سنگربندی می‌کرد: تسلیحات امریکایی و شجاعت افغانها بهای ماندن شوروی را بالا برد، اما این شش سال دیپلماسی ماهرانه بود که زمینه‌های خروج را فراهم کرد.

انتشارات آکسفورد - ناشر متن انگلیسی کتاب

کتاب هاریسون - کوردووز سهم بزرگی در فهم لحظات سرنوشت ساز جنگ سرد دارد -
مداخله شوروی و شکست آن در افغانستان.

رییس‌جمهور سابق امریکا - جیمی کارتر

این یک کتاب جذاب و مهم است، کتابی که واقعاً از عنوان خود حکایت دارد..

رایموند گارتف

نویسنده کتاب روابط آمریکا - شوروی

و پایان جنگ سرد

یک سال قبل از اشغال شوروی، سلیگ هاریسون اولین کسی بود که هشدار داد، احتمال اشغال افغانستان وجود دارد. سپس در اوایل دهه ۱۹۸۰ او نخستین فردی بود که گزارش داد، دبه گو کوردووز و سازمان ملل پیشرفت غیر منتظره‌ای در ترغیب شورویها به ترک افغانستان کسب کرده‌اند. اکنون آنان به هم پیوسته‌اند تا بررسی جذابی از موفقیت چشمگیر سازمان ملل ارائه دهند. کتاب آنها (پشت پرده افغانستان) سالها منبع معتبری در مورد یک رویداد چشمگیر در تاریخ جنگ سرد باقی خواهد ماند.

چارلز ویلیام مانیس

سردبیر فارین پالیسی

این معتبرترین، کامل‌ترین و جذاب‌ترین بررسی از ورود ناشیانه اتحاد شوروی به جنگ افغانستان و تصمیم‌گیری و دیپلماسی زمینه ساز خروج نیروهای شوروی است. با ارائه اطلاعات ارزشمند و جدید در مورد آنچه واقعاً اتفاق افتاد.

دون ابر دورفر

خبرنگار سابق واشنگتن پست

«پست پرده افغانستان» بی تردید بررسی روشن مذاکراتی است که به انعقاد معاهدات ژنو منجر شد و کشمکش‌های سیاسی در مورد خروج در مسکو، واشنگتن، کابل و اسلام آباد. دبه گو کردووز و سلیگ هاریسون حکایت آشکاری برای ما دارند، مملو از افشاگرهای مهم و جدید، که برای کلیه پژوهشگران مسایل خارجی و تاریخ اهمیت فوق‌العاده‌ای خواهد داشت.

سایروس ونس

وزیر خارجه سابق امریکا

* * *

در پایان لازم می‌دانم با استفاده از این فرصت از کلیه دوستان و عزیزانی که هر کدام به نحوی در ارائه کتاب حاضر سهم بوده‌اند، اظهار تشکر و سپاسگزاری نمایم: از جمله پدر و مادر گرامی‌ام، اسدالله و حمیدالله علوی و علیدوست حسینی که از حمایتها و همکاریهایشان در جریان ترجمه حاضر بهره‌مند بوده‌ام. بخصوص محترم احمدی که نسخه انگلیسی این کتاب را در مزار شریف در اختیارم گذاشتند.

بدیهی است، هر گونه ضعف و کاستی احتمالی در این اثر به عهده مترجم است؛ امید می‌رود کلیه دوستان و خوانندگان بر آنها با دیده اغماض بنگرند و تذکرات و توصیه‌های لازم را از اینجانب دریغ نفرمایند.

همچنین نکات ذیل شایسته تذکر است:

- ۱ - سعی شده است کلیه دیدگاهها و تحلیل‌های نویسندگان با نهایت امانتداری ترجمه شود و این الزاماً به مفهوم تأیید همه آنها نیست. اما به دلیل رعایت امانت و پرهیز از داوری درباره آنها، قضاوت نهایی به عهده خوانندگان گذاشته شده است.
- ۲ - در بعضی از بخشهای کتاب - اغلب در فصول نوشته شده توسط کوودوز - مترجم مبادرت به تلخیص قسمتهایی از متن کرده است؛ و این معمولاً مواردی بوده که بیشتر جنبه شخصی داشته و یا در آنها مطالب گذشته به نحوی تکرار شده است.
- ۳ - در موارد اندکی که مترجم اضافه کردن بعضی توضیحات را لازم دیده، این مطالب با آوردن حرف «م» (مترجم) در آخر آن، به صورت پاورقی آمده است.

اسدالله شفا‌ئی

حمل (فروردین) ۱۳۷۹ - تهران

افغانستان و پایان جنگ سرد

مورخان در این بحث که چرا و چگونه جنگ سرد خاتمه یافت، به دو دسته متفاوت تقسیم شده‌اند؛ دسته اول آنهایی هستند که معتقدند غرب طی چهار دهه اعمال سیاست سد نفوذ و بازدارندگی نظامی موفق بوده است. این همان رویکردی است که ساختار نظامی امریکا در دوران ریاست جمهوری ریگان را نیز شکل داد و حمایت پرشتاب از جنبشهای ضدکمونیستی اعلام شده در دکتترین وی را به دنبال داشت. بسیاری از مدافعان این دیدگاه، عقب‌نشینی شوروی از افغانستان را در درجه نخست به فشار نظامی امریکا نسبت می‌دهند و برای جنبش مقاومت افغانستان اهمیت کمتری قائل هستند. این دیدگاه بر اعمال مخفیانه "سیا" در افغانستان، نه تنها در خاتمه دادن به جنگ سرد که در ایجاد زمینه‌های تجزیه اتحاد جماهیر شوروی نیز تأکید می‌کند.

در مقابل این دیدگاه غالب، "جورج کنان" و کارشناسان همفکر او در مسایل شوروی قرار دارند. هواداران این دیدگاه بر وقوع تغییرات عمیق درونی در جامعه شوروی طی جنگ سرد، ناتوانی نظام آهنین کمونیستی در پاسخگویی به این تغییرات و در نتیجه ظهور رهبران جدید که مدافع اصلاحات داخلی و توسعه روابط خارجی بودند، تأکید دارند. از نظرگاه این عده، سد نفوذ و فشار نظامی بر شوروی برای مهار آن ضروری بود، اما بر تغییر سیاستهای شوروی از جمله عقب‌نشینی از افغانستان، که "گورباچف" آغازگر آن بود، تأثیر زیادی نداشت. کنان در واقع می‌گوید: «به طور کلی افراط‌گرایی در جنگ سرد باعث به تأخیر افتادن تغییرات عظیمی شد که اتحاد شوروی را در پایان دهه ۱۹۸۰ غافلگیر کرد، و نه تسریع آنها».^۱

دیدگاه کنان که در این کتاب از آن حمایت می‌شود، متکی بر بخشی از مطالعات

تاریخی است که عمدتاً در بحبوحه مشاجرات سالهای جنگ سرد، نادیده گرفته شده است.^۲ براساس این نظریه، "پرسترویکا" نقطه اوج فرایند تغییرات سیاسی یی بود که برای چند دهه، موجب از هم پاشیدگی اقتصادی، تنشهای اجتماعی ناشی از شهرنشینی و صنعتی شدن سریع شد. در زمان لنین تنها ۱۶ درصد از جمعیت شوروی در شهرها زندگی می کردند. در ۱۹۶۰ این رقم بیش از سه برابر شد. در فاصله سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۴ تعداد جوانانی که در دانشگاهها ثبت نام کرده بودند از ۱/۲ به ۵/۳ میلیون نفر رسید. اینان، نخبگان جدید تکنوکرات با ارزشهای حاکم بر طبقه متوسط را به وجود آوردند. "نیکیتا خروشچف" اولین رهبر شوروی بود که به فشارهای برخاسته از پایین برای ایجاد یک نظام سیاسی سازگار، پاسخ مساعد داد. تلاشهای استالین زدایی وی اگرچه دچار وقفه شد، اما او از موضع خود برنگشت. به همین ترتیب، با اینکه اصلاحات اقتصادی "الکسی کاسیگین"، طی دهه ۱۹۶۰م، با شکست مواجه شد، اما نظریه "بازار سوسیالیستی" مورد انکار و رد قرار نگرفت. "یوری آندروپف" بیمار در دوران کوتاه تصدی اش نتوانست کنترل خود را بر امور تحکیم بخشد، اما در مورد کشمکشهایی که در خفا جریان داشت، حساس بود و هشیارانه راه گورباچف را هموار کرد.

آن گونه که "مارتین واکر" می گوید، «میخایل گورباچف از ناکجا آباد نیامده بود. او محصول نظام آموزشی جدید در شوروی بود و از آمیزه جدید اجتماعی ناشی از رشد ناگهانی بازار سیاه، سبک زندگی در حال تغییر و اختلافات طبقاتی و انتظارات اجتماعی جدید، سربرآورد... هنگامی که "برژنف" مُرد، کشور به سوی یک انقلاب اجتماعی حرکت می کرد».^۳

همان گونه که تصمیم برژنف برای اشغال افغانستان، یکی از آخرین تشنجهای نظام کهنه در حال مرگ "استالین" بود، به همین ترتیب خروج روسها، ظهور پیروزمندانه نسل جدیدی از رهبران را نوید می داد. بررسی هایی که در پی می آید به "پرسترویکا" - و دیپلماسی - در خروج نیروهای شوروی نقش زیادی داده است و موضوع اشغال افغانستان را از نقطه نظر فشار نظامی، تجزیه و تحلیل می کند.

این تحقیق روشن می کند که اهداف شوروی در افغانستان از همان آغاز محدود بوده

است. مسکو به اشغال افغانستان به عنوان برداشتن قدم اول در انجام یک طرح بزرگ برای سلطه بر خلیج فارس - آنچنانکه بسیاری از محققان در آن زمان نظر می دادند - مبادرت نورزید. شوروی به گسیل و تقویت نیروهای نظامی اش پرداخت تا تهدید پیدایش یک حکومت افغان طرفدار امریکا در نزدیکی مرزهایش را خنثی کند و بر آن پیشدستی نماید. پس از آن اختلافاتی بین رهبران شوروی بر روی عاقلانه بودن این تصمیم بروز کرد که در همان اوایل در سال ۱۹۸۳م، کاوش های جدی دریافتن راهی برای خلاصی را به دنبال داشت.

به رغم تصویر کلیشه ای که از شکست گسترده نظامی روسها ارائه می شود، نیروهای شوروی در زمان امضای معاهدات ژنو (در آوریل ۱۹۸۸م)، با خاطر جمعی در افغانستان سنگربندی می کردند. ارتش سرخ به گونه "واترلو" یا "دین بین فو" از افغانستان خارج نشد. گورباچف در مواجهه با یک بن بست سیاسی و نظامی تصمیم گرفت از مخمصه رها شود؛ و معاهدات طریق عملی برای رهایی از بن بست و بازکردن راه برای گسترش روابط با غرب را پیشنهاد می کرد. "پرسترویکا" پیش شرط لازم برای خروج بود، و دیپلماسی، با پشتوانه فشار نظامی آن را عملی کرد.

اینکه بگوییم جنگ افغانستان اتحاد شوروی را از پا درآورد و باعث از هم پاشیدن سیستم آن گردید، آنچنان که بعضی از محققان گفته اند،^۴ چندان واقع بینانه نیست. حقیقت اینست که آندروپف و گورباچف قصور سیستم حاکم بر شوروی را تشخیص دادند و مناسب بودن مدل آن را برای دیگر کشورها و بویژه برای افغانستان، زیر سؤال بردند. بدین لحاظ آنها در جستجوی راهی برای خلاصی برآمدند. آنچه در خود شوروی اتفاق افتاد، به پیدایش شیوه جدید نگرش به ویژگیهای داخلی این کشور و "تفکر جدید" در سیاست خارجی منجر شد. خلاصی از افغانستان اولین گام منطقی در این راستا بود. اضمحلال ناگهانی شوروی در سه سال بعد و سقوط گورباچف از ناتوانی او در هماهنگی با فشارهای روزافزون، بویژه فشار جمهوریهای غیرروسی برای کسب خودمختاری بیشتر از آنچه او در نظر داشت، راجع به تغییراتی ناشی می شد که از اصلاحات خود وی ریشه گرفته بود. عقب نشینی از افغانستان همچنین بر فشار روانی بی اثر گذاشت که فروپاشی ۱۹۹۱م، را ممکن می کرد. اما پرسترویکا و فروپاشی حکومت

شوروی، هر دوه بخشی از همان تسلسل تاریخی تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی داخلی شوروی بودند. طبق تجزیه و تحلیل‌های این دیدگاه، حتی اگر این از هم‌پاشی و تجزیه پیش‌نمی‌آمد، جنگ سرد رو به پایان می‌رفت.^۵

بخش اول کتاب به جای تکیه کلیشه‌ای بر گرایش توسعه‌طلبانه رهبری یکپارچه شوروی، روشن می‌کند که بحث داخلی عذاب‌آور آغاز شده از مارس ۱۹۷۹ در مورد مداخله، پس از آن بتدریج شدت پیدا کرد. مذاکرات دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در این زمان حاکی از آن است که همان رهبرانی که در دسامبر تصمیم به مداخله گرفتند، قبلاً به خوبی از مخاطرات آن آگاه بودند. رهبر کمونیست افغانستان، "ببرک کارمل"، با استفاده از این اختلافات توانست روسها را در مورد ارتباط رقیبش، "حفیظ‌الله امین"، با امریکایی‌ها هراسان کرده، بدین ترتیب کفه تمایل آنها به مداخله را سنگین‌تر نماید. در میان سران ارتش شوروی نیز اختلافاتی وجود داشت؛ بعضی از ژنرال‌های ستاد ارتش معتقد بودند که نیروهای شوروی در صورت مداخله، صرفاً امنیت شهرها و نقاط کلیدی را به دست گیرند و عملیات جنگی به عهده ارتش افغانستان گذاشته شود. مخاطرات ژنرال‌های روسی و همچنین رهبران مقاومت افغانستان، هر دوه نشان می‌دهند که ارتش سرخ در آغاز می‌خواست در داخل پایگاه‌های نظامی باقی بماند، اما با گسترش تهاجمات مجاهدین به صحنه نبرد کشانیده شد.

این در حالی بود که ارائه تصویر قالبی از وفاداری امریکایی‌ها نسبت به صلح و خردمختاری افغانها، روی واقعیت‌های پیچیده‌تر پرده می‌کشید. واقعیت این بود که قدرت حاکمه ایالات متحده از همان آغاز به دو جناح تقسیم شده بود؛ "خشونت‌گرایان" که می‌خواستند نیروهای شوروی در افغانستان را تضعیف کرده و بدینسان قضیه ویتنام را تلافی کنند، و "معامله‌گران" که قصد داشتند از طریق ترکیب دیپلماسی و فشار نظامی آنها را مجبور به خروج نمایند. به عنوان مثال اندکی پس از اشغال، "سایروس ونس" وزیر خارجه به "کارتر" پیشنهاد کرد که ایالات متحده در عوض خروج روسها از افغانستان، ایران و پاکستان را وادار به اتخاذ سیاست بی طرفانه در مقابل این کشور نماید. مشاور امنیت ملی "زینگو برژینسکی" این ایده را نپذیرفت و در این رابطه اختلافات مهمی با ونس پیدا کرد. برژینسکی می‌خواست شوروی در مقابل دادگاه افکار عمومی

جهان مورد حمله قرار گیرد؛ به همین دلیل او همیشه سعی داشت از مذاکرات بین امریکا و شوروی بر سر قضیه افغانستان طفره برود. این در حالی بود که وی در همان اوایل ۱۹۸۰، میانجی‌گری سازمان ملل بین افغانستان و پاکستان را قبول کرده بود.

همان گونه که در بخش دوم کتاب آمده است، ایالات متحده در این زمان تمام تلاش خود را به کار گرفت تا نگذارد آن دسته از رهبران پاکستان که در صدد استقرار صلح در افغانستان بودند، جانشین آنهایی شوند که می‌خواستند این کشور مجرای برای کمک به جنبش مقاومت افغانستان باشد. هنگامی که سازمان ملل فعالیتش را آغاز کرد، واشنگتن فقط در ظاهر از مذاکرات حمایت نمود. ظهور گورباچف، "معامله‌گران" در واشنگتن را به همکاری بیشتر با سازمان ملل تشویق کرد. اما "خشونت‌گرایان" تا آخر در مقابل معاهدات ژنو ایستادند و اصرار داشتند که امریکا باید بر تغییر رژیم کمونیستی افغانستان به عنوان شرط امضای معاهده تأکید کند.

آیا خروج روسها می‌توانست زودتر اتفاق بیفتد؟

در بخش سوم کتاب آمده است که آندروپف در پیشنهاد مذاکره سال ۱۹۸۳ جدی بود. اما وزیر خارجه‌اش "آندره گرومیکو" و وزیر دفاع "دیمیتری اوستینوف" و نیز رهبر کمونیست افغانستان "بیرک کارمل"، بخصوص پس از سخنرانی معروف ریگان تحت عنوان "امپراتوری شریر"^۱ و موضع‌گیری منفی امریکا در برابر مذاکرات ژنو، شدیداً با وی مخالفت می‌کردند. پاکستانی‌ها بر موضع امریکایی‌ها متکی بودند. اگر امریکا از خود نرمش نشان می‌داد، "آندروپف" می‌توانست قاطع‌تر حرکت کند و ابتکاراثر را به نتیجه برساند.

گورباچف نیز در صورت همکاری امریکا می‌توانست خیلی زودتر بر مخالفتها در مسکو و کابل، فائق آید. اما دولت ریگان دیر متوجه شد که او قصد دارد از مخمصه افغانستان رها شود و باید به تلاشهای میانجی‌گری سازمان ملل زمینه دهد. در بخشهای چهارم و پنجم کتاب آمده است که طبق قرائن، مسکو در اواخر ۱۹۸۵م، و بخصوص پس از نشست "ریکیاویک" در اواخر ۱۹۸۶م، آماده خروج از افغانستان بود. در ژانویه

^۱ رییس جمهور ریگان در مارس سال ۱۹۸۳ نطقی ایراد کرد و در آن اتحاد شوروی را «امپراتوری شریر» خواند.

۱۹۸۷م، مسکو در ازای حمایت امریکا از ایجاد حکومت ائتلافی با مشارکت دولت کمونیستی در کابل، تلاش کرد یک جدول زمانی برای خروج تنظیم کند؛ اما واشنگتن در این قضیه همکاری نکرد.

خروج روسها، همان گونه که در بخش ششم کتاب آمده است، ابتدا به دلیل عدم توافق بر سر حکومتی که بعد از خروج، قدرت را در کابل به دست گیرد، به تأخیر افتاد. این مناقشه می توانست زودتر پایان یابد؛ و این در صورتی بود که مسکو یا واشنگتن و یا هر دو حاضر می شدند در راه ایجاد یک رژیم ائتلافی با پایه های وسیع، دست از حمایت وابستگان افغان خود بردارند. چرا که نه حزب کمونیست افغانستان و نه عناصر بنیادگرای مقاومت مورد حمایت پاکستان، هیچ کدام، نماینده اکثریت سازمان نیافته مردم افغانستان نبودند. در یک برهه، رهبران افغان، ائتلافی از نمایندگان مقاومت به وجود آوردند - جنبش لویه جرگه ۱۹۸۰م - اما آژانسهای اطلاعاتی پاکستان این ابتکار داخلی امیدبخش را خنثی کردند. اسلام آباد در تعقیب اهداف ریشه دار تاریخی خود، سعی داشت بخش عمده کمکهای امریکا به گروههای بنیادگرای مقاومت را - به عنوان پاداش نقش واسطه گری اش - کانالیزه کند. تن دادن امریکا به تقاضای پاکستان برای ایجاد یک حکومت بنیادگرا بدون مشارکت دولت کمونیستی کابل، موضع آن عده از رهبران شوروی را تقویت کرد که معتقد بودند برای دوره فترت بعد از خروج ارتش سرخ، رژیمی با رهبری کمونیستی ضرورت دارد.

اگرچه رژیم "نجیب الله" چهار سال بر سر قدرت باقی ماند، اما نتیجه نهایی عدم همکاری شوروی و امریکا با سازمان ملل در ایجاد یک رژیم ائتلافی، باعث ادامه خونریزی در کابل و روی صحنه آمدن گروههای مسلح بنیادگرا شد. به علاوه، این واقعیت که ایالات متحده نمی خواست مانع حمایت اسلام آباد از این گروهها شود، عواقب ناگواری در پی داشت. همچنین باید در نظر داشت که سازمان سیا به آموزش تعداد زیادی از نیروهای گروههای مقاومت مورد حمایت پاکستان، مبادرت ورزیده بود. هرج و مرجی که خلع ید نجیب الله را به دنبال داشت، از طرز برخورد امریکا و شوروی درباره شروط مهم نظامی مندرج در معاهدات ژنو متأثر بود. طرفین چندی پس از توافق در مورد معاهدات، آشکارا فلسفه اصلی و مفاد آن را نقض کردند؛ در حالی که

این توافق‌ها می‌توانست به حل و فصل جنبه‌های مهم قضیه افغانستان منجر شود. در دسامبر ۱۹۸۵م، دولت ریگان ممنوعیت کمک نظامی به مقاومت را طبق ماده ۲ بخش هشتم معاهدات پذیرفت، اما در آخرین لحظات زیر بار این تعهد نرفت. واشنگتن به این امر اعتراض داشت که معاهدات، ادامه یا قطع حمایت نظامی شوروی از رژیم کابل را مورد توجه قرار نداده است.

اگر ایالات متحده و پاکستان موافق با تعهدات خود رفتار می‌کردند، شانس پیدایش ثبات بعد از جنگ در افغانستان بسیار زیاد می‌شد. متأسفانه در همان زمان گورباچف و مشاورانش نیز در مورد کمک نظامی موضعی متفاوت با قبل اتخاذ کردند. مذاکره‌کنندگان شوروی در فرایند میانجی‌گری سازمان ملل بارها گفته بودند که در صورت قطع کمکهای نظامی امریکا، مسکو به تقویت نظامی کابل نیازی ندارد. با این وجود این مسکو بود که در اوایل ۱۹۸۸م، اعلام کرد که حق ادامه کمکهای نظامی به کابل پس از خروج ارتش سرخ را برای خود محفوظ نگاه داشته است. و در نتیجه جار و جنجال بیشتری را باعث شد. وزیر خارجه امریکا "جورج شولتز" اعلام کرد که ایالات متحده نیز حق ادامه کمکها را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد. همچنین در این زمان بود که دولت ریگان به یک تفاهم سوءظن‌آور با پاکستان دست یافت که مطابق آن در صورت ادامه تقویت نظامی کابل از سوی مسکو، اسلام‌آباد می‌توانست معاهدات را نادیده بگیرد. تنها دو سال بعد - و پس از آن که مسکو و واشنگتن مقادیر عظیمی اسلحه به افغانستان سرازیر کردند - شوروی "توازن منفی" در مورد تقویت نظامی را پذیرفت.

طرفداران "توازن مثبت" آنها بهای لازم برای کشاندن شوروی به پای میز مذاکره و خروج ارتش سرخ می‌دانستند. اما به هر حال مسکو به این دلیل که پیش‌نویس معاهدات پایانی را برای کمکهای نظامی امریکا در نظر داشت، به مشارکت جدی در مذاکرات ژنو کشیده شد. شوروی پس از آن در دام التزام به معاهدات گرفتار شده و "گورباچف" در اوایل ۱۹۸۸م، برای ۱۵ ماه مه قول خروج داد.

معاهدات با پذیرش ابقای رژیم کابل، در واقع راه بهتری برای مسکو ارائه می‌کرد که صرفاً در ازای خروج یکجانبه آن را نصیب نمی‌شد. البته ایالات متحده تنها بدین لحاظ با ابقای نجیب‌الله بر سر قدرت موافق بود که تصور می‌کرد این رژیم پس از خروج

نیروهای شوروی، به سرعت سقوط خواهد کرد.

بعضی از محققان اظهار کرده‌اند که اتحاد شوروی در هر صورت، حتی اگر توافقیهای ژنو پیش نمی‌آمد، از افغانستان خارج می‌شد. اما در صورت عدم تصویب معاهدات، مسکو می‌توانست به طور کامل از افغانستان خارج نشود و نیروی قابل توجهی را برای حفاظت کابل و سایر نقاط کلیدی نگهدارد؛ و در این صورت این فرایند، ناتمام، غیر مطمئن و قابل بازگشت بود که به فشار سیاسی نجیب‌الله و طرفدارانش در کرمین، بستگی پیدا می‌کرد. به عنوان مثال، در اوایل ۱۹۸۸م، کمی بعد از به نتیجه رسیدن معاهدات، وزیر خارجه شوروی "ادوارد شواردناده" و رییس ک.گ.ب "ولادیمیر کریچکف" برای تجدیدنظر در پیمان دوستی ۱۹۷۸م، افغانستان و شوروی که بازگشت نیروهای شوروی به افغانستان را در شرایط خاص مجاز می‌دانست، فشار آوردند؛ البته گورباچف این پیشنهاد را نپذیرفت.

با توجه به اینکه مسکو نمی‌خواست در نقش متهم در دادگاه جهانی حاضر شود، سازمان ملل نقش بی‌مانندی در مذاکرات خروج بازی کرد. تلاشهای سازمان ملل به موفقیت انجامید، چرا که مأموریت میانجی‌گری دیبرکل با انعطاف‌پذیری بی‌سابقه‌ای تحقق یافت. در این ارتباط طی یک دوره شش ساله، ۱۲ نوبت مفاهمه رسمی دیپلماتیک در ژنو صورت گرفت و بارها مذاکرات دوجانبه بین سازمان ملل و هر یک از چهار حکومت درگیر و نیز با دیگر حکومتها و شخصیت‌های مؤثر انجام شد.

یکی از ویژگیهای برجسته دوره جنگ سرد این بود که هر ابرقدرت به طور تلویحی، برتری طرف مقابل را در حوزه نفوذ خودش تصدیق می‌کرد. مداخلات آشکار ایالات متحده در گواتمالا (۱۹۵۴م) و کوبا (۱۹۶۱م) و حتی تهاجم مسلحانه این کشور به جمهوری دومینیکن (۱۹۶۵م) تنها عکس‌العمل‌های ملایم مسکو را به دنبال داشت. به همین ترتیب مداخلات شوروی در آلمان شرقی (۱۹۵۳م)، مجارستان (۱۹۵۶م) و چکسلواکی (۱۹۶۸م)، عکس‌العمل عمده‌ای در واشنگتن برنیا بگیخت. تنها سه هفته پس از تهاجم شوروی به چک، رییس‌جمهور امریکا "جانسون" در یک سخنرانی صرفاً اظهار امیدواری کرد که این اقدام "موقتی" باشد. یکی از نتایج این تفاهم ضمنی این بود که سازمان ملل در بحرانها نقش حاشیه‌ای پیدا می‌کرد و اقداماتش به هشدارها و

تقاضاهای خیرخواهانه مجمع عمومی یا شورای امنیت برای خاتمه دادن به اقدامات تهاجمی محدود می‌شد. آنچنان که کوششهای میانجی‌گرانه دو دبیرکل سازمان ملل در جنگ ویتنام نتیجه‌ای در بر نداشت.

اما هنگامی که شوروی افغانستان را اشغال کرد، عکس‌العملها در غرب بی‌سابقه بود؛ و به همین دلیل سازمان ملل توانست نقش میانجی‌گری بی‌سابقه‌ای بین ابرقدرتها بازی کند. در بحران موشکی کوبا (۱۹۶۱م)، سازمان ملل نقش واسطه‌گری کوتاه و حاشیه‌ای داشت، اما در قضیه افغانستان این سازمان مجرای عمده حل و فصل اختلافات، از آغاز تا پایان بحران بود. سازمان ملل در این مورد مسکو و واشنگتن را وادار به دادن امتیازاتی کرد که در آن زمان برای هرکدام چندان مهم به نظر نمی‌رسید، اما مجموع آنها زمینه‌های توافق خوبی برای آینده فراهم آورد. به عنوان مثال امریکا در دسامبر ۱۹۸۵ اعلام کرد، اگر یک جدول زمانی رضایت‌بخش برای خروج تنظیم شود، این کشور مانند شوروی توافق سازمان ملل را تضمین خواهد کرد.

این کتاب به بررسی اثرات مذاکرات ژنو در کشمکشهای سیاسی داخلی در مورد افغانستان، نه فقط در واشنگتن و مسکو که در کابل و اسلام‌آباد نیز، می‌پردازد. سازمان ملل با در اختیار داشتن اطلاعات بیشتر و ارزیابی منطقی‌تر راجع به تغییرات درونی شوروی که آهسته آهسته از اعماق به سطح می‌رسید، نسبت به غربی‌ها حساس‌تر بود. این سازمان به توسعه فرایند "ارزیابی مجدد" که از زمان آندروپف شروع شده و بعد از ظهور گورباچف به اوج خود رسید، کمک کرد. در همین راستا مذاکرات سازمان ملل، "معامله گران" در واشنگتن و اسلام‌آباد را تقویت کرد که به فراهم آوردن زمینه خروج به عنوان بخشی از تلاش در جهت گسترش روابط امریکا و شوروی کمک بیشتر کنند.

درونمایه اصلی این کتاب این است که رقابت ابرقدرتها، و نه خود آنها، بر دنیای جنگ سرد سایه افکنده بود. مسکو و واشنگتن خود را چون خیمه‌شب‌بازانی می‌دیدند که قادر بودند عروسکها را به میل خود به حرکت درآورند. اما چه بسا آنها تحت تأثیر آن عده از وابستگان خود قرار می‌گرفتند که هر کدام اهداف خاص خویش را دنبال می‌کردند. رهبران کمونیست رقیب افغان به عنوان مثال، اتحاد شوروی را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف محدود و جاه‌طلبیهای شخصی خود قرار می‌دادند. آنان به کمک

دسته‌بندیهای اختلاف‌آمیز رهبران شوروی، کشمکشهای علیه یکدیگر را شکل می‌دادند. به همین ترتیب "ضیاء الحق" و ژنرالهای طرفدارش سعی کردند تهاجم شوروی را وسیله‌ای برای دریافت کمکهای نظامی از ایالات متحده قرار دهند. بازی کردن نقش "دولت خط مقدم" آنها را قادر ساخت جایگاه قدرت خود در داخل رژیم نظامی را تقویت کنند و توازن قدرت پاکستان با هند را به نفع خود تغییر دهند. پاکستان به معامله ماهرانه‌ای دست زد و به عنوان بهای همکاری‌اش با "سیا"، به طور روزافزون تقاضای کمک نظامی از امریکا می‌کرد. گروههای مقاومت مورد حمایت پاکستان نیز هر کدام اهداف خاص خود را دنبال می‌کردند. آنها حجم تسلیحات بالایی را در طول سالهای جنگ دریافت کردند که بعدها از آن در کشمکش قدرت میان خود، سود بردند. اگرچه هر دو ابرقدرت به اهداف عالی استناد می‌کردند، هر دو در کشمکشهای جهانی‌شان با افغانستان در واقع به مثابه پیاده شطرنج و یک عامل بی‌اهمیت رفتار کردند. مورخان منصفانه به سوی شوروی، به سبب نفوذ هنجارهای بین‌المللی و رفتار بی‌رحمانه با مخالفان، با انگشت تقصیر اشاره می‌کنند. در مقابل مقاومت مجاهدین، پشتیبانی بین‌المللی از آنان و نیز جلب حمایت امریکا را در پی داشت. اما در بیشتر دوران جنگ، سیاست امریکا به "تداوم جنگ" بیشتر کمک کرد؛ چرا که این کشور نتوانست بین حمایت از مجاهدین و پشتیبانی از تلاشهای صلح سازمان ملل، سازگاری به وجود آورد. واشنگتن که تحت تأثیر سوءظن به مسکو واقعیتها را درک نمی‌کرد، به سازمان ملل نیز بی‌اعتماد بود. بدین ترتیب می‌توان گفت: به جز اکثریت خاموش مردم افغانستان که ترس و تنفر سالهای جنگ را از سر گذرانده و اکنون به حال خود وا گذاشته شده‌اند تا کشور ویران خود را - با کمک و همدردی ناچیز دنیایی که آنها را فراموش کرده است - بازسازی نمایند، قهرمانی وجود ندارد.

فصل اول

چگونه اتحاد شوروی به درون افغانستان خزید

سلیگ اس. هاریسون

هنگامی که در دسامبر ۱۹۷۹م، ارتش سرخ افغانستان را اشغال کرد، تحلیلهای رایج این بود که نیروهای شوروی مآلاً به سوی اهداف واقعی خود، حوضه‌های نفتی خلیج فارس، پیشروی خواهند کرد. این در حالی بود که بیشتر تحلیل‌گران آنچه را در افغانستان در طول سالهای پیش از تهاجم رخ داده بود، نادیده گرفته یا تحلیل درستی از آن نکردند. شواهد تاریخی اکنون روشن می‌کند که اتحاد شوروی یک طرح بزرگ توسعه‌طلبی منطقه‌ای را دنبال نمی‌کرد. اما با اطمینان می‌توان گفت که شوروی در طول دوران برژنف بتدریج در افغانستان سیاستی ایده‌آلیستی و ماجراجویانه در پیش گرفت. مسکو که بیش از دو دهه ناظر وضعیت عدم تعهد متمایل به شوروی در این کشور بود، ناگهان شروع به تدارک یک انقلاب کمونیستی کرد. اما رویدادهای سیاسی افغانستان، برژنف و مشاورانش را سریع‌تر از آنچه انتظار داشتند یا برای آن برنامه‌ریزی کرده بودند به مسیری کشاند که توان کنترل امور را از دست دادند و به نتایج ناخوشایندی منجر شد که آن را پیش‌بینی نکرده بودند.

زمان‌بندی انقلاب [کودتای] ۱۹۷۸م، نه توسط مسکو که به وسیله رهبران کمونیست محلی صورت گرفت. در کشمکش مرگبار قدرت بین کمونیست‌های افغانستان، "برژنف" به اشتباه "حفیظ‌الله امین" را چون "تیتو"ی بالقوه تلقی کرد که با حمایت ایالات متحده، پاکستان و چین برای تأسیس یک رژیم ضد شوروی توطئه می‌چیند.

نگاهی به گذشته؛ شاه را بیرون کنید، ابرقدرتها را وارد کنید

تحول مهمی که به اشتباه بزرگ تاریخی مسکو در شش سال بعد منجر شد، سقوط

"ظاهرشاه" در ۱۹۷۳م / ۱۳۵۲ش، توسط پسرعموی حسودش "محمد داوود" بود. کینه‌های خانوادگی میان نخبگان حاکم و جاه‌طلبی شدید شخص داوود عوامل مقدماتی کودتا بودند. این نظر که وی به دستور مسکو عمل کرد از اعتبار چندانی برخوردار نیست. اگرچه داوود به کمک گروهی از افسران آموزش دیده در شوروی که با "جی.آر.یو"، آژانس اطلاعاتی ارتش شوروی، روابطی داشتند، قدرت را به دست گرفت؛ اما وقایع بعدی نشان داد که وی آنها را به مثابه متحدان موقتی و مصلحتی خود در نظر گرفته است که به هنگام ضرورت به آسانی قابل کنترل و عزل هستند.^۱

بنابر بعضی دیدگاهها، عوامل خارجی باعث تسریع کودتا شد. این دیدگاهها در قدم نخست خصوصتهای سنتی ریشه‌دار بین افغانستان و همسایگانش، ایران و پاکستان، را مورد توجه قرار می‌دهد. داوود یک نظامی ملی‌گرا بود. از نظر او پادشاه در موافقت با پیمانی که دسترسی وسیع ایران را به آبهای رودخانه هیرمند - بویژه در طول دوره خشکسالی طولانی در افغانستان - فراهم می‌کرد، منافع کشور را در خطر قرار داده بود. این اظهارنظر تند ستیزه‌جویانه با رشد نارضایتی در میان اکثریت قومی پشتون مصادف بود که معتقد بودند، شاه در مقابله به مثل با پاکستان راجع به سرکوب اقلیتهای پشتون و بلوچ این کشور توسط حکومت از خود ضعف نشان داده است.

در قرن ۱۹م، انگلیسیهای هند نواحی وسیع پشتون و بلوچ‌نشین را که در آن زمان بخشی از خاک افغانستان بود، فتح کردند و به طور یکجانبه مرزی را که "خط دیورند" نام گرفت و سرحدات فعلی افغانستان را تعیین می‌کند، بر این کشور تحمیل کردند. این نواحی بعداً به پاکستان - که در ۱۹۴۷م، ایجاد گردید - واگذار شد. "داوود" [هنگام تصدی پست صدراعظمی] تقاضای استقلال برای نقاط تسخیر شده، الحاق پشتونستان به افغانستان و ایجاد یک ایالت بلوچ‌نشین را مطرح نمود که نواحی بلوچ‌نشین پاکستان و ایران را به باریکه کوچک مجاور آن در افغانستان متصل می‌کرد. پاسخهای احتیاط‌آمیز "ظاهرشاه" به رفتارهای تحریک‌کننده پاکستان با اعضای قبایل پشتون و بلوچ این کشور در طول سال ۱۹۷۳م، منطق محکمی برای پیروزی داوود به وجود آورد.

کودتا، خلاء سیاسی بی‌سابقه‌ای را در جامعه‌ای به وجود آورد که نظام پادشاهی در آن به طور سنتی تنها کانون اقتدار مشروع به شمار می‌آمد. جامعه‌ای که به گروههای

قبیله‌ای، قومی و مذهبی تقسیم شده بود. به علاوه، این جریان، تعادل ناآرام بین غرب و اتحاد شوروی در افغانستان را که در طول جنگ سرد حکمفرما بود، ناگهان برهم زد. تزارها در جریان "بازی بزرگ" قرن ۱۹م، کوشش کردند، افغانستان شمالی را به روسیه ضمیمه کنند و رژیم کمونیستی نیز از سال ۱۹۱۹م، به طور مداوم در مورد افغانستان تلقی مالکانه‌ای ابراز می‌کرد. تا قبل از سال ۱۹۷۳م، مسکو با حکومت‌های محافظه کار غیرمتعهد افغانستان مادامی که تمایل به شوروی در موضع‌گیری آنها محسوس بود، روابط خوبی داشت. با این همه، اتحاد شوروی به رغم تقویت نیروهای طرفدارش، هدف ایجاد یک حکومت کمونیستی در افغانستان را زود می‌دانست.

سازمان اطلاعات ارتش شوروی (جی.آر.یو) در سپتامبر ۱۹۶۴م، افسران افغان آموزش دیده در شوروی را تشویق کرد که به طور مخفی "سازمان انقلابی قوای مسلح" را تشکیل دهند.^۲ همین گروه بود که در سال ۱۹۷۳م، از داوود حمایت کرد. به همین ترتیب وقتی شاه اعلام کرد که اولین انتخابات آزاد در افغانستان در اوت ۱۹۶۵م، برگزار خواهد شد، مسکو جناح‌های خلق و پرچم را که خصومت‌های دیرینه‌ای با هم داشتند، برای تشکیل یک حزب کمونیست واحد تشویق کرد. حزب جدیدالتأسیس "دمکراتیک خلق افغانستان" با حمایت‌های مسکو توانست $\frac{3}{5}$ کرسیهای مجلس شورای ملی را در انتخابات کابل به دست آورد. اما با پایان انتخابات، مسکو علی‌رغم نگرانی از تغییر نظر شاه در مورد کمونیست‌ها، آنها را به حال خویش گذاشت تا روی پای خود بایستند. ایالات متحده آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن به نوبه خود تمایل به شوروی را در افغانستان در طول دوران حکومت سلطنتی به عنوان یک حقیقت غیرقابل اجتناب پذیرفته بودند، و آن را ناشی از موقعیت آسیب‌پذیر و محدود به خشکی این کشور می‌دانستند. اما زمانی که داوود، ظاهر شاه را از سلطنت خلع و جمهوری بی‌ثبات خود را تأسیس کرد، کابل به سرعت به صحنه کشمکش‌های سیاسی جنگ سرد تبدیل شد. در شرایطی که چنددستگی، فساد و بی‌ثباتی رو به افزایش بود، نیروهای مورد حمایت خارجی، با هوشیاری در صدد کسب موقعیتی برای شرکت در این تنازع قدرت برآمدند؛ طوری که انتظار می‌رفت داوود به زودی سقوط نماید.

در جبهه چپ، مسکو حمایتش از کمونیست‌های پرچم به رهبری بیرک کارمل را که

از دیگر رهبران کمونیست افغانستان برای شوروی مطلوب‌تر به نظر می‌رسید، افزایش داد. پرچمی‌ها به دستور مسکو با داوود یک دولت ائتلافی تشکیل دادند و آشکارا تلاش کردند نفوذ خود را در ارتش و ادارات افزایش دهند. مهم‌تر اینکه، خلقی‌های حریف به رهبری نورمحمد ترکی و حفیظ‌الله امین از رژیم جدید حمایت نکرده، مدعی بودند که سیاست‌های داخلی داوود محافظه‌کارانه‌تر از آن است که شایستگی پشتیبانی کمونیست‌ها را داشته باشد. به هر حال اگرچه بخش بزرگی از کمونیست‌ها از حکومت سهمی نبردند، رشد سریع قدرت پرچمی‌ها زنگ خطر را برای عناصر محافظه‌کار در کابل و پایتخت‌های کشورهای همسایه، بخصوص تهران، به صدا درآورد.

در اوایل دهه ۱۹۷۰م، و با افزایش قیمت نفت، شاه ایران محمدرضا پهلوی جاه‌طلبانه کوشید که نفوذ شوروی در کشورهای همسایه را محدود کند و نوع پیشرفته‌ای از امپراتوری قدیمی پارس را به وجود آورد. تا قرن ۱۸م، ایران بر افغانستان غربی حکم می‌راند و سقوط ظاهرشاه جاه‌طلبی ایران را دوباره زنده کرد. شاه ایران در اوایل ۱۹۷۴م، تلاش جدی کرد که کابل را وارد حلقه امنیتی و اقتصادی متمایل به غرب نماید، که تهران مرکز آن بود و شامل کشورهای هند، پاکستان و دولتهای خلیج فارس می‌شد. ایالات متحده این سیاست محدودکننده را فعالانه به عنوان بخشی از مشارکت خارجی با شاه در حوزه کمکهای اقتصادی و نظامی، و به مانند اقدامات مخفیانه در سراسر آسیای جنوب غربی، تقویت کرد. با این حال، "هنری کسینجر"، وزیر خارجه پیشین امریکا، در مورد داوود به عنوان عامل آگاه یا ناخودآگاه شوروی، عمیقاً اظهار نگرانی می‌کرد.^۳ کسینجر و دیگر مقامات مهم امریکا اذعان می‌کردند که برای جایگزینی گرایش به شوروی در افغانستان به دنبال یک عدم تعهد واقعی هستند تا گرایش به غرب. آنها بخصوص تأکید داشتند که نمی‌خواهند رابطه کمک نظامی به کابل را بناگذارند.

بیشترین نتایج آشکار تلاش و مبارزه ایران، در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی ظهور یافت. تهران در سال ۱۹۷۴م، یک اعتبار چهل میلیون دلاری برای کابل، به عنوان اولین بخش برنامه کمک اقتصادی دو میلیارد دلاری که باید ظرف ۱۰ سال انجام می‌شد، اختصاص داد. ایران در نظر داشت به عنوان بزرگترین اعطاکننده کمک به افغانستان جای

اتحاد شوروی را بگیرد و همچنین با همیاری برای آغاز پروژه یک شبکه راه آهن و جاده که افغانستان را به بنادر خلیج فارس متصل می کرد، وابستگی خارجی این کشور به مجاری حمل و نقل و بازرگانی شوروی را از بین ببرد. رادیوی تهران ساعات پخش برنامه به صورت فارسی "دری" را افزایش داد و شهرهای افغانستان از نشریات ایرانی اشباع شد.

در میان جنبه های غیرعلنی نفوذ ایران می توان به فعالیت گسترده آژانس اطلاعاتی این کشور "ساواک" اشاره کرد که سعی داشت با ک.گ.ب در افغانستان رقابت نماید. عوامل مخفی عربستان سعودی، پاکستان، هند، چین و کشورهای خلیج فارس نیز در طول سالهای پس از ۱۹۷۳م، در پایتخت افغانستان نفوذ کرده بودند. به گفته "فریدون هویدا" نماینده ایران در سازمان ملل در سال ۱۹۷۵م، ایران در اوایل نقشی قدرتمندانه در افغانستان داشت. وی این مسئله را نمونه ای از همکاری منطقه ای ایران و امریکا می دانست.

"ساواک" و "سیا" دست در دست یکدیگر کار می کردند و بعضی وقتها با گروههای مخفی بنیادگرای اسلامی به خاطر اشتراک در جهت گیری ضد شوروی، همکاریهای سستی داشتند. بنیادگرایان افغانستان به نوبه خود با "اخوان المسلمین" که در قاهره ریشه داشت و "ربیطاط العالم الاسلامی" (مجمع جهان اسلام) که نماینده وهابیت خالص سعودی بود، ارتباط نزدیکی داشتند. همزمان با افزایش سرسام آور بهای نفت، عوامل مخفی این گروههای بنیادگرای عرب که جدیداً فعال شده بودند، با پشتوانه عظیمی وارد افغانستان شدند. آنها مانند ساواک جاسوسانی داشتند که سعی می کردند، طرفداران کمونیست ها را در حکومت و قوای مسلح شناسایی کنند.

تهران از یکسو با اهرم کمکهایش داوود را تحت فشار قرار داد که کمونیست های مظنون را طرد نماید. در همان زمان ساواک ایران مجرای برای رساندن تسلیحات امریکایی، وسایل و تجهیزات ارتباطی و کمکهای غیرنظامی به گروههای ضد رژیم شده بود.^۴ بعضی از این کمکها توسط ایران، مستقیماً در اختیار ناراضیان قبیله ای که در مجاورت ایران، در افغانستان غربی، فعالیت می کردند قرار می گرفت و بعضی دیگر از طریق پاکستان به گروههای مخفی بنیادگرا می رسید.^۵ ناراضیانی داوود از پاکستان پس از

یک سری حملات هماهنگ شده توسط اسلام آباد بر پایگاههای نظامی دولت واقع در دره پنجشیر، به اوج خود رسید. ساواک، سیا و آژانسهای اطلاعاتی پاکستان همچنین در تلاش بنیادگرایان برای انجام کودتاهایی علیه رژیم داوود در سپتامبر و دسامبر ۱۹۷۳ و ژوئن ۱۹۷۴، که ناموفق ماند، دخالت داشتند.

«ک.گ.ب»، «جی.آر.یو» و کمونیست‌های افغانستان

این مسئله که داوود با کاهش فشارها و تشویقهای خارجی به راست گرایش پیدا کرده بود، قابل تأمل است. به هر حال، وی ظرف یک سال پس از تصاحب قدرت، انجام تغییرات در حکومتش را آغاز کرد. او در ژوئیه ۱۹۷۴، ۲۰۰ تن از افسران آموزش دیده در شوروی را برکنار کرد و در سپتامبر همان سال یکی از کمونیست‌های عمده کابینه‌اش را با انتقال دادن به یک سفارت، تنزل درجه داد. داوود در اواسط ۱۹۷۵م، وزارت داخله (کشور) را به ژنرال قادر نورستانی سپرد که یک نظامی انعطاف‌ناپذیر بود و صریحاً از محدود کردن نفوذ کمونیست‌ها طرفداری می‌کرد. در اکتبر ۱۹۷۵، وی چهل افسر نظامی دیگر آموزش دیده در شوروی را از خدمت نظامی منفصل کرد. در همان زمان او سعی داشت با ایجاد زمینه آموزش نظامی در هند، مصر و به میزان کمتر ایالات متحده، وابستگی آینده افغانستان به افسران تربیت شده در شوروی را کاهش دهد.

یکی از نشانه‌های تغییر رویه داوود که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، کنار گذاشتن مسئله حساس ملی آب هیرمند و نیز موضوع "پشتونستان" بعد از نوامبر ۱۹۷۵م، بود. در حالی که او دو سال قبل در توجیه تصاحب قدرتش، لغو توافق غیرعادلانه در مورد آب هیرمند با ایران را ضروری عنوان می‌کرد، اکنون پیمان را عملاً پذیرفته بود. همچنین او در پاسخ به فشارهای آشکار پاکستان قول داد که افغانستان دیگر پناهگاهی برای شورشیان پشتون و بلوچ که علیه رژیم ذوالفقار علی بوتو می‌جنگند، نخواهد بود. داوود در عین حال که حاضر نشد بیش از ۱۰ هزار نفر از افراد قبایلی را که قبلاً از افغانستان به عنوان پایگاهی برای اقدامات چریکی علیه پاکستان استفاده می‌کردند، از کشور اخراج نماید، به موج فراریان جدید ارتش پاکستان نیز اجازه ورود نداد و بدین ترتیب عناصر ملی‌گرا را ناخشنود ساخت.

فاجعه بارترین حرکت داوود، قطع روابط رسمی اش با کمونیست‌های پرچم بود. او با اعلام اینکه "جبهه ملی انقلابی" اش را راه انداخته و تمام دیگر فعالیتهای سیاسی را زیر چتر تشکیلات یک حزبی جدید هدایت می‌کند، انحلال سازمانهای خلق و پرچم را اعلام کرد و از تمام کمونیست‌ها خواست به حزب جدیدش بپیوندند. موقعی که وی در اوایل دسامبر اقدام به ترمیم کابینه اش نمود و چند عضو باقیمانده چپی را از آن بیرون کرد، رئیس جمهور شوروی "نیکلای پادگورنی" فوراً از کابل دیدار نمود تا مراتب نگرانی این کشور را خاطر نشان سازد.

تصمیم داوود به درهم شکستن پرچمی‌ها که با تمایل به تهران همراه بود، باعث تغییرات عمده‌ای در سیاست شوروی در مورد جنبش کمونیستی افغانستان طی دوره ۱۹۷۶م، گردید. تا آن موقع مسکو به انشعاب تضعیف کننده "خلق" و "پرچم" توجه چندانی نداشت. تا زمانی که داوود در سیاست خارجی اش به مسکو تکیه می‌کرد، به هر دو گروه دستور داده شد که موضع راست‌گرایانه داخلی او را نادیده بگیرند. مسکو در چارچوب کلی تکیه بر کمونیست‌های متنازع افغانستان، پرچم را که با سیاست طرفداری از داوود پس از کودتای ۱۹۷۳م، با آنها همکاری داشت، ترجیح داد؛ اگرچه خلق سازمان یافته‌تر بود و کادرهای قوی‌تری در بین قوای مسلح و در داخل دولت داشت. اما با گذشت زمان شوروی تغییر رویه داد. روزنامه "طریق الشعب" ارگان حزب کمونیست عراق که آن زمان سخنگوی عمده مسکو در مورد مسایل افغانستان بود، در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۶، از کمونیست‌های افغانستان خواست تا با هم متحد شوند. این روزنامه پیشنهاد کرد که جناحهای خلق و پرچم با هم کنار بیایند، و "ترکی" به عنوان رهبر حزب متحد شناخته شود. این پیشنهاد اتحاد، آغاز تلاش شوروی برای ترکیب دو جناح بود که در مه ۱۹۷۷/ثور ۱۳۵۶ به موفقیت انجامید.

از نظر ایدئولوژیک هر دو جناح خلق و پرچم در موضوع رقابت چین با شوروی، شدیداً طرفدار شوروی بودند. اما به قول "یوری گانکفسکی" کارشناس افغانستان در "موسسه مطالعات شرق"، ک.گ.ب، کارمل و پرچمی‌ها را "معقول‌تر" و "حرف شنوتر" از رقیب‌شان یافت. به گفته او خلقی‌ها از نظر این آژانس "خیلی افراطی، بسیار خودرأی و بسیار غیرقابل پیش‌بینی" بودند.^۶

خلق در مورد مسایل افغانستان، دیدگاه مارکسیست - لنینیستی خالص تر از پرچم داشت. علاوه بر آن، اختلاف ایدئولوژیک بین دو جناح زیر پوشش تفاوت‌های اساسی اجتماعی پنهان می‌شد. بیشتر پرچمی‌ها از میان طبقه بالای شهری برخاسته بودند و به زبان فارسی سخن می‌گفتند. از آنجا که بسیاری از آنها با نخبگان حاکم، روابط خانوادگی داشتند، خلقی‌ها به آنها مارک "حزب کمونیست سلطنتی" می‌زدند. حتی پشتونهای پرچمی هم به زبان دری سخن می‌گفتند و از نظر فرهنگی با زندگی قبیله‌ای پشتونها، فاصله گرفته بودند. در مقابل خلقی‌ها نماینده قشر پایین طبقه متوسط پشتونهای در حال رشد و تحصیلکرده بودند. آنها نه تنها اعمال نفوذ پشتونها در داخل کشور را می‌خواستند، بلکه همچنین طرفدار تلاش فعالانه برای بازپس‌گیری قلمروهای از دست رفته [پشتون‌نشین] بودند.

کارمل به زبان دری صحبت می‌کرد و متولد کابل بود. پدرش ژنرال ارتش و متعلق به یک قبیله پشتون بود که به زبان پشتو صحبت نمی‌کرد؛ پشتونهای ملی‌گرا ادعا می‌کردند که مادر وی تاجیک بوده است. در مقابل امین به زبان پشتو سخن می‌گفت، در شهری کوچک به دنیا آمده بود و از آرمانهای سیاسی و فرهنگی پشتونها دفاع می‌کرد. کارمل یک ناطق برجسته بود. اما امین فعالانه تر از وی کار می‌کرد تا پایه‌های قدرت‌ش را به ویژه در بین ارتش تحکیم نماید. با گذشت زمان و بتدریج، خلق قوی تر از پرچم در ارتش نفوذ کرد. امین به عنوان یک شخصیت جذاب و مؤثر، توانست از میان پشتونهای جوان و حساس درون قوای مسلح، پیروان وفادار زیادی را جذب کند. علی‌رغم توافق در مورد ادغام دو جناح در قالب "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (ح.د.خ.ا)، موضع‌گیری امین باعث شد که این اتحاد فعالیت‌های مخفی جناح وی در درون قوای مسلح را شامل نشود. در ترکیب کمیته مرکزی حزب متحد، هر کدام از جناح‌های خلق و پرچم ۱۵ نفر عضو داشتند، اما امین "کمیسیون نظامی خلق" را همچنان مستقل نگاه داشت. کمیسر نظامی پرچم "میر اکبر خیبر" نیز تلاش‌هایش را برای سازماندهی با تمرکز بر افسران آموزش دیده در شوروی در قالب "سازمان انقلابی قوای مسلح"، ادامه داد. این افسران به داوود در کسب قدرت کمک کرده بودند. موقعی که این گروه پس از شکل‌گیری حزب دموکراتیک خلق افغانستان ظاهراً منحل شد، منابع مطلع شوروی اظهار داشتند که

"جی.آر.یو" با نادیده گرفتن دستورات کمیته مرکزی، خیر و اطرافیانش را تشویق کرده بود که گروه را همچنان حفظ کنند.^۸ بعضی از اعضای مهم آن چون افسر قوای هوایی، "عبدالقادر"، از افسران غیرپشتون بودند و دیسیپلین امین را قبول نداشتند.

در طول این دوره "ک.گ.ب" و "جی.آر.یو" برای اعمال کنترل بر فعالیتهای کمونیست‌های افغانستان با هم رقابت داشتند، اما هیچ‌کدام آنها از آنچه امین انجام می‌داد، کاملاً آگاه نبودند. کلنل "الکساندر موروزوف" که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹م، معاون ک.گ.ب بود، در یک مصاحبه اظهار داشت، «ما به آنها اجازه نمی‌دادیم که از آنچه ما می‌دانستیم، مطلع شوند. آنها عوامل خود را داشتند و ما عوامل خود را».^۹

بی‌تردید رقابت ک.گ.ب و جی.آر.یو به دلیل تشدید کشمکش قدرت بین کمونیست‌های افغانستان، در شکل دادن به حوادثی که به اشغال منجر شد، نقش مؤثری داشته است. در تئوری، ک.گ.ب مسئول امنیت داخلی در تمام بخشهای قوای مسلح و مناطق اشغال شده بود و با توجه به این، نسبت به جی.آر.یو جایگاه مهمتری در هرم قدرت شوروی داشت. اما در عمل، جی.آر.یو "خیلی مستقل‌تر" از ک.گ.ب بخصوص در کشورهای بیگانه فعالیت می‌کرد.^{۱۰} همچنین جی.آر.یو نقطه مقابل دیگر ارگانهای قوای مسلح، بر امنیت داخلی خود نیز نظارت داشت، در حالی که عوامل ک.گ.ب مسئول بودند، از وفاداری نسبت به دولت شوروی اطمینان حاصل کنند.^{۱۱} نمایندگیهای عمده جی.آر.یو در کشورهای خارجی تنها در برابر کمیته مرکزی و رییس این آژانس در مسکو پاسخگو بودند.^{۱۲} بدین ترتیب در افغانستان جی.آر.یو آزاد بود که شبکه نسبتاً محفوظ عوامل خود را در میان قوای مسلح سازمان دهد. در حالی که طرف دیگر تماسهایش را عمدتاً با رهبران غیرنظامی ح.د.خ. ادامه داد.

در پشت پرده ادغام دو جناح (در سال ۱۹۷۷م)، جنبش کمونیستی افغانستان در واقع به سه گرایش تقسیم شده بود؛ پرچم با پیوندهایش با ک.گ.ب، سازمان انقلابی قوای مسلح تحت حمایت "جی.آر.یو"، و شبکه خلقی‌های پشتون امین که روابطی با هر دو آژانس داشت.

تندرویهای امین و این واقعیت که او دوبار با تأمین مالی ایالات متحده برای مطالعات و تحصیلات بعد از لیسانس، به این کشور رفته بود، وی را در نظر ک.گ.ب و جی.آر.یو

مشکوک جلوه داد. امین در طول چهار سال تحصیل در کالج معلمان دانشگاه کلمبیا در ۱۹۶۳م، رییس انجمن محصلان افغانستان شد. بعدها و در پی انتشار مقاله‌ای در نشریه "رامپارتس" آشکار شد که انجمن از سال ۱۹۶۱م/ ۱۳۴۰ش، کمکهای مالی از "دوستان امریکایی خاورمیانه" تحت حمایت "سیا" دریافت داشته است. بدین ترتیب، امین در معرض اتهام داشتن رابطه با سیا قرار گرفت.^{۱۲}

امین با مراجعت به افغانستان در ۱۹۶۵م، رییس دارالمعلمین (تربیت معلم) مرکزی شد که سرمایه‌های اصلی خود را از یک پروژه کمک‌رسانی ایالات متحده به سرپرستی کالج معلمان دریافت می‌کرد. "لویس دوپری" کارشناس متأخر امریکایی که در همان زمان در کابل زندگی می‌کرد، خاطرنشان ساخت که پروژه کمک‌رسانی دانشگاه کلمبیا پوششی برای فعالیت چندین عامل سیا بوجود می‌آورد. وی گفت: «امین آنها را به خوبی می‌شناخت. او پول امریکایی را برای مؤسسه‌اش دریافت کرد. آنگاه در پشت صحنه، زبده‌ترین معلمان را برای حزب کمونیست برگزید. اما شما می‌توانید تصور کنید که روسها چگونه به قضیه نگاه می‌کردند».^{۱۳}

فرجام تلاش روسها

طی دیداری که در ژانویه و فوریه ۱۹۷۷، از تهران و کابل داشتم، شاهد چندین مورد روباوویی و سپس حل و فصل مسایل بین ایران و اتحاد شوروی بودم. جعفر نادم مقام سوم در وزارت خارجه ایران از اهرم فشاری سخن می‌گفت که ساواک در مورد رژیم داوود به کار می‌برد. او اظهار داشت که ایران ادامه کمکهایش به رژیم کابل را مشروط به تداوم سرکوب خلق و پرچم کرده و علاوه بر آن از مقامات افغانستان قول گرفته که با پاکستان توافق صلح منعقد نمایند و در همین راستا هر نوع حمایت از گروههای شورشی قبایل پشتون و بلوچ پاکستان را خاتمه دهند.^{۱۴}

رییس جمهور داوود در کابل برایم توضیح داد که پتانسیل اقتصادی جدید ایران تعادل ژئوپلیتیک منطقه‌ای را برهم زده و این، مسئله یک بدیل ابرای افغانستان بجای وابستگی افراطی به مسکو را پیش می‌کشد. وی اظهار داشت: «روابط تاریخی ما با ایران ناخوشایند بوده است، اما باید با واقعیتهای جدید خود را سازگار کنیم».^{۱۵}

”روی کروک“ سفیر بریتانیا در کابل و کارشناس ورزیده مسایل افغانستان ضمن اشاره به این اظهارات پیش‌بینی کرد، «اگر [داوود] تندروی کند»، دیپلماسی تهران «روسها را نگران کرده، عکس‌العمل آنها را برخواهد انگيخت». وی گفت، شوروی به این دلیل به کمونیست‌های افغانستان کمک کرد که مانع بلندپروازی داوود شود و در مقابل بروز بحرانهای احتمالی و بی‌ثباتی، آمادگی داشته باشد. همچنین به گفته او، «آنها در ضد رویاروی با ایران نیستند، چرا که می‌ترسند شاه باعث از هم پاشیدگی کشورشان شود. براساس شواهد تاریخی آنها نگران این موضوع هستند که ایرانی‌ها به الحاق مجدد مناطقی [از افغانستان غربی] علاقه‌مند باشند که تا قرن ۱۸ بر آن فرمان می‌راندند». ۱۶

داوود دو سال بعد از این پیش‌بینی، هم در مسایل داخلی و هم در امور خارجی، بیشتر به راست‌گرایش پیدا کرد. وی متکی بر قانون اساسی یک حزبی جدید که در فوریه ۱۹۷۷، رسماً اعلام شد، به نورستانی (وزیر داخله) قدرت بیشتری داد تا برای کمونیست‌ها و دیگر عناصر مخالف (اپوزیسیون)، محدودیت زیاده‌تری به وجود بیاورد. به گفته ”پوزانف“، سفیر سابق روسیه، امین از این اعمال محدودیت‌ها عصبانی شده و در اوایل ۱۹۷۷، تصمیم گرفت برای براندازی داوود تلاش کند، ولی با اشاره مسکو دست نگه‌داشت. ۱۷ با اینکه در این زمان روابط افغانستان و شوروی ظاهری عادی داشت، اما طی دیدار مشاجره‌آمیز داوود با برژنف در مسکو در ۱۲ آوریل، تنش‌های روزافزون به حد انفجار رسید و صحنه برای وقوع حوادث بعدی آماده شد.

”عبدالصمد غوث“ معاون وزیر خارجه وقت و محرم اسرار قدیمی داوود، با یادآوری این مواجهه می‌نویسد؛ رهبر شوروی به آنچه که ”افزایش قابل توجه“ تعداد کارشناسان کشورهای ناتو در افغانستان عنوان کرد، اعتراض نمود و گفت: «اتحاد شوروی می‌خواهد حکومت افغانستان از شر این متخصصان که چیزی غیر از جاسوس نیستند، رها شود».

سکوت بر اتاق سایه افکند. بعضی از روسها به وضوح دستپاچه به نظر

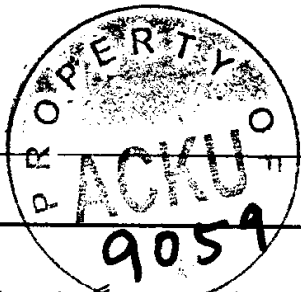
می‌رسیدند... داوود با لحنی سرد و غیردوستانه به برژنف گفت: افغانها اظهارات وی را به عنوان یک نوع مداخله آشکار در امور داخلی افغانستان تلقی کرده و هرگز آن را نمی‌پذیرند. وی ادامه داد، «هرگز به شما اجازه نخواهیم داد به ما دیکته کنید که کشور خود را چگونه اداره کنیم و چه کسانی را به کار گماریم. اینکه ما چگونه و کجا

متخصصان خارجی را استخدام کنیم حق ویژه و انحصاری دولت افغانستان است. افغانستان، اگر لازم باشد، شاید فقیر باقی بماند، اما می‌خواهد در اقدامات و تصمیم‌گیری‌هایش آزاد باشد».

غوث یادآور می‌شود؛ پس از این اظهارات، داوود با ناراحتی از جایش بلند شد و به دنبال او تمامی همراهان نیز از جای خود برخاستند که محل را ترک کنند. در این موقع رهبر شوروی با یادآوری تقاضای داوود برای یک ملاقات خصوصی، آمادگی خود را برای این منظور «هر موقع که وی مناسب بداند» اظهار داشت، ولی داوود با صدای بلند و واضح پاسخ داد: «می‌خواهم به اطلاع شما برسانم که دیگر نیازی به آن ملاقات نیست».^{۱۸}

وزیر خارجه سابق افغانستان، "وحید عبدالله" چند ماه بعد طی گفتگویی چیزی مشابه آن به من گفت و اضافه کرد که برژنف صریحاً به حضور متخصصان ماهواره‌ای و زمین‌شناسی که شوروی مظنون به جاسوسی آنها بود، اعتراض کرد و چند تن از اعضای کابینه را عوامل امریکا نامید.

داوود در سالهای بین دیدار از مسکو و کودتای کمونیستی (آوریل ۱۹۷۸)، در جستجوی وسیع‌تر راههایی برآمد که وابستگیهای نظامی و اقتصادی افغانستان به شوروی را محدود کند. او تعداد بیشتری از افسران را برای آموزش نظامی به هند، مصر و ایالات متحده فرستاد و با ترکیه در مورد برنامه آموزشی جدیدی برای افسران نیروی هوایی مذاکره کرد. علاوه بر این، کمکهای ایران تدریجاً رو به افزایش گذاشت؛ قرارداد کمک ۵۰۰ میلیون دلاری عربستان سعودی برای توسعه پروژه‌های هیدروالکتریک انعقاد یافت؛ و با چین، صندوق کویت، صندوق ویژه اوپک و بانک توسعه اسلامی، موافقتنامه‌هایی برای کمک به امضا رسید. داوود از جناح رادیکال جنبش غیرمتعهد به رهبری کوبا دوری جست و چندین بار آشکارا از هاوانا انتقاد کرد. او اعلام کرد که افغانستان "عدم تعهد واقعی" را دنبال می‌کند. وی صریحاً افغانستان را جزو جناح میانه‌رو جنبش به رهبری هند و یوگسلاوی، قلمداد کرد. در این راستا، پس از دیدار داوود از دهلی نو و بلگراد، کابل به عنوان محل اجلاس وزرای خارجه غیرمتعهدها انتخاب شد که قرار بود در ماه مه برگزار شود.



دیدارهای داوود از مصر، ترکیه، عربستان سعودی و کویت، نگرانیهای شدید شوروی را در پی داشت. سفر دوم او به قاهره درست پس از بازگشت انورسادات از اسرائیل صورت گرفت. سادات در حضور سفیر شوروی سیاستهای داوود را مورد تحسین قرار داد و آنرا ملی‌گرایانه و معقول، استوار بر پایه‌های استقلال، اراده ملی و متکی بر عدم تعهد خواند. ۱۹ شاه ایران قرار بود در ماه ژوئن همان سال از کابل دیدار کند و داوود برای ماه سپتامبر مهیای ملاقات با کارتر در کاخ سفید می‌شد. او انتظار دریافت کمکهای اقتصادی فوق‌العاده‌ای را از امریکا داشت.

در این زمان، افغانها درباره دورنمای کمکهای خارجی بحث می‌کردند که قرار بود ۶۰ درصد بودجه دولت در سال ۷۸ - ۱۹۷۷م، را تأمین کند. بسیاری از تحصیلکرده‌ها این وابستگی را اجتناب‌ناپذیر و تنها راه برای شروع فرایند نوسازی می‌دانستند، اما ملی‌گرایان پشتون و کمونیست‌های خلق اعتقاد داشتند که داوود حاضر است این کمکها را به بهای سازش بزدلانه با پاکستان به دست آورد. به نظر آنها، این چیزی بود که توسط واشنگتن و تهران دیکته می‌شد. ضیاءالحق، تحت فشار امریکا و ایران، بنای تجدید رابطه با کابل را گذاشت. این برقراری رابطه با پاکستان برای کابل مفهومی جز پذیرش رسمی "خط دیورند" و فراموش کردن مسئله "پشتونستان" در برنداشت.

داوود ابتدا طفره می‌رفت؛ اما در دومین دیدار با ضیاءالحق در مارس ۱۹۷۸ که در اسلام‌آباد صورت گرفت، زمینه مصالحه پیش آمد. داوود ظاهراً حاضر شده بود از ادعاهای خود مبنی بر تشکیل ایالت‌های مستقل پشتون و بلوچ‌نشین که به مفهوم دادن نوعی خودمختاری برای این دو اقلیت قومی پاکستان بود، صرف‌نظر کند. او طی یک کنفرانس مطبوعاتی پس از این دیدار در پاسخ این سؤال که آیا خط دیورند مورد بحث قرار گرفته یا نه، اظهار داشت: «هر چیزی مورد بحث واقع شد و با گذشت زمان هر چیزی جایگاه خود را به دست می‌آورد».^{۲۰}

بازگشت داوود از پاکستان و اعلام برنامه سفر ضیاءالحق به کابل برای ماه اوت، نجوای منتقدین را با این مضمون که وی واقعاً آماده می‌شود خط دیورند را بپذیرد، بلندتر کرد. آنها معتقد بودند که او بدین ترتیب رویای "افغانستان بزرگتر" را تحقق‌ناپذیر ساخته و قلمرو از دست رفته را رسمیت خواهد بخشید. موقعی که داوود اجلاس

رهبران پشتون و بلوچ را در کابل برگزار کرد و طی آن از تمام فعالان و جنگجویان پاکستانی پناهنده شده به افغانستان خواست که تا ۳۰ آوریل کشور را ترک کنند، سوءظن ملی گرایان شدت گرفت. اجمل ختک، یکی از رهبران پشتون، بعدها به من گفت؛ داوود با اشاره به اینکه ضیاء، پشتونها و بلوچ های زندانی شده توسط بوتو را آزاد خواهد کرد، از تصمیم خود دفاع نمود.^{۲۱}

ختک اظهار کرد که "معامله گری" داوود به سرعت در میان گروه های مختلف پشتون نیروهای مسلح بر سر زبانها افتاد و این مسئله به امین و طرفدارانش کمک کرد تا شبکه های زیرزمینی خود را تقویت کنند. عبدالصمد غوث اعتراف می کند که داوود و ضیاء به حل مسئله "خط دیورند" و موضوع "پشتونستان" نزدیک شده بودند. به گفته او، «احتمال زیاد وجود داشت که توافق صورت گیرد. این یکی از عوامل اساسی بود که پیروزی کمونیست های افغانستان را جلو انداخت».^{۲۲} امین و خلقی ها در مقابل این توافقات، خودشان را تنها پاسداران غرور ملی می دیدند. این وضعیت برای مسکو نشانگر بی ثباتی عمیقی بود که از تجدید صف آراییی ژئوپلیتیک در منطقه خبر می داد، و تضاد مستقیمی با اهداف استراتژیک بلندمدت شوروی در منطقه داشت.

در آستانه کودتای کمونیستی

وضعیت سال قبل از وقوع کودتای کمونیستی شایسته توجه است. در این زمان داوود در نوعی انزوا فرو رفته بود؛ خصوصیاتی که دیکتاتورها کم و بیش از آن برخوردارند. کنترل دقیق او بر جزئیات - حتی موارد کوچک اداری - برای بسیاری از مشاوران ارشدش غیر قابل تحمل شده بود. وی زندگی ساده ای داشت ولی وجود متصدیان حکومتی فاسد، سلامت رژیم او را زیر سؤال می برد. توسعه اقتصادی با وجود جریان انبوه کمبک های خارجی وضعیت اسفباری به خود گرفته بود. میزان تورم از ۲۰٪ بالا رفته بود و نارضایتی اقتصادی بخصوص در میان کارگران و مزدبگیران گسترش می یافت. جامعه بازرگانان کابل اعتماد خود به دولت را از دست می داد و بدین ترتیب ریشه سرمایه گذاری خصوصی در حال خشکیدن بود.

داوود که با انتقاد روز افزون مواجه بود، بتدریج پایه های حکومتش را به یک دسته

بسیار محافظه کار در کابینه و حلقه کوچکی از نظامیان وفادارش محدود کرد. آنها ابراز کینه های خصوصی خانوادگی خود علیه کمونیست ها و دیگر منتقدانی را آغاز کردند که تهدیدی برای رژیم به شمار می رفتند. نورستانی، وزیر داخله (کشور) و حیدر رسولی، وزیر دفاع، در صدد "حذف مطلق چپی ها از موقعیتهای قدرت" بودند.^{۲۳} دیپلماتها آشکارا درباره نفوذ روزافزون ساواک، ریبطاط و اخوان المسلمین صحبت می کردند. گروه های بنیادگرا، جرأت بیشتری یافتند و بتدریج روی صحنه آمدند.

در این جو متشنج و بی ثبات بود که رهبر پرچمی ها، میراکبر خیبر (در ۱۷ آوریل ۱۹۷۸)، به قتل رسید. این آخرین زورآزمایی داوود و کمونیست ها بود. هویت قاتل شناخته نشد، اما یک سخنگوی رژیم، "حزب اسلامی" را مقصر دانست. "لویس دوپری" که در آن موقع در کابل زندگی می کرد، چنین نتیجه گیری می کند که قتل مستقیماً و یا غیرمستقیم توسط نورستانی وزیر داخله سازمان داده شده بود. او قبلاً به دوستانش گفته بود که اکنون زمان آن است تا کار کمونیست ها را پیش از آنکه خیلی قوی شوند، به پایان برسانیم. دوپری می نویسد: «او [نورستانی]، "بریا"^{۲۴} بی وظیفه شناس بود. او فکر می کرد صلاح داوود را خوب می داند و لازم نمی دید همه چیز را به وی بگوید». عبدالصمد غوث محرم اسرار داوود، تلاش می کند تقصیر را به گردن حفیظ الله امین بیندازد. به گفته او در کابل عقیده بر این بود که امین، قتل خیبر و نیز قتل ناموفق بیرک کارمل را سازمان داده است.^{۲۴}

به نظر، او خلقی ها «حریفان بالقوه خود در پیشدستی برای تصاحب قدرت را از صحنه خارج می کردند». کارمل هم، زمانی که جانشین امین شد، این اتهام را علیه سلف خود مطرح کرد تا طرفداران او را بدنام کند. ممکن است این ادعا کاملاً به دور از واقعیت نباشد.

خیبر به عنوان سازمان دهنده اصلی پرچم در ارتش، در رقابت مستقیم با امین بود که سعی داشت قانون نظامی خلق را به وجود بیاورد. آنها بر سر کنترل قانون نظامی حزب، برخوردهای سختی با یکدیگر کرده بودند. براساس منابع مختلف کمونیست های افغانستان، خیبر تا آخر تلاش کرد که کانونهای نظامی خلق و پرچم را با هم ترکیب کند.

۲۳. بریا: رییس ک. گ. ب در دوران استالین - م.

این شیوه نقش مسلط جناح امین را در حوزه نظامی، به تحلیل می‌برد. کشته شدن خیر، شورش عمومی بی‌سابقه‌ای را به دنبال آورد. ۲۵ بیش از ۱۵ هزار نفر در تشییع جنازه وی شرکت کردند و خشمگینانه شعار دادند. ترکی و دیگر رهبران عمده کمونیست، به جز امین، در اجتماع تشییع کنندگان سخنرانی کردند. با این تظاهرات داوود بیشتر به قدرت کمونیست‌ها پی برد و تصمیم گرفت سران رده بالای حزب را دستگیر کند. کاری که مشاوران نزدیکش بارها آن را توصیه کرده بودند. در شب ۲۵ آوریل، پلیس، ترکی، کارمل و پنج عضو دیگر دفتر سیاسی حزب را که در اجتماع آن روز سخنرانی کرده بودند، دستگیر کرد. آنها متهم به بدگویی از اسلام و طرفداری از خشونت شدند. اما در مقابل، افسران نظامی مظنون به رابطه با کمونیست‌ها یا طرفداری از آنها به حال خود گذاشته شدند. بخصوص حفیظ‌الله امین، فقط در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت.

بعدها ثابت شد که کوتاهی در زندانی کردن امین یک اشتباه بزرگ رژیم بوده است. وی کمیسر نظامی خلق و طراح کودتای کمونیستی بود که طرح آن چند هفته قبل به تصویب ترکی رسیده بود. طبق نقشه او، کودتا توسط ۲۲ افسر ارتش و قوای هوایی که تقریباً همه خلقی بودند، انجام می‌شد. چون تاریخ تقریبی کودتا برای ماه اوت پیش‌بینی شده بود،^{۲۶} این نقشه تنها با چند تن از افسران اصلی پروژه در میان گذاشته شد. اما زمانی که ترکی توقیف شد، امین تصمیم گرفت طرح را زودتر از موقع عملی کند. بخصوص که شایعه‌ای در این زمان بر سر زبانها افتاده بود که دو روز بعد، کابینه تشکیل جلسه خواهد داد و دستور اعدام تمام رهبران بلندپایه کمونیست‌ها را صادر خواهد کرد. امین در زمان کوتاهی پس از آنکه در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت، مخفیانه دستوراتی صادر کرد که کودتا را به جریان می‌انداخت.^{۲۷}

آنچه در روز ۲۶ آوریل و دو روز پس از آن اتفاق افتاد، بیشتر به فیلمنامه‌ای شبیه است. وقتی در ساعت یک بامداد، پلیس برای جستجوی خانه امین آمد، او تازه از دستگیری ترکی باخبر شد. او نقشه کودتا را در تشک بچه‌های کوچکش مخفی کرده بود.

خدمتکار مورد اعتماد امین، فقیر محمد، در حالیکه طرح کودتا در جیبش بود در

مقابل چشمان پلیس از خانه بیرون آمد و احتمالاً به خاطر شباهت به برادر بزرگتر امین مورد توجه پلیس قرار نگرفت. او طرح را به کلنل (سرهنگ) سید گلاب زوی، واسطه مورد اعتماد امین در قوای هوایی، رساند. گلاب زوی هم آنها را به اسلم و طنجار معاون قوماندان (فرمانده) فرقه (لشکر) چهارم زرهی تسلیم کرد. و طنجار زمان شروع کودتا را برای ظهر فردا در نظر گرفت؛ حمله تانکها به قصر ریاست جمهوری و پشتیبانی همزمان هوایی. امین برای اطمینان از رسیدن پیام، نسخه دوم طرح را به پسر جوانش سپرد که چند کپی از آن تهیه کرده و بین و طنجار، گلاب زوی و چند تن دیگر توزیع کند؛ پسر او هم می‌توانست بدون جلب توجه پلیس خانه را ترک کند.

عبدالصمد غوث در این رابطه توضیح می‌دهد که امین بر خلاف هفت تن دیگر از رهبران کمونیست، چون در مراسم تشییع خیر سخترانی نکرده بود، دستگیر نشد. به همین دلیل وی به گناهان آنها متهم نبود. غوث می‌نویسد که داوود سعی داشت ضوابط قانونی را رعایت نماید تا چهره‌ای منفی در ذهنیت خارجیها پیدا نکند. پلیس زمانی مطمئن شد «فعالیت‌های مشکوک در داخل و اطراف خانه امین وجود دارد» که فرصت از دست رفته بود.^{۲۸} به نظر وی این لاقیدی و بی‌خبری پلیس توجیهی نداشت. بعضی‌ها معتقدند که امین یک دوست صاحب نفوذ در پلیس داشت که در این شرایط به او کمک کرد.^{۲۹} به هر حال امین زمانی زندانی شد که ترتیبات کودتای آوریل داده شده بود.^{۳۰}

کودتای افغانی، به سبک افغانی

بررسی لحظه به لحظه کودتا روشن می‌کند که خود افغانها هماهنگی و اجرای کودتا را به عهده داشتند؛ حمایت آژانسهای اطلاعاتی شوروی و مشاوران نظامی آن، اگر واقعیت داشته باشد، زمانی صورت گرفت که آنها در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند. رژیم جدید ح.د.خ.ا نیز روایتی شبیه آن را پس از قبضه قدرت انتشار داد.^{۳۱} نظریه دیگر "کودتای اتفاقی" نوشته "لويس دوپری" است که آن زمان مقیم کابل بود.^{۳۲} تحلیل دیگر روایت مفصل صاحب‌نظر پاکستانی، "راجا انور" است که با کمونیست‌های افغانستان در زندان کابل گفتگوهای داشته است.^{۳۳} می‌توان گفت این سه روایت علی‌رغم اختلاف در برخی جزئیات، عموماً با یکدیگر سازگار هستند. به هر حال در این

کتاب از همه منابع فوق استفاده شده است. روایت رسمی نقش امین را اغراق آمیز جلوه می دهد و این نکته با توجه به نوشته های دوپری آشکارتر می گردد.^{۳۲}

طبق طرح کودتای امین، حوالی ظهر باید یک اسکادران از جت های جنگنده با ارتفاع پایین روی شهر پرواز و قصر را بمباران می کردند و در همین زمان حمله تانکها نیز به قصر شروع می شد. پرواز جت ها علامتی بود برای واحدهای پراکنده در شهر که مأموریت خود را شروع کنند. موقعی که وطنجار با ۵۰ عراده تانک تی - ۶۲ به نقطه مورد نظر رسید، از قوای هوایی خبری نبود. او بناچار حمله را شروع کرد و نیروهای پشتیبان چهار ساعت دیرتر وارد عمل شدند. در طول بعد از ظهر، نظامیان وفادار داوود نتوانستند او را یاری کنند. مجریان کودتا نیز خوب سازماندهی نشده بودند و تا زمانی که قوای هوایی وارد عمل شد، آنها تلاش نکردند رهبران کمونیست را از زندان بیرون آورند یا مراکز کلیدی، مانند وزارت دفاع یا رادیوکابل را تسخیر کنند.

چندی بعد واحدهای زرهی فرقه (لشکر) پانزدهم طرفدار داوود، تانکهای فرقه چهارم وطنجار را مورد حمله قرار دادند. چون سیستم ارتباطی تانکهای وطنجار توسط وزارت دفاع مختل شده بود، بسیاری از آنها به اشتباه روی یکدیگر آتش می گشودند. روز کودتا، پنجشنبه بود و حوالی ظهر ادارات دولتی و دفاتر و کارگاههای خصوصی اغلب بسته شده بود. مردم در انتظار اتوبوس و تاکسی بودند و مأموران ترافیک، که تصور می کردند تانکها در حال مانور دادن هستند، به آنها اشاره می کردند که خود را کنار بکشند.

موقعی که حمله شروع شد، داوود بی درنگ اجلاس کابینه را به وقت دیگری موکول کرد. وی به ژنرال رسولی دستور داد که شخصاً به پایگاه مجاور "قرغه" برود و دلیل اینکه واحدهای توپخانه و فرقه هشتم به درخواست کمک وی پاسخ نمی دهند را دریابد. اتومبیل رسولی حین عبور از چراغ خطر با یک تاکسی تصادف کرد و بازوی راست وی آسیب دید. موقعی که او به قرغه رسید، نظامیان در حال رقص و آوازخوانی بودند. وی درحالی که از درد می نالید از افسران متهمدرخواست کمک کرد اما به زودی دریافت که اغلب آنها می خواهند وقت تلف کنند تا معلوم شود باد از کدام جهت می وزد. دوپری معتقد است که بیش از سه هزار نفر درگیر جنگ نشدند و «در سراسر کشور اغلب

افسران عالی رتبه، دست به هیچ کاری نزدند تا جنگ خاتمه یافت و نیروهای پیروز، روی صحنه آمدند».^{۳۵}

رسولی بالاخره با زحمت زیاد توانست حمایت بعضی از واحدهای فرقه هفت و هشت و توپخانه را به دست آورد. وی درحالی که دست خود را به گردن آویخته بود، فرقه هشتم را به میدان جنگ هدایت می کرد. در این هنگام جیپ حامل او با تانکی برخورد کرده و طنجار برای دستگیر کردنش فرستاده بود. او توانست از صحنه بگریزد. اما بالاخره او و چند ژنرال دیگر وفادار به داوود در یک مرغدانی دستگیر و دقایقی مانده به ساعت ۵ عصر تیرباران شدند.

میگها و سوخوهای نیروی هوایی در این هنگام و ۵ ساعت دیرتر از موعد مقرر، وارد عمل شده و بمباران قصر را شروع کردند. در این زمان افراد و طنجار، امین و دیگر رهبران کمونیست را از زندان رها ساختند. قصر توان دفاعی خوبی در مقابل حملات هوایی داشت، اما در روز کودتا وسایل الکترونیک موشکهای ضد هوایی آن از کار افتاده بود.

چرا نیروی هوایی نتوانست هنگام ظهر وارد عمل شود؟

رییس ستاد قوه هوایی، ژنرال عبدالقادر، یک فارسی زبان غیرپشتون بود، با این حال روابط مستحکمی با پرچمی ها نداشت. او در شوروی توسط جی. آر. یو آموزش دیده بود و اگرچه به داوود در تصاحب قدرت کمک کرد، اما بعداً تغییر موضع داد. امین در مورد قادر بدگمان بود، اما برای اینکه مطمئن شود که نیروی هوایی در کودتا شرکت می کند، مجبور شده بود برای او نقشی اساسی منظور نماید. براساس طرح امین، قادر باید فرماندهی ستاد مرکزی اش در پایگاه هوایی بگرام را در ساعت ۹ صبح روز کودتا به یک افسر خلقی واگذار کرده و خود با هلیکوپتر رهسپار میدان هوایی کابل می شد. از آنجا او باید به قصر ریاست جمهوری حمله هوایی می کرد. اما قادر فرماندهی را واگذار نکرد و تا اوایل عصر در دفتر خود ماند.

بعضی از خلقی ها ادعا می کنند که وی برای حمایت از کودتا مردد بود. به همین سبب خود را در دفترش محبوس کرده بود. اما مدافعان وی اظهار می کنند که طرفداران داوود

او را برخلاف تمایلش زندانی کرده بودند. کلنل "مدهو سمیران" وابسته نظامی سفارت هند که در آن موقع روابط وسیعی با نیروی هوایی افغانستان داشت، عقیده دیگری دارد. به گفته او، تصور اغلب افسران عالی رتبه نیروی هوایی این بود که قادر جی. آر. یو را در جریان طرح کودتای امین گذاشت، اما دستور همکاری به وی داده نشد.

سمیران اشاره کرد که در اوایل ۱۹۷۸م، حدود ۳۵۰ مشاور نظامی و تکنسین روسی در کابل به سر می بردند و بسیاری از آنها در کنترل زمینی و راه اندازی موشکهای ضد هوایی مستقر در پایگاههای هوایی بگرام و کابل همکاری داشتند. به نظر وی برای نیروی هوایی مشکل بود که بدون کمک تکنسینهای روسی وارد عمل شود. وی گفت، قادر پیوستن به کودتاگران را بناچار تا زمانی که مشاوران روسی اعلام موافقت نکرده بودند، به تأخیر انداخت. در واقع هنوز مسئله به تأیید مسکو نرسیده بود. مقامات سفارت امریکا در این رابطه ادعا کردند که مشاوران روسی همراه با واحدهای زرهی در عصر روز کودتا کنترل میدان هوایی کابل را به دست گرفتند و در قسمتهای کنترل زمینی پایگاه هوایی بگرام نیز، مشاهده شدند. در مقابل، "راجا انور" تأکید می کند که مشاوران روسی «خود را در قضیه درگیر نکردند».^{۳۶}

واقعیت هرچه بوده باشد، قادر در نهایت به کودتاگران پیوست و نیروی هوایی وارد عمل شد. شش فروند جت جنگنده از میدان هوایی بگرام برخاسته و قصر داوود را بمباران کردند. در ساعت ۷ بعد از ظهر، پس از بمباران ۲ ساعته قصر، قادر و وطنجار به ترتیب اطلاعیه هایی به دو زبان دری و پشتو از رادیو کابل خواندند که در آنها گفته شده بود؛ "شورای نظامی انقلابی" قدرت را به دست گرفته است. داوود و خانواده اش که حاضر نشده بودند تسلیم شوند آن شب دیروقت، در اتاق خود کشته شدند. با طلوع خورشید فردا همه چیز به پایان رسیده بود.

"الکساندر موروزوف"، معاون ک. گ. ب. معتقد است که مسکو می دانست کودتایی در راه است و در قبال آن توصیه هایی نیز کرده بود.^{۳۷} ک. گ. ب. در آغاز از نقشه کودتای امین بی اطلاع بود و بعداً دریافت که امین به شدت تلاش کرده است تا قضیه به اطلاع روسها نرسد. وی ادامه می دهد: «شاید امین می ترسید که ما ممکنست مداخله کنیم. یکی از عاملان کودتا که بیشتر به حزب کمونیست و اتحاد شوروی وفادار بود تا امین، این راز را

برای ما افشا کرد. ما می‌توانستیم نقشه را به اطلاع داوود برسانیم، اما مسکو نمی‌خواست حزب دمکراتیک خلق افغانستان را افشا کند».^{۳۸}

نقش شوروی در تولد رژیم جدید شایسته توجه است. عبدالقادر عالی رتبه‌ترین افسر نظامی درگیر در کودتا بود که با اعلام شورای نظامی انقلابی‌اش به نظر می‌رسید که ادعای رهبری دارد. وطن‌جار یک پشتون بود که پیوندهای محکمی با جناح خلق نداشت. او در آغاز از قادر حمایت کرد. آنها هر دو قهرمانان کودتای ۱۹۷۳ م، (کودتای جمهوری داوود و خلع ظاهرشاه از قدرت) نیز بودند و خود را منجیان ملت تصور می‌کردند. آن دو تمایلی به پذیرش دیسپلین "حزب دمکراتیک خلق افغانستان" نداشتند و حاضر نبودند خودبزرگ‌بینی‌های امین را تحمل کرده، بازیگر نقش دوم باشند.

در بیانیه ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ م به حزب دمکراتیک خلق افغانستان، اشاره نشده بود. تاس، آژانس خبری شوروی، نیز تا سه روز بعد نامی از حزب نبرده، تغییر قدرت را با عنوان "کودتای نظامی" مورد بحث قرار می‌داد. این شواهد بیانگر آن است که اتحاد شوروی بر جریان وقایع در کابل کنترل نداشت. "رایموند گارتف" با تأیید این مطلب می‌نویسد؛ «مسکو اگر انتظار به قدرت رسیدن یک رژیم کمونیستی توسط ح.د.خ.ا را داشت، از اصطلاح "انقلاب مردمی" استفاده می‌کرد».^{۳۹}

ظاهراً در این مرحله رهبران شوروی درباره اقدامات خود اتفاق نظر نداشتند. شواهد قابل اعتمادی در چندین منبع شوروی ذکر شده و حاکی از آن است که جی.آر.یو در آغاز عبدالقادر را تشویق کرد تا شورای نظامی‌اش را تشکیل دهد، اما فرمان کمیته مرکزی حزب کمونیست از رژیمی با پایه‌های وسیع حمایت می‌کرد.^{۴۰} ببرک کارمل اظهار کرده است که رابط عمده وی با ک.گ.ب، "ویلیوز اوسادچی"، او را برای ایجاد یک رژیم ائتلافی به ریاست غیرکمونیست‌ها که ح.د.خ.ا نیز در قدرت آن سهیم باشد، ترغیب می‌کرد. اوسادچی تذکر داده بود که ایجاد یک رژیم کمونیستی مخالفت هماهنگ و آشکار محافظه‌کاران را برمی‌انگیزد؛ بویژه که ح.د.خ.ا به اندازه کافی توانمند نیست تا بتواند فرمانروایی کند.^{۴۱}

اما امین احساس می‌کرد که قدرت شخصی‌اش را با ایجاد مقررات سخت برای ح.د.خ.ا به بهترین شکل تحکیم کرده است. وی با حمایت کانونهای نظامی پشتون خلق،

در یک کشمکش شدید درون حزبی بر کارمل چیره شد. کارمل براساس دیدگاه "کمیتہ مرکزی" استدلالش این بود که کودتا نمایانگر پیروزی نیروهای "دموکراتیک ملی" است و "انقلاب" نیست. ولی امین معتقد بود که ح.د.خ. باید ادعا کند حق انحصاری حاکمیت را به نام "انقلاب مردمی" دارد.^{۲۲}

بعد از چندی یک هیأت بلندپایه ک.گ.ب به سرپرستی رییس اطلاعات خارجی آن "ولادیمیر کریچکف" وارد کابل شد. مسئله مهم ترکیب حکومت بود. کریچکف به «تناسب بوابر نمایندگان دو جناح خلق و پرچم تأکید داشت». ^{۲۳} در ۳۰ آوریل شورای نظامی انقلابی به "شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" تغییر نام داد. در شورای جدید به ریاست ترکی، خود وی به حیث رییس جمهور، کارمل معاون رییس جمهور، امین معاون اول نخست وزیر و وزیر امور خارجه، وهنجار معاون نخست وزیر و وزیر مخابرات و عبدالقادر وزیر دفاع تعیین شدند. امین اگرچه در این ترکیب رتبه سوم داشت، اما در دست داشتن کانونهای نظامی خلق او را قادر می ساخت که از همان آغاز بر رژیم جدید مسلط باشد.

ظهور امین

بی تردید می توان گفت، ظهور امین به عنوان قدرتمندترین شخص در طرح بازی شوروی پیش بینی نشده نبود. با وجود این، مسکو اولین پایتختی بود که رژیم جدید را به رسمیت شناخت. (به همین دلیل بسیاری از تحلیل گران دست حکومت شوروی را در کودتا دخیل می دانند). ^{۲۴} مطبوعات شوروی با گذشت دو هفته، دیگر از کودتای نظامی حرفی نزده و به جای آن تعبیر "انقلاب ۲۸ آوریل" را به کار می بردند. حزب کمونیست شوروی این پیروزی را با لحنی به ح.د.خ. تبریک گفت که معمولاً در مورد احزاب کمونیست هم قطار به کار می برد، اما رسماً تعبیر "کمونیست" را مورد استفاده قرار نداد. ^{۲۵}

رهبران شوروی شاید چنین تحلیل می کردند که کنترل رژیمی کاملاً وابسته به خودشان کار دشواری نیست و رهبران در حال کشمکش افغانستان قادر نخواهند بود از چارچوب دیسیپلین آنها خارج شوند. روسها، تصمیم امین در تحکیم قدرت شخصی و

میزان وفاداری نظامیان و افسران پشتون به او را درست ارزیابی نکرده بودند. مهمتر از همه اینکه آنها بر شبکه‌های پلیسی و نظامی کاملاً مسلط نبودند. در همین زمان بسیاری از دیپلماتهای مقیم کابل معتقد بودند که عوامل جی.آر.یو.ک.گ.ب از اینکه امین به آنها اجازه اعمال نظارت نمی‌داد، بسیار خشمگین و ناراحت هستند.

مصاحبه‌های امین در ماههای ژوئن و اوت ۱۹۷۸م، نشان می‌داد که وی فردی شدیداً ملی‌گرا و مستقل است و اعتماد به نفس خودخواهانه‌ای دارد. در همان اوان و پس از اینکه به‌عنوان وزیر خارجه به سازمان ملل متحد رفته بود، با او در کابل دیداری داشتم و از وی خواستم که اگر ممکن است رئیس‌جمهور ترکی را ملاقات نمایم. او با نگاهی خیره، سرد و توأم با عصبانیت پاسخ داد: «شما می‌توانید مرا ببینید». این علامت تنازع شدید قدرت بود که تا شش ماه بعد ادامه یافت و در نهایت به مرگ امین منجر شد. همچنین پاسخ مغرورانه وی به سؤالی در ارتباط با نفوذ شوروی، خبر از بروز مشکل در آینده روابط دو کشور می‌داد. او گفته بود: «شما امریکاییها درباره ما نگران نباشید. ما افغان هستیم و می‌دانیم با روسها چگونه رفتار کنیم. آنها به ما، بیشتر از آنچه ما به آنها. محتاجیم، نیاز دارند». او چندی بعد در مصاحبه با یک خبرنگار آلمانی، روابط بین افغانستان و شوروی را «روابطی بین دو برادر برابر» توصیف کرد.^{۲۶}

اظهارات پرشور امین درباره «وحدت تمام افغانها از آمودریا تا کشمیر» تنشهای بالقوه بین او و مسکو را شدت بخشید. او گفت: «تاریخ به ما یک پیام مقدس می‌دهد، ما نمی‌توانیم پشتونهای برادر و جفادیده خود در آن سوی خیبر را فراموش کنیم. پاکستان می‌گوید، پشتونها و بلوچها را یاد نکنید. ولی ما چگونه می‌توانیم این را قبول کنیم». چندی بعد او با اشاره به شواهدی که نشان می‌داد، اسلام‌آباد و واشنگتن مخالفان افراطی مسلمان را علیه رژیم وی تحریک می‌کنند، گفت: «بلوچها و پشتونها در پاکستان قیام خواهند کرد و از ما دفاع خواهند نمود. هیچکس نمی‌تواند انکار کند که مسئله انقلاب افغانستان و موضوع پشتونستان با یکدیگر ارتباط دارند». این تهدیدهای امین آشکارا با موضع شوروی ناسازگاری داشت.

در طول سالهای ۷۹ - ۱۹۷۸م، امین و رقبایش شدیداً بر سر قدرت با یکدیگر کشمکش داشتند. بدین ترتیب مسکو اتکایش را به آنها به‌عنوان یک متحد از دست

می داد. امین برای رهبری اش با مخالفت سه منبع عمده مواجه بود: کارمل و جناح پرچم؛ وطنجار و قادر؛ و رئیس جمهور ترکی.

امین علیه کارمل چنین استدلال می کرد که عادلانه نیست پرچم نیمی از پستهای کابینه و کمیته مرکزی حزب را اشغال کند. از نظر او این وضعیتی بود که از ماه آوریل کریچکف آنرا تحمیل کرده بود. وی مدعی بود؛ خلق نقش رهبری انقلاب را بازی کرده است، در حالی که پرچمی ها طرفدار داوود بوده اند.^{۴۷} در جریان فشار روزافزون خلقی ها برای تجدید نظر در ساختار رهبری رژیم، کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی هیأتی را به ریاست کارشناس ورزیده افغانستان "نیکلای سیمونکو" به کابل فرستاد تا وحدت ح.د.خ.ا را حفظ نماید. الکساندر موروزوف در این رابطه می نویسد: «امین به تنهایی با سیمونکو دیدار و مذاکره کرد و با ایجاد شبهه در وی در مورد کارمل، توجه موافق او را در "طرفداری از شاخه خلق" جلب کرد».^{۴۸}

بدین ترتیب امین توصیه روسها در مورد وحدت حزب را نادیده گرفت و با جلب حمایت ترکی، تصویب پولیت بورو (دفتر سیاسی) ح.د.خ.ا را در اواخر ژوئن بدست آورد تا کارمل و شش تن دیگر از رهبران پرچم را به عنوان سفیر به خارج بفرستد. در نهایت مسکو نیز ترکی را متقاعد کرد تا کارمل را به پراگ بفرستد. جایی که امنیتش تا زمان بازگشت احتمالی به قدرت تأمین بود.

"پولیت بورو" درست دو روز قبل از اینکه کارمل کشور را ترک کند، امین را نامزد جانشینی وی به عنوان منشی اول حزب کرد. ترکی به هر حال پرچمی ها را، شاید تحت فشار شوروی، از بسیاری از پستهای دولتی برکنار نکرد. تا حدی که قادر به عنوان یک هوادار پرچم همچنان وزیر دفاع باقی ماند. کشمکش بین دو جناح، پس از اخراج هفت تن از رهبران پرچم از صحنه قدرت نیز ادامه یافت. در ماه اوت، قادر و دو ژنرال دیگر، به اتهام کودتایی که گفته می شد برای چهارم سپتامبر و روز جشن عید طراحی کرده اند، دستگیر شدند.^{۴۹}

اتهام طرح کودتا، به امین مجوزی داد که تمام پرچمی های سرشناس و مظنون را جمع آوری کند. کارمل و دیگر پرچمی های به خارج فرستاده شده، فوراً فراخوانده شدند تا مورد محاکمه قرار گیرند. اما آنها از بازگشت امتناع ورزیده، فراری و پنهان

شدند. اغلب آنها بعدها از مسکو و پایتختهای کشورهای بلوک شرق سردرآوردند. کارمل به طور پنهانی در پراگ باقی ماند، تا اینکه در اکتبر ۱۹۷۹م، به مسکو عزیمت کرد و تا زمان انتصابش به ریاست جمهوری افغانستان در آنجا به سر برد. ۵۰

دستگیری قادر به سرعت رقابت پنهانی امین و وطنجار را به روی صحنه کشاند. وطنجار که به عنوان یک چهره نظامی در کودتای آوریل نقش رهبری را به عهده داشت، اکنون به خود حق می داد از پست وزارت داخله به موقعیت خالی وزارت دفاع منتقل شود، اما امین قصد داشت این مرکز کلیدی قدرت را مستقیماً قبضه کند. برای چاره جویی، ترکی وزیر دفاع شد و امین معاونت او را به عهده گرفت. وطنجار به مقام سابقش وزارت ارتباطات تنزل درجه داد. پس از آن خصومت او با امین به علت این توهین شدت گرفت.

مسکو نگرانی اش را پنهان نکرد. امین بدون توجه به مشورت و نظر روسها قدرتش را تحکیم کرده، به صورت گسترده دست به اصلاحات زد. به نظر "بورلی میل" و دیگر نویسندگان، این اصلاحات ارضی خلقی پاسخ مناسب و خیراندیشانه به نابرابریهای نظام فیودالی و معضلات اجتماعی جامعه افغانستان بود. ۵۱ اما در نگاه شوروی، حرکتهای خلقی ها بسیار جاه طلبانه بود و زمینه سازی لازم برای آن صورت نگرفته بود. به نظر آنها این اقدامات مطمئناً مخالفت شدید صاحبان منافع روستایی را برمی انگیزخت و زمینه را برای طغیان نوظهوری فراهم می کرد که پاکستان و ایالات متحده به منظور ایجاد بی ثباتی رژیم جدید از آن بهره برداری می کردند.

این دقیقاً همان چیزی بود که موقع اقدام به اصلاحات ارضی اتفاق افتاد. رهبران خلق در حد لزوم به ساختارهای قدرت محلی که در طول قرنهای شکل گرفته بود، توجه نکردند. فرایند توزیع زمین تنها بر روی کاغذ خوب پیش می رفت. در این اصلاحات، سقف داشتن زمین محدود به پنج جریب (فرنگی) شده بود. بدین ترتیب کشاورزان اجاره کار از دام چرخه باطل قرض و گرو زمین، که به سبب خرید کود، بذر و دیگر نیازمندیها لازم داشتند، رهایی پیدا می کردند. اما علی رغم بوق و کرنای خلقی ها، ائتلافی از قرض دهندگان، زمین داران و ملایان در صدد مقابله برآمدند. قرض دهندگان از دادن قرضه های معمولی به زارعان اجاره کار امتناع ورزیدند. این در حالی بود که

حکومت تسهیلات اعتباری جایگزین را قبل از اعلام فرمان اصلاحات، فراهم نیاورده بود. آخوندها نیز این گونه اصلاحات را "غیر مشروع" قلمداد کردند.

مخالفت علمای مذهبی با رژیم و اصلاحات حکومت در مورد زنان، چهره‌ای ضد دینی به رژیم داد. اصلاحات اجتماعی رژیم همچون اصلاحات اقتصادی‌اش، اگرچه با معیارهای غربی ملایم به نظر می‌رسید، اما تحریک احساسات جامعه پیچیده افغانستان را به همراه داشت و این غیرقابل پیش‌بینی نبود. یکی از بحث‌برانگیزترین فرمانهای دولت که آخوندها شدیداً علیه آن موضع‌گیری کردند، رضایت طرفین در ازدواج و تعیین شیربهای دختران به مبلغ ۳۰۰ افغانی (معادل ۹ دلار) بود.

طرفداران آزادی زنان در کابل از این اصلاحات استقبال کردند. اما در اطراف، میزان شیربها نشانگر موقعیت اجتماعی و شخصیت عروس بود. زمانی که رژیم شروع به دستگیری متخلفان فرمانهای اصلاحات کرد، خشم مردم به اوج رسید. آخوندها با مبارزه رژیم علیه بیسوادی در مناطق اطراف مخالفت کردند. استدلال آنها این بود که زنان باسواد شهری پوشش و عقاید غیراخلاقی دارند. آنها کتابهایی را که شامل تبلیغات خلقی‌ها می‌شد "ضد اسلامی" و ترویج دهنده مادیات عنوان می‌کردند.

رضایت‌مندی عمومی اولیه که درباره رژیم به وجود آمده بود، با همان سرعت روند اصلاحات رو به افول گذاشت. رئیس پلیس مخفی (خاد)، "اسدالله امین"، سرکوب بیرحمانه کلیه افراد مظنون را درپیش گرفت و نام او وحشت به جانها می‌افکند. محکمه‌های نظامی انقلابی، شتابزده اقدام به محاکمه می‌کردند و زندان پل چرخی کابل مشهور به جایگاه شکنجه و اعدام مخالفان و بخصوص آنهایی شد که با رژیم گذشته همکاری داشتند. ۵۲ گروههای ضد دولتی مستقر در پاکستان، شروع به آموزش و فرستادن چریکهای مسلح کرده و درصدد بهره‌برداری از نارضایتی در حال رشد برآمدند.

برعکس نظریاتی که توسط بسیاری از گروههای مستقر در خارج تبلیغ می‌شد، جنبش مقاومت در اواخر ۱۹۷۸م، تهدید عمده‌ای علیه رژیم به حساب نمی‌آمد. در داخل کشور هنوز حمایت از گروههای مخالف، غیرقطعی و سازمان نیافته بود. در خارج، عناصر بنیادگرای منطقه شروع به تأمین مالی گروههای چریکی همفکر کردند. اما دولت

کارتر که در آن دیدگاههای سیاسی گوناگونی در مورد افغانستان وجود داشت، هنوز در تأمین کمکهای نظامی مخالفان رژیم کابل مردد بود.

ونس در مقابل برژنیسکی

پیروزی کمونیست‌ها در افغانستان بحث داخلی تندی بر سر این موضوع بین وزیر خارجه امریکا "سایروس ونس" و مشاور امنیت ملی کارتر "زینگو برژنیسکی" پیش آورد. آنها قبلاً هم در مورد دیگر جنبه‌های سیاست خارجی امریکا و از جمله در مورد اتحاد شوروی، با هم اختلاف داشتند.

ونس یادآور می‌شود که به نظر برژنیسکی کودتای آوریل (در افغانستان) برای روسها به مثابه یک قربانی شطرنج برای کسب امتیازات بعدی و کسب تفوق در آسیای جنوب غربی بود. برژنیسکی استدلال می‌کرد که در این طرح عظیم، ابتدا افغانستان جزو اعمار شوروی خواهد شد و سپس تحرکات سیاسی و نظامی در جهت مقهور ساختن دولتهای تولیدکننده نفت خلیج فارس ادامه خواهد یافت.

اما در مقابل، ونس معتقد بود که «ما شواهدی در مورد همدستی شوروی با کودتا نداریم».^{۵۳} ونس با معاون شرق نزدیک و جنوب آسیای وزارت خارجه امریکا، "هارولد ساندرز" هم عقیده بود که می‌گفت: «ما باید ترکیب کمونیزم و ملی‌گرایی را در رهبری جدید در نظر بگیریم و از سوق دادن بیشتر رژیم جدید به سوی شوروی اجتناب کنیم».^{۵۴}

ایالات متحده در فوریه ۱۹۷۹م، رژیم کمونیستی را به رسمیت شناخت و روابط دیپلماتیک معمول با آن برقرار کرد؛ کمکهای اقتصادی این کشور در سطح موجود حفظ شد ولی افزایش پیدا نکرد. حکومت جدید پس از تحکیم قدرت، با درخواست وام و اعانه ۳۰۰ میلیون دلاری - که طی یک دوره پنج ساله باید پرداخت می‌شد - تمایل خود را برای حضور واقعی امریکا، آشکار ساخت.^{۵۵}

"دیوید نیوسام" معاون وزارت خارجه در امور سیاسی، اولین فرستاده امریکا در سطح بالا به کابل بعد از کودتا بود که در اواسط ژوئیه با امین، ترکی و دیگر رهبران رژیم گفتگو کرد. نیوسام بعدها به من گفت: «آنها با من برخورد ایدئولوژیک کردند، اما هنوز

افغانهای ناسیونالیست بودند. ارزیابی من این بود که ماهیت واقعی این رژیم هنوز شکل نگرفته است. در داخل آن، دسته بندیهایی وجود داشت و رژیم هنوز در نظر روسها مراحل آزمایشی خود را می‌گذراند. به نظر من ما باید روابط خود با آنها را حفظ می‌کردیم و از دور اوضاع را تحت کنترل می‌گرفتیم». به نظر نیوسام، برژنفسکی به مقابله‌گرایی علیه شوروی معتقد بود و فکر می‌کرد امریکا باید جاه‌طلبی‌های روسها در آن سوی جهان را خنثی کند. «وی برعکس بسیاری از ما از تحریک شدن روسها نگرانی نداشت». ۵۶

در ماه ژوئیه و پس از تعیین شدن "آدولف دابس" به عنوان سفیر امریکا در کابل، بحث در درون دولت شدت گرفت. دابس کارشناس مسایل شوروی و آشنا به زبان روسی بود که قبلاً در مسکو خدمت می‌کرد. وی با پیچیدگیهای روابط بین حزب کمونیست شوروی با دیگر احزاب کمونیست و ویژگیهای سیاست داخلی افغانستان آشنایی داشت. طی گفتگوهایی که (در ماه اوت) در کابل با وی داشتم، او اظهار داشت که گرایش افغانستان به سوی شوروی نسبت به آغاز بیشتر شده است، اما «این کشور نه از نظر نظامی و نه از جهات دیگر جزو اقطار شوروی نخواهد شد».

دابس پس از اولین دیدار با امین معتقد بود که او «خود را یک "کمونیست ملی" تلقی می‌کند و نمی‌خواهد بیشتر از آنچه لازم است، وابسته به روسها باشد». او فکر می‌کرد که امین بدون رعایت احتیاط برای گسترش روابط با ایالات متحده اظهار آمادگی خواهد کرد. در این شرایط به نظر او امریکا باید کمکهای خود را محتاطانه افزایش می‌داد و به توسعه روابط خود کمک می‌کرد، بدون اینکه روسها را تحریک کرده و احتمال مداخله نظامی آنها را بیشتر کند.

در اواخر ۱۹۷۸ و اوایل ۱۹۷۹م، برژنفسکی و دابس هر کدام روی اهدافی که مخالف دیگری بود، کار می‌کردند. برژنفسکی به طور مداوم سعی می‌کرد رئیس‌جمهور را ترغیب کند که صلاحیتهای "کمیته بررسی سیاست خارجی" سیا به سرپرستی وزیر خارجه را به "کمیته هماهنگی ویژه" شورای امنیت ملی - که خود او به عنوان مشاور امنیت ملی تصدی آن را به عهده داشت - انتقال دهد و بدین ترتیب اختیارات ونس را کاهش دهد. ۵۷ در این صورت برژنفسکی می‌توانست یک سری اقدامات تهاجمی علیه

شوروی انجام دهد، بدون اینکه وزارت خارجه چیز زیادی درباره آن بداند. زمانی فضا برای اتخاذ چنین سیاستی آماده‌تر شد که مسکو و کابل در ۵ دسامبر ۱۹۷۸، پیمان دوستی با یکدیگر امضا کردند و موادی درباره "مشورت" و "اقدامات مقتضی" در صورت تهدید نظامی افغانستان را در آن گنجانده‌اند. نگرانیهای امریکا در رابطه با جنوب غرب آسیا، با سقوط شاه و پیروزی انقلاب ایران در ژانویه ۱۹۷۹م، شدت بیشتری یافت.

برژنفسکی بعدها پس از ترک کاخ سفید یادآور شد^{۵۸} که وی در محدوده سیاست رئیس‌جمهور پایبند مانده بود که در آن مرحله کمک مستقیم به شورشیان افغانستان را توصیه نمی‌کرد. در عین حال سیا، رژیم نظامی ضیاءالحق را تشویق کرد که برنامه حمایت نظامی از شورشیان را به جریان اندازد. او گفت که سیا و آی.اس.آی (آژانس اطلاعاتی ارتش پاکستان) با هم روی طرح آموزش نظامی شورشیان و هماهنگ کردن کمکهای چین، عربستان سعودی، مصر و کویت که تازه جریان یافته بود، کار می‌کردند. واشنگتن پست در فوریه ۱۹۷۹ گزارشی از اظهارات شاهدان عینی انتشار داد که دست کم دو هزار افغان در پایگاههای سابق ارتش پاکستان تحت نظارت نظامیان پاکستانی به آموزش نظامی مشغول هستند. این افشاگری، رازها را بر ملا کرد.^{۵۹}

طبق استدلال دابس، بی‌ثبات کردن رژیم کابل باعث مداخله مستقیم شوروی می‌شد. اما او طرح یک سیاست بلند مدت را نیز پیش روی نمی‌گذاشت. زمانی که برژنفسکی مخالفت مسلحانه با امین را تشویق می‌کرد، دابس مذاکره با او را ادامه می‌داد. "بروس فلاتین" مشاور سیاسی دابس بعدها به من گفت^{۶۰} که سفیر قبل از به قتل رسیدن در فوریه ۱۹۷۹م، ۱۴ بار با امین گفتگو کرده بود. اگرچه از محتوای این تبادل نظرها چیزی انتشار نیافته است، ولی یکی از موارد مهم در توافق با امین، تجدید و گسترش برنامه آموزش نظامی ایالات متحده برای افسران افغان بود که بعد از کودتای آوریل از سوی پنتاگون معوق مانده بود. وزارت دفاع در گزارش به کنگره برای سال مالی ۸۰-۱۹۷۹م، که در ژانویه ۱۹۷۹م، ارائه شد، یک پروژه ۳۱۰۰۰۰ دلاری برای این منظور پیشنهاد کرد.^{۶۱} اما درست یک ماه بعد از آن، کاخ سفید در عکس‌العمل نسبت به مرگ دابس دولت افغانستان را در این قضیه مقصر دانست و اعلام کرد که کمپانی اقتصادی اش به

کابل را "شدیداً" کاهش داده و «برنامه آموزش نظامی را که در مراحل طراحی بود» لغو خواهد کرد.^{۶۲} «رایموند گارتف» نیز در بررسی‌هایش به متوقف شدن یک سری برنامه‌های در دست اقدام اشاره می‌کند.^{۶۳}

دابس توسط یک گروه تاجیک ضد پشتون به نام "ستم ملی" ربوده شد و در ۱۴ فوریه به قتل رسید. گروگان‌گیران در ازای آزاد کردن سفیر از دولت درخواست کرده بودند که رهبر زندانی‌شان "بدرالدین باحث" را آزاد کند. حکومت حاضر نشد این شرط را بپذیرد.^{۶۴} و علی‌رغم تقاضاهای سفارت آمریکا، از مذاکره با ربایندگان خودداری کرد. در این مرحله آنها به پلیس هشدار دادند که اگر تقاضایشان برآورده نشود گروگان خود را خواهند کشت. اما پلیس تصمیم داشت اتاق هتلی را که دابس در آن به گروگان گرفته شده بود، با انجام یک عملیات تسخیر کند. پلیس شلیک‌کنان وارد اتاق شد و بدین ترتیب دابس و دو رباینده‌اش به قتل رسیدند.

روایت رسمی امریکاییها درباره این حادثه چنین بود که چهار مشاور روسی در صحنه حضور داشته و با پلیس تباری کرده‌اند. یکی از مشاوران به تیراندازان پلیس دستور داده بود که شلیک کنند.^{۶۵} امین پرچمی‌ها را مقصر قلمداد کرده و بدین ترتیب بدگمانیها را به طور غیرمستقیم به ک.گ.ب منصوب کرد. او ادعا کرده بود که پرچم و ستم ملی با یکدیگر تباری داشته‌اند. بدین ترتیب امین اتهامات خلقی‌ها را تکرار کرد.^{۶۶} که رهبران ستم ملی با کارمل در "توطئه روز عید" تشریک مساعی داشته‌اند. او بعداً به "فلاتین" گفته بود که «آنها می‌خواستند مرا گرفتار قضیه کنند. آنان قصد داشتند روابط افغانستان با ایالات متحده را تیره نمایند».

امین با وضعیت دشواری مواجه شده بود. خلقی‌ها کنار نیامدن با ربایندگان را این گونه توجیه می‌کردند که برای یک ملی‌گرای پشتون انتحار سیاسی بود اگر بر سر رهبر جذابی خواهان تاجیک مصالحه می‌کرد. اما به هر حال از نظر امریکایی‌ها این تیراندازی غیرقابل توجیه بود و بدون موافقت مقامات بالا اتفاق نمی‌افتاد. برژنسکی در این رابطه اظهار داشت که امین با امتناع از پذیرش مسئولیت و عذرخواهی، ماهیت ضد امریکایی و طرفداری‌اش از شوروی را آشکار ساخت. رئیس‌جمهور کارتر در ماه اوت دستور داد تمام کمکهای امریکا به افغانستان قطع شود. اگرچه در ماه نوامبر امین آماده می‌شد که از

امریکا در این رابطه رسماً عذرخواهی کند،^{۶۷} اما دیگر فرصت از دست رفته بود و واشنگتن حاضر نبود موضع خود را تغییر دهد.

مسکو مداخله را رد می‌کند

پس از مرگ دایس بدگمانیهای مسکو نسبت به امین رو به افزایش گذاشت. اکنون روسها او را فردی فرصت طلب می‌دانستند که در صورت تهدید رژیمش توسط مخالفان، ممکن بود به سوی واشنگتن یا اسلام آباد چرخش کند.

با گسترش شورشها و افزایش کشمکش قدرت در کابل، روسها امین را بیشتر تحت فشار گذاشتند که حریفانش را در قدرت سهم دهد و سیاستهای داخلی معتدل تری در پیش گیرد.^{۶۸} در این حال امین از یکسو از شوروی درخواست کمکهای بیشتری برای تأمین مالی رژیم و تجهیز نظامی آن در مقابل مخالفان می‌کرد و از سوی دیگر در مقابل کنترل و دخالت آنها مقاومت نشان می‌داد:

در این شرایط، مخالفت با رژیم رو به گسترش بود. "ودیم زگلادین"، معاون اداره بین‌الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، قیام هرات - یکی از سه شهر مهم افغانستان - در مارس ۱۹۷۹م/ حوت (اسفند) ۱۳۵۸ ش، را نقطه عطف جریان مخالفت‌هایی می‌داند که سرانجام به اشغال روسها منجر شد. در این قیام بیش از ۴۰ مژاور روسی و صدها دولتی کشته شدند. این قیام از حمایت وسیع مردمی، بویژه شیعیان، برخوردار بود. زگلادین یادآور می‌شود: «بیرحمی مخالفان ما را دچار شوک کرد. ما حقیقتاً در مورد افغانستان برای اولین بار احساس خطر کردیم...»^{۶۹}

دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی پس از درخواستهای مصرانه امین و ترکی برای اعزام ارتش شوروی به افغانستان، چندین جلسه اضطراری برگزار کرد و با نگرانی مسئله مداخله را به بحث گذاشت. خلاصه مذاکرات به دست آمده از آرشیو حزب کمونیست، بیانگر دودلی اولیه رهبران شوروی در این مورد است. اگرچه در مورد افزایش کمکهای نظامی و ارسال مستشاران اجماع نظر وجود داشت.^{۷۰}

وزیر دفاع، "دیمیتری اوستینوف"، در اولین روزهای شروع مباحثات گزارش داد که «رهبران کابل انتظار اقدام عظیمی از طرف ما، هم بوسیله نیروهای زمینی و هم از طریق

هوایی دارند». وزیر خارجه، "آندره گرومیکو"، متذکر شد که در هرات یک فرقه (لشکر) کامل به مخالفان پیوسته‌اند. «اگر می‌توانستیم روی ارتش افغانستان حساب کنیم، قادر بودیم اقدامات جدی به عمل آوریم». منشی کمیته مرکزی "آندره کریلنکو" و صدراعظم "الکسی کاسیگین"، رهبری کمونیست‌های افغانستان را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند. کاسیگین گفت: «ما به جای فرستادن ارتش خود به آنجا، باید به ترکی و امین بگوییم تاکتیکهای خود را عوض کنند. آنان هنوز به اعدام کسانی که با آنها موافق نیستند، ادامه می‌دهند. آنان حتی رهبران پرچم را به قتل می‌رسانند».

"یوری آندروپف" رئیس ک.گ.ب هشدار داد: «اگر ما ارتش خود را بفرستیم متجاوز قلمداد می‌شویم. اما تحت هیچ شرایطی نباید افغانستان را از دست بدهیم». در روز دوم آندروپف شدیداً با مداخله مستقیم مخالفت کرده گفت:

رفقا! من دیروز تماماً در رابطه با این مسئله فکر کرده‌ام. ما باید بسیار جدی تأمل کنیم که آیا معنی دارد نیرو به افغانستان بفرستیم. اقتصاد این کشور عقب مانده است. همه مردم، مسلمان و تقریباً تمام جمعیت روستایی، بیسواد هستند. من فکر نمی‌کنم ما بتوانیم انقلاب کمونیستی را در افغانستان به کمک سرنیزه‌های خود حفظ کنیم. ما نباید ریسک کنیم.

گرومیکو: من کاملاً از نظر رفیق آندروپف، حمایت می‌کنم... ارتش افغانستان قابل اعتماد نیست و ارتش ما متجاوز شناخته خواهد شد. آنها با چه کسانی خواهند جنگید؟ با مردم افغانستان! ارتش ما باید به سوی آنها تیراندازی کند. بدون تعارف بگوییم، رهبران افغانستان اشتباهات زیادی کرده‌اند و نتوانسته‌اند حمایت مردم خود را به دست آورند.

کیریلنکو: تانکها و وسایط زرهی نمی‌توانند به آنها کمک کنند. من فکر می‌کنم ما باید صریح و پوست کنده به آنان بگوییم که از آنان حمایت می‌کنیم، تمام کمک‌هایی را که قول داده‌ایم، به آنها می‌رسانیم، اما نمی‌توانیم ارتش بفرستیم.

کاسیگین: جنبه‌های منفی قضیه زیاد است. کشورهای زیادی با ما مخالف خواهند شد...

کیریلنکو: ما هر چیزی به آنها داده‌ایم ولی چه نتیجه‌ای داده است. آنان به طرف

مردم بیگناه تیراندازی می‌کنند و بعد با اظهار اینکه در حکومت لنین نیز به طرف مردم تیراندازی شد، کار خود را توجیه می‌کنند...

وقتی اجماع نظر به دست آمد، "لئونید برژنف" صدر هیأت رئیسه از تصمیمات جلسه نهایی استقبال کرد و اظهار داشت: «اعضا تصمیم درستی گرفتند. برای ما مناسب نیست به این جنگ کشیده شویم». گرومیکو با تکرار نگرانی اش که ارتش افغانستان قابل اعتماد نیست تأکید کرد:

فرستادن نیرو به معنی اشغال افغانستان است. این مسئله ما را در صحنه جهانی در موقعیت دشواری قرار خواهد داد. بدین ترتیب ما هرچه ساخته‌ایم خراب خواهیم کرد. "دقانت" را نباید فراموش کرد. مذاکرات "سالت-۲" خراب می‌شود. مداخله را می‌توانیم کنار بگذاریم. در غیر این صورت مذاکراتی بین لئونید و کارتر در کار نخواهد بود. روابط ما با کشورهای غربی تیره خواهد شد... به این دلایل، علی‌رغم وضعیت دشوار رژیم کابل، ما نمی‌توانیم ارتش خود را بفرستیم.

اوستینوف ضمن موافقت با این تصمیمات، در نظر داشت سه لشکر را در نزدیک مرز افغانستان به حالت آماده باش درآورد. پس از آن به وی اجازه داده شد اقدامات تاکتیکی در نزدیکی مرز به عمل آورد.

کاسپگین در ملاقات با ترکی در مسکو (در بیستم مارس) ارسال نیرو را رسماً رد کرد و به رهبر افغانستان گفت: «ورود نیروهای شوروی به داخل مرز افغانستان عواقب سختی در پی خواهد داشت. دشمنان مشترک ما مشتاقانه منتظر لحظه‌ای هستند که نیروهای ما قدم به خاک افغانستان بگذارند. این اقدام به دست آنها بهانه خواهد داد که در مقابل شما نیروهای نظامی اعزام نمایند».^{۷۱} مسکو ترکی را با قول کمکهای نظامی و اقتصادی بیشتر و نقش گرفتن فعالانه‌تر مستشاران شوروی بدرقه کرد. اولین ناوگان هوایی در اواخر مارس^{۷۲} و هیأت عالی‌رتبه کمک‌رسانی در اوایل آوریل، به کابل رسیدند.

مسئله قیام هرات نظر برژینسکی را تأیید می‌کرد که مخالفان رژیم از حمایت مردمی برخوردارند.^{۷۳} او محتاطانه از دادن توضیح در این رابطه خودداری می‌ورزید که آیا برنامه کمک امریکا به مخالفین، شامل تسلیحات هم می‌شود یا نه. اسناد محرمانه که پس

از تسخیر سفارت امریکا در تهران به دست آمده نشان می دهد که در این زمان عربستان سعودی، مصر، امارات متحده عربی و چین، همگی، کمکهایشان رو به افزایش بود. ۷۴ همچنین علاوه بر نقش سیا، دیپلماتهای امریکایی شروع به تماس گرفتن نسبتاً آشکار با رهبران مخالفان کردند. ۷۵

دسته بندی داخل رژیم پس از شورش هرات افزایش یافت. آنچه تا آن زمان انشعاب خلق - پرچم عنوان می شد بتدریج به سه دسته امین و اطرافیان، خلقی های طرفدار ترکی و پرچمی ها تبدیل شد.

«رقیب امین، وطنجار، ترکی را تشویق کرد که او را به وزارت دفاع منصوب کند. ترکی همچنین یکی از نزدیکان وطنجار، شیرجان مزدوریار را نامزد وزارت داخله (کشور) کرد و اسدالله سروری، که اختلافاتی با امین داشت، را به ریاست پلیس مخفی (خاد) برگزید. این سه نفر به اضافه سید گلاب زوی که یکی از افسران ارشد خلقی بود، "دسته چهارنفره" را تشکیل دادند که بعداً در کشمکش قدرت با امین، جانب ترکی را گرفت. امین با عصبانیت عکس العمل نشان داد و "کمیته دفاع از وطن" به ریاست خود را تشکیل داد، تا با وزارت دفاع مقابله کند. او در عین حال بر ترکی فشار آورد که پست نخست وزیری را به وی واگذار کند.

مسکو که از رشد کشمکشهای داخلی بین رهبران کابل ناراحت بود، تلاش کرد تا ترتیب بازگشت کارمل را از پراگ بدهد. "واسیل بیلاک" یکی از رهبران کمونیست چک که ظاهراً برای مذاکرات بازرگانی به کابل آمده بود، حامل طرح خاصی از سوی کارمل برای تشکیل یک دولت ائتلافی بود. وقتی امین از مأموریت واقعی بیلاک مطلع شد - به گفته سفیر هند - «رنگ چهره اش تغییر کرد و چهار روز او را برای ملاقات منتظر گذاشت. او می دانست که روسها پشت پرده این قضیه هستند ولی از نظر او، آنها در اشتباه بودند». مسکو طی تابستان ۱۹۷۹م، تلاشهای بیشتری کرد تا رژیم را از نظر سیاسی در برابر مخالفان تقویت کند و برای ایجاد یک رهبری دموکراتیک ملی با پایه های وسیع که در آن رهبری به یک غیرکمونیست سپرده شده اما در عین حال امین، ترکی و کارمل نقش های عمده ای داشته باشند، این رهبران را تحت فشار گذاشت. "نوراحمد اعتمادی" یکی از نخست وزیران شاه سابق نامزد شوروی برای احراز پست ریاست جمهوری به جای

ترکی بود. "واسیلی سافرونچوک" از سوی روسها مأمور شده بود که زمینه ایجاد چنین تحولی را فراهم سازد. او تلاش کرد سفارت امریکا را نیز در جریان مأموریت خود قرار دهد. ۷۶ سافرونچوک بعداً به من گفت: «امین به این طرحها در جهت ایجاد پایه‌های وسیع‌تر برای رژیم توجهی نکرد. وقتی ما از موفقیت نظامهای "دموکراتیک ملی" سخن گفتیم، وی اصرار ورزید که، "حزب دموکراتیک خلق"، متفاوت از دیگران بوده و به حد کافی فراگیر است». ۷۷

در این حال امین مقابله با ترکی و گروه چهارنفری را شدت بخشید. او طی یک نشست پرنجال دفتر سیاسی حزب، توانست وطنجار را از وزارت دفاع عزل کند. پس از این مذاکرات، افراد و محافظان امین آنچنان ترکی را در محاصره قرار دادند که رئیس‌جمهور حتی نتوانست با خبرنگاران خارجی مصاحبه کند. "راجا انور" از قول همسر رئیس‌جمهور نقل قول می‌کند که در این زمان (ماه اوت) جنگ لفظی میان طرفداران امین و ترکی شدت گرفته بود. ۷۸

امین، با اصرار سافرونچوک، اجرای برنامه اصلاحات ارضی را متوقف کرد و در برابر شخصیتهای مذهبی و رهبران قبایل ظاهر آشتی جویانه‌ای به خود گرفت. با این حال اوضاع رو به خرابی می‌رفت. گزارش بیرحمیهای خلقی‌ها و اعدام شخصیتهای مذهبی از گوشه و کنار شنیده می‌شد. از سوی دیگر نیروهای مخالف با حمله به پایگاههای دولتی در پکتیا و گردیز، توانمندیهای جدیدی از خود نشان دادند.

امین پس از برگزیده شدن به عنوان نخست‌وزیر، بیشتر به پشتون‌گرایی روی آورد. سخنرانیهای او مسئله "پشتونستان" را دوباره در یادها تداعی کرد و اینکه ایالت مرزی شمال پاکستان بخشی از "افغانستان بزرگ" است که از آمودریا تا رودخانه سند امتداد دارد. ۷۹ این در حالی بود که، در نظر روسها، پشتون‌گرایی مانع بزرگی بر سر راه تشکیل یک رژیم "دموکراتیک ملی" بااثبات محسوب می‌شد.

در رابطه با انقلاب ایران، مسکو ابتدا با آیت‌الله خمینی خصومت می‌ورزید ولی پس از پیروزی انقلاب، موضع ملایم‌تری در پیش گرفت. اما امین نه تنها به انتقاد از ایران با اصطلاحات مارکسیسم - لنینیسم ادامه داد، بلکه خصومت‌های سنتی در مقابل فارسها نیز در لحن او به خوبی مشهود بود. ۸۰

زور آزمایی در کابل: قتل ترکی

رهبران شوروی در ماه اوت درگیر و دار ارزیابی مجدد سیاست شوروی بودند. در این زمان، سازمانهای اطلاعاتی شوروی درباره قضیه افغانستان دیدگاههای مختلفی داشتند و پولیت بورو، "آل.ان.گورلف"، رئیس جی.آر.یو و "بی.اس.ایوانف" نماینده ک.گ.ب در کابل را به مسکو احضار کرد. گورلف گزارش داد:

علی رغم تقاضاهای مکرر رهبران افغانستان بخصوص امین... عاقلانه نیست حضور نظامی خود را در آنجا که یک بحران انقلابی را تجربه می کند، افزایش دهیم و بخصوص ارتش خود را اعزام کنیم. ایوانف بعد از من در کمیسیون ویژه پولیت بورو سخن گفت و در رابطه با قابلیت های جنگی ارتش افغانستان و جریانات درون ح.د.خ.ا دیدگاه مخالف من داشت. متأسفانه نظریات او و طرفدارانش برای رهبری سیاسی ما متقاعد کننده تر واقع شد.^{۸۱}

در اواسط اوت، یک هیأت بلند پایه دیگر به ریاست ژنرال "ایوان پاولوفسکی" معاون وزیر دفاع، برای بررسی وضعیت به کابل فرستاده شد. پاولوفسکی قبل از عزیمت، از وزیر دفاع "اوستینوف" پرسیده بود که «صریحاً بگوید آیا می خواهیم ارتش خود را به افغانستان بفرستیم؟» او پاسخ داده بود که، "به هیچ وجه! اگر آنها در این مورد از تو چیزی جویا شدند، همین جواب را بده."^{۸۲}

هدف شوروی در اواخر این ماه فراهم آوردن زمینه های حمایت نظامی مؤثر، چیزی نزدیک به مداخله مستقیم، بود. این در حالی بود که برنامه حمایت از ترکی و "دسته چهار نفره" برای محدود کردن قدرت امین و بازگرداندن کارمل به صحنه، در جریان بود و طرح سافرونچوک برای ایجاد یک رژیم با قاعده های وسیع تر فراموش نشده بود.

در مرحله اول بازی روسها، ترکی به عنوان رئیس جمهور و دبیرکل ح.د.خ.ا باقی می ماند و کارمل، نخست وزیر و معاون دبیرکل می شد؛ امین به عنوان سفیر به خارج اعزام می گردید و نیمی از اعضای کابینه را غیر کمونیست ها اشغال می کردند. برژنف در مسکو این "سناریو" را به ترکی، هنگامی که از اجلاس سران غیر متعهد ها در هاوانا بر می گشت، پیشنهاد کرده بود.

ترکی با اتکاء به اینکه مسکو، امین را نسبت به طرح متقاعد سازد، قبول کرد که نقش

خود را بازی کند. اما "دسته چهارنفره" تصور می‌کردند که امین از طریق مسالمت‌آمیز قدرت را رها نخواهد کرد. با توجه به این مسئله، اسدالله سروری، رئیس پلیس مخفی، نقشه قتل امین را طراحی کرد. اما برادرزاده او، که از عوامل ک.گ.ب بود، روسها را در جریان امر قرار داد و آنها به نوبه خود امین را از قضیه مطلع کردند.^{۸۳} در نتیجه، این طرح با شکست مواجه شد. در آن مرحله روسها درصدد بودند مانع زورآزمایی خونین بین امین و رقبایش شوند؛ چرا که عواقب آن قابل پیش‌بینی و نگران‌کننده بود. آن طور که راجا انور نوشته است، منابع خلق بر این عقیده بودند که جی.آر.یو در کشمکش بین امین و "دسته چهارنفره" محتاطانه بیطرفی خود را حفظ کرده است.^{۸۴}

امین پس از بازگشت ترکی از مسکو، بیشتر مراقب اوضاع بود و برای زورآزمایی آماده‌تر به نظر می‌رسید. او به رئیس‌جمهور هشدار داد که دسته چهارنفره را از کابینه اخراج خواهد کرد. ترکی از امین خواست که به خاطر حفظ یکپارچگی حزب، حکم سفارت را بپذیرد ولی او بر سر ترکی فریاد کشید که این اوست که باید استعفا دهد.

آنچه در ماه مه اتفاق افتاد به خوبی روشن نشده است. طبق منابع معتبر افغانها،^{۸۵} سروری به دوستان خود گفت که قرار است ترکی، امین را در ۱۴ سپتامبر برای آشتی به صرف ناهار دعوت کند و در آنجا به سوی او تیراندازی شود. امین از این دعوت احساس خطر کرده و گفته بود، در صورتی این دعوت را قبول می‌کند که سفیر شوروی "آ.ام. پوزانف"، نیز حضور داشته باشد. طبق طرح ترور، امین در ابتدای ورود به قصر دستگیر شده و در حمام زندانی می‌شد و سپس در آنجا با انفجار بمب ساعتی به قتل می‌رسید. بر اساس منابع روسی،^{۸۶} پوزانف در جریان این توطئه قرار نگرفته بود و درصدد مصالحه بین آنها بود. امین پس از اینکه سفیر تلفنی امنیت وی را شخصاً تضمین کرد، دعوت را پذیرفت.

وقتی امین به قصر رسید، داوود طارون رئیس دفتر رئیس‌جمهور که از افراد نزدیکش بود، به وی خبر داد که رفتن به داخل خطرناک است. طارون راه بالای پلکان را به امین نشان داد که از اقامتگاه ترکی به بیرون راه داشت. بدین ترتیب او از این توطئه جان سالم به در برد.

امین ظرف چند ساعت پس از ماجرا، کنترل امور را به دست آورد و قصر را با چندین

تانک محاصره کرد. روز بعد کمیته مرکزی ح.د.خ.، استعفای ترکی را به سبب بیماری پذیرفت. امین همچنین انحلال "دسته چهارنفره" را اعلام کرد، اما آنها در خانه یکی از عوامل ک.گ.ب مخفی شدند.^{۸۷} امین وقتی نتوانست آنها را پیدا کند، سفارت روسیه را متهم کرد که به آنها پناه داده است و پوزانف را دوباره احضار کرد تا مراتب ناراضایتی خود را اعلام نماید. پس از این، او راه بی‌اعتنایی نسبت به مسکو را در پیش گرفت. در قدم اول نوراحمد اعتمادی، نامزد شوروی برای احراز پست ریاست جمهوری در یک دولت ائتلافی، در زندان به قتل رسید. پس از آن شاه‌ولی، وزیر خارجه، طی اجلاس سفرای کشورهای کمونیستی در کابل در ۸ اکتبر، آشکارا از مداخلات شوروی در افغانستان انتقاد کرد. امین بدین ترتیب مسکو را به مبارزه فرا می‌خواند.

جالب توجه اینکه سفرای چین و یوگسلاوی هم در لیست دعوت‌شده‌ها بودند که این خود نوعی توهین آشکار به مسکو بود. همزمان با برپایی اجلاس، سفیر شوروی، پوزانف، احضار شده بود که با امین ملاقات کند و بناچار سافرونچوک از طرف او در اجلاس شرکت کرد. او در این رابطه در خاطراتش می‌نویسد: در این نشست شاه‌ولی پس از اینکه "گروه چهارنفره" را متهم کرد که مکرراً تلاش کرده‌اند امین را به قتل برسانند «مکتب معنی‌داری کرد، با نگاهی خصمانه به ما گفت: "با تأسف بسیار، توطئه‌گران را سفیر کشور دوست ما، اتحاد جماهیر شوروی، حمایت و همکاری کرده است. آ.ام. پوزانف به ترکی کمک کرد که نخست‌وزیر را به دام بکشد. وی پس از آن گفت که پوزانف شخصاً امین را در مورد امنیت جانی اش مطمئن ساخته بود... و سفارت شوروی پناهگاه گروه چهارنفره شده است». به گفته سافرونچوک، او با قاطعیت این اتهامات را رد کرده از شاه‌ولی پرسید: «آیا او دریافته است که ادعاهایش تأثیرات زیان‌آور و غیرقابل جبران بر روابط افغانستان با اتحاد شوروی خواهد گذاشت»^{۸۸}؟

امین بعد از آن فوراً و به طور رسمی خواستار جایگزینی پوزانف شد و سرانجام علی‌رغم تأکید شوروی بر مدارا، رادیو کابل در ۱۰ اکتبر همان سال گزارش داد که ترکی بر اثر یک "بیماری شدید" درگذشته است. اما در گزارشی که پس از به قدرت رسیدن کارمل انتشار یافت، آمده بود که ترکی را سه نفر از عوامل امین با بالشت خفه کرده‌اند. به قدرت رسیدن خونین امین، بحثهای داغی را در مسکو به دنبال آورد و زمینه‌های

مداخله مستقیم شوروی را شکل داد. آندره گرومیکو کمی قبل از مرگ به پسرش "آناتولی" گفت: «برژنف با کشته شدن ترکی، که چندی پیش مهمانش بود، شدیداً شوکه شد... او فکر می کرد که امین باید با ایالات متحده داخل این توطئه شده باشند. در میان هیأت رئیسه حزب کمونیست، این رویداد یک کودتای ضدانقلابی تلقی شد که به پاکستان و ایران در پی ثبات کردن مرزهای جنوبی شوروی کمک می کرد».^{۸۹}

گرومیکو در جای دیگری اظهار کرد: «قتل ترکی... بالاتر از آن بود که برژنف بتواند آن را تحمل کند. او واقعاً برافروخته شد. مرگ او باید با توجه به آنچه شوروی بعداً انجام داد، مورد ارزیابی قرار گیرد».^{۹۰}

آیا امین به واشنگتن چراغ سبزی نشان داده بود؟

موقعی که ژنرال گورلف، رئیس جی.آر.یو، دوباره به مسکو احضار شد تا با وزیر دفاع اوستینوف و چند ژنرال مهم ارتش دیدار کند، احساس کرد که دیوار بلندی از خصومت بین آنها و امین برپا شده است. "وی.پی. زاپلاتین" مشاور ارشد شوروی در ارتش افغانستان در این رابطه می گوید:

تعدادی از مستشاران ما در کابل نسبت به مشکلات درونی ح.د.خ.ا، حساسیت نشان داده بودند. نتیجه گزارشهای آنها به مسکو این بود که همه چیز خراب می شود و اکنون امین تهدیدی برای ما است... ولی به نظر ما، کار با امین امکان پذیر بود، چون او دشمن اتحاد شوروی نبود و ما باید از قابلیت های واقعی و عظیم او برای حفظ منافع خود استفاده می کردیم.

زاپلاتین ادامه می دهد که بحث «به اطراف مسئله فرستادن ارتش کشیده شد و اینکه آیا ارتش افغانستان می تواند در برابر نیروهای شورشی مقاومت کند؟ ما پاسخ "آری" دادیم».

زاپلاتین به اوستینوف نامه مهر و موم شده امین را نشان داد که خطاب به برژنف نوشته شده بود. در این نامه به گفته او، امین «تقاضای ملاقات با برژنف را کرده و خواسته بود که حرفهای شنیده شود. او گفته بود که به مسکو اطلاعات غیر واقعی داده می شود. اما افسوس که در آنچنان شرایط بحرانی و وخیم، آنها نمی خواستند با او

صحبت کنند».^{۹۱}

چند هفته پس از این دیدار، ژنرال گورلف از پستش در کابل برکنار شد. به همین ترتیب به ژنرال پاولوفسکی دستور داده شد مأموریتش را تا اوایل نوامبر خاتمه دهد. او به اوستینوف پیام داده بود که "مصلحت نیست" ارتش بفرستیم،^{۹۲} و با امین نیز مذاکرات مفصلی انجام داده بود.^{۹۳} پاولوفسکی به محض رسیدن به مسکو دریافت که کسی در رابطه با مسایل افغانستان با او مشورت نمی‌کند. در این زمان رئیس آژانس اطلاعات ارتش "واسیلی ایواشوتین" و رئیس اداره سیاسی نیروهای مسلح (گلاوپو)، ژنرال "ایوان پیشف"، طرفدار مداخله بودند.^{۹۴}

اختلاف نظر بین مسکو و نمایندگی جی.آر.یو در کابل، در طول پاییز ۱۹۷۹م، شبیه اختلافی بود که بین ارزیابی واشنگتن از اوضاع افغانستان و دیپلماتهای امریکایی منطقه وجود داشت. موقعی که ارتش سرخ افغانستان را اشغال کرد، تفسیر رایج امریکائیان این بود که مسکو برای نجات رژیم کمونیستی رو به زوال مجبور به مداخله است. اما، "آرچرک بلود"، کاردار سفارت امریکا در کابل در سال ۱۹۸۱، به من گفت: «رژیم در خطر سقوط نبود. تمام اعضای سفارت در این نکته متفق القول بودند».^{۹۵} او همچنین در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۸۹م، گفت: «... آنها در آستانه شکست نظامی نبودند... تنها دلیلی که می‌توانم بیاورم این است که روسها می‌خواستند از شر امین خلاص شوند».^{۹۶}

بنابر تصور حاکم بر غرب، رژیم کابل در آستانه سقوط قرار داشت. این تعابیر را بیشتر آن دسته از روزنامه نگاران غربی به کار می‌بردند که با سفارت امریکا در دهلی نو در تماس بودند. بلود در این رابطه می‌گوید: «عقیده ما این بود که [وضعیت] افغانستان... باید روسها را آشفته کند. ما هر موفقیت جنبش مقاومت و هر مشکلی را که حکومت پیدا می‌کرد، دستاویز قرار می‌دادیم».^{۹۷}

بلود منکر گزارشهایی شد که از مذاکرات محرمانه وی با امین طی ماههای اکتبر و نوامبر، حکایت داشت. بنابراین گزارشها، بلود قصد داشته است رژیم کابل را از مسکو دور کند. او به من گفت که تنها یک بار با امین دیدار کرده است. در این گفتگو که در ۲۷ اکتبر صورت گرفت، امین تمایلش را برای از سرگیری کمکهای امریکا اظهار کرد و «من گفتم تا زمانی که او نقش خود را در مرگ دابس توجیه نکند نباید انتظار چیزی را داشته

باشد... او در موقعیت دشواری قرار گرفته بود و سعی می‌کرد رژیمش را حفظ کند». علایم و نشانه‌های قبل از اشغال حکایت از این داشت که امین، نگران بدترین عکس‌العمل‌های مسکو بود. او در سخنرانی‌هایش مکرراً بر این نکته تأکید می‌کرد که کابل از کمک‌های هر کشوری استقبال می‌کند. او در مصاحبه با واشنگتن پست و لس‌آنجلس تایمز در ۲۵ اکتبر به صراحت از واشنگتن کمک خواست و گفت: «ما از ایالات متحده می‌خواهیم مسایل منطقه را واقع بینانه بررسی کند و باز هم کمکهایی برای ما فراهم نماید». اسلام‌آباد در ۳۱ اکتبر به ایالات متحده اطلاع داد که امین «با اشتیاق درباره دیدارهای دوجانبه صحبت می‌کند». قرار بر این بود که وزیر خارجه پاکستان، آقاشاهی، در نیمه دوم نوامبر به کابل سفر نماید؛ سپس وزیر خارجه افغانستان، شاه‌ولی، از اسلام‌آباد دیدار کند و سرانجام رئیس‌جمهور هر دو کشور با یکدیگر ملاقات نمایند.^{۹۸} امین در بیستم نوامبر با نویسنده امریکایی "ری تالی استوارت" مصاحبه‌ای انجام داد. به نوشته استوارت، «شاید او از این طریق قصد داشت کمکی از امریکا درخواست کرده باشد. در این گفتگو وی اظهار کرد که دوست دارد فیلم‌های امریکایی را در تلویزیون افغانستان ببیند، اما کسی به او چیزی ارائه نکرده است. او همچنین گفت که مایل است سفیر دیگر امریکا را در کابل ببیند. در کمال تعجب من، او این مصاحبه را در اختیار مطبوعات و رادیو گذاشت».^{۹۹} شاید امین به این وسیله می‌خواست به امریکا علامتی داده باشد.

امین با اظهار تمایل به دیدار با آقاشاهی اشاره کرده بود که آماده است مسئله "پشتونستان" را کنار گذارد. شاهی بعدها به من گفت: «ما به این نتیجه رسیدیم که آنها آماده‌اند "خط دیورند" را بپذیرند». امین همچنین موافقت کرده بود که در ۲۲ دسامبر، قبل از عزیمت به عربستان سعودی، با ضیاء الحق دیدار کند.

به گفته وزیر خارجه پاکستان، کمی قبل از عزیمت او به افغانستان گزارش رسید که در کابل برف شدید باریده است. وزیر خارجه افغانستان، شاه‌ولی، در فرودگاه انتظار همتای پاکستانی خود را می‌کشید که دریافت او نخواهد آمد. آقاشاهی اظهار داشت: «در همان روز شاه‌ولی به من تلفن کرد که روز بعد به کابل بیایم. در صدای او یأس و ضرورت احساس می‌شد و اصراری التماس‌گونه داشت که در آمدن تأخیری صورت نگیرد».

آقاشاهی با رد این تقاضا توضیح داده بود که او باید رئیس جمهور، ضیاء الحق، را در سفرش همراهی کند و دیگر اینکه برادرزاده اش در ۲۷ دسامبر عروسی دارد. بدین ترتیب مأموریت کابل برای ۲۹ دسامبر به تعویق افتاد. ۱۰۰

در این شرایط پاکستان، تهدید کمونیسم در افغانستان را اساسی برای روابط پایدار و رو به رشد با واشنگتن تلقی می کرد و امیدوار بود کمکهای نظامی امریکا از سر گرفته شود. بدیهی بود که آنها برای توافق با امین عجله نداشتند. البته شاهی بعدها شدیداً منکر این شد که ایالات متحده با دیدار وی از کابل مخالفت کرده است. در هر صورت شاید هیچ گاه معلوم نشود که در آن شرایط امین قصد داشت به پاکستان و ایالات متحده چه بگوید. در ۲۴ دسامبر اولین دسته های ارتش سرخ از طریق هوایی به کابل رسیدند و در ۲۷ دسامبر با حمله نیروهای هوایی افغانستان و شوروی به قصر ریاست جمهوری، امین به قتل رسید. ۱۰۱

تصمیم به مداخله

شواهدی وجود ندارد که بگوئیم ایالات متحده و پاکستان منافعی بیشتر از آنچه امین پیشنهاد می کرد، در افغانستان داشتند. امریکاییها با تقویت مخالفان امین در اواخر ۱۹۷۹م، به سقوط وی کمک کردند. اما در نظر روسها چراغ سبز نشان دادنهای امین به امریکا، سوءظن رقابیش را تقویت می کرد. وطنجار، مزدوریار، سروری و گلاب زوی به امین اتهامات سنگینی وارد کرده بودند. ۱۰۲ "اولک کالوگین" عامل مهم ک.گ.ب در این رابطه گفته بود: «می ترسم ما توسط افراد پیرامون امین و سیا... اغفال شویم». ۱۰۳ ببرک کارمل و دیگر رهبران پرچم بعد از اینکه از مقامهای سفارت برکنار شدند، به مسکو رفته بودند. "ولادیمیر پلاستون"، عضو مؤسسه مطالعات شرق، با استشهاد به منابع دست اول اظهار داشت: «آنها در طول دوره بحرانی آنجا بودند و هر روز با دوستانشان در آژانسهای اطلاعاتی و ستاد ویژه کمیته مرکزی ملاقات می کردند».

"والنتین فالین"، معاون وقت اداره بین الملل کمیته مرکزی، درباره امین گفته بود: «آنچه ما را نگران می کرد، این بود که او مانند سادات عمل کند... او در جستجوی راهی بود که قطع رابطه با ما و اخراج مستشاران ما را توجیه کند. اما این را توجیه آنچه ما

کردیم، تلقی نکنید». ۱۰۴ "ریموند گارتف" با نقل گفتگوهایش با اعضای کمیته مرکزی (در ۱۹۸۰م) اظهار می‌دارد که وی از "تکیه و تأکیدی" که بر سناریوی سادات می‌شد، در تعجب بود. ۱۰۵

آژانسهای اطلاعاتی شوروی جدای از اختلاف نظرهای گذشته خود در ماه نوامبر به این نتیجه رسیده بودند که امین غیر قابل تحمل شده است. اکنون مسئله‌ای که باید حل می‌شد این بود که آیا نیروهای شوروی رژیم جدیدی را جایگزین کنند یا خیر. رییس سرویس خارجی ک. گ. ب، "ولادیمیر کریچکف"، که نقش کلیدی در بحران افغانستان و در طول دوره اشغال داشت، بر این عقیده بود که امین و شبکه حمایتی‌اش در نیروهای مسلح، تنها با دخالت ارتش سرخ کاملاً نابود خواهند شد.

گفتنی است، مسئولیت صوری سیاستگذاری افغانستان را کمیسیون ویژه پولیت‌بورو برعهده داشت که اعضای آن عبارت بودند از: آندروپف رییس ک. گ. ب، گرومیکو وزیر خارجه، بی. ان. پونوماروف رییس اداره بین‌الملل کمیته مرکزی و اوستینوف وزیر دفاع.

براساس سندی که ریموند گارتف ارائه می‌دهد، آندروپف جزو امضاکنندگان یادداشتی بوده که در ۲۹ اکتبر توسط کمیسیون یاد شده به پولیت‌بورو، پیشنهاد و در آن نسبت به امین عمیقاً اظهار نگرانی شده است. در این یادداشت آمده است:

نشانه‌های اخیر حاکی از آن است که رهبری جدید افغانستان آگاهانه "سیاست متعادل‌تر"ی نسبت به قدرتهای غربی در پیش گرفته است. به خوبی آشکار است که ایالات متحده بر این مبنا به این نتیجه رسیده است که عوامل بالقوه برای تغییر جهت افغانستان به سوی واشنگتن وجود دارد. عملکردهای امین در رابطه با اتحاد شوروی بیانگر عدم صداقت وی است... ۱۰۶

طبق شواهد، آندروپف تا اوایل دسامبر با استناد به شورش هرات، مخالف مداخله شوروی بود. اما سرانجام کریچکف او را متقاعد کرد که برای خلاص شدن از شر امین، راهی جز حضور نیروهای شوروی وجود ندارد.

"بزرگترین اشتباه" آندروپف، به نظر یکی از محارم اسرارش "گورکی آرباتف" این بود که بیش از اندازه به بیرک کارمل اطمینان داشت. وی انتظار نداشت که مداخله

طلولانی مدت ضرورت داشته باشد، چرا که فکر می‌کرد کارمل، که به مراتب معتدل‌تر از مین بود، خواهد توانست به رژیم کمونیستی افغانستان ثبات ببخشد. به نظر آریاتف آنچه، را آندروپف نتوانست درک کند، این بود که «کارمل تنها به کمک سرنیزه خارجی می‌توانست رهبر کشور شود». ۱۰۷

براساس ارزیابی «اولک کالوگین»، «اتحاد سیاسی» بسیار نزدیک آندروپف با وزیر دفاع، سرانجام باعث شد که او دست از مخالفت برداشته و با مداخله موافقت کند. «دگماتیست‌های جی.آر.یو، اوستینوف را تحت فشار گذاشتند و او نیز بر آندروپف فشار وارد کرد. آندروپف یک حزبی قابل انعطاف بود که می‌دانست کی مطابق جریان آب شنا کند». یکی دیگر از مقامات ک.گ.ب از نشستی صحبت به میان آورد که در آن دیدگاهها در مورد مداخله و عدم آن «به» «پنجاه - پنجاه» تقسیم شده بود. آندروپف نظریات خود را تشریح کرد، اما مقاومت صریح و روشنی از خود نشان نداد. وی می‌دانست این اقدام اشتباه است، اما احساس کرد در احاطه دیگران قرار گرفته است». ۱۰۸

جدای از آندروپف و گرومیکو، نخست‌وزیر کاسیگین، و منشی کمیته مرکزی آندره کریلنکو نیز از افراد صاحب نفوذ دفتر سیاسی بودند. «ادموند ستونس» خبرنگار کارآزموده تایمز لندن در مسکو عقیده داشت، بیماری کاسیگین در هفته‌هایی که به اشغال منجر شد، تأثیر زیادی روی این قضیه گذاشت. اگر کاسیگین «سلامتی داشت و در جلسات شرکت می‌کرد، ممکن بود وضعیت دیگری پیش آید. او آنچه را که ممکن بود اتفاق بیفتد، از قبل پیش‌بینی می‌کرد». به نظر فالین، «او کاملاً مخالف آن بود. کاملاً». ستونس عقیده داشت که کریلنکو نیز «شدیداً مخالف آن بود» اما برای امضای آن تحت فشار قرار گرفت. ۱۰۹

علاوه بر این، بعضی از مقامات مهم ارتش نیز مخالف اعزام ارتش سرخ بودند، ولی اوستینوف نظر آنها را به پولیت‌بورو منتقل نکرد. شواهد قانع‌کننده موجود است که وزارت دفاع به دو گروه تقسیم شده بود: عمده اعضای ستاد ارتش مایل به فرستادن نیروهای شوروی به افغانستان نبودند و بر فرض فرستاده شدن، ترجیح می‌دادند تعداد آنها اندک بوده و از مشارکت در جنگ بازداشته شوند. در مقابل اوستینوف و افراد حزبی قدرتمند وزارت، ایواشوتین و پیشف به مداخله نظامی نظر می‌دادند.

به گفته مارشال "سرگنی آخرومیف" در اوایل دسامبر ۱۹۷۹م، نشست در دفتر اوستینوف برگزار شد که در آن مارشال اوگارکف، رییس ستاد وقت و ژنرال وارنیکف فرمانده نیروهای زمینی، شرکت داشتند. «ما به اوستینوف گفتیم که ارتش ما هیچیک از معضلات افغانستان را نمی‌تواند حل کند». او به ما جواب داد، «درست، ولی مگر ممکن است رژیم این کشور را بدون حضور نیروهای خود ثبات بخشیم؟» ما پاسخ دادیم، «شاید. اگر نیروهای ما در کابل، هرات، جلال‌آباد و قندهار مستقر شوند، رژیم ثبات پیدا خواهد کرد. ولی آنها نباید در جنگ شرکت کنند. بگذارید افغانها خود بجنگند».^{۱۱۰}

وارنیکف از اوستینوف به عنوان شخصی یاد کرده است که «مایل نبود برژنف و اطرافیانش را زیر سؤال ببرد. در حالی که ستاد ارتش بطور عموم معتقد بود که نیروها نباید بی ملاحظه فرستاده شود. باید شرایط آنجا را ملاحظه کنیم و ببینیم آیا مداخله ما واقعاً ضرورت دارد و مردم آن را می‌پذیرند». اگر نیرو قرار بود فرستاده شود، «ما طرفدار آن بودیم که آنها در پایگاههای نظامی به صورت مدافع شهرها باقی بمانند و درگیر جنگ نشوند».^{۱۱۱} وارنیکف همچنین طی مصاحبه‌ای مسئولیت این اشتباه را به گردن کارمل، به دلیل «تحت فشار گذاشتن مداوم ما برای درگیر شدن در جنگ» گذاشت. «متأسفانه ما به فشارهای او تسلیم شدیم و به خود اجازه دادیم که به یک جنگ طولانی کشیده شویم».^{۱۱۲} اما کارمل به صراحت پاسخ داده است که این فرماندهی عالی ارتش سرخ بود که «تاکتیکهای تهاجمی» در پیش گرفت، «تا انواع جدید سلاحهای خود را آزمایش کند، و به بمباران پرداخت. اینها بدون خواسته من، اتفاق افتاد».^{۱۱۳}

وارنیکف با برآورد طیف وسیع عوامل منطقه‌ای و جهانی که بر تصمیم مداخله تأثیر گذاشتند، بر وجود این نظریه در پولیت‌بورو تأکید کرد که «امین ممکنست به سوی امریکاییها برود و به آنها اجازه دهد به جای پایگاههای اطلاعاتی الکترونیک که در ایران از دست داده‌اند، انواع جدیدی را در مجاور مرزهای شوروی در افغانستان، جایگزین سازند و در رابطه با آزمایشهای موشکی ما در آسیای مرکزی، اطلاعات بدست آورند. این مسئله اتحاد شوروی را در وضعیت بسیار دشواری قرار خواهد داد».^{۱۱۴} به گفته چند تن از مقامات شوروی، این نگرانی پس از انتشار بحثهایی در مطبوعات امریکا در مورد این قضیه، شدیدتر شد.^{۱۱۵}

"کمیته عالی امور بین الملل" شوروی در گزارش سال ۱۹۷۹م، از اثرات انقلاب ایران به مثابه کانون اولیه نگرانیهای شوروی یاد کرد. در این گزارش آمده است: «...محافل خاصی در ایالات متحده در صدد جبران موقعیتی بودند که پس از سقوط رژیم شاه در ایران از دست داده بودند». ۱۱۶ نگرانی شوروی از احتمال مداخله مستقیم امریکا در ایران در طول بحران گروگان‌گیری رو به افزایش بود. "ترو فی منکو" کارشناس سیاسی و یکی از منتقدان مداخله شوروی بر این نظر است که احتمال دخالت امریکا در ایران وجود داشت. ۱۱۷

هنگامی که مسئله مداخله برای اولین بار در ماه مارس پس از قیام هرات مطرح شد، گرومیکو مخالفت جدی کرد که این اقدام، مسئله "تشنج‌زدایی" با غرب را تحت الشعاع قرار خواهد داد. اما اکنون پولیت‌بورو به این نتیجه رسیده بود که ایالات متحده "دتانت" را نادیده گرفته است.

به نظر زگلادین، کنگره امریکا توافق سالت - ۲ را تصویب نمی‌کرد. طرحهای ایالات متحده برای بکارگیری موشکهای میان برد در اروپا نیز نظر فوق را تأیید می‌کرد. همچنین با توجه به اینکه صدراعظم آلمان غربی "هلموت اشمیت"، برای گسترش موشکها در مجمع حزب سوسیال دموکرات حمایت بدست آورد، مسکو گسترش آنها را اجتناب‌ناپذیر قلمداد کرد. شورای ناتو در ۱۲ دسامبر رسماً اعلام کرد که ایالات متحده ۴۶۴ موشک کروز "تام هاوک" و ۱۰۸ موشک انداز "پرشینگ - ۲" را برای استقرار آماده می‌کند. با این اعلام، پولیت‌بورو حزب کمونیست شوروی در همان روز تشکیل جلسه داد. به نظر کورنینکو معاون وزیر خارجه، «تصادفی نبود که در آن روز پس از اینکه مسکو از تصمیمات ناتو اطلاع پیدا کرد، مسئله افغانستان در پولیت‌بورو به حل و فصل رسید و تمام بحثهای سابق درباره اثرات منفی مداخله شوروی در غرب، ناگهان به فراموشی سپرده شد... حالا دیگر چیز زیادی نمانده بود که از دست برود». ۱۱۸

اینکه چه عوامل و چه کسانی دقیقاً بر تصمیم به مداخله تأثیر گذاشتند، بحثی است که هنوز به خوبی روشن نشده است. "کمیته عالی تحقیق" شوروی در گزارش سال ۱۹۸۹ آورده است که پولیت‌بورو برای بحث روی این موضوع حتی نشست کاملی برگزار نکرد. برژنف، اوستینوف، آندروپف و گرومیکو محرمانه با یکدیگر دیدار نمودند

و «با پیشدستی بر دیگر ارگانهای عالی دولتی و بقیه اعضای پولیت بورو، کمیته مرکزی و هیأت حاکمه را در برابر یک "عمل انجام شده" قرار دادند». ۱۱۹ بر اساس گزارش بسیار محرمانه از این اجلاس که در ۱۹۹۲ انتشار یافت، تنها ۹ نفر از ۱۴ عضو پولیت بورو ۱۲۰ در آن شرکت داشتند که امضای آنها به صورت مورّب در میان متن دست‌نویسی شده صورت جلسه دیده می‌شود. سه عضو دیگر در تاریخهای ۲۵ و ۲۶ دسامبر آن را امضا کردند. ۱۲۱ "میخایل گورباچف" و "ادوارد شوارتس" که در آن زمان عضو علی‌البدل پولیت بورو بودند، اظهار داشته‌اند که آنها در نشست حضور نداشتند و از طریق رادیو و روزنامه از تصمیم مطلع شدند. ۱۲۲

گزارش محرمانه با عنوان "در موقعیت A" شامل «ملاحظات و اقدامات پیشنهادی یوری آندروپف، دی.اف.اوستینوف و آ.گرومیکو» می‌شد و به آنها اختیارات لازم برای پیشبرد و انجام اقدامات مقتضی طبق طرح پیشنهادی را می‌داد. ۱۲۳

"آ.آ.اولیانوفسکی" معاون اداره بین‌الملل در امور آسیای جنوب غربی، یکی از شرکت‌کنندگان در اجلاس بود. طبق اظهارات او ۱۲۴ گرومیکو ریاست جلسه را به عهده داشت، اوستینوف نزدیک به او و آندروپف در طرف دیگر قرار گرفتند. یازده مشاور کمیته مرکزی در امتداد دیوار مقابل به صف نشسته بودند. ابتدا سه تن از مشاوران گزارشهایی را در رابطه با موضوع ارائه کردند. آنگاه برژنف، درحالی که تلوتلوخوران در اتاق راه می‌رفت و گرومیکو از بازویش گرفته بود، شروع به صحبت کرد. او چند بار نزدیک بود بیفتد که گرومیکو مجبور شد وی را روی صندلی‌اش بنشاند. آنگاه او در گوش برژنف، بطوری که ما نیز می‌شنیدیم، زمزمه کرد: اطلاعات جدید بدست آمده نشان می‌دهند که «امین چقدر خطرناک، ماجراجو و غیرقابل پیش‌بینی است». برژنف چند دقیقه ساکت ماند و چهره‌ای خشمگین به خود گرفت؛ سپس ناگهان برخاست و با غرغر روی میز کوبیده و گفت: "مرد کثیف!" آنگاه اتاق را ترک کرد.

رفتارهای برژنف، چهره‌ای بی‌ثبات و الکلی از وی ترسیم می‌کرد که در شرایطی که سلامتی‌اش در معرض خطر بود، کورکورانه درباره افغانستان تصمیم گرفت. به گفته گرومیکو، «او مردی بسیار احساساتی بود و خشم و غضب به سادگی بر او مستولی می‌شد» و این با الکلی بودن او بی‌ارتباط نبود. او یادآور شد که یکبار به برژنف گفته بود،

«سوسیالیزم و میگساری مردم با "ودکا" در یک جوی نمی‌روند. چرا پولیت‌بورو در این باره هیچ کاری نمی‌کند؟ و او جواب داده بود: "روسها همیشه ودکا نوشیده‌اند. آنها بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند." او بخصوص روی این کلمات تأکید می‌کرد که "آنها نمی‌توانند بدون آن زندگی کنند." ۱۲۵

ودیم زگلادین در این رابطه می‌گوید، «بیاید بدینانه قضاوت نکنیم و بگوییم، افکار او هیچ‌گاه واضح نبود. اما برای او مشکل بود به جنبه‌های مختلف موضوع پیچیده‌ای مانند افغانستان فکر کند. حقیقت این است که برژنف بعد از ۱۹۷۷. شایستگی نداشت که به عنوان دبیرکل کار کند و در سال ۱۹۷۹ نظریاتش به سادگی توسط اطرافیان دچار نوسان می‌شد». "میخایل سوسلف"، مشاور نزدیک برژنف، شخصی ایدئولوژیک و انعطاف‌ناپذیر بود و عقیده داشت که شکست انقلاب کمونیستی افغانستان، رژیم‌های کمونیستی در همه کشورها را به مخاطره خواهد انداخت. این در واقع او بود که برای تهاجم چراغ سبز نشان داد. برژنف قبل از امضای اوراقی که اجرای تصمیمات اجلاس ۱۲ دسامبر را تجویز می‌کرد پرسید بود، آیا سوسلف (که در نشست شرکت نداشت) موافقت وی را ملاحظه کرده است؟ ۱۲۶

مخالفان تهاجم در "اداره بین‌الملل" کمیته مرکزی، در برابر نفوذ سوسلف نتوانستند کاری از پیش ببرند. یکی از مخالفان، رئیس اداره "بی.ان.پونوماروف" بود. دستیار خصوصی او، "آنا تولی چرنیایف"، گفت: «ما می‌دانستیم او مخالف این تصمیم است. او بارها در این باره صحبت کرده بود». و "کارن پروتتس" یکی از معاونان ارشد اداره اضافه کرد: «اما او چه کار می‌توانست بکند... بسیاری از ما نیز مخالف بودیم». ۱۲۷ پروتتس بعدها نیز در گزارشی در رابطه با قضیه افغانستان اظهار داشت: «... ما به هیچ‌وجه نمی‌توانیم کنترل نظامی خود را بر کشوری مانند افغانستان تحمیل کنیم. البته ما نمی‌دانستیم قبلاً در پولیت‌بورو چه چیزهایی اتفاق افتاده است». وی در جای دیگری نیز گفت: «در آخرین دقائق مذاکرات نظریات طرفداران برژنف مورد توجه قرار گرفت. تا اینکه در ۲۴ دسامبر اولین گروه از نیروهای شوروی از طریق هوا در افغانستان فرود آمدند». ۱۲۸

با توجه به جریاناتی که در مسکو و کابل اتفاق افتاد، می‌توان ارزیابی کرد که تهاجم

شوروی اولین قدم در اجرای طرح عظیم توسعه طلبی عظیم از سوی یک دستگاه رهبری منسجم و یکپارچه [آنچنان که بعضی از نویسندگان عقیده دارند] نبوده است. این لشکرکشی آخرین اقدام بی باکانه گروه اندک استالین گرایان بود که در آخرین سالهای دهه ۷۰ در واقع قدرت خود را از دست می دادند. اختلافات میان ارتش و آژانسهای اطلاعاتی شوروی بعداً در جریان تهاجم آشکار گردید. همین دسته بندیها بود که برژنف و مشاورانش را به انجام اقدامات محرمانه در این زمینه مجبور کرد. تعجب آور نیست که جهان در مقابل تهاجم شوروی با شوک و هراس شدید عکس العمل نشان داد. این اولین مورد تجاوز آشکار نیروهای شوروی به مرزهای قانونی یک کشور بود و این تصور را به وجود آورد که مسکو در صدد است از افغانستان به عنوان یک سکوی پرش برای قبضه کردن حوضه های نفتی خلیج فارس و ایجاد پایگاههای نظامی در اقیانوس هند، استفاده کند.

فصل دوم

تهاجم شوروی، پاسخ امریکا و نهضت مقاومت

سلیگ اس. هاریسون

بعد از اولین روزهای تهاجم ارتش سرخ به افغانستان، رئیس جمهور، "کارتِر"، به یک سری اقدامات نمادین دست زد تا عصبانیت امریکا را به نمایش بگذارد. او خواستار مجازاتهای اقتصادی علیه اتحاد شوروی شد و شرکت امریکا در المپیک ۱۹۸۰ مسکورا لغو کرد. کارتِر همچنین طرحهای چند مرحله‌ای برای "نیروهای واکنش سریع" در خلیج فارس در نظر گرفت.

کارتِر که دیگر در مورد نقش مستقیم امریکا در فراهم آوردن سلاح برای جنبش مقاومت افغانستان نگران نبود، برای انجام یک برنامه محرمانه کمک رسانی که بخشی از آن توسط کنگره و قسمت دیگر با کمکهای عربستان سعودی تأمین می‌شد، به سیا چراغ سبز نشان داد. کمکهای محرمانه امریکا و عربستان سعودی تا سال ۱۹۹۱ بالغ بر ۲/۸ میلیارد دلار می‌شد. این کمکها با سقف معادل ۳۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۰ و ۵۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۱ شروع شد. در طول این دو سال پاکستان پذیرفت که مجرای انتقال این کمکها باشد، اما پس از آن به چانه‌زدنهای طولانی با ایالات متحده پرداخت و در آرای این همکاری، معادل ۱/۵ میلیارد دلار کمک نظامی برای ارتش پاکستان از واشنگتن مطالبه کرد. در این گیرودار بود که وزیر خارجه پاکستان، آقاشاهی، که قصد داشت نقش امریکا در افغانستان را محدود کند، مقامش را از دست داد.

در طول همین دو سال بود که مسکو برای اولین بار و به طور احتیاط آمیز خروج از طریق مذاکره را پیشنهاد کرد. آقاشاهی با استفاده از همین تغییر موضع شوروی بر نقش

میانجی‌گری سازمان ملل پافشاری کرد، اما با گسترش تهاجمات ارتش سرخ، پاسخ توأم با خشم مردم افغانستان و افزایش مهاجرت آوارگان جنگ به پاکستان - که در پایان ۱۹۸۱ بالغ بر ۲ میلیون نفر می‌شد - پیشنهادهای صلح تحت‌الشعاع قرار گرفت.

ایالات متحده و ابتکارات صلح ناموفق

کارتر در طول سالهای پس از تهاجم، گرفتار کشمکش مداوم بین "برژینسکی" و "ونس" برای اتخاذ سیاست مناسب در برابر اتحاد شوروی بود. برژینسکی درصدد برانگیختن اعتراض جهانی در قبال تهاجم شوروی بود، تا از این طریق اشغال افغانستان به بهای هرچه سنگین‌تری برای مسکو تمام شود. در سال ۱۹۸۰ برژینسکی در رأس هیأتی به پاکستان و گذرگاه خیبر - واقع در مرز این کشور با افغانستان - رفت. این هیأت قرار بود حمایت امریکا از پاکستان را به بهانه حضور نظامی شوروی در همسایگی‌اش جلب نماید و برای همکاری ضیاءالحق در انتقال کمکهای محرمانه به جنبش مقاومت زمینه‌سازی کند.

ونس اگرچه با این اقدامات برژینسکی مخالفتی نداشت، اما بر این عقیده بود که تلاشهای دیپلماتیک همزمان، برای مذاکره در مورد خروج روسها ضرورت دارد. ونس در نظر داشت که خروج شوروی با توافق گسترده‌تر در مورد "محدودیت‌های دوجانبه" که شامل ایران و پاکستان هم می‌شد، مرتبط شود. او (در هشتم فوریه) با جلب موافقت کارتر طرحی را به وزیر خارجه شوروی ارائه کرد. که براساس آن «اگر طرفین از دادن کمک به طرف‌های درگیر در افغانستان خودداری کنند و به استقلال و تمامیت ارضی کشورهای منطقه احترام بگذارند، نیازی به مواجهه وجود ندارد».^۱ وقتی گرومیکو در این مورد پاسخ مساعد داد، ونس از کارتر صلاحیت خواست که ترتیبات ملاقات طرفین را فراهم نماید. او طی نامه‌ای به گرومیکو رئوس عمده طرح توافق را تشریح کرد. اما برژینسکی شدیداً مخالف هر نوع معامله با مسکو پس از اشغال بود. او گفت، این کار یک «تصویر ناپایدار از ما ارائه کرده و متحدین ما را در معرض شک و تردید قرار خواهد داد...»^۲ کارتر سرانجام جانب برژینسکی را گرفت و در اوایل مارس به ونس دستور داد ابتکاراتش را دنبال نکند.

ونس بعدها گفت، او توافقی را در نظر داشت که زمینه‌های تهدید دوجانبه هر دو ابر قدرت در ایران و پاکستان را از بین ببرد.^۳ از نظر او با توجه به نگرانیهای مسکو در مورد نیات امریکا در آسیای جنوب غربی به خصوص ایران، این توافق لازمه خروج بود. با توجه به همین موضوع بود که واشنگتن در توجیه فعال کردن "نیروهای واکنش سریع"، خطر "اشغال ایران توسط شوروی" را عنوان می‌کرد. اما به نظر "هارولد اچ. ساندروز"، معاون آسیای جنوبی و خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا، ایران و پاکستان «دو قضیه متفاوت بودند. با توجه به واقعیتهای ایران و حاکمیت (آیت‌الله) خمینی، کسی حتی فکر تاسیس پایگاه امریکا در آن جا را نمی‌کرد. آن کشور مال ما نبود که سیاست بی‌طرفی برایش اتخاذ کنیم». در مقابل، «... پس از اشغال افغانستان این احتمال وجود داشت که پاکستان ما را دعوت (به همکاری) کند».^۴

ونس این تصور رایج را زیر سؤال می‌برد که شوروی نهایتاً به سوی "آبهای گرم" اقیانوس هند حرکت خواهد کرد. مذاکرات مورد نظراو، با توجه به این ارزیابی، قابل توجیه بود.

گفتنی است پیشنهاد تشکیل "نیروهای واکنش سریع" به اوت ۱۹۷۷ باز می‌گردد. این نیروها باید نسبت به حوادث احتمالی حوزه خلیج فارس واکنش نشان می‌دادند. "گری سیک" که مسئولیت سیاستگذاری مربوط به خلیج را در "شورای امنیت ملی" امریکا به عهده داشت، گفت: «هر کس می‌گفت این ایده خوبی است. اما تا اشغال افغانستان هیچ اقدام عملی صورت نگرفت. از این زمان تا ۱۹۸۰ اتفاقات زیادی افتاد. قضیه در کنگره به نتیجه رسید، توافقهایی با کشورهای منطقه صورت گرفت، پولهای زیادی خرج شد و نیروها عملاً تشکیل گردید. اگر اشغال صورت نمی‌گرفت، امروزه نیروی واکنش سریعی را شما شاهد نبودید».^۵ "توماس. پی. تورتون" رئیس بخش آسیای جنوبی "شورای امنیت ملی" نیز در این رابطه گفت: «در واشنگتن این مسئله بررسی می‌شد که اتحاد شوروی چه مقدار به تنگه هرمز و دیگر موقعیتهای نفتی نزدیک شده است».^۶

رئیس‌جمهور کارتر در تشریح "دکترین" خود (در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰)، آسیای جنوب غربی را "سومین منطقه استراتژیک" برای امنیت غرب قلمداد کرد. او اشغال افغانستان را "جدی‌ترین تهدید برای صلح بعد از جنگ جهانی دوم" به حساب آورد و هشدار داد:

«هر گونه کوشش توسط نیروهای خارجی برای بدست آوردن کنترل منطقه خلیج فارس، تجاوز به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی می شود و با تمام وسایل لازم از جمله گسیل نیروهای نظامی به آن پاسخ داده خواهد شد».

"نیروهای واکنش سریع" زیر چتر "فرماندهی مرکزی" ایالات متحده، پس از ارسال هیأتی به ۱۹ کشور آسیای جنوب غربی و شاخ آفریقا، با هزینه سالیانه ای بالغ بر ۴۵ میلیارد دلار^۷ که برای دهه ۸۰ در نظر گرفته شده بود، شروع به کار کرد. همین فرماندهی مرکزی برای ماشین نظامی امریکا در طول جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس و اشغال کویت توسط عراق هسته مرکزی به وجود آورد و علیه رژیم بغداد به کار گرفته شد. البته در آغاز این دهه خطر شوروی فراموش شده بود و مسکو به ائتلاف ضد عراق پیوست.

انتظارات بزرگ پاکستان

بحثها و مذاکرات امریکا با پاکستان که با سفر برژینسکی در فوریه ۱۹۸۰ به این کشور شروع شد، با دو عامل مهم دیگر نیز ارتباط داشت که به دوران قبل از اشغال شوروی باز می گشت: رابطه استراتژیک اطلاعاتی، و قطع کمکهای اقتصادی ایالات متحده به خاطر برنامه های هسته ای اسلام آباد.

ضیاء الحق طی توافقات سال ۱۹۷۹ با ایالات متحده، اهرم قدرتمندی برای چانه زدن با این کشور بدست آورده بود. براساس این توافقها امریکا می توانست برای اطلاع از آزمایشهای موشکی شوروی در آسیای مرکزی، وسایل جاسوسی الکترونیک در شمال پاکستان نصب کند و نیز سکوهای پرتاب ضد ماهره در داخل مرزهای آن مستقر نماید. یکی از مهمترین مشکلات آژانسهای اطلاعاتی امریکا پس از سقوط شاه در ژانویه ۱۹۷۹، از دست دادن وسایل مهم جاسوسی در ایران بود که اکنون پاکستان جایگاه مناسب و بدیل آن به شمار می رفت. نه فقط به خاطر مجاورت این کشور با آسیای مرکزی، بلکه همچنین به دلیل اینکه روابط بین سیا و "آی.اس.آی" (آژانس اطلاعاتی ارتش پاکستان) - پس از سقوط ذوالفقار علی بوتو و روی کار آمدن رژیم نظامی ضیاء الحق روز به روز گسترده تر می شد، اسلام آباد ابتدا درباره محل نصب این وسایل و شیوه استتار آن نگران بود، اما بعد از توجیه شدن در مذاکرات رضایت داد.

در جریان مذاکرات یاد شده (در ماه آوریل)، کنگره امریکا با استناد به شواهدی در مورد افزایش برنامه‌های هسته‌ای اسلام‌آباد، خواستار قطع کمکهای ایالات متحده به پاکستان شد. به گفته هارولد ساندرز، پاکستانی‌ها «روی روابط طولانی مدت با ایالات متحده که متکی بر تعهدات بنیادی بود، سرمایه‌گذاری می‌کردند». رهبران کنگره تصورشان این بود که قطع جریان کمک، ضیاءالحق را مجبور به متوقف کردن برنامه‌های هسته‌ای خواهد کرد. در حالی که سفیر امریکا در پاکستان مخالف این نظریه بود.^۸

اشغال افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ برای پاکستان، همچون ایران، مسایل و مشکلات مستقیم بیشتری داشت تا کشورهای دوردست؛ هجوم سیل آوارگان، آسیب‌هایی بر ترکیب اقتصادی و اجتماعی نواحی مرزی وارد آورد و این معضل در سالهای بعد شدیدتر شد. نگرانی پاکستان از شوروی بیشتر از ناحیه احتمال حمایت جدی‌تر این کشور از جنبشهای جدایی‌خواه درون پاکستان سرچشمه می‌گرفت تا ترس از تجاوز مستقیم نظامی.^۹ ضیاءالحق سعی می‌کرد خطر تهدید شوروی را برای جلب حمایت مردم از رژیم خود مورد استفاده قرار دهد. در همان زمان وی احساس کرد حضور شوروی در افغانستان مبنای تازه‌ای برای جلب کمکهای نظامی ایالات متحده به وجود آورده است.

«جان جی. ریگان» نماینده سیا در پاکستان (۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱) در رابطه با افزایش توقعات اسلام‌آباد گفت: «کاملاً قابل پیش بینی بود که پاکستان پیشنهاد کمک ۴۰۰ میلیون دلاری برژینسکی در ماه فوریه را نپذیرد. آنها انتظارات بزرگ و بزرگتری داشتند». ^{۱۰} ضیاءالحق این پیشنهاد را در یک مورد «ناجیز»^{۱۱} و در مورد دیگر «قطرهای در اقیانوس»^{۱۲} خواند. او طی گفتگویی با من پس از بازگشت برژینسکی، گفت: «اگر ایالات متحده می‌خواهد به پاکستان کمک کند، بگذارید تمام عیار به این کار پردازد؛ اگر من این سطح کمکها را قبول کنم روسها را تحریک کرده‌ام، بدون اینکه در صورت لزوم بتوانم در مقابل آنها از خود دفاع کنم. در این صورت من پلهایم را خراب کرده‌ام. آیا شما واقعاً انتظار دارید من این کار را بکنم؟» ضیاء با اشاره به کمک ۳ میلیارد دلاری که کنگره امریکا برای مصر در نظر گرفته بود، با قاطعیت گفت، پاکستان خود را مستحق «کمتر از آن» نمی‌داند و «در شرایطی که با تهدید مواجه شود حتی بیشتر از این انتظار دارد».^{۱۳}

گفتنی است، ایالات متحده در سال ۱۹۵۹ توافق امنیتی دوجانبه با پاکستان به امضا رسانده بود و اکنون لازم نمی‌دید فراتر از آن حرکت کند. براساس این معاهدات، واشنگتن ملزم بود که در صورت تهاجم "هر کشور تحت اداره کمونیسم بین‌الملل" به پاکستان، "اقدامات مقتضی" به عمل آورد. در این توافق بکارگیری نیروهای مسلح نیز پیش‌بینی شده بود. اما ماده‌ای که صریحاً هند را شامل شود، در آن وجود نداشت. ۱۴ به نظر "مگ گیفرت" معاون وزیر دفاع آمریکا و عضو هیأت برژینسکی، آنچه پاکستانی‌ها در صدد بدست آوردن آن بودند، «تانکها و هواپیماهای پیشرفته‌ای مانند اف-۱۶ بود. به خوبی روشن بود، آنها به تسلیحاتی تمایل دارند که در مرز هند لازم بود، نه آنچه که ما فکر می‌کردیم؛ یعنی برای تأمین امنیت مرزهایشان با افغانستان». ۱۵

پاکستان اولین بار از طریق هیأت برژینسکی این موضوع را مطرح کرد که در ازای عمل کردن به عنوان مجرای برای رساندن کمکهای گسترده ایالات متحده به جنبش مقاومت افغانستان، چه انتظاراتی از این کشور دارد. علاوه بر این، پاکستانی‌ها توقع داشتند که آمریکا مسایل هسته‌ای آنها را نادیده بگیرد. "سلطان محمدخان" سفیر پاکستان در آمریکا در این رابطه گفت: «ما چندین بار و به طرق مختلف ارتباط بین قضیه افغانستان و مسایل هسته‌ای را به طور واضح مطرح کردیم». ۱۶

در این مرحله نیز بسیار واضح بود که در اسلام‌آباد اختلافات عمده‌ای بین ژنرالهای حاکم و مقامات غیرنظامی به سرکردگی وزیر خارجه، آقا شاهی، وجود دارد. ضیاء الحق برایم توضیح داد که او به صورت "تمام عیار" حاضر است نقش "دولت خط مقدم" را بازی کند - البته اگر بهای لازم برای آن پرداخت شود. اما آقا شاهی (در گفتگو با من) نظریات دیگری داشت. ۱۷ به نظر او دیدگاههای مردم آمریکا و دولت آن «بسیار ناپایدار، آشفته و متأثر از قضیه هند بود. ما نمی‌دانستیم روی کدام موضوع ایستادگی کنیم. چرا که هر چند یکبار انتخابات و در نتیجه تغییر سیاست در پیش روی بود. این کشور تنها در ارتباط با ناتو، اسرائیل و شاید ژاپن، موضع باثبات داشت». شاهی همچنین اظهار عقیده کرد: «حقیقت این است که ایالات متحده به ما احترام نمی‌گذارد. این کشور از ما می‌خواهد که جزو اقمارش شویم».

شاهی، تهاجم شوروی به پاکستان را بسیار غیر محتمل می‌دانست. او بر پایه اظهارات

دیپلماتها بر این باور بود که "افراد بسیار قدرتمندی" در مسکو اشغال را یک اشتباه به حساب می آورند و اگر یک حکومت ائتلافی غیر متعهد در کابل به وجود می آمد، آنها به خروج نیروهای خود رضایت می دادند. توافقی که اتحاد شوروی مورد نظر داشت، کمک به گروههای مخالف رژیم کمونیستی را ممنوع می کرد و به نظر شاهی این می توانست بهای قابل قبولی برای خروج ارتش سرخ باشد.

ارتش سرخ زیر آتش

اهداف عملی اولیه ارتش سرخ در افغانستان محدود به مورد ذیل بود: ایجاد یک محیط نظامی امن برای رژیم کابل با نظارت و کنترل بر شهرها، جاده ها، فرودگاهها و تأسیسات زیربنایی حکومت. به نظر "دیوید ایزبای" مورخ برجسته جنگ، «رهبران شوروی به دنبال یک راه حل بلندمدت بودند تا براساس آن خسارات و هزینه ها به حداقل برسد... و مبادرت به جنگ شدیدی مورد نیاز نباشد».^{۱۸}

اما مسکو به زودی واقعیتها را به گونه ای دیگر دید. پاسخ افغانها به اشغال به گونه ای بود که نیروهای اعزامی نمی توانستند به اقدامات جنگی وسیع مبادرت نکنند. حضور شوروی به سرعت ویژگیها و دامنه ی مبارزه جنبش مقاومت افغانستان را دچار تغییر و تحول کرد. آنچه قبلاً شکل شورشهای نامنظم، قیامهای پراکنده محلی و مخالفت مذهبی با رژیم مارکسیست - لنینیستی کابل را داشت، اکنون به مقاومت ملی گسترده علیه نیروهای اشغالگر خارجی تبدیل شده بود.

گزارشهای ژنرالهای روسی^{۱۹} و رهبران مقاومت افغانستان^{۲۰} از اولین ماههای جنگ حکایت از این دارد که ارتش سرخ در ابتدا سعی داشت در مراکز نظامی باقی بماند، اما با گسترش حملات نیروهای مقاومت، به درگیری کشانده شد. اولین عملیات نظامی مهم روسها توسط لشکر چهلیم ارتش سرخ در مارس ۱۹۸۰ و در دره کنر صورت گرفت. چریکها بدین ترتیب خطر تازه را دریافتند و در جریان آن سیل آوارگان با شدت بیشتری به سوی پاکستان سرازیر شدند. در این مرحله پایگاه نظامی اسدآباد از خطر سقوط نجات پیدا کرد، اما به زودی حملات چریکها از سر گرفته شد.

ارتش سرخ در این مرحله سعی کرد از تاکتیکهای نظامی طراحی شده برای شکست

ناتو در اروپای غربی و چین در صحرای منچوری، استفاده کند. واحدهای تسلیحاتی موتوریزه و تانکها اغلب تهاجمات را مانند رژه زمینی انجام می دادند. حمله اسدآباد نشان داد که اقدامات این نیروها برای مناطق کوهستانی و ناهموار افغانستان، ناشیانه و نامناسب است. نیروهای مکانیزه با عملیات چریکی از پشت استحکامات مستور در کوهها به ستوه آمده بودند. مثلاً در یک مورد در ولایت پکتیا یک دسته چریکی ۴۰ نفره از پشت صخره ها توانستند فقط بوسیله سه راکت انداز ضدتانک آر.پی.جی - ۷ یک گردان کامل موتوریزه را، در سال ۱۹۸۰ و همزمان با جشن پیروزی دولت، فلج کنند. سربازان روسی و سایر نقلیه خود را ترک نکردند. آنها تا زمانی که مهمات داشتند به آتش سلاحها ادامه دادند و سپس همگی کشته شدند.^{۲۱} در ضمن، تهاجمات موتوریزه شوروی در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ فاقد پشتیبانی هوایی مؤثر بود. قرار بود حملات هوایی به منظور تقویت روحیه ارتش افغانستان (که در عملیاتهاى مشترک نقش پیشقراول داشتند) صورت گیرد.

در طول این دوره کاروانهای نظامی شوروی بارها با کمین مواجه شد. یک خبرنگار انگلیسی شاهد کمین ۱۸ نفر از چریکها در جاده جلال آباد - کابل بود. براساس این گزارش، این دسته با یک حمله جناحی می توانست به محاصره درآید و نابود شود. اما نیروهای مکانیزه فقط از تاکتیکهای مرسوم خود استفاده کردند. آنها «با ادامه حرکت کاروان در مسیر جاده، بی وقفه به آتش سلاحهای سنگین ادامه داده و فقط کامیونهای سوخت رسان قابل اشتعال را ترک می کردند».^{۲۲}

با وجود تهور و شجاعتی که گروههای مقاومت از اولین سالهای جنگ، از خود نشان دادند و عدم کارایی مؤثر نیروهای شوروی، محدودیتها و ضعفهای جنبش مقاومت از همان آغاز آشکار بود. به جز در بعضی موارد استثنایی، حملات گروههای محلی بدون هماهنگی بین فرماندهان منطقه و یا بین این فرماندهان و احزاب مستقر در پاکستان صورت می گرفت.

در سراسر طول جنگ، گروههای مختلف مقاومت هیچگاه نتوانستند در نقاط آزاد شده حکومتی شبیه دولت "ینان" در جنگ داخلی چین تأسیس کنند. این گروهها تلاش نکردند یک ساختار فرماندهی نظامی واحد و یک ائتلاف سیاسی ملی متمرکز به وجود

آوردند. سنخ مبارزه و مقاومتی که مسکو با آن مواجه شد، به صورت بنیادی با نوع مبارزات جبهه آزادیبخش ملی ویتنام، جبهه ملی آزادیبخش الجزایر (F.L.N) و دیگر جنبشهای چریکی موفق متفاوت بود.

بتدریج که گروههای مقاومت تجهیزات پیشرفته‌تری بدست آورده و قدرتمندتر می‌شدند، شوروی نیز از اهداف اولیه پا را فراتر گذاشته به تنبیه مردم و در بعضی از موارد "جمعیت‌زدایی" مناطقی که به مقاومت کمک می‌کردند، نابودکردن انبارها و دپوهای اسلحه و قطع خطوط تدارکاتی مجاهدین به پاکستان و ایران روی آورد. اما چون گروههای مقاومت اشغال و حفظ منطقه را لازم نمی‌دیدند، ارتش سرخ نیز ضروری نمی‌دانست به آن نوع استراتژی که ایالات متحده در ویتنام به کار گرفت، متوسل شود. ژنرالهای روسی به سرعت دریافتند که ارتش افغانستان قادر به ایفای نقش مؤثری نیست، که آنها در آغاز انتظار داشتند. ژنرال "تپ گریگوریا تنس" فرمانده عملیاتی حوزه ترکمنستان در افغانستان، پس از خروج نیروهای شوروی به یک خبرنگار گفت، «دستور این بود که عملیاتهای جنگی در قلمرو "جمهوری دموکراتیک افغانستان" توسط "ارتش خلق افغانستان" انجام شود و ما فقط آنها را مورد حمایت قرار دهیم. اما در عمل... ارتش افغانستان صادقانه نمی‌جنگید... و ما نمی‌توانستیم به طور جدی روی آنها حساب کنیم. از این رو ابتدا سربازان ما پیش می‌رفتند و سربازان افغان به دنبال آنها».^{۲۳}

اسلام‌آباد و جنبش مقاومت

اختلافات قومی و قبیله‌ای ریشه‌دار جامعه افغانستان، موجب تنش بین گروههای مقاومت مستقر در پاکستان و فرماندهان محلی می‌شد. در این میان ظهور بنیادگرایی اسلامی موضوع را پیچیده‌تر ساخت و عوامل کشمکش جدیدی را وارد عرصه مقاومت کرد که عبارت بود از؛ اختلاف میان گروههای بنیادگرای مسلمان و عناصر رقیب جنبش به رهبری بزرگان مذهبی و رؤسای قبایل.

بنیادگرایان افغانستان، متأثر از اخوان المسلمین مصر و گروههای وهابی عربستان سعودی، قبل از پیروزی کمونیست‌ها و اشغال شوروی سازمان ویژه اما نه چندان مهمی داشتند. آنها مخالف نظام پادشاهی بودند و همچنین با علمای دینی حنفی مذهب و

مسلکهای مختلف صوفیه و نیز گرایشهای غربی و کمونیستی مخالفت داشتند. آنها که از بین اقلیتهای قومی، بخصوص تاجیکها، برخاسته بودند، با سلطه پشتونها مخالفت می کردند؛ سلسله مراتب قبیله ای قدرتمند پشتون را با نظریه دولت اسلامی متمرکز خود ناسازگار تشخیص داده و قبیله گرایی را ملغی می دانستند.

بنیادگرایان اگرچه بارها سرکوب شدند، اما تا ۱۹۷۳ به صورت جنبشهای زیرزمینی ادامه حیات دادند و بعد از به قدرت رسیدن داوود، اغلب آنها به پاکستان مهاجرت کردند. آنان در آنجا با گروههای بنیادگرای پاکستانی و نیز آژانسهای اطلاعاتی این کشور که در جریان مناقشات افغانستان اهمیت شان بیشتر می شد، نزدیک شدند.

داوود بارها به مسئله "پشتونستان" دامن زد و خواهان خودمختاری برای نواحی پشتون نشین شمال پاکستان شد که قبل از الحاق به هند بریتانیا، به افغانستان تعلق داشت. کابل به مخالفان ایالت مرزی شمال غرب پاکستان پول و اسلحه می داد و نخست وزیر پاکستان، ذوالفقار علی بوتو، در تلافی این اقدامات، جنگجویان و اقلیتهای قومی مخالف رژیم داوود را حمایت می کرد. بوتو در اواخر ۱۹۷۴ به من گفت: «... ما نقاط ضعف آنها را می دانستیم و آنها از ما را. غیرپشتونهای آنجا از سلطه پشتونها نفرت داشتند. بنابراین ما از وسایل خود استفاده کردیم تا داوود مشکلات ما را بیشتر نکند.»^{۲۲} در اوایل ۱۹۷۵ نخستین دسته هایی که آی.اس.آی آموزش داده بود، به پایگاههای نظامی رژیم داوود در دره پنجشیر حمله کردند. آنها تحت رهبری "جمعیت اسلامی" گروه عمده تاجیکها بودند. جمعیت اسلامی و "حزب اسلامی" بزرگترین گروههای بنیادگرا بودند که بعدها از کمکهای امریکا بهره مند شدند.

وقتی کمونیست ها در سال ۱۹۷۸ در کابل به قدرت رسیدند، حزب اسلامی و دیگر گروههای بنیادگرای مستقر در خارج از کشور، فرصت طلایی یافتند که کادرهای سازمانی خود را از میان آوارگان افغان برگزینند. آنها از آی.اس.آی و گروههای بنیادگرای متعدد کشورهای خلیج فارس و سراسر خاورمیانه کمک گرفتند. مبارزات فعلی مقاومت از نظر آنها مرحله انتقالی یک استراتژی بلندمدت بود که باید کل ساختار سیاسی - اجتماعی موجود کشور را دچار تغییر و تحول ریشه ای می کرد. بنابراین دشمنان آنها فقط ارتش شوروی و کمونیست های بی دین افغانستان نبودند، آنها حتی با اغلب عناصر

غیربنیادگرای مقاومت نیز سازگاری نداشتند.

این اختلاف نظر در میان عناصر مقاومت، بحث روی نظام سیاسی و اجتماعی افغانستان را پیش می‌آورد. به نظر بنیادگرایان، دولت اسلامی متمرکز صرفاً بخشی از امت بزرگ اسلامی بود. این نظریه پان اسلامیزم مستقیماً با ناسیونالیزم پشتون که قریب به دو قرن توسط نظام پادشاهی پشتون ترویج می‌شد، در ضدیت قرار داشت. تصادفی نبود که هیچ یک از مهمترین گروههای بنیادگرا از میان ساختار قبیله‌ای پشتونها ریشه نگرفته بودند. جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی تقریباً شامل اغلب تاجیکها می‌شد، درحالی که فعالان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، مانند خود او، بیشتر پشتونهای مهاجر شمال افغانستان بودند که از ساختار قبیله‌ای پشتونها بریده و طرفدار نظریه "پشتونستان" نبودند.

اسلام آباد با توجه به سابقه منازعه "پشتونستان"، از سال ۱۹۷۸ سعی کرد دسته‌بندی گروهها حفظ شود. این کشور با سهم دادن بیشتر در کمکها برای گروههای بنیادگرا، آنها را مورد توجه و حمایت قرار داد. ربانی، حکمتیار و سیاف بزرگترین سهم از این کمکها را دریافت کردند.^{۲۵}

آی.اس.آی سعی کرد توزیع بخش عظیمی از کمکهای خارجی را خود به عهده گرفته و بدین ترتیب بر گروههای مقاومت همچنان کنترل داشته باشد. بعضی از رهبران سنتی پشتون بران متحد ساختن این گروهها تلاش جدی کردند تا مبارزه سیاسی - نظامی، قوی‌تری علیه رژیم کابل صورت گیرد. اما رقبای آنها و آی.اس.آی پاکستان چنین حرکتی را تضعیف کردند.

مشوق اولیه این حرکت، محمد عمر بارکزای، رهبر قدرتمند قبیله جدران پکتیا و قاضی بلندپایه سابق محکمه عالی کابل بود. این ابتکار ظرف روزهای اشغال و در زمانی صورت گرفت که پرژینسکی (در ۴ ژانویه)، "شورای امنیت" را دعوت به تشکیل جلسه برای تصمیم‌گیری در مورد افغانستان کرد. نشست‌های رهبران و نمایندگان افغان به صورت متناوب ۶ هفته ادامه داشت و شرکت‌کنندگان در نهایت تشکیل "لویه جرگه" (مجمع سنتی ملی) را پیشنهاد کردند. این مجلس یک سازمان دایمی برای هدایت فعالیتهای سیاسی و نظامی مقاومت به وجود می‌آورد و حتی الامکان زمینه ایجاد یک

دولت در تبعید را فراهم می‌کرد.

بنیادگرایان و آی.اس.آی به این حرکت اهمیتی ندادند. وقتی لویه جرگه در ۱۱ مه در خارج از پیشاور تشکیل شد، ناظران پاکستانی و خارجی با مشاهده سازماندهی مؤثر آن و میزان شرکت نمایندگان، از جا تکان خوردند. "ادوارد گیرادت"، خبرنگار کریستین ساینس مونیتر در رابطه با این جلسه نوشت: «اولین قدم مهمی که نیروهای چریکی افغان برای نزدیک کردن صفوفشان با یکدیگر به منظور بیرون راندن نیروهای شوروی از کشورشان، برداشتند». ۲۶ در این مجمع ۹۱۶ نماینده از تمام ولایات، تمام قبایل مهم پشتون و کلیه گروههای غیرپشتون گرد آمده بودند. فراگیر بودن این مجلس تهدیدی برای گروههای مستقر در پاکستان به حساب می‌آمد.

"لویه جرگه" تشکیل "کمیسیون ملی" را پیشنهاد کرد. این کمیسیون از ساختارهایی برخوردار بود که به صورت بالقوه نمایندگی گروههای خارج از کشور را نیز دربر می‌گرفت، اما نظارت آنها را محدود می‌کرد. از کل صد نفر عضو کمیسیون، احزاب هفتگانه مستقر در پاکستان هر کدام هفت کرسی به دست می‌آوردند که مجموع آنها ۴۹ کرسی می‌شد. بقیه کرسی‌ها به نمایندگان ولایات اختصاص داشت. اختیار انتخاب فرماندهان به رهبران قبایل محلی تعلق داشت و این باب میل آی.اس.آی و احزاب هفتگانه نبود.

جدای از این مسئله، لویه جرگه، دیدگاه بنیادگرایان را نمی‌پذیرفت و اسلام غیرفرقه‌ای را مطرح می‌کرد که با هیچ مذهب و شریعتی در کشور ناسازگاری نداشته باشد. این مجمع همچنین با رد نظریه دولت اسلامی متمرکز، برای افغانستان بعد از جنگ یک ساختار فدرالی آزاد در نظر داشت که در آن خودمختاری قبیله‌ای و محلی مورد احترام باشد. لویه جرگه در مسایل خارجی به عدم تعهد و همزیستی مسالمت‌آمیز تکیه داشت؛ نقطه مقابل تبلیغات بنیادگرایان که اتحاد شوروی و کشورهای اسلامی دشمنان آشتی‌ناپذیر تلقی می‌شدند. ۲۷

موفقیت لویه جرگه تلاش پنهان و هشیارانه آی.اس.آی را در پی داشت که شروع به اختلاف‌اندازی میان جناحهای "کمیسیون ملی" جدیدالتأسیس کرد. احزاب بنیادگرا نیز براساس گزارش گیرادت، به هرکاری که می‌توانستند، دست زدند تا از ادامه کار

کمیسیون جلوگیری کنند.^{۲۸} به زودی گروههای غیربنیادگرا نیز بعد از تهدید آی.اس.آی به قطع کمکهای تسلیحاتی، به وضع موجود رضایت داده کمیسیون را ترک کردند. در اواخر ۱۹۸۰ کمیسیون ملی عملاً از بین رفت و اختلاف میان گروههای مقاومت دوباره تشدید شد.

فرایند قطب‌بندی میان جناحهای نهضت مقاومت، مانع جنگ چریکی مؤثر فرماندهان علیه نیروهای دولت و شوروی در سالهای بعد نشد؛ اگرچه این وضعیت اتخاذ یک استراتژی نظامی هماهنگ را بارها عقیم گذاشت. رژیم کمونیستی به خاطر اینکه زیر چتر شوروی قرار داشت، در نظر اغلب افغانها بدنام بود، با این وجود جنبش مقاومت با داشتن اختلافات عمیق، نتوانست بدیل سیاسی مناسبی برای رژیم کابل ارائه کند.

روزنه‌ای برای سازمان ملل

هر دو ابرقدرت تا پاییز ۱۹۸۰ به این نتیجه رسیدند که جنگ افغانستان هم از نظر سیاسی و هم نظامی آینده‌ای تاریک و مبہوت‌کننده دارد. در ایالات متحده تمایل به افزایش کمک به مقاومت از طریق ارائه کمکهای نظامی بیشتر و بهتر به پاکستان، شدیدتر می‌شد. از سوی دیگر اتحاد شوروی کم‌کم در این پندار اولیه‌اش تردید کرده بود که سیاستهای خشن امین باعث خواهد شد افغانها رژیم ببرک کارمل را با آغوش باز بپذیرند. شوروی محتاطانه از طرق دیپلماتیک علانمی نشان داد که حاکی از آمادگی این کشور برای خروج از طریق مذاکره بود. همانطور که اسناد و مدارک نشان می‌دهد، در این زمان، زمزمه‌هایی از درون رهبری شوروی برخاسته بود که راه حل بحران افغانستان از طریق نظامی را زیر سؤال می‌برد.

در واشنگتن در آخرین ماههایی که دولت کارتر بر سر کار بود، با توجه به گزارش گروه تحقیق شرکت "رند"، وابسته به پنتاگون، سیاستهای ایالات متحده در قبال قضیه افغانستان مورد بررسی مجدد قرار گرفت. گزارش صراحتاً کمکهای وسیع به جنبش مقاومت را با کمکهای نظامی گسترده یا اسلام‌آباد در ارتباط دانست. پنج ماه بعد نویسنده گزارش، "فوکویاما"، به ریاست شورای سیاستگذاری وزارت خارجه منصوب شد تا

سیاست جدیدی درباره جنوب غرب آسیا پیشنهاد کند.

با توجه به اینکه کمکهای امریکا شامل تسلیحات پیشرفته‌ای چون موشکهای زمین به هوا، موشکهای هدایت‌شونده ضد تانک و مین‌های زمینی می‌شد، فوکویاما توصیه کرد؛ ایالات متحده برای جلوگیری از تلافی جویی شوروی، باید کمکهای بازدارنده نظامی لازم در اختیار پاکستان قرار دهد. او در این رابطه از جمله به جنگنده‌های اف - ۱۶، تانک و تجهیزات دیگر اشاره کرد.^{۲۹} پس از اینکه مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۰ نوامبر اشغال افغانستان را محکوم و ایجاد یک نمایندگی ویژه جهت جستجوی یک راه حل صلح‌آمیز برای این بحران را پیشنهاد کرد، شوروی نیز علائمی حاکی از تمایل به مذاکره از خود نشان داد. مسکو تا آن موقع از تقاضای دولت کابل برای مذاکرات مستقیم و جداگانه بین افغانستان و پاکستان، و افغانستان و ایران حمایت می‌کرد. اسلام‌آباد این تقاضا را نپذیرفته، چنین استدلال می‌کرد که گفتگوهای دوجانبه به مفهوم به رسمیت شناختن رژیم کمونیستی بوده و این، پاکستان را در موقعیت بی‌حرمتی نسبت به راه‌حلهای سازمان کنفرانس اسلامی قرار می‌دهد. اما در اوایل دسامبر، سفیر شوروی در اسلام‌آباد به آقاشاهی گفت که مسکو آماده است میانجی‌گری سازمان ملل را بپذیرد. شاهی پس از آن تلاش وافر کرد تا سازمان ملل را وارد قضیه کند، تا آنجا که احساس کرد در رابطه با این موضوع، رویاروی ایالات متحده قرار گرفته است.

آقاشاهی در ۴ ژانویه به "کورت والدهایم" دبیرکل سازمان ملل نامه‌ای نوشت و از او خواست که زمینه گفتگو بین پاکستان، ایران و "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را فراهم کند. او تصور می‌کرد که با تقلیل اعتبار رژیم کابل در حد یک حزب، با راه‌حلهای سازمان کنفرانس اسلامی مخالفت نشده است. اما دولتهای محافظه‌کار مسلمان و واشنگتن با طرح وی مخالفت کردند، به این دلیل که در آن نمایندگی گروههای مقاومت نادیده گرفته شده است. کنفرانس اسلامی خواهان شمول "رهبران ملی افغانستان" در مذاکرات صلح بود.

چند روز بعد معاون وزیر امور خارجه امریکا "ساندرز" به وزیر هشدار داد که «اگر نمایندگان ملی‌گرایان افغانستان در مذاکرات سهم نداشته باشند، "جمهوری دموکراتیک افغانستان" اعتبار بیشتری پیدا خواهد کرد. کابل قطع کمکها به مقاومت را با خروج

نیروهای شوروی ارتباط می داد و شاهی با پذیرفتن این فرمول، همان نقش رژیم کابل را بازی می کرد. بدین ترتیب میاتجی گری سازمان ملل از طریق این گفتگوها منافع طرف شوروی - افغانستان را تأمین خواهد کرد.^{۳۰}

همان طور که اکونومیست گزارش داد، شاهی توانست موضع اجلاس کنفرانس اسلامی (در طائف عربستان) را نسبت به شوروی "ملایم" کند. او یک دولت ائتلافی در کابل را پیشنهاد کرد که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نیز در آن نمایندگی داشت. او همچنین درباره توافق شوروی و امریکا سخن گفت که طبق آن ایالات متحده از طرح نیروهای واکنش سریع در خلیج فارس در ازای خروج شوروی از افغانستان صرف نظر می کرد.^{۳۱} شاهی پس از بازگشت از طائف در مقر سازمان ملل به من گفت؛ مقامات وزارت خارجه امریکا به من گوشزد کرده اند که «آنها آنچه را من انجام می دهم، دوست ندارند».^{۳۲} "ریچارد بروت" رئیس دفتر امور سیاسی - نظامی دولت ریگان در ماه مارس به من گفت: «نمی دانم در زمان کارتر چه تصویری وجود داشت، ولی بطور کلی ما به شاهی، اعتماد نداریم». او سپس با اشاره به ژنرال اختر عبدالرحمان رئیس آی.اس. آی گفت: «ما همه چیز را از طریق اختر به ضیاء الحق انتقال داده ایم».^{۳۳}

دولت ریگان با اتخاذ موضع انعطاف ناپذیر در برابر اتحاد شوروی، بر این باور بود که کارتر به اندازه لازم برای خنثی کردن نقش شوروی در افغانستان تلاش نکرده است. در همین راستا در اولین ماههای ۱۹۸۱ درباره برنامه کمکهای محرمانه و سیاستهای امریکا در قبال پاکستان تجدید نظر شد. همزمان با آن، در میان کادر رهبری شوروی نیز برای اولین بار بحثهای جدی در ارتباط با جنگ آغاز شد.

بعضی از ژنرالهای قدرتمند شوروی که در افغانستان اولین عملیاتهای جنگی را آغاز کرده بودند، جنگ در این کشور را به تونل تاریکی تشبیه می کردند که هیچ روشنایی در انتهای آن وجود ندارد. از این دسته ژنرال "والنتین وارنیکف"، "مارشال نیکلای اوگارکف" و "مارشال سرگنی آخرومیف" بودند که همگی علیه مداخله ۱۹۷۹ هشدار داده بودند. وارنیکف به من گفت؛ وزیر دفاع، اوستینوف که هنگام تصمیم به مداخله قصد نداشت با برژنف مخالفت کند، طی سال اول جنگ به نظرات ما توجه می کرد. اوستینوف در اوایل ۱۹۸۱ از ژنرال تپ گریگور یانت پرسیده بود: «فرض کن من وزیر

نیستم و عنوانی ندارم... جنگ ما در آنجا (افغانستان) کی به پایان خواهد رسید؟ او می‌گوید، «من هر آنچه در این رابطه به نظرم رسید به او گفتم و تأکید کردم که غیرممکن است مسئله افغانستان را بتوانیم با وسایل نظامی حل کنیم. تنها یک راه وجود دارد، راه حل سیاسی و تشکیل یک دولت ائتلافی».^{۳۴}

اوستینوف در ماه فوریه این سال به یکی از دوستانش در پولیت‌بورو نامه‌ای نوشت و در آن اظهار کرد: «هیچ راه حل نظامی برای جنگ وجود ندارد و باید در جستجوی یک راه حل سیاسی و دیپلماتیک برای خلاصی از بحران بود». «یوری گانفسکی» عضو مؤسسه مطالعات شرق، اذعان کرد که او این نامه را دیده است. یکی از دوستان او در کمیته مرکزی به وی گفته بود که هیچ یک از اعضای پولیت‌بورو به خاطر ملاحظات رسمی حاضر نشدند روی این موضوع بحث کنند و نامه به آرشیو فرستاده شد. به همین ترتیب گروهی از محققان برجسته شوروی تقاضایی به کمیته مرکزی حزب کمونیست فرستادند و در آن خواهان تجدیدنظر در سیاست شوروی راجع به افغانستان شدند.^{۳۵}

پاکستان نقش دولت خط مقدم را بازی می‌کند

سرانجام دولت ریگان با موضوع افغانستان جدی‌تر برخورد کرد و تصمیم گرفت بیش از پیشنهاد ۴۰۰ میلیون دلاری برژینسکی، کمکهای نظامی و اقتصادی در اختیار پاکستان قرار دهد. اسناد وزارت خارجه به خوبی نشان می‌دهند که سیاستگذاران امریکایی کمکهای گسترده نظامی را کلید بدست آوردن همکاری پاکستان در قضیه افغانستان می‌دانستند. ریگان همچنین امیدوار بود که با اهرم کمکهای نظامی ایالات متحده، بتواند پاکستان را از تعقیب برنامه‌های هسته‌ای منصرف کند.^{۳۶} اما ضیاء الحق ثابت کرد که در معامله‌گری قاطعیت دارد. پاکستان «مجرای ضروری» برای رسیدن کمک به نهضت مقاومت بود و او به امریکا خاطر نشان کرد که پاکستان این نقش را بازی خواهد کرد، مگر اینکه ایالات متحده اعتبار خود را به قید و شرط‌هایی منوط سازد. مهمترین این شروط به نظر «کرفت» می‌توانست «مخالفت با طرحهای پاکستان در زمینه "توسعه انرژی هسته‌ای" برای مقاصد صلح‌آمیز باشد».^{۳۷}

از سال ۱۹۸۱ و همزمان با توسعه کمکها، تنش بین آقاشاهی و ژنرالهای حاکم

بتدریج حادثه می‌شد. به گفته "هومل" سفیر پاکستان در امریکا، شاهی اساساً با نزدیک شدن به واشنگتن در حدی که به قیمت رنجاندن شوروی تمام شود، موافق نبود. هومل خود به عنوان یک شیعه، با تمایل به عربستان سعودی (سنی مذهب) به بهای قطع علائق با ایران (شیعه مذهب) مخالفت داشت. با این وجود، شاهی برای دریافت کمکهای نظامی مورد نظر ضیاء الحق در سفر به واشنگتن (در اواخر آوریل)، به وظیفه‌اش به عنوان وزیر خارجه عمل کرد. در همان حال او تأکید می‌کرد که پاکستان باید غیرمتعهد باقی بماند. او مجدداً تصریح کرد که نمی‌خواهد شاهد حضور هیچ ابرقدرتی در خلیج فارس باشد. او از سیاست "توافق نظر استراتژیک" ایالات متحده که در آن موقع تازه مطرح شده بود، حمایت نکرد و با ادامه تشویق سازمان ملل برای میانجی‌گری در قضیه افغانستان، خشم مقامات امریکا را علیه خود برانگیخت.

به گفته آقا شاهی مذاکرات او با وزیر خارجه امریکا، "الکساندر هیگ"، در ۲۰ و ۲۱ آوریل طولانی و کش‌دار بود و هیگ طی آن نارضایتی خود را درباره نقش سازمان ملل در افغانستان توضیح داده بود.

به نظر او (هیگ)... مذاکراتی که دولت کابل نیز در آن شامل باشد، ناگزیر مفهومی جز اعتبار قائل شدن به رژیم کارمل دربر ندارد. او از من خواست که این ایده را کنار بگذارم و من توضیح دادم که نمی‌توانم. به او گفتم، احساس می‌کنم علیه منافع ما خواهد بود، اگر افغانستان مرکز مناقشات امریکا - شوروی شود. چرا که در آن صورت ثبات به وجود نخواهد آمد و دیر یا زود شوروی در مقابل ما اقدام به مقابله به مثل خواهد کرد...^{۳۸}

هیگ در عین حال توضیح داد، در این شرایط با وجود این واقعیت که پاکستان در میان جناحهای جنبش مقاومت، گروههای خاصی را مطلوب می‌دانست، امریکا به شکل‌گیری ائتلاف وسیع مجاهدین علاقه‌مند بود. او گفت: «ما می‌خواستیم همه جناحها حضور داشته باشند».^{۳۹}

ایالات متحده که اعتماد خود نسبت به آقا شاهی را از دست داده بود، سعی کرد گفتگو راجع به کمک نظامی به پاکستان را از طریق مجاری نظامی این کشور و ارتباطات سیا با ضیاء الحق، پیش ببرد. در اواسط ژوئن، "رابرت مک فارلین" مشاور امنیت ملی و

"جیمز بروکلی"، معاون امنیتی وزارت خارجه امریکا از اسلام آباد دیدار کردند. آنها با پاکستان در مورد برنامه ۵ ساله کمک نظامی ۱/۵ میلیارد دلاری، از جمله ۴۰ فروند اف - ۱۶ و کمک اقتصادی ۱/۷ میلیارد دلاری به توافق رسیدند. آقا شاهی طی یک کنفرانس مطبوعاتی با اعلام این توافق گفت که این مانع تلاشهای اسلام آباد برای «تبدیل خلیج فارس به یک منطقه بی طرف و خالی از حضور نظامی هر ابرقدرتی» نخواهد شد.^{۴۰} مقامات امریکایی پس از نشست هایی با ضیاء الحق که در بعضی از آنها آقا شاهی حضور نداشت، دیگر درباره آنچه وزیر خارجه گفته بود، نگران نبودند. ضیاء و ژنرالهای طرفدارش که از کمکهای گسترده امریکا، بخصوص که جنگنده های اف - ۱۶ را نیز شامل می شد، خوشحال به نظر می رسیدند، مذاکره درباره برنامه های محرمانه در مورد افغانستان و دیگر همکاریها را به عنوان "دولت خط مقدم" ادامه دادند.

"جان ریگان" رئیس نمایندگی سیا در پاکستان در این رابطه گفت: «آقا شاهی راه خود را می رفت و ما ضرورتی نداشتیم به آن توجه کنیم. ما همه می دانستیم که آنچه شاهی از طرق دیپلماتیک درباره افغانستان انجام می داد، تأثیر چندانی بر آنچه عملاً صورت می گرفت، ندارد».

شاهی نیز در این رابطه گفت، «طی این ملاقات متقاعد شدم که ضیاء از من به عنوان یک پیشقراول برای نمایش دیپلماتیک و چانه زدن استفاده می کند. اما در همان حال در پشت پرده سیاستهای خود را دنبال می کند... آشکار بود که امریکایی ها می خواستند مرا از صحنه خارج کنند».

او که تردید داشت بقیه سال ۱۹۸۱ در پشت خود باقی می ماند یا خیر، گفت؛ «من نظارت کم و کمتری روی سیاستی دارم که به طور روز افزون طبق تمایل عربستان سعودی و ایالات متحده پیش می رود. ما مجبوریم به امریکائی ها دست تکان دهیم. اما نه اینکه به روی آنها آغوش باز کنیم».^{۴۱} او بالاخره در فوریه ۱۹۸۲ استعفا داد.^{۴۲}

آقا شاهی تا این زمان بر خلاف تمایل امریکا، "کورت والدهایم" دبیرکل سازمان ملل را به طور مداوم تحت فشار می گذاشت که از آمادگی جدید روسها برای نقش گرفتن این سازمان در قضیه افغانستان بهره ببرد. والدهایم بالاخره، "جاویر پرز دکوئیار"، معاون خود در امور سیاسی ویژه را دوبار در اواخر ۱۹۸۱ مأموریت داد که از کابل، اسلام آباد و تهران

دیدار کند. این اقدام اگرچه دستاورد چندانی نداشت اما با این اقدام قدمهای اولیه برای آغاز مذاکرات ژنو (در ۱۹۸۲) برداشته شد. دکوئیار پس از بازگشت از مأموریت به من گفت: «روسها نیز چنین چیزی می خواستند، اما کابل عصبانی بود. آنچه ما داریم پلی باریک است که نباید آن را خراب کنیم».^{۴۳}

کمکهای فوق العاده به جنبش مقاومت

چانه زدنهای بین واشتگتن و اسلام آباد بر سر کمکهای نظامی در صی سال ۱۹۸۱، با مشاجرات شدید در درون دولت ریگان روی قضیه افغانستان همراه بود. بعضی از مشاوران رییس جمهور بر خلاف کسانی چون «ویلیام کیسی» رییس جدید سیا به جنگ افغانستان علاقه مند نبودند. «جیمز لیلی» مشاور ارشد شورای امنیت خواستار نشست این شورا در اواسط ماه مه شد تا قضیه افغانستان از دید بین المللی مورد بررسی قرار گیرد.^{۴۴} «جفری کمپ»، مشاور امور شرق نزدیک و جنوب آسیا در شورای امنیت ملی گفت: «جنگ افغانستان یک «جنگ فرسایشی» است که در آن امریکا به سلاحهای پیچیده برای رسیدن به اهدافش نیاز ندارد».^{۴۵}

موقعی که ریگان به قدرت رسید، برنامه کمکهای تسلیحاتی سیا وضعیت مشخص تری پیدا کرد. ارسال محموله های تسلیحاتی ایالات متحده به صورت مستقیم از اواسط ژانویه ۱۹۸۰ شروع شده بود.^{۴۶} اما پاکستان اجازه نداد از انبارها و دپوهای ذخیره داخل مرزهایش استفاده شود و به همین دلیل محدودیتهای لجستیکی بر حجم و سرعت جریان کمکها تحمیل کرد. اسلام آباد تأکید کرد که محموله های کمک باید مستقیماً به افغانستان حمل شوند تا امکان کشف آنها توسط شورویها و انتقامجویی احتمالی آنان به حداقل برسد. نتیجه این محدودیتها و مشکلات انتقال تسلیحات به مناطق صعب العبور و کوهستانی این شد که در طول سال ۱۹۸۰ حجم کمکی بیشتر از دو بار هواپیما از طریق پاکستان منتقل نشود.^{۴۷} در این سال کنگره امریکا فقط ۳۰ میلیون دلار برای این منظور تخصیص داد، اما مجموع کمکهای عربستان سعودی و دیگر سهم گیران به حدود ۷۵ میلیون دلار می رسید.

فشار برژینسکی برای توسعه برنامه کمک به جنبش مقاومت هم از سوی اسلام آباد و

هم از طرف رییس سیا در دولت کارتر "آدمیرال ستانفیلد ترنر" و معاون اجرایی او "جان مک ماهان" با بروز مشکلاتی مواجه شد.^{۴۸} مک ماهان به رییس جدید سیا، ویلیام کیسی توضیح داد که:

بعضی از قانون گذاران در کنگره، سئوالاتی در رابطه با جنگ افغانستان دارند... درباره خطر تحریک روسها چه می گوید؟ به هر حال، تسلیحات کمکی ایالات متحده سربازان شوروی را به قتل می رساند. بعضی از لیبرالها در کنگره این موضوع را که زندگی مردم افغانستان قربانی سیاست خارجی امریکا می شود، از نظر اخلاقی زیر سؤال می برند. آیا ما با بازماندگان مجاهدین می جنگیم؟ کیسی بار دین اظهارات، اعلام کرد:

وقتی ما مقاومت سازمان یافته در مقابل هیتلر را حمایت کردیم، این در دراز مدت زندگیها را نجات داد. در افغانستان نیز وضعیت بدین گونه است... برنامه کمک باید توسعه یابد. سعودیها... بیشتر می توانند سهم بگیرند. تسلیحات ساخت مصر به مجاهدین می رسد. اما کیفیت آنها ضعیف است. پاکستانی ها باید تحت فشار قرار گیرند که راههای کمک رسانی بیشتری به افغانستان بگشایند.^{۴۹}

نقشی که مصریها بازی می کردند، دلایل خاص خود را داشت؛ چرا که سلاحهای تولید آنها مدل روسی بود. ترنر و ماهان به منظور جلوگیری از انتقامجویی روسها احساس کردند که ایالات متحده باید بتواند منکر کمک به مجاهدین شود. پس مجاهدین سلاحهای خود را از کجا به دست می آورند؟ جواب این بود: آنها از سلاحهایی استفاده می کنند که از نیروهای شوروی غنیمت گرفته اند. زمانی که واقعاً مقداری از سلاحهای روسی به غنیمت گرفته می شد، همزمان با آن، حجم بیشتری از تسلیحات با هماهنگی سیا وارد افغانستان میگردید. البته بعضی از سلاحهای روسی از بازار سیاه اسلحه نیز قابل تهیه بود. به گفته "فرانک آندرسون" یکی از کسانی که درگیر برنامه سیا بود، «سلاحهای اتماتیک موجود در بازارهای بیروت بیشتر از تعداد تلفنهای این شهر بود».^{۵۰} بعضی از آنها از کشورهایی مانند مصر تهیه می شد که قبلاً از کمکهای نظامی شوروی برخوردار بودند. اما بخش اعظم سلاحهای مدل روسی که بدست گروههای مقاومت می رسید، در کارخانه های اسلحه سازی مصر مونتاز می شد و اغلب

قطعات آن را کمپانیهای کشورهای اروپای غربی با هماهنگی "سیا" تولید می‌کردند. اولین بار ترنر در سال ۱۹۸۱ نقش مصر در این برنامه را به من گوشزد کرد.^{۵۱} کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر و مصر در سال ۱۹۷۵، "سازمان عرب برای صنعتی شدن" را به وجود آوردند تا تولید سلاح داخلی به وسیله عربها را مورد تشویق قرار دهند. این چهار کشور ظرف سه سال مبلغ ۱/۰۴ میلیارد دلار برای ایجاد شبکه کارخانه‌های اسلحه سازی سرمایه گذاری کردند. کارخانه "سکر" در نزدیکی قاهره شروع به تولید نوع مصری موشکهای زمین به هوای سام - ۷ روسی، موشکهای زمین به زمین، نارنجکهای ضد تانک و اقلام دیگری چون مسلسل کلاشینکف آ.کا - ۴۷ که همه مدل روسی بود، کرد.^{۵۲} در ژوئیه ۱۹۷۹ عربستان سعودی، امارات متحده عربی و قطر از برقراری روابط حسنه مصر با اسرائیل خشمگین شده، از پروژه پا پس کشیدند. این کارخانه‌ها تا سال ۱۹۸۰ بلااستفاده مانده بود، تا اینکه، در این زمان "سیا" پول و حمایت فنی لازم را در اختیار قاهره قرار داد تا به تولید انواع تسلیحات مدل روسی مورد نیاز در برنامه کمک نظامی به جنبش مقاومت افغانستان، پردازد.

ژنرال "ادوارد مایر" رئیس ستاد ارتش امریکا (از ۱۹۷۹ تا اواسط ۱۹۸۳)، در این رابطه اظهار داشت: بعضی از مدلهای تسلیحات روسی به طور رضایت بخشی در کارخانه‌های مصر تولید نمی‌شد. به همین دلیل "اداره دفاع" با همکاری سیا ترتیباتی داد که این اقلام مانند راکت‌اندازها، مسلسلهای سنگین، مسلسلهای ضد هوایی و نارنجک، در کارخانه‌های امریکایی تولید شود.

ژنرال مایر متذکر شد؛ وقتی کیسی «اولین بار با من صحبت کرد، مسئله افغانستان را پیش کشید». کیسی انواع بهتر تسلیحات روسی را می‌خواست. به علاوه او در نظر داشت از طریق منابع گوناگون تجهیزات مؤثرتری برای دفاع هوایی در برابر هلیکوپترهای روسی "ام.آی. ۲۴" به دست آورد.^{۵۳} چین از ژوئن ۱۹۸۰^{۵۴} موشکهای سام - ۷ تولید می‌کرد، اما نه اینها و نه انواعی که در مصر تولید می‌شد، کارآیی زیادی نداشتند. کمپانی هوایی "هوگس" با اصرار کیسی به تولید "بخش انفجاری" آنها پرداخت تا در موشکهای ساخت مصر تعبیه شوند. کیسی همچنین به مایر گفت که قصد دارد تولید سام - ۷ را، به کمک فرانسه، بریتانیا و نیز ساخت موشکهای زمین به هوای امریکایی را افزایش دهد.

گفتنی است موشکهای امریکایی "ردآی" در اواخر ۱۹۸۰ مورد آزمایش قرار گرفتند. سفیر پاکستان، هومل، در این رابطه اظهار داشت که این موشکها طی یک برنامه بسیار محرمانه به پاکستان انتقال داده شد؛ اما آزمایش آنها نتایج موفقیت آمیزی در بر نداشت. وی گفت: مقامات پاکستانی درباره آن "خیلی عصبانی" بودند و نگرانی از این داشتند که استفاده وسیع از آنها، تلافی جویی روسها را دربر داشته باشد. وقتی این موشکها غیرمؤثر از کار درآمدند و سیا موافقت کرد که دیگر آنها را نفرستد، اسلام آباد نفس راحتی کشید. اما به گفته مایر، با به قدرت رسیدن کیسی، سیا مجدداً به موشکهای "ردآی" علاقه مند شد. او در اواخر ۱۹۸۱ تقاضای رسمی در این مورد به پنتاگون فرستاد که بعد از بررسیهایی پذیرفته نشد.

کیسی در سفر به ریاض (در آوریل ۱۹۸۱) سعی کرد حمایت بیشتر عربستان سعودی از برنامه کمک را جلب کند. شاه فهد جواب صریحی نداد، تا اینکه دولت ریگان پذیرفت پنج فروند آواکس^۳ جنجالی را که ۸/۵ میلیارد دلار هزینه برداشته بود، به عربستان تحویل دهد. فرستادن آنها به خاطر جروبحث در کنگره امریکا، چهارده ماه به تأخیر افتاده بود. کیسی تلاش کرد با استفاده از اهرم فروش آواکس، توافق عربستان را برای حمایت وسیع از برنامه های محرمانه اقدامات ضد کمونیستی در سراسر جهان، به خصوص افغانستان و نیکاراگوا، به دست آورد. ۵۵

ویلیام کیسی موفق شد برای سال مالی ۸۲-۱۹۸۱ مبلغ ۸۰ میلیون دلار برای برنامه کمک به افغانستان تخصیص دهد. او نقش فعال تری در قضیه افغانستان بازی کرد و پایه های قدرتش را در طول سالهای بعد استحکام بخشید.

استراتژی تهاجمی جدید روسها

جنگ افغانستان بتدریج طی سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲م، شدت بیشتری یافت. ارتش سرخ با تجربه صدماتی که در اولین ماههای جنگ متحمل شده بود، از حملات زرهمی وسیع به عملیاتهای کوچکتر توأم با بمبارانهای منظم تر و شدیدتر، روی آورد. حمله گسترده نیروهای زمینی و هوایی شوروی و ارتش افغانستان در اوت ۱۹۸۱ به

*. سیستم کنترل و هشدار هوایی (AWACS: Air borne Warning and Control System) - م.

منطقه "مارمول" واقع در ولایت بلخ، تجربه خوبی برای آنها بود. نیروهای چریکی به فرماندهی ذبیح‌الله لابه‌لای صخره‌ها استتار شده بودند و تهاجم وسیع توأم با آتشباریهای سنگین، نتیجه‌ای به بار نیاورد. بالاخره نیروهای مشترک از ادامه عملیات صرف‌نظر کردند و از معرکه خارج شدند.^{۵۶}

عملیاتهای نیروهای شوروی و افغانستان در ولایات لوگر، پغمان و قندهار نیز مانند حمله مارمول بی‌نتیجه بود. تهاجمات سنگین به پنجشیر در آوریل و اکتبر ۱۹۸۱ نیز در شکل دادن به جنگهای بعدی اهمیت خاصی داشت. درّه پنجشیر اهمیت استراتژیک داشت و مشرف بر جاده‌ای بود که مرزهای شوروی را به کابل وصل می‌کرد. نیروهای فرمانده احمدشاه مسعود، از آنجا چندین حمله انتقامی در اواخر ۱۹۸۰ علیه نیروهای شوروی سازمان دادند و آنها را به ستوه آوردند. بالاخره در اواخر مارس ۱۹۸۱، و پس از چندین بار حملات متهورانه مسعود به پایگاه هوایی بگرام در نزدیکی کابل، نیروهای شوروی و ارتش افغانستان تهاجم وسیع برای نابودکردن پایگاه وی را شروع کردند. افراد مسعود پس از سه هفته عملیات سنگین از دره رانده شدند، اما در پناه کوهها موضع گرفتند و به کمین‌زدن نیروهای مکانیزه شوروی که در پایین درّه اردو زده بودند، ادامه دادند.

در حمله‌ای مشابه در ماه نوامبر، نیروهای شوروی پس از دو هفته جنگ، پایگاهی در بالای درّه ایجاد کردند که از طریق آن بر عبور و مرورها به داخل و خارج از درّه نظارت می‌کردند. این اقدام نیز نتیجه‌ای در بر نداشت؛ چرا که افراد مسعود با کمین‌زدنهای متوالی، این نیروها را به ستوه آوردند.

در اواخر ۱۹۸۱، تیم تازه‌ای از ژنرالهای روسی وارد کابل شدند و به اتخاذ استراتژی جدیدی در مورد محاصره جنگجویان مقاومت و سدکردن راه کاروانهای مهمات از مسیر پاکستان، مبادرت کردند. جت‌ها و هلی‌کوپترهای افغانستان بارها در ماههای اکتبر، نوامبر و دسامبر به حریم هوایی پاکستان تجاوز نمودند ولی از مبادرت به آتش خودداری کردند. در بعضی موارد، آنها پایگاههای مقاومت در داخل مرزهای پاکستان را مورد حمله قرار دادند. هدف آنها، ترساندن نیروهای مقاومت و هم‌پاکستانی‌ها در نواحی مرزی بود؛ اما در نتیجه این حملات، تقاضای پاکستان برای جنگنده‌های اف - ۱۶ بیشتر

مورد توجه امریکا قرار گرفت.

حملات نیروهای مشترک شوروی و ارتش افغانستان در اواخر ۱۹۸۱ به ولایت ننگرهار در نزدیکی مرز پاکستان و تهاجم زمستانی به ولایت پروان، جزو عملیاتهای موفق شوروی بود که فعالیتهای مقاومت را در این مناطق مختل کرد. "مارک اوربان" مورخ برجسته بریتانیایی جنگ، در این رابطه اظهار کرد که این پیروزیها به ارتش شوروی اطمینان تازه‌ای داد. به نظر او بعد از این موفقیتها، آنان به تاکتیکهای تهاجمی بیشتری در سال ۱۹۸۲ روی آوردند که از آنجمله، می‌توان به حملات پنجشیر در مه و اوت این سال - بزرگترین عملیاتها در طول جنگ - اشاره کرد. ۵۷

حملات مسعود به پایگاه هوایی بگرام، مانند سال گذشته، یکبار دیگر خشم روسها را برانگیخت. افراد وی با مخفی شدن در میان استحکامات دفاعی فرودگاه در شب ۲۵ آوریل توانستند بیش از دو دوجین (۲۴ فروند) جنگنده روسی را نابود کرده یا به آنها صدمه بزنند. دو هفته بعد از این جریان، حدود ۱۱ هزار سرباز روسی و ۴ هزار نظامی افغانستان حمله گسترده به پنجشیر را آغاز کرده و از جنوب وارد درّه شدند. درحالی که لشکریان زمینی درّه را محاصره کرده بودند، سوخوهای ۲۵ و دیگر جنگنده‌های بمب افکن با بمبارانهای بیرحمانه، بسیاری از روستاها را کاملاً نابود کردند. بسیاری از نیروها را، هلی کوپترها، در مواضع حساس پیاده کردند. اما لشکرهاى هوا بر د که با موانع کوهستانی آشنایی نداشتند، قادر به نفوذ نشدند و در معرض کمین زدنهای مداوم جنگجویان مسعود قرار گرفتند. آنان در پناه صخره‌ها از حملات و بمبارانها در امان مانده بودند.

ژنرال تب - گریگوریانت فرمانده عملیات گفت: «نیروهای احمدشاه مسعود که تهاجم بیرحمانه‌ای را متحمل شدند، آنچنان متعصبانه می‌جنگیدند که تا به حال برای نیروهای ما سابقه نداشت». ۵۸

آمارهای شوروی که بعد از جنگ انتشار یافت، نشان می‌دهند که بیش از ۱۳۳۱۰ نفر از نیروهای زمینی و هوایی شوروی در طول جنگ افغانستان از بین رفتند. از این تعداد ۴۷۳۰ نفر آنها در طول سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲ کشته شدند و ۵۴۰ نفر به خاطر "استفاده نادرست از سلاحها، نگرانیها و بیماریها" مردند. تلفات در سال ۱۹۸۲، تعداد ۱۹۸۴ نفر

بود که ۱۶۲۳ نفر از آنها در جنگ کشته شدند. بیشترین تلفات، به تعداد ۲۳۴۳ نفر، در سال ۱۹۸۴ بر روسها تحمیل شد که از این تعداد، ۲۰۶۰ نفر در جنگ از بین رفتند.^{۵۹} گروههای مقاومت که به ندرت به تلفات در جنگ اذعان می‌کردند، تأکید داشتند که افراد غیرنظامی زیادی بر اثر بمبارانهای شوروی و سیاستهای "جمعیت‌زدایی" کشته شده‌اند. برآورد این تلفات در طول جنگ با شوروی، از ۱۷۵۰۰۰ نفر تا یک میلیون نفر متغیر بوده است. گزارش محرمانه وزارت خارجه امریکا در ۱۹۸۱ اشاره‌ای به میزان تلفات نکرده است. در این گزارش آمده است: موفقیت‌های نظامی گروههای مقاومت رژیم کابل را در «موضع دفاعی قرار داده و نیاز به مداخله روسها را بیشتر کرده است». گزارش یادآورد شده که جنبش مقاومت این موفقیتها را علی‌رغم وجود «اختلافات عمیق» و «هرج و مرج حاکم در میان نیروها» به دست آورده‌اند.

گزارش همچنین اشاره به این مطلب دارد که «گروههای قومی و قبیله‌ای که بار جنگ را بردوش دارند، از احزاب مستقر در پاکستان بیشتر سرخورده شده و در عین حال به آنها وابسته‌تر شده‌اند».

گزارش در این رابطه که آیا مقاومت می‌تواند تهدید بزرگتری برای شوروی باشد، می‌افزاید؛ «بستگی به این دارد که آیا آنها می‌توانند به صورت موفقیت‌آمیز نیروها را به یکدیگر نزدیک کرده و تبدیل به جنبش واحدی شوند؟... مسئله فقط این نیست که مقاومت متحد بتواند شوروی را مجبور به خروج از افغانستان کند... باید دید در مقابل آنچه از دست می‌دهیم چه چیزهایی بدست می‌آوریم».^{۶۰}

فصل سوم

مأموریت من شروع می‌شود

دیه گو کوردووز

I

اشغال افغانستان توسط شوروی موجی از هول و هراس را به سوی تالارها و راهروهای سازمان ملل فرستاد. در همان حال ایالات متحده و اغلب دولتهای اروپایی با توجه به اینکه کشورهای جهان سوم و سوسیالیستی در سازمان ملل اکثریت داشتند، این قضیه را مانع اتخاذ تصمیمات متعادل در موضوعات بین‌المللی می‌دانستند. همچنین غرب درباره این قطعنامه سازمان ملل که صهیونیسم را شکلی از نژادپرستی و تبعیض نژادی اعلام می‌کرد، سخت خشمگین بود و این دو موضوع، شکاف بزرگی بین کشورهای توسعه‌یافته و سوسیالیست بوجود آورده بود.

بدین ترتیب غرب فعالانه شروع به اقداماتی کرد که شوروی را در انظار جهانی هرچه شدیدتر محکوم کند. گفتنی است اجلاس شورای امنیت در ۵ ژانویه ۱۹۸۰ جریب‌های جنگالی به دنبال داشت. به‌عنوان مثال نمایندگان یکی از کشورهای آسیایی در ارتباط با اشغال افغانستان اظهار داشت: «بسیار مشکل است در طول یک شب افکار خود را از امپریالیسم امریکا به سوی امپریالیسم شوروی معطوف کنیم». در همان حال "اولگ ترویانفسکی" سفیر اتحاد شوروی با نگاه خیره به "شاه محمد دوست" وزیر خارجه افغانستان تأکید کرد، که "گروه معدودی" از نیروهای مسلح شوروی براساس پیمان دوستی، حسن همجواری و همکاری، بنا به تقاضای دولت افغانستان "به آنجا اعزام شده‌اند تا با تهدیدات خارجی مقابله کنند. ترویانفسکی ایالات متحده، دیگر کشورهای

غربی و چین را متهم کرد که از آوریل ۱۹۷۸ در امور داخلی افغانستان مداخله می‌کنند. او گفت، اتحاد شوروی نیروهای خود را از زمانی که دیگر نیازی به حضور آنها نباشد، از افغانستان خارج خواهند کرد. از جانب دیگر کارتر طی یک نطق رادیو تلویزیونی در آستانه نشست شورای امنیت اعلام کرده بود که امریکا مصمم است اتحاد شوروی را تحریم کند و منع صدور اسلحه به پاکستان را لغو نماید.

اتحاد شوروی، همان طور که پیش‌بینی می‌شد، قطعنامه سازمان ملل در مورد محکوم کردن اشغال افغانستان را وتو کرد.^۱ به دنبال آن مجمع عمومی در ۱۴ ژانویه یک اجلاس اضطراری برگزار کرد. در این اجلاس نمایندگان بیش از ۷۰ کشور سخنرانی کردند و اغلب آنها اشغال افغانستان را به عنوان نقض آشکار منشور ملل متحد و قوانین بین‌المللی محکوم کردند. بدین ترتیب در همان روز قطعنامه‌ای صادر شد که درباره اشغال شدیداً "اظهار تأسف شدید" کرد و خواستار خروج فوری، بی‌قید و شرط و کامل "نیروهای خارجی" از افغانستان شد. این قطعنامه با ۱۰۴ رأی موافق ۱۸ رأی مخالف و ۱۸ رأی ممتنع به تصویب رسید.^۲ البته قابل ذکر است که تعبیرهای یاد شده به انحاء مختلف مورد تمسخر و استهزای مطبوعات قرار گرفت.

طی مذاکرات مجمع عمومی، گزارشهایی به گوش می‌رسید که حاکی از وجود اختلاف بین کشورهای اروپایی و ایالات متحده در ارتباط با نحوه عکس‌العمل نسبت به اشغال افغانستان بود. گفته می‌شد که روابط بین رییس‌جمهور، "کارتر" و صدراعظم آلمان، "هلموت اشمیت" بسیار تیره شده است. اما در نهایت جامعه اروپا نیز بیانیه شدیدالحنی در محکوم کردن اشغال افغانستان انتشار داد. همچنین سازمان کنفرانس اسلامی در نشست وزاری خارجه کشورهای عضو در اسلام‌آباد از آنان خواست تا روابط دیپلماتیک خود را با کابل، قطع کنند. بسیاری از دیگر سازمانهای بین‌المللی نیز این عمل را تقبیح کردند.

کابل پنج ماه پس از اشغال اولین علایم تمایل به مذاکرات را از خود نشان داد و در ۱۵ ماه مه طرحی ارائه کرد که در آن، مذاکره با ایران و پاکستان به منظور حل سیاسی بحران پیشنهاد شده بود. طرح شامل قطع "مداخلات خارجی" در افغانستان و خروج نیروهای شوروی می‌شد. کابل همچنین پیشنهاد کرده بود که اقیانوس هند و خلیج فارس به منطقه

صلح تبدیل شود.^۳ سازمان ملل این طرحها را ریاکارانه تلقی کرد و آنها را نادیده گرفت. اجلاس پاییز "مجمع عمومی" این پیشنهادها را تدابیر رژیم کابل برای برجسته کردن موقعیتش به حساب آورد. در همین حال "کورت والدهایم" دبیرکل سازمان ملل در گزارش سالیانه‌اش نوشت که او با دولتها در این رابطه مشورت کرده بود، اما نتوانست مبنایی برای مذاکره پیدا کند.^۴

در اجلاس مجمع عمومی برای بحث در مورد افغانستان که در ماه نوامبر برگزار شد، اکثر کشورها همصدا به مخالفت با اشغال افغانستان برخاستند. پاکستان به یک سری اقدامات تبلیغاتی مبادرت ورزید که بیشترین آراء را در حمایت از موضع خود جلب کند. "شهنواز" نماینده دائم پاکستان در سازمان ملل که روابطی با شاه سابق افغانستان داشت (خانه او در محله "منهتن" نیویورک مملو از تصاویر خانواده سلطنتی بود) سر دسته این گروه از نمایندگان در مجمع عمومی بود. بالاخره قطعنامه مجمع با ۱۱۱ رأی موافق در برابر ۲۲ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع به تصویب رسید.^۵

این بار، در قطعنامه اظهار امیدواری شده بود که دبیرکل "نماینده ویژه" ای در امور افغانستان تعیین کند. این تعبیر برای میانجی‌های سازمان ملل به کار برده می‌شد. شورویها در جریان مذاکرات و قبل از تصویب قطعنامه، نگران آن بودند که چنین انتصابی به بحران افغانستان جنبه بین‌المللی بدهد. آنها مذاکرات مستقیم دولت کابل با پاکستان و ایران راه که انتظار می‌رفت به این رژیم مشروعیت بخشد، ترجیح می‌دادند. کلمه "امیدواری" در دسر بزرگی برای دبیرکل بوجود می‌آورد. کاملاً آشکار بود که وقتی دولتها از حل مسئله‌ای عاجز می‌شدند، آن را به دبیرکل حواله می‌دادند. در مورد موضوع یاد شده، طرفداران تعیین "نماینده ویژه" ادعا می‌کردند که دبیرکل سازمان ملل، متعهد شده است بدون تأخیر چنین نماینده‌ای منصوب کند، اما مخالفان آن استدلال می‌کردند که قطعنامه صرفاً تمایل خود را در این باره اظهار داشته و انتصابی ضرورت ندارد.

"والدهایم" ابتدا سعی کرد با وزیر خارجه افغانستان "شاه محمد دوست" در مورد طرح ماه مه دولت کابل، گفتگو کند؛ با این تفاوت که اکنون سازمان ملل نیز وارد قضیه می‌شد. او نشست نمایندگان افغانستان، پاکستان، ایران و سازمان ملل را با هدف شروع

مذاکرات، پیشنهاد کرد؛ قرار بود نماینده ویژه دبیرکل این اقدامات را هماهنگ کند. محمد دوست معتقد بود که اجلاس یاد شده باید آغاز میانجی‌گری سازمان ملل در قضیه افغانستان باشد، ولی دبیرکل این را نمی‌پذیرفت. "آقاشاهی"، وزیر خارجه پاکستان تأکید داشت که این اجلاس را نماینده ویژه تعیین شده توسط دبیرکل ترتیب دهد. او همچنین خاطر نشان کرد که شرکت پاکستان در این اجلاس، نباید به مفهوم شناسایی رژیم کابل توسط این کشور تلقی شود. او گفت، «موضوع شناسایی در پایان این فرایند مطرح خواهد شد و نه در آغاز آن».

در همین حال در پاکستان بدون اطلاع والدهایم، نشستهای مقدماتی بین رئیس‌جمهور "ضیاء الحق" و سفیر شوروی "ویتالی سمیرنوف" به منظور آغاز فرایند مذاکرات، صورت گرفت. این گفتگوهای نه چندان موفق که به عنوان "رویداد اسلام‌آباد" مشهور شد، تأثیر منفی طولانی بر روابط پاکستان با اتحاد شوروی بر جای گذاشت، اما در نهایت موجبات تفاهم از طریق مذاکره را در آینده تسهیل کرد.

ضیاء الحق طی چندین دیدار با سمیرنوف (از اواخر دسامبر ۱۹۸۰ تا اوایل ژانویه ۱۹۸۱)، بارها از اجلاس «سه جانبه» سخن به میان آورد که نماینده ویژه سازمان ملل در آن شرکت داشته باشد. سفیر شوروی چنین دریافت که منظور وی، مذاکرات "دو جانبه" با حضور "نماینده" سازمان ملل است و نه "نماینده ویژه". اما وقتی سمیرنوف پاسخ مثبت دولتش را انتقال داد، ضیاء الحق بهانه آورد که منظور وی چیز دیگری بوده است. والدهایم نیز در این رابطه به شورویها گفت که ضیاء الحق در دیدار طائف (عربستان) به او هم همین "نوع برداشت" را مطرح کرده است. این باعث شد، شورویها با عصبانیت به "والدهایم" متذکر شوند که پاکستان موضع خود را تغییر داده است. این عکس‌العمل جای بحث باقی نمی‌گذاشت که زمینه‌ای برای تفاهم با پاکستان وجود ندارد.

موقعی که والدهایم در فوریه ۱۹۸۱ و در جریان کنفرانس غیرمتعهدها در دهلی نو با آقاشاهی و محمد دوست دیدار کرد، یکبار دیگر به این نتیجه رسید که آنها مواضع آشتی‌ناپذیر در پیش گرفته‌اند. پاکستان خواهان تعیین "نماینده ویژه" از سوی سازمان ملل برای برقراری مذاکرات سه جانبه بود، در حالیکه کابل صرفاً تمایل به مذاکرات دو جانبه با ایران و پاکستان داشت. والدهایم ناراحت از انعطاف ناپذیری دو طرف، تصمیم

گرفت با هوشیاری به قطعنامه مجمع عمومی متوسل شود او در کنفرانس اعلام کرد که "خاویر پرز دکوئیار" معاون خود در امور سیاسی ویژه را به عنوان "نماینده شخصی" اش در امور افغانستان منصوب کرده است. او فکر می‌کرد شوروی از این انتصاب استقبال خواهد کرد، چرا که این اقدام نسبت به تعیین "نماینده ویژه" می‌توانست یک گام آزمایشی باشد. به علاوه، پرز دکوئیار به عنوان اولین سفیر کشورش (پرو) در مسکو خدمت کرده بود و برای شورویها فرد شناخته شده‌ای بود.

برای حل بحران نه والدهایم و نه نماینده شخصی اش نمی‌دانستند چگونه، کی و کجا، مذاکرات را شروع کنند. مواضع پاکستان و کابل در این چارچوب کاملاً متفاوت بود و ایران هنوز موضع خود را مشخص نکرده بود. علاوه بر آن، به نظر می‌رسید پاکستانی‌ها در "رویداد اسلام‌آباد" انگشت خود را سوزانده‌اند و به شروع دوباره مذاکرات، مانند گذشته، علاقه‌مند نیستند. واشنگتن هم به این امر راضی نبود.

در این شرایط اگرچه ایالات متحده دیدار "نماینده ویژه" از کابل را وتو کرده بود، با این حال والدهایم تصمیم گرفت در اولین قدم پرز دکوئیار را به منطقه بفرستد. در این مورد، ابهام در عنوان "نماینده شخصی" دست دبیرکل را کمی باز گذاشت.

بنابراین پرز دکوئیار از ۱۲ تا ۱۶ آوریل ۱۹۸۱ از افغانستان و پاکستان دیدار کرد. این واقعیت که وی در کابل مورد استقبال قرار گرفت، امیدوارکننده بود. چرا که به این ترتیب سازمان ملل رسماً درگیر قضیه می‌شد. ضیاءالحق و آقا شاهی احساس کردند، انعطاف کابل در نتیجه اعمال فشار روسها بوده است. لذا بعد از آن نیاز به گفتگوهای سه جانبه را به صورت جدی‌تر مطرح کردند. در پایان پرز دکوئیار احساس کرد نقش سازمان ملل در حل بحران افغانستان مستحکم‌تر شده است.

در ماه مه وقتی والدهایم در رابطه با این بحران با برژنف و گرومیکو به گفتگو نشست، توانست آنها را متقاعد کند. پاکستان، به گفته برژنف، در جریان "رویداد اسلام‌آباد" ابتدا نشان داده بود که برای گفتگوهای دو جانبه با افغانستان آماده است، «اما تحت فشار امریکا و چین موضع خود را تغییر داد». او گفت، اتحاد شوروی طرفدار حل سیاسی "جنبه‌های بین‌المللی" بحران است و آرزو دارد افغانستان، یک کشور غیرمتعهد باقی بماند. از سوی دیگر، برژنف و گرومیکو نسبت به طرحهای ایالات متحده برای

تاسیس پایگاههای نظامی در پاکستان اظهار نگرانی کردند.

والدهایم هنگام ترک مسکو متقاعد شده بود که اتحاد شوروی از نقش وسیع تر سازمان ملل در حل این بحران جانبداری می کند. به همین دلیل شایعاتی به جریان افتاد که "جامعه اروپا" در نظر دارد طرحی ارائه کرده، از سازمان ملل خواستار تشکیل کنفرانس ویژه دولتها درباره این قضیه شود؛ چرا که بعید است تلاشهای این سازمان به جایی برسد. این عکس العملها که دور از انتظار دیرکل بود، وی را آشفته کرد. این طرح را ۶- که یک نسخه از آن قبل از انتشار در ۳۰ ژوئن به والدهایم داده شد - "لرد کرینگتون" وزیر خارجه انگلستان و رئیس شورای وزیران جامعه، تهیه کرده بود. موقعی که کرینگتون در ماه ژوئیه از مسکو دیدار کرد، آندره گرومیکو به وی گفت که طرح "غیرواقع بینانه" است، و مقامات شوروی آن را "غیرقابل قبول" می دانند.

کرینگتون متعاقب آن به والدهایم گفت که این عکس العمل روسها دور از انتظار وی نبوده است؛ اما این واقعیت که او به عنوان نماینده جامعه اروپا در مسکو، مورد استقبال قرار گرفته است، بخصوص برای اینکه مناقشات افغانستان را مورد بحث قرار دهد، حاکی از این بود که شوروی متمایل به حل سیاسی این بحران است. عکس العمل مسکو نسبت به طرح جامعه اروپا، والدهایم را مطمئن کرد که روسها مجبورند به سازمان ملل متکی باشند. او به خاویر پرز دکوئیار که دوره معاونتش در ماه مه به پایان می رسید، دستور داد به عنوان "نماینده شخصی" اش در امور افغانستان به کار ادامه داده و برای سفر دوم به منطقه آماده شود.

پرز دکوئیار از ۴ تا ۹ اوت بار دیگر به اسلام آباد و کابل سفر کرد، اما نکته تازه ای مورد بحث قرار نگرفت. او به طرفین خاطر نشان کرد که از ترکیب پیشنهادهای مجمع عمومی و طرح ماه مه دولت کابل، دستور العمل مذاکرات می تواند شامل بحث در موضوعات چهارگانه خروج نظامیان، مداخله، مسئله آوارگان و تضمین های بین المللی برای تحقق تعهدات باشد. ظاهر قضیه نشان می داد که طرفین دستور جلسه را پذیرفته اند، اما زمانی که "برنارد نویسیر" خبرنگار نیویورک تایمز، این موضوع را از آقاشاهی پرسید، وی عکس العمل مخالف تندی از خود نشان داد.

پاکستان در نظر داشت که "خودمختاری" به عنوان موضوع پنجم به دستور جلسه

اضافه شود. همچنین این کشور راجع به موضوع قطع مداخله، آنچنان که در طرح ماه مه دولت کابل آمده بود، اعتراضهایی داشت. پرز دکوئیار دریافته بود که ارائه یک گزارش اساسی به مجمع عمومی برای دبیرکل مهم است. لذا به والدهایم تذکر داد که ارائه یک گزارش متداول به اعتبار سازمان ملل و نقش آن در حل بحران صدمه خواهد زد. به همین دلیل او پیشنهاد کرد که دبیرکل قبل از تهیه گزارش، با هر دو طرف مشورتهایی انجام دهد. از اینجا بود که من نیز در جریان تلاشهای دبیرکل برای حل مناقشه افغانستان، درگیر قضیه شدم.

II

انتصابم به عنوان معاون دبیرکل در امور سیاسی ویژه (در اول اوت ۱۹۸۱) خالی از بحث و مجادله نبود. من تقریباً در طول ۲۰ سال یکی از مقامات رسمی بین‌المللی بودم، بسیاری از موضوعات جدال‌آمیز را گفته و نوشته‌ام. در دبیرخانه سازمان ملل معاشرتهای طولانی با شخصیت‌های مختلف داشته‌ام و در طول این مدت کسی نمی‌تواند مرا متهم به نقض اصول و رویه‌هایی کند که مقامات سازمان ملل موظف به رعایت آنها بوده‌اند.^۷

در گذشته عضو دفتر دبیرکل نبودم، اما او اغلب از من می‌خواست مستقیماً روی مسایلی کار کنم که معمولاً توسط کارمندان دیگر پستها انجام می‌شد. از جمله این موارد، بازسازی بخشهای اجتماعی و اقتصادی سازمان ملل و نیز میانجی‌گری در مناقشه بین مالت و لیبی بود. همچنین عضو کمیسیون عالیرتبه‌ای بودم که برای آزادی گروگانهای آمریکایی به تهران سفر کرد. در بحران ایران و عراق نیز مشاور ارشد "اولاف پالمه" نخست‌وزیر سوئد بودم که به عنوان میانجی انتخاب شده بود.

در ارتباط با بحران افغانستان، اگرچه از دکوئیار به عنوان نماینده شخصی دبیرکل خواسته شده بود که به کارش ادامه دهد، اما من موظف بودم کارهای مربوط به دبیرخانه را سازمان داده و با دولتهای ذی‌نفع در قضیه ارتباط دایم داشته باشم. البته قابل ذکر است که در همین زمان، دکوئیار برای دبیرکلی سازمان ملل نامزد شده بود.

والدهایم جزو کسانی بود که احساس می‌کرد قادر به حل هر نوع مسئله در کوتاه‌ترین

زمان است. از این رو، وقتی در قضیه افغانستان در مقابل انعطاف ناپذیری آقاشاهی قرار گرفت، دچار دستپاچگی شد. موضع پاکستان در این موضوع مبتنی بر این تصور همیشگی بود که اتحاد شوروری رژیم کابل را برای مذاکره تحت فشار می‌گذارد. دیدار نیکلای فیرویین، معاون وزیر خارجه شوروی از اسلام‌آباد، این تصور را قوت بخشید، چرا که افغانستان پس از آن در ماه اوت طرح جدیدی ارائه کرد که تکرار طرح ماه مه بود. البته کابل این بار به دادن امتیاز مهمی تن داد؛ اکنون این کشور مذاکرات سه جانبه را می‌پذیرفت.^۸ شاه محمد دوست در این رابطه به والدهایم گفت که دولت متبوعش تمام کارهای لازم را برای شروع مذاکرات، انجام داده است.

پاکستان قبلاً خواستار مذاکرات سه جانبه شده بود و اکنون کابل برای این کار آماده بود. مشکل فعلی این بود که جواب ایران هنوز مشخص نبود. طی سفر من و "اولاف پالمه" به تهران، مقامات این کشور قول دادند که در اسرع وقت پاسخ دولت خود را مشخص کنند و برای انتقال آن نماینده‌ای به سازمان ملل بفرستند. اما چنین چیزی هرگز تحقق پیدا نکرد.

والدهایم سعی کرد مشکل را مانند مسئله تعیین نماینده شخصی، حل کند. او پیشنهاد کرد که در مذاکرات سه جانبه، یک "کرسی خالی" برای ایران رزرو شود. آقاشاهی گفت، شخصاً این پیشنهاد را می‌پذیرد، اما باید موافقت ضیاء الحق را نیز به دست آورد. پاسخ نهایی منفی بود. والدهایم بعداً مطلع شد که پاکستان در آن زمان، سرگرم مذاکره با ایالات متحده در مورد یک برنامه عمده کمک نظامی بوده است.

والدهایم در ارتباط با دستور جلسه مذاکرات یکبار دیگر با مشکل پیش‌بینی نشده‌ای مواجه شد؛ هر دو طرف پذیرفته بودند که چهار موضوع پیشنهادی دکوئیار مورد بحث واقع شود، اما هیچ کدام از طرفین نمی‌پذیرفت که این موارد در دستور کار جلسه قرار گیرد. بنابراین والدهایم که از پیشرفت کار کاملاً ناامید شده بود، مجبور شد به گفتن این تعبیر کلی اکتفا کند که دو طرف «راجع به مذاکره در مورد مسایل اساسی عنایت خاصی دارند».^۹

در سال جدید، قطعنامه دیگری به تصویب رسید که مشابه سال ۱۹۸۰ بود. تنها تفاوت این بود که پاکستان توانسته بود پنج رأی دیگر بر آراء موافق بیفزاید. این قطعنامه با

۱۱۶ رأی موافق در مقابل ۲۳ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع به تصویب رسید. ۱۰ با این شرح که متحدان شوروی به ترتیب لیست مخالفان را تشکیل می‌دادند. در فضای رخوت‌آمیز قبل از تصویب قطعنامه، گفتگوهایی با مقامات عالی رتبه‌ای داشتم که برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک آمده بودند. در رابطه با بحران افغانستان نه فقط با شورویها و امریکاییها بلکه با کلیه کشورهای ذی‌نفع، صحبت‌هایی داشتم. در پایان نامه‌ای به والدهایم فرستادم که در آن ضمن تجزیه و تحلیل وضعیت، دو پیشنهاد در رابطه با موضوع شده بود: (۱) فعال کردن "دیپلماسی رفت و برگشت" توسط نماینده شخصی دبیرکل بین اسلام‌آباد و کابل (و همچنین تهران، اگر پاسخ مساعد بدهد)، و (۲) دعوت از وزرای خارجه طرفین که مذاکره را توسط نمایندگان دولت خود در ژنو یا وین شروع کند. والدهایم نامه را پس فرستاد که در آخر آن افزوده بود: «ذیه‌گو، لطفاً در این باره مذاکره کن - و».

پس از آن دبیرکل و من گفتگوهای طولانی با همدیگر داشتیم. او در رابطه با حل بحران خیلی بدبین شده بود. چرا که به نظر او طرفین حداقل برای مدتی سعی می‌کردند توان نظامی خود را تقویت کنند. او به من گفت که «ما در ماه ژانویه باید دوباره تمام جوانب قضیه را بررسی کنیم و پس از آن در رابطه با اقدامات آینده تصمیم بگیریم». اما من مطمئن بودم که او دوباره به دبیرکلی انتخاب نخواهد شد. از این رو فقط سر خود را به نشانه تأیید تکان داده و دفتر او را ترک کردم.

III

"پرز دکوئیار" کمی پس از آن که به دبیرکلی انتخاب شد، به افغانستان، پاکستان، شوروی و امریکا اطلاع داد که در نظر دارد مرا به عنوان "نماینده شخصی" اش در مسایل افغانستان تعیین کند. انتصاب من به این سمت در ۲۲ فوریه ۱۹۸۲ رسماً اعلام شد و پس از آن به زمینه سازی اولین سفرم به "منطقه" پرداختم. اصطلاح یاد شده در گزارشهای سازمان ملل به این منظور به کار می‌رفت تا از نام بردن دقیق مکانهایی که دیدار از آنها صورت می‌گرفت، خودداری شود. در ضمن پس از گفتگو با علی اکبر ولایتی وزیر خارجه ایران، مطمئن شدم که این کشور قرار گرفتن تهران در برنامه سفر هیأت سازمان

ملل را می‌پذیرد، و در این صورت حداقل مشورتهای نماینده شخصی دبیرکل، حالت سه جانبه پیدا خواهد کرد. افغانستان و پاکستان قبلاً موافقت خود را با این نوع مذاکرات اعلام کرده بودند.

درست در زمانی که می‌خواستم تاریخ دقیق سفر به منطقه را تعیین کنم، اطلاع یافتم که آقاشاهی وزیر خارجه پاکستان از مقامش استعفا داده و صاحب‌زاده، یعقوب‌خان جای او را گرفته است. ژنرال یعقوب‌خان در هند به دنیا آمده بود (صاحب‌زاده عنوان نجیب‌زادگی هندی است) و پس از اشتغالات مهم نظامی، به عنوان سفیر در واشنگتن، پاریس (دو مرتبه) و مسکو خدمت کرده بود. مورد اخیر همزمان با اشغال افغانستان توسط شوروی بود. او خصوصیات ویژه‌ای داشت؛ علاقه او به فلسفه و ادبیات شدید بود و به چند زبان صحبت می‌کرد. یعقوب‌خان قرار بود در ۲۱ مارس به خاطر انتصابش به وزارت خارجه سوگند یاد کند و من تصمیم گرفتم سفر به اسلام‌آباد را برای چند روز به تأخیر بیندازم، تا فرصت گفتگوی بیشتری با او داشته باشم.

در اوایل آوریل پس از بروز یک معضل بین‌المللی کاملاً دور از انتظار - جنگ فالك‌لند - مالدویناس - نیویورک را ترک کردم. پس از دو روز توقف بین‌راهی در ژنو و تحقیق درباره وضعیت آوارگان از طریق کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان (UNHCR) و صلیب سرخ جهانی، به سوی خاورمیانه حرکت کردم. فکر می‌کردم برای اینکه سازمان ملل توان بالقوه‌اش در حل مناقشه افغانستان را نشان دهد، باید با کسب توافق درباره شکل مذاکرات و دستور جلسه آن بازگردم. همچنین باید ثابت می‌کردم که سازمان ملل، ابزار مناسبی برای حل و فصل مناقشات بین‌المللی است و مقامات این سازمان می‌توانند در مذاکرات، واسطه درست کار و امین باشند. مأموریتی که من در پیش رو داشتم، بخصوص مشکل بود، چرا که نیازمند توافق ابرقدرتها بود و معلوم نبود آنها به سازمان ملل امیدوار باشند. در آن موقع نمی‌دانستم که مناقشه افغانستان آخرین بحران مهم منطقه‌ای دوران جنگ سرد است.

نیمه شب ۱۰ آوریل به اسلام‌آباد رسیدم و فردای آن اولین روز ملاقات خصوصی من با یعقوب‌خان بود. این روال کاری قبل از شروع مذاکرات در ژنو ادامه داشت. بتدریج دریافتم که هر نوع گفتگو در اسلام‌آباد قبل از دیدار با ضیاءالحق یک کار مقدماتی و

تحقیقی است. اقتدار او حتی در مقایسه با یعقوب‌خان که شخص مهم و بانفوذی بود، نامحدود به حساب می‌آمد.

یعقوب‌خان درباره تمام مسایل مقدماتی صحبت کرد، اما از آنجا که هر دو جدیداً به این پستها تعیین شده بودیم، احساس کردم از نظر روانی مفید خواهد بود اگر وانمود کنم که کارها از صفر شروع می‌شود. بنابراین طرح‌هایم در مورد فرایند رسمی مذاکرات را پیش رو گذاشتم. پیشنهاد من، "مذاکرات نمایندگان" بود که در این صورت طرف‌ها ملاقات مستقیم نداشتند. همچنین پیشنهاد کردم که مذاکرات در محیط آرامی مانند ژنو، برگزار شود. البته از میان موارد چهارگانه دستورالعمل، خروج نیروهای شوروی می‌بایست محور مذاکرات قرار می‌گرفت.

در مورد موضوع "مداخله"، پیشنهاد من این بود که توافق، شامل تعهدات دو جانبه برای اجرای اصول پذیرفته شده حقوق بین‌الملل باشد. با توجه به اینکه طرفین مدت‌ها همدیگر را به مداخله در امور داخلی یکدیگر متهم کرده بودند، ادامه بحث روی آنها بیهوده بود؛ مهم آن بود که طرفین متعهد شوند که هیچ‌کدام در آینده مبادرت به اقدامات مداخله‌جویانه نکنند. موضوع سوم این بود که باید تضمین‌های بین‌المللی در جهت رعایت موارد فوق صورت می‌گرفت، و ترتیبات در ارتباط با آوارگان - موضوع چهارم - باید با اصول و رویه‌های سازمان ملل انطباق پیدا می‌کرد.

به وضوح معلوم بود که نه مسکو و نه کابل اضافه شدن موضوع پنجم یعنی "خودمختاری" به دستور جلسه مذاکرات را نخواهند پذیرفت، لذا من سعی کردم دیدگاه‌های مختلف را به هم نزدیک کنم. من گفتم که چنین چیزی نتیجه منطقی و عملی توافق است. اگر شوروی تمایل جدیدی به خاتمه بحران افغانستان دارد، آنها و افغانها باید در زودترین فرصت ممکن این مسئله را حل نمایند.

یعقوب‌خان ابتدا مسئله مداخله را تشریح کرد و من دیدگاه‌هایم درباره نحوه مشارکت پاکستان در مذاکرات را توضیح دادم. این واقعیت که در طرح پیشنهادی من به پاکستان عنوان "مقصر" داده نشده بود، رضایت آنها را جلب کرد. او همچنین اعتراف کرد که اگر اسلام‌آباد بر اضافه کردن موضوع "خودمختاری" به دستور جلسه اصرار ورزد، شروع مذاکرات ممکن نخواهد بود. یعقوب‌خان افزود، اگر با نمایندگان گروه‌های افغان

مقیم پاکستان مشورت‌هایی صورت گیرد، این تصور مثبت به وجود خواهد آمد که پاکستان به دیدگاه‌های رهبران مجاهدین توجه دارد.

در ارتباط با نحوه مذاکرات، یعقوب خان گفت که پاکستان "مذاکرات نمایندگان" - که او ترجیح داد آن را "گفتگوهای غیرمستقیم" بنامد - را می‌پذیرد. این یک گام به عقب بود، چرا که در طرح اولیه مستقیم بودن گفتگوها، از لازمه مذاکرات سه جانبه ذکر شده بود. پس از آن طی یک ضیاءفت شام، با ضیاءالحق دیدار کردم. برخلاف بسیاری از گفته‌ها، او را رهبری "کارزماتیک" نیافتم؛ اما شخصیت او برایم جالب بود. خصوصیات او ترکیبی از قاطعیت و خونگرایی را با خود داشت. در مدت اقامتم، اغلب تماس می‌گرفت تا بپرسد که کم و کسری ندارم و آنچه مورد احتیاجم هست، تأمین شده یا خیر. او همان طور که از جریان مذاکرات بر می‌آمد، آدمی دو پهلوی عمیقاً ضد شوروی بود. ضیاءالحق در آغاز گفت: «کلید حل قضیه افغانستان در مسکو است» و اعتراض کرد که اتحاد شوروی، پاکستان را تحت فشار می‌گذارد که با کابل وارد مذاکره مستقیم شود تا به این رژیم مشروعیت داده شود. او گفت که طرفدار "گفتگوهای نمایندگان" نیست و "دیپلماسی رفت و برگشت" بین کشورهای منطقه را ترجیح می‌دهد، اما پس از یک سری گفتگوها که من ضرورت انعطاف‌پذیری و میانه‌روی را طی آن مطرح کردم، او به من اطمینان داد که «در موضوع عدم موافقت احتمالی ایران برای شرکت در مذاکرات غیرمستقیم در ژنو»، سخت‌گیری نخواهد کرد. بدین ترتیب پیدا بود که "طرح پیشنهادی" هنوز در آغاز راه است.

در دیدار بعدی با ضیاءالحق، پیش‌نویس کلیه توافقهایی را که تا به حال در جریان گفتگوها بدست آمده بود، ارائه کردم. این متن باید "دستور جلسه" مذاکرات آینده را تشکیل می‌داد که من می‌خواستم از طریق مشورت نزدیک با دولتهای طرف تهیه شود. پس از آن به کابل رفتم که در آنجا تفاهم خوبی بدست آمد.

در کابل برای اولین بار با شاه محمد دوست وزیر خارجه دیدار کردم. یک دوست هندی به من گفته بود که او به دلیل داشتن روابط فامیلی با بیرک کارمل، به این پست رسیده است. احساس کردم او حتی در شرایط دشوار هوش و مهارت حرفه‌ای کافی از خود نشان می‌دهد. بتدریج ما به یکدیگر اعتماد دو جانبه پیدا کردیم. محمد دوست در

اولین گفتگوی ملاحظه‌خاطر نشان کرد که حل مناقشه بالاتر از توان پاکستان است. او با استدلال و ارائه شواهد نشان داد که پاکستان و ایالات متحده همچون "دیگران" مبادرت به اقدامات مداخله جویانه می‌کنند و در عین حال مرا اطمینان داد که افغانستان از حل و فصل سیاسی بحران استقبال خواهد کرد. او همچنین با طرح "گفتگوهای نمایندگان" و اغلب قسمتهای پیش‌نویس اعلام موافقت کرد.

دیدار من با شاه محمد دوست کاملاً رضایت بخش ولی با "کارمل" بسیار خسته کننده و طولانی بود. کارمل زیرکی لازم را داشت ولی مردی خوش مشرب نبود. او سعی داشت به من یک دوره آموزش مقدماتی درباره جامعه افغانستان بدهد. پس از اینکه من و محمد دوست نتیجه گفتگوهای خود را جمع‌بندی کردیم او دیگر بر تعهد یک جانبه پاکستان برای عدم مداخله اصرار نرورزید و پیشنهاد من در مورد "تعهدات متقابل" را پذیرفت. او در تأیید پیشنهاد من در رابطه با معاهده طولانی مدت حسن همجواری، افزود که این ممکن است بر تاریخ خصوصتهای بین کشورش و پاکستان نقطه پایانی گذارد. برای اینکه پیش‌نویس صورت قطعی پیدا کند، مسافرت دیگری به اسلام‌آباد و کابل ضرورت داشت. در این فرصت کارشناسان می‌توانستند متن پیش‌نویس را مورد ارزیابی قرار دهند. هنگامی که کابل را به مقصد تهران ترک کردم، از پیشرفت کارها خوشحال بودم.

در تهران مورد استقبال گرم مقامات قرار گرفتم؛ شاید به خاطر آنکه قبلاً چندین بار به آنجا مسافرت کرده و با بسیاری از شخصیت‌های عالی‌رتبه دولت انقلابی، دیدارهایی داشتم. پس از اینکه نکات اساسی طرح را با دکتر "ولایتی" وزیر خارجه - مطرح کردم، او از سوی کشورش وعده همکاری داد، اما افزود که جمهوری اسلامی ایران در "گفتگوهای نمایندگان" مشارکت نخواهد کرد. دستیارم پیشنهاد کرد که در اولین فرصت به اسلام‌آباد بازگردیم، چرا که به نظر او این موضع‌گیری ایران تمام چارچوبی را که به زحمت ساخته بودیم، درهم می‌ریخت.

به خاطر آوردم که ضیاء الحق و یعقوب خان قبلاً این مسئله را پیش‌بینی کرده بودند. آنان بعید می‌دانستند که ایران شرکت در مذاکرات "در سطح و کیفیت مورد نظر" را

پذیرد و بنابراین، تصمیم گرفته بودند بدون حضور این کشور، قضیه افغانستان را مورد بحث قرار دهند. بنابراین به دکتر ولایتی گفتم که ایران «در جریان مذاکرات قرار خواهد گرفت» او «دیدگاههای دولت خود را درباره موضوعات مورد بحث» به من منتقل خواهد کرد. ولایتی با بی میلی پذیرفت.

ارزیابی من از مشورتهایی که در اسلام آباد، کابل و تهران صورت گرفت، شبیه چیزی بود که در نشریه داون چاپ کراچی، کمی پس از اینکه منطقه را ترک کردم، انتشار یافت: "هر سه طرف نسبت به آغاز کار، راه درازی پیموده‌اند؛ و این انعطاف پذیری اگر ادامه یابد زمینه مذاکرات موفقیت آمیز را در آینده فراهم خواهد آورد." ۱۱

یعقوب خان و محمد دوست را کمی بعد در "هاوانا" طی کنفرانس جنبش غیرمتعهدها ملاقات کردم. آنها مجدداً به من اطمینان دادند که کارها به خوبی پیش خواهد رفت. هر دوی آنها از آنچه طی سفرهای من به منطقه صورت گرفته بود، راضی بودند.

بعدها اطلاع یافتم که یعقوب خان در این زمان شدیداً تحت فشار بوده است؛ چرا که به نظر بسیاری از مقامات دولت متبوعش و نیز واشنگتن، او بسیار انعطاف پذیر بود. در اسلام آباد این شایعه به جریان افتاده بود که من وزیر خارجه را طی گفتگوهای خصوصی زیر نفوذ خود درآورده‌ام. بنابراین تصمیم گرفتم متن نهایی توافق اولیه را قبل از امضا به او بدهم. اما این متن را برای محمد دوست وزیر خارجه افغانستان نفرستادم، چرا که می خواستم او در برابر یک عمل انجام شده قرار گیرد.

به محض اینکه یعقوب خان اطلاع داد که متن پیش نویس مورد پذیرش دولت او است، این متن را به سه کشور طرف فرستاده و اعلام کردم که اولین دور "مذاکرات نمایندگان" در ۱۵ ژوئن ۱۹۸۲ در ژنو برگزار خواهد شد. مطبوعات غربی در این باره اظهار شک و تردید کرده و نوشتند که توافقها فقط روی کاغذ به دست آمده است. بدین ترتیب دریافتم که شک و تردید نوعی عکس العمل عادی برای هر قدمی بود که طی مذاکرات باید برداشته می شد. اما خودم در این رابطه اظهار خوش بینی کرده و گفتم، «این تونلی است که انتهای آن به سوی روشنایی باز می شود». تعهد حرفه ای ام ایجاب می کرد که نسبت به موفقیت نهایی مذاکرات اعتماد نشان دهم.

IV

آنچه در اولین مرحله مذاکرات اهمیت داشت، صرف برگزار شدن آن بود. هر اتفاقی در این زمینه، هر بیانیه مطبوعاتی، هر حرکت صریح یا ضمنی توسط دوستان یا مخالفان هر یک از طرف‌ها ممکن بود مانع شروع مذاکرات شود. بنابراین شخصاً بر کلیه امور و جزئیات، حتی وضعیت اتاقهای کنفرانس، سرویسهای پذیرایی و ترتیبات امنیتی، نظارت داشتم. هر نماینده‌ای جداگانه وارد عمل کنفرانس می‌شد؛ یکی صبح و دیگری عصر. و این ترتیبات در طول جریان مذاکرات رعایت می‌گردید. دو نماینده هیچ‌وقت به صورت همزمان در ساختمان محل اجلاس به سر نمی‌بردند.

چند روز قبل از عزیمت به ژنو، "ولادیمیر شوشتوف" سفیر شوروی در نیویورک، با من ملاقات کرد و کاغذی به من داد که روی آن نوشته بود: "استانیسلاف پی. گاوریلوف"، شوشتوف گفت که گاوریلوف برای "حفظ رابطه" با شما در ژنو به سر می‌برد. او اظهار داشت که وی کارشناس منطقه و دیپلمات عالی‌رتبه در کابل است؛ و با غرور ادامه داد: «گاوریلوف نماینده ما است و مأموریت خود را مستقیماً به گرومیکو گزارش خواهد کرد». گاوریلوف در اولین بار در آستانه شروع گفتگوها در ژنو، ملاقات کردم. بدین ترتیب یک رابطه رسمی با دولت شوروی برقرار شد که برای رسیدن به راه حل، بسیار حیاتی بود. جالب آنکه به من تلویحاً فهمانده شد تا آنچه مورد بحث قرار گرفته بود و حتی این را که من با او دیدار داشته‌ام، با نماینده افغانستان در جریان نگذارم.

اما ایالات متحده هیچ علاقه‌ای به تلاشهای سازمان ملل در قضیه افغانستان از خود نشان نمی‌داد. اطلاع یافتم که مقامات وزارت خارجه این کشور مأموریت مرا بی‌اهمیت وانمود کرده‌اند. "جورج شرمن" یکی از مقامات نمایندگی دایمی امریکا در سازمان ملل، رسماً به من گفت: ایالات متحده در عین حال که طرفدار حل قضیه از طریق مذاکره است، تمایل ندارد وارد تلاشهای دیپلماتیک برای حل و فصل بحران شود.

به همین دلیل وقتی پس از رسیدن به ژنو سفیر امریکا، "هرمن سوای بی" دوست نزدیک رییس‌جمهور ریگان مرا به ناهار دعوت کرد، کمی شگفت‌زده شدم. او نماینده ایالات متحده در دفتر ژنو سازمان ملل بود. به او گفتم اگر می‌خواهد نام ریگان با خروج شوروی از افغانستان همراه شود، آنها باید از تلاشهای من حمایت کنند. او قول داد که

این موضوع را هنگام جشن کریسمس با رئیس جمهور در میان گذارد. صاحبزاده یعقوب خان وزیر خارجه پاکستان، روز چهارشنبه ۱۶ ژوئن ۱۹۸۲ در ساعت ۱۰/۵ قبل از ظهر، در حالیکه پرسنل امنیتی، رئیس تشریفات و مقامات دیگر او را احاطه کرده بودند، وارد ساختمان سازمان ملل شد. عصر همان روز، شاه محمد دوست وزیر خارجه جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان، به همین ترتیب مورد استقبال قرار گرفت. بدین ترتیب ما گفتگوهایی را شروع کردیم که موضوع مذاکرات هیجده ماه بعد شد.

وضعیت قانونی توافقات، موضوع بحثهای طولانی واقع شد و سنخ موضوع، گفتگوهای مفصل دیپلماتها را ایجاب می کرد. نتیجه توافقات باید به صورت معاهده، قطعنامه مجمع عمومی یا شورای امنیت و یا عناوین دیگر اعلام می گردید. در این مورد، همگان نظر یکسانی نداشتند؛ پاکستان علاقه مند به نوعی صحنه گذاشتن سازمان ملل بر نتیجه حل و فصل بود و افغانستان بر این نظر بود که سازمان ملل باید از قید و بند تشریفات برکنار بماند. گاوریلوف به من گفت که مسکو نسبت به این موضوع شدیداً حساس است. من پیشنهاد کردم که ابتدا باید متن توافق شکل بگیرد، آنگاه تصمیم گیری در مورد وضعیت حقوقی آن، کار دشواری نخواهد بود.

یکبار دیگر آشکار شد که مسئله اصلی، خروج نیروهای شوروی و قطع مداخلات است. برای یعقوب خان مسئله عمده، خروج بود؛ او مکرراً هر گونه مداخله از جانب پاکستان را انکار کرد. محمد دوست دوباره تأکید کرد که اگر مداخلات خارجی متوقف شود، "تمام مسایل دیگر" حل خواهد شد. پاکستان اصرار داشت که شرایط خروج، از جمله زمان و نحوه آن، مورد بحث قرار گیرد. در این رابطه افغانستان پذیرفت که خروج نیروهای شوروی جزو مفاد توافق است، اما تأکید داشت که در مورد کلیه ترتیبات آن "دولتهای مربوطه" یعنی افغانستان و اتحاد شوروی تصمیمات لازم را اتخاذ خواهند کرد. علی رغم مخالفتهای دولت کابل، سرانجام به تصویب رسید که خروج بخش اصلی توافق را تشکیل می دهد.

در طول جریان مذاکرات، نمایندگان افغانستان و پاکستان خصومت و بی اعتمادی زیادی از خود نشان دادند. به عنوان مثال یک اشاره غیرمستقیم به مناقشات مرزی

عکس‌العمل‌های تند دو طرف را بر می‌انگیخت. با گاوریلوف مرتباً دیدار می‌کردم، و او محمد دوست را وادار می‌کرد که از خود انعطاف نشان دهد. او طی گفتگویی متذکر شد که اگر شوروی موضع انعطاف ناپذیر از خود نشان می‌داد، بحث‌های "مقدماتی" بسیار کشدار و طولانی می‌شد.

در جریان گفتگوها، گرفتار "دیپلماسی رفت و برگشت" بین محل اقامت شاه محمد دوست در هتل "انترکانتیننتال" و اقامتگاه یعقوب خان در "مویلیو" بودم. داشتم از طولانی شدن گفتگوهای پیچ و خم دار بین خودم و هر کدام از طرف‌ها مأیوس می‌شدم. به خبرنگاران گفتم که ممکن نیست فراتر از آنچه تا حال بدست آمده، پیش برویم.^{۱۲}

در آغاز مذاکرات با تأکید به محمد دوست و یعقوب خان گفتم که آنها باید لااقل از عهده حل دو موضوع "خروج نیروها" و "مداخله" برآیند، و هر دو این مطلب را پذیرفتند. اما گاوریلوف به من گفت که او نگران "مداخلات" است. او خاطر نشان کرد که کابل و مسکو طرح پیشنهادی من در این رابطه را پذیرفته‌اند، اما شوروی اطمینان ندارد که این راه حل، موفقیت‌آمیز باشد. به نظر او باید به نحوی پاکستان را متعهد می‌کردیم که اقدامات گذشته خود را ادامه ندهد.

به گاوریلوف گفتم که او در اشتباه است. به او نقشه‌ای را نشان دادم که محمد دوست به من داده بود. این نقشه احتمالاً با استفاده از عکسهای ماهواره‌ای تهیه شده بود و محل اردوگاههای آموزش نظامی مجاهدین در داخل مرزهای پاکستان را نشان می‌داد. من توضیح دادم که قید و شرط‌های توافق می‌تواند مقرر کند که پاکستان بعد از مهلت معین آنها را خراب کرده یا استفاده از آنها را غیرقانونی اعلام نماید، چرا که وجود این اردوگاهها در داخل قلمرو پاکستان مشمول نقض توافق می‌شد.

همچنین به گاوریلوف گفتم که رئیس‌جمهور ضیاء الحق در دیدار با والدهایم در طائف گفته بود که مشارکت مجاهدین در مذاکرات می‌تواند در مرحله بعد در نظر گرفته شود. یعقوب خان هم در اسلام‌آباد و هم از سوی واشنگتن و دیگر کشورهای غربی تحت فشار بود که مشورت با "آوارگان" [و گروههای مجاهدین] نباید نادیده گرفته شود. پاکستان مصرأً خواستار تعهد سازمان ملل برای حمایت از آوارگان، تضمین امنیت آنها و بازگشت داوطلبانه‌شان به کشور بود. این کشور شاید بدین وسیله می‌خواست رضایت

مجاهدین را جلب کند. با این وصف من در جستجوی تمهیداتی بودم که رضایت پاکستان را جلب کرده و برای اتحاد شوروی نیز معضلی ایجاد نکند.

گاوریلوف پاکستان را شدیداً متهم کرد که صادقانه عمل نمی‌کند. او گفت که پاکستان در نظر دارد رهبران نام نهاد آوارگان (رهبران گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان) را پشت میزهای مذاکره بیاورد. او افزود، آنها دسته‌هایی تروریست هستند که کشورشان را قبل از اشغال، ترک کرده‌اند؛ و پاکستان آنها را در شهر مرزی پشاور جا داده است تا با همکاری ایالات متحده از آنان در جهت سازمان دادن فعالیتهای ضد انقلابی علیه رژیم کابل، استفاده کند. به نظر او "مشورت" با آنها به مفهوم دادن وجهه سیاسی به این "یاغیان" بود که مستحق آن نبودند.

به او گفتم نیازی نیست بحث کنیم که غرب درباره اشغال افغانستان توسط شوروی و رژیم کابل چه نظر دارد. از سوی دیگر، در این شرایط دولت کابل به یک سری ابتکارات تازه برای جلب مخالفین به نام "آشتی ملی" دست زده بود. همچنین خاطر نشان کردم که اگرچه پاکستان و ایالات متحده مشغول اقدامات مداخله جویانه وسیع هستند، اما این واقعیت را نباید انکار کرد که اکثریت عظیم مردم افغانستان مخالف رژیم بودند که توسط یک قدرت خارجی و به زور بر آنها تحمیل شده است؛ و در این شرایط یک حکومت جدید با پایه‌های وسیع در کابل، مورد نیاز و ضامن توافق صلح‌آمیز بود. گاوریلوف تأیید کرد که منظور مرا می‌فهمد و موضوع باید مفصلاً مورد بحث قرار گیرد. در پایان اجلاس احساس کردم که تمام موضوعات مربوطه مورد بحث قرار گرفته و می‌توان به پیشرفت اقدامات دیپلماتیک امیدوار بود.

فصل چهارم

فرصتی که از دست رفت

سلیگ اس. هاریسون

مسکو طی ۱۵ ماه تصدی "یوری آندروپف" (از نوامبر ۱۹۸۲ تا مرگش در فوریه ۱۹۸۴) نخستین تلاشهای جدی‌اش را به عمل آورد تا از مخمسه افغانستان رهایی پیدا کند. آندروپف برخلاف زمان تصمیم به مداخله در سال ۱۹۷۹، دیگر با دودلی با قضیه برخورد نکرد. او در بحثهای داخلی حزب کمونیست، اشغال را به مثابه یک اشتباه جدی بزرگ که مستلزم هزینه‌های روزافزون اقتصادی اجتماعی و سیاسی برای شوروی است، مورد انتقاد قرار داد.

بسیاری از مشاوران آندروپف با استشهاد به شواهد متقاعدکننده بر آن هستند که او علی‌رغم مخالفت ارتش و رهبران تندرو حزب کمونیست، آماده بود نیروهای شوروی را زیر نظر سازمان ملل از افغانستان خارج کند. طبق کلیه تحقیقات و بررسی‌ها، نحوه خروجی را که او در نظر داشت، برای اتحاد شوروی بسیار مناسب‌تر از آنچه بود که میخائیل گورباچف پنج سال بعد پذیرفت. اما چنین چیزی عملی نشد؛ چرا که پاکستان و ایالات متحده در آن شرایط برای معامله آمادگی نداشتند. افراد قدرتمندی در اسلام‌آباد و واشنگتن عمیقاً نسبت به انگیزه‌های واقعی شوروی در مذاکرات سازمان ملل بدگمان بودند و قصد داشتند، در هر صورت، این کشور را به نوعی تعهد بدون برد، ملزم نمایند. در سناریوی خروج، به شکلی که گورباچف در آوریل ۱۹۸۸ آنرا پذیرفت، رژیم کابل بر سر قدرت باقی می‌ماند، اما تضمینی برای ادامه حیات آن وجود نداشت. در ضمن مسئله مشروعیت آن نیز محتاطانه مبهم گذاشته شده بود. اما آندروپف تأکید

داشت که اسلام آباد باید مشروعیت رژیم کابل را بپذیرد، او در عین حال در نظر داشت، به جای کارمل - که اغلب مردم افغانستان به عنوان دست نشانده شوروی از او نفرت داشتند - یک شخصیت قابل قبول تر جایگزین شود که قدرت را با عناصر غیر کمونیست تقسیم کند.

آندروپف کلید حفظ رژیم کابل را این می دانست که پاکستان تعهد کند طبق مذاکرات سازمان ملل، ادامه کمک به گروههای مقاومت را در ازای خروج نیروهای شوروی پایان دهد. و متقابلاً کابل نیز دیگر به نیروهای ضد حکومتی پاکستان کمک نکند. هنگام شروع مذاکرات سازمان ملل (در آوریل ۱۹۸۳ و در زمان آندورپف)، اسلام آباد آماده به نظر می رسید که در صورت انتخاب یک جانشین قابل قبول برای کارمل به چنین تعهدی تن دهد، اما بر اثر تحریکات دولت ریگان و پیشرفت مذاکرات رژیم نظامی پاکستان با امریکا، این کشور بتدریج تغییر جهت داد و با ادامه گفتگوها، دو گروه در داخل رژیم روبروی هم قرار گرفتند: در یک طرف یعقوب خان و آنها که در ازای خروج حاضر به مصالحه بودند و در طرف دیگر رهبران نظامی و در رأس آنها ضیاء الحق که ادامه جنگ در افغانستان را کلید کسب حمایت امریکا و تداوم آن می دانستند.

ضیاء الحق کمی قبل از مرگش طی گفتگویی به من گفت که اهداف او از آغاز جنگ در افغانستان، نابودی شالوده کمونیسم و نیز رژیم وابسته این کشور و فراهم کردن زمینه های شکل گیری نوعی "پیمان استراتژیک" در جنوب آسیا بوده است. او اعلام کرد: «ما حق داریم یک رژیم دوست در آنجا داشته باشیم، ما به عنوان یک "دولت خط مقدم" خطرهایی را به جان خریده ایم و اجازه نخواهیم داد رژیم زیر نفوذ هند و شوروی و مدعی بخشهایی از سرزمین ما^۱ همچنان بر سر قدرت باقی بماند. در آنجا یک دولت اسلامی واقعی باید بر سر کار بیاید، دولتی که بخشی از جنبش پان اسلامیزم را تشکیل دهد. این جنبش روزی مسلمانان اتحاد شوروی را نیز در بر خواهد گرفت. شما این را خواهید دید»^۱.

۱. اشاره به اختلافات مرزی دو کشور بر سر خط "دیورند" - م.

واقع‌بینی آندروپف

آندروپف هنوز هم شخصیت مورد مشاجره مورخان، هم در کشورهای اتحاد شوروی سابق و هم خارج از آن است. تحسین‌کنندگان او را شخصیتی هوشیار، اصلاح‌طلب و دارای تمایلات غربی و لیبرالی تصویر می‌کنند که اگر زنده می‌ماند، کم و بیش راه گورباچف را در پیش می‌گرفت.^۲ اما منتقدان با اشاره به دوران ریاست او بر ک.گ.ب، استدلال می‌کنند که وی یک استالینیست در جامه مبدل بود.^۳ به نظر آنها، او در شناخت افکار عمومی غرب از جانشین خود ماهرتر بود و اساساً سیاستهای داخلی و خارجی او، مانند هم، برای حفظ وضع موجود طراحی شده بود.

واقعیت، چیزی حد وسط این دو نظریه افراطی است. آندروپف فردی واقع‌بین بود و هوشیارانه تشخیص داد که کشورش در داخل روبه از هم پاشیدگی است و در خارج بیش از اندازه اقدام به توسعه‌طلبی می‌کند. در عین حال او در انجام اقدامات مناسب، محتاط بود. در امور داخلی هدف او این نبود که سیستم کمونیستی را تغییر دهد. او در نظر داشت از طریق اصلاحات محتاطانه چیزی بوجود بیاورد که آن را "نظام سوسیالیستی پیشرفته" می‌نامید. او قبل از هر چیز به تقویت انضباط کارگری و زدودن فساد از سیستم کمونیستی همت گماشت و در همان حال سعی کرد اصلاحات را با حمایت نسل جدیدی از رهبران کمونیست که در ایجاد تغییرات با وی هم عقیده بودند، پیش ببرد.

در امور خارجی او اغلب با آندره گرومیکو و دیگر رهبران انعطاف‌ناپذیر در طول سالها اختلاف نظر داشت. آندروپف انعطاف‌پذیرتر بود و نسبت به مسایل مختلف دیدگاه ایده‌آلیستی کمتری داشت. بدین ترتیب تعجبی نداشت که او پس از تصاحب قدرت در رأس رهبرانی قرار گرفت که هزینه حفظ منافع شوروی در جهان سوم بخصوص افغانستان را مورد ارزیابی مجدد قرار دادند.

دیدگاه متفاوت آندروپف در مسایل سیاست خارجی اولین بار در زمان تصدی او به عنوان رئیس "اداره بین‌الملل" کمیته مرکزی بین سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ مطرح شد. او با تصمیم "نیکیتا خروشچف" در سال ۱۹۶۰ در مورد فراخوانی تمام متخصصان شوروی از چین، به عنوان پاسخ تند متقابل به "تبلیغات ضدشوروی دولت پکن" شدیداً مخالفت کرد. "لو دیوسین" کارشناس مسایل چین و مشاور برجسته وی در امور این

کشور در این رابطه اظهار داشت: «او معتقد بود ما نباید عکس العمل توأم با عصبانیت نشان دهیم... باید دید درازمدت داشته باشیم».^۴

همچنین، زمانی که جنگ ویتنام شعله‌ور شد، آندروپف می‌خواست اتحاد شوروی، ویتنام شمالی را برای تن دادن به حل سیاسی و دیپلماتیک بحران، تحت فشار قرار دهد. دیلوسین در این رابطه به من گفت: «گرومیکو متوجه پیچیدگی قضیه نبود. او ویتنام شمالی را تشویق می‌کرد مناقشه را از طریق نظامی حل کند. اما به نظر آندروپف بحران اساساً سیاسی بود و مقابله با امریکاییها از طریق دیپلماتیک باید صورت می‌گرفت».

دیلوسین، آندروپف را مردی تصویر می‌کند که برای واقع‌بینی از ظرفیت لازم برخوردار بود و دوست داشت مسایل بی‌پرده مورد بحث قرار گیرد. او به نظریات مختلف گوش فرا می‌داد. والتین فالین که از نزدیک با آندروپف کار کرده است نیز نظر مشابهی دارد.^۵

آندروپف در سال ۱۹۶۷ به ریاست ک.گ.ب انتخاب شد. اما تا زمان ارتقا به رتبه دوم در پولیت‌بورو و مرگ "سوسلف" در ژانویه ۱۹۸۲، نقش قاطعی در سیاست خارجی بازی نکرده بود. به نظر "گنورکی کورنینکو" معاون اول وزیر خارجه وقت، این حمایت قوی آندروپف در پولیت‌بورو در اوایل ۱۹۸۲ بود که راه را برای همکاری شوروی با نشر میانجی‌گری سازمان ملل در قضیه افغانستان هموار کرد.^۶ به نظر فالین، موضع آندروپف متفاوت از دیدگاه گرومیکو بود که در آغاز درباره دعوت از سازمان ملل برای حل قضیه تردید داشت. او افزود که آندروپف پس از دیدارهایی از افغانستان در اواخر ۱۹۸۱ و اوایل ۱۹۸۲ م، اصرار داشت که «ما باید در جستجوی راه حل سیاسی باشیم تا نظامی. او از رفقای افغان ما بیشتر متنفر شده بود که دوست داشتند افتخارات جنگ را به ارتش شوروی بدهند، در حالیکه خود آنها و حتی ارتش افغانستان درگیر کشمکشهای جناحی بودند».

به نظر کورنینکو موقعی که آندروپف در فوریه ۱۹۸۲ از کابل دیدار کرد، به این نتیجه رسید که حکومت افغانستان باید فراگیر شود، تا عناصر غیرکمونیست نیز بتوانند در آن موقعیتهای برجسته‌ای احراز نمایند، اما «نتوانست موافقت ببرک کارمل را جلب کند». این مواجهه با کارمل یکی از دلایل مؤثری بود که باعث شد آندروپف به تقاضای پاکستان

طی مراحل اولیه مذاکرات سازمان ملل در ۱۹۸۳ در مورد جایگزینی رهبر افغانستان، پاسخ مساعد دهد. یکی از مقامات ک.گ.ب که او را همراهی می‌کرد گفت که او در این سفر به بیماری آبله مرغان دچار شده و اثرات آن بالاخره دو سال بعد به زندگی‌اش خاتمه داد.^۷

بعد از اینکه آندروپف در نوامبر ۱۹۸۲ به دیرکلی حزب کمونیست انتخاب شد، علایم اولیه نشان می‌داد که تغییرات بزرگی در پیش است. آندروپف پس از تدفین برژنف در ۱۲ نوامبر با ضیاء الحق و وزیر خارجه‌اش یعقوب‌خان به طور خصوصی دیدار کرد و طی آن انعطاف بیشتری از سوی شوروی نشان داد.^۸ یعقوب‌خان بعداً در این رابطه گفت: «آندروپف حالتی متفکرانه داشت و با خود در کشمکش بود که کدام یک از جناحهای حزب کمونیست افغانستان را مورد حمایت قرار دهد. به نظر می‌رسید که او صادقانه اما تحت فشارهای شدید، در صدد است راه‌حلی برای قضیه پیدا کند».^۹ ضیاء الحق نیز یک هفته پس از این دیدار در نیویورک اعلام کرد: «شوروی احساس نیاز می‌کند که راه حل عاجلی برای بحران پیدا کند».^{۱۰}

روزنامه پراودا در ۱۶ دسامبر با اشاره به طبیعت "برگشت‌ناپذیر" انقلاب افغانستان موضع تندی در پیش گرفت^{۱۱} و در ۳۱ این ماه تاس اعلام کرد که مسکو در نظر دارد «مسئولیت بین‌المللی خود در قبال حکومت قانونی کابل را به پایان برساند».^{۱۲} دلیل این چرخش آن بود که آندروپف در مواجهه با حریفانی چون "کنستانتین چرنینکو" و مارشال "نیکلای اوگارکف" رئیس ستاد ارتش، نتوانست به اقدامات آزادانه در امور خارجی ادامه دهد. درست ۱۰ روز بعد از دیدار آندروپف با ضیاء الحق، اجلاس کمیته مرکزی در ۲۲ و ۲۳ نوامبر اختیارات او را بسیار محدود کرد.

همانطور که "ایوان زمتسوف" گفته است، «آندروپف مدیر بود، نه رهبر» و بر یک رهبری جمعی نظارت می‌کرد که در آن مراتب مختلف قدرت را دیگران در دست داشتند. "اوگارکف" بر نیروهای مسلح نظارت داشت؛ آندره گرومیکو بر سیاست خارجی؛ "جی. آمیف" بر سرویس‌های امنیتی؛ ان. تیخونوف بر اقتصاد داخلی؛ و چرنینکو بر دستگاه حزبی.^{۱۳}

گرومیکو از آندروپف به عنوان جانشین بی‌شک حمایت می‌کرد، اما در سیاست

خارجی نسبت به او موضع سستی تری داشت. وزیر دفاع، اوستینوف، مانند گرومیکو، آندروپف را در تصاحب قدرت یاری کرد. اما این مارشال اوگارکف بود که بر سیاستهای دفاعی نظارت داشت و در بسیاری از مسایل سیاستهای انعطاف‌ناپذیر در پیش می‌گرفت؛ یکی از مهمترین آنها قضیه افغانستان بود و دیگر اینکه آیا باید با دولت ریگان بر سر گسترش موشکهای میان‌برد در اروپا، در صدد مصالحه دیپلماتیک برآمد یا خیر. آندروپف طی اولین اظهار نظر رسمی پس از تصاحب قدرت به وضوح اعلام کرد که خط مشی تازه‌ای در پیش خواهد گرفت. نطق افتتاحیه او در پلنوم کمیته مرکزی (در ۲۲ نوامبر) به عنوان دبیرکل جدید حزب کمونیست سروصدای زیادی به وجود آورد. او با اشاره به نیاز برای تمرکز زدایی و دادن خودمختاری داخلی به سازمانهای اداری دولتی و مزارع عمومی پیشنهاد کرد که «ضرورت دارد تجربیات کشورهای دوست را مورد ارزیابی و ملاحظه قرار دهیم». این تفسیر مترقیانه با تبلیغات ۶۵ ساله مسکو که شوروی را به عنوان پیشرو لغزش‌ناپذیر سوسیالیزم و الگویی برای دیگر کشورها تقدیس می‌کرد، در تعارض بود. او همچنین با انتقادهای مختلف در مورد کارکرد سیستم اقتصادی شوروی راه را برای اصلاحات گورباچف هموار کرد. به نظر "سرگنی روگوف" کارشناس مؤسسه ایالات متحده آمریکا - کانادا، ارزیابی واقع‌گرایانه و تازه آندروپف از موقعیت داخلی شوروی، طبعاً منجر به این نتیجه‌گیری شد که اشغال افغانستان یک اشتباه بوده است. روگوف همچنین گفت: «وقتی شما از ایده اتحاد شوروی به عنوان رؤیای تحقق یافته سوسیالیزم، فاصله بگیرید و اعتراف کنید که کار شما کامل نیست، آنگاه طبعاً سیاست خارجی شامل صدور الگوهای خود به دیگر کشورها را زیر سؤال خواهید برد».^{۱۲}

یکی از نکاتی که آندروپف بارها روی آن تأکید کرد، این بود که تعهدات اقتصادی و نظامی جدید خارجی به منظور جبران معضلات اقتصادی در داخل، باید محدود شود. آندروپف در این رابطه به گفته "لنین" استشهد می‌کرد که «ما از طریق سیاست اقتصادی خود بر فرایند تغییر و تحولات انقلابی جهان اعمال نفوذ می‌کنیم».^{۱۵} اما چرنینکو با استدلال مخالف آن، گفته دیگری از لنین را نقل می‌کرد که «... در راه انقلاب جهانی هر نوع فداکاری ملی ضرورت دارد».^{۱۶}

آندروپف پس از مواجهه با موضع ضد شوروی خشک واشنگتن احساس کرد توجیه ابتکارات جدیدش در زمینه سیاست خارجی برای محافل داخلی، بسیار مشکلتر شده است. با این وجود او در ۲۱ دسامبر و در جشن سالانه شصتمین سالگرد تشکیل دولت شوروی پیشنهاد کرد که در زمینه کنترل تسلیحاتی «بیشتر از کاهشی که در سالت ۲- مطرح شده بود»، به واشنگتن امتیاز بدهد.^{۱۷} متقابلاً او خواهان توقف گسترش موشکهای میانبرد در اروپا شد. اما گرومیکو و طرفدارانش برای مقابله با این موضع آشتی جویانه، سیاستهای کنترل تسلیحاتی امریکا را شدیداً محکوم کردند. این موضع گیریهای متناقض مسکو، حکایت از وجود تنشهای مداوم بین هیأت حاکمه دولت شوروی داشت.^{۱۸}

آندروپف طی مصاحبه با یک خبرنگار امریکایی در پایان سال، پیشنهاد دیدار با رئیس جمهور ریگان را مطرح نمود و هفته بعد اعلامیه اجلاس سران پیمان ورشو به طور بی سابقه بر همکاری باغرب تأکید کرد. در بخشهایی از آن به جای اشاره همیشگی به "مبارزه طبقاتی"، «ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و زیست شناسانه مسایل جهانی که نوع بشر با آن مواجه است»، در مرکز توجه قرار داشت. اعلامیه خواستار قطع رقابت های تسلیحاتی و نظامی امریکا - شوروی در اروپا شده و بر تلاشهای میانجی گری سازمان ملل در قضیه افغانستان صحه گذاشت.^{۱۹}

"ودیم زگلادین" در این رابطه نوشت: «آندروپف می خواست تغییرات عمده ای در سیاست بین الملل بوجود آورد، اما مدت زمان کافی بر سر قدرت نبود. مسئله مهم دیگر آن بود که وی در بیشتر دوره تصدی اش از سلامتی برخوردار نبود؛ دیگر اینکه او، دست گرومیکو را در سیاست خارجی باز گذاشت. آندروپف به حل مسایل موشکهای میانبرد در اروپا و قضیه افغانستان علاقه مند بود، اما بسیاری از رهبران با او مخالفت می کردند. در مورد افغانستان همین افراد بودند که بر تصمیم مداخله اصرار داشتند.^{۲۰}

پاکستان تغییر موضع می دهد

بر عکس موضع انعطاف ناپذیر رهبری شوروی در مورد قضیه افغانستان، افکار عمومی مردم این کشور در زمان به قدرت رسیدن آندروپف روز بروز از جنگ بیزارتر

می‌شد. ادوارد شواردناده، وزیر خارجه سابق شوروی در این رابطه نوشت: «اگرچه تنها عده کمی از مردم شوروی آشکارا با فرستادن نیروی نظامی به پاراگوئه در سال ۱۹۶۸ به مخالفت پرداختند، بعد از سال ۱۹۷۹ اکثر مردم ماجراجویی در افغانستان را مستقیماً یا غیر مستقیم محکوم کردند».^{۲۱}

کارشناسان مسایل افغانستان در موسسه‌های تحقیقاتی مرتبط با کمیته مرکزی، که دیدگاههای منفی آنها درباره مداخله نظامی روسها در زمان برژنف نادیده گرفته می‌شد، پس از به قدرت رسیدن آندروپف احساس کردند که مورد حسن توجه قرار گرفته‌اند. زمانی که "یوری گانفسکی" طی گزارشی به وزارت خارجه خواستار تجدید نظر در سیاست این کشور در قبال قضیه افغانستان شد، آندروپف چند روز بعد با وی تماس گرفت. «او از متن گزارش اظهار تعجب کرد و پرسید آیا وضعیت آنقدر بد است؟ از لابه‌لای پرسشهایش پیدا بود که او به نوعی توافق فکر می‌کند...» آندروپف در اوایل فوریه گانفسکی و ۱۶ تن از دیگر کارشناسان را برای ارزیابی وضعیت به کابل فرستاد. همان طور که تایمزنندن اظهار نظر کرده است، آندروپف در اواخر فوریه اولین قدمها را برای جستجوی راه حل دیپلماتیک بحران افغانستان برداشت. با تمهیدات او «مقالات زیادی منتشر شد که... آنچه را که قبلاً فقط در بیخ گوشها زمزمه می‌شد، آشکارا بیان می‌کرد؛ اینکه فرزندان ما در افغانستان توسط مخالفین کشته می‌شوند، و اینکه نیروهای مخالف در جنگهای کوهستانی توانمندی کافی دارند که ارتش شوروی را به ستوه آورند...»^{۲۲} واشنگتن پست نیز در اوایل مارس از قول دیپلماتها در مسکو گزارش داد که آندروپف در صدد است «در داخل کشور با گشودن باب جریبحث در مورد قضیه افغانستان و بحرانی جلوه دادن موضوع، تلاشها برای حل سیاسی بحران را شدت بخشد».^{۲۳}

بررسی اجلاس "پولیت‌بورو" (در دهم مارس) نشان می‌دهد که گرومیکو درباره دورنمای حمایت از رژیم کمونیستی کابل خوش بین بود و با پذیرش جدول زمانی برای خروج مخالفت می‌ورزید. او سعی داشت برنامه کمک ۲۲۲ میلیون دلاری به دولت افغانستان را به تصویب برساند. او گفت: «وضعیت ثبات بخش است. اکنون و در این موقعیت، ما نباید یک چارچوب زمانی برای خروج نیروهای خود از افغانستان تعیین

کنیم. باید سعی کنیم به یک توافق دو جانبه قابل قبول برسیم، ولی این به زمان طولانی نیاز دارد».

اما آندروپف با این میزان کمک موافق نبود. او خواستار حل سیاسی قضیه شد و گفت: «برای حل بحران افغانستان باید به واقعیتهای موجود توجه کنیم. افغانستان یک کشور فیودالی است که قبایل در قلمرو خود برتری دارند. مخالفت پاکستان برای ما مهم نیست، حریف ما امپریالیسم امریکا است و این در خور تأمل بیشتر است».^{۲۴}

در آستانه دور جدید مذاکرات ژنو، کوردوز و دکوئیار (در ۲۸ مارس) با آندروپف گفتگو کردند. تأکید مصرانه رهبر شوروی بر نیاز به حل و فصل سریع تر بحران باعث شد دبیرکل سازمان اعلام کند که من به «امکان رسیدن به توافق کاملاً خوشبین هستم. گفتگوهایم با رهبران شوروی بسیار جالب بود و من آنها را پشتیبان تلاشهای خود یافتم».^{۲۵}

به هر حال در پیش نویس مذاکرات، موضوعات ذیل مطرح شد: تمایل امریکا و پاکستان به قطع کمکهای شوروی به رژیم کابل؛ تعهد به شکل قانونی خروج نیروها؛ و محدود شدن کمک به نهضت مقاومت توسط پاکستان، قبل از اینکه مسکو جدول زمانی برای خروج تعیین کند. ضمناً پاکستان در مورد مسئله حساس دیگر یعنی بقای رژیم کابل، از خود انعطاف نشان داد.

آندروپف مورد اخیر را خارج از موضوع مذاکرات می دانست و حاضر نبود در رابطه با جایگزینی رژیم کمونیستی مذاکره کند. اما او آماده بود به جای ببرک کارمل جانشین شدن فردی را بپذیرد که در میان غیر کمونیست ها نیز موقعیت داشته باشد، بپذیرد. در این صورت او از پاکستان انتظار داشت که با رژیم جدید مستقیماً وارد مذاکره شود.

یعقوب خان این پیشنهادات را قابل قبول خواند. به نظر او در افغانستان قبل از اشغال، یک رژیم «کمونیست ملی» وجود داشت و پاکستان این رژیم را قبل از تهاجم به رسمیت شناخته بود. او کلید حصول توافق را برکناری ببرک کارمل می دانست که تبدیل به نماد اشغال شده بود. او سپس اظهارات ضیاء الحق را یادآوری کرد که «نمی تواند با مردی دست دهد که سوار بر تانک روسی وارد کابل شده است».

به او گفتم که مقامات شوروی نسبت به جایگزینی کارمل با سلطان علی کشتمند، که

نقش کمتری در حزب حاکم داشت، تمایل نشان داده‌اند. آیا این برای پاکستان قابل قبول است؟ او پاسخ داد؛ کشورش خواهان توافقی است که شامل شرایط خروج باشد و براساس آن رهبری رژیم کابل به "هر کسی به جز کارمل" سپرده شود. به نظر او توافق باید شکل قطعنامه سازمان ملل را داشته باشد تا پیمان دو جانبه با رژیم کابل؛ چرا که در صورت اخیر مفهوم آن شناسایی این رژیم توسط پاکستان خواهد بود.

یعقوب خان اعتراف کرد که موضوع یاد شده را با کوردوز به صورت "غیررسمی" مورد بحث قرار داده است.^{۲۶} یکی از دستیاران وی نوشت؛ پاکستان ترجیح می‌داد «حکومتی با پایه‌های وسیع از طریق مصالحه سیاسی به وجود آید که احتمالاً ظاهرشاه را نیز در برمی‌گرفت... اما او احساس می‌کرد که حتی با ایجاد تغییرات صوری یعنی جایگزینی کشتمند به جای کارمل، برای این کشور مشکل است به توافق تن در ندهد، یا از گفتگوی مستقیم با رژیم جدید امتناع ورزد».^{۲۷}

طی مذاکرات سازمان ملل در ماه آوریل این خوش بینی به وجود آمد که مصالحه بین مسکو و اسلام‌آباد بر سر رژیم کابل در حال شکل‌گیری است. اما این امیدواری دیری نپایید. در دور بعدی مذاکرات (در ماه ژوئن)، بین رهبران پاکستان در مورد توافق قابل قبول و اینکه اسلام‌آباد بدون جلب موافقت امریکا، حامیان محافظه کار عرب و گروه‌های مقاومت افغانستان چگونه به این توافق تن دهد، اختلاف به وجود آمده بود. بر اثر همین اختلاف، یعقوب خان که اختیارات محدودی داشت، اکنون از موضع ماه آوریل عقب‌نشینی می‌کرد.

مشخص نیست که طی دیدار یعقوب خان از مسکو دقیقاً چه چیزی اتفاق افتاد. براساس منابع روسی، یعقوب خان از گرومیکو در عوض پذیرش شرایط خاتمه دادن کمک به مقاومت توسط دولت متبوعش، ارائه جدول زمانی خروج نیروهای شوروی را خواسته بود. او گفته بود که توافق بسیار کلی است و اسلام‌آباد تنها زمانی قطع کمکها را قبول می‌کند که مسکو همزمان جدول زمانی را ارائه دهد. طبق همین منابع او به جای طرح فراگیر شدن دولت کابل، از "خودمختاری" مردم افغانستان که به مفهوم تغییر این رژیم بود، سخن به میان آورده بود.

یعقوب خان چند ماه بعد ضمن انتقاد از این اظهارات کوردوز که «۹۵ درصد متن

پیش‌نویس توافق کامل شده است». اعتراف کرد که تغییر موضع داده است. او طی گفتگویی به من گفت که «این اقدام، تمام کسانی را که در اسلام‌آباد و خارج با توافق مخالف بودند، به هیجان آورد. ضرورت ایجاب می‌کرد که آهسته حرکت کنیم و دیدگاههای آوارگان افغان و متحدان خویش را با خود همراه سازیم».^{۲۸}

اسلام‌آباد اکنون خواهان توافقی بود که احزاب جهادی نیز آن را می‌پذیرفتند. این در حالی بود که گرومیکو اصرار داشت که جدول زمانی خروج تحت پوشش توافق مسکو - کابل قرار گیرد و توافق جداگانه کابل - اسلام‌آباد مسئله قطع کمکها را شامل شود. علاوه بر آن، به گفته یعقوب‌خان، رهبر شوروی راضی نبود یک جدول زمانی دقیق برای خروج ارائه شود.

"واسیلی سافرونچوک"، مسئول امور افغانستان در وزارت خارجه شوروی، در ملاقات گرومیکو با یعقوب‌خان حضور داشت و در این رابطه گفت که تغییر موضع یعقوب‌خان مشهود بود. به نظر او، این امر باعث شد که شوروی نیز بی‌درنگ خط‌مشی انعطاف‌ناپذیر در پیش گیرد.^{۲۹}

آندرویف با یک معمای حل‌ناشدنی مواجه بود: حزب دموکراتیک خلق افغانستان از نظر بین‌المللی یک حزب کمونیست شناخته می‌شد؛ اگرچه مسکو از لحاظ نظری مردد بود که این حزب بیشتر ویژگیهای "دموکراتیک ملی" دارد یا کمونیستی. او نگرانی از آن داشت که به حال خود گذاشتن این حزب، جدای از آنکه نقض دکترین برژنف بود، ممکن بود باعث سقوط آن شود و این به صورت بالقوه می‌توانست رژیمهای کمونیستی در اروپای شرقی را در معرض فروپاشی قرار دهد. آندرویف حاضر بود قدرت این حزب تضعیف شود اما برعکس گورباچف نمی‌خواست مخاطره یک آینده سیاسی نامعلوم را قبول کند، که ممکن بود حتی به پیدایش یک رژیم ضد شوروی در افغانستان منجر شود. او در مصاحبه با اشپیگل آلمان غربی اظهار داشت: «آیا امریکا مراقب نیست چه نوع حکومتی در نیکاراگوا بر سر کار است؟ این کشور از امریکا بسیار دور است؛ اما ما با افغانستان مرز مشترک داریم و به کمک این کشور از منافع ملی خود دفاع می‌کنیم».^{۳۰}

کارمل پیوسته فرایند میانجی‌گری سازمان ملل را مورد انتقاد قرار داده و خواستار

گفتگوهای مستقیم با پاکستان می‌شد. به نظر "سافرونچوک" فشارهای مداوم شوروی، کارمل را مجبور به پذیرش میانجی‌گری و تن دادن به فرمول پیشنهادی "کوردوز" کرد. براساس این فرمول، کابل باید قبول می‌کرد که در ازای تعهد اسلام‌آباد به قطع کمکها به گروههای مقاومت، دیگر به نیروهای ضد حکومتی پاکستان کمک نکند. اما دولت پاکستان، به گفته سافرونچوک آمادگی برای توافق مستقیم یا غیرمستقیم یا رژیم حزب دمکراتیک خلق افغانستان را نداشت. به نظر او، آنها از سال ۱۹۸۳ موضع پایدار داشتند و خواستار به وجود آمدن رژیم دلخواه خود در کابل بودند.

"گنادی یفستایف" دستیار پرز دکوئیار چند بار طی سال ۱۹۸۳ به من گفت که آندروپف قبل از تغییر موضع پاکستان، آماده شده بود جدول زمانی برای خروج پیشنهاد کند.^{۳۱} در این صورت یک جدول ۱۸ ماهه به دیرکل سازمان ملل ارائه شده و رسماً به توافق مسکو - کابل ضمیمه می‌گردید. مسکو اصرار نداشت که اسلام‌آباد به توافق دو جانبه با کابل که به معنی شناسایی "دوژور" (قطعی) این رژیم بود تن دهد، اگر پاکستان همزیستی با رژیم تعدیل شده در کابل را به صورت "دوفاکتو" (موقت و غیررسمی) قبول می‌کرد، باز هم روسها راضی بودند.

به نظر "زگلادین" پس از دیدار آندروپف با یعقوب‌خان، گرومیکو او را متقاعد کرد که ایالات متحده می‌خواهد نیروهای شوروی در افغانستان گرفتار بماند، و نیز اینکه نه اسلام‌آباد و نه واشنگتن حاضر به حل و فصل بحران نبودند. او همچنین معتقد بود که اگر امریکا فعالانه از کوردوز حمایت می‌کرد، آندروپف قادر بود - اگرچه نه به آسانی - بر مخالفان خود چیره شود.

میراث آندروپف

از اظهارات نزدیکان رهبر شوروی چنین بر می‌آید که آندروپف بیمار بعد از ماه آوریل، عملاً نقش شوروی در مذاکرات را از نزدیک هدایت نمی‌کرد. با این وجود، او قبل از اینکه در ماه اوت بستری شود، کارمل را برای یک ملاقات محرمانه احضار کرد. کورنینکو در این رابطه اظهار داشت: «آندروپف می‌دانست حضور نظامی ما در افغانستان مانع عمده توسعه روابط با غرب است. او می‌خواست برای کارمل روشن کند

که نباید روی ماندن نامحدود و حمایت نیروهای شوروی در افغانستان حساب کند؛ او باید هرچه سریع‌تر به رژیمش ثبات می‌بخشید و برای خروج آمادگی می‌گرفت. آندروپف با او خیلی صریح و بی‌ملاحظه صحبت کرد. او برای کارمل خطی ترسیم کرد که نباید از آن تجاوز کند و در عین حال تأکید کرد، ما نمی‌توانیم زمانی طولانی در افغانستان بمانیم؛ اما کارمل این‌گونه فکر نمی‌کرد».

آندروپف در آخرین ماههایی که بر سر قدرت بود، تلاش بسیار کرد که تنش با ایالات متحده را کاهش دهد. اما رئیس‌جمهور ریگان در ماه مارس نطق تند "امپراطوری شرارت پیشه" را ایراد کرد و کمی بعد از آن برنامه "ابتکار دفاع استراتژیک (جنگ ستارگان)" اعلام شد. فضایی که بعد از این رخدادها به وجود آمد، به گفته کورنینکو «همه چیز و از جمله مذاکرات در مورد افغانستان را از مسیر منحرف کرد». آندروپف پیشرفت در حل قضیه افغانستان را بخشی از توسعه در روابط آمریکا - شوروی می‌دانست.

آندروپف در چهارم ژوئیه نامه محرمانه‌ای به ریگان فرستاد که متن کامل آن هنوز منتشر نشده است. "مارتین آندرسون" یکی از مشاوران نزدیک ریگان در این رابطه گفت: «نامه جالبی بود که در آن تمایل زیادی برای گفتگوهای جدی درباره نابودی سلاحهای اتمی نشان داده شده بود».^{۳۲} اما پاسخ ریگان به وی، متأثر از دیدگاههای مشاورانش بود. به نظر داون اوبردورفر، «اگر جواب نامه را شخص ریگان می‌نوشت، یک سند تاریخی می‌شد که اولین بار اساس نابودی کلیه تسلیحات اتمی را پی‌ریزی می‌کرد».^{۳۳} ریگان در پیش‌نویس جوابیه ابتدا پیشنهاد کاهش دو جانبه تسلیحات در مذاکرات ژنو را به‌عنوان برداشتن اولین قدم برای نابودی کلیه این نوع سلاح‌ها، مطرح کرده بود.^{۳۴} اما مشاورانش با دیدن آن به اعتراض شدید برخاستند. آنها سه سال بعد در نشست "ریکیاویک" با پیشنهاد خلع سلاح اتمی کامل گورباچف نیز بنای مخالفت گذاشتند.

به نظر "دورفر"، «کارشناسان از ایده نابودی سلاحهای اتمی دچار اضطراب شدند و آن را غیر عملی می‌دانستند. به نظر آنها بازدارندگی اتمی از سال ۱۹۴۵ حافظ صلح بوده است». با این حال ریگان با اصرار "ویلیام کلارک" مشاورش در شورای امنیت ملی،

متقاعد شد که در مذاکرات کنترل تسلیحات در ژنوه، بیشتر برای رسیدن به توافق تلاش کند. بعد از آن یکبار دیگر نیز نامه‌هایی رد و بدل شد، اما از آن پس روابط دو کشور به تیرگی گرایید. با این وجود آندروپف کمی قبل از مرگش (در ۲۸ ژانویه ۱۹۸۴) یادداشت محرمانه‌ای برای ریگان فرستاد و در آن برای تجدید روابط اظهار تمایل کرد.^{۲۵}

آندروپف اگرچه نتوانست اغلب اهداف سیاست خارجی خود را تحقق بخشد، اما راه را برای گورباچف هموار کرد. گورباچف طی سال ۱۹۸۳ به صورت رسمی درگیر مسایل سیاست خارجی نبود، اما به عنوان مشاور برجسته آندروپف در مسایل داخلی، نقش خود را بازی کرد. او همچنین عضو "کمیسیون ویژه افغانستان" در دفتر سیاسی حزب بود. به نظر "والتین فالین"، گورباچف تنها کسی بود که نظریات گرومیکو را هشیارانه زیر سؤال برد.

"نیکلای شیشلین" مشاور نزدیک گورباچف در این رابطه اظهار داشت که دیدگاه وی در مورد افغانستان طی سال ۱۹۸۳ شکل گرفت. شیشلین اشاره می‌کند که مخالفت شدید "الکساندر یاکوفلف" سفیر شوروی در کانادا با اشغال افغانستان در جریان سفر گورباچف به این کشور در ماه مه همین سال، تأثیر زیادی بر دیدگاه وی گذاشت. یاکوفلف بعداً مشاور برجسته گورباچف در سیاست خارجی شد و زمینه‌های خروج نیروهای شوروی و اصلاحات وسیع‌تر به نام "پرسترویکا" را فراهم آورد. به گفته شیشلین «همه چیز از سال ۱۹۸۳ شروع شد. دلیل اینکه گورباچف توانست در سیاست خارجی قاطعانه‌تر از امور داخلی اقدام کند این بود که تجدیدنظر در موضوع اول از زمان بر سر کار آمدن آندروپف شروع شده بود».^{۲۶}

سیا و بحران افغانستان

آیا در سال ۱۹۸۳ فرصتی برای خروج نیروهای شوروی وجود داشت که از دست رفت؟ اگر ایالات متحده از کوردوز فعالانه حمایت می‌کرد، همان طور که "زگلادین" گفته است، آیا آندروپف می‌توانست بر مخالفان چیره شود؟

این، یکی از موضوعاتی است که در میان "ممکن بودن" های تاریخ جنگ سرد حل نشده باقی مانده است. البته شکی نیست که امریکا طی سال ۱۹۸۳ با مذاکرات صلح

سازمان ملل شدیداً مخالفت ورزید. به علاوه، خط مشی رهبران این کشور در تغییر موضع اسلام آباد بین ماههای آوریل تا ژوئن تأثیر گذاشت. همچنین در طول دوره‌ای که آندروپف راه خلاصی از افغانستان را جستجو می‌کرد، دولت ریگان از همکاری با وی امتناع ورزید.

نیرویی که از پشت پرده بر موضع‌گیریهای امریکا تأثیر می‌گذاشت، رییس‌سیا "ویلیام کیسی" بود. او همان طور که قدرتش بتدریج در داخل دولت ریگان افزایش می‌یافت، موضع تهاجمی‌اش در قضیه افغانستان شدیدتر می‌شد.

قابل ذکر است که رییس‌جمهور ریگان همواره سپاسگزار "کیسی" بود؛ چراکه او در جریان مبارزات انتخاباتی نقش زیادی در پیروزی ریگان داشت. رییس‌جمهور اگرچه تقاضای کیسی برای پست وزارت خارجه را نپذیرفت، اما او را هم شأن اعضای کابینه دولت خود قرار داد. تا به حال سابقه نداشت که رییس‌سیا در کابینه یک کرسی را به خود اختصاص دهد و صدای مستقلی در سیاستگذاری داشته باشد. همچنین در ساختمان قدیمی مربوط به ریاست جمهوری، دفتری برای کیسی اختصاص یافت که این نیز اقدام بی‌سابقه‌ای بود. به گفته "مارتین آندرسون"، او بدین ترتیب عضو حلقه داخلی دولت ریگان شده بود. کیسی با اشراف بر مشاوران امنیت ملی رییس‌جمهور، «کنترل خود را بر حوزه کامل اطلاعاتی و از جمله اقدامات محرمانه، تحکیم بخشید».^{۳۷}

کیسی کمکهای تسلیحاتی به جنبش مقاومت افغانستان را محور کارهای خود قرار داد و به مذاکرات سازمان ملل به مثابه اقدام تبلیغاتی شوروی می‌نگریست. "گراهام فولر" که از سال ۱۹۸۲ به عنوان یک افسر اطلاعاتی در امور شرق نزدیک و جنوب آسیا از نزدیک با وی کار کرده است، خاطرنشان کرد، «تصور او این بود که شوروی‌ها هرگز افغانستان را ترک نخواهند کرد. ما احساس می‌کردیم امید چندانی برای خروج آنها وجود ندارد و از بابت این قضیه باید بهای زیادی بپردازیم».^{۳۸} "چارلز کوگان" هماهنگ کننده اقدامات محرمانه سیا در شرق نزدیک و جنوب آسیا در سال ۱۹۸۳ در این رابطه گفت: کیسی «فکر می‌کرد اگر ما روسها را در مضیقه قرار دهیم، آنها دست از دیگر ماجراجوییها، بخصوص علیه پاکستان بر خواهند داشت».^{۳۹}

اما "جان مک ماهان" معاون کیسی برعکس استدلال می‌کرد که کمکهای نظامی و

دیپلماسی باید با هم ترکیب شوند تا روسها مجبور به خروج گردند. او بعدها به من گفت: «برعکس بعضی از گزارشها، من از آغاز مخالف برنامه کمکهای نظامی بودم. به نظر من این اقدامات، باعث عقب نشینی شوروی نمی شد. استدلال من این بود که ما باید دنبال حل و فصل سیاسی بحران باشیم و اگر اقدامات محرمانه مبتنی بر اهداف سیاسی خارجی نباشد، چیزی به دست نخواهیم آورد».^{۴۰}

ژنرال "ادوارد مایر"، رئیس ستاد ارتش امریکا در این رابطه اظهار داشت: «ماهان معتقد به استراتژی دیپلماتیک برای وادار کردن روسها به خروج از افغانستان بود. کیسی می گفت ما می خواهیم آنها خارج شوند، اما عملاً کاری می کرد که شوروی افراد بیشتری به افغانستان بفرستد».^{۴۱}

از سوی دیگر، نمایندگان ریگان در وزارت دفاع، طرفدار آن بودند که "پنتاگون" سیاست فعالتری در قبال بحران افغانستان در پیش گیرد. به نظر "کرانوفسکی"، «در اوایل ۱۹۸۳ کاملاً آشکار بود که آنچه انجام می شد، کافی نبود و در این صورت مقاومت افغانستان شکست می خورد. ما باید به میزان کمکهای خود می افزودیم».^{۴۲}

همچنین به گفته ژنرال مایر، این گروه از گماشته های رئیس جمهور در وزارت دفاع به ریاست "ریچارد پارله"، دستور کار مشخصی در رابطه با افغانستان ارائه کرده و طرفدار نقش فعالتر پنتاگون در فراهم آوردن کمکهای بیشتر و بهتر به گروههای مقاومت بودند. پارله اگرچه نمی توانست در مورد برنامه های کیسی دخالت کند، اما تلاشهایش باعث گسترده تر شدن طرحهای کیسی و افزایش علاقه مندی به جنگ افغانستان شد. گفتنی است، در کنگره امریکا ابتدا محافظه کاران به نقش فعالتر امریکا در این بحران علاقه نشان دادند ولی بعداً بعضی از عناصر لیبرال نیز به آنها پیوستند. در ماه مه ۱۹۸۳ "پاول سونگاس" و نه سناتور دیگر، بیانیه ای منتشر کردند و در آن خواستار توسعه کمکها به مخالفین رژیم کابل شدند. آنها دولت را مورد انتقاد قرار دادند که میزان کمکهای آنها در حدی نیست که به پیروزی مخالفین منجر شود. این بیانیه بحث و جدلهای زیادی به وجود آورد، اما تا پایان ۱۹۸۴ به تصویب نرسید. با انعکاس این دیدگاهها، واشنگتن تمایل بیشتری برای سرمایه گذاری روی بُعد نظامی جنگ پیدا کرد و با مذاکرات ژنو مخالفت ورزید.

گفتنی است کیسی در جریان روابط امریکا با پاکستان و مذاکرات ژنو (طی ماههای آوریل تا ژوئن) - که به تغییر موضع اسلام آباد منجر شد - دخالت داشت. "جفری کمپ" در این رابطه توضیح داد؛ «ما در مورد قضیه افغانستان نگران نبودیم، چرا که به ضیاء الحق اعتماد داشتیم... تا زمانی که خون روسها بر زمین می ریخت و آنها ضرر می کردند، ما خوشحال بودیم». ۴۳

همان گونه که "باب وودوارد" نوشته است، کیسی «از میان کلیه مقامات دولت ریگان نزدیک ترین روابط را با ضیاء الحق داشت. از این رو، هرگاه ضیاء از امریکا انتظار کمک داشت یا می خواست مسایلی را گوشزد کند، سراغ کیسی را می گرفت». ۴۴

گفتنی است، کارشناسان دفتر "خدمات فنی" سیا، ضیاء الحق را در تأمین امنیت جانی اش کمک می کردند و مقر این سازمان در اسلام آباد "یکی از بزرگترین نمایندگیهای آن در جهان بود". چارلز کوگان چهار یا پنج دیدار بین ضیاء الحق و کیسی بین سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳ م، را یادآور می شود. به گفته "ژوزف پرسیکو"، یکی از این نشستها در اواخر مارس ۱۹۸۳ اتفاق افتاد. ۴۵

"رولند سپرز" سفیر امریکا در اسلام آباد خاطر نشان می کند که وزیر خارجه یعقوب خان در دعوتهای شامی که ضیاء الحق به افتخار کیسی ترتیب می داد، حضور نداشت. به گفته او، علاوه بر خودش، افراد ذیل در این گفتگوها شرکت داشتند: "کوگان" که همراه کیسی بود، "هاوارد هارت" رئیس نمایندگی سیا در اسلام آباد و "اختر رحمان خان" رئیس آی.اس.آی. سپرز از غیبت یعقوب خان متعجب نبود، چرا که بین مقامات پاکستان بر سر قضیه افغانستان اختلاف نظرهای عمده ای وجود داشت. او درباره مذاکرات سازمان ملل خوشبین بود، اما ضیاء و ژنرال "عارف" رئیس ستاد ارتش در این باره با شک و تردید برخورد می کردند. ۴۶

کوگان در همین رابطه (در ماه مه ۱۹۸۳) به طور خصوصی به من گفت: «ضیاء الحق باور ندارد که شوروی افغانستان را ترک کند و به هیچ نوع توافق در مورد خروج نیروها، اعتماد نمی کند. او جنگ افغانستان را طولانی می داند و برای این منظور آمادگی گرفته است. او و ژنرال رحمان خان کاملاً دیدگاه ما را می پذیرند که سرگرم کردن روسها در داخل افغانستان، امنیت پاکستان را تضمین خواهد کرد».

به گفته سپرز، سیاست رسمی امریکا جدای از آنچه که از طریق مجاری دیگر جریان داشت، حمایت از تلاشهای سازمان ملل بود. "لورنس ایگل برگر" معاون وزیر خارجه در امور سیاسی، و یکی از مقامات درگیر سیاست دولت امریکا در قضیه افغانستان طی گفتگویی با من (در ۸ مارس ۱۹۸۳) تأکید کرد که ایالات متحده از یک توافق "رضایت بخش" که باعث خروج شوروی از افغانستان شود، استقبال می کند. به گفته او، یعقوب خان طی دیداری با وی امریکا را متهم کرده بود که قصد دارد روسها را در افغانستان زمینگیر کند. برگر در این رابطه به من گفت: «این سیاست ما نیست، اما در عین حال ما از توافق ناقص طرفداری نمی کنیم. ما درباره آینده رژیم و گروههای مقاومت نگران هستیم». او همچنین افزود: «این درست نیست که ما با پاکستان مخالفت کنیم» و در عین حال با عصبانیت خاطر نشان کرد که تاکنون نه سازمان ملل و نه پاکستان، پیش نویس توافق را به ایالات متحده ارائه نکرده اند.

نزاع شاهین و کبوتر در اسلام آباد

مذاکرات ماه آوریل خوش بینی هایی را هم در پاکستان و هم در سازمان ملل، بوجود آورد. این باعث شد که زنگ خطر در بین گوش واشنگتن و پایتخت های کشورهای محافظه کار غرب، به صدا درآید. یعقوب خان طی کنفرانس مطبوعاتی ۲۶ آوریل با جدیت تمام از امکان خروج حرف زد. او به نمایندگی از پاکستان، اظهارات آندروپف را صادقانه تلقی کرده، گفت: «اتحاد شوروی جداً در نظر دارد نیروهایش را از افغانستان خارج کند». یعقوب خان در جواب این پرسش که آیا بیرون کردن نیروها ممکن است به زودی از ماه سپتامبر شروع شود، پاسخ صریحی نداد. وقتی یکی از خبرنگاران پرسید که آیا خروج تدریجی خواهد بود یا در یک نوبت، او جواب داد: «چنین چیزی در یک مرحله صورت نخواهد گرفت...» در رابطه با این سؤال که آیا یک حکومت اسلامی جانشین رژیم کمونیستی خواهد شد، او به کنایه گفت: «افغانستان یک کشور صددرصد اسلامی است و امکان ندارد یک حکومت بودایی داشته باشد. ما ضمن احترام به حکومت کمونیستی، این را حق آوارگان افغانستان می دانیم که تصمیم بگیرند از چه نوع حکومتی حمایت نمایند».^{۲۷}

مسکو، اما بالاتر از این مسئله، تعهد آشکاری در رابطه با تعیین جدول زمانی ابراز نکرد. در ۱۹ ماه مه "ویتالو سمیرنوف" سفیر شوروی در پاکستان «تمایل کابل به ارائه یک جدول زمانی برای خروج احتمالی کلیه نیروهای شوروی» را تصدیق کرد.^{۴۸}

افکار عمومی پاکستان در چنین شرایطی با توجه به هجوم سیل آوارگان افغان و ترس از فشارهای مرزی شوروی، طرفدار حل و فصل قضیه بود. اما بنیادگرایان "جماعت اسلامی"، تنها حزب سیاسی که در آن موقع از رژیم ضیاءالحق حمایت می‌کرد، به خاطر حمایت وی از تلاشهای سازمان ملل (طی ماه مه) به شدت او را مورد انتقاد قرار داد.

ژنرال "عارف" رئیس ستاد ارتش ضیاءالحق در ۱۹۸۳م، گفت که موضع سیاسی جماعت اسلامی و بخصوص گروههای مقاومت

اثر شدیدی بر ما گذاشت. احساسات مجاهدین برای یعقوب خان مانند ضیاءالحق شناخته شده نبود. مجاهدین در آن موقع احساس می‌کردند که با تمام کمکها قادر به کسب پیروزی نظامی هستند. به همین دلیل آنها پس از اظهارات [کوردووزا] در مورد تکمیل شدن "۹۵ درصد" توافق، عکس العمل خشمگینانه‌ای نسبت به مذاکرات نشان دادند. البته واقعیت این است که آنها از قدرت زیادی برخوردار نیستند. آنان نمی‌توانند روسها را از موقعیت مستحکم‌شان جابه‌جا کنند. ما این را می‌دانستیم. موقعی که ما روی مذاکرات ژنو کار می‌کردیم، تصورمان این بود که اتحاد شوروی افغانستان را ترک نخواهد کرد.^{۴۹}

شواهد در دسترس نشان می‌دهند که واشنگتن در این زمان فشار زیادی بر اسلام‌آباد وارد کرد. توافق روی قضیه افغانستان به این معنی بود که پاکستان به وضعیت قبل از دریافت کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا برگردد. ۵۰ ضیاءالحق و ژنرال عارف در مواجهه با علایم منفی و مخالفت‌های شدیدتر بنیادگرایان پاکستان و افغانستان، مانع میانه‌روی یعقوب خان شدند. بدین ترتیب او مجبور شد به خاطر همنوایی با منتقدان داخلی و خارجی آهسته حرکت کند.

ضیاءالحق در ماه مه نشستهای ویژه‌ای برای بررسی قضایای جدید افغانستان برگزار کرد و مسئله قطع کمکها به پاکستان را مورد بحث قرار داد. طبق سناریوی خروج مورد پذیرش در ماه آوریل، قطع کمکها باید ظرف سی روز پس از به نتیجه رسیدن توافق کامل

می شد. ضیاء الحق و ژنرال عارف اصرار داشتند که پایان کمکها باید با خاتمه اقدامات نظامی شورویها همزمان صورت گیرد. ۵۱ در نگاه اول به نظر می رسید که این خواسته معقولی باشد، اما در این صورت نیروهای مقاومت می توانستند در طول فرایند خروج، به عملیات علیه ارتش از تحرک بازداشته شده شوروی ادامه دهند.

پس از آن ضیاء الحق، یعقوب خان را به واشنگتن، لندن، ریاض و پکن فرستاد تا دوستان پاکستان را از مخالفت اسلام آباد نسبت به توافق اطمینان دهد. موقعی که یعقوب خان به واشنگتن رسید، در احاطه مطبوعاتی قرار گرفت که از افزایش عمده کمکهای امریکا به گروههای مقاومت افغانستان خبر می دادند. آن طور که از بعضی روزنامه نگاران شنیدم، مقامات سیا و پنتاگون که در صدد تضعیف مذاکرات بودند، در این قضیه دخالت داشتند. یعقوب خان طی یکی از مصاحبه ها در عین حال که از پیشرفت مذاکرات اظهار نوبی کرد، گفت که پاکستان نمی خواهد خون روسها در افغانستان به زمین بریزد.

پاکستان پس از مذاکرات آوریل پیش نویس توافق بیست صفحه ای سازمان ملل را به ایالات متحده ارائه کرد. یعقوب خان و مشاورانش متعاقباً این متن را طی نشست ۲۵ ماه مه ۱۹۸۳ با "جورج شولتز" وزیر خارجه امریکا و دیگر مقامات مربوطه مورد بررسی قرار دادند. پاسخ نهایی این بود که ایالات متحده توافق فاقد شرط صریح برای جایگزینی رژیم کابل را غیر عملی می داند.

مخالفت با توافق در واشنگتن و پایتخت دیگر کشورهایی که یعقوب خان به آنها سفر کرد، مهمات بیشتری در اختیار متقدان او در اسلام آباد قرار داد. پس از بازگشت از این سفرها او به مسکو عزیمت کرد، اما به وی دستور داده شده بود که در مقابل روسها از خود انعطاف نشان ندهد. یعقوب خان در این رابطه (در سال ۱۹۹۱) به من گفت: «مسئله اصلی برای من و همکارانم در طول این دوره این بود که آیا روسها در مورد ترک افغانستان جدی هستند یا نه. من معتقد بودم که حتی در سال ۱۹۸۳ آنها واقعاً در صدد خروج بودند. ژنرال اختر، ای.اس.آی و کیسی شدیداً فکر می کردند که آنان چنین قصدی ندارند. اختر مذاکرات ژنو را یک نیرنگ می دانست، چرا که در آن شرکت مجاهدین در حکومت آینده منظور نشده بود. او فکر می کرد که این مذاکرات، ظاهر

قضیه و "منازعه" یک واقعیت است. او گفت ضیاء الحق چون یک داور بین ما عمل می‌کرد. او می‌دانست که گفتگوهای ژنو حتی اگر موفقیتی نداشت، توجه را به خود جلب کرده بود. ضیاء درباره مشارکت مجاهدین در حکومت آینده مانند اختر فکر می‌کرد، اما موضع افراطی او را نداشت.

گفتنی است، یعقوب خان طی یکی از دیدارها با کیسی تصادم پیدا کرد. او این دیدگاهش را تشریح می‌کرد که مسکو از طریق مصالحه نیروهایش را از افغانستان خارج خواهد کرد. اما کیسی خشمگینانه نظرات او را رد کرد.

اختر رحمان خان طی ضیاء فت شامی که در سوم ژوئیه ۱۹۸۳ به افتخار جورج شولتز در اسلام‌آباد برپا شده بود، اعلام کرد؛ «ما معتقدیم که روسها هیچ‌گاه افغانستان را ترک نخواهند کرد». "هاوارد شافر" معاون شرق نزدیک و جنوب آسیای وزارت خارجه که شولتز را همراهی می‌کرد رویش را به سمت ضیاء الحق برگرداند و پرسید: «آقای رییس‌جمهور، آیا شما با این نظر موافق هستید؟» ضیاء پاسخ داد، «رفتن آنها به معجزه شبیه است». یعقوب خان که در آنجا حضور داشت، به صراحت گفت «من با شما موافق نیستم. وانگهی اگر موضع ما چنین باشد، گفتگوهای ژنو صرفاً به یک نمایش می‌ماند، مگر نه؟» ۵۲۴

فصل پنجم

از پیشروی تا سقوط

دیه گو کورد ووز

I

در ۱۱ اکتبر ۱۹۸۲، یک ماه قبل از مرگ برژنف، نیویورک تایمز مقاله‌ای به نوشته "ویلیام سفایر" با عنوان «در مخیله آندروپف چه می‌گذرد» انتشار داد که در آن منافع غرب در ارتباط با مذاکرات ژنو ارزیابی شده بود. نویسنده حدس زده بود که «کشمکش برای جانشینی در مسکو در جریان است و یوری آندروپف نماینده خط مشی سیاسی برنده در این بازی خواهد بود». به نظر آندوفف، چرنینکو به دلایل زیر، طرفدار وضع موجود بود: «شکستهای پیاپی اقتصادی، ماجراجویی در افغانستان، زیانهای اسرائیلی‌ها در خاورمیانه، محاجه ناشی از درماندگی با چینی‌ها، و عدم موفقیت در جلب توجه امریکاییها برای تشنج‌زدایی و مذاکرات خلع سلاح». تصور می‌شد که آندروپف چنین نتیجه‌گیری کند؛ «اگرچه من ۱۵ سال رییس ک. گ. ب. بودم... تصویر من برای غرب نامطلوب نیست.... مسئله خاصی که از طریق آن من به قدرت صعود کنم این است: تنها راه چیدن میوه تشنج‌زدایی بدون اینکه ذره‌ای آزادی به اروپای شرقی بدهیم این است که روی مسئله افغانستان سازش کنیم». "افکار" آندروپف چنین ادامه می‌یافت:

به همین دلیل، من به کمیته مرکزی پیشنهاد کردم که بیشتر از این تن به ضرر و زیان ندهیم و در جستجوی حل و فصل قضیه باشیم. اخیراً ما دست نشانده‌های افغان خود را مجبور کردیم از طریق واسطه سازمان ملل به پاکستانی‌ها بگویند که اگر تداوم حیات رژیم کنونی افغانستان تضمین شود، نیروهای شوروی خارج خواهند شد؛

مانند آنچه امریکاییها در ویتنام می خواستند.

اگرچه پیامی را که روسها تصور می شد به پاکستانی ها فرستاده اند، محصول خیالبافیهای نویسنده بود، این مقاله نمونه عقاید بسیاری از تحلیل گران غربی بود که براساس آن اتحاد شوروی در نظر داشت به شکل آبرومندانه از باتلاق افغانستان نجات پیدا کند.

تلاشهای میانجی گری سازمان ملل به نظر می رسید که نهایتاً برجستگی بی سابقه ای یافته است. یعقوب خان قبلاً به مقامات امریکایی گفته بود که «موضع روسها در مورد مذاکرات تشویق کننده است» و بنابراین حصول توافق امکان پذیر خواهد بود. در این شرایط نظر من چیزی بود که در گزارش دبیرکل به مجمع عمومی آمده بود: پیشرفتهایی به وجود آمده، اما مراحل حساسی در راه است.^۱

موقعی که پرزدکوثیار و من (در سپتامبر) از مسکو دیدار کردیم، مقامات شوروی بویژه گرومیکو، به نظر می رسید که اعتماد به پاکستانی ها را ریسک بزرگی می دانند. او گفت: پاکستان اگر انتظار دارد اتحاد شوروی گامهای مستحکمی به سوی توافق بردارد، باید نیت واقعی خود را نشان دهد. "گئورگی کورنینکو" معاون اول وزیر خارجه به من گفت که برای ایالات متحده "خیلی بی دردمسر" است که حضور اتحاد شوروی را در افغانستان طولانی کند؛ بنابراین غیرواقع بینانه خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم واشنگتن موضع سودمندی در مقابل مذاکرت بگیرد. اما دیگران احساس می کردند که اگر اتحاد شوروی برای توافق تحت فشار واقع شود، این کشور ایالات متحده را به اتخاذ موضع مثبت تر مجبور خواهد کرد.

برژنف شخصاً معتقد شده بود که گفتگوهای ژنو آغاز خوبی برای حل و فصل بحران است. با این حال احساس می شد که در کرملین رهبر جدیدی لازم است که تصمیماتش پیشرفت فرایند مذاکرات ژنو را باعث شود. برژنف دو ماه بعد در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۲ مرد. با تشییع جنازه برژنف نشانه های تازم ای پدیدار شد. به نوشته ادوارد مور تایمر در تایمز لندن، علی رغم دیدار آندروپف با رئیس جمهور ضیاء الحق، سران چند کشور دیگر و معاون رئیس جمهور امریکا، جرج بوش، پیرک کارمل «با بی اعتنائی وی مواجه شد».^۲ اتحاد شوروی بارها در مورد خروج و پیشرفت احتمالی مذاکرات ژنو چراغ سبز نشان

داده بود. طبق مسموعات بعضی از دیپلماتهای بریتانیایی برژنف بارها هشدارهای آندروپف در مخالفت با اشغال را رد کرده بود. دولتهای اروپای غربی با حساسیت ناظر وقایع بودند که آیا اتحاد شوروی برای پیشرفت مذاکرات، تلاشهای صادقانه‌ای به عمل خواهد آورد یا خیر.

دیرکل سازمان ملل، اما نسبت به تغییرات جدید بی‌اعتنا باقی ماند. پاکستانی‌ها برای حمایت از قطعنامه آن سال تلاش معمول خود را کردند. قطعنامه‌ای که متن آن با سال گذشته یکسان بود و با ۱۱۴ رای موافق، ۲۱ رای مخالف و ۱۳ رای ممتنع (سال گذشته ۱۱۶ رای موافق) به تصویب رسید.^۳ شهنواز نماینده پاکستان قسم یاد کرد که چنین چیزی دیگر اتفاق نخواهد افتاد. در سراسر جریان بحثها در مجمع عمومی نمایندگان تمام دولتها بدون ملاحظه به آرای که در مورد قطعنامه داده بودند، از تلاشهای من حمایت کردند. این واقعیت که اجماع جامعه بین‌الملل، از مأموریت من حمایت می‌کرد، در آینده مذاکرات بسیار مؤثر بود.

II

پس از به نتیجه رسیدن دومین دور مذاکرات، همکارم "رایموند سامرینس" شروع به تهیه "پیش‌نویس اولیه توافق جامع" کرد. رایموند یک حقوقدان برجسته و یکی از مقامات مهم بین‌المللی بود و با گذشت زمان ما دوستانی صمیمی شدیم. ما خط‌مشی دو طرف افغانستان و پاکستان در گفتگوهای ژنو را برای تهیه پیش‌نویس اساس قرار دادیم، اما برای تنظیم شرایط، با مشکلات متعددی مواجه شدیم. خوشبختانه توانستم بسیاری از مسایل مربوطه را از شاه محمد دوست و یعقوب خان موقعی که برای شرکت در اجلاس مجمع ملل در مورد افغانستان به نیویورک آمده بودند، ببرسم. به یعقوب خان - به عنوان یک افسر نظامی ورزیده - گفتم که او می‌داند که خروج "فوری" بیش از صد هزار نفر نیروی نظامی آنچنان که در قطعنامه آمده، واقع بینانه نیست. او پس از کمی سکوت گفت: «به عنوان یک حقیقت باید پذیرفت که خروج به مراتب مشکل‌تر از پیشروی به قصد اشغال است». سپس او جزئیات فنی عملیات خروج را برایم تشریح کرد. پس از آن من به رایموند سامرینس گفتم که کلمه "تدریجی" را در

پیش نویس شرایط خروج اضافه کند.

متنی را که با زحمت تهیه کردیم، به نظر ما کاملاً "بی عیب و نقص" بود، چرا که کلیه نقطه نظرات طرف های مذاکره را شامل می شد. این متن مانند دیگر پیش نویسهای "مقدماتی" در قسمتهای حساس جا خالی ها و نقطه چینهای زیادی داشت. پیش نویس، شامل یک متن واحد بود که در ارتباط با اصول و موضوعات توافق به چهاربخش تقسیم می شد: بخش اول ارتباط بین خروج نیروها و اقدامات برای سروصورت دادن به دیگر مسایل مربوط به آن را توضیح می داد؛ بخش دوم شرایط پایان مداخله را شامل می شد؛ بخش سوم تضمین های انجام تعهدات توسط دولتهایی را در برمی گرفت که در آن موقع نام شان ذکر نشده بود و بخش چهارم ترتیبات بازگشت آوارگان را تشریح می کرد. در متن پیش نویس آمده بود که توافق باید به شکل کامل به اجرا درآید. این متن همچنین امکان مشورت و دیگر ترتیبات برای اطمینان از اجرای سریع، صادقانه و کامل توافق را در نظر گرفته بود.

اگرچه اطمینان داشتم متنی که ما تهیه کرده بودیم، دچار تغییرات خواهد شد، منبع نگرانی دیگری در همان زمان سربرآورد؛ مطبوعات شروع به انتشار گزارشهایی کردند که حاکی از وجود تنشهای روز افزون بین آوارگان افغان از یک سو، و دولت و مردم پاکستان از سوی دیگر بود. جمعیت آوارگان در پاکستان در آن زمان حدود ۳ میلیون نفر برآورد می شد. برخوردهای خشونت آمیز بین آنان و پاکستانی ها باعث شد که دولت اقدامات پلیسی وسیعی به کاربندد و چندین اردوگاه مهاجرین را جابجا کند. آوارگان از بدرفتاری و تأخیر در توزیع مواد غذایی و دیگر جیره ها شکایت داشتند. گزارشهایی در مورد شیوع بیماری سل در این اردوگاهها وجود داشت؛ آب تصفیه شده کمیاب و امراض گوارشی در میان کودکان شایع بود.

پاکستانی ها شکایت داشتند که چندین جنگل [در محل استقرار آنها] کاملاً نابود شده است؛ افراد متمول آنها خانه ها و مکانهای تجاری بسیاری خریده و حرفه های محلی را به تصاحب خود درآورده اند؛ و کشمکشهای قبیله ای روزافزون [میان آنان] وجود داشته است. ادعاهایی وجود داشت که رهبران مقاومت در امور داخلی پاکستان دخالت کرده و رئیس جمهور ضیاء الحق را مورد انتقاد قرار می دهند. مقامات حکومتی به آنها هشدار

داده بودند که خود را از دخالت در سیاستهای محلی باز دارند.^۴

رئیس جمهور ضیاء الحق و مقامات عمده دیگر حکومت پاکستان تا آن زمان، در ارتباط با مشارکت رهبران مقاومت در فرایند مذاکرات موضع چندان جدی نداشتند، اما تغییر شرایط و اوضاع در پاکستان باعث شد که آنها برای "مشورت با گروههای مهاجرین" با عنوان کردن کاستن از تنش‌ها، فشار بیشتری بیاورند. من در نیویورک به یعقوب خان تذکر دادم که "گاوریل" شدیداً با هر نوع مشورت مخالف کرده و مسکو و هم کابل مکرراً این موضوع را که رهبران مقاومت نمایندگان واقعی مهاجرین افغانستان باشند، رد کرده‌اند.

در ژنو موافقت کرده بودم که برای مشورت در مورد پیش‌نویس قبل از پایان سال از منطقه دیدار کنم، اما بعداً تصمیم گرفتم این سفر را تا اوایل ۱۹۸۳ به تأخیر بیندازم؛ چرا که متن کامل هنوز تهیه نشده بود و نیز اینکه احساس کردم جو حاکم بر اجلاس مجمع عمومی نسبت به ملاحظات مربوط به پیش‌نویس، مساعد نیست. پاکستانی‌ها و افغانها موضوع را پذیرفتند، اما روسها بعد از اطلاع از این تصمیم اظهار ناخشنودی کردند. "ترویانفسکی" سفیر شوروی از من پرسید: «چرا وقت را تلف می‌کنی؟» وقتی من گفتم که در نظر داشتم به حکومت آنها نسخه‌ای از متن پیش‌نویس را بدهم و اینکه انتظار دارم قبل از ترک نیویورک، پاسخ مسکو را دریافت کنم، او سکوت کرد. احساس کردم بیهوده است قبل از توافق روسها هر نوع مذاکره‌ای در اسلام‌آباد یا کابل در مورد این متن صورت گیرد. "ولادیمیر شوشتوف" موقعی که برای دریافت پیش‌نویس در اواخر دسامبر به دفتر من آمد، حالت جدی به خود گرفته بود. پس از آن به منظور استراحت و آماده شدن برای سفر بعدی به منطقه عازم فلوریدا شدم.

III

آژانس خبری رسمی شوروی، تاس، طبق نوشته نیویورک تایمز در ۳۱ دسامبر اظهاراتی را منتشر کرد که حاکی از ادامه حمایت روسها از رژیم کابل و آمادگی آندروپوف برای پذیرش یک توافق آبرومندانه بود.^۵

من به طور کلی ناراضی نبودم، چرا که احساس کردم خوش بینی خیلی زیاد نسبت به

نیات آندروپف می تواند زیان آور باشد، بخصوص اگر این امر منجر به اتخاذ موضع سخت تر توسط پاکستان شود. سه روز بعد (در سوم ژانویه ۱۹۸۳) نشریه داون، چاپ کراچی نوشت: «اظهارات تاس خط بطلانی بر این دیدگاه کشید که رهبری مسکو مایل به تغییر سیاست این کشور نسبت به جنوب غرب آسیا است». داون افزود: «واقع بینانه نخواهد بود که از پاکستان انتظار تغییر موضع عمده ای داشته باشیم».^۶

اظهارات روسها یکبار دیگر به خاطرم آورد که مسئله افغانستان درگیر تار عنکبوت روابط متشنج و پیچیده بین ابرقدرتها است. از موضع گیری مسکو چنین دریافتیم که شوروی علاقه مند به پیشرفت مذاکرات است، اما حاضر نیست به هر قیمتی به توافق تن در دهد و یا ادامه حیات رژیم کابل را نادیده بگیرد.

در سراسر مذاکرات با وضعیتهای مشابهی مواجه می شدم؛ شورویها تلویحاً چیزی را به من می فهماندند (به ندرت مستقیماً اظهار می کردند)، اما در جلسه مذاکره با دیپلماتهای امریکایی با موضع کاملاً متفاوتی برخورد می کردند. این وضعیت، کار من به عنوان یک میانجی را پیچیده تر می کرد و به اعتبارم لطمه می زد؛ چرا که باعث می شد پاکستانی ها و نیز امریکاییها همیشه نظر مرا در مورد موضع شورویها خوش بینانه یا ساده لوحانه بیندارند. نیازی به گفتن نیست هنگامی که با شورویها موضع پاکستانی ها یا امریکاییها را متقل می کردم با مشکل مشابهی مواجه می شدم. اما با گذشت زمان بیشتر با پیچیدگیهای کار میانجی گری آشنا شدم.

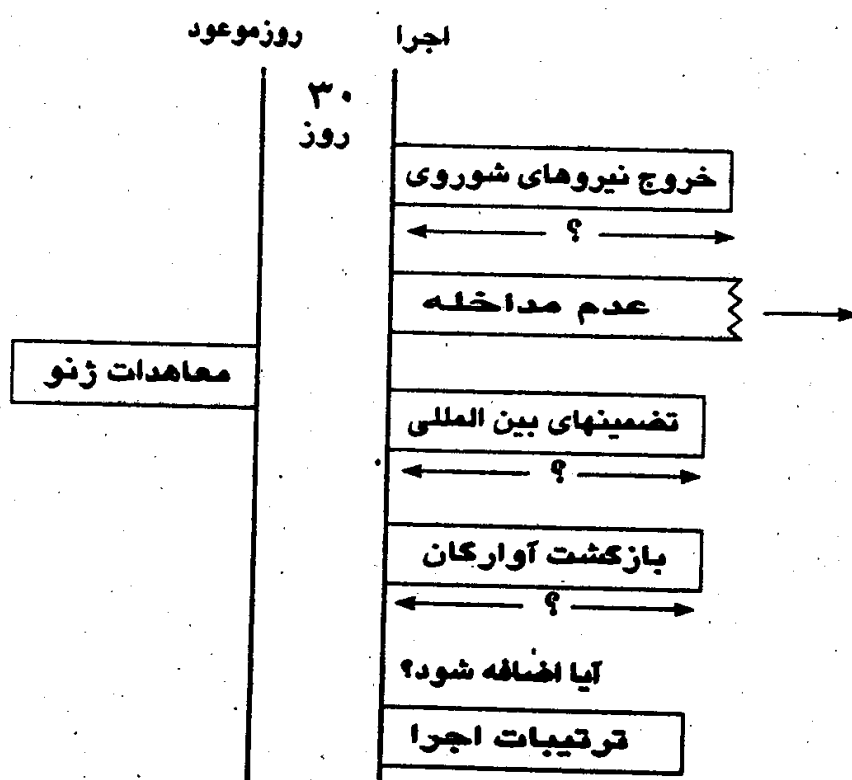
شامگاه ۶ ژانویه به نیویورک بازگشتم. شام ف به من گفت که از سوی مقامات بالا دستور دارد تا از ارسال پیش نویس به مسکو قنصلگری کند و بگوید که دولت شوروی امیدوار است در مذاکره با طرفها، موفقیت داشته باشم. این در حالی بود که کاردار سفارت امریکا در کابل، "چارلز دانبار" چند روز بعد با شک و تردید از من پرسید که آیا روسها مایل به مذاکره درباره خروج نیروهای خود هستند؟

سفر به منطقه را این بار از تهران شروع کردم. ایرانی ها در دور اول مذاکرات ژنو موضع منفی گرفتند، اما نسبت به مأموریت من از خود علاقه نشان دادند. یکی از مقامات ایران به من گفت که آنها بیشتر از پاکستان به حل و فصل بحران علاقه مند هستند. من همچنین می دانستم که آنها از حضور روزافزون آوارگان افغان ناراضی هستند.

دکتر ولایتی، وزیر خارجه ایران، را پس از بازگشت از دمشق ملاقات کردم. او پیش‌نویس را مورد مطالعه و ارزیابی قرار داده و تأکید داشت که مسئله اصلی خروج نیروهای شوروی است که باید تدریجی اما نه طولانی‌تر از دو سال باشد. او روشن کرد که سازمان ملل باید اطمینان دهد که کلیه آوارگان افغان به وطن خود عودت نمایند. خاطر نشان کردم که این بازگشت باید، طبق اصول و مقررات سازمان ملل، داوطلبانه باشد و به این موضوع در متن پیش‌نویس توافق نیز اشاره شده است. ولایتی از من خواست که پس از دیدار از اسلام‌آباد و کابل، مجدداً به تهران مراجعت کنم.

IV

اولین دیدارم با یعقوب‌خان کاملاً رضایت‌بخش بود. من علاوه بر پیش‌نویس توافق یک نمودار فرضی داشتم که راه عملی شدن توافق را ترسیم می‌کرد و در آن یک خط عمودی نشانه روزی - روز موعود - بود که در آن توافق به نتیجه می‌رسید. چهار نوار افقی "خروج"، "عدم مداخله"، "تضمین‌ها" و "آوارگان" در سمت راست خط عمودی قرار گرفته بود. طرف چپ هر موضوع تاریخ شروع اجرای آن عنصر خاص توافق و طرف راست ضرب‌الاجل به نتیجه رسیدن را مشخص می‌کرد.



به یعقوب خان گفتم که ضرورت دارد در حدفاصل روز موعود و لازم الاجرا شدن هرکدام از موضوعات، یعنی روابط درونی بین چهار عنصر توافق، به یک نوع موافقت برسیم. من خاطر نشان کردم که طی دوره حدفاصل روز موعود و لازم الاجرا شدن هرکدام از توافقات، طرف‌ها باید مراحل را بپذیرند که برای انجام تعهدات لازم است. در ارتباط با عدم مداخله، این دوره زمانی، دوره‌ای بود که طی آن کلیه فعالیتهای مداخله جویانه باید متوقف می‌شد. گاوریلوف طی مذاکرات ژنو بر این شرط تأکید داشت. یعقوب خان لحظه‌ای فکر کرد و سپس گفت که این «شبه چهار ترنی است که یک ایستگاه را ترک می‌کنند». نمودار را در دفترش گذاشتم تا درباره جزئیات آن تعمق کند.

یعقوب خان طی یک ملاقات خصوصی به من گفت که مقامات دولتش شدیداً بر نیاز برای تنظیم یک چارچوب زمانی روشن و مشخص برای خروج نیروها، اصرار دارند. گفتم که هم پیش‌نویس و هم طرح در این موضوع بسیار روشن هستند. با توجه به نمودار و "مکانیسم سیاسی آن" هر دو بر آن بودیم که لازم الاجرا شدن هرکدام از عناصر توافق، به صورت همزمان شروع شود. سپس پیشنهاد کردم که این امر باید سی یا شصت روز بعد از به نتیجه رسیدن توافق صورت عملی به خود گیرد. او متذکر شد که پاکستان نمی‌تواند در گفتگوهای مستقیم با دولت کابل شرکت کند و نیز اشاره کرد که شانس پیشرفت کارها به توانایی من در متقاعد کردن دولت کابل جهت ادامه گفتگوهای غیر مستقیم، بستگی پیدا می‌کند. او به من گفت که مجبور شده امریکاییها را متقاعد کند تا این رویه را بپذیرند، اما هر چیزی که به مفهوم شناسایی دولت کابل باشد، ممکن است مشکلات جدی به وجود آورد و به اصل وجود مذاکرات ضرر برساند.

در همان شب ملاقاتی با رئیس‌جمهور ضیاء الحق داشتم، اصرار کردم که یعقوب خان نیز در صحبتها شرکت داشته باشد. پس از کمی صحبت، غلام اسحاق خان وزیر امور مالی و عضو قدرتمند دولت - که بعدها جانشین ضیاء الحق شد - و ژنرال عارف، رئیس ستاد ارتش نیز به ما پیوست. بحث دور از انتظاری پیش آمد. ضیاء الحق به قول خودش، به آندروپف گفته بود که جز حل سیاسی قضیه، راه حل دیگری وجود ندارد و سازمان ملل تنها مجرای مؤثر حل قضیه است.

صحبتها بیشتر حول و خوش شک و تردید پاکستان درباره تمایل روسها به خروج و

تغییر رژیم کابل دور می‌زد. گفتم که فرایند سازمان ملل، بخصوص پیش‌نویس توافق، طوری سازمان داده شده است که پاکستان همیشه قادر است میزان تمایل روسها به تعهد در این زمینه را دریابد. به آنها گفتم که اگر پیشرفتی در مذاکرات وجود داشته باشد، شورویها فرایند آشتی ملی را شروع می‌کنند و ادامه دادم؛ «آنها کارمل را نمی‌خواهند، به شما اطمینان می‌دهم».

یعقوب‌خان در طول این صحبتها سکوت کرده بود. فردا صبح هنگامی که به او گفتم رئیس‌جمهور مرا "در قفس شیر" انداخته است، لبخند زد. او ظاهراً آنچه را من گفته بودم برای ضیاءالحق بازگو کرده بود. رئیس‌جمهور از او خواسته بود به من بگوید که «همچون یک مسیحی خوب رفتار کرده‌ام».

روز بعد یعقوب‌خان به من اطلاع داد که پاکستان مسئله "همزمانی" و اینکه اجرای کلیه عناصر توافق باید سی روز بعد از روز موعود، لازم‌الاجرا شود را پذیرفته است. مشاوران او نظریاتی را مطرح کردند که در آن زمان من آنها را مسئله‌ساز ندیدم. براساس دیدگاه یکی از آنها، توافق باید شامل تعیری می‌شد که «به صراحت مرزهای موجود را بپذیرد». این مسئله، اشاره به مناقشات مرزی دو کشور و موضوع "پشتونستان" داشت. اما من در آن مرحله تمایل نداشتم هیچ بحثی را در این مورد شروع کنم. احساس کردم که طی سه روز گفتگو در اسلام‌آباد مسایل لازم را مطرح کرده‌ام؛ بنابراین تصمیم گرفتم به کابل بروم.

شاه محمد دوست مجذوب طرح من شده بود. از آنجا که او به موضوع علاقه نشان داد، نیاز به جروبحث بیشتر نبود. اما زمانی که او خواندن پیش‌نویس توافق را به پایان رساند، گفت که ایده یک سند واحد که شامل چهار بخش شود، "غیر واقع‌بینانه" است. به نظر او یک سند باید در ارتباط با عدم مداخله، بازگشت آوارگان و "توسعه روابط حسن همجواری" تنظیم می‌گردید؛ سند دوم شامل یک توافق چند جانبه در مورد تضمین‌ها می‌شد؛ و سومی، توافق بین افغانستان و اتحاد شوروی در مورد خروج نیروها و همچنین اعلامیه تضمین‌ها توسط شوروی را در بر می‌گرفت. شاه محمد دوست صرفاً به طور اشاره و به صورت نه چندان جدی اظهار کرد که نیاز به گفتگوهای مستقیم وجود دارد. آشکار بود که روسها دولت کابل را در این مورد وادار به انعطاف پذیری کرده

بودند، چرا که من در نیویورک به آنها گفته بودم که پاکستان راضی به این نوع گفتگوها نخواهد شد.

آنچه مرا بیشتر نگران می کرد این بود که محمد دوست از پذیرش جدول زمانی برای خروج نیروها، قطع نظر از نوع و تعداد اسنادی که باید تنظیم می شد، امتناع ورزد. به او گفتم که اگر قبل از بازگشتم به نیویورک به تفاهم روی این موضوع نایل نشویم، کل مذاکرات نیمه کاره خواهد ماند؛ که این موضوع بحثهای همیشگی را به دنبال آورد. محمد دوست گفت که "غیر ممکن" است دولتش بر سر تنظیم تاریخ خروج نیروهای شوروی با پاکستان مذاکره کند. او پرسید: برای پاکستان چه تفاوتی دارد اگر توافق زمینه را فراهم کند که خروج به عنوان مثال ظرف یکسال یا یکسال و نیم صورت گیرد؟ جواب دادم، «تفاوت زیادی می کند. نه فقط برای پاکستان، که برای کل جهان».

وقتی با کارمل دیدار کردم او اطلاع پیدا کرده بود که من بر انضمام چارچوب زمانی به توافق تأکید دارم. او در آغاز دیدار به من گفت: «عجله کار شیطان است». کارمل استدلال کرد که خروج نیروها "تصمیم تاریخی" افغانستان و اتحاد شوروی خواهد بود و نمی تواند موضوع مذاکره با پاکستان قرار گیرد. به او گفتم از این نگران هستم که اگر وی تغییر موضع ندهد راهی برای متقاعد کردن پاکستان برای بازگشت به ژنو وجود نداشته باشد.

مذاکراتم با شاه محمد دوست فردای آن روز جنبه احساساتی پیدا کرد. او مسئله "همزمانی" و اینکه توافقنامه های چهارگانه سی روز بعد از نتیجه گیری توافق لازم الاجرا شود را پذیرفت، اما هر زمان که بحث روی چارچوب زمانی برای خروج دور می زد مواجهه ما پرحرارت می شد. او متقاعد می شد که خروج باید در یک زمان مشخص شروع شده و پایانی داشته باشد، اما بیشتر از این حاضر نشد در این باره بحث کند. هر وقت بحث زمان خروج مطرح می شد او به گونه ای از خود احساسات نشان می داد که گویا درباره تاریخ اعدام خود، سخن می گوید.

پس از آن با گاوریلوف و سفیر اتحاد شوروی در سفارت این کشور دیدار کردم. به گاوریلوف گفتم که مسئله خروج برای پاکستانی ها و امریکاییها نیز به اندازه شما حساس است. او با پیش کشیدن بحث حقوقی مسئله گفت، اتحاد شوروی نمی پذیرد که توافق

بین پاکستان و افغانستان، تاریخ خروج نیروهای شوروی را تعیین کند. در عین حال به او گفتم که به عنوان یک حقوق‌دان بین یک شرط که تاریخ شروع و خروج را تعیین نماید و آن یکی که ضرب‌الاجل آن را مشخص کند، فرقی نمی‌بینم. گاوریلوف پاسخ داد که در این رابطه با مسکو مشورت خواهد کرد.

شاه محمد دوست دوباره مرا به حضور خود فرا خواند. او گفت که با "رهبری" حکومت مشورت کرده و آنها طرح مرا با تغییر کوچکی پذیرفته‌اند؛ به جای "تاریخ تکمیل خروج" این قسمت باید به تاریخ "احتمالی" برای تکمیل آن اشاره کند. فوراً این نظریه را رد کردم، با این استدلال که بین فرمول او و عدم تعهد رسمی هیچ فرقی وجود ندارد. او قبلاً گفته بود که ممکن نیست تاریخ تکمیل را بپذیریم، چرا که دلایل "فنی" ممکن است باعث شود که خروج مدت زمانی بعد از ضرب‌الاجل ادامه پیدا کند. او سرانجام با اشاره سر حرف مرا تأیید کرد.

در بازگشت به پاکستان، یعقوب خان خاطر نشان کرد که عبارات من در مورد تاریخ تکمیل خروج بسیار ضعیف است و کلی بودن این شرط خطرناک خواهد بود. او می‌خواست بداند چرا شورویها و افغانها مخالف ایده "سند واحد" هستند. بحث دیگر در رابطه با آوارگان بود. پاکستانی‌ها سرانجام پذیرفتند که رهبران مقاومت، نمایندگان جمعیت مهاجر نیستند. قرار شد برای اطلاع از نظر آوارگان، مشورت‌هایی با کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان (UNHCR) داشته باشیم.

در تهران نتایج مشورتها و مذاکرات با اسلام‌آباد و کابل را با مقامات در میان گذاشتم اما هنوز اطمینانی در مورد نقش گرفتن فعالتر ایران در مذاکرات ژنو وجود نیامده بود. در بازگشت به ژنو احساس کردم نتایج رضایت‌بخشی به دست آمده است، پیش‌نویس مقدماتی، اساس خوبی برای تنظیم متن کامل توافق فراهم می‌آورد. مسکو و کابل نیز متقاعد شده بودند که در مورد جدول زمانی برای خروج مذاکره کنند. بنابراین دور بعدی مذاکرات ژنو (در آوریل) می‌توانست منحصراً روی موضوعات اساسی تمرکز پیدا کند.

موضوع دیگری نیز باعث رضایت خاطر من می‌شد. در واقع رسماً پذیرفته شده بود که پیش‌نویس توافق و هر متن مورد نیاز دیگر را فقط من تهیه کنم. هیچ‌گاه اجازه ندادم از این

اصل تخطی صورت گیرد، زیرا معتقد بودم که در غیر این صورت به خصومت و بی‌اعتمادی بیشتری بین طرف‌ها دامن زده خواهد شد و این حل مسئله را پیچیده‌تر خواهد کرد.

V

در نیویورک با سفرای جامعه اروپا و نیز هند جلسه داشتم. این اولین اجلاس چندجانبه با اعضای این جامعه بود و به نظر من برقراری ارتباط با آنها به پیشرفت مذاکرات کمک می‌کرد. این کشورها در ارتباط با قضیه، دیدگاه‌های پراکنده‌ای داشتند ولی بطور کلی نسبت به دولتی که یک رژیم کمونیستی را به افغانستان تحمیل کرده بود، احساس بی‌اعتمادی می‌کردند. خلاصه مذاکرات در منطقه را برای سفیر چین نیز فرستادم، چرا که احساس می‌کردم در صورت مواجهه پاکستان و امریکا با شوروی، این کشور می‌توانست نقش مهمی در منطقه بازی کند.

چندی بعد در واشنگتن با "لورنس ایگل برگر"، معاون وزیر خارجه امریکا در امور سیاسی دیدار کردم. او یکبار دیگر تأکید کرد که از نظر دولت امریکا مسئله اصلی خروج نیروهای شوروی است و بعد از آن تغییر رژیم در کابل بطور خودبه‌خودی صورت خواهد گرفت. خاطر نشان کردم که اگر شرایط خروج برای شوروی رضایت‌بخش باشد آنها خود تغییر رژیم را خواهند پذیرفت؛ ایالات متحده و پاکستان باید بپذیرند که با توجه به موقعیت جغرافیایی، هر رژیمی که در کابل بز سر کار بیاید با شوروی روابط دوستانه داشته باشد، و این وضعیت حتی در زمان رژیم پادشاهی نیز در این کشور وجود داشته است. ایگل برگر با عقیده من موافق به نظر می‌رسید، اما افزود که مشکل بتوان روی کار آمدن رژیم اسلامی از نوع ایران را در این کشور قبول کرد. جواب دادم که در این باره نگران نباشید، چون حتی شورویها نیز چنین چیزی نمی‌خواهند. وقتی بحثها به اینجا رسید ایگل برگر به من اطمینان داد که دولت امریکا از تلاشهای حمایت خواهد کرد.

VI

سفر بعدی من به مسکو بود. شوروی‌ها از دیرکل سازمان ملل پرزدکونیار برای

دیداری رسمی از مسکو دعوت کرده بودند که ضمن آن قرار بود روی قضیه افغانستان گفتگو شود. دبیرکل از من خواست که او را همراهی کنم. در فرودگاه گرومیکو، کورنینکو، ترویانفسکی و دیگر مقامات عمده شوروی به استقبال آمده بودند. طی صحبت‌های کوتاه با دو نفر اول دریافتیم که آنها در رابطه با نیات امریکا و پاکستان هنوز هم عمیقاً بدگمان هستند.

رهبر شوروی در نشستی بر مخالفت خود با هر نوع تلاشی که باعث دخالت سازمان ملل در امور داخلی افغانستان شود، تأکید کرد. این سخن آشکارا هشدار برای آنهایی بود که می‌خواستند مسئله حکومت آینده را در مذاکرات ژنو مورد بحث قرار دهند. او گفت که درباره نقش من در پیشرفت مذاکرات "نظر مثبت" دارد و یکبار دیگر تکرار کرد که اگر مداخلات متوقف شود «حل و فصل تمام مسایل مربوط و از جمله خروج نیروهای شوروی، مشکل نخواهد بود». او تأکید کرد که اتحاد شوروی قصد ندارد نیروهایش را در افغانستان نگه دارد؛ و افزود، اما اگر مداخلات پایان نیابد، «نیروهای شوروی تا زمانی که لازم باشد خواهند ماند، چرا که این موضوع با امنیت مرزهای جنوبی اتحاد شوروی در ارتباط است».

آندرویف گفت که نمی‌داند چرا بحث‌های فراوان درباره عدم صداقت اتحاد شوروی مطرح می‌شود. او سپس عواقب ماندن نیروهای شوروی را در افغانستان برشمرد: (۱) هزینه قابل توجه؛ (۲) مشکلات داخلی اتحاد شوروی؛ (۳) ایجاد مسئله با ایالات متحده، جهان سوم و دنیای اسلام؛ (۴) مسایلی که بطور اجتناب‌ناپذیر در رابطه با دولتهای درگیر مطرح می‌شود. او در حالی که آهسته صحبت کرده و روی هر کلمه تأکید داشت، افزود که صادقانه می‌خواهد «به این وضعیت خاتمه دهد».

آندرویف با اشاره به اتهامات دولتهای غربی و چین حاکی از اینکه اتحاد شوروی تا حالا هیچ‌گاه از هیچ کشوری خارج نشده است گفت، نمونه‌های تاریخی زیادی نشان می‌دهند که شوروی نیروهایش را از هنگامی که "مساعدت" آن دیگر مورد احتیاج نبوده، از کشورها خارج کرده است. او یادآور شد، چین از قرار معلوم فراموش کرده است که هنگام حمله ژاپن به منچوری، اتحاد شوروی به کمک این کشور شتافت و متعاقباً نیروهای خود را عقب کشید. آندرویف با اشاره به اظهارات منتشر شده‌اش از من

خواست به ترغیب پاکستان ادامه دهم تا «اهمیت واقعی حلی سیاسی قضیه را درک کند».

هنگام بازگشت از شوروی دریافتم که تمام نظریات حاکی از نیات خوب این مرد، بی مورد نیست. رهبر شوروی مسایل و مشکلات داخلی خود را داشت، که شاید بسیار جدی بود؛ اما این سفر برای من جای بحث باقی نمی گذاشت که او اشغال را یک اشتباه می داند.

VII

رایموند سامرینس حقوقدان همکارم، عمده وقت خود را صرف تهیه متن کامل و در واقع اولین پیش نویس کامل توافق می کرد. ما درباره سند نهایی معاهدات، به نتایج روشنی رسیده بودیم، اما دو موضوع خاص، مشکلات جدی برای ما بوجود آورد. یکی مناقشات مرزی بین افغانستان و پاکستان بود که هر دو طرف درباره آن با هیجان و ابراز احساسات سخن می گفتند. ریشه این مسئله به سال ۱۸۹۳ و زمانی برمی گشت که شاه افغانستان امیر عبدالرحمن خان با "سر مور تیسر دیورند" نماینده هند بریتانیا معاهده ای را امضاء کرد که شامل تعیین مرز دولتی می شد. پاکستان پس از آن "خط دیورند" را که در معاهده مشخص شده بود، به عنوان مرز بین المللی دو کشور می شناسد. حکومت پادشاهی بریتانیا بویژه تصدیق کرده بود که پاکستان از نظر حقوق بین المللی میراث خوار حقوق و وظایف حکومت سابق هند و دولت بریتانیا است و بنابراین "خط دیورند" مرز بین المللی این کشور و افغانستان به شمار می رود. افغانستان اما همواره گفته است که هیچگاه خط دیورند را به این عنوان نمی شناسد؛ این کشور همیشه تأکید داشته است معاهده ۱۸۹۳ به صورت قانونی انعقاد نیافته چرا که شاه افغانستان به اجبار به امضای آن تن داده است. گفتنی است، افغانستان در سال ۱۹۴۷ در سازمان ملل علیه ورود پاکستان به جرگه اعضای سازمان ملل رأی داده بود.

پاکستان همواره مدعی بوده که از زمان معاهده دیورند، مناقشه مرزی با افغانستان نداشته است. اسلام آباد در عین حال به آرامی انتظار می کشیده که از اظهارات دولت افغانستان، شناسایی رسمی این خط را به عنوان مرز بین المللی دو کشور بیرون بکشد.

شاه محمد دوست وزیر خارجه افغانستان اخیراً گفته بود که همان طور که در "طرح ماه اوت" آمده است، این مسئله در واقع باید موضوع مذاکره مستقیم بین دو دولت، و البته بعد از به نتیجه رسیدن معاهدات، قرار گیرد.

توافق در مورد موضوع مداخله قطعاً مسئله مرزها را پیش می آورد. یعقوب خان در این رابطه گفت که «تنیس را نمی شود بدون تور بازی کرد». من پیشنهاد کردم که آوردن تعبیر "احترام به مرزها" هدف توافق را برآورده می سازد، بدون اینکه به دیدگاه طرفها در ارتباط با مسئله مرزی اثر بگذارد. اما پیشنهاد من در مذاکرات ژنو مورد قبول واقع نشد.

متعاقباً من و رایموند در پیش نویس مقدماتی توافق عبارت «خودداری از تهدید یا به کارگیری زور به هر شکل برای نقض "مرزهای بین المللی" دولتهای مربوطه» را اضافه نمودیم ولی طرفین آن را رد کردند. دوست محمد خان به من گفت که قبول این تعبیر باعث می شد پاکستان ادعا کند که افغانستان خط دیورند را پذیرفته است. یعقوب خان تقاضا کرد که توافق به "سرحدات شناخته شده موجود بین المللی" اشاره کند. این تعبیر را هر دو دولت در قطعنامه سازمان ملل راجع به عدم مداخله در امور داخلی دولتها پذیرفته بودند. یعقوب خان تحت فشار زیادی قرار داشت، زیرا در پاکستان افراد بسیاری بر این نظر بودند که حتی یک توافق ناقص در صورتی برای آنها قابل توجه است که در آن کابل "خط دیورند" را به رسمیت بشناسد.

مسئله دیگر در ارتباط با تضمین ها بود که توسط افغانستان در طرح معروفش پیشنهاد شد. هیچ کدام از ما - حتی به نظر من افغانها - تصور روشنی درباره آن نداشتیم. به گمان من کابل اساساً انتظار داشت یک تعهد مکتوب از ایالات متحده و دیگر حکومتها بگیرد که در افغانستان مداخله نکرده و آنها پاکستان را نیز از این کار باز دارند. از سوی دیگر روشن بود که منظور افغانستان از تضمین ها، صرفاً تحت پوشش قرار دادن مسئله غم مداخله است. این موضوع در پیش نویس اولین اجلاس ژنو در ژوئن ۱۹۸۲ مورد موافقت قرار گرفته بود. اما یعقوب خان متعاقباً گفت که پاکستان فرمول کلی تری را عرضه می کند تا تمام شروط توافق را تحت پوشش قرار دهد.

ایالات متحده ظاهراً به این نتیجه رسیده بود که خروج نیروهای شوروی باید به

شکلی تضمین شود. رایموند و من براساس اعلامیه ۱۹۶۲ در مورد بی طرفی "لائوس" باید متن مورد رضایت دو طرف را تهیه می کردیم. اگر ایالات متحده و اتحاد شوروی، که انتظار می رفت - در میان دیگران - به عنوان تضمین کننده ها تعیین شوند، آن متن را می پذیرفتند، اولی ملزم می شد زمینه مداخله را فراهم نکند و دومی نیروهایش را از افغانستان بیرون برد.

اکنون ما متن کامل مرکب از یک مقدمه و چهاربخش داشتیم که مفاهیم اصلی توافق را در برداشت؛ تاریخ آغاز و پایان خروج که باید تعیین می شد؛ تاریخی که تعهدات عدم مداخله، و همچنین تضمین ها به اجرا گذاشته می شد؛ و زمان شروع بازگشت آوارگان. پیش نویس، جزئیات شرایط در مورد عدم مداخله و بازگشت آوارگان را شامل می شد.

VIII

مذاکرات ژنو آغاز دشواری داشت. هم افغانها و هم پاکستانی ها به من گفتند که زمان بیشتری لازم دارند تا پیش نویس را مطالعه کنند. به زودی دریافتم که افغانها نمی توانند چیزی بگویند، چون گاوریلوف هنوز دستورات لازم را از مسکو دریافت نکرده بود. بعداً دریافتم که دیوان سالاری روسها پیچیدگی زیادی دارد. پاکستانی ها برای پاسخگویی آمادگی داشتند، اما منتظر عکس العمل کابل و مسکو بودند.

طبق آنچه از گفته های گاوریلوف به دست می آمد، اساساً دو دلیل برای نارضایتی شوروی وجود داشت؛ اول اینکه من بار دیگر فقط یک متن واحد تهیه کرده بودم. وقتی من استدلال کردم که راهی جز این وجود نداشت، او پاسخ داد که اصول و اهداف توافق و همچنین روابط درونی موضوعات می تواند در یک "سند مادر" آورده شود، ارتباط و ملاحظات قانونی مربوطه در سندهای دیگر. اما من تردید داشتم که سند مادر همان وضعیت قانونی سندهای دیگر را پیدا کند. در نهایت قبول کردم که کلمه "بخش" از سرفصلها حذف و به جای آن اعداد رومی آورده شود. گاوریلوف اکنون ظاهراً تصور می کرد که ما از نظریه یک سند واحد صرف نظر کرده ایم. اعتراض دیگر روسها در این مورد بود که عبارات شرط عدم مداخله به اندازه کافی قوی نیست و قرار شد این مسئله نیز مورد اصلاح قرار گیرد.

نمایندگان پاکستان و افغانستان اعتراضهایی بر متن وارد کرده و پیشنهادات اصلاحی ارائه دادند. به عنوان مثال شاه محمد دوست چند بار سعی کرد مواردی را که قبلاً تفاهم درباره آنها پیدا شده بود از جمله نیاز به آوردن زمان تکمیل خروج مورد بحث قرار دهد. پس از آن بحثهای غیر رسمی شروع شد. به گاوریلوف گفتم که هیأت پاکستان انتظار دارد با چارچوب زمانی خروج به اسلام آباد برگردد. او جواب داد، در این صورت یعقوب خان حداقل باید "علامتی" نشان دهد که حاکی از تمایل پاکستان به متوقف کردن مداخله باشد.

به هر حال تاکنون پاکستان شرط عدم مداخله را پذیرفته و قبول کرده بود که به مذاکرات مستقیم، تن دهد. شورویها نیز متعهد شدند که جدول زمانی قابل قبول برای همه طرفها ارائه کنند و زمینه عزله کارمل - که شرط پاکستان برای مذاکره مستقیم بود - را فراهم نمایند. اما طرفین در مورد ثبات یکدیگر بسیار بدگمان بودند. این بی اعتمادی چندجانبه از زمان "رویداد اسلام آباد" بیشتر تشدید یافته بود. به عنوان مثال وقتی من با گاوریلوف جایگزینی کارمل را به عنوان تنها راه کشاندن پاکستان به مذاکرات مستقیم ذکر کردم، او گفت که ضیاء الحق زمانی پیشنهاد جانشینی سلطان علی کشتمند به جای کارمل را رد کرده بود.

یعقوب خان چندی بعد گفت که صریح ترین علامت دادن پاکستان به روسها اظهار تمایل این کشور به پذیرش شرط عدم مداخله است، من این موضوع را به گاوریلوف گوشزد کردم. افغانها از متن جدید در مورد عدم مداخله، به جز تعابیر آن در مورد مسایل مرزی، راضی به نظر می رسیدند. در رابطه با خروج نیروهای خارجی، شاه محمد دوست گفت: «پس از اجرای شرط عدم مداخله، افغانستان به اتحاد شوروی اطلاع خواهد داد که این کشور باید سربازان نظامی خود را خارج کند و شوروی چنین خواهد کرد». احساس می کردم او همیشه در این مورد رفتار دوگانه ای دارد.

به هر حال بحث روی بسیاری از عبارات و جملات پیش نویس، بیش از اندازه به درازا می کشید و همگان را خسته می کرد. به عنوان مثال پاکستان در مورد عبارت "مشورت با آوارگان" قبل از به نتیجه رسیدن مذاکرات ژنو نظر مثبت داشت؛ چرا که این کشور مدعی بود آنها نیز به عنوان بخش بزرگی از مردم افغانستان باید در فرایند مذاکرات

نقش بگیرند. اما شاه محمد دوست با این موضوع شدیداً مخالفت کرد. از نظر او در متن به جای "مشورت" با آنها باید تعبیر "کسب اطلاعات" از آنها آورده شود. مشکل دیگر این بود که موافقت دولت افغانستان در هر قسمت باید گرفته می شد.

سرانجام شاه محمد دوست متن توافق را به شرط ایجاد تغییر در قسمت مسایل مرزی پذیرفت و یعقوب خان به عکس یا هر گونه تغییر در آن بخش مخالفت کرد. گاوریلوف گفت که مرزها تنها موضوعی است که او نمی تواند در آن مورد بر افغانها تأثیر گذارد: «این مسئله برای آنها خیلی حساس است و من نمی توانم در این باره چیزی بگویم». به نظر او این واقعیت که یعقوب خان آمادگی داشت تعهد دولتش برای متوقف کردن مداخله را بپذیرد، امری مهم بود. این مرحله از مذاکرات زانو در همین جا به پایان رسید.

IX

ادامه مذاکرات ماه آوریل به تعویق افتاد ولی همه ما در رابطه با آینده آن اظهارات خوش بینانه ای کردیم. در این زمان شایعه دیگری بر سر زبانها افتاد؛ اینکه گلبدین حکمتیار رهبر بنیادگراترین گروه مقاومت ممکن است به عنوان نخست وزیر وارد ائتلاف با بیرک کارمل و ح. د. خ. شود. اکونومیست لندن در مقاله ای در این باره نوشت، روسها ممکنست تصور کنند که با پیوستن گلبدین حکمتیار به ائتلاف، دیگر گروههای چریکی مخالف دولت در موضع ضعف قرار خواهند گرفت.^۷ البته این اولین بار نبود که چنین چیزی مطرح می شد.

چندی بعد با "داگلاس هرد" وزیر مشاور در امور خارجی انگلستان دیدار کردم. انگلیسیها همیشه اطلاعات زیادی نسبت به قضایای مختلف داشتند. او معتقد بود که خطرناک است اگر به بهای از هم پاشیدن گروههای مجاهدین، درستی نیت آندروپف را آزمایش کنیم. من گفتم که شورویها نیز به همین اندازه درباره نیت غرب بدگمان هستند. آنها باور ندارند که ایالات متحده به پاکستان اجازه دهد که در صورت قبول تعهدات رسمی، به مداخلات خاتمه دهد. همچنین با نمایندگان جامعه اروپا نشست دیگری داشتم، که نتایج خوبی دربرداشت. با این حال در مورد نیت آندروپف، یا در مورد

توانمندی او در تصمیم‌گیری برای خروج، تردیدهای زیادی وجود داشت. در ۲۶ ماه مه اطلاع یافتیم که دولت امریکا نامه‌ای با امضای جورج شولتز در مورد حمایت از تلاشهای سازمان ملل به اتحاد شوروی فرستاده است. نامه حاکی از تمایل ایالات متحده برای همکاری در فرایند مذاکرات بوده است، اما در صورتی که شوروی تعهد واقعی برای رسیدن به توافق داشته باشد.

همان روز یعقوب‌خان به نیویورک آمد. او قبلاً از پکن، پاریس، لندن، واشنگتن و نیز عربستان سعودی، که آن موقع ریاست کنفرانس اسلامی را به عهده داشت، دیدار کرده بوده بود. برداشت او از سفرهایش این بود که شک و تردیدهای عمیق درباره مذاکرات وجود دارد. با این حال ایالات متحده قویاً از مذاکرات حمایت می‌کرد و موقعیتش را به عنوان تضمین‌کننده توافقات و مجری سند نهایی آن حفظ کرده بود. چنین نشان داده بود که می‌تواند به عنوان یک تضمین‌کننده عمل کند، اما تنها پس از اینکه خروج نیروهای شوروی تکمیل شود. توافق در مورد چارچوب زمانی کوتاه برای خروج، مسئله اصلی مطرح شده در کشورهایی بود که او بدانها سفر کرده بود.

به گفته یعقوب‌خان، کلیه کشورهای یاد شده تأکید داشتند که توافق تنها در صورت حذف کارمل از صحنه به دست خواهد آمد. به نظر آنها تنها در این صورت، روسها بدون اینکه باعث به راه افتادن حمام خون شوند، از افغانستان خارج می‌شدند. او همچنین اظهار خوش بینی می‌کرد که موافقت مسکو را برای برکناری کارمل جلب کرده است.

X

روز سیزدهم ژوئن، کمی قبل از شروع مجدد مذاکرات به ژنو رفتیم. یکی از مقامات کمیساریای عالی سازمان ملل که از پاکستان بازگشته بود گفت که اکنون فضای خوشبینی نسبت به صلح بر اردوگاههای آوارگان افغان حاکم است. یعقوب‌خان نیز که از مسکو بازگشته بود با خوشبینی اظهار کرد که با روسها توافق کرده است تا دیگر بر سر راه یکدیگر مانع ایجاد نکنند و نیز اینکه آنها قصد دارند کشتمند را جانشین کارمل نمایند. به گفته او، ضیاءالحق با بدبینی چنین چیزی را قابل تحقق نمی‌دانست. به هر حال یعقوب‌خان نسبت به از سرگیری گفتگوها خوشبین و مشتاق به نظر می‌رسید.

بنابراین متنی را پیشنهاد کردم که طبق آن نماینده ویژه دبیرکل برای اطمینان از رعایت کامل فوری و صادقانه شروط جامع توافق بر اجرای توافقنامه و اقدامات ویژه مورد نظر، نظارت می‌کرد. نماینده ویژه همچنین با طرف‌ها و تضمین‌کننده‌ها مشورت می‌کرد که در صورت تخلف احتمالی از شروط به چه اقداماتی متوسل شوند. شورویها و افغانها این پیشنهاد را با اکراه زیاد و با تأکید بر این شرط پذیرفتند که انجام آن به مفهوم ادامه مأموریت من در سراسر فرایند اجرای معاهدات باشد و نیز اینکه چنین چیزی، اقدامات نیروهای حافظ صلح سازمان ملل را ایجاب نکند. گفتنی است روسها قبلاً با مسئله اخیر به طور مداوم مخالفت می‌کردند.

ما متن را در مورد عدم مداخله تکمیل کردیم؛ و بدین ترتیب - به نظر من - حتی مسئله مرزی نیز حل شد. برداشت من این بود که شاه محمد دوست بالاخره پیشنهاد پاکستانی‌ها در این مورد ("سرحداث بین‌المللی شناخته شده موجود") را خواهد پذیرفت، مشروط بر اینکه آنها عبارت تند در مورد استفاده از زور را از متن حذف کنند. البته شاه محمد دوست و پس از او جانشینش عبدالوکیل، تا آخرین روزهای مذاکرات در آوریل ۱۹۸۸ مداوماً می‌گفتند که به چنین تفاهمی نرسیده‌اند. اگرچه یادداشتهای من جای بحث باقی نمی‌گذاشت که به چنین چیزی رسیده بودیم. تنها گورباچف توانست این مشکل را حل کند.

ما همچنین متنی را تکمیل کردیم که شامل ترتیبات و نحوه بازگشت آوارگان می‌شد و تمام آنها مبتنی بر معیارهای سازمان ملل بود. پاکستان از قبول ایجاد "کمیسیون مشترک" با شرکت این کشور و افغانستان به منظور سازماندهی و هماهنگی عملیات بازگشت، امتناع ورزید، و این مشکل ساز شد. یعقوب‌خان در آخر، علی‌رغم نظر مخالف مشاورانش، با این فرض کمیسیون فوق را قبول کرد که در زمان تشکیل آن حکومت جدید در افغانستان بر سر کار آید.

به هر حال وقتی مذاکرات بار دیگر به تعویق افتاد، طرف‌های من شدیداً مورد انتقاد قرار گرفتند. در پاکستان تندروها تأکید داشتند که شورویها باید مجبور به خروج شوند و در عین حال نباید هیچ امتیازی به آنها داده شود. در کابل بسیاری از اعضای حزب حاکم استدلال می‌کردند که پاکستان باید مجبور شود تمام فعالیتهای مداخله جویانه‌اش را

آشفته شدم. اکنون به نظر می‌رسید که یعقوب خان اظهاراتش هنگام ترک مسکو را اصلاح می‌کند. او تأکید می‌کرد که نتایج فوری و سریع را نباید انتظار داشت. شاه محمد دوست به نوبه خود، به طور انعطاف‌ناپذیر از صحبت درباره جدول زمانی خروج خودداری ورزید و مسئله مشارکت کامل ایران در مذاکرات را پیش کشید و اینکه در غیر این صورت، افغانستان نمی‌تواند هیچ‌گونه تعهدی بدهد.

از همان آغاز مذاکرات سعی می‌کردم مهمانیهای شام یا نهار برای نمایندگان افغانستان و پاکستان ترتیب دهم و برای این منظور بهترین رستورانها و لذیذترین غذاها را انتخاب می‌کردم. چرا که در این لحظات و زمان استراحت بود که می‌شد درباره موضوعات مورد بحث آشکارا و بی‌پرده صحبت کرد. اما در روز آخر مذاکرات طرف‌هایم شدیدتر از رهبران انعطاف‌پذیر اسلام‌آباد و کابل از خود مخالفت نشان دادند. به نظر می‌رسید که زویداد مسکو بر قضیه تأثیر زیادی گذاشته است.

در این شرایط تصمیم گرفتم بیشتر روی متن پیش‌نویس کار کنم. چرا که تکیه روی نکات مورد توافق، اعتماد بیشتری - که اکنون به نظر می‌رسید وجود ندارد - به وجود می‌آورد. بدین ترتیب متن تجدیدنظر شده‌ای تهیه شد که انتظار می‌رفت ملاحظات و اصلاحات دیگری نیز از سوی طرف‌ها در مورد آن پیشنهاد شود. پاکستانی‌ها پیشنهادات مفیدی داشتند. افغانها درباره موضوع عدم مداخله پیش‌نویس جدیدی ارائه کردند. اما من آنها را وادار کردم که روی همان متن قبلی کار کنند.

هنگامی که پاکستانی‌ها می‌خواستند به بحث در مورد مکانیسم مشورتی با پاکستان ادامه دهند، من گفتم که باید به پیش‌نویس توافق شده حق تقدم قائل شد. بحث تضمین‌کننده‌ها یکبار دیگر مطرح شد. یعقوب خان پنج عضو دائم شورای امنیت را برای این منظور پیشنهاد کرد. شاه محمد دوست تضمین‌کننده‌ها را گروهی از دوستان می‌دانست که از اجرای کامل توافق اطمینان دهند. او می‌خواست علاوه بر کشورهای مورد نظر یعقوب خان هند را نیز در این لیست وارد کند و صرف همین پیشنهاد پاکستانی‌ها را رنجاند. در آن مرحله هر دو طرف به طور مشترک تنها امریکا و شوروی را به عنوان تضمین‌کننده معاهدات قبول داشتند.

امریکاییها نیاز به یک روش پیچیده نظارت را با یعقوب خان مطرح کرده بودند.

بنابراین متنی را پیشنهاد کردم که طبق آن نماینده ویژه دبیرکل برای اطمینان از رعایت کامل فوری و صادقانه شروط جامع توافق بر اجرای توافقنامه و اقدامات ویژه مورد نظر، نظارت می‌کرد. نماینده ویژه همچنین با طرف‌ها و تضمین‌کننده‌ها مشورت می‌کرد که در صورت تخلف احتمالی از شروط به چه اقداماتی متوسل شوند. شورویها و افغانها این پیشنهاد را با اکراه زیاد و با تأکید بر این شرط پذیرفتند که انجام آن به مفهوم ادامه مأموریت من در سراسر فرایند اجرای معاهدات باشد و نیز اینکه چنین چیزی، اقدامات نیروهای حافظ صلح سازمان ملل را ایجاب نکند. گفتنی است روسها قبلاً با مسئله اخیر به طور مداوم مخالفت می‌کردند.

ما متن را در مورد عدم مداخله تکمیل کردیم؛ و بدین ترتیب - به نظر من - حتی مسئله مرزی نیز حل شد. برداشت من این بود که شاه محمد دوست بالاخره پیشنهاد پاکستانی‌ها در این مورد ("سرحداث بین‌المللی شناخته شده موجود") را خواهد پذیرفت، مشروط بر اینکه آنها عبارت تند در مورد استفاده از زور را از متن حذف کنند. البته شاه محمد دوست و پس از او جانشینش عبدالوکیل، تا آخرین روزهای مذاکرات در آوریل ۱۹۸۸ مداوماً می‌گفتند که به چنین تفاهمی نرسیده‌اند. اگرچه یادداشتهای من جای بحث باقی نمی‌گذاشت که به چنین چیزی رسیده بودیم. تنها گورباچف توانست این مشکل را حل کند.

ما همچنین متنی را تکمیل کردیم که شامل ترتیبات و نحوه بازگشت آوارگان می‌شد و تمام آنها مبتنی بر معیارهای سازمان ملل بود. پاکستان از قبول ایجاد "کمیسیون مشترک" با شرکت این کشور و افغانستان به منظور سازماندهی و هماهنگی عملیات بازگشت، امتناع ورزید، و این مشکل ساز شد. یعقوب خان در آخر، علی‌رغم نظر مخالف مشاورانش، با این فرض کمیسیون فوق را قبول کرد که در زمان تشکیل آن حکومت جدید در افغانستان بر سرکار آید.

به هر حال وقتی مذاکرات بار دیگر به تعویق افتاد، طرف‌های من شدیداً مورد انتقاد قرار گرفتند. در پاکستان تندروها تأکید داشتند که شورویها باید مجبور به خروج شوند و در عین حال نباید هیچ امتیازی به آنها داده شود. در کابل بسیاری از اعضای حزب حاکم استدلال می‌کردند که پاکستان باید مجبور شود تمام فعالیتهای مداخله جویانه‌اش را

خاتمه دهد و مسئله خروج نباید در توافق ذکر شود. در واشنگتن و مسکو نیز مخالفت‌هایی در مورد توافق وجود داشت. متعاقباً شنیدم که آندروپف در ماه مه شدیداً بیمار شده است و هیچ‌گاه توانایی کنترل بر حکومت را دوباره بدست نخواهد آورد.

مشکل واقعی چه بود؟ آیا ترکیب عوامل یاد شده، حرکت به سوی فرایند صلح را کند می‌کرد؟ آیا هنگامی که گذاشتم در ماه آوریل مذاکرات به تعویق بیفتد، دچار اشتباه شدم؟ آیا می‌توانستم باعث ادامه آن شوم؟ در آن شرایط پاسخی برای این پرسش‌ها نداشتم.

XI

یعقوب‌خان به دلایل داخلی مجبور شد هنگام بازگشت به اسلام‌آباد تصویر مثبتی از مذاکرات ارائه دهد. او گفت که کوردوز برای بحث در مورد متن مربوط به تضمین‌کننده‌های توافق باید به مسکو و واشنگتن سفر کرده و برای ادامه مذاکرات از منطقه دیدار نماید.^۸

همچنین جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا وقتی در اوایل ژوئیه به پاکستان سفر کرد و ضیاء الحق و یعقوب‌خان او را در جریان مذاکرات قرار دادند، ادامه گفتگوها را ارزشمند توصیف کرد. او همچنین اظهار امیدواری کرد که کنگره ارائه کمک‌های جدید را تصویب کند. پس از آن وی رهسپار یکی از اردوگاه‌های آوارگان شد تا به آنها دل‌داری دهد که تنها نیستند. او فریاد زد: «جنگجویان هم قطار راه آزادی! ما با شما هستیم».^۹

گزارش‌های رسیده از پاکستان حاکی از وجود اختلافات داخلی در این کشور بود. حلقه‌های سیاسی و نظامی خاصی با یعقوب‌خان و پیشرفت مذاکرات ژنو مخالفت می‌کردند. از سوی دیگر افزایش جمعیت مهاجرین افغانستان ضرورت ایجاد یک مکانیسم مشورتی با آنها را همزمان با جریان مذاکرات بیشتر می‌کرد. در این شرایط ضرورت داشت یعقوب‌خان به سوی راه‌حلی حرکت کند تا به عنوان خیانت به آوارگان افغان مورد حمله قرار نگیرد. بدین ترتیب تصمیم گرفتم مشورت‌هایی با کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان (UNHCR) داشته باشم. ایالات متحده و کشورهای غربی به عنوان مهمترین تأمین‌کنندگان مالی کمیساریا، آنرا تحت فشار می‌گذاشتند که مشورت‌ها

باید تنها بعد از حصول توافق صورت گیرد. طی گفتگوهای ژنو توافق شد که مشورتها توسط تیمی از مقامات کمیساریا و یکی از اعضای دفتر من انجام گیرد. ما امیدوار بودیم که این روش پاکستان را راضی کرده و ما بتوانیم افغانستان را نیز متقاعد کنیم. چون من شخصاً در کارهای مشورتی شرکت نداشتم.

گفتنی است در ۲۹ ژوئیه پس از بازگشت از ژنو اطلاع یافتم که "ستانیسلاف گاوریلوف"، نماینده سابق شوروی در مذاکرات ژنو، در گذشته است. او در جریان مذاکرات با قاطعیت و مهارت کارکرد. این خبر مرا شدیداً غمگین نمود.

چندی بعد با "ایگل برگر" دیدار کردم. او معتقد بود که پیشرفت کند مذاکرات نتیجه اختلاف روزافزون داخلی در مسکو بوده است. به نظر او سیاست شوروی در رابطه با افغانستان موضوع بحثهای داغ در دفتر سیاسی حزب بود که در آن گرومیکو موضع بسیار تندی داشته است. نتیجه بحث بستگی به این داشت که آندروپوف به چه میزان کنترل خود را بر قدرت حفظ کند. گفتم که به نظر شورویها، امریکا تمام امکانات رسیدن به توافق را از بین برده است.

برگر اظهار داشت که ایالات متحده طرفدار ریخته شدن خون روسها در افغانستان نیست و در درازمدت خراب شدن وضعیت در پاکستان به ضرر امریکا نیز خواهد بود. به نظر او امریکا برای رسیدن به توافق، خواهان تعهد رسمی شوروی برای خروج بود. من پاسخ دادم که به گفته مقامات شوروی چنین تعهدی بستگی به داده شدن اطمینان لازم از سوی آنها در مورد عدم مداخله دارد و افزودم که پیش کشیدن دعوی "اول مرغ بود یا تخم مرغ" مسئله را حل نمی کند.

برگر خاطر نشان کرد که واشنگتن نمی خواهد تضمین کننده های معاهدات به دو کشور امریکا و شوروی محدود شود. چرا که این اقدام ممکن است چنین تفسیر شود که دو ابرقدرت خواهان برقراری "کندومینیوم" (تسلط مشترک) بر افغانستان هستند. او همچنین گفت که پاکستان نیز خواهان حل بحران از طریق مذاکره است؛ «آنها به توافق نیاز دارند، اما نمی توانند به چیزی تن دهند که برای مجاهدین قابل قبول نباشد».

با توجه به اینکه دورنمای روشنی برای توافق وجود نداشت، سفرم به منطقه طبق برنامه قبلی رالفو کردم. پیدا بود که در شرایط حاضر مذاکرات با مشکلات عمیق مواجه

است. پاکستانی‌ها، افغانها و شورویها همگی آتشی و متلاطم به نظر می‌رسیدند. ظاهراً همه آنها به دلایل کاملاً متفاوت به من نیاز داشتند. آنها نارضایتی‌شان را هم آشکار و هم به طور خصوصی اظهار کردند. گفتنی است در این شرایط ماهها بود که محیط روابط بین‌المللی متشنج بود. بخصوص که در اول سپتامبر یکی از هواپیماهای خطوط هوایی کره جنوبی به هنگام ورود به فضای شوروی پایین آورده شد.

در این زمان مهمترین پیشرفت بدست آمده در امر مذاکرات، توافق پاکستانی‌ها در مورد عدم مداخله و موافقت در این باره بود که بحث مجدد روی آن لزومی ندارد. افغانها از این امر راضی به نظر می‌رسیدند. اما در این صورت برخلاف تمایل آنها مسئله مرزی - که مورد پذیرش شاه محمد دوست نبود - دیگر مورد بحث واقع نمی‌شد.

در ارتباط با ایجاد تیم مشترک کمیساریای عالی پناهندگان و نمایندگی سازمان ملل در امور افغانستان برای مشورت با آوارگان، پاکستانی‌ها اصرار داشتند که مقامات عالی‌رتبه سیاسی سازمان در آن مشارکت داشته باشند و از نظر آنها حضور تنها یکی از افراد دفتر من در این تیم کافی نبود. من گفتم که خودم با آوارگان تحت حمایت سازمان ملل دیدار خواهم کرد و به آنها اطمینان خواهم داد که ما فعالانه در جستجوی حل و فصل مناقشات هستیم، اما کابل به طور رسمی این رویه من و کمیساریا را مورد اعتراض قرار داد و وزیر خارجه افغانستان از صرف پیشنهاد من دچار اضطراب فراوان شد؛ به نظر او پاکستانی‌ها از من سوء استفاده می‌کردند. در این صورت ممکن بود مذاکرات به شکست منجر شود.

گزارش سال ۱۹۸۳ دبیرکل به مجمع عمومی در رابطه با افغانستان حکایت از پیشرفتهای اساسی جریان مذاکرات داشت، اما این ثابت نمی‌کرد که بتوان بین اختلاف بر سر موضوعات اساسی پل زد. در ادامه گزارش آمده بود: «اما مایه تأسف است که کارهای جدی انجام شده ضایع شود».^{۱۰} گفتنی است، در اجلاس مجمع عمومی در همین سال، قطعنامه محکومیت اشغال افغانستان توسط شوروی با ۱۱۶ رأی موافق، ۲۰ رأی مخالف و ۱۷ ممتنع به تصویب رسید.^{۱۱}

در اول نوامبر گفتگویی خصوصی با ایگل برگر در واشنگتن داشتم. احساس می‌کردم مواضع موجود، ادامه مذاکرات را با مشکل مواجه می‌سازد. به گفته ایگل برگر او در آغاز

سال متقاعد شده بود که شورویها قصد خروج نیروهای خود را از افغانستان دارند، اما اکنون وضعیت در کرملین به گونه دیگر بود. او افزود: «ما اکنون دری را می‌گوییم که هیچ‌کس آن را باز نخواهد کرد. در واقع، فرایند سیاستگذاری در مسکو اکنون به گونه‌ای نیست که پشتیبان تلاشهای شما باشد. اما سازمان ملل تعهد دارد که به کوییدن این در ادامه دهد».

عوامل زیادی وجود داشت که مشکلات جدی و فزاینده بر سر راه مذاکرات ایجاد می‌کرد. اگر ارزیابی برگر صحیح بود، وضعیت موجود در کرملین یکی از آنها به شمار می‌آمد. اطمینان داشتم که نه تنها در مواضع مسکو بلکه در دیدگاههای واشنگتن، اسلام‌آباد و کابل نیز تغییرات عمده‌ای پیش آمده بود. اما ایگل برگر درست می‌گفت که من وظیفه داشتم به تلاشهایم ادامه دهم.

XII

در مارس ۱۹۸۸، چهار سال پس از مرگ آندرویف یکی از محققان شوروی که در آخرین دور مذاکرات در ژنو به سر می‌برد، به دفتر من آمد تا به گفته خودش مسئله مهمی را برایم بازگو کند. او گفت که دوستش یکی از اعضای رهبری شوروی است و هنگام مرگ آندرویف در بیمارستان محل بستری شدن او، به اوراقی برخورده که اغلب آنها در ارتباط با مسئله افغانستان بوده است. او افزود: «با اطمینان می‌گویم که پیش‌نویس توافق یکی از آنها بوده است».

فصل ششم

جنگها شدت می یابند

سلیگ اس. هاریسون

جستجوی راه دیپلماتیک خلاصی از افغانستان توسط آندروپف، با سیاستی که بر تشدید نظامی‌گری تأکید داشت، به موازات هم پیش می‌رفت. دو مورخ برجسته جنگ "دیوید سی. ایزبای" و "مارک اوربان" که در موارد بسیاری دارای اختلاف نظر هستند، قبول دارند که هدف او به حداقل رساندن صدمات و محدود کردن عملیاتها در عین حالی بود که رسیدن به توافق از طریق مذاکره را جستجو می‌کرد.^۱

مأموریت نیروهای شوروی در دوران آندروپف محدود به دردست داشتن مراکز کلیدی شهرها، حفظ راههای ارتباطی بین آنها و قطع خطوط تدارکاتی مجاهدین با پایگاههای موجود در پاکستان بود. متارکه جنگ در دره پنجشیر و در نتیجه دسترسی بدون مانع واحدهای نظامی و کاروانهای تدارکاتی به کابل، این مأموریت را آسان‌تر می‌کرد. در مقابل دو تهاجم سنگین سال ۱۹۸۲ در نواحی پنجشیر و هرات، تهاجمات شورویها طی سال ۱۹۸۳ محدود به عملیاتهای کوچک نظامی و بمباران پراکنده هوایی سنگرهای مجاهدین بود.

آندروپف متعاقب ناکامی مذاکرات ژنو در ژوئن این سال، به تقویت نیروهای شوروی ادامه داد. گروههای مقاومت که با کمکهای تصاعدی واشنگتن و اسلام‌آباد تشویق شده بودند، باگذشت زمان به حملات بیشتر مبادرت کردند. نتایج این تهاجمات محدود بود، اما مجهز شدن نیروهای مقاومت به تجهیزات کامل‌تر و پیشرفته‌تر، فشار بر مسکو برای تجدیدنظر در سیاست این کشور در مورد افغانستان را افزایش داد. پس از

مرگ آندروپف روسها استراتژی جدیدی را روی دست گرفتند. دوره فترت تصدی چرنینکو از فوریه ۱۹۸۴ تا روی کار آمدن گورباچف در مارس ۱۹۸۵، شاهد بزرگترین عملیاتهای نظامی در طول دوران جنگ بود. شش عملیات بزرگ که در هر کدام پنج تا ده هزار نیرو شرکت داشتند و در مجموع ۲۳۴۳ سرباز شوروی طی آنها کشته شدند؛ این بالاترین ارقام نسبت به سالهای دیگر بود.^۲

حملات مجاهدین

مداوم‌ترین حملات مجاهدین در سال ۱۹۸۳ به منظور ضربه زدن و تسخیر پایگاههای نظامی ارتش افغانستان در اورگون، خوست و جاجی طراحی شده بود که همگی این مناطق دسترسی لجستیکی خوبی به دپوهای تدارکاتی آی.اس.آی در امتداد مرز پاکستان داشتند. برای اولین بار جنگجویان مقاومت به نیروی آتشی مجهز شدند که برای چنین عملیاتهای بزرگی مورد نیاز بود. در جنگ اورگون یکی از شاهدان عینی شاهد آتشبارهای توپخانه و حدود هفتاد مسلسل ضد هوایی، از جمله ۱۲/۷ میلیمتری و ۱۴/۵ میلیمتری، بوده است.^۳ ادامه تهاجمات متناوب روی پایگاههای مرزی که در طول سال به آن مبادرت می‌شد، دو ضعف عمده گروههای مقاومت را آشکار کرد که اکثر توانمندیهای آنها را تحلیل می‌برد.

یکی از ضعفهای آنان، این بود که برای استفاده از مسلسلهای ضد هوایی و نیز خنثی کردن مین‌های کار گذاشته توسط روسها در اطراف پایگاههای نظامی، آموزش لازم ندیده بودند. این امر ناتوانی نیروهای روستایی سازمان داده شده برای فعالیتهای چریکی را در مبادرت به جنگهای بزرگتر انعکاس می‌داد. اغلب نیروهای روسی کشته شده در افغانستان، در انفجارهای موشکی و کمین‌هایی به قتل می‌رسیدند که در آنها جنگجویان مقاومت از خود از جان گذشتگی نشان می‌دادند. این گونه تهور در عملیاتهای کوچک و سستی، با نظم و ساختار فرماندهی مورد نیاز برای مبادرت به جنگهای وسیع در مقابل یک ارتش منظم، کاملاً تفاوت داشت.

مشکل بنیادی‌تری که گروههای مقاومت با آن مواجه بودند، جناح‌بندی تضعیف کننده آنها بود. به عنوان مثال در اکتبر ۱۹۸۳ مشاجره بی‌پایان بین دو گروه عمده مقاومت

بر سر تصاحب دو تانک و کنترل آنها، سرانجام باعث شد که هیچ کدام نتوانند از آنها در عملیات استفاده کنند.

گروههای مقاومت مستقر در پاکستان عملیاتهای خود را در داخل افغانستان با فراهم کردن سلاح برای گروههای قبیله‌ای محلی و پرداخت پول در ازای همکاری شان، انجام می دادند. بعضی از گروههای قبیله‌ای علی‌رغم ابراز خصومت ملی و مذهبی در مقابل حضور شوروی، یا از رژیم کابل حمایت می کردند یا وفاداری شان نسبت به اینکه چه کسی بالاترین پیشنهاد را بدهد، در نوسان بود. بعضی دیگر سعی داشتند به طور کلی از گرفتار کردن خود در این قضایا اجتناب کنند. به عنوان مثال یکی از گروههای طرفدار رژیم کابل در ۱۹۸۳ قبیله "کاروخیل" بود که به حکومت کمک می کرد تا پایگاه قدرت عمده خود در درّه سروبی را حفظ کند و دیگری یک طایفه تاجیک در درّه اندرآب که از جاده حیاتی سالنگ پاسداری می کرد. یکی از فرماندهان عمده محلی که برایش فرقی نمی کرد به کدامیک از طرفین خدمت کند، "عصمت‌الله مسلم" نام داشت که کار خود را با یک جناح مقاومت شروع کرد و سپس به رژیم کابل نزدیک شد. او تا زمانی که فرمانده ملیشه‌های طرفدار دولت در قندهار شد، چند بار تغییر موضع داد. چه درست باشد یا نباشد که «هزاران و شاید دهها هزار نفر»^۴ از مجاهدین زندگی خود را در نزاعهای میان گروهی از دست دادند، در این شکی نیست که تداوم کشمکشهای خونین عمدتاً باعث شد تا نیروهای مقاومت نفوذ خود را از دست دهند. اغلب برخوردهای مسلحانه بین گروههای مقاومت بر سر کنترل بر غنایم قابل فروشی صورت می گرفت که آنان یا در جنگ و یا از طریق کمکهای خارجی به دست آورده بودند.

علاوه بر تصرف پادگانهای مرزی، حملات مقاومت در سال ۱۹۸۳ روی سیستم دفاعی کابل متمرکز شد که قبل از آن نفوذ ناپذیر به نظر می رسید. تا آن موقع اغلب گروههای مقاومت فراتر از قتل‌های پراکنده مستشاران روسی توسط دستجات کوچک تفنگداران و بکارگیری تله‌های انفجاری، مبادرت به حمله روی سربازخانه‌ها و مجتمع‌های مسکونی نظامیان شوروی نکرده بودند. اما همان طور که نیروهای شوروی و ارتش افغانستان تدابیر امنیتی شدیدتری اتخاذ می کردند، فعالیتهای زیر زمینی در پایتخت مشکل تر می شد. گروههای مقاومت سرانجام تصمیم به حمله با توپ و خمپاره

(هاوان) روی دژ نظامی بالاحصار گرفتند، که یکی از استحکامات عمده شوروی در داخل حوزه دفاعی کابل به حساب می آمد.

این حقیقت که گروههای مقاومت توانستند در تاریخ ۱۳ اوت با تسلیحات کافی به داخل این حوزه نفوذ کرده و در یک جنگ خونین شبانه، صدمات عمده‌ای به این دژ نظامی وارد سازند، فرماندهی ارتش سرخ را دستپاچه کرد. یکی دیگر از حوزه‌های فعالیت مقاومت در اواسط ۱۹۸۳، بلخ در منطقه شمال کشور بود که در آنجا ذبیح‌الله فرمانده معروف محلی، حملاتی را روی پایگاه ارتش انجام داد و طی آن چندین هواپیما و یک دیوی مهمات نابود شدند.

مجاهدین پس از تهاجم به بالاحصار، کاروانهای شوروی در جاده اصلی منتهی به کابل را به ستوه آوردند و چندین پایگاه هوایی عمده را مورد تهدید قرار دادند. فرماندهی نیروهای شوروی در تلافی آن، عملیتهای مختلط هوایی و زمینی روی مناطقی را سازمان داد که مظنون به فراهم آوردن کمک برای نیروهای مقاومت و پناه دادن به آنها بودند. از ۲۶ نوامبر تا ۶ دسامبر ۱۹۸۳ بمب افکنهای غول پیکر شوروی سه درّه واقع در مناطق "شمالی" در مجاورت جاده شمال به کابل را شدیداً بمباران کردند. در ضمن نیروهای امنیتی شوروی و افغانستان با پشتیبانی جنگنده‌ها و هلیکوپترها، سعی کردند مخفیگاههای مقاومت را از بین ببرند.

بمبارانهای گسترده "شمالی" و تهاجم مجدد به پنجشیر، تلاش برای جمعیت‌زدایی مناطقی بود که به نیروهای مقاومت متعهد بودند. جنبه مهم دیگر عملیتهای شمالی این بود که نخستین بار در آنها و در تهاجمات مختلط هوایی و زمینی، هلیکوپتر به صورت وسیع مورد استفاده قرار گرفت. بکارگیری هلیکوپترهای جنگی بیانگر تلاش قاطعانه شوروی برای مقابله با تهاجمات مقاومت در مناطق مرزی بود.

آخرین نبرد سخت این سال در منطقه مرزی اورگون صورت گرفت و واحدهای مقاومت در همان نزدیکیها پیوسته بر فشارهای خود می افزودند و نیروهای ارتش به دفاع در پشت سنگرهای مستحکم مشغول بودند. بالاخره در ۲۲ ژانویه ۱۹۸۴، ارتش سرخ با پشتیبانی نیروهای هوابرد مداخله کرد تا به دژ تحت محاصره کمک کند.

در آوریل ۱۹۸۴، نیروهای احمدشاه مسعود یکبار دیگر جاده سالنگ را مورد حمله

قرار دادند و بدین ترتیب مشخص شد که متارکه این سال به پایان رسیده است. آنگاه فرماندهی شوروی طرح تاکتیکی برای هفتمین تهاجم به پنجشیر را برنامه‌ریزی کرد که با عملیات قبلی متفاوت بود. افراد مسعود همیشه توانسته بودند از چنگ نیروهای شوروی از طریق گذرگاههای مرتفع به دره‌های فرعی بگریزند. این بار شورویها پس از اشغال دره اصلی به کمک ستونهای مکانیزه با فرستادن نیرو به دره‌های جانبی، شبکه نظامی گسترده‌ای ایجاد کردند. به علاوه، نیروهای هوابرد می‌توانستند از طریق پایگاه هوایی بگرام عملیات انجام دهند و جنگجویان مسعود را در داخل کوهها تعقیب کنند. در ضمن بمب افکنهای "تی-یو-۱۶" از ارتفاعات بالا به بمباران پرداختند؛ بدین ترتیب نیروهای مسعود ناگهان در محاصره افتادند و فرصت مخفی شدن پیدا نکردند.

تاکتیکهای جدید در حفظ کنترل شوروی بر جاده سالنگ موفقیت آمیز بود، اما مسعود بیکار نشست. در ۲۰ آوریل، ۱۰ هزار نیروی شوروی به همراه پنج هزار سرباز ارتش افغانستان، به سوی دره حرکت کردند. پیشروی آنان در برخورد با مین‌ها کند شد، اما توانستند ظرف پنج روز، کنترل سطح دره را به دست گیرند. آنگاه طبق طرح، آنها به اشغال دره‌های مجاور پرداختند و بسیاری از چریکهای مسعود را به سوی مناطقی راندند که در معرض حمله نیروهای هوابرد قرار داشت. فرماندهان شوروی گذرگاههای خروجی پنجشیر و دره‌های مجاور اندرآب و علی‌شنگ را نیز محاصره کردند. بدین ترتیب مسعود مجبور شد نیروهایش را پراکنده کند و آنها را به سوی راههای صعب‌العبور و بیراهه‌ها فراری دهد.

بدین ترتیب رئیس‌جمهور بیرک کارمل توانست در ۶ مه از دو نقطه "گیاوه" و "رخه" بازدید کند و ادعا نماید که حکومت، آنها را تحت کنترل دارد. اما در واقع نیروهای شوروی و افغانستان تلاش می‌کردند تنها نیمه جنوبی دره را کنترل نمایند و از این رو به زودی افراد خود را از دره‌های جانبی کاملاً بیرون کشیدند. آنها تا ماه سپتامبر در نواحی پنجشیر مستقر بودند و شبکه‌ای از استحکامات نظامی در نیمه جنوبی آن ایجاد کردند. روسها قبل از واگذاری این پایگاههای نظامی به ارتش افغانستان، حمله هشتم و نهایي خود را سازمان داده و دره‌های جانبی را یکبار دیگر تصفیه کردند. بدین ترتیب نیروهای دولت افغانستان در طول بقیه سالهای جنگ توانستند اغلب حملات به جاده سالنگ را

دفع کرده و یا با مسعود به متارکه موقتی توافق کنند که جاده را باز نگه دارد. اما علی رغم اینکه نیروهای مقاومت در این تهاجم نسبت به قبل صدمات بیشتری دیدند، اغلب آنها توانستند مجدداً سازمان یافته و چندی بعد، هم در پنجشیر و هم در شمال شرق کشور، دست به تهاجم بزنند.

تکنیکهای حمله هلیکوپتری شورویها در عملیاته‌های شمالی و پنجشیر، یادآور تاکتیکهای نیروهای امریکا در جنگ ویتنام بود که برای جنگهای مرسوم در قاره اروپا طراحی شده بود و برای محیط افغانستان باید تغییر شکل پیدا می کرد. به همین دلیل، ورود واحدهای کماندویی "سپتزناز" به عرصه نبرد افغانستان در سال ۱۹۸۴، حاکی از آگاهی جدید روسها در مورد طبیعت مبارزه مجاهدین بود. همچنین بکارگیری نیروهای حمله هوای و کماندوها از گرایش روسها به عملیاته‌های "جستجو و تخریب" به سبک ویتنام حکایت داشت.

در همان حال که جنگ در پنجشیر زیر نگاه خیره پوشش خبری جهان به شدت در جریان بود، افواج نظامی شوروی و دولت افغانستان یک سری حملات علیه سنگرهای مقاومت در هرات و دره لوگر در نزدیکی کابل را سازمان دادند که تلفات زیادی دربرداشت. یکی از عملیاته‌های بسیار مهم نیروهای مشترک که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، پیشروی هماهنگ آنها در اواخر ژوئن برای امنیت بخشیدن به پایگاه هوایی بگرام و احاطه بر کوه صافی در شرق کابل بود که یکی از حوزه‌های مهم فعالیت مجاهدین و نیز راه کاروانهای تدارکاتی مقاومت از پاکستان به نواحی پنجشیر و دیگر بخشهای شمالی به حساب می آمد.

موفقیت این عملیات باعث انحراف دادن کاروانهای تدارکاتی به سوی مسیرهای خطرناک تر و دشوارتر می شد و همچنین نقطه اوج تلاشهای طولانی مدت روسها برای امن کردن پایتخت به شمار می رفت. عملیات ماه ژوئن امکان حمله موفقیت آمیز مقاومت به کابل را خیلی کم کرد و باعث تقویت روحیه رژیم کابل شد.

استراتژی روسها را در طول این سال عمدتاً کمک به پایگاههای تحت محاصره، تلاشهای وسیع تر برای نابودی دپوهای ذخیره مقاومت و قطع خطوط تدارکاتی آنها از پاکستان تشکیل می داد. در ماه اوت نیروهای مشترک دوازده هزار نفری شوروی و

دولتی، جنگجویان مقاومت را که در صدد تسخیر پایگاه نظامی ارتش افغانستان در منطقه جاجی بودند، عقب راندند. نیروهای هوای شوروی، تهاجمات متناوبی را در ماه سپتامبر روی مناطق خوست و درّه کتر شروع کردند و در ماه نوامبر پنج اسکادران هیلکوپتر ام. آی - ۶ جدید از پایگاه شوروی در ترکمنستان برای عملیات به افغانستان اعزام شدند. ۵. در بزرگترین عملیات از سال ۱۹۸۰، ده هزار سرباز شوروی و هفت هزار و پانصد سرباز افغان مجهز به تانک و توپخانه، در اواسط ماه دسامبر علی رغم مشکلات هوای زمستانی به سوی ناحیه خوست حرکت کرده و نیروهای مقاومت مستقر در مسافه را مجبور به عقب نشینی کردند.

در عملیتهای نیروهای شوروی طی سال ۱۹۸۴، در نواحی مرزی مجاور پاکستان، سنگرهای کاملاً استتار شده مجاهدین و دیوهای مهمات آنها عمدتاً دست نخورده باقی ماند. این یکی از نقاط برجسته معدود در فعالیتهای نیروهای مقاومت در اواخر دوران چرنینکو بود. با این حال مجاهدین علاوه بر عقب نشینی، یکی از رهبران محبوب خود فرمانده ذبیح الله را در این عملیات از دست دادند. جیپ حامل او در ناحیه مارمول بایک مین زمینی برخورد کرد. تاکنون معلوم نیست که او قربانی توطئه نیروهای ویژه "سپترناز" شد یا این حادثه نقشه یکی از رهبران رقیب مقاومت بود. اما مسکو نگرانی روزافزون در مورد افغانستان داشت و این در حالی بود که بیماری و اعتیاد در میان صفوف نیروهای شوروی شایع می شد. بعضی از گزارشها حاکی از این بود که قریب نیمی از افراد واحدهای نظامی شوروی، بیماریهایی چون اسهال خونی، حصبه، هپاتیت (التهاب کبد) و سینه پهلوی داشتند.^۶

دیدار از کابل

تصویر غالب غربی ها از جنگ طی سال ۱۹۸۴ این بود که رژیم کابل در آستانه فروپاشی سیاسی و نظامی قرار دارد. اما این تصور، حتی قبل از تهاجم موفقیت آمیز ژوئن علیه پایگاههای مقاومت در اطراف پایتخت، به هیچ وجه از واقعیت برخوردار نبود. طی یک دیدار ۱۰ روزه از کابل در ماه مارس، آن را شهری دلچسب با دفاع نظامی نسبتاً مطمئن یافتیم. فرماندهان شوروی علی رغم تنفر عمومی گسترده نسبت به حضورشان، از

حمایت ارتش و کمونیست‌های افغانستان برخوردار بودند.

هنگامی که در سوم مارس از مسکو به مقصد کابل پرواز کردم، تصور مشخصی از وضعیت آنجا نداشتم. من ظرف ۳۰ سال هفت بار به افغانستان سفر کرده بودم که آخرین بار آن در اوت ۱۹۷۸، کمی قبل از پیروزی کمونیست‌ها اتفاق افتاد. همچنین با رهبران مقاومت مستقر در پاکستان بارها مصاحبه کرده بودم. اما این اولین سفرم بعد از اشغال شوروی بود. با تصویری که گروه‌های مقاومت از شهر ارائه می‌کردند، انتظار داشتم شاهد اوضاع غیرعادی باشم و نمی‌دانستم خیابانها هنوز سالم مانده‌اند یا خیر.

ابتدا لباس ایرلندی‌ام را پوشیدم تا با روسها اشتباه گرفته نشوم. اما به زودی احساس کردم این کار لازم نبوده است و می‌توانم آزادانه در تمام نقاط این شهر دومیلیون نفری قدم بزنم.

در کمال تعجب همان فضای درهم و برهم و کسالت‌آوری را شاهد بودم که در دهه‌های سابق وجود داشت. اقدامات احتیاطی، یا اتفاقی بود و یا اصلاً وجود نداشت. در اطراف سفارت روسیه و وزارتخانه‌های دولتی چند سرباز ارتش افغانستان نگهبانی می‌کردند. عموماً در محل تقاطعها پنج یا شش پلیس مشغول پاسداری بودند. نیروهای شوروی و واحدهای ارتش افغانستان دور از دید عموم در اردوگاهها و مراکز نظامی استقرار داشتند؛ اگرچه گهگاهی هم کامیونهای تدارکاتی ارتش سرخ در ترافیک شهر وقفه ایجاد می‌کرد. پس از تاریکی هوا یک دسته تانک به نگهبانی از ساختمان وزارت دفاع مشغول می‌شد. در ساعتهای منع عبور و مرور شبانه - ۱۰ شب تا ۴ بامداد - مانند شب ارواح، سکوت برقرار بود. به جز یک شب که مبادله آتش توپخانه از کوههای دوردست به مدت چند ساعت قابل شنیدن بود.

بعد از ظهر روز ۹ مارس، پلیس تاکسی مرا در یک تقاطع، در حالی که ۶ عراده تانک ارتش افغانستان با سرعت به سوی خارج شهر در حرکت بودند، متوقف کرد. بعدها مطلع شدم که در این روز در یکی از مراکز نظامی واقع در ۱۰ مایلی خارج از شهر بر سر افزایش دوره خدمت سربازی از ۲ به ۳ سال آشوبی رخ داده است. پس از ترک کابل، در یکی از مطبوعات امریکایی گزارشی را در مورد آن حادثه خواندم که از یک «جنگ سنگین در پایتخت افغانستان بر اثر حمله بزرگ مخالفان به شهر» خبر می‌داد.

از آنجا که با زبان فارسی آشنایی اندکی داشتم، ضرورت داشت از طریق یک مترجم وزارت خارجه مصاحبه‌های رسمی انجام دهم. با اینحال می‌توانستم آزادانه و به میل خودم با هرکسی، چون افرادی که انگلیسی صحبت می‌کردند، از جمله دوستان افغانی سالهای قبل که با حکومت کار نمی‌کردند، دیپلماتهای مختلف، از جمله سفرای هند و شوروی، وزیرمختار امریکا و وابستگان نظامی سفارتخانه‌های کشورهای جهان سوم که روابط نزدیک با ارتش افغانستان داشتند، دیدار کنم. با تبعیدشدگان چپ‌گرای پاکستان که سالها آنها را می‌شناختم نیز گفتگوهای داشتم؛ از جمله با برخی رهبران پشتون و بلوچ که دارای پیوندهایی با بعضی از طوایف و قبایل افغانستان بوده و روابط نزدیکی با بیرک کارمل و دیگر رهبران کمونیست داشتند. آنها مخالف بحث در مورد مشکلات و ضعفهای خود نبودند. تلاش نکردم که رهبران مخفی مقاومت را بیابم، تا مبادا امنیت آنها را به خطر بیندازم. همه تاکسیها در کابل تحت نظارت حکومت کار می‌کردند و در هتل بین‌المللی کابل که تقریباً از مسافر خالی بود، کاملاً محسوس بود که مکالمات تلفنی من ضبط می‌شود.

دیدارم از کابل مرا نسبت به تنش بین مسکو و کارمل که به جایگزینی وی با نجیب‌الله در دو سال بعد منجر شد، حساس کرد. اختلافات آنها بخصوص در مورد طبیعت راه حل پیشنهادی سازمان ملل و نیاز به تقسیم قدرت رژیم کمونیستی با عناصر غیرکمونیست قابل توجه بود. به این نتیجه رسیدم که "دولت - شهر" کمونیست‌ها در کابل، به طور کلی بیشتر از آن توانمندی دارد که انتظار می‌رفت؛ اگرچه رژیم توانسته بود کنترل خود را بر بیشتر مناطق اطراف تحکیم کند.

من با ترسیم کارمل به عنوان چیزی "خیلی بالاتر از یک دست نشانده" در واشنگتن پست^۷ تأکید کردم که او یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست افغانستان است و نوشتم که او دو بار در دوره آزمون دموکراسی شاه سابق در دهه ۱۹۶۰ به نمایندگی پارلمان رسید. او هم این نقش و هم مسئولیتش در حزب کمونیست را با جدیت پیش برد. به همین ترتیب او در اوایل ۱۹۸۴ در مقابل فشار روسها برای ایجاد تغییرات سیاسی در ارتباط با مسایل داخلی و نیز موضع‌گیری در قبال سازمان ملل مقاومت ورزید، چرا که احساس می‌کرد در این صورت آینده حزب در معرض تهدید قرار خواهد گرفت.

طی مصاحبه دو ساعته با بیرک کارمل در ۱۳ مارس ۱۹۸۴ - اولین مصاحبه‌اش با یک امریکایی از زمان انتصاب که به ریاست جمهوری در ۱۹۷۹ - در کمال شگفتی دریافتیم که روایت او از وضعیت مذاکرات سازمان ملل بسیار متفاوت از آن چیزی است که که دیپلماتهای شوروی و کوردووز می‌گفتند. او حتی بعضی از امتیازاتی را که دیپلماتهایش تحت فشار روسها می‌دادند، قبول نداشت.

کوردووز علی‌رغم شکست نتیجه گفتگوها در ماه ژوئن، موفق شده بود با مشکلات زیاد مذاکرات را در خط سیر خودش نگهدارد. او با مقاومت در مقابل این استدلال پاکستان که مذاکرات بسیار کلی است، توانست توافق طرف‌ها روی یک فرمول امیدبخش را به دست آورد. هر دو طرف (افغانستان و پاکستان) پذیرفتند که عبارات بخش‌های اول و دوم معاهده را - که قبلاً مورد توافق قرار گرفته بود - دوباره مورد بحث قرار ندهند. بر این اساس اسلام‌آباد و کابل یادداشتهای مورد توافق در جریان مذاکرات، از جمله عبارات مربوط به عدم مداخله را - که باعث مشاجرات زیادی طی گفتگوهای آوریل گذشته شده بود - تصویب کردند. مسکو به نوبه خود، پذیرفت که این شروط عملی نخواهد شد، مگر اینکه مسئله خروج به عنوان بخشی از موافقتنامه نهایی مورد توافق قرار گیرد. این امتیاز عمده‌ای بود که شوروی حاضر نشد در سال ۱۹۸۳ به دادن آن تن دهد.

اما کارمل روی اشارات من در مورد یادداشتهای مورد توافق خط بطلان کشید. او گفت: «ما در مورد هیچ نکته‌ای توافق نکرده‌ایم. آنها فقط پیش‌نویس بود و نه چیز دیگر». از نظر او تا زمانی که پاکستان قبول نمی‌کرد که با «جمهوری دموکراتیک افغانستان» به عنوان یک حکومت مشروع سروکار دارد، مذاکرات سازمان ملل یک سیاه بازی بیش نبود. او گفت: «ما با حیل‌های آنها آشنایی داریم. ما قرن‌ها است آنها را می‌شناسیم». به گفته او «حتی اگر نیروهای شوروی خارج شوند، پاکستان بلافاصله مداخلات خود را دو برابر خواهد کرد». او به مسکو توصیه می‌کرد، قبل از اینکه کلیه «مداخلات» پاکستان متوقف شود، نباید در مورد خروج تعهدی بدهد. در ارتباط با طرح کوردووز که قطع کمک‌ها به گروه‌های مقاومت و شروع خروج همزمان باشد، کارمل پاسخ داد: «ما هرگز چنین نظریه‌ای را قبول نداریم. این یک خودکشی است». او با پیش‌بینی درست آنچه

واقعاً بعد از خروج روسها اتفاق می افتاد، چند بار تکرار کرد که «پاکستان و کسانی که بر این کشور فرمان می رانند قصد توقف مداخله را ندارند، هر چند دیپلماتهایشان چنین چیزی بگویند».

علی رغم تلاش زیاد برای دیدار با شش عضو عمده دیگر دفتر سیاسی حزب حاکم، کارمل تنها عضو فرماندهی عالی بود که اجازه دیدارش را پیدا کردم. سفیر شوروی «فیکریات آ. تاییف» این مسئله را «مایه تأسف» خواند؛ چرا که به گفته او رهبری عالی حزب از وجود «شخصیتها و استعدادهای فوق العاده ای» برخوردار است. تاییف گفت که کارمل در مورد پیشنهاد جایگزینی اش به عنوان پیش شرط توافق بسیار حساس است و از این رو تقاضای من برای مصاحبه با دیگر اعضای دفتر سیاسی را در ارتباط با چنین چیزی می داند.

تاییف با تأکید بر وجود اختلافات قومی در حزب بین خلقی های پشتون - که به نظر او پایگاه محکمی داشتند - و پرچمی های عمدتاً غیرپشتون طرفدار کارمل، به طور غیر مستقیم از جانشینی نجیب الله خبر داد. گفتنی است مأموریت تاییف نظارت بر روند توسعه حزب کمونیست افغانستان بود. او گفت: «در کشوری با این چنین اختلافات اساسی قومی و اجتماعی، مشکل بتوان مسایل حزب را حل کرد، مگر اینکه واقعیتهای قومی برای مان روشن گشته و همکاری خلقی های معقول جلب شود. باید بر بعضی از رقابتهای شخصی که حزب را تضعیف می کند فائق آییم». پیدا بود که به نظر روسها جایگزینی کارمل که هویت پشتونش مشخص نبود، با رهبری که برای پشتونها قابل قبول تر باشد، ضرورت داشت؛ اگرچه در این مرحله مشخص نبود که حتماً نجیب الله جانشین بعدی باشد.

تاییف ضمن تأیید حمایت شوروی از تلاشهای کوردووز با اطمینان توضیح داد که «در دو سال آینده حل سیاسی بحران آسان تر خواهد بود، چرا که حزب قوی تر شده و بیشتر در راستای اصلاحات، قرار خواهد گرفت. وقتی من آمدم حزب بدین گونه نبود، اما اکنون این حزب ساخته شده است». او بدون اشاره مستقیم به کارمل استدلال کرد، «ضرورت دارد با انجام اصلاحاتی که پایه های حمایت ما را وسیع تر کند، سریع تر و مؤثرتر پیش برویم». گفتنی است، یکی از دستیاران تاییف شکایت کرد که کارمل از زخم

معهده و فشار خون بالا رنج می‌برد و این مانع از آن می‌شود که او بتواند فعالانه جنگ را به پیش ببرد.

موضع کارمل، در مقایسه با سیاستهای دورهٔ حفیظ‌الله امین، بیشتر با تمایل روسها برای حرکت در جهت یک رژیم فراگیر منطبق بود. رژیم برای مقابله با این تبلیغات که کمونیست‌ها مخالف اسلام هستند، به سمبلها و سنتهای مذهبی از جمله مساجد توجه می‌کرد. یک ادارهٔ ویژهٔ حکومتی برای اعمار و مرمت مساجد به بهترین شکل، ایجاد شد. معاف شدن زمینهای متعلق به رجال مذهبی از طرح اصلاحات ارضی و اینکه زارعان می‌توانستند تا حد ۱۵ جریب فرنگی مالک زمین شوند، هر دو دوری از سیاستهای امین - که به شورش ۱۹۷۸ کمک کرد - را نشان می‌داد. با این وجود سیاستهای کارمل هنوز نه مسکو را راضی می‌کرد و نه حمایت مردم از رژیمش را جلب کرده بود.

کارمل تحت فشار عناصر خالص‌تر حزب، در برابر طرحهای مستلزم اتخاذ موضع انعطاف‌پذیرتر در مقابل قبایل پشتون، از خود مقاومت نشان داد. امین تلاش کرده بود شبکه اداری کمونیستی را جایگزین ساختار قدرت قبیله‌ای سازد. زمانی مشاوران روسی و متحدان قبیله‌ای حزب کمونیست در نواحی پشتون نشین، به کارمل فشار آوردند که به نوعی حکومت محلی میدان دهد تا در آن قبایل براساس کمیت، نمایندگی رسمی داشته باشند، اما او فرصت را با دفع‌الوقت گذراند. او در روی کاغذ قول داد که برای بخشهای محلی پایین‌تر از پست "ولسوالی" (فرمانداری) نامزدهای حزب کمونیست را نگمارد و به قبایل خودمختاری واقعی بدهد؛ اما در عمل پای خود را پس کشید و در نتیجه همان سیستم امین به حیات خود ادامه داد.

این ارزیابی من در سال ۱۹۸۴ که رژیم کمونیستی بیشتر از آنچه در غرب انتظار می‌رفت، بر سر قدرت باقی می‌ماند، مبتنی بر سه عامل ذیل بود: تعداد افراد سازمان اداری برخوردار از حمایت مالی شوروی که شامل حدود ۳۷۵۰۰۰ افغان می‌شد؛ تلاشهای منظم مسکو برای آموزش و تجهیز نیروی مسلح دولت کمونیستی؛ و وجود یک هسته مرکزی ویژه در درون صفوف کمونیست‌ها. حکومت ادعا می‌کرد که حزب، صدهزار عضو دارد؛ اما برآوردهای مستقل نشان می‌داد که رقم چهل هزار، واقعی‌تر

است. دریافتیم که حدود ۶۰ درصد رقم ادعا شده بالا، یعنی انگیزه‌مندترین اعضای حزب به ارتش، پلیس، و سازمان اطلاعات تعلق دارد. این هسته مرکزی بود که ستون فقرات کلیه نهادهای امنیتی را تشکیل می‌داد.

مطمئناً عامل اساسی که رژیم را منسجم نگه می‌داشت، حمایت شوروی بود. ضمناً سرویسهای مجهز امنیتی که نجیب‌الله با آنها سروکار داشت، از مهمترین عوامل بر سر قدرت باقی ماندن او تا چهار سال بعد از خروج روسها بود. اما زمانی که اتحاد شوروی شروع به فروپاشی کرد و نجیب‌الله دیگر نتوانست بدون جریان کمک مالی متداول به لیست پرداختهای خود رسیدگی کند، ورق برگشت. (اگرچه عوامل دیگر که در آخر کتاب - سخن آخر - به آنها اشاره شده است، سرانجام باعث خلع نهایی او از قدرت شد). اگرچه نیروی مقاومت، هیچ‌گاه نتوانست تهاجم هماهنگی روی کابل سازمان دهد، اما طی ماههای بعد از بازگشت من و پس از اینکه مجاهدین موشکهای ۱۰۷ میلیمتری خریداری شده توسط سیا از چین را دریافت کردند، فضای نظامی آرام سال ۱۹۸۴ به هم خورد. تا آن موقع مجاهدین از هاوان (خمپاره انداز)های ۸۲ میلیمتری با برد فقط سه هزار متر استفاده می‌کردند. اما این موشکهای چینی ۹ کیلومتر برد داشت و از سکوهای پرتاب خارج از خطوط دفاعی نیروهای شوروی و دولتی به سوی پایتخت شلیک می‌شد. این موشکها کمتر می‌توانست به اهداف نظامی آسیب برساند؛ اغلب آنها به نواحی مسکونی برخورد کرده و تلفات زیادی به بار می‌آورد.

مجاهدین که قادر نبودند به دفاع کابل ضربه بزنند، به ترور و انفجار دفاتر روسها ادامه دادند. عبدالحق فرمانده مهم مجاهدین در منطقه کابل استدلال می‌کرد که حملات موشکی و به ستوه آوردن رژیم به منظور مبادرت به جنگ روانی ضرورت دارد. به همین دلیل او با سازمان دادن حملات هاوان بر بالا حصار در سپتامبر ۱۹۸۴ بیشتر علاقه‌مند به وارد آوردن ضربه سیاسی به رژیم بود تا کسب موفقیت نظامی. این دژ نظامی در اثر این موشک باران‌ها صدمه عمده‌ای ندید، اما عبدالحق یکبار دیگر تأکید کرد که مقاومت دست از این کار نمی‌کشد.

نقش ویلسون در افزایش کمکهای امریکا به مجاهدین

همان‌طور که بخت و اقبال جنبش مقاومت طی السالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ رو به افول

می گذاشت و کابل تسخیرناپذیرتر می نمود، فشار برای افزایش کمکهای امریکا در واشنگتن و اسلام آباد شدت یافت. در این شرایط ویلیام کیسی و دیگر مقامات سیا در معرض اتهامات و انتقادات تلخ هر دو جناح محافظه کاران و لیبرالهای کنگره قرار گرفتند. آنها معتقد بودند که تسلیحات تدارک دیده شده برای مقاومت نه از لحاظ کیفیت و نه کمیت، کافی و مناسب نبوده است. سناتور جمهوریخواه "مالکوم والوپ" با انتقاد شدید از این سیاست، ضمن اشاره به اظهارات معاون سیا گفت: «مک ماهان خودش صریحاً به من گفته است که کمکهای ایالات متحده نمی تواند نتیجه بخش باشد».^۸ محافظه کارانی چون والوپ و سناتور "گوردون همفری" که خواستار تدارک کمکهای بیشتر و بهتر بودند، مورد حمایت دموکراتهایی چون "چارلز ویلسون" قرار داشتند. این واقعیت که لیبرال دموکراتها به رهبری سناتور "پاول سونگاس" در میان منتقدان سیاست دولت در مورد افغانستان قرار گرفته بودند، فشار کنگره را شدت می بخشید.

همفری و سونگاس یک ائتلاف دو مجلسی سنا - کنگره موسوم به "نیروی ضربت افغانستان" تشکیل دادند. لیبرال دموکراتها با حمایت از توسعه کمکها به مجاهدین به منظور مقابله با نیروهای اشغالگر شوروی، برای مخالفت با دادن کمک به چریکهای کنترا در نیکاراگوا، که در آن حضور مستقیم خارجی وجود نداشت، پوشش سیاسی به دست آوردند. همان گونه که هفته نامه اکونومیست بررسی کرده بود، «مخاصمه افغانستان نوع دست راستی جنگ پنهان است. آدمهای شرور آن شیطان صفت اند، قهرمانان آن بی تردید شجاعند، و صحنه جنگ آن از امریکا بسیار دور است. برای کنگره، که از آینده نامعلوم نیکاراگوا خسته شده بود، افغانستان مدل خوبی برای اقدامات ضد کمونیستی به شمار می رفت».^۹

سونگاس در اوایل سپتامبر ۱۹۸۲ تصمیمی را [در کنگره] به تصویب رسانده و در آن خواستار «کمکهای مادی ایالات متحده - آنگونه که این کشور مقتضی بداند - به مردم افغانستان شده بود تا آنها به طور مؤثرتری برای آزادی خود بجنگند». در بخشی از آن آمده بود: «قابل دفاع نیست که برای جنگجویان راه آزادی فقط چیز بخور و نمیری فراهم آوریم».

در اوت ۱۹۸۳ یک هیأت نمایندگی ۶ نفره از مجلس نمایندگان به سرپرستی

"کلارنس لانگ" از پاکستان به عنوان بخشی از برنامه سفر آسیایی دیدار کرد. واقعیت این بود که ویلسون - یکی از اعضای هیأت - اصرار کرده بود که پاکستان نیز جزو برنامه سفر باشد. ویلسون دیدارهایی با رئیس جمهور ضیاء الحق و دیگر مقامات عمده اسلام آباد و همین طور با رهبران مقاومت انجام داد که طی آن همگی آنها بر نیاز به سلاحهای بهتر، بخصوص موشکهای ضد هوایی مؤثرتر از سام - ۷ روسی، تأکید داشتند. اعضای هیأت نمایندگی لانگ هنگام بازگشت به واشنگتن مسئله نیاز به ابتکارات کنگره برای افزایش کمکها را مجدداً مطرح کردند.

سرانجام نماینده کنگره، ویلسون، طی اولین ماههای سال ۱۹۸۴، سیا را وادار به توسعه برنامه کمک به افغانستان کرد، تا حدی که این سازمان مجبور شد برای سال مالی ۵ - ۱۹۸۴ افزایش عمده ای را در نظر بگیرد. در نتیجه آن سیا، علاوه بر ۳۰ میلیون دلار اولیه، ۱۲۰ میلیون دلار [از کنگره] درخواست افزایش اعتبار کرد. این موفقیت ویلسون، راه را برای توسعه کمکها تا سقف ۲۵۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۵، ۴۷۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۶ و ۶۳۰ میلیون دلار برای سال ۱۹۸۷، هموار کرد. این موارد با افزایش کمکهای عربستان سعودی، به همان نسبت، قابل مقایسه بود.

گفتنی است، علاوه بر افزایش ۴۰ میلیون دلاری "اداره دفاع" که روی تقاضای ۳۰ میلیون دلاری اولیه سیا در آوریل اضافه می شد، ویلسون همچنین موافقت [کنگره] برای افزایش اعتبار ۵۰ میلیون دلاری را نیز به دست آورد. ویلسون پس از افزایش کمکهای سال ۱۹۸۴، نقش خود را تا حد زیادی از دست داد. با اینحال ضیاء الحق طی مصاحبه ای درباره او گفت، «تنها یک مرد نقش مهمی در جنگ بازی کرد، که نامش را باید با خط طلایی نوشت. او شخص واقعاً محترم، چارلی ویلسون است».^{۱۰}

ویلسون که فارغ التحصیل آکادمی نیروی دریایی بود، بعدها گفت که بعد از سال ۱۹۸۴ روابط نزدیکی با ویلیام کیسی رئیس سیا داشته است. او خاطر نشان کرد که کیسی را در رابطه با موفقیت مجاهدین افغانستان امیدوار کرده است. زمانی که سیا درباره ارسال استیگر و دیگر سلاحهای امریکایی مردد بود، ویلسون، کیسی را ترغیب کرد که نوعی سلاح ضد هوایی اروپایی که در مقابل هلیکوپترهای ام. آی - ۲۴ بسیار مؤثرتر از سام - ۷ است، برای گروههای مقاومت افغانستان تدارک ببیند. سیا، با پیشنهاد ویلسون،

تصمیم گرفت موشکهای ضد هوایی سوئیسی "اورلیکون" تهیه کند، اما وقتی ثابت شد که حمل و نقل و بکارگیری این سلاحهای پرحجم برای مجاهدین مشکل است، تعدادی موشکهای انگلیسی "بلوپایپ" خریداری کرد. اما بعداً ثابت شد که بلوپایپ نیز برای جنگهای افغانستان مؤثر نیست، و بدین ترتیب تقاضا برای ارسال "استینگر" شدت گرفت.

تمایل کیسی به "گیر انداختن روسها" زمانی جلوه گر شد که او مقامات اطلاعاتی پاکستان را تشویق کرد تا با دامن زدن به تبلیغات و انجام عملیاتهای خرابکارانه در آن سوی آمودریا، جنگ را به جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی انتقال دهند. او نهایتاً به منظور تشویق اغتشاشهای محلی در این مناطق به تهیه سلاح پرداخت. ژنرال "محمد یوسف" مسئول اقدامات مربوط افغانستان در آی.اس.آی، در کتابی در مورد جنگ اظهار داشته که کیسی طی دیدار از اسلام آباد در اکتبر ۱۹۸۴ بر انجام عملیاتی در داخل مرزهای اتحاد شوروی، تأکید داشت و پیشنهاد کرد برای شروع کار ۱۰ هزار نسخه قرآن ترجمه شده به زبانهای کشورهای آسیای مرکزی به این جمهوریها بفرستیم.^{۱۱} او می خواست مردمان این مناطق دریابند که افغانها متعلق به گروههای قومی کشورهای مجاور شمالی از جمله ازبکها و تاجیکها هستند.

گروههای مقاومت بنیادگرای مستقر در ولایات شمالی افغانستان، قبلاً با نیروهایی در این جمهوریها تماسهایی برقرار کرده بودند و برای چنین برنامه هایی زمینه سازی شده بود. ژنرال یوسف و رییس آی.اس.آی اختر رحمان خان که هوادار بنیادگرایان بودند، علی رغم مخالفت شدید وزیر خارجه یعقوب خان و تصویب اکراه آمیز ضیاء الحق، به سرعت از طرح کیسی استقبال کردند. به گفته یوسف، ظرف سال بعد آی.اس.آی پنج هزار نسخه قرآن را، اغلب شبها توسط قایقهای کوچک لاستیکی از طریق آمودریا به آن سوی مرز افغانستان انتقال داده و در کشورهای آسیای مرکزی توزیع کرد. آی.اس.آی همچنین پانزده عملیات کماندویی خرابکارانه در این مناطق برای ضربه زدن به خطوط راه آهن، خطوط انتقال برق، تأسیسات نظامی، کارخانه ها و دپوهای ذخیره مواد سوختی، انجام داد.

ژنرال یوسف خاطر نشان کرد که در اواخر ۱۹۸۵ «سیا و دیگران به طور غیر رسمی

ما را تشویق می‌کردند که جنگ را به داخل قلمرو شوروی بکشانیم؛ اما آنها محتاطانه چیزی در اختیار ما قرار نمی‌دادند که ردپایی از امریکا بر جای گذارد».^{۱۲}

سیا، پس از این دیدار کیسی، به سرعت نقشه‌هایی از مناطق آسیای مرکزی مجاور با افغانستان تهیه کرد، اما جریان آن به زودی متوقف شد. این سازمان پس از آن از فراهم آوردن عکسهای ماهواره‌ای مورد تقاضای آی.اس.آی خودداری ورزید و ایده ارسال تسلیحات را نیز دنبال نکرد. ژنرال یوسف گفت که ما با امتناع سیا از تدارک عکسهای یاد شده، نتوانستیم هدفهای مورد نظر در آسیای مرکزی را از پایگاههای داخل افغانستان در معرض حمله موشکی قرار دهیم؛ اما مأموریتهای خرابکارانه، از جمله تخریب مجتمع بزرگ ذخیره سوخت واقع در "شیرخان"، همچنان ادامه یافت. هنگامی که ژنرال یوسف انفجار "پل دوستی" واقع در مرز افغانستان با شوروی روی آمودریا را طراحی کرد، ضیاءالحق شخصاً طرح را مورد بررسی قرار داد، اما از ترس انتقام‌گیری روسها آن را لغو کرد.

آی.اس.آی با تحریک مداوم کیسی، عملیات در آسیای مرکزی را در طول اغلب سالهای جنگ ادامه داد. یکی از اقدامات مهم ژنرال یوسف این بود که با سازمان‌دهی او، ۳۴ کماندو در آوریل ۱۹۸۷ حدود ۲۰ مایل در خاک شوروی نفوذ کرده و حمله موشکی موفقیت‌آمیزی روی یک کارخانه انجام دادند. چند روز پس از این اتفاق، سفیر شوروی در پاکستان با خشم به دفتر وزیر خارجه رفته و تهدید کرد که دولت متبوعش در صورت وقوع اتفاق دیگری در خاک شوروی، مبادرت به حمله تلافی‌جویانه مستقیم به خاک پاکستان خواهد کرد. این تهدید باعث شد که ضیاءالحق برنامه فوق را کاملاً متوقف کند.

سیا اگرچه عکسهای ماهواره‌ای از آسیای مرکزی در اختیار آی.اس.آی نگذاشت و از همکاری برای انجام عملیات در این مناطق - که می‌توانست ردپای امریکا را نشان دهد - نیز خودداری ورزید، با این حال اطلاعات وسیعی در مورد اهداف شوروی در افغانستان و طرحهای نظامی آن که از طریق ماهواره‌های اطلاعاتی و جاسوسی و نیز استراق سمع مکالمات روسها بدست آمده بود، به این آژانس ارائه کرد. به علاوه سیا از اواسط ۱۹۸۵ شروع به ارسال تجهیزات پیشرفته برای مجاهدین کرد که وسایل پیچیده ارتباطی، بمبهای ساعتی برای عملیاتهای خرابکارانه در شهرها، تفنگهای مجهز برای

نشانه‌گیری از محل‌های مخفی، هاوان (خمپاره انداز)های مجهز به وسایل هدف‌گیری دقیق و با امکان هدایت از طریق ماهواره‌های نیروی دریایی امریکا و موشک‌های هدایت‌شونده ضدتانک، از جمله آنها بود. طبق نظر مقامات امریکایی درگیر در قضیه، تغییر خط‌مشی یادشده مبتنی بر اطلاعات جدیداً بدست آمده از وزارت دفاع شوروی در مورد طرح‌های روسها برای گسترش جنگ بود. ۱۳ دولت ریگان تحت فشار کنگره و محافظه‌کاران جمهوریخواه در مورد افزایش برنامه کمک پاسخ مثبت داد. در مارس ۱۹۸۵ رئیس‌جمهور فرمان شماره ۱۶۶ امنیت ملی را امضا کرد که تلاش برای بیرون راندن نیروهای شوروی از افغانستان را به کمک "کلیه وسایل موجود" اجازه می‌داد. ۱۴

پاکستان، بنیادگرایان و ظاهرشاه

ارزیابی ژنرال یوسف و ریاض محمدخان - از مقامات وزارت خارجه پاکستان - حاکی از آن بود که با تغییر موضع اسلام‌آباد، دولت امریکا وادار می‌شد تا در مورد افزایش کیفیت و کمیت کمک‌ها تصمیم بگیرد. به گفته ریاض محمدخان، تنها پس از اینکه پاکستان آمادگی شدت عمل از خود نشان داد امریکا حاضر شد به اقدامات تازه‌ای دست بزنند. در سال ۱۹۸۴ روشن شده بود که گروه‌های مقاومت تمایل جدی به جنگیدن دارند؛ بر این اساس پاکستان تصمیم به تدارک تسلیحات پیشرفته برای مجاهدین گرفت و با نزدیک شدن به امریکا، اصرار ورزید که این کشور تعهدات خود را افزایش دهد. ۱۵

تا این زمان برای پاکستانی‌ها روشن شده بود که نیروهای مقاومت چندان خوب عمل نمی‌کنند، در حالی که مسکو تاکتیک‌های خود را توسعه می‌داد. از این رو، ژنرال اختر و مشاورانش که اغلب آنها ملی‌گرایانی انعطاف‌ناپذیر و هواخواه بنیادگرایان بودند، احساس می‌کردند که آی.اس.آی باید از طریق بکارگیری محرمانه پرسنل نظامی پاکستان، نقش مستقیم‌تری در جنگ بازی کند. اختر همچنین می‌خواست آی.اس.آی کنترل قوی‌تری بر نیروهای مقاومت اعمال کرده و آنها را در اطراف گروه‌های بنیادگرا به نیروهای جنگی مؤثری تبدیل نماید. دریافت کمک‌های بیشتر و بهتر ایالات متحده در استراتژی فعال جدید نقش بارزی داشت.

ژنرال یوسف یادآوری کرد که در استراتژی جدید «من باید نقش رهبری همه چریکها را بر عهده می داشتم»^{۱۶} و مستقیماً بر نشستهای مهم گروههای چریکی افغان ریاست می کردم.^{۱۷} فرض بر این بود که در این صورت نقش پاکستان به عنوان مجرای رسیدن سلاح به مقاومت پوشیده بماند، و مهمتر از همه «این واقعیت به هیچ وجه نباید افشا می شد که آی.اس.آی به مجاهدین آموزش نظامی می دهد، عملیاتهای نظامی آنها را طراحی می کند و حتی در داخل افغانستان به عنوان مشاور آنها را همراهی می نماید. به همین دلیل اگرچه درگیر بودن پاکستانی ها در قضیه افغانستان حدس زده می شد، اما هیچ گاه این مسئله آشکارا مورد اذعان قرار نگرفت».^{۱۸}

به گفته ژنرال یوسف، آی.اس.آی هفت اردوگاه آموزش نظامی ایجاد کرده بود که در آنها طی سالهای جنگ، مجموعاً هشت هزار جنگجوی افغان آموزش دیدند. به علاوه یازده تیم سه نفره پاکستانی - هرکدام اغلب شامل دو افسر با پوشش افغانها - در داخل افغانستان فعالیت می کردند. آنها نقشی شبیه مشاوران ویژه ارتش امریکا داشتند و فرماندهان محلی را در تمام عملیاتهای نظامی، فعالیتهای آموزشی، و تهیه گزارشهای اطلاعاتی، راهنمایی می کردند.^{۱۹}

آی.اس.آی یک سیستم برای توزیع سلاحهای امریکایی بوجود آورد که برای تقویت نیروی متحدان بنیادگرایش برنامه ریزی شده بود. ژنرال یوسف، با ترغیب سیا، سعی کرد به جای سروکار پیدا کردن مستقیم با فرماندهان محلی، کمکهای تسلیحاتی را در اختیار رهبران هفتگانه مقاومت بگذارد تا آنان این سلاحها را به فرماندهان مورد نظر خود تحویل دهند. فرماندهان محلی برای دریافت سلاح بناچار باید به یکی از احزاب هفتگانه می پیوستند. بدین ترتیب از آنجا که ۶۷ تا ۷۳ درصد تسلیحات به چهار حزب بنیادگرا می رسید،^{۲۰} سیستم توزیع آی.اس.آی اهرم قدرتمندی در اختیار رهبران این احزاب قرار می داد. حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی سهم عمده این تسلیحات و نیز کمکهای مالی را دریافت می کردند. همچنین بخشی از این کمکها توسط آی.اس.آی به هواداران حزبی و نیز برای هزینه های حمل و نقل تخصیص می یافت.

سیستم توزیع آی.اس.آی باعث پیدایش فساد وسیع و نیز قاچاق در مجاری

کمک‌رسانی شده و از جمله زمینه داد و ستد مواد مخدر را در مقیاس وسیع فراهم آورد. یکی از برآوردهای حکومت امریکا نشان می‌دهد که ارزش هروئین انتقال یافته از مرز افغانستان به پاکستان در سال ۱۹۸۴ بالغ بر ۵۱٪ بهای تدارکات ارسالی امریکا در این سال بوده است.^{۲۱}

هم ژنرال یوسف و هم ریاض محمدخان روشن کرده‌اند که گسترده‌تر شدن نقش پاکستان در جنگ، استیلای روزافزون آی.اس.آی در زمینه سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان و در عوض کاهش نقش وزارت خارجه را به دنبال داشت. با در بن بست واقع شدن مذاکرات پس از مرگ آندروپف، یعقوب‌خان دیگر از اعتباری برخوردار نبود که فرایند مصالحه دیپلماتیک را به نتیجه برساند. آی.اس.آی همان‌طور که قدرتش افزایش می‌یافت، سعی فراوان کرد تا پاکستان در مذاکرات سازمان ملل نقش منفی داشته باشد. ژنرال اختر و ژنرال یوسف دریافتند که یعقوب‌خان در مورد ایجاد یک رژیم بنیادگرا در کابل با آنها هم عقیده نیست، آنها او را مورد انتقاد قرار دادند که در تلاش برای تغییر رژیم کمونیستی کابل به عنوان پیش شرط توافق قصور ورزیده و با پذیرش حکومت ائتلافی به مجاهدین خیانت می‌کند.

افکار عمومی پاکستان، جدای از جماعت اسلامی و دیگر گروه‌های بنیادگرا، شدیداً از سیاست یعقوب‌خان در تعقیب جدی مذاکرات سازمان ملل حمایت می‌کرد. در این زمینه مشکلات ناشی از ورود روزافزون آوارگان افغانستان و ترس از انتقام‌گیری روسها برای پاکستانی‌ها نگران کننده بود. به عنوان مثال مارشال سابق نیروی هوایی ذوالفقار علی خان هشدار می‌داد که حضور آوارگان نباید به صورت نامحدود ادامه یابد. او برخلاف تصور رایج معتقد بود که مسکو به "آبهای گرم" پاکستان نیاز ندارد و اگر اسلام‌آباد به مذاکره مستقیم با کابل تن دهد، رسیدن به توافق ممکن است.^{۲۲} مسلم روزنامه پاکستانی گفتگوهای مستقیم را تشویق می‌کرد.^{۲۳} حیدر، سفیر سابق پاکستان در مسکو با توجه به مخاطرات مواجهه همزمان اسلام‌آباد با شوروی و هند، جزو منتقدان نقش کشورش در جنگ بود.^{۲۴} وزیر خارجه سابق، آقاشاهی، معتقد بود که درگیر شدن امریکا در کشمکش مجاهدین با دولت کابل، نباید روابط پاکستان با اتحاد شوروی را تحت تأثیر قرار دهد، و حسن نیت اسلام‌آباد نسبت به مذاکرات ژنو را زیر سؤال ببرد.

آقاشاهی با انتقاد از سیاست بالابردن بهای ادامه اشغال شوروی، طرفدار "تبدیل پاکستان، ایران و افغانستان به یک منطقه صلح، بیطرف و خالی از حضور نظامی ابرقدرتها" بود،^{۲۵} تا روسها اطمینان یابند که عقب نشینی آنها از افغانستان منافع سیاسی یا استراتژیک خاصی نصیب امریکاییها نمی کند. این طرح شبیه چیزی بود که سایروس ونس وزیر خارجه امریکا، در سال ۱۹۸۰ تلاش کرد آن را دنبال کند.

آی.اس.آی به دلیل کاهش انگیزه ها برای حمایت از تلاشهای سازمان ملل طی سال ۱۹۸۴، راحت تر توانست انجام فعالیتهای مربوط به جنبش مقاومت را در اطراف گروههای بنیادگرا متمرکز کرده، نقش عناصر میانه رو، چون ظاهرشاه، که در جستجوی امکان رسیدن به نوعی توافق از طریق مذاکره بودند را تضعیف نماید. بنیادگرایان بیشتر از حریفان به آی.اس.آی نزدیک بودند؛ یکی به این دلیل که آنها حتی قبل از پیروزی کمونیست ها و اشغال شوروی با همکاری آژانسهای اطلاعاتی پاکستان در مقابل نظام سلطنتی تحت سلطه پشتونها و همچنین رژیم جمهوری داوود، کار کرده بودند. مهمتر از همه اینکه فرماندهی عالی آی.اس.آی با طرز تفکر آنها در مورد مسایل جهانی هم عقیده بود. ژنرال اختر مانند ضیاء الحق جنگ را راهی برای رسیدن به "تجدید ساختار استراتژیک" می دانست که در آن افغانستان و پاکستان بخشی از بلوک منطقه ای پان اسلامیک و ضد هندی بودند که زیر سلطه احزاب بنیادگرا قرار داشت.

نماینده کنگره امریکا "ویلسون" در این رابطه گفت که پاکستان «به طور کلی خود را به حکمتیار متعهد می دانست، چرا که ضیاء الحق دنیا را عرصه نبرد بین مسلمانها و هندوها تصور می کرد و معتقد بود که می تواند روی حکمتیار برای کار در مورد شکل گیری یک هویت پان اسلامیک حساب کند تا در مقابل هند، بایستد». ویلسون در مورد نقشه ای سخن گفت که ضیاء الحق به من نیز نشان داده بود و قلمرو کنفدراسیون مورد نظر وی را مشخص می کرد. افغانستان و پاکستان و در مرحله بعد آسیای مرکزی و کشمیر، قلمرو این کنفدراسیون را تشکیل می داد.

آی.اس.آی جدای از کانالیزه کردن کمکها از طریق بنیادگرایان، حمایت خود از رهبران قبیله ای پشتونها را که عمدتاً با گروههای غیر بنیادگرا متحد بودند، به حداقل رساند. این تعصب ضد پشتون در مناقشه تاریخی پاکستان با افغانستان در مورد مناطق

پشتون‌نشین مرزی، ریشه داشت. اما آی.اس. آی عدم کمک به گروه‌های مرتبط با ساختار قبیله‌ای پشتون^{۲۶} را به شرایط نظامی ربط می‌داد. اکونومیست با انعکاس آنچه مقامات آی.اس. آی به روزنامه‌نگاران گفته بودند، در این رابطه نوشت: «آنان کسانی بودند که زمانی بریتانیا جنگجویان بزرگ کوهستانها لقبشان می‌داد، اما پاتانهای امروزه چیزی بیش از چریکهای ژنده نیستند».

به نوشته این نشریه، علاوه بر جناح‌بندی قبیله‌ای و طایفه‌ای، «مشکل است ساختار فرماندهی معقولی میان پشتونها برقرار کنیم. زیرا سنت آنها ایجاب کند که تصمیمات توسط ریش‌سفیدان محلی گرفته شود؛ آنها هم ممکن است افرادی هفتاد یا هشتاد ساله و فاقد درک درستی از جنگ مدرن باشند. شکل‌گیری واحدهای جنگی سیار نیز ممکن نیست، چرا که هر گروه فقط برای سرزمین مربوط به خود می‌جنگد. به نوشته آن، در مقابل تاجیک‌ها و دیگر اقلیتها، «کمتر در قید و بند سنتهای قبیله‌ای گرفتار هستند».^{۲۷}

برآورد آی.اس. آی از قدرت بنیادگرایان با ارزیابی بسیاری از مقامات پاکستانی و محققان خارجی، اختلاف زیادی داشت. به نظر من دسته اخیر تأکید داشت که فرماندهان محلی قبیله‌ای پشتون و طرفدار ظاهرشاه باید نقش نظامی مهمتری بازی می‌کردند. طبق این دیدگاه نفوذ محدود و زودگذر بنیادگرایان در داخل افغانستان، از عمل کردن آنها به عنوان مجرای برای آی.اس. آی در توزیع اسلحه و پول ناشی می‌شد. از سوی دیگر، اغلب فرماندهان دارای پیوندهای قبیله‌ای و اعتقاد به شکل سنتی اسلام، از نظر ایدئولوژیک مورد قبول بنیادگرایان نبودند. چرا که گروه‌های بنیادگرا معتقد به لغو ساختار قبیله‌ای بوده و آن را با دیدگاه دولت اسلامی متمرکز خود سازگار نمی‌دانستند. این در حالی بود که هر گروه قبیله‌ای محلی "روی قطعه زمین خود و برای آن" می‌جنگید و البته این احساس در مواجهه با نیروهای شوروی، قوی و نیرومند بود.

ریاض محمدخان در نوشته‌هایش تلاشهای مکرر وزارت خارجه را تشریح می‌کند که در نظر داشت حمایت پاکستان از بنیادگرایان را به ظاهرشاه و طرفدارانش منتقل کند. آی.اس. آی با این تلاشها مقابله کرد؛ که از جمله، برخورد آن با قضیه لویه جرگه در سال ۱۹۸۱، در فصل سوم کتاب آمده است. آی.اس. آی، در ظاهر چنین استدلال می‌کرد که بنیادگرایان لشکریان ضربه دیده مقاومت بودند که ظاهرشاه در طول سلطنتش آنها را

تحت ستم قرار داده بود و اکنون پاکستان نباید با دادن نقش مقدم برای ظاهرشاه، آنها را از خود می‌راند. اما واقعیت این بود که ظاهرشاه در پشت نبرد مسلحانه، طرفدار تلاش‌های دیپلماتیک و حمایت از مذاکرات سازمان ملل بود.

در طول سال‌های جنگ، اسلام‌آباد منکر تقاضای نمایندگان ظاهرشاه برای دیدار از پاکستان به منظور زمینه‌سازی سفر وی به این کشور می‌شد. آی.اس.آی چنین استدلال می‌کرد که حضور آنها جناح جدیدی در میان جناح‌های مقاومت بوجود می‌آورد و اگر شاه تصمیم به آمدن می‌گرفت، جانش به خطر می‌افتاد. به همین دلیل، زمانی که دولت پاکستان در اکتبر ۱۹۸۳ برای همایون آصفی، برادرزن ظاهرشاه، ویزا صادر کرد، این رویداد یک استثنای مهم تلقی شد. با این وجود، ریاض محمدخان این دیدار را فاقد نتیجه مهمی ارزیابی کرده و گفت: «همانطور که چشم‌انداز توافق در نیمه دوم ۱۹۸۳، تیره‌تر شد، به سادگی محرکی به وجود نیامد تا حرکت به سوی جهت جدیدی را باعث شود که مستلزم تغییرات قابل ملاحظه بود و مخاطرات از خود راندن گروه‌های مجاهدین را در پی داشت. بحث در مورد نقش ظاهرشاه پایان نیافت و گزینه‌های جدیدی را برای سیاست‌گذاران پاکستانی پیش آورد که ثابت شد طرح آنها بسیار مشکل است.»^{۲۸}

ایالات متحده مانع تحکیم کنترل بنیادگرایان بر جنبش مقاومت نشد و از ظاهرشاه و عناصر میانه‌رو نیز حمایت چندانی نکرد. "الای کراکوفسکی" مشاور "ریچارد پارله" (معاون وزیر دفاع) از معدود مقاماتی بود که به این موضوع اهمیت می‌داد. او یک عنصر فعال در برنامه کمک‌های فوق‌العاده امریکا به مجاهدین افغان بود و با بازگذاشته شدن دست آی.اس.آی در تخصیص کمک‌ها مخالفت می‌ورزید. حتی زمانی که پیش‌بینی نمی‌شد بنیادگرایان آموزش دیده توسط پاکستانی‌ها روزی اهداف امریکایی - چون بمب‌گذاری سال ۱۹۹۳ در مرکز بازرگانی جهان در نیویورک - را مورد حمله قرار دهند، او استدلال می‌کرد که تقویت بنیادگرایان افغان به منافع منطقه‌ای بلندمدت امریکا در خلیج فارس و خاورمیانه ضربه خواهد زد. به گفته وی یکی از دلایل رضایت سیا از آی.اس.آی، تمایل آن به حفظ پیوندهایی بود که ورای جنگ افغانستان، با این آژانس داشت.

در همین رابطه "کاسپر واین برگر" وزیر دفاع امریکا در مصاحبه‌ای خاطر نشان کرد؛ «ما می‌دانستیم با بنیادگرایان مسلمان گرفتاری داریم. ما می‌دانستیم آنها افراد جالبی نیستند و با دموکراسی میانه خوبی ندارند. اما مشکل این بود که انتخاب دیگری به جای آنها نداشتیم». در پاسخ به این سؤال که آیا ایالات متحده تا حال سعی کرده است به عناصر میانه‌رو غیر بنیادگرا موقعیت دهد، او گفت، «تلاشهایی شد که چنین کاری صورت گیرد اما مسئله واقعی این بود که ما مجبور بودیم آنها را انتخاب کنیم».^{۲۹}

اما به گفته ژنرال یوسف، بحثها و اصطکاک بی‌پایانی بین سیا و آی.اس.آی، بخشی راجع به بنیادگرایان، اما اصولاً روی نظارت بر برنامه کمک وجود داشت. او گفت: «از همان آغاز امریکاییها می‌خواستند مستقیماً با توزیع تسلیحات، طرح برنامه‌های عملیاتی، و آموزش نیروها، سروکار داشته باشند. از آغاز، تا زمانی که آخرین سرباز شوروی افغانستان را ترک کرد، ما [در مقابل این خواسته‌ها] مقاومت کردیم».^{۳۰}

فصل هفتم

زمستان طولانی

دیه گو کوردووز

I

سیاستمداران و دیپلماتها اغلب چیزهایی می‌گویند که بعدها خلاف آن ثابت می‌شود. آنچه من طی مصاحبه‌ای با دوست خوب پاکستانی‌ام افتخار علی گفتم این بود. که «۹۵ درصد متن پیش‌نویس یک توافق جامع آماده شده است»؛ این البته کاملاً صحیح بود.^۱

شاید به همین دلیل سفیر شوروی در اسلام‌آباد گفت که کابل مایل است جدول زمانی برای خروج ارائه شود؛^۲ این اولین بار بود که یکی از مقامات شوروی به صراحت از چنین چیزی سخن به میان می‌آورد.

اگرچه این ۹۵ درصد در ماه مه ۱۹۸۳ به دست آمده بود، این تعبیرها در اوایل ۱۹۸۴ به من برگشت داده می‌شد. چراکه در این دوره روابط بین‌المللی متشنج شده و شرایط حاکی از کاهش اعتبار مذاکرات سازمان ملل پس از گفتگوهای ماه ژوئن ۱۹۸۳ بود. در این شرایط یکبار دیگر تکرار کردم که کلید توافق، خروج نیروهای شوروی است. این موضوع برای ایالات متحده و تمام دیگر کشورهای غربی اهمیت داشت. بنابراین باید راهی برای ترغیب روسها به منظور گفتگو درباره جدول زمانی خروج می‌یافتم. برای این منظور باید پاکستانی‌ها را وادار می‌کردم که در مورد عدم مداخله اطمینان کافی بدهند.

در مورد مشورت با آوارگان با پاکستانی‌ها مشکل داشتم. در یک برهه آنها قبول

کردند که رهبران مجاهدین را کنار گذارند و به من اختیاراتی دهند که با قسمتهایی از جمعیت مهاجر به عنوان نمونه مشورت کنم؛ اما متعاقباً نظر خود را تغییر دادند. در آن زمان گمان کردم - و بعدها مطمئن شدم - که اختلاف عمیقی بین وزارت خارجه و آژانس قدرتمند آی.اس.آی به ریاست ژنرال حمیدگل وجود دارد. این البته تنها بخشی از کشمکشهای وسیع تر بین آنانی بود که به دلیل مخاطرات احتمالی بحران برای پاکستانی ها، طرفدار توافق بودند و آنهایی که احساس می کردند توافق تنها بعد از دریافت کلیه کمکهای احتمالی امریکا باید به نتیجه برسد.

II

برای ادامه کار به اتفاق پرزدکوئینار تصمیم گرفتیم طی نشست کنفرانس اسلامی در "کازابلانکا" با ضیاء الحق و یعقوب خان دیدار کنیم. برای این منظور در ۱۵ ژانویه به "موروکو" رفتیم که برای اقامت هیأتیهای حکومتها در نظر گرفته شده بود. در آنجا یاسر عرفات، امیر قطر و "رئوف دنکناش" رهبر جامعه ترک قبرس از جمله کسانی بودند که از دبیرکل سازمان ملل در خانه های محل اقامت خود دعوت کردند. زمانی که می خواستیم با شاه عربستان سعودی در قصر محل اقامتش دیدار کنیم، به ما گفته شد که او مشغول استراحت است!

ضیاء الحق را وزیر خارجه اش، یعقوب خان، و وزیر امور دارایی اش، غلام اسحاق خان، همراهی می کردند. به آنها گفتیم که اگر طرف های بحران از خود تمایل کافی نشان ندهند من مأموریت میانجی گری ام را ادامه نخواهم داد. ضیاء الحق پاسخ داد که ما با یک بحران بسیار مشکل مواجه هستیم که مانند وضعیت پیچیده قبرس و نیز خاورمیانه ممکن است حصول توافق در آن سالها طول بکشد. سپس ما دوباره راجع به مسئله اختلاف انگیز مشورت با آوارگان و نیز موضوع حل نشدنی "مرغ و تخم مرغ" عدم مداخله و خروج بحث کردیم.

پس از آن دیدارهای مفصلی با یعقوب خان داشتم. او - مانند گذشته - به نظر می رسید برای حصول توافق آماده است، اما در کشورش با مخالفت های شدیدی مواجه بود. مدتی پس از بازگشتم به نیویورک، آندروپف مرد. احتمالاتی وجود داشت که

میخایل گورباچف جانشین او شود، اما گزارشهای بعدی حاکی از این بود که "کنستانتین چرنینکو"، عضو گارد قدیمی برژنف به رهبری شوروی انتخاب شده است. بدین ترتیب به نظر می‌رسید که دورنمای حصول توافق در مورد بحران افغانستان، به شدت کاهش یافته است. اما من برای نشان دادن اینکه به "کوبیدن درها" ادامه می‌دهم، تصمیم گرفتم دور دیگری از دیپلماسی رفت و برگشت را در پیش گیرم.

III

هنگامی که برای سفر دیگری به منطقه آماده می‌شدم، جنگ ایران و عراق بسیار شدید شده بود. پس از مشاجرات زیادی در شورای امنیت، دبیرکل تیم ویژه‌ای را به منطقه اعزام کرد، به نظر آنها عراق از گاز اعصاب در جنگ استفاده کرده بود. سفر به منطقه را از ایران شروع کردم. در تهران دکتر ولایتی و همکارانش از تحقیقات من دربارهٔ بکارگیری سلاحهای شیمیایی قدردانی کردند. در رابطه با بحران افغانستان او برای اولین بار قبول کرد موضع دولت خود را در مورد فرایند مذاکرات سازمان ملل برای من مشخص کند. در یادداشتهای دولت ایران از توافق جامع شامل خروج نیروهای شوروی از افغانستان و بازگشت آوارگان به کشورشان، طرفداری شده بود. در آن شرایط که رژیم کابل به شدت تلاش داشت از حمایت ایران نسبت به فرایند مذاکرات مطمئن شود، این اقدام بسیار مفید بود و بهتر از این نمی‌شد.

ایرانی‌ها همیشه خود را طرفداران و حامیان اصلی حقوق مجاهدین نشان می‌دادند و طی اقامت در تهران ما در این باره گفتگو کردیم. آنان خود را بیشتر از پاکستانی‌ها دوست و وفادار مجاهدین می‌دانستند. هر موقع که از این موضوع صحبت می‌شد من خاطر نشان می‌کردم که مجمع عمومی سازمان ملل کرسی افغانستان در این سازمان را به رژیم کابل داده است و همچنین یادآور می‌شدم که قطعنامه‌ای که اساس فرایند دیپلماسی ژنو را تشکیل می‌دهد، هیچ شرطی برای مشارکت مجاهدین در بر ندارد.

یک چیز متناقض هم در مواضع ایران و پاکستان وجود داشت؛ آنها از شناسایی رژیم کابل سرباز می‌زدند، اما مانند امریکا و تعدادی از کشورهای غربی در کابل سفارتخانه داشتند. گفتنی است، سفارت افغانستان نیز در تهران، اسلام‌آباد و واشنگتن فعال بود.

در حالی که یادداشتهای دولت ایران در جیم بود، تهران را در پنجم آوریل به مقصد کابل ترک کردم. گفتگوهای مقدماتی ام با وزیر خارجه، شاه محمد دوست به شکل دوستانه شروع شد، اما چندی بعد او گفت که اکنون زمان گفتگوهای مستقیم با پاکستان فرا رسیده است. در ادامه دریافتم که او در مورد خروج، موضع مخالف تندی در پیش گرفته است و بالاخره کار به جایی رسید که او یادداشتهای دولت ایران را "بی معنی" خواند.

وقتی کارمل تکرار کرد که اصرار پاکستان بر جدول زمانی خروج، کاری بچه گانه است. به او گفتم که اگر ما قادر نباشیم یک چارچوب عملی بنیاییم، فرایند دیپلماتیک ادامه نخواهد یافت. دیدارم با کارمل جالب نبود، چون در ابتدای ورودم مانند خبرنگاران مطبوعات و تلویزیون از من پرسید که درباره رئیس جمهور ریگان و اشغال گرانادا توسط امریکا چه نظری دارم.

اما در ادامه مذاکرات با شاه محمد دوست، احساس کردم که علامتی از مسکو برای کابل رسیده است؛ چرا که او در کمال تعجب من چارچوب پیشنهادی را پذیرفت و قبول کرد که اگر پاکستان توافق دوجانبه در مورد عدم مداخله را امضاء کند، کابل و مسکو به طور همزمان بحث در مورد خروج را شروع خواهند کرد.

در اسلام آباد (۸ آوریل) با یعقوب خان دیدار کردم. با او جریان گفتگوها در کابل را در میان گذاشتم و گفتم که در صورت امضای معاهده عدم مداخله توسط پاکستان، کابل و مسکو مذاکرات درباره خروج را شروع می کنند.

ضیاء الحق مانند گذشته درباره نیات روسها بدگمان بود. به او گفتم که اطلاعات بدست آمده از کارشناسان سازمان ملل در افغانستان نشان می دهد که رژیم ساختار دولتی خود را با بکارگیری جوانان افغان فارغ التحصیل از اتحاد شوروی تقویت می کند. ضیاء الحق به اهداف توسعه طلبانه شوروی در منطقه اشاره کرد. او شوروی را یک ابر قدرت زبردست آزار تصویر کرد که می خواهد پاکستان را به وضعیتی بکشانند که با هر کسی اختلاف داشته و کاملاً متزوی شود.

یعقوب خان در ادامه گفتگوها تصریح کرد که از نظر او تفاوتی بین برگزاری گفتگوهای مستقیم و به نتیجه رسیدن یک توافق دوجانبه وجود ندارد. اما من جواب دادم

که تفاوت‌های مهمی وجود دارد. در صورت مذاکره در مورد یک توافق دو جانبه، پاکستان همیشه این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که آن را با کسی به جز کارمل امضا کند. ضیاء الحق یکبار دیگر تأکید کرد که حاضر است در گفتگوهای مستقیم حتی با برادر کارمل سروکار داشته باشد اما با خود وی نه. او یادآور شد که رژیم‌های داوود و ترکی را به رسمیت شناخته بود، «چرا که آنها سوار بر یک تانک خارجی قدرت را تصاحب نکرده بودند». تأکید کردم که اگر او توافق دو جانبه را قبول کند، من هم تمام تلاش‌هایم را برای ترغیب روس‌ها به کار خواهم برد که این مرد را عوض کنند. وقتی ما جابه‌جایی احتمالی کارمل را مورد بحث قرار دادیم، ضیاء الحق تذکر داد که شانس حضور شاه سابق در یک دولت انتقالی افزایش یافته است؛ اما معلوم نیست شوروی‌ها به چه میزان او را مورد حمایت قرار دهند. ضیاء الحق افزود که اگر شوروی‌ها مایل باشند به ظاهر شاه نقشی بدهند، قادر خواهند بود حمایت بسیاری از افغان‌ها، جوامع اسلامی و حتی ایران را به دست بیاورند. او تذکر داد که رهبران مقاومت، شاه سابق را نماد نظام نامطلوب سلطنتی می‌دانند اما آنچه اهمیت دارد «نظر مردم افغانستان است که خون می‌دادند». ضیاء الحق احساس می‌کرد که ظاهر شاه منتظر «جراغ سبزی» است که باید از سوی شوروی‌ها به وی نشان داده شود.

IV

اسلام‌آباد را به مقصد تهران ترک کردم و پس از اینکه مقامات ایران را در جریان آخرین گفتگوهای انجام شده در اسلام‌آباد و کابل قرار دادم، عازم نیویورک شدم. برای دریافت پاسخ افغانستان انتظار زیادی کشیدم. چندی بعد با سردبیر روزنامه مسکم چاپ پاکستان دیدار کردم. او گفت که ضیاء علاقه‌مند به توافق نیست، چرا که بحران افغانستان باعث تقویت رژیمش شده است. پس از انتظاری طولانی (در ۹ ماه مه) نامه‌ای از شاه محمد دوست دریافت کردم. نامه خاطر نشان می‌کرد که ما هیچ‌گاه خروج را به عنوان یکی از عناصر توافق در نظر نداشته‌ایم و مذاکرات خروج بین افغانستان و پاکستان زمانی شروع خواهد شد که در مورد «گفتگوهای مستقیم» پیشرفتی حاصل شود. او در پایان اظهار امیدواری کرده بود که

همان گونه که در یادداشتها آمده است - دور بعدی مذاکرات در ژنو شروع شود. از پاسخ نامناسب افغانستان عصبانی شدم و تصمیم گرفتم برای آخرین بار نامه‌ای به شاه محمد دوست نوشته و از او بخواهم که در موضع دولتش تجدید نظر کند.

V

در اواسط ۱۹۸۴م، کاملاً مشخص بود که گامهای آهسته فرایند دیپلماتیک با تشدید عملیاتهای نظامی شوروی در افغانستان تقارن داشته است.

آشکار بود که مواضع چرنینکو تفاوتهای زیادی با خط مشی آندروپف دارد. او دو درخواست رسمی ضیاء الحق را - با اظهار مستقیم او طی مراسم به خاک سپاری آندروپف - بی پاسخ گذاشت. گفته می شد که چرنینکو علاقه مند به خروج نیروهای شوروی از افغانستان نیست. چون علی رغم تصور متعارف در غرب، رهبر جدید شوروی بر این عقیده نبود که ارتش سرخ در باتلاق افغانستان گیر افتاده باشد.^۳ اکنون تصور بر این بود که شورویها سعی در اتخاذ یک استراتژی جنگی دارند و به میز مذاکره توجهی نخواهند کرد.

من و پرز دکوئیار در ۱۱ ژوئیه از مسکو دیدار کردیم. در آنجا دریافتم که چرنینکو رهبری پیر و خسته است. به نظر می رسید که گرومیکو از قدرت و نفوذ بالایی برخوردار است. او حکومت ایالات متحده را در تمام مسایلی که جهان با آن مواجه بود، مقصر دانست. مقامات شوروی ادعا کردند؛ وزیر خارجه همیشه با اینکه طرفدار تشنج زدایی شناخته شده است، به سبب موضع متفی ریگان در مقابل اتحاد شوروی عمیقاً مأیوس و آزرده خاطر است.

به گفته دوستان روسی ام، به ارتش شوروی اختیار داده شده بود که برای زدن ضربه سخت تر به مجاهدین، با آزادی عمل بیشتری برخورد کنند؛ همچنین براساس تلقی آنها تمایل پاکستان برای ادامه مذاکرات ژنو نتیجه مستقیم رفتار تندی بود که علیه این کشور اتخاذ شده بود.

چرنینکو موضع معروف حزب را تکرار کرد که اگر امریکا و پاکستان مداخلات خود را متوقف کنند، خروج نیروهای شوروی مشکلی ندارد. در آن شرایط احساس کردم این

اظهارات به حداقل به طور رسمی حکایت از تداوم سیاستهای اساسی آندروپف دارد. هنگام ترک مسکو به این نتیجه رسیدم که این رژیم در حال احتضار است.

در ۲۰ ژوئیه به پکن مسافرت کردم و در آنجا با یعقوب خان نیز دیداری داشتم. نتایج گفتگوها در مسکو را با او در میان گذاشتم. به او گفتم که سفر مشهورش به مسکو - در ماه مه ۱۹۸۳ - به اعتبار او نزد روسها لطمه زده است. بنابراین پیشنهاد کردم که پاکستان باید تمایلش به انعقاد یک توافق دو جانبه در مورد عدم مداخله را اظهار کند. یعقوب خان از تمایلات امپریالیستی شورویها سخن به میان آورد و در عین حال قول داد که در رابطه با مسایل فوق با ضیاء الحق مشورت کند. به نظر او برای پاکستان بسیار مشکل بود که بدون نشان داده شدن علایم خروج از طرف روسها، به توافق تن دهد.

در پکن اظهارات مقامات کرملین در مورد بحران افغانستان را با دوستم "کیان کیچن" در میان گذاشتم. مناسبات بین چین و شوروی، پس از اینکه مسکو سفر معاون اول نخست وزیر این کشور "ایوان آرخیف" به پکن را به تعویق انداخت، خراب تر شده بود؛ این می توانست سفر بالاترین مقام شوروی ظرف پانزده سال به پکن باشد. این اقدام واکنش منفی مسکو در برابر سفر ریگان به چین و تصادفات مرزی چین - ویتنام به حساب می آمد. با این حال کیان کیچن در ماه ژوئیه به مسکو سفر کرده بود و به من اطمینان داد که شورویها در مورد بحران افغانستان، رسیدن به توافق از طریق مذاکره را متفی نمی دانند.

در ۲۲ اوت برای ادامه مذاکرات در ژنو فرود آمدم. یعقوب خان تمایل پاکستان به توافق دوجانبه در مورد عدم مداخله را تکرار کرد و بدین ترتیب زمینه توافق در مورد خروج را فراهم ساخت. در روزهای بعد ما در مورد مکانیسم مشورت با آوارگان و همچنین متن مربوط به تضمین کنندگان به توافق رسیدیم. طرف های مذاکره روی یک مسئله موافقت کردند؛ اینکه دور بعدی مذاکرات در فوریه ۱۹۸۵ برگزار شود. با همکاری "سامرینس" پیش نویس توافق دوجانبه در مورد عدم مداخله را تهیه کردم. همچنین به تهیه سند دوم پیش نویس تجدید نظر شده یک توافق جامع پرداختیم که طبق پیشنهاد گاوریلوف به عنوان "سند مادر" در نظر گرفته می شد. به هر حال خروج عنصر سازنده توافق را تشکیل می داد. شاه محمد دوست و مشاورانش بسیار ناراحت بودند و

وقتی یعقوب خان گفت، در صورتی که افغانستان بپذیرد که سند دوم وضعیت قانونی به خود بگیرد، وی آماده است سند اول را قبول کند، او بیشتر عصبانی شد. او برای چندمین بار استدلال کرد که "سند مادر" پیشنهادی گاوریلوف خصوصیات سیاسی دارد و نه قانونی؛ و باید تذکر داده شود که مسئله خروج تنها در یک توافق جداگانه بین افغانستان و شوروی مطرح خواهد شد.

مذاکرات اگرچه بدون نتیجه بود، اما شکل گفتگوهای غیر مستقیم در پیشرفت روند مذاکرات، مفید به نظر می‌رسید. من مداوماً بین اتاقهای محل اقامت هیأت‌های پاکستان و افغانستان که در یک ساختمان قرار داشت، رفت و آمد می‌کردم. یکی از همکارانم در شگفت بود که اگر افغانها و پاکستانی‌ها در یک اتاق روبروی هم قرار گیرند، مگر چه چیزی اتفاق خواهد افتاد؟

درباره موضع جدید شوروی در مورد مذاکرات چیز تازه‌ای نیافتم؛ چون کسی از مسکو برای شرکت در گفتگوها به ژنو نیامد.

VI

در حالی که اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۸۴ نزدیک می‌شد، صاحب‌نظران و تحلیل‌گران با مرور و بررسی رویدادها بر این نظر بودند که من با یک عامل پیچیده دیگر نیز مواجه خواهم شد؛ به نظر می‌رسید اختلاف شدیدی در سیاست‌های ایالات متحده و پاکستان از یک طرف و رهبری اتحاد شوروی و کابل از طرف دیگر وجود دارد.

دوستان پاکستانی‌ام به من اطمینان دادند که تصمیم موافق ضیاء الحق برای پذیرش توافق دوجانبه در مورد عدم مداخله بدون مشورت با ایالات متحده - که به شدت مخالف آن بود - به دست آمده است. به من گفته شد که وزیر خارجه پاکستان در مذاکرات ژنو تصمیمات رئیس‌جمهور را اجرا کرد. حتی بعد از اینکه پاکستان از نارضایتی ایالات متحده اطلاع پیدا کرد، یکی از مقامات عمده پاکستان به من گفت که «ما در نظر داریم همین راه را ادامه دهیم، زیرا نیازمند توافق هستیم».

دوستان روسی‌ام آشکارا اظهار داشتند که مسکو مشکلات جدی با کابل دارد و به

آسانی نمی‌تواند رهبران افغانستان را برای دادن پاسخ مثبت و در نتیجه فراهم کردن زمینه تداوم مذاکرات متقاعد کند. غیبت روسها در مذاکرات ژنو نشانه آشکار ضعف مسکو بود. ضمناً چندی بعد روسها به من اطلاع دادند که "نیکلای کوزیروف" به جای "ستان گاوریلوف" به نمایندگی شوروی در مذاکرات ژنو منصوب شده است.

از سوی دیگر وقتی اعضای جامعه اروپا را - چه قبل و چه بعد از مذاکرات - در جریان امر قرار دادم، همگی احساس می‌کردند که تلاشهای من بی‌فایده است. آنها به طرق مختلف گفتند که وضعیت بین‌المللی تشنج‌آور است و رهبری شوروی ضعیف‌تر از آن است که بتوان حرکتی در جهت حل سیاسی بحران از آنها انتظار داشت.

بنابراین احساس یأس و ناامیدی کردم. یکی از دوستانم در نامه‌ای مدتها پیش به من گفته بود: «آن روزها تو مردی تنها بودی که فقط یک "یشر نویس توافق" در جیب داشتی، آنهم در دنیایی که همه چیز در دست بدبینها بود». تنها تکیه‌گاهم یعقوب خان بود که از طرحهای حمایت می‌کرد. موقعی که او برای شرکت در اجلاس سالیانه مجمع عمومی به نیویورک آمد، مرا امیدواری داد که با گرومیکو گفتگوهای مفیدی داشته است.

در گزارش سال ۱۹۸۴ دبیرکل به مجمع عمومی در مورد افغانستان نکته تازه‌ای مشاهده نمی‌شد. در این گزارش به‌طور بسیار خلاصه نتایج سفر من به منطقه و گفتگوهای غیرمستقیم در ژنو یادآوری شده و در بخشی از آن آمده بود: «طرف‌ها نشان دادند که گفتگوها می‌تواند مفید باشد».^۴

یعقوب خان در آغاز سخنانش در مجمع عمومی اظهار امیدواری کرد که تلاشهای سازمان ملل در نهایت تراژدی افغانستان را به پایان برساند. او خاطر نشان کرد که پاکستان حصول توافق را یک "ضرورت" می‌داند. ترویانفسکی اما گفت که امسال ضدانقلاب متحمل شکستهای بزرگی شده است و تأکید کرد که "بعضی‌ها" حضور نیروهای شوروی در افغانستان را به مثابه تهدیدی علیه پاکستان وانمود کردند، تا تجهیز این کشور به جدیدترین تسلیحات امریکایی را توجیه نمایند.

بالاخره با تلاش پاکستان قطعنامه شورای امنیت، اشغال افغانستان توسط شوروی را با ۱۱۹ رأی موافق، ۲۰ رأی مخالف و ۱۴ رأی ممتنع محکوم کرد. این ششمین بار بود که مجمع همان قطعنامه را در مورد افغانستان تصویب می‌کرد.^۵

VII

گزارشهای مطبوعات در ژانویه ۱۹۸۵ حاکی از این بود که ایالات متحده کمکهای محرمانه خود به مجاهدین را افزایش داده است. مقاله مفصلی در واشنگتن پست به نوشته "باب و ودوارد" و "چارلز بابکوک" نشان میداد که «کمکهای سیا به مقاومت افغانستان به بالاترین میزان خود از زمان اقدامات محرمانه امریکا در جنگ ویتنام رسیده است».^۶ این مسئله طبق گزارش "ویلیام کلیورن" - که آن هم در واشنگتن پست منتشر شد - خصومت‌های تلخ‌تری را میان گروه‌های چریکی افغانستان برانگیخت.^۷ اظهاراتی در مورد تغییر جهت کمکها توسط واسطه‌ها وجود داشت، بدین شکل که رهبران پیشاور ادعا می‌کردند که آنها فقط بخشی از جریان کمکها را نصیب می‌شوند. ساندی تایمز لندن در این رابطه نوشت: «آنها یکدیگر، حکومت پاکستان و حتی افغانهای استخدام شده توسط سیا را به انتقال سلاحها برای غیر از مقاصد مورد نظر، انبار آنها و حتی فروش آن برای استفاده شخصی متهم می‌کنند».^۸

اظهارات بعضی از مفسران در پاکستان و ایالات متحده حاکی از آن بود که چنین گزارشهایی می‌تواند بر تلاشهای دیپلماتیک سازمان ملل اثر منفی گذارد. در یک سرمقاله "مسلم" آمده بود: «فاجعه‌آمیز است اگر اجازه داده شود که تمام زحمات میانجی‌گران سازمان ملل طی سه سال گذشته، از بین برود یا توسط حوادث جدید تحت‌الشعاع و یا مورد ملاحظه جهانی تازه ابرقدرتها قرار گیرد». مسلم افزوده بود که ضروری است این هشدار را بدسیم؛ «چرا که در این فاصله نیروهای خاصی به خصوص در ایالات متحده فعال بوده‌اند تا فرایند صلح سازمان ملل را بی‌اهمیت جلوه دهند و یا آنرا نادیده بگیرند و ترفندهای سیاسی را دوباره از سر گیرند».

نشریه داون کراچی نوشت که «تمام اینها اثرات جدی بر امنیت، ثبات سیاسی، پیشرفت اقتصادی، وحدت ملی و هماهنگی اجتماعی پاکستان دارد». کریستین سانیس مونیتور بر آن بود که «اگرچه تلاشهای سازمان ملل... نتایج ملموسی نداشته... اما باید امیدوار بود که مردم امریکا دولشان را به حمایت از تلاشهای کوردوز، به عنوان اولین قدم برای رسیدن به حل سیاسی قضیه، ترغیب کنند».^۹

زمانی که کنستانتین چرنینکو (در ۱۰ مارس ۱۹۸۵) مرد، فرایند صلح ژنو دارای

چنین جوی بود. ظرف چند ساعت پس از مرگ او اعلام شد که "میخائیل سرگیویچ گورباچف" به عنوان رهبر جدید شوروی انتخاب شده است. این انتصاب آنقدر شتاب آلود بود که *پراودا* مجبور شد تصویر گورباچف را در صفحه اول و چرنینکو را در صفحه دوم چاپ کند. گورباچف از همان آغاز تصویری از سرزندگی و اعتماد به نفس قابل توجه از خود نشان داد که توجه ناظران را به خود جلب می کرد. اما هیچ کس در آن زمان تغییرات انقلابی بی را که او در مدت کوتاهی بوجود آورد و اثراتی که بر مسایل جهانی گذاشت، پیش بینی نمی کرد. در آن زمان من تنها این امیدواری را داشتم که انتخاب جدید، پایان آنچه را که "زمستان طولانی" فرایند دیپلماتیک عنوان کرده بودم، رقم زند.

اولین علامتهایی که گورباچف طی دیدار با رئیس جمهور ضیاء الحق از خود نشان داد، موضوع تفسیرهای گوناگون قرار گرفت. این ملاقات پنجاه دقیقه ای در مسکو و در مراسم تشییع چرنینکو صورت گرفت. ضیاء الحق در بازگشت به اسلام آباد به مطبوعات گفت: «من تحت تأثیر پویایی، توان و روشنی افکار رهبر جدید شوروی قرار گرفتم. با اظهارات او اطمینان پیدا کردم که اتحاد شوروی از راه حل سیاسی بحران از طریق گفتگوهای غیرمستقیم سازمان ملل حمایت خواهد کرد». اما گزارش این ملاقات توسط تاس نشان می داد که دیدار به اندازه لازم خوشایند و جدی نبوده است و بر طبق گزارش مجله "تایم" ضیاء الحق گفته بود که «از گفتگوها بهت زده شده است».^{۱۰}

برای تصمیم گیری در مورد دور جدید مذاکرات در ۲۵ ماه مه به اسلام آباد سفر و با یعقوب خان دیدار کردم. او اکنون هم سناتور و هم وزیر خارجه بود و به نظر می رسید برای دنبال کردن آنچه مورد بحث ما بود، مصمم است. او تأکید کرد که باید توازنی در مورد توافقات عدم مداخله و خروج وجود داشته باشد. به او گفتم که به اینجا آمده ام تا نه تنها در مورد دو سند یاد شده، بلکه راجع به همه موضوعات به تفاهم برسیم، و گرنه برگزار کردن دور جدید مذاکرات ثمری در پی نخواهد داشت.

نظر یعقوب خان این بود که پیشرفت در مذاکرات، کاهش تنش بین شرق و غرب را به دنبال خواهد داشت. او افزود که پاکستان روسها را تجربه کرده است و در مورد شیوه های کاری آنها نگران است. متعاقباً یک دوست به من گفت که این اظهارات

خصوصتهای بیشتر روسها را برمی انگیزد.

گفتنی است، هنگامی که تعدادی از سربازان شوروی در داخل خاک پاکستان دستگیر شدند، یک فرمانده روسی با وسیله نقلیه زرهی فرار سیده و خواستار آزادی افرادش شد. در نتیجه آن تمام روسها سوار وسیله نقلیه شده و به افغانستان مراجعت کردند.

برداشت من این بود که تغییری در موضع پاکستان پیش نیامده است. "شهریار" یکی از مقامات پاکستانی در این رابطه به من گفت که ما منتظر علامتی از طرف شوروی هستیم. "دین هیتون" سفیر جدید امریکا در پاکستان به تفصیل در این باره سخن گفت که چگونه انتخابات، قدرت سیاسی ضیاءالحق را افزایش داده است.

طی ملاقاتی که با رییس جمهور داشتم نتایج گفتگوهایش با گورباچف را هم مثبت و هم تنش را توصیف کرد؛ او گفت: «ما روی یک مسئله اساسی توافق نظر پیدا کردیم؛ اینکه از تلاشهای سازمان ملل حمایت کنیم، چرا که به نظر هر دو طرف، حل بحران تنها از طریق مذاکره ممکن است». ضیاءالحق همچنین به من گفت که رهبران مجاهدین می توانستند در قالب یک سازمان واحد یا ائتلاف، متحد شوند اما آنها قادر نیستند رهبری واحد برگزینند یا روی فرایند رهبری دوره ای به توافق برسند. به سفارش او با "محمد خان جونجو"، نخست وزیر جدید دیدار کردم. او به من امیدواری داد که دولت پاکستان ملزم نیست جریان دیپلماسی را به اطلاع مجلس برساند.

در ۲۸ ماه مه عازم کابل شدم و ساعاتی بعد با شاه محمد دوست دیدار کردم. بیشتر گفتگوهای ما در اطراف "کتاب سفید" دور می زد که حکومت افغانستان در رابطه با جزئیات اقدامات مداخله جویانه پاکستان و ایالات متحده در افغانستان، انتشار داده بود. به او نسخه ای از نموداری را دادم که دفتر من تهیه کرده بود و نشان می داد که تمام مسایل مطرح شده در کتاب سفید تحت پوشش شرایط پیش نویس در مورد عدم مداخله قرار می گیرد.

او همچنین اشاره توهین آمیزی به انتخابات اخیر پاکستان داشت که به نظر او زیر نظر دیکتاتوری نامشروع صورت می گرفت، اگرچه اکنون پارلمان نام نهادی نیز در آنجا وجود داشت. به نظر او تنها نتیجه انتخابات می توانست این باشد که تقاضای گفتگوهای مستقیم افغانستان با پاکستان یکبار دیگر مطرح شود.

پس از آن کوزیروف به محل اقامتم آمد. او به من گفت که گورباچف برای رسیدن به توافق زیر نظر سازمان ملل مصمم است. کوزیروف پیشنهاد کرد که حل و فصل می‌تواند شامل یک مجموعه اسناد "توافق" به شکل ذیل باشد؛ یک توافق دوجانبه در مورد عدم مداخله؛ یک توافق دوجانبه در مورد آوارگان؛ یک یا چند توافق در مورد تضمین‌کننده‌ها؛ و یک توافقنامه در مورد "روابط متقابل" که شامل خروج نیروهای شوروی نیز بشود. به نظر او باید ابتدا توافقنامه‌های مربوط به عدم مداخله، آوارگان و تضمین‌کننده‌ها تدوین شود و بلافاصله پس از آن توافق روابط متقابل تنظیم گردد.

پس از آن وضعیت قانونی توافق در مورد روابط متقابل (بین افغانستان و شوروی) را مورد بحث قرار دادیم. پس از یک سری سؤالاتی که من مطرح کردم، او جواب داد: «ببینید! پاکستانی‌ها مجبور نیستند چیزی را امضا کنند، مگر اینکه در مورد چارچوب، وضعیت و محتوای توافقنامه روابط متقابل، کاملاً توجیه شوند. بنابراین آنها چرا باید نگران باشند؟ چرا ما کار را شروع نکنیم؟ آنگاه شما خواهید دید که در مورد همه مسایل توافق به عمل خواهد آمد». پیدا بود که رهبر جدید شوروی می‌خواست نقش تازه‌ای را بازی کند.

به شاه محمد دوست نیز پیام مشابهی داده شده بود؛ چون او پیشنهادات مدونی را به من ارائه کرد که کلیت آن را کوزیروف با من در میان گذاشته بود. بنابراین در پیش‌نویس رسمی‌ام در مورد توافقات دوجانبه، افزودم که این موافقتنامه توسط افغانستان و پاکستان امضا شود. چیزی که مرا در این مرحله شگفت‌زده کرد آن بود که شاه محمد دوست دیگر مسئله "گفتگوهای مستقیم" را مطرح نکرد. من هم عاقلانه ندیدم که در این رابطه چیزی را مطرح کنم. در آخر به او گفتم که با توجه به موافقت پاکستانی‌ها ما می‌توانیم دور جدید مذاکرات را برگزار کنیم.

پس از فرود آمدن در اسلام‌آباد مستقیماً به وزارت خارجه برای دیدار یعقوب‌خان و مشاورانش هدایت شدم. نتیجه صحبت‌هایم با کوزیروف و شاه محمد دوست را با آنها در میان گذاشتم. گفتم که ایده مجموعه توافق مستقیماً از طرف گورباچف ابلاغ شده است و افزودم که «ما اکنون در شروع روند کاملاً متفاوتی از مذاکرات هستیم».

فصل هشتم

«خشونت طلبان»، «معامله کران» و پروسترویکا

سلیگ اس. هاریسون

میخایل گورباچف از همان آغاز دربارهٔ ماجراجوییهای برژنف در افغانستان شک و تردید داشت. او در سال ۱۹۸۰ با این امر که هزینه نیازمندیهای اقتصادی در داخل به طور روزافزون صرف جنگ شود، مخالفت ورزید. او در سال ۱۹۸۳ هنگام دیدار از کانادا به میزبان رسمی اش وزیر کشاورزی، «ایوگن ولن»، گفت که جنگ [افغانستان] یک اشتباه بود.^۱ بنابراین تعجب آور نبود که گورباچف در آوریل ۱۹۸۵ - تنها یک ماه پس از تصاحب قدرت بعد از مرگ کنستانتین چرنینکو - به دفتر سیاسی حزب دستور داد، سیاست شوروی در قبال افغانستان را به طور محرمانه مورد بازنگری قرار دهند. او بعدها اظهار داشت: «پولیت بورو وضعیت را قاطع و بی طرفانه مورد بررسی قرار داد. ما از همان زمان شروع به جستجوی راهی برای خروج کردیم».^۲

گورباچف طی سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ محتاطانه زمینه خلاصی را مهیا کرد. او همان طور که پایه های قدرتش را تحکیم می کرد، قاطعانه در صدد حل و فصل بحران از طریق مذاکره برآمد. او در آغاز با عناصر انعطاف ناپذیر دفتر سیاسی مواجه بود که هنوز به پیروزی نظامی اعتقاد داشتند و بنابراین ابتکارات دیپلماتیک خود را با سیاست گسترش محدود نظامی همراه کرد. «الکساندر یاکوفلف» مشاور برجسته سیاست خارجی وی در این رابطه اظهار داشت: «از همان اوایل او می دانست که روستها باید از افغانستان خارج شوند. اما مجموعه نظامی - صنعتی مخالف او بودند؛ آنها در جنگ منافع می داشتند. او به آنها اجازه داد آنچه می خواهند انجام دهند، اما بر خلاف آنچه گفته شده، او خودش

نمی خواست قاطعیت نظامی نشان دهد».^۳

همان طور که "ادموند استیونس" خبرنگار کارآزموده روسی گزارش داد، هنگامی که گورباچف می خواست مذاکرات سازمان ملل را پیش ببرد، وزارت دفاع و ژنرالهای مهم ارتش اصرار داشتند که اگر به آنها اختیارات و نیروهای بیشتری داده شود، جنگ را ظرف دو سال خواهند بُرد. ژنرالها بویژه خواستار «شدت یافتن تلاشهای نظامی شوروی برای مسدود کردن مرزهای شرقی افغانستان»^۴ از جمله وارد کردن فشار مستقیم بر پاکستان، در صورت ضرورت، بودند.

گورباچف به نیروهای مسلح چراغ سبز نشان داد که به یک سری تهاجمات وسیع مبادرت نمایند. این عملیاتها در اواخر ماه مه با حمله بی سابقه به پایگاههای مقاومت واقع در دره کتر - در نزدیکی مرز پاکستان - شروع شد. او همچنین با ترفیع صاحب منصبان شوروی در افغانستان موافقت کرد. یکی از قهرمانان پیروز ارتش سرخ، ژنرال "میخائیل زایتسف" - که در آن موقع فرمانده نیروهای شوروی در آلمان بود - به جبهه افغانستان انتقال داده شد. اگرچه زایتسف در مبادرت به تاکتیکهای تهاجمی دست باز داشت، گورباچف اجازه اعزام نیروهای زیادی را به افغانستان - به جز چند هزار نیروی ویژه "سپتznaz" - صادر نکرد. علاوه بر این، او سیاست تقویت نظامی منظم و احتیاط آمیز در طی سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ را با انعطاف پذیری دیپلماتیک روزافزون همراه کرد تا میزان آمادگی امریکاییها را برای حل و فصل بحران بیازد.

کشمکشهای سیاسی بین شاهین (جنگ طلبان) و کبوتر (صلح طلبان) در مسکو طی دو سال اول رهبری گورباچف، با اتفاقات تلخ تر در واشنگتن برابری می کرد. "خشونت طلبان" که خواستار افزایش سطح ارسال تسلیحات به مجاهدین و زمینگیر کردن نیروهای شوروی در افغانستان - تا هر زمان ممکن - بودند، با "معامله گران" ستیز داشتند که می خواستند زمینه ای برای خروج ارتش سرخ به عنوان بخشی از توسعه روابط امریکا - شوروی فراهم کنند.

"خشونت طلبان" با اشاره به تمایل شوروی به استراتژی تهورآمیز نظامی، احتمال خروج را رد می کردند. سیاه عواملی در وزارت دفاع شوروی داشت که به واشنگتن اطلاعات مفصلی در مورد طرحهای گسترش جنگ می دادند؛ این طرحها با انتقال ژنرال

زایتسف بی ارتباط نبود. به دنبال این نفوذ اطلاعاتی، دستور شماره ۱۶۶ امنیت ملی ریگان در مارس ۱۹۸۵ در مورد ارسال تسلیحات بیشتر و بهتر به افغانستان صادر شد. اما سیا علی رغم موفقیتش در کسب اطلاعات، این واقعیت را درک نمی کرد که گورباچف و اطرافیانش با ارتش اختلاف دارند و خواست ایجاد تغییرات اساسی در سیاستهای خارجی و دفاعی هستند. "میخایل باری" رییس اخه جنوب آسیای سیا، طی گفتگویی در ۱۰ ژوئیه ۱۹۸۵، به رویکرد آشتی جویانه - دید گورباچف درباره مذاکرات سازمان ملل در مورد افغانستان باور نداشت. او این نظر مراد کرد که گورباچف همزمان با تحکیم قدرتش در "پولیت بورو"، سعی دارد به بحران خاتمه دهد. باری استدلال کرد که گورباچف هنوز امیدوار است از طریق تاکتیکهای نظامی و سیاسی مؤثرتر، برنده جنگ باشد.

به گفته "مورتون آی. آبراموویتز" معاون اطلاعاتی و تحقیقاتی وزارت خارجه امریکا در ۱۹۸۵، سیا به دیگر اطلاعات به دست آمده که مخالف ارزیابی یاد شده بود، توجهی نمی کرد: «طرحهای گسترش جنگ قبل از به قدرت رسیدن گورباچف تهیه شده بود. او مایل نبود که نظامی گری به آن نقطه برسد؛ اطلاعات بدست آمده نشان می داد که او با ارتش اختلاف دارد و به وضعیت از منظر جدیدی می نگرد، اما آژانس توجهی به آنها نشان نمی داد. آنها از همان اوایل آنچه را که تحت اقتدار گورباچف اتفاق افتاد، باور نداشتند».^۶

طی گفتگوهایم در وزارت خارجه امریکا در سال ۱۹۸۵، موضع گیری امیدوارانه و احتیاط آمیز مقامات وزارتخانه در برابر گورباچف و تمایل آنها به آزمودن نیت او را دریافتم. در ۱۳ ژوئیه "آرنولد رافل" معاون امور شرق نزدیک و جنوب آسیای وزارت خارجه امریکا به من گفت: «ما مجبور خواهیم شد در برابر مواضع انعطاف پذیر روسها درباره مذاکرات سازمان ملل برخورد مثبت داشته باشیم. در غیر این صورت به جای آنها، ما از نظر دیپلماتیک در موضع دفاعی قرار خواهیم گرفت. این در حالی است که آنها متجاوز هستند».

در مقایسه با انعطاف ناپذیری زیاد روسها در دوران چرینسکو، تغییر موضع گورباچف در مورد افغانستان واقعاً در خور توجه بود. مسکو چارچوب جدیدی برای توافق ارائه

کرد. طرح جدید به جای تکیه بر موضع همیشگی شوروی که خروج باید تنها در قالب موافقتنامه کابل - مسکو بیاید، این توافق را مستقیماً به دیگر بخشهای معاهدات مربوط می‌کرد. این به آن مفهوم بود که شورویها آشکارا خود را به ارائه جدول زمانی خروج متعهد نمی‌دانند. همچنین مسکو پس از چندین سال بحث در مورد اینکه آیا به عنوان تضمین‌کننده با ایالات متحده همراه شود یا نه، به وضوح موضع خود را تغییر داد. همان طور که در فصل نهم خواهد آمد، کابل در دور جدید مذاکرات سازمان ملل، در ماه ژوئن، و پس از موافقت شوروی پذیرفت که کوردوز می‌تواند متن پیش‌نویس سازمان ملل در مورد تضمین‌کننده‌ها را به ابرقدرتها ارائه کند. مسکو به زودی پیش‌نویس را با اصلاحات اندکی، علی‌زغم سکوت و طفره روی ایالات متحده، پذیرفت. به جز رافل، تنها معدودی از مقامات امریکا تلاشهای میانجی‌گری سازمان ملل را مورد توجه قرار دادند و اهمیت موضعگیری جدید روسها را درک کردند. این درحالی بود که گورباچف آمادگی‌اش برای مذاکرات جدی را، بیش از یکسال زودتر از آغاز بکارگیری موشکهای "استینگر" - که عامل کشاندن وی به پای میز معامله تلقی شده - نشان داد.

پیروزی معامله گران

پذیرش بند مربوط به تضمین‌کننده‌ها توسط شوروی باعث به راه افتادن بحثهای مشاجره‌آمیزی در درون دولت ریگان در مورد نحوه پاسخ ایالات متحده شد. تا آن موقع واشنگتن به تکیه روی تعبیر حمایت از مذاکرات سازمان ملل بسنده کرده بود، اما اکنون سازمان ملل برای اولین بار امریکا را تحت فشار می‌گذاشت تا با رویکرد این سازمان در مورد حل و فصل بحران و متن پیش‌نویس اعلام موافقت رسمی نماید. واشنگتن برای اطمینان خاطر، تا زمانی که در مورد شروط دقیق خروج و سایر موضوعات کلیدی توافق به دست نیامد، خود را رسماً به متن معاهدات متعهد نکرد. اما هم "خشونت‌طلبان" و هم "معامله‌گران" دریافتند که توافق ابرقدرتها درباره موضع تضمین‌کننده‌ها پیشرفت عظیمی را در جریان مذاکرات در پی می‌آورد. "خشونت‌طلبان" اساساً از رویکرد سازمان ملل منزجر بودند؛ چه از لحاظ قبول رژیم کابل به عنوان طرف مذاکره پاکستان و چه از لحاظ

قطع کمکهای تسلیحاتی به مجاهدین. بدین ترتیب صرفاً اشاره به تعهد ایالات متحده به تضمین توافق، فراخوانی آنها به مبارزه بود.

رافل، در پاسخ به فشارهای کوردووز در نظر داشت پذیرش رسمی بند تضمین‌کننده‌ها را در دور ششم مذاکرات در اواخر اوت، از سوی ایالات متحده، اعلام کند. اما «میشل آرماکوست» معاون امور سیاسی وزارت خارجه، با ترس از برافروخته شدن آتش مشاجرات، یکبار دیگر اعلام این تصمیم را به تأخیر انداخت. تنها در ۲۳ اوت، ۴ روز قبل از شروع گفتگوهای ژنو، رافل تصویب شفاهی و مشروط طرح توافق را از سوی دولت‌ها برای ابلاغ، دریافت کرد. در همین رابطه «ستفن سستانویچ» یکی از کارگردانان سیاست امریکا در قبال افغانستان در شورای امنیت ملی گفت: «تصمیم آگاهانه‌ای وجود داشت که بهتر است خود را ملزم به متن خاصی نکنیم»^۱ «چارلز دانبار» هماهنگ‌کننده امور افغانستان در وزارت خارجه امریکا در این زمان طی گفتگویی به من گفت:

مشکل بود درباره تضمین‌کننده‌های توافق که هنوز مشخص نبودند، صحبت کنیم. به من دستور داده شده بود تنها این را بگویم که ما مایل به تضمین توافق خاصی هستیم که شامل شرایط مناسب برای خروج باشد و حق خودمختاری مردم افغانستان را تأمین نماید. کوردووز از من می‌خواست این گفته‌ها را به صورت کتبی و تأیید بند تضمین‌کننده‌ها، ولو به صورت مشروط در اختیار او قرار دهم. اما ما این کاری را نکردیم، چرا که تصور می‌کردیم ثمره این توافق هرگز چشیده نخواهد شد. ما نمی‌خواستیم کار کنیم که مخالفان تلاشهای سازمان ملل در پتتاگون و خود وزارت خارجه تحریک شوند.^۲

«پیلز بوری» سرانجام «کاسپرواین برگر» وزیر دفاع را تحریک کرد تا مسئله توافق سازمان ملل را در ۱۹ ژوئیه با شولتز وزیر خارجه در میان گذارد. در این رابطه «آبراهام سوفایر» مشاور حقوقی وزارت خارجه در خاطراتش نوشته است که حمایت ایالات متحده از سند مربوط به تضمین‌کننده‌ها، با سیاست کمک به مقاومت افغانستان که در دستور شمار ۱۶۶ «شورای امنیت ملی» آمده بود، تناقض داشت.^۳ اما به گفته پیلز بوری، از خاطرات یاد شده به روشنی چنین استنباط می‌شد که وزارت خارجه عنقریب مسئله

تضمین‌کننده‌ها را خواهد پذیرفت.

جر و بحث در مورد مسئله "تضمین‌ها" در سراسر پاییز ۱۹۸۵ در درون دولت ریگان ادامه داشت. راجیو گاندی نخست‌وزیر هند در دیدار با ریگان طی اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل، دریافت که شخص رئیس‌جمهور از این مشاجرات، بی‌اطلاع است. گاندی با انتقاد ملایم از ایالات متحده به مطبوعات گفت: «وقتی رئیس‌جمهور اظهار داشت که پیشرفتی در مسئله افغانستان حاصل نشده است. من این حقیقت را خاطر نشان کردم که شورویها برای پذیرش مسئله تضمین‌ها آمادگی دارند، اما ایالات متحده مایل نیست در این باره صحبت کند. او کمی متعجب شد و رویش را به حالت سؤال به طرف آرماکوست برگرداند؛ وی جواب داد که این موضوع حقیقت دارد. ایالات متحده آمادگی ندارد درباره تضمین‌ها صحبت کند؛ این کشور در مورد برنامه خروج روسها از افغانستان گفتگو می‌کند».^{۱۰}

ارزیابی امریکاییها از نیت شوروی در افغانستان پس از ملاقات سران امریکا و شوروی از ۱۹ تا ۲۱ نوامبر در ژنو، کم و بیش تغییر کرد. رئیس‌جمهور امریکا پس از آن طی صحبت با گروهی از نویسندگان گزارش داد؛ گفتگوهایش با گورباچف در مورد بحران افغانستان «حاکی از آن است که او خواهان حل این مسئله است».^{۱۱} در این رابطه، ریگان بعدها در خاطراتش نوشت: «وقتی من مسئله اشغال افغانستان توسط شوروی را مطرح کردم، گورباچف پاسخ داد که او شخصاً تا زمانی که از رادیو خبر آن را شنیده بود، هیچ چیز در این باره نمی‌دانست. منظور او این بود که درباره این جنگ هیچ مسئولیتی نداشت و طرفدار آن نبود».^{۱۲}

از سوی دیگر مقامات امریکایی که از ژنو بازگشته بودند، با انعکاس دیدگاه "جدید" و "جذاب" گورباچف درباره بحران افغانستان، فضای تازه‌ای را به وجود آوردند.^{۱۳} وزیر خارجه "جورج شولتز" جزو آنها بود که عکس‌العمل صریحی نسبت به این مسئله نشان دادند. او در ژنو با هیجان به "فرد ایگل" معاون سیاسی وزیر دفاع امریکا درباره اظهارات گورباچف گفت: «این نشانه آن است که آنها می‌خواهند سیاست خود را در قبال افغانستان، تغییر دهند».^{۱۴} "مورتون آبرا موویتز" که مرتباً با شولتز دیدار می‌کرد، در این رابطه اظهار داشت که شولتز قبل از سیا و کارشناسان مسایل شوروی، تغییر مواضع

گورباچف را درک کرد و تنها کسی بود که به واقعیت امر رسید. او گفت: «کسی را نمی‌شناسم که در سال ۱۹۸۵ توافق درباره افغانستان را ممکن تصور کرده باشد. تنها شولتز و رافل علاقه بیشتری راجع به مذاکرات ژنو از خود نشان دادند».

«معامله گران» تغییر جو پس از اجلاس سران دو ابرقدرت در ژنو را زود درک کردند. وزارت خارجه امریکا با اشاره به فشارهای سازمان ملل و انتقاد راجیو گاندی و دیگر رهبران جهان سوم^{۱۵} از موضع این کشور، اهم مهمی در مقابل حریفان در حمایت از مسئله تضمین‌ها به دست آوردند. این مسایل در سالهای بعد به کانون مشاجرات میان جناحهای مختلف حکومت امریکا تبدیل شد. در ۱۱ دسامبر ایالات متحده به سازمان ملل اطلاع داد که حاضر است راه حل آن سازمان را تنها با این شرط تضمین کند که توافق شامل جدول زمانی رضایت بخشی برای خروج باشد. در ۱۳ دسامبر معاون وزیر خارجه، «جان وایت هد»، طی یک سخنرانی مهم، مسئله خروج را نسبت به بخشهای دیگر توافق کلیدی خواند و به طور تلویحی قطع ارسال کمکهای تسلیحاتی را جزو توافقات دانست. او عناصر توافق را «عمدتاً تکمیل شده» به شمار آورد و قبول مسئله تضمین‌ها از جانب ایالات متحده را صرفاً به ارائه جدول زمانی رضایت بخش [از سوی شوروی] مشروط کرد؛ بدین ترتیب، او شرایط توافق را از سوی امریکا - که مستلزم قطع کمکهای این کشور و پاکستان [به جنبش مقاومت] از اولین روز خروج نیروهای شوروی بود - پذیرفت.^{۱۶}

تعهد مشروط «وایت هد» در مورد تضمین‌ها و قبول تلویحی قطع کمکها از روز اول خروج، موضوع مشاجرات فراوان طی دو سال بعد شد. «خشونت طلبان» می‌خواستند بدانند که چه کسی مسئول اظهارات وایت هد و همچنین موافقت «شورای امنیت ملی» با تقاضای سازمان ملل در موضوعات یاد شده است و آیا در این رابطه با رئیس جمهور مشورت شده است؟^{۱۷} بخصوص مسئله شورای امنیت ملی به صورت یک راز درآمد، چرا که مشاور امنیتی شورا، رابرت مک‌فارلین، در ۴ دسامبر ۱۹۸۵ استعفا داد و جانشینش «آدمیرال جان پویندکستر» تا ۶ ژانویه این پست را تصدی نکرد؛^{۱۸} در حالی که موافقت شورا در خلال این دوران صورت گرفته بود.

در این مورد که آیا با ریگان مشورت شده بود یا نه، اجماع نظر وجود دارد که او

چیزی درباره اظهارات "وایت هد" نمی دانست و از شرایط توافق سازمان ملل نیز بی خبر بود. "لورنس ایگل برگز" معاون امور سیاسی وزارت خارجه در این رابطه گفت: «ما احساس کردیم اگر رئیس جمهور را قبل از رسیدن به توافق عملی در جریان امر قرار دهیم، فقط مسئله پیچیده تر خواهد شد».^{۱۹}

"رابرت پک" با شهادت در مقابل کمیته امور خارجی کاخ سفید در اول مه ۱۹۸۶ درباره بگو مگوی خود با نماینده کنگره "ستفن سولارز" راجع به آنچه رئیس جمهور از موضوع می دانست، چنین از قضیه طفره رفت:

سولارز: آیا رئیس جمهور با این خواست، که در صورت به دست آمدن وجود توافق،

تضمین کننده آن باشیم، به طور کلی موافق است؟

پک: این مسئله کاملاً در داخل دولت مورد بررسی قرار گرفته و موضع خود دولت

است. این فقط موضع وزارت خارجه نیست.

سولارز: درست، وقتی می گوید این موضع دولت است، آیا معتقدید که موضع

شخص رئیس جمهور نیز چنین است؟

پک: هر موضع دولت، موضع رئیس جمهور است.

همان طور که "میشل باری" در اواسط ۱۹۸۶ تحلیل کرد، «عقیده کلی بر این بود که توافق به جایی نمی رسد. بنابراین احساس می شد که در صورت قبول تضمین ها، چیزی از دست نمی رود».^{۲۰} "میشل پیلزبوری" نیز در این رابطه گفت: «ما مسئله را جدی نگرفتیم. به نظر ما همه چیز به گسترش جنگ و بخصوص به ارسال استینگر بستگی داشت...»

موشکهای استینگر وارد عرصه کار و زار می شود

همان طور که بکارگیری هلیکوپترهای تهاجمی ام.آی-۲۴ و ام.آی-۲۵ طی سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ افزایش یافت، درواشنگتن فشارها برای مقابله با گسترش جنگ توسط شوروی، یا فراهم کردن استینگر برای مقاومت شدت بیشتری پیدا کرد. این موشکهای قابل حمل که مانند مسلسل بود و از روی شانه شلیک می شد، فقط ۳۴ پوند وزن داشت و بنابراین برای محیط افغانستان اسلحه بسیار مناسبی به شمار می رفت. هدفگیری آن

نیز بسیار دقیقتر از موشکهای "سام" ساخت شوروی و دیگر سلاحهای ضد هوایی بود که توسط سیا در سالهای اول جنگ ارسال شده بود.

طرفداران ارسال استینگر بالاخره بر مخالفان چیره شدند. ارتش امریکا نگران دستیابی روسها به این موشکها از طریق جنگ، بازار سیاه و یا واسطه‌های پاکستانی بود، که در این صورت مسکو به اسرار تکنولوژی یکی از بهترین سلاحهای امریکایی دسترسی پیدا می‌کرد. سیا همچنین استدلال می‌کرد که امریکا همواره باید بتواند منکر دادن سلاح به مجاهدین افغان شود، در غیر این صورت جنگ افغانستان در انظار جهانی به مثابه کشمکش مسکو - واشنگتن تلقی می‌شد تا منازعه بین شوروی و مردم افغانستان. وزارت خارجه از جانب دیگر هشدار می‌داد که بکارگیری سلاحهای پیشرفته امریکایی علیه نیروهای شوروی ممکن است عکس‌العمل خطرناک مسکو علیه پاکستان را برانگیزد. وزارت خارجه استدلال می‌کرد که پاکستان به همین دلیل تحویل و ارسال "استینگر" را نخواهد پذیرفت.

معاون وزارت دفاع امریکا "میشل پیلزبوری" و مسئول هماهنگی امور افغانستان در این وزارتخانه "فرد ایکل" در همین رابطه در ماه مه سال ۱۹۸۵ به اسلام‌آباد سفر کردند. ژنرال "اختر رحمان خان" رئیس آی.اس.آی به آنها گفت که گروههای مقاومت به دلیل نداشتن سلاحهای مناسب ضد هوایی نمی‌توانند به طور مؤثر اهداف خود را مورد حمله قرار دهند. اریستی از سلاحهای جدید مورد نیاز را برشمرد که "استینگر" نیز در میان آنها بود. در همان حال "پیلزبوری" از نمایندگی سیا در پاکستان خواست این تقاضاها را مستقیماً به رئیس این سازمان، "ویلیام کیسی"، انتقال دهد. ضیاء الحق در ابتدا کمی تردید داشت، اما در نهایت گفت که ایالات متحده ابتدا باید تعدادی استینگر و نیز موشکهای هوا به هوای "سایدوایندر" (مارزنکی)، برای ارتش پاکستان تهیه کند؛ پس از آن او موضوع تدارک استینگر برای مقاومت افغانستان را مورد توجه قرار خواهد داد.

پیلزبوری و فرد ایکل برای انتقال موضع پاکستان به دولت متبوع خود به واشنگتن بازگشتند، اما برای بحث بیشتر روی قضیه مجدداً به اسلام‌آباد سفر کردند.

ضیاء الحق یکبار دیگر خواستار فرستادن موشکهای استینگر و نیز سایدوایندر برای ارتش پاکستان شد و متعاقباً طی نامه‌ای به ریگان در اواخر ماه ژوئن تقاضاهای خود را

مجدداً یادآوری کرد؛ او تذکر داد که جنگنده‌های شوروی مرتباً به حریم هوایی پاکستان تجاوز می‌کنند. ایالات متحده نهایتاً در ماه ژوئیه ۲۰ فروند استیونگر و تعداد زیادی موشک "سایدوایندر" در اختیار پاکستان قرار داد.

معاون اطلاعاتی و تحقیقاتی وزارت خارجه امریکا، "مورتون آبراموویتز"، در سپتامبر ۱۹۸۵ با ارائه شواهد به بررسی نیازمندیهای مقاومت افغانستان پرداخت. او متقاعد شده بود که سیاه تسلیحات کافی در اختیار نیروهای مقاومت نگذاشته و عملیاتهای آنها را خوب سازماندهی نکرده است. وی پس از سفر به پاکستان به این نتیجه رسید که برای وادار کردن گوریلاچف به خروج نیروها باید شورویها را تحت فشار نظامی بیشتری قرار داد.

به گفته پیلزبوری، مورتون در بازگشت از سفر به دیدار شولتز، آرماکوست، کیسی و تمام کسانی رفت که به نحوی درگیر قضیه افغانستان بودند. البته "جان مک ماهان" معاون سیا استدلال می‌کرد که موشکهای "بلو پایپ" انگلیسی همان کار استیونگر را می‌کند. سرانجام کاخ سفید موافقت کرد که برای افزایش کیفیت سلاحهای ارسالی به گروههای مقاومت، علاوه بر بودجه ۲۵۰ میلیون دلاری سال مالی ۱۹۸۵، افزایش قابل توجهی را در میزان کمکها در نظر بگیرد. در کنار بودجه‌ای که کنگره به این امر تخصیص داده بود، دولت برای سال مالی فوق‌العاده‌ای به میزان ۲۰۰ میلیون دلار برای اجرای برنامه‌های محرمانه وزارت دفاع در نظر گرفت. این مسئله برای چندین هفته موضوع بحثهای داغ بین کاخ سفید و کمیته اطلاعاتی سنا^{۲۱} بود و سرانجام کنگره آن را تصویب کرد.

در همین رابطه، سناتور جمهوریخواه "اورین هج"، آبراموویتز، پیلزبوری، ایکل و پنج تن از اعضای کمیته‌های اطلاعاتی کاخ سفید و سنا در ژانویه ۱۹۸۶ به چین و پاکستان سفر کردند. در پکن - به گزارش واشنگتن پست - هج از رئیس سازمان اطلاعات چین خواست که در ارتباط با رساندن موشکهای استیونگر به مخالفان رژیم کابل همکاری کرده و در همین رابطه مستقیماً با رئیس‌جمهور، ضیاءالحق تماس بگیرد.^{۲۲} آنها پس از کسب موافقت چین عازم اسلام‌آباد شدند و به دیدار رئیس‌جمهور رفتند. به گفته آبراموویتز، ضیاءالحق صریحاً گفت: «ما استیونگر می‌خواهیم». این هیأت در بازگشت از سفر، سیاه را بیشتر ترغیب به دادن این موشکها کرد. در اواسط ژانویه تنها ارتش هنوز با

دادن استیونگر مخالف بود.

استدلال اصلی ارتش این بود که در صورت دادن استیونگر به مجاهدین، روسها ممکن است تکنولوژی آن را به دست آورند و از آن علیه نیروهای ناتو در اروپا استفاده نمایند. مسئله دیگر این بود که ارتش فقط سه هزار استیونگر در اختیار داشت و نمی توانست تعدادی از آنها را برای مجاهدین افغانستان اختصاص دهد. وزیر دفاع امریکا "کاسپرواین برگر" طی مصاحبه ای در ۲۱ ژانویه ۱۹۹۴ در این رابطه گفت: «من فکر کردم که در استفاده از این تکنولوژی مخاطره بزرگی وجود داشت. به طور کلی احساس می کردم که تکنولوژی ما نباید از کشور خارج شود؛ بسیار ناخوشایند بود که فن آوری استیونگر به این ترتیب در واقع از دست برود».

اما پیلزبوری برخلاف واین برگر- به کمک شواهدی که سیا به دست آورده بود- استدلال می کرد که مسکو قبلاً کلیه اطلاعات مورد نیاز در مورد استیونگر را از طریق عوامل جاسوسی خود در یونان به دست آورده است. از سوی دیگر شولتز وزیر خارجه بر آن بود که برنامه استیونگر، صدمات جدی به روابط امریکا- شوروی وارد خواهد آورد. با این حال اجرای تصمیم یاد شده به دلایل مختلف، تا یکسال بعد به تأخیر افتاد. از جمله، آموزش افغانهایی که قرار بود از موشک استفاده کنند، بیشتر از زمان مورد نظر طول کشید. گفتنی است یکی از مزایای استیونگر، کاربرد آسان تر آن نسبت به موشکهای هدایت شونده زمین به هوا مانند "بلوپایپ" انگلیسی بود، اما شیوه های نگهداری و کنترل درجه حرارت هوا به هنگام شلیک برای یادگیری کمی مشکل می نمود. یکی دیگر از عوامل تأخیر، مخالفت هایی بود که در کنگره وجود داشت، و استعفای مک ماهان، معاون سیا نیز در این رابطه بی تأثیر نبود.^{۲۳}

یکی از دلایل مخالفت کنگره این بود که استیونگر به دست مخالفین دولت امریکا و تروریستها خواهد افتاد. وقتی یکی از نمایندگان خواهان نظارت مستقیم دولت بر جریان توزیع موشکها شد،^{۲۴} مقامات سیا این مشکل را مطرح کردند که پاکستان اصرار دارد کنترل کامل اقدامات کمکی در اختیار این کشور باشد. این نگرانیها سال بعد جنبه واقعیت به خود گرفت؛ یکی از فرماندهان مجاهدین در سپتامبر ۱۹۸۷، ۱۶ فروند موشک استیونگر را به ایران فروخت و یکی از این موشکها در ۸ اکتبر همین سال به یک

هلیکوپتر جنگی امریکا در خلیج فارس اصابت کرد. پس از این رویداد هر واحد ۴ نفره استینگر در هر نوبت، یک موشک انداز و یک موشک دریافت می کردند. تنها زمانی که مالکیت موشک انداز ثابت می شد، موشکهای بعدی تأمین می گردید.^{۲۵}

تصمیم به دادن موشکهای استینگر به نیروهای مقاومت افغانستان و شورشیان "آنگولا" به طور همزمان گرفته شد و در اولین مرحله ۳۰۰ فروند از این موشکها برای هر دو گروه ارسال گردید. در افغانستان اولین بار در ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۶ یکی از این موشکها به سوی یک هلیکوپتر روسی شلیک شد، اما تنها از اواسط سال ۱۹۸۷ بود که مجاهدین از آنها به صورت وسیع استفاده کردند. مطابق برآوردها، مجموعاً ۲۵۰ فروند موشک انداز و ۱۰۰۰ فروند موشک استینگر در طول جنگ در اختیار مجاهدین افغانستان گذاشته شده است. سیا در سال ۱۹۹۲، تلاش کرد موشکهای باقی مانده را بازخرید و جمع آوری کند، اما موفقیت چندانی در این زمینه نداشت. کنگره برای این منظور ۶۵ میلیون دلار بودجه اختصاص داد که دوبرابر بهای اولیه آنها بود. با این حال فقط تعداد اندکی از آنها - براساس برآوردها بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ فروند - دوباره به دست آمد.^{۲۶}

اهمیت استینگر چه بود؟

تدارک موشکهای استینگر برای مقاومت افغانستان بر مذاکرات ژنو و جریان جنگ چه اثراتی داشت؟

وزیر خارجه شوروی "ادوارد شواردنادزه"، در فوریه ۱۹۹۲ در این باره گفت: «برخلاف آنچه امریکاییها فکر می کنند، استینگر باعث شد که ما برای خلاصی از افغانستان با دشواریهای بیشتری مواجه شویم و نظامیان ما به ماندن مصمم تر شوند». مشاوران گورباچف نیز همین عقیده را داشتند؛ الکساندر یاکوفلف در این رابطه اظهار داشت: «بکارگیری استینگر باعث شد که ما مدت بیشتری در افغانستان بمانیم. بنا بود سلاح ضد آن ساخته شود و ما باید منتظر آزمایش آن می شدیم».

در هر حال شکی نیست که ورود موشکهای استینگر به عرصه جنگ، تغییراتی در تاکتیک نظامی روسها به وجود آورد. اکنون هلیکوپترها و جنگنده های شوروی

نمی توانستند در ارتفاع پایین پرواز کرده و با دقت هدف گیری نمایند. آنها اغلب شبها به هدف حمله نموده و از روی اهداف به سرعت عبور می کردند. این باعث شد که گروههای مقاومت راحت تر بتوانند وسایل و تجهیزات مورد نیاز خود را از مرزها به داخل کشور منتقل کرده و عملیاتهای گسترده تری انجام دهند. با این حال نمی توان گفت که وجود این موشکها باعث نابودی اکثریت بیشتر هواپیماهای شوروی در طول جنگ شده باشد. براساس برآورد دولت امریکا حداکثر ۵۰٪ هواپیماها توسط استینگر نابود شدند. طبق همین بررسی، تا سال ۱۹۸۶ و قبل از بکارگیری استینگر حدود ۱۰۰۰ فروند جنگنده و هلیکوپتر روسی و افغانی - بیشتر آنها توسط مسلسل ضد هوایی چینی "داشیکا" (۱۲/۷ میلیمتری) و میزان کمتری به وسیله ضد هواییهای پیشرفته - از بین رفت. طی سال ۱۹۸۷ که از این موشک به طور وسیع استفاده شد، حدود ۱۵۰ تا ۳۰۰ فروند از آنها نابود شدند و در سال بعدی این میزان به کمتر از ۵۰ فروند رسید.^{۲۸} اما یک منبع دیگر امریکایی با استناد به مصاحبه های انجام شده با گروههای مقاومت در پاکستان به رقم ۷۹٪ اشاره می کند.^{۲۹}

ژنرال "والنتین وارنیکف" فرمانده نیروهای شوروی در افغانستان طی مصاحبه ای اعتراف کرد، هنگامی که موشکهای استینگر وارد عرصه گردید، مسکو مجبور شد اتکای خود را به نیروی هوایی کاهش دهد. اما او قبول نداشت که این، باعث نابودی بیشتر هواپیماهای روسی و دولتی شده باشد و یا بر تصمیم خلاصی از افغانستان تأثیر گذاشته باشد. به گفته او آمارهای امریکاییان در مورد نابودی هواپیماها «بسیار اغراق آمیز» ارائه شده است. او با اشاره به ارقام هر سال، مجموع هواپیماهای ساقط شده شوروی در فاصله سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ را ۱۱۴ فروند و هلیکوپترهای آن را ۳۳۲ فروند ذکر کرد. براساس آمارهایی که وی ارائه کرد، در سال ۱۹۸۶ و قبل از وارد عرصه شدن استینگر، ۱۷ هواپیما و ۴۴ هلیکوپتر از بین رفتند؛ در سال ۱۹۸۷ و علی رغم بکارگیری این موشکها، به ترتیب، ۱۹ و ۴۹ فروند، و در سال ۱۹۸۸، ۱۶ و ۱۴ فروند ساقط شد. در مقابل، صدمات وارده بر نیروی هوایی افغانستان به دلیل عدم برخورداری از قابلیت های بالا، افزایش بیشتری داشت. تعداد هواپیماهای افغانی ساقط شده از ۱۷ فروند در سال ۱۹۸۶ به ۳۳ فروند در ۱۹۸۷ و ۴۴ فروند در سال ۱۹۸۸، و نیز

هلیکوپترهای نابود شده از ۱۲ فروند در ۱۹۸۶ به ۲۱ فروند در ۱۹۸۷ و ۲۴ فروند در ۱۹۸۸ رسید.^{۲۹}

علی‌رغم اینکه فن‌آوری استینگر را عوامل اطلاعاتی شوروی در یونان در سال ۱۹۸۵ به دست آورده بودند، هواپیماها و هلیکوپترهای این کشور در افغانستان دفاع مؤثری در برابر این موشکها نداشتند. تنها اقدام نسبتاً غیرمؤثر نیروی هوایی شوروی، استفاده از اشعه مادون قرمز بود. اغلب محققان امور شوروی بر این نظرند که مسکو نتوانست با هدفگیری دقیق استینگر مقابله نماید، اما فرد ایکل بر این گمان بود که روسها نمی‌خواستند توانایی خود را در افغانستان آشکار کنند؛ آنها قابلیت خود را برای بکارگیری علیه ناتو در اروپا در پرده نگه می‌داشتند.

ژنرال وارنیکف صریحاً اعتراف کرد که مسکو نتوانست وسیله دفاعی مؤثر علیه آنها بیابد. او توضیح داد: «خلبانهای ما چاره دیگری نداشتند جز آنکه در ارتفاع زیاد و بالاتر از تیررس آنها اوج بگیرند یا در مناطقی چون گذرگاههای کوهستانی که تشخیص بین هدف و زمینه مشکل بود در ارتفاع پایین پرواز کنند، البته استینگر تنها در آسمان آبی از بیشترین کارایی برخوردار است». به گفته او مؤثرترین سلاح در مقابل هواپیماهای روسی نه استینگر بلکه مسلسل‌های ضد‌هوایی سنگین چینی موسوم به "داشیکا" بود.

بعضی از تحلیل‌گران با توجه به ارزیابی وضعیت جنگ در سالهای ۱۹۸۵، ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ معتقدند که ورود استینگر خط سیر جنگ را عوض کرد. گفتنی است هم قبل و هم بعد از وارد شدن این موشکها به عرصه جنگ، موفقیت‌های هر دو طرف مخاصمه، محلی و بی‌نتیجه بود. بکارگیری تاکتیکهای تهاجمی توسط روسها و فرستادن ژنرال "زایتسف" به افغانستان در اواخر ۱۹۸۵ جنبش مقاومت را در موضع دفاعی قرار داد، اما نتوانست راههای تدارکاتی آنها را کاملاً مسدود کند. داشتن استینگر به نیروهای مقاومت اعتماد به نفس و تحرک بیشتری بخشید، ولی نتوانست قوای شوروی را از هیچ یک از موقعیتهای مستحکم‌شان جابه‌جا کند. همان‌طور که "مارک اوزبان" در بررسی‌های ۱۹۸۸ خاطرنشان کرد، اوج قدرت جنبش مقاومت سال ۱۹۸۰ بود که در حدود نزدیک به ۹۰٪ کشور نیرویی بلامنازع به شمار می‌آمد. به نوشته او «مجاهدین تاکنون نتوانسته‌اند هیچ پایگاه نظامی مهم را اشغال کرده و یا کنترل لااقل یک مرکز ولایت (استان) را کاملاً در دست

گیرند». هدف اولیه نیروهای شوروی «در دست داشتن نقاط کلیدی و جاده‌هایی بود که آنها را به هم پیوند می‌داد. در عین حال، تلاش بیشتر گروه‌های چریکی به مناطق دوردست روستایی، محدود می‌شد. آنها مایل نبودند در خارج از این نواحی برای دستیابی به اهداف مهمتر رژیم کابل بجنگند... مهمترین فرماندهان آنانی بودند که می‌توانستند پایگاه‌های کلیدی و جاده‌های ارتباطی را مورد تهدید قرار دهند».^{۳۰}

در اوایل ۱۹۸۶، جنبش مقاومت در مواجهه با احتمال تهاجم وسیع روسها به نواحی مرزی شرقی، تمام نیروهای خود را بسیج کردند تا پایگاه کلیدی "زاور" را به کمک واحدهای آموزش دیده و منظم خود به صورت دژ تسخیرناپذیر درآورند.^{۳۱} اما نیروهای هوایی و زمینی شوروی بدون برخورد با مشکل قابل توجهی در دیوار دفاعی نیروهای مقاومت نفوذ کرده و بیشتر تجهیزات و مهمات ذخیره شده و همچنین استحکامات زیرزمینی آنها را تخریب کردند. "کریگ کارپ" کارشناس مسایل افغانستان در وزارت خارجه امریکا چهار ماه بعد طی مقاله‌ای در نشریه فارین افیرز چنین استدلال کرد که پیروزی شوروی در زاور «درسهای بزرگی به مجاهدین داد. آنها به اندازه‌ای نیرومند نبودند که قلمروی را از دسترس شورویها حفظ کنند. بدون ملاحظه سلاحهای ضد هوایی که مجاهدین ممکن بود به دست آورند، روسها همیشه خواهند توانست پایگاههای ثابت آنها را نابود کنند. آنها با امتیاز بکارگیری نیروهای هوایی می‌توانند بر چنین استحکامات دفاعی فائق آیند».^{۳۲} به هر حال "پیروزی" نیروهای شوروی در "زاور" محدود و موقتی بود. چرا که آنها نتوانستند مخفیگاههای مجاهدین در مناطق مجاور را از بین ببرند و در نتیجه به از دست دادن مجدد زاور بعد از خروج شان تن دادند. آنان توانایی خود در تسخیر پایگاهها و حتی تخریب آنها را به نمایش گذاشتند؛ اما ثابت شد که مایل نیستند بابت دردست داشتن آن طی یک دوره طولانی بهای زیادی بپردازند.

در واشنگتن طرفداران ارسال استینگر به جنگ "زاور" به عنوان شاهد دیگری برای مورد نیاز بودن این موشکها استشهاد کردند. به هر حال ورود استینگر بر الگوی کلی جنگ در مرحله آخرین آن در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ تأثیر چندانی نگذاشت. "دیوید ایزبای" در سال ۱۹۸۸ نوشت، شورویها حتی پس از مواجهه با استینگر «هنوز قادر بودند بر فضا کنترل داشته و از عهده یک جنگ درازمدت برآیند».^{۳۳} آنها اگرچه اکنون در

حمایت کامل هوایی، تدارک پایگاههای نظامی و اسکورت کاروانهای خود مشکل داشتند، در عین حال با افزایش آتش توپخانه، مبادرت به تهاجمات وسیع به جای عملیاتهای محدود و متمرکز کردن نیروهایشان در مستحکمترین پایگاهها، توانستند محدودیتهای بوجود آمده در مورد قابلیتهای نیروی هوایی را جبران کنند. واحدهای کماندویی ویژه شورویها موسوم به "سپتزناز" در ژوئن ۱۹۸۷ در تهاجم پکتیا متحمل شکست شدند، اما عملیات "خوست" در دسامبر یکی از بزرگترین پیروزیهای نیروهای شوروی و افغانستان در طول جنگ بود؛ حدود ده هزار سرباز به مدت پنجاه روز در مقابل نیروهای مقاومت - تقریباً همین تعداد مجهز به استینگر - در درّه تنگی که هلیکوپترها در آن توان مانوردهی چندانی نداشت، جنگیدند. استینگر مشکلاتی برای شورویها به بار آورد؛ اما ثابت شد که مینها مسایل جدیتری برای آنها پیش می آورد. ۳۴ نهایتاً جاده "خوست" بازگشایی و نقل و انتقالات به سوی پایگاههای شوروی و دولت از سر گرفته شد.

ارزیابی قاطعانه درباره اثرات نظامی استینگر آنچنان مشکل است که بسیاری از طرفداران اصلی آن، بیشتر بر اهمیت روانی این موشکها تأکید می کنند. به گفته "فرد ایکل"، «اغلب ما در پنتاگون، استینگر را یک سلاح روانی می دانستیم که به کمک آن می توانستیم انتظارات روسها را محدود کرده و آنها را متوجه کنیم که ما باز هم بهای ماندنشان را بالا می بریم». او خاطر نشان کرد که در طول سال ۱۹۸۷، علاوه بر استینگر ایالات متحده هاوان (خمپاره انداز) های پیشرفته اسپانیایی در اختیار مجاهدین گذاشت که توسط ماهواره های نیروی دریایی آمریکا هدایت می شد. آبراموویتز نیز به همین ترتیب تأکید کرده است، «کل ایده، نشان دادن این آمادگی ما به آنها بود که می توانیم هزینه ماندنشان را غیرقابل تحمل کنیم و آنها باید خارج شوند». در مقابل "رونالد کروگر" رئیس گروه ضربت افغانستان در "آژانس اطلاعات دفاعی" این ایده را مورد تردید قرار می دهد که استینگر برای شکست دادن نیروهای شوروی در جنگ فرستاده شده باشد. او اظهار داشت، «کسی فکر نمی کرد که آنها افغانستان را ترک کنند. هیچ کس در ۱۹۸۶ و حتی در ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ چنین تصویری نداشت... ایده استینگر - مانند همه دیگر اقدامات انجام شده براساس دستور شماره ۱۶۶ شورای امنیت ملی - برای این

مطرح شد که هزینه ماندن روسها در این کشور بالا برود».^{۳۵}

مواجهه با کارمل

شواهد تاریخی کاملاً آشکار می‌کند که گورباچف قبل از اینکه تصمیم به فرستادن استیوگر در فوریه ۱۹۸۶ اتخاذ و طبعاً پیش از اینکه اثرات نظامی آن مشخص شود، علی‌رغم وجود مخالفان انعطاف‌ناپذیر تلاش داشت زمینه‌های خلاصی (از بحران افغانستان) را فراهم کند.

بررسی پولیت‌بورو از سیاست شوروی در مورد افغانستان در آوریل ۱۹۸۵، حکایت از مشاجرات سختی می‌کرد که دریافت اخبار مایوس‌کننده از جبهه‌های افغانستان به آن شدت می‌بخشید. در اواخر اوت، نیروهای مشترک شوروی و افغانستان تهاجمات‌شان را به نواحی مرزی شرقی شدت بخشیدند و به بزرگترین عملیات خود بعد از تهاجم به دره پنجشیر در سال ۱۹۸۴، دست زدند. هدف اصلی آنها تسخیر پایگاه مستحکم مقاومت در "زاور" بود. در قدم بعد آنها می‌خواستند پایگاه تحت محاصره خوست در همان مجاورت را نجات دهند. آنها گرچه توانستند خوست را از محاصره درآورند، اما قادر به تسخیر زاور نشدند و این باعث بالارفتن روحیه مجاهدین و تقویت ایده گورباچف برای خروج از افغانستان شد.

رهبر شوروی در آستانه پلنوم حزب کمونیست در ماه اکتبر، با بیرک کارمل به طور محرمانه دیدار کرد و او را تحت فشار گذاشت تا سیاستهایش را لیبرالیزه کرده و در صدد مصالحه با جنبش مقاومت برآید، به طوری که روسها بتوانند خارج شوند. "آنا تولی چرنیایف" یکی از مشاوران برجسته گورباچف در این رابطه می‌نویسد، «کارمل متحیر بود. او اطمینان داشت که ما بیشتر به او نیاز داشتیم تا او به ما. وی معتقد بود که نیروهای ما، اگر نه برای همیشه، حداقل برای زمانی طولانی آنجا می‌مانند».^{۳۶} کارمل به گورباچف گفت: «اگر شما حالا افغانستان را ترک کنید، بعداً مجبور خواهید شد یک میلیون سرباز بفرستید».^{۳۷} گورباچف پس از مواجهه با این موضع در ۱۷ اکتبر از پولیت‌بورو خواست که توصیه‌های شدیدالحن و حاکی از اضطراب به کابل بفرستد. به گفته او، پولیت‌بورو باید روشن می‌کرد که «سیاستهای ما، بدون کارمل، باید به خروج از

افغانستان در کوتاه‌ترین زمان ممکن منجر شود». در این موقع گرومیکو اصلاحیه‌هایی را برای ملایم‌تر کردن پیام ارسالی به کابل پیشنهاد کرد، اما پولیت‌بورو با رد آنها، توصیه‌های مورد نظر گورباچف را به کابل فرستاد و قطعنامه‌ای در مورد خروج "هرچه زودتر" نیروهای شوروی و اطمینان از بقای رژیم "دوست" در کابل، به تصویب رساند. طبق نوشته "ادوارد شواردناوزه" قطعنامه اکتبر اصولاً شامل یک تصمیم سیاسی در مورد خروج می‌شد، اما اجرای آن بسیار مشکل، نیازمند زمان و فراهم کردن تمهیدات در تمامی زمینه‌ها بود.^{۳۸} در "گزارش سیاسی گورباچف" به کمیته مرکزی طی "بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست" در ۲۵ فوریه ۱۹۸۶، درست یک روز قبل از تصمیم گرفتن واشنگتن ارسال استینگر، اولین بار به تصمیم فوق صریحاً اشاره شد؛ گورباچف اعلام کرد که «ضد انقلاب و امپریالیسم افغانستان را به خون کشیده‌اند» و افزود که اتحاد شوروی امیدوار است "در آینده نزدیک" و از طریق خروج مرحله‌ای مطابق با توافق سازمان ملل، نیروهایش را به کشور بازگرداند.^{۳۹}

این اشاره صریح از طرف گورباچف حکایت از آن داشت که خونریزی باید به شکلی خاتمه یابد. به گفته شواردناوزه چنین اظهاراتی به دنبال تصادم دیدگاه‌های جناح‌های مختلف در پولیت‌بورو، صورت گرفت؛ «روز قبل از آغاز کنگره او پیش‌نویس نهایی گزارش را دریافت کرد و متوجه شد که در مورد نیاز به خروج نیروها از افغانستان هیچ تذکری در آن داده نشده است؛ در حالی که این موضوع مهم در پیش‌نویس سابق آمده بود. من به گورباچف تلفن کرده و به او گفتم که اگر این جمله از قلم انداخته شود، هیچ کس در درون شوروی و یا دنیای خارج، ما را درک نمی‌کند».^{۴۰}

از سوی دیگر، کشمکش بین گورباچف و کارمل در مورد وسیع‌تر کردن پایه‌های رژیم کابل پس از دیدار آنها در اکتبر ۱۹۸۵، افزایش یافت. کارمل در مقابل تقاضای روس‌ها برای تغییر رژیم تحت سلطه "حزب دموکراتیک خلق" به شکلی که عناصر مؤثر غیرکمونیست در آن قدرت قابل توجهی داشته باشند، مقاومت ورزید.

"شورای انقلابی" کارمل با گرفتن ژستی که برای راضی کردن گورباچف در نظر گرفته شده بود، «رویکرد جلدیدی برای توسعه پایه‌های اجتماعی اقتدار مردم» را اعلام کرد. شورا متعهد شد «ترکیب ارگانهای رهبری دولت... را با وارد کردن آن عده از نمایندگان با

اعتبار مردم که می‌توانند منافع اقشار گوناگون اجتماعی و گروه‌های مختلف را منعکس نمایند، وسیع‌تر سازد»^{۴۱} با این حال کارمل برای عملی کردن این تعهدات کار زیادی نکرده او یک معاون نخست‌وزیر، دوازده مشاور وزیر، معاون وزیر و مشاور غیرکمونیزست را به کار منصوب کرد. پیدا بود که کمونیست‌ها همچنان قدرت واقعی را در دست داشتند.

کارمل با رییس آژانس اطلاعاتی اش نجیب‌الله که عضو جناح خودش بود، در مورد لیبرالیزه کردن رژیم اختلاف داشت. افراسیاب ختک یکی از رهبران کمونیست پاکستان، که هفت سال در کابل تبعید سیاسی بود، ناظر اختلافات آن دو بوده است. ختک، دیدگاه مشترکی با نجیب‌الله داشت؛ چرا که هر دو پشتون بودند و در شکل‌گیری سیاست‌های کابل در مورد قبایل پشتون پاکستان با هم کار می‌کردند. ختک در سال ۱۹۹۳ به من گفت که نجیب‌الله اهمیت تغییرات به وجود آمده در مسکو در زمان گورباچف را زود درک کرد و فرصت را برای پیروزی به کارمل برای تصاحب پست ریاست جمهوری، از طریق همنوایی با سیاست جدید روس‌ها، مناسب دید.

این واقعیت که نجیب‌الله یک پشتون بود، او را در نظر دیپلمات‌های شوروی جالب توجه جلوه داد. چرا که کارمل یک پشتون "واقعی" نبود و سیاست‌های قومی رژیم او نارضایتی وسیعی در میان پشتونها ایجاد کرده بود. کارمل اگرچه خود را منسوب به پشتون می‌دانست، اغلب پشتونها با اشاره به منشأ فرهنگی او در میان نخبگان کابل او را جزئی از خود نمی‌دانستند. ختک اظهار می‌دارد، در میان آنها "کابلی‌های" دری‌گوی مانند کارمل اغلب پشتوزبانان را "پای‌گرد" (یا دهاتی‌های پابره‌نه) خطاب می‌کردند.^{۴۲} همان‌طور که کشمکش بر سر قدرت طی سال ۱۹۸۵ در داخل رژیم افزایش یافت، نجیب‌الله، کارمل را بیشتر تحت فشار گذاشت که علاوه بر آوردن پشتون‌های بانفوذ غیرکمونیزست به داخل رژیم، به رهبران کمونیست پشتون قدرت بیشتری بدهد.

نارضایتی روس‌ها از کارمل بیشتر به خاطر تن ندادن وی به وسیع‌تر کردن پایه‌های رژیمش بود؛ اما عوامل دیگر آن را شدت بخشید. یکی از مهمترین آنها امتناع او از مذاکره در مورد تنظیم یک جدول زمانی در چارچوب مذاکرات غیرمستقیم سازمان ملل در ژنو بود. گورباچف تحت فشار سازمان ملل در اواخر ۱۹۸۵ و اوایل ۱۹۸۶ آماده بود

قدم قاطع بردارد، اما کارمل اصرار داشت که خروج تنها از طریق گفتگوهای مستقیم بین افغانستان و پاکستان باید مورد بحث قرار گیرد. او استدلال می‌کرد، تنها در صورتی که پاکستان مشروعیت رژیم کمونیستی را از طریق چنین گفتگوهایی بپذیرد، می‌توان به احترام گذاشتن اسلام‌آباد به توافق موردنظر اطمینان پیدا کرد. "یولی ورتسلف" معاون اول وزیر خارجه سابق شوروی در این رابطه گفت: «او می‌خواست روند مذاکرات ژنو به آهستگی پیش برود. ما نمی‌توانستیم او را وادار به انجام کاری کنیم».^{۲۳}

مسئله دیگر این بود که کارمل، به نظر روسها، فاقد توان و پویایی لازم برای رهبری بود. یکی از مقامات مهم شوروی در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ او را "بسیار تنبل" و "اهل حرف نه عمل" توصیف کرد.^{۲۴} "ویکتور سپورنیکف" رئیس ک.گ.ب در کابل، طی سمیناری در ۱۹۸۹ در مسکو گفت که کارمل "بی‌تحرک، منفعل و بسیار محتاط" بود.^{۲۵} ورتسلف با تأکید، در این رابطه اظهار داشت که در ۱۹۸۵ کارمل «دست از کار کشیده و به مشروب روی آورد. او اغلب اوقات از ارتباط با دیگران محروم بود؛ وی کم و بیش گیج و منگ بود و مداوماً به سوی سرایشی می‌لغزید».

مشکل سلامتی کارمل از جمله زخم معده، فشار خون بالا و بیماری کبد، باعث شد که او در ۳۰ مارس ۱۹۸۶ به مسکو برود. در آنجا، ظرف مدت پیش از یکماه که وی به سربرد، ک.گ.ب ابتدا به اشاره و بعد مستقیماً پیشنهاد کرد که او با بزرگواری از پست دبیرکلی ح.د.خ.ا به نفع نجیب‌الله کنار برود، ولی پست (تشریفاتی) ریاست شورای انقلابی را همچنان در دست داشته باشد.

یکی از دستاویزهایی که ک.گ.ب از آن می‌خواست استفاده کند، مطرح کردن مشکل سلامتی کارمل بود. ژنرال "لئونید وی. شبارشین"، معاون ک.گ.ب که با کارمل گفتگو کرده بود، در این رابطه نوشت، که وضعیت او رو به بهبود گذاشت؛ «به گفته پزشکان حتی بیماری کبد او شکل زیادی برایش نداشت... او برای رفع ناراحتیهایش کافی بود صرفاً از نوشیدن مشروبات، خودداری ورزد».

شبارشین شرح می‌دهد: «به او صریحاً گفتیم که وضعیت دنیا و هم افغانستان در حال تغییر است و اکنون زمان آن فرا رسیده که او دبیرکلی را به یکی از هم‌قطاران جواترش بسپارد... او مکار بود. او سعی کرد وقت تلف کند و زودتر به کابل بازگردد. وی اصولاً

موافقت خود را در این رابطه نشان داد، اما گفت که باید با هم قطارانش مشورت کند و این مسئله را در نظر بگیرد که با ایجاد تغییرات چگونه می تواند از ثبات حزب مطمئن باشد». هنگامی که کارمل در اول ماه مه به قصد کابل عزیمت کرد، رئیس اطلاعات خارجی ک.گ.ب. «ولادیمیر کریچکف» در دوم ماه مه، قبل از اینکه او بتواند خود را برای پاسخگویی روسها آماده کند، به سراغش رفت. کریچکف با استشهاد به تفاهمی که در مسکو به دست آمده بود از او خواست که ابتکارات خود را در حل «مسایل سازمانی» حزب ح.د.خ. بدون تأخیر به کار بندد. شبارشین چنین به خاطر می آورد: «چهره کارمل تیره شد. او انکار نکرد که در مسکو به توافقهایی رسیده است،

اما او هشدار داد که برکناری اش فوران خشم و نارضایتی و وارد آمدن ضربه جبران ناپذیر بر اعتبار اتحاد شوروی را به دنبال دارد. پس از آن، او ناگهان پریشان حال شده زبانش بند آمد و گریست، «مرا بکشید! قربانی ام کنید! من آماده مرگ، زندان و شکنجه ام!»! کارمل حرفهای کریچکف را گوش نداده و به او اجازه نمی داد حرفش را قطع کند. او به سخنان آشفته اش ادامه داد. او با صدای بلند حرف می زد، تمام دلایل احتمالی مورد بی مهری واقع شدن خود را یکی پس از دیگری دوره می کرد و بدون استثنا به همان نتیجه اول می رسید: محرک تصمیم مسکو در ورای مرزهای افغانستان قرار دارد و در منافع جریانی اتحاد شوروی نهفته است.

کریچکف بسیار به آرامی و با دلسوزی، آنگونه که گویا با یک دوست عزیز، بیمار و نومید سروکار دارد، به کارمل اطمینان مجدد داد، عزت نفس او را ستود و چهره ای درخشان، پرافتخار و با احترام از وی ترسیم کرد.

او در مورد صدمه به اعتبار شوروی گفت که هیچ کس در افغانستان از آنچه در مسکو مورد بحث واقع شده، مطلع نیست.

کارمل (دوباره) وقار خود را از دست داده و تالید که او برای فراهم کردن زمینه مداخله اتحاد شوروی در امور افغانستان، هرکاری که توانسته، انجام داده است. کریچکف با جدیت به او تذکر داد که سربازان شوروی در افغانستان کشته می شوند و این شوروی را از حقوق خاصی برخوردار می کند. او استدلال کرد، «شما باید خود را

به خاطر انقلاب افغانستان حفظ کنید». کارمل با جوش و خروش گریست، «انقلاب افغانستان را فدای صلح کنید. شما می‌گویید سربازان شوروی در افغانستان کشته می‌شوند؟ ما را ترک کنید و ارتش خود را خارج کنید! بگذارید افغانها خود از انقلاب خویش دفاع کنند»!

فرستاده مسکو هیچ اشاره‌ای به نیروهای شوروی نکرد... هر دو طرف خسته بودند، کریچکف با دلسوزی لبخند زد و تقاضا کرد که دیدار بعدی به روز بعد که هر دو درباره موضوع فکر کرده باشند، موکول گردد. کارمل با سکوت قبول کرد، اما بعد از ظهر آن روز، مقامات مهمی از جمله وزرای دفاع، داخله (کشور) و امنیت دولتی به صراحت به او گفتند که باید کنار برود. کارمل با نوبیدی دوباره احساساتش فوران کرد، اما سرانجام تسلیم شده و استعفانامه خود را به اجلاس کمیته مرکزی ارائه داد.^{۴۶}

کارمل با انداختن گناه کناره‌گیری خود به گردن "منافع جهانی اتحاد شوروی" بخصوص تمایل گورباچف به بازی کردن نقش صلح‌جویانه در مذاکرات سازمان ملل در ژنو، تلاش کرد موقعیت خود را در سلسله مراتب حزب کمونیست همچنان حفظ کند. این راه مناسبی بود که او از طریق آن دیگر عوامل محرک مسکو در عزلش را پرده‌پوشی کند. به هر حال، مناسبت زمانی برکناری کارمل به خوبی روشن کرد که اصرار او بر تغییر مذاکرات غیرمستقیم سازمان ملل به گفتگوهای مستقیم، محور اصلی توجه روسها بود. برکناری کارمل در چهارم ماه مه و درست چند ساعت قبل از برگزاری دور هشتم مذاکرات ژنو، اتفاق افتاد. "گئورگی کورنینکو" معاون اول سابق وزیر خارجه در این رابطه اظهار داشت: «به همین دلیل ما عجله داشتیم؛ گورباچف می‌خواست مذاکرات در مورد خروج شروع شود و کارمل بر سر راه قرار گرفته بود».^{۴۷}

ایجاد حکومت غیر رسمی

این واقعیت که بحث در مورد جدول زمانی خروج سرانجام شروع و کارمل نیز برکنار شد، ارزیابی غالب در واشنگتن در مورد نیت روسها را تغییر نداد. سیاطی تحلیلی در ژوئن ۱۹۸۶ با این پیش‌بینی که جنگ حداقل به مدت بیش از پنج سال ادامه خواهد

یافت، به این نتیجه رسید که «حتی اگر گفتگوهای جاری در ژنو به توافق منجر شود، ما شک داریم که این چیزی بیش از یک رویداد... در جاده‌ای طولانی باشد. ظهور نجیب‌الله به ما نشان می‌دهد که مسکو از مذاکرات سازمان ملل برای خاتمه زیانها و خروج استفاده نمی‌کند، بلکه می‌خواهد راهی برای کاهش شدت و هزینه‌های مناقشه، حداقل برای نیروهای شوروی پیدا کرده و در عین حال، منافعی را حفظ نماید». این بررسی چنین ادامه می‌یابد که ایالات متحده در مواجهه با دورنمای یک جنگ طولانی و تقویت شدن رژیم کابل، باید نه فقط کمکهای نظامی اش را ادامه دهد، بلکه همچنین برنامه کمکهای اقتصادی جدید خود را «برای کمک به ایجاد و حفظ بنیادهای یک آلترناتیو (بدیل) اسلامی برای مقابله با اهداف شوروی در افغانستان» توسعه بخشد.^{۴۸}

از اوایل ۱۹۸۵ ایالات متحده تلاش کرد برای جبران ضعفهای سیاسی گروههای مقاومت مستقر در پاکستان، کمکهای اقتصادی خود را به آنها افزایش دهد. میزان این کمکها که از طریق «آژانس بین‌المللی توسعه» و تحت عنوان برنامه «کمکهای بشردوستانه» داده می‌شد، بین سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۲ به بیش از ۴۳ میلیون دلار رسید. آژانس یاد شده علاوه بر تأمین کالاهای نظامی چون چکمه، کیسه خواب، انواع لوازم و وسایل مدارس و تجهیزات پزشکی و درمانی برای مناطقی که توسط احزاب هفتگانه ائتلافی تعیین می‌شد، برای تأمین نیازهای غذایی نیز بودجه‌ای در نظر گرفت. براساس آمارهای رسمی با این کمکها تا پایان ۱۹۸۸، ۱۱۱۵ نفر از آوارگان آموزش پزشکی دیدند؛ حدود ۱۰۰۰۰ نفر امداد و کمکهای اولیه آموختند؛ ۸۹۰ مرکز بهداشت و ۱۲۰۹ مدرسه که در آنها حدود ۱۲۰/۰۰۰ دانش‌آموز تحصیل می‌کردند، تأسیس شد؛ بیش از یک میلیون جلد کتاب ابتدایی چاپ، ۵۴۹ پروژه آبیاری بازسازی و ۹۰۰۰ تن کود تأمین شد و ۸۰۰ مجروح بهبود یافت.^{۴۹}

اما منتقدان این آمارها را قبول نداشتند و این اتهام را وارد می‌کردند که اهداف سیاسی امریکا از انجام این برنامه‌ها، جنبه‌های انسانی آن را تحت الشعاع قرار می‌داد. «پترریس» رئیس آژانس کمک‌رسانی بریتانیا به افغانستان - یکی از هشت سازمان داوطلب خصوصی کمک‌رسانی بین‌المللی مستقر در پاکستان - گفته که «بسته‌های کمک امریکا جدای از کمکهای انسانی، حاوی مقادیر هنگفتی پول برای ارسال به مناطق مورد

نظر بود.^{۵۰} رایجترین انتقاد از کمکهای فرامرزی امریکا در مورد وجود فساد در شبکه توزیع آن بود. چنین استدلال شده که مقامات کمک رسانی قادر نبودند کنترل کامل پول و تجهیزات را در اختیار بگیرند و وجود شبکه‌ای از واسطه‌ها نیز مسئله را وخیمتر می‌کرد.^{۵۱} یکی از مقامات یک سازمان داوطلب خصوصی خاطرنشان کرد که «آژانس بین‌المللی توسعه» به رسیدهای توزیعی ارائه شده از سوی احزاب هفتگانه اعتماد داشت، ولی «امریکاییها نمی‌دانستند که این رسیدها از کجا می‌آید»^{۵۲} یکی از مقامات امریکا به طور خصوصی به «ادوارد گیرادت» روزنامه‌نگار گفت که تنها ۱۵ تا ۲۵ درصد این کمکهای فرامرزی به داخل افغانستان می‌رسید. بقیه - به گفته او - به جیب واسطه‌های افغانی و پاکستانی می‌رفت.^{۵۳}

در بعضی موارد کمکهای امریکا از طریق آن دسته از سازمانهای داوطلب خصوصی توزیع می‌شد که در مناطق خاصی فعالیت می‌کردند و در آنجا با فرماندهان مورد نظر و افراد برجسته محلی همکاریهایی داشتند. به علاوه، ایالات متحده فشار زیادی وارد می‌کرد که سازمان ملل و آژانسهای خصوصی کمکهای خود را مستقیم و یا از طریق دولت موقت مجاهدین - که از سال ۱۹۸۹ تحت توجهات پاکستان تشکیل شد - به گروههای هفتگانه برسانند.

اهداف این کمکهای اقتصادی به وضوح سیاسی بود تا بشردوستانه. مقامات دولت ریگان بدون اینکه برنامه را پرده‌پوشی کنند، اظهار امیدواری می‌کردند که این تلاشها «احزاب هفتگانه مقاومت را متحد خواهد کرد».^{۵۴} در تقاضای بودجه‌ای از کنگره برای سال مالی ۱۹۸۷ آمده بود، «مجاهدین با توسعه شبکه‌های خدمات اجتماعی به وسیله کمکهای ما، قادر خواهند شد به مردم طرفدار خود خدمت کنند».^{۵۵} در اظهارات یکی از مقامات آژانس آمده بود: «همکاری ما با ائتلاف، مجاهدین را قادر خواهد ساخت که مانند یک حکومت کار کنند».^{۵۶}

طرفداران تدارک کمکهای بشردوستانه آن را تلاشی درازمدت برای ایجاد یک حکومت رقیب افغان می‌دانستند که نهایتاً در سازمان ملل جای رژیم کابل را گرفته، شناسایی ایالات متحده را به دست آورده و می‌توانست از کمکهای آشکار امریکا برخوردار شود. در این میان بعضی طرفدار یک حکومت در تبعید و دیگران طرفدار

ایجاد یک منطقه آزاد شده در داخل افغانستان بودند. در مورد دوم، فرض بر این بود که می توان به کمک واحدهای سازمان یافته مجاهدین - و نه چریکهای نامنظم - مجهز به میزان کافی "استینگر" و دیگر تسلیحات ضدهوایی پیشرفته از منطقه مورد نظر دفاع کرد. طرفدار اصلی این استراتژی "ریچارد پارله" معاون وزارت دفاع در «سیاست امنیت بین المللی» بود که از پنتاگون می خواست تا در قبال این منطقه به عنوان بخشی از اقدامات مجرمانه در جهت توسعه تواناییهای فرانظامی [مجاهدین] مسئولیت به عهده گیرد. در اوایل ۱۹۸۴ محافظه کاران در کنگره، جهت تخصیص ۵۰۰ میلیون دلار برای مجاهدین تحت نظارت "پارله" چند ماه تلاش کردند، اما مخالفت سنا باعث شد این طرح به نتیجه نرسد.^{۵۷}

"رابرت پک" یکی از مقامات وزارت خارجه امریکا در اول ماه مه ۱۹۸۶ به کمیته ویژه کاخ سفید گفت که «مقاومت در آغاز راه شناسایی و پذیرش بین المللی قرار دارد». این اظهارات بحثهای محتاطانه ای را در وزارت خارجه امریکا برانگیخت و این در حالی بود که رژیم کابل از اعتبار بین المللی برخوردار بود. از سوی دیگر اتحاد شوروی تهدید کرده بود که در صورت مبادرت به چنین حرکتی علیه کابل، با اقدامات متقابل در مجمع عمومی علیه رژیمهای وابسته به ایالات متحده، مقابله خواهد کرد. موقعی که یک هیأت از سوی گروههای مقاومت (در ژوئن ۱۹۸۶) به منظور تلاش برای کسب و شناسایی به ویننگتن سفر کرد، به دیدگاه وزارت خارجه، پس از مشاجرات در درون دولت امریکا، فائق آمد. در نتیجه رئیس جمهور ریگان به دیدارکننده ها گفت که اکنون برای شناسایی زود است. اختلافات در مورد این موضوع زمانی آشکار شد که یکی از مقامات دولت - که نامش ذکر نشد - اظهار داشت: «زودرسی بودن به این معنی است که قضیه شناسایی خارج از موضوع نیست».^{۵۸} "لاری سپکیس" سخنگوی کاخ سفید بیدرنگ و با عصبانیت چنین تفسیری را "اشتباه" خواند و گفت: «رئیس جمهور احساس می کند که شناسایی، مناسب نیست».^{۵۹}

مسکو برای کابل ضرب الاجل تعیین می کند.

در اواخر ۱۹۸۶، زمانی که واشنگتن بررسی می کرد چگونه یک مخاصمه دامنه دار

سیاسی و نظامی علیه کابل را سازمان دهد، گورباچف اجماع نظری بین رهبران شوروی در ارتباط با ضرورت خلاصی از افغانستان به وجود آورد. گورباچف در نشست ۱۳ نوامبر دفتر سیاسی اعلام کرد: «تقریباً ۶ سال است که ما در افغانستان مشغول جنگ هستیم. اگر ما خط مشی خود را تغییر ندهیم ۲۰ یا ۳۰ سال دیگر نیز باید مشغول جنگ باشیم. آیا با در نظر داشتن اینکه نظامی گری ما نمی تواند وضعیت را تغییر دهد، باز هم می خواهیم همیشه بجنگیم؟» او سپس به انتقاد از کارمل پرداخت که پس از برکنار شدن از دبیرکلی ح.د.خ. هنوز پست تشریفاتی ریاست شورای انقلابی را در دست داشت. کارمل در مقابل تلاش روسها برای وسیع تر کردن پایه های رژیم کابل مقاومت می کرد. گورباچف در این رابطه اظهار داشت: «او اهداف خودش را دنبال می کند. او با ما صادق نیست. دلیل اصلی عدم تمایل رفیق کارمل به مصالحه با مخالفین این است که او امیدوار است که به کمک ما همچنان قدرت خود را در کابل حفظ کند. "آناتولی دوبری نین" معاون بین الملل کمیته مرکزی قبول داشت که «باید از شر کارمل خلاص شد»، اما نگران آن بود که «هیچ کدام از اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست افغانستان از نجیب الله در مورد مصالحه ملی حمایت نکنند». گرومیکو برعکس معتقد بود که «ما نباید به کلی کارمل را کنار گذاریم، چرا که او تبدیل به یک نماد شده است».

در این زمان گورباچف به کارمل هشدار داد که خروج باید ظرف یک و یا حداکثر دو سال شروع شود. اما گرومیکو در این رابطه ملاحظاتی داشت و معتقد بود که خروج باید «به شکلی صورت گیرد که افغانستان لااقل یک دولت بی طرف داشته باشد». زمانی که «میخایل سولومتسف» عضو دیگر دفتر سیاسی استدلال می کرد که «مذاکرات در مورد خروج باید قبل از اکتبر ۱۹۸۷، هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر، به نتیجه برسد». گرومیکو حرفهای او را قطع کرد و گفت: «مشکل است درباره چنین زمان کوتاهی صحبت کنیم». با این حال برخلاف اجلاس قبلی پولیت بورو، این بار گرومیکو حالت تدافعی داشت. او آشکارا اعتراف کرد: «هنگامی که ما قبول کردیم حکومت افغانستان را مورد حمایت نظامی قرار دهیم، تصور درستی از مشکلات آن نداشتیم».

مهمترین موضوع بحث اجلاس یاد شده این بود که آیا نجیب الله بقیه اقتدار کارمل را نیز از او بگیرد و همچنین اینکه آیا او مرکز فرماندهی و دفاعی جدیدی جدا از ساختار

فرماندهی ارتش سرخ بوجود آورد یا خیر. گورباچف احساس می کرد که نظارت بیشتر کابل بر اقدامات نظامی، قدمی اساسی در راه گذاشتن مشکلات جنگ بر دوش نجیب الله و خروج نیروهای شوروی است. مارشال "سرگنی آخرومیف" در این نشست استدلال کرد، تا زمانی که ارتش سرخ حضور دارد، اختیارات آن را نباید تقسیم کرد. اما گورباچف بالاخره بر دیدگاه مخالف فائق آمد.^{۶۰}

زمان کوتاهی پس از این اجلاس، در بیستم نوامبر، کارمل از ریاست شورای انقلابی نیز کنار گذاشته شد و ظرف سه هفته بعد از آن گورباچف، نجیب الله و اعضای برجسته دفتر سیاسی ح.د.خ.ا را به مسکو فرا خواند. هیأت افغانستان در ۱۲ دسامبر با مجموعه ای از رهبران شوروی دیدار کرد که علاوه بر گورباچف و شواردنادزه، "سرگنی سوکولف" وزیر دفاع و "ویکتور چبریکف" رئیس ک.گ.ب نیز در میان آنها بودند. به گفته یولی ورتنسف معاون اول وزیر خارجه که در نشست حاضر بود، گورباچف بی ملاحظه هشدار داد که اتحاد شوروی در نظر دارد نیروهایش را در اواسط یا اواخر ۱۹۸۸ از افغانستان خارج و مذاکرات سازمان ملل را دنبال کند. مسکو تأکید داشت که رژیم کابل طی فرایند خروج همچنان بر سر قدرت بماند و اتحاد شوروی آن را از طریق کمکهای نظامی و اقتصادی مورد "حمایت کارمل" قرار دهد. اما اینکه رژیم، بعد از خروج نیروهای شوروی قدرتش را حفظ نماید یا سقوط کند، به عهده خود آن گذاشته می شد.

به گفته ورتنسف، وقتی نجیب الله با گفته های گورباچف مخالفتی نکرد، «چند تن از مقامات افغان گفتند که آنها اعلام گورباچف را نظر نهایی به حساب نمی آورند». اما طی ۱۵ ماه حیاتی بعد از آن که انعقاد معاهدات ژنورا در پی داشت؛ نجیب الله - تحت فشار کمونیست های انعطاف ناپذیر افغان - برای وسیع تر کردن پایه های رژیمش، آنچنان که گورباچف می خواست، کار زیادی نکرد. او یک بار دیگر - چون سلف سابقش - در صدد به تأخیر انداختن خروج نیروهای شوروی را بر آمد. بدین ترتیب، نجیب الله، مانند کارمل، سعی کرد این اقدام اجتناب ناپذیر را به تعویق اندازد؛ همان طور که گورباچف در برابر مخالفان معاهدات در کابل، اسلام آباد، واشنگتن و بالاتر از همه در خود شوروی ایستاد.

فصل نهم

یخها به آهستگی آب می‌شوند

دیه گو کوردووز

I

در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۵، دور چهارم مذاکرات ژنو را شروع کردیم. روزنامه نگاران، یعقوب‌خان را هنگام ترک اسلام‌آباد "خوشبین محتاط" توصیف کردند. من هنگام رسیدن به ژنو گفتم که ما وارد فاز جدیدی در فرایند دیپلماتیک می‌شویم که به توافق منجر خواهد شد.^۱

من و رایموند سامرینس، چهار سند پیش‌نویس در موضوعات عدم مداخله، روابط متقابل، آوارگان و تضمین‌های بین‌المللی تهیه کردیم. این از همان متن پیش‌نویس واحدی استخراج شد که در آغاز مذاکرات ژنو تهیه شده بود. در ۱۹ ژوئیه با شاه محمد دوست دیدار داشتم و با هم صحبت‌های کوتاهی در رابطه با پیش‌نویس کردیم. هم او و هم یعقوب‌خان هنگامی که مسایل مرزی مطرح می‌گردید، به شدت عصبانی می‌شدند؛ هر دو نشان دادند که می‌توانند سیاستمداران سخت‌گیری باشند. با این حال ما توانستیم به جز بعضی موارد جزئی پیش‌نویس‌های I، II و III را تکمیل کنیم.

قرار شد من پیش‌نویس مربوط به تضمین‌های بین‌المللی را به اتحاد شوروی و ایالات متحده که به عنوان تضمین‌کننده در نظر گرفته شده بودند، انتقال دهم. همچنین قرار شد (در ۲۷ اوت) برای بررسی سند پیش‌نویس IV (چهارم) جلسه مجدد تشکیل دهیم. یعقوب‌خان پس از بازگشت به اسلام‌آباد اظهار داشت که پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در مذاکرات ژنو صورت گرفته است.^۲

کوزیروف از پیشرفت کارها راضی به نظر می‌رسید. او صریحاً درباره تغییراتی صحبت کرد که گورباچف در داخل اتحاد شوروی به تحقق رسانده بود. محتاطانه خاطر نشان کردم، تا زمانی که شخصی انعطاف‌ناپذیر چون گرومیکو وزیر خارجه است، او نخواهد توانست به سرعت حرکت کند. حدود دو هفته بعد شنیدم که گرومیکو جایش را به "ادوارد شوارندادزه" داده است که معروف بود به گورباچف نزدیک است.

اصرار من این بود که دور بعدی مذاکرات بعد از دیدار مقامات امریکا و شوروی برگزار شود. این دیدار قبول بود. در اوایل ژوئن در واشنگتن صورت گیرد. این اولین بار بود که دو دولت در مورد بحران افغانستان - پس از آغاز آن در سال ۱۹۸۰ - گفتگو می‌کردند. ایالات متحده قبلاً تأکید کرده بود که در موضوع افغانستان نمی‌تواند با شوروی مذاکره کند و منظورش از ملاقات این است که دو طرف مواضع یکدیگر را به خوبی درک کنند. اما هر دو طرف قبول کردند که از مذاکرات ژنو حمایت نمایند.

در بازگشت به نیویورک دیدارهایی با "واسیلی سافرونچوک" داشتم که به معاونت اول نماینده دایم شوروی در سازمان ملل منصوب شده بود. او از نیاز به تبدیل گفتگوهای غیرمستقیم به مذاکرات مستقیم سخن گفت. نماینده افغانستان نیز تأکید داشت که گفتگوهای آینده شکل مستقیم داشته باشد. در این زمان بی‌بی‌سی و مطبوعات پاکستان نیز از قول یعقوب‌خان از امکان گفتگوهای مستقیم سخن گفتند.^۳

در ۲۰ ژوئیه کاردار افغانستان پیام شاه محمد دوست وزیر خارجه را به من رساند که اگر حکومت پاکستان برای گفتگوهای مستقیم آمادگی داشته باشد، کابل نیز سند چهارم را مورد بررسی قرار خواهد داد. یعقوب‌خان در ۱۵ اوت، پاسخ داد که موضوع گفتگوهای مستقیم زمانی مورد ملاحظه واقع می‌شود که پیشرفت کافی در تهیه هر چهار سند صورت گیرد.

در موضوع گفتگوهای مستقیم همیشه به شورویها اتکا داشتم که افغانها را نرم کنند؛ اما در این زمان خود آنها بسیار قاطع به نظر می‌رسیدند. طی دیدار با سافرونچوک به او گفتم که نه شوروی و نه کابل هیچ چیزی درباره خروج نگفته‌اند، و اگر آنها می‌خواهند واشنگتن و اسلام‌آباد موضع خود را تغییر دهند، باید چیزی در این باره بگویند؛ حتی اگر قرار است خروج ۷۵ سال دیگر صورت گیرد. سافرونچوک لبخند زد و گفت: «اغلب

فرض می‌شود که امریکاییها و پاکستانی‌ها علاقه‌مند به خروج هستند. واقعیت چنین نیست؛ این ما هستیم که به خروج علاقه داریم نه آنها».

II

ستاد کوچک من که تا پایان مذاکرات به من کمک می‌کرد این افراد بودند: نایب رییس‌ها "رایموند سامرینس" و "هیساکو شیمورا"؛ "گیاندومنیکو پیکو" یکی از دستیاران پرز دکوئیار که وی را در جریان کلیه فعالیتها قرار می‌داد؛ "فلیکس داونس - توماس"، "سیلوانس تایوول" و "الکساندر مارتینوویک" که در بعضی از مأموریتها از آنها کمک می‌خواستم؛ "چارلی ساتوس" مشاور من بخصوص در فرابند مصالحه ملی در افغانستان؛ ژنرال "تیموتی دیوواما" مشاور نظامی دیرکل؛ و "کتی سلمپ" (همسر) که سفرها و مذاکرات را برنامه‌ریزی می‌کرد.

مشاوران نزدیک یعقوب‌خان، پس از اینکه همایون خان سفیر پاکستان در هند تعیین شد، "شهریارخان" و "نجم‌الدین شیخ" بودند. "منصور احمد" سفیر پاکستان در ژنو نیز به نظر می‌رسید که از افراد مورد اعتماد یعقوب‌خان باشد. ریاض محمد خان دیپلمات جوان در تمام مذاکرات ژنو حضور داشت. چهار یا پنج نفر دیگر نیز معمولاً عضو هیأت پاکستانی بودند که از گفتگوها یادداشت برداری می‌کردند. من همیشه کاردانی هیأت پاکستان را ستوده‌ام.

اما شاه محمد دوست وزیر خارجه افغانستان، به نظر می‌رسید در جریان مذاکره همه چیز خود را در دست می‌گیرد و لازم نمی‌بیند نظر مشاورانش را جویا شود. با این حال معاون او "سرور یورش" که هنگام بحث خروج آثار مخالفت در چهره‌اش پیدا می‌شد، در سمت راستش می‌نشست و "فرید ظریف" نماینده دایم افغانستان در سازمان ملل در سمت چپش قرار می‌گرفت. سفیر افغانستان در ژنو، اگرچه انگلیسی نمی‌دانست اما جریان مذاکرات را با دقت دنبال می‌کرد. در ضمن یکی از اعضای هیأت افغانستان شبیه کمیسرهای شوروی بود که ما او را به شوخی تاس و فردی نقطه مقابل او در هیأت پاکستانی را "صدای امریکا" می‌نامیدیم. ما در ۲۷ اوت برای برگزار کردن دور پنجم مذاکرات در ژنو گردهم آمدیم. همان‌طور که انتظار می‌رفت، دولت کابل خواهان تغییر

شکل مذاکرات شد. شاه محمد دوست گفت: اگر یعقوب خان از مذاکره مستقیم خودداری کند او دو یا سه سال صبر خواهد کرد تا پاکستان معقول‌تر با قضیه برخورد کند. وقتی یعقوب خان به دفتر آمد، او نیز به همان اندازه مرسخت به نظر می‌رسید و آماده بود همان قدر صبر کند.

به هر حال یعقوب خان و شاه محمد دوست هیچ کدام مایل نبودند به هیچ نوع مصالحه‌ای تن در دهند، اما سرانجام محمد دوست موافقت کرد که منحصرأ برای بررسی وضعیت مذاکرات و عکس‌العمل تضمین‌کننده‌ها نسبت به پیش‌نویس مربوط به تضمین‌های بین‌المللی، گفتگوها به همان شکل غیرمستقیم برگزار شود. تنها زمانی که من قول دادم تا متنی براساس فرمول جدید برای ادامه مذاکرات تهیه کنم، محمد دوست پذیرفت که گفتگوهای غیرمستقیم به طور رسمی از سر گرفته شود.

اکنون امیدوار بودم که با مطرح کردن موضوع تضمین‌های بین‌المللی توجه دوست و یعقوب خان را برای ادامه مذاکرات جلب کنم. اما فقط شوریها به درخواستم در مورد پیش‌نویس متن مربوط به آن، پاسخ دادند. جواب روسها مثبت بود و فقط اصلاحیه‌هایی را پیشنهاد کرده بودند که به نظر نمی‌رسید وارد کردن آنها در سند مشکلی ایجاد کند. ایالات متحده از قول نماینده‌اش "آرماکوست"، نسبت به تقاضای تضمین‌کننده‌های توافق نظر مساعد ابراز داشته بود، اما از ارائه موافقت مکتوب - آنچنان که من خواسته بودم - سرباز زد. "چارلز دانبار" به نمایندگی از دولتش اظهار داشت که این تقاضا ممکن است تنها پس از آماده شدن کل توافق پذیرفته شود. در ۲۷ اوت نامه "هربرت اوکان" نماینده دایم امریکا در سازمان ملل را دریافت کردم که بدون اشاره به مسئله تضمین‌ها برای من آرزوی موفقیت در رسیدن به توافق کرده بود.

به شدت ناامید شدم. به یعقوب خان و محمد دوست گفتم: این غیر از آن چیزی است که من در واشنگتن مورد بحث قرار داده بودم. آنان در آن مرحله سرگرم گفتگو بر سر چارچوب مذاکرات بودند و بدون ملاحظه دقیق پیشنهاد کردند که اصلاحیه مسکو را به واشنگتن و نامه اوکان را به مسکو بفرستم.

دو روز گفتگوهای غیرمستقیم نتوانست به حل مناقشه در مورد چارچوب آینده مذاکرات کمکی بنماید. طبق متن پیشنهادی من، گفتگوهای غیرمستقیم تا زمانی ادامه

می‌یافت که چهار سند به تکمیل نزدیک می‌شد. یعقوب خان گفت که پاکستان می‌خواهد تمایل کابل برای شروع گفتگو در مورد مسئله محوری (خروج) را ببیند. اما شاه محمد دوست جواب داد که موضوع محوری همان گفتگوهای مستقیم است. دوست پیشنهاد کرد که یک دیدار کاملاً محرمانه با یعقوب خان در حضور من صورت گیرد. (حدس من این بود که کابل چنین دیداری را به مفهوم شناسایی تلویحی این رژیم توسط اسلام آباد می‌دانست.) اما یعقوب خان بی‌درنگ جواب رد داد. آنچه من نتوانستم دریابم، دلیل انعطاف شوروی بود.

این دور مذاکرات هیچ نتیجه‌ای در بر نداشت. قرار بر این شد که ادامه گفتگوها را به اجلاس آینده در همین سال موکول کنیم.

III

بلافاصله پس از بازگشت از ژنو، همراه با پسر، دیه‌گو، سفری طولانی را به مقصد امریکای جنوبی شروع کردیم. برای حداقل سه هفته همه چیز را درباره افغانستان، طرف‌ها، گفتگوهای مستقیم و پیش‌نویس، فراموش کردم.

در اجلاس سالانه مجمع عمومی در پاییز، فرصت دوباره‌ای دست داد که با وزاری خارجه افغانستان و پاکستان گفتگو کنم؛ اما طرفین بر مواضع قبلی مصر بودند. به عنوان یک میانجی با مشکل بزرگی مواجه شده بودم؛ چرا که امریکاییها مرا متهم به تحت فشار گذاشتن پاکستان برای قبول گفتگوهای مستقیم می‌کردند، در حالی که من بر شورویها و افغانها بیشتر فشار می‌آوردم که در موضع خود با انعطاف برخورد کنند.

چیزهای دیگری نیز وجود داشت که در آن زمان کسی چیزی درباره آنها نمی‌دانست. طی صحبت‌هایم با شورویها یک بار دیگر به آنها فشار آوردم که کارمل را برکنار کنند. با توجه به گفتگوهایم با ضیاء الحق و یعقوب خان به آنها گفتم غیرممکن است پاکستانی‌ها با فردی مذاکره کنند که مظهر هر ویژگی منفی است و اسلام آباد با تکیه بر همانها مواضع و سیاستهای خود درباره افغانستان را توجیه می‌کرد. وقتی شورویها گفتند، کارمل و ضیاء هر دو دیکتاتور هستند، من خاطر نشان کردم که تفاوتی اساسی وجود دارد: کارمل توسط ارتش خارجی منصوب شده است. پرسیدم، اگر شورویها با کارمل دوست نیستند -

آن‌طور که خیلی وقتها خود می‌گویند - چرا از وی نمی‌خواهند برای تسهیل در رسیدن به توافق کنار برود؟

شورویها تا حال این قدر انعطاف‌ناپذیر نبودند. معاون اول وزیر خارجه "میخایل کاپیتسا" در ۱۰ اکتبر گفت: «فقط پس از اینکه افغانستان و پاکستان مسایل خود را مستقیماً مورد بحث قرار دهند، ما و طرف افغان پشت‌میز خواهیم نشست تا درباره خروج تصمیم بگیریم». شاید روسها قبل از اینکه رژیم کارمل مشروعیت پیدا کند، نمی‌خواستند خارج شوند.

در این سال قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل اقدامات شوروی در افغانستان را با ۱۲۲ رأی موافق، ۱۹ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع محکوم کرد.^۲ پس از ۶ سال و صدور ۷ قطعنامه، طرفداران قطعنامه محکومیت از ۱۰۴ کشور در ۱۹۸۰ به ۱۲۲ کشور در ۱۹۸۵ رسید. کشورهایی که علیه قطعنامه رأی می‌دادند، متحدان نزدیک شوروی بودند.

IV

رونالد ریگان و میخایل گورباچف در ۱۹ و ۲۰ نوامبر در ژنو با یکدیگر دیدار کردند. این دومین نشست بین سران شرق و غرب پس از ۶ سال بود که به نظر می‌رسید آغاز مرحله جدیدی در روابط امریکا - شوروی باشد. به گزارش واشنگتن پست، سخنگوی کاخ سفید در این رابطه گفت که ایالات متحده احساس کرد چیزهای جدیدی در سیاست شوروی در مورد افغانستان وجود دارد. سخنگو تأکید کرد که در لحن گورباچف در مورد جنگ افغانستان تمایل به یافتن راهی برای خروج نیروهای شوروی وجود دارد.

به گزارش نیویورک تایمز در ۲۴ نوامبر، ریگان پس از این دیدار متقاعد شده بود که گورباچف در صدد حل سیاسی بحران افغانستان است. جورج شولتز وزیر خارجه امریکا نیز در مصاحبه با رابو بی. بی. سی در مورد نیات گورباچف درباره افغانستان اظهار خوشبینی کرده بود. براساس گزارشهای رسمی حکومت امریکا، ریگان در اجلاس سران دو قدرت تأکید کرده بود که ادامه مداخلات شوروی در افغانستان یکی از دلایل اصلی فقدان اعتماد بین ایالات متحده و اتحاد شوروی است. ریگان پیشنهاد کرده بود که

یک نیروی حافظ صلح اسلامی ایجاد شود و آتش‌بس را حفظ کند؛ اما گورباچف پاسخی نداده بود. به جای آن گورباچف از راه‌حل سازمان ملل حمایت کرده بود. طبق این گزارش، گورباچف در مورد ضرورت گفتگوهای مستقیم سخن به میان نیاورده و اتهام همیشگی شوروی را وارد نکرده بود که مسایل افغانستان حاصل اشتباهات پاکستان، ایالات متحده و چین است.

در ۱۱ دسامبر "ورنون والترز" نماینده امریکا در سازمان ملل برای پرز دکوئیار نوشت که واشنگتن مایل است نقش تضمین‌کننده معاهدات را بازی کند. در ۱۳ دسامبر معاون وزیر خارجه امریکا "جان وایت‌هد" طی یک سخنرانی اعلام کرد که ایالات متحده به عهده گرفتن نقش تضمین‌کننده را در توافق صلح افغانستان قبول کرده است. ۵ سه سال بعد، این نامه والترز و سخنرانی وایت‌هد، موضوع مشاجرات شدیدی در واشنگتن شد؛ چرا که ریگان فراموش کرده بود در این باره مورد مشورت قرار گرفته باشد.

V

موقعی که برای برگزاری دور جدید مذاکرات در دسامبر، به ژنو رسیدم، دیدارهای خصوصی با طرف‌هایم را که به طور معمول مقدم بر آغاز گفتگوهای غیرمستقیم بود، کنار گذاشتم. می‌خواستم روشن کنم، تا زمانی که توافق در مورد تغییر شکل مذاکرات صورت نگرفته است، همان شکل گفتگوهای غیرمستقیم ادامه یابد.

در دیدار با یعقوب‌خان، گفتگوهایم با سافرونچوک و دیگر مقامات شوروی در نیویورک را یادآور شده و از او خواستم موضع پاکستان در رابطه با مسایل مختلف و مهمتر از همه خروج را توضیح دهد. او پاسخ داد که رویدادهای افغانستان اثرات مستقیمی بر پاکستان دارد؛ نه فقط از لحاظ هجوم آوارگان بلکه همچنین وجود این واقعیت که مسایل آشفته مرزی، عواقب امنیتی جدی در پی دارد. به گفته او در اوایل دهه ۱۹۷۰، شورویها بر آن بودند که اقدامات پاکستان در داخل قلمروش، و در پی آن جریان سیل آوارگان به سوی افغانستان وضعیتی را به وجود آورده است که چنگ هند علیه پاکستان را توجیه می‌کند. این نقطه نظر را کاسیگین با رییس جمهور وقت پاکستان، بوتو،

مطرح کرده بود.

به شاه محمد دوست گفتم که صرف کل زمان مذاکرات، به بحث درباره راهها و وسایل متقاعد کردن یعقوب خان برای برگزاری مذاکرات مستقیم، به فرایند دیپلماتیک صدمه خواهد زد. او همان طور که موافقت کرده بود یک سری خطوط کلی برای من ترسیم کرد که از نظر دولتش باید جزو متن سند چهارم قرار داده می شد. متن پیشنهادی او بسیار مایوس کننده بود، چون همه انتظار داشتیم یک جدول زمانی در آن مطرح شده باشد که حداقل به عنوان اساس مذاکرات آینده، مورد استفاده قرار گیرد. جدای از آن در مورد مسئله گفتگوهای مستقیم نیز، او تغییر مواضع نداد.

کوزیروف مانند شاه محمد دوست انعطاف ناپذیر بود. او گفت که شاه محمد دوست از کثرت دیدارهای ما رنجیده است. بنابراین تصمیم گرفتیم از این به بعد بیشتر محتاط باشیم.

به این نتیجه رسیدم که باید یک بار دیگر تلاش کنم، پیش نویس یک یادداشت تفاهم را به منظور افزایش اعتماد بین طرف های مذاکره تهیه نمایم. در نظر داشتم این پیش نویس به منظور به دست آمدن اطمینان کامل جامع در مورد موضوعات ذیل پیشنهاد شود:

- ۱) حل و فصل سیاسی شامل چهار سند (توافق) با عناوین زیر خواهد شد: یک توافق دو جانبه بین جمهوری دمکراتیک افغانستان (ج.د.ا) و جمهوری اسلامی پاکستان (ج.ا.پ) در مورد اصول روابط دو جانبه، بخصوص در مورد عدم مداخله؛ اعلامیه یا اعلامیه هایی در مورد تضمین های بین المللی؛ یک توافق دو جانبه بین ج.د.ا.و.ج.ا.پ در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان؛ و یک توافق در مورد روابط بین سندهای یاد شده و ... و خروج نیروها مطابق با موافقتنامه افغانستان - شوروی.
- ۲) چهار سند (توافق) در یک تاریخ امضا شده و (سی) روز بعد لازم الاجرا خواهد شد.

- ۳) طی دوره بین تاریخ امضا و شروع اجرای توافقات، طرف ها تمام مراحل ضروری را برای اطمینان از فراهم آمدن زمینه های اجرا تکمیل خواهند کرد.

- ۴) در روز لازم الاجرا شدن تمام مواد توافق تحقق کامل خواهند یافت، بطوری که

هیچ نوع مداخله به هیچ صورتی از ... وجود نخواهد داشت؛ تضمین‌های ... عملی خواهند شد؛ ترتیبات در مورد آوارگان به جریان خواهد افتاد؛ و بازگشت تدریجی نیروهای خارجی شروع شده و تا کامل شدن ظرف ... ادامه خواهد یافت.

شاه محمد دوست به من گفت که این متن «غیر واقع‌بینانه و به طور کلی غیرقابل قبول است» یعقوب‌خان اظهار داشت: «قبل از اینکه عکس‌العمل شاه محمد دوست را بازگو کنید، می‌خواهم بگویم که اساس پیش‌نویس را قبول دارم». به دنبال آن بحث‌های مفصلی با شاه محمد دوست داشتم؛ صحبت‌های او نشان می‌داد که وی صرفاً به دلیل شناسایی رژیم کابل در فرایند مذاکرات شرکت می‌کند.

به این نتیجه رسیدم که جدول زمانی برای خروج نیروها تبدیل به نوعی "تابو" شده که صحبت درباره آن مشکل است. شاید برای تغییر این وضعیت باید کاری می‌کردم. هیچ‌گاه باور کردنی نبود که یک مقام بین‌المللی طرحی در رابطه با چنین موضوع حساسی ارائه کند و اتحاد شوروی بدون اعتراض آن را بپذیرد، اما احساس کردم که طرح یک میانجی اگر بتواند "اساسی برای مذاکرات آینده شود"، مسلماً تحرک بیشتری به فرایند دیپلماتیک خواهد داد. بنابراین فردای آن روز در متن تجدیدنظر شده پیش‌نویس ادر بخش مربوط به خروج اکلمات "شش ماه" را افزودم که در متن قبلی به صورت نقطه چین آمده بود.

به یعقوب‌خان و شاه محمد دوست گفتم که انتظار ندارم متن پیشنهادیم قبل از مشورت آنها با دولتهای متبوع‌شان، مورد بحث قرار گیرد؛ و افزودم، در نظر دارم به مطبوعات اطلاع دهم که ما بحث در مورد توافق چهارم از جمله جدول زمانی خروج را شروع کرده‌ایم ولی در مورد شکل مذاکرات قادر به حل مسئله نشده‌ایم. در کمال تعجب من هر دو این را قبول کردند. به نظر من هر دو لازم می‌دیدند تظاهر کنند که ما رو به جلو در حرکتیم.

VI

در اول ژانویه ۱۹۸۶ مقاله‌ای به نوشته "برنارد کرتسمن" در نیویورک تایمز انتشار یافت و براساس آن یکی از مقامات عمده وزارت خارجه امریکا، گفته بود که شاه

محمد دوست «جدول زمانی خروج کلیه نیروهای شوروی از افغانستان ظرف یک سال را به عنوان بخشی از کل توافق» به من نشان داد. مطابق گزارش این مقاله، شاه محمد دوست به این مقام گفته بود اگر پاکستان به مذاکرات مستقیم تن دهد، او این جدول را ارائه خواهد کرد.

گزارش کرتسمن کاملاً بی اساس بود، با این حال چیزی مشابه آن در ۲ ژانویه در تایمز لندن، در ۳ ژانویه در لوموند و در بسیاری دیگر از روزنامه‌های کشورهای مختلف منتشر شد و تحلیلها و تفسیرهای بی شماری در مورد آنها صورت گرفت. چندی بعد یکی از دوستانم به من گفت که این مقام ارشد وزارت خارجه امریکا می تواند، خود شولتز، وایت هِد، یا آرماکوست باشد و منظور از تدوین مقاله دادن این پیام به شورویها بوده است که جدول زمانی یک ساله می تواند برای آنها قابل قبول باشد.

چندی بعد به نیویورک بازگشتم. ساعت ۲ بامداد به مقصد رسیدم و یک تاکسی گرفتم. نام راننده روی داشبورد نوشته شده بود و بعد از صحبتهایی دریافتم که او یک افسر نظامی افغان است که پس از اشغال افغانستان توسط شوروی، به امریکا پناهنده شده است. او نامم را تشخیص داد و ما در طول روز گفتگوهای جالبی با هم داشتیم وقتی به آپارتمان من رسیدیم، تاکسی متر رقم ۳۰ دلار را نشان می داد، اما او مطلقاً از دریافت کرایه خودداری کرد و گفت: «من نمی توانم از یک دوست کشورم پول بگیرم». اصرار کردم که به خاطر کاری که او ارائه کرده، باید این مبلغ را پرداخت کنم. جرو بحث ادامه یافت تا اینکه من تصمیم گرفتم با انداختن دو قطعه اسکناس روی صندلی جلو، از دست راننده فراز کنم. او هم فوراً آنها را برداشت و به طرف من آمده در جیبم فرو کرد. در اثر این کشمکش سرایدار به سراغ ما آمد؛ وقتی جویان را بازگو کردم او گفت: بسیار اتفاق افتاده که مسافران سعی کرده اند از پرداخت کرایه خودداری کنند، اما تا حالا هیچ راننده تاکسی را در نیویورک ندیده که کسی را رایگان سوار کند. به او گفتم: «افغانها این گونه اند؛ آنها آدمهای جالبی هستند».

VII

برای بحث در مورد پیش نویس، بخصوص درباره تضمین ها باید با مقامات شوروی

دیدار می‌کردم. به همین دلیل عازم مسکو شدم و یکشنبه ۹ فوریه به آنجا رسیدم. اولین دیدارم با "گئورگی کورنینکو" معاون اول وزیر خارجه صورت گرفت. بر فقدان اعتماد بین طرف‌ها و تلاش‌هایم برای وادار کردن آنها به آزمایش نیات یکدیگر تأکید فراوان کردم. منظورم از تهیه یادداشت تفاهم نیز همین مسئله بود. اظهارات کورنینکو یکبار دیگر نشان داد که چقدر روس‌ها نسبت به پاکستان بی‌اعتماد بودند.

کورنینکو گفت که افغانها بسیار نگران هستند؛ چرا که به گفته او من نتوانستم ایرانی‌ها را به شرکت در مذاکرات و امضای توافق‌ها متقاعد کنم. من متذکر شدم که ایران تعهد کرده است از توافق - در صورتی که شامل خروج نیروهای شوروی باشد - حمایت کند. او سپس درباره دیدار اخیرش از تهران (اولین گام در جهت آشتی دو دولت) صحبت کرد و هر دو به این نتیجه رسیدیم که ایران در راه حل و فصل قضیه مشکل ایجاد نخواهد کرد. سپس دیداری با وزیر خارجه، شوارد نادزه، داشتم که بسیار دوستانه و لذت بخش بود. او برایم روشن کرد که اتحاد شوروی طرح توافق مورد نظر را تصویب کرده است و من این گونه دریافت کردم که او قصد ندارد یادداشت تفاهم را زیر سؤال ببرد. او همچنین تذکر داد که توافق در مورد تضمین‌ها آماده است. شوارد نادزه تلویحاً اعتراف کرد که جدول زمانی خروج، بخش محوری توافق است. خاطرنشان کردم که ما در روش مذاکرات با یک بن‌بست مواجهیم و این مانع بحث درباره طرح می‌شود. او پاسخ داد: «این یک بن‌بست نیست، مسئله‌ای است که شما قادر به حل آن هستید». بدین ترتیب شوارد نادزه قول داد که برای خروج از این وضعیت کمک کند.

در نظر داشتم وضعیت داخلی افغانستان را مورد بحث قرار دهم که خود او گفت: مسئله افغانستان دو جنبه دارد: داخلی و خارجی؛ دولت او خوشحال است که شاهد تلاش افغانها در کابل برای وسعت بخشیدن به پایه‌های اجتماعی خود است. آنچه شوارد نادزه اساساً می‌خواست بگوید، تصمیم دولتش برای حل کلیه مسایل مهم در آینده بود و نیز اینکه تنش‌ها با کابل، مشکلاتی را به دنبال داشت که با آن مواجه بودیم. بدین ترتیب، سفرم به مسکو موفقیت‌آمیز بود و به همین دلیل می‌توانستم به مطبوعات بگویم که دو ابر قدرت موافقت کرده‌اند تا تضمین‌کننده‌های توافق باشند.

چند روز بعد در ۲۵ فوریه، گورباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست

سخنرانی "زخم در حال خونریزی" را ایراد کرد و در آن گفت که اتحاد شوروی مایل است نیروهایش را در "آینده نزدیک" از افغانستان خارج کند. او افزود که با افغانستان، در مورد تنظیم جدول خروج مرزهای نیروها، موافقت به وجود آمده است. این اظهارات مهم بود؛ نه فقط از این رو که در یک کنگره حزبی - اولین کنگره از زمان به قدرت رسیدن گورباچف - مطرح شد، بلکه به دلیل اینکه در آن صریحاً سخن از جدول خروج نیروها به میان آمده بود. طبق اظهارات دوستان روسی ام در متن روسی به جای جدول، از کلمه‌ای استفاده شده بود که به مفهوم ضرب‌الاجل نزدیک بود.

VIII

برای خارج کردن مذاکرات از بن‌بست لازم بود به کابل و اسلام‌آباد بروم و شاید مجبور می‌شدم چندین بار بین دو پایتخت رفت و آمد کنم. ابتدا به اسلام‌آباد رفته و با ضیاءالحق دیدار کردم. در مورد موضوع جنجالی گفتگوهای مستقیم او گفت که پاکستان تنها پس از به نتیجه رسیدن چهار توافق دیگر می‌تواند چنین چیزی را بپذیرد. فرمول نهایی به دست آمده این بود که تنها دور بعدی مذاکرات - دور هفتم - به شکل غیرمستقیم خواهد بود و هنگامی که چهار توافق تکمیل شود، گفتگوهای مستقیم طرف‌ها شروع خواهد شد. بنابراین به مطبوعات گفتم که دور هشتمی در کار نخواهد بود.

در سفرم به کابل شاه محمد دوست یک جدول زمانی طولانی برای خروج ارائه کرد که نویدکننده بود. براساس آن خروج چهار سال طول می‌کشید؛ آن هم در صورتی که تعهد عدم مداخله توسط پاکستان و ایران به طور کامل رعایت می‌شد. در بازگشت به اسلام‌آباد، پاکستانی‌ها را در ارتباط با طرح رژیم کابل نوید نیافتم. آنها موضع خود را در مورد گفتگوهای مستقیم موفق ارزیابی می‌کردند. به ضیاءالحق و یعقوب‌خان گفتم، کوزیروف مرا مطمئن کرده است که طرح شامل اساسی برای مذاکرات آینده خواهد بود. او همچنین گفته که طرح کابل، محرمانه نگه‌داشته شود و این از تمایل او به کاهش زمان جدول حکایت داشت. یک دوست پاکستانی در توضیح عکس‌العمل پاکستان به من گفت که مقامات حکومت بعضی وقتها لازم است رهبران مجاهدین را برای پذیرش توافق آماده کنند؛ بنابراین در این مرحله ارائه شدن جدول زمانی طولانی منظور آنها را برآورده

می‌کند.

من و سامرینس پس از بازگشت به نیویورک بلافاصله شروع به تهیه سند شماره چهار دیگری کردیم. ما با کار مشکلی مواجه بودیم. نباید از متن پیشنهادی شاه محمد دوست استفاده می‌شد، ولی به خاطر احترام به پیشنهاد او تصمیم گرفتیم در پیش‌نویس، جدول زمانی آورده نشود و به جای آن نقطه چین بیاید. سافرونچوک به من گفت: «به گفتگوها ادامه دهید تا به جدول زمانی واقعی دست یابید. این، زمان زیادی طول نخواهد کشید». آرماکوست در این رابطه خوشبین بود اما گفت که روسها باید نیت خوب خود را ثابت کنند. به او گفتم، افراد بسیاری احساس می‌کردند در مسکو تغییر در روش و سبک پیش آمده نه در اساس. اما دوستم "کیان کیچن" - وزیر خارجه - چین گفت که «شوروی در مورد افغانستان صادق است».

چند روز بعد آرماکوست اظهاراتی کرد که من آن را پاسخ ایالات متحده به سخنرانی ماه فوریه گورباچف در کنگره حزب کمونیست تلقی می‌کنم:

ما برای مسکو روشن ساخته‌ایم که اگر تصمیم به خروج نیروهایش بگیرد، ما نیز حل قضیه از طریق مذاکره را آسان خواهیم کرد... هدف ما این نیست که خون روسها ریخته شود، منظور این است که آنها نیروهای خود را از افغانستان بیرون ببرند. تا زمانی که روسها راه حل نظامی را دنبال کنند، ما به حمایت مجاهدین به کمک همه وسایل مناسب، ادامه خواهیم داد و افغانستان همچون مانعی بر سر راه توسعه روابط همه جانبه امریکا - شوروی باقی خواهد ماند.^۱

هم اظهارات گورباچف و هم سخنان آرماکوست - به نظر من - پیام مفید و بسیار واضحی برای اسلام‌آباد و کابل داشت. به هر حال در ۱۷ آوریل همراه با سامرینس به دهلی نو رفتم تا پیش‌نویس توافق چهارم را به یعقوب‌خان و شاه محمد دوست ارائه کنم. آنها در اجلاس کشورهای غیرمتعهد شرکت کرده بودند. با شاه محمد دوست در سفارت افغانستان دیدار کردم، اما او را بیشتر، ناراحت و غمگین یافتم. او پیش‌نویس را بدون اینکه به دستیارانش نشان دهد در کیفش گذاشت. یعقوب‌خان مرا برای صرف شام به سفارت پاکستان دعوت کرد. برعکس شاه محمد دوست او متن را، در حالی که "نیک" و "شهریار" در دو طرفش نشسته بودند، با دقت خواند و از من پرسشهایی کرد. وی

سپس گفت که این "تلاش خوبی" است. بعد پیش نویس را به شهریار سپرد و به صحبت درباره چیزهای دیگر پرداخت.

IX

دور هفتم مذاکرات ژنو قرار بود دوشنبه ۵ مه آغاز شود و روز قبل آن به ژنو رسیدم. بسیار نومید بودم؛ چرا که طی صحبت‌های خصوصی در مسکو دریافتم که کارمل در آستانه این دور برکنار خواهد شد. شایعه‌ها و حدس و گمان‌های دیگری نیز وجود داشت؛ در کنگره حزب کمونیست در فوریه، کارمل آشکارا از دیدار با گورباچف خودداری ورزیده بود. او در کابل در طی جشن‌های انقلاب ثور (آوریل) دیده نشده بود. گفته می‌شد که او در ۳۰ مارس کابل را به مقصد شوروی با تشریفات فراوان ترک کرد. اما رسیدن او به مسکو را هیچ‌یک از آژانس‌های خبری شوروی یا افغانستان گزارش نکردند. شایعاتی وجود داشت که او تحت معالجات پزشکی است.

ساعت ۶ همان روز رادیو بی.بی.سی گزارش داد که بیرک کارمل، به دلایل پزشکی از سمت دبیرکلی حزب دموکراتیک خلق افغانستان استعفا داده است. با این حال او هنوز دو سمت رسمی مهم را در اختیار داشت. نجیب‌الله، ۳۹ ساله و دانشجوی سابق طب که تا سال ۱۹۸۵ ریاست "خاد" (آژانس اطلاعاتی و پلیس مخفی افغانستان) را به عهده داشت و از آن پس معاون حزب در امور امنیتی بود، جایگزین کارمل شد. او در سال ۱۹۷۵ به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد و پس از انقلاب [کودتای] کمونیستی ۱۹۷۸ عضو شورای انقلابی شد. چندی بعد او به عنوان سفیر در ایران منصوب شد، اما پس از مدت کوتاهی به توطئه علیه جناح حاکم "خلق" متهم و مجبور شد از این شغل استعفا دهد. او همزمان با اشغال روسها در دسامبر ۱۹۷۹ به کابل بازگشت.

شاه محمد دوست چند روز قبل از شروع مذاکرات کابل را ترک و در مسکو توقی کوتاه کرده بود. وقتی با همدیگر دیدار کردیم. آرام و معین به نظر می‌رسید و گفت که کارمل هنوز رئیس جمهور است. گفتگو در این باره را دنبال نکردم، تا اینکه او چند روز بعد به من گفت که کارمل برای گسترش وحدت در سلسله مراتب حزبی، استعفا داده است.

از نقطه نظر حرفه‌ای مذاکرات پر حرارت، جدی و بی‌وقفه بود. مشکلات چندانی دیده نمی‌شد؛ بده و بستان در حد رضایت‌بخش و همچنین تفاهم روی مسایل اساسی وجود داشت و چنین چیزی قبلاً احساس نمی‌شد. مذاکرات منحصرأ روی توافق شماره چهار متمرکز بود، اما من پیشنهاد کردم که روی متن کامل توافقنامه کار کنیم و تنها بعد از آن توجه خود را روی جدول زمانی برای خروج متمرکز نماییم.

در ارتباط با اساس و اهداف توافق، شاه محمد دوست پیشنهاد کرد که ما متنی را که در سال ۱۹۸۲ روی آن توافق شده بود، مورد استفاده قرار دهیم این متن تحت عنوان «بیانیه در مورد اصول حقوق بین‌الملل در ارتباط با روابط دوستانه و همکاری میان دولتها منطبق با منشور ملل متحد» دارای هفت اصل و از نظر او کامل بود. توصیه کردم این پیشنهاد مورد قبول واقع شود، زیرا بیانیه یاد شده یک سند معتبر بود که با اجماع نظر به تصویب مجمع عمومی رسیده بود. با این حال، تأکید آن بر خودمختاری شدیدتر از آنچه بود که ما در متن خود داشتیم. پاکستان این پیشنهاد را پذیرفت اما خاطر نشان کرد که در آن اصلی در مورد بازگشت آوارگان وجود ندارد. شاه محمد دوست در این رابطه گفت: «آن یک اصل نیست، یک حق است». سپس ما متنی را تهیه کردیم که در آن قلوباً آمده بود، بازگشت آوارگان هم یک اصل و هم یک حق است.

وضعیت حقوقی توافقات با پیشنهاد یک حقوق‌دان از وزارت خارجه شوروی که اولین بار به ژنو آمده بود، با سرعت غیرمنتظره حل و فصل شد. او گفت که اسناد توافق توسط پاکستان و افغانستان، و همچنین توسط ایالات متحده و اتحاد شوروی به عنوان شاهد، امضا شود. او یک پیش‌نویس در مورد شروط مربوطه تهیه کرد که پاکستان فوراً با آن موافقت کرد. بدین ترتیب، تنها ظرف چند دقیقه، مسئله‌ای را حل و فصل کردیم که ایالات متحده و پاکستان را برای مدتها نگران کرده بود. واقعاً همین‌طور بود، چون شورویها همواره می‌گفتند که آنها هر چیزی را امضا نخواهند کرد.

شاه محمد دوست قاطعانه تأکید داشت که ایران باید یکی از طرف‌های توافق باشد. از او درخواست کردم که روی این قضیه اصرار نورزد، چرا که در این صورت پاکستان و ایالات متحده ممکن است خواستار حضور مجاهدین نیز به عنوان یکی از طرف‌های توافق شوند.

در ارتباط با روابط متقابل، متن مناسبی تهیه کردیم که "مکانیسم سیاسی" مطلوب را در بر داشت. در پاراگراف مربوط به خروج، یعقوب خان درخواست کرد کلمه "مرحله‌ای" به جای کلمه "تدریجی" قرار داده شود، چرا که تدریجی ترجمه بهتری برای کلمه روسی "پست رنی" (Postrennyii) است. او همچنین می‌خواست از متن پیشنهادی افغانستان، این قسمت را که یک سوم نیروها باید در اولین مرحله خارج شوند، مورد استفاده قرار دهد. شاه محمد دوست قبول کرد که پیشنهاد را برای تصویب به کابل ارجاع دهد.

بحثهای جالبی درباره کلمات پیش آمد. فکر می‌کنم تمام یک بعد از ظهر را برای تصمیم‌گیری در این مورد صرف کردیم که بنویسیم توافق "به نتیجه رسیده" یا "به پایان رسیده"، است. همچنین بحثهای بی‌پایان و بدون نتیجه‌ای در مورد عنوان توافق داشتیم؛ تا اینکه بالاخره در اواسط هفته دوم متن ما مورد توافق طرف‌ها قرار گرفت.

اما مسئله بزرگی در ارتباط با پاراگراف هفتم توافق در مورد "نظارت" وجود داشت که به طور رسمی "روشهایی برای اطمینان از اجرا" عنوان شده بود. روسها همیشه به عنوان یک اصل اساسی با هر نوع اقدامات نظارتی سازمان ملل مخالفت می‌کردند و مطمئناً هیچ پیشنهادی را در مورد نظارت سازمان ملل بر جریان خروج نمی‌پذیرفتند. بنابراین در متن سند چهارم پیشنهاد کردیم که یک کمیسیون عالی مرکب از پاکستانی‌ها و افغانها برای مشورت در مورد هر مسئله‌ای که ممکن است طی دوره اجرا پیش آید، تأسیس گردد و نمایندگان کشورهای تضمین‌کننده، در صورتی که از آنها درخواست شود با این کمیسیون همکاری کنند. در ضمن آرماکوست صریحاً به یعقوب خان گفته بود که ایالات متحده اهمیت زیادی به نظارت می‌دهد. از این رو یعقوب خان در ژنو پیشنهاد کرد که به جای تشکیل یک کمیسیون مشترک، از سازمان ملل یا یک "طرف ثالث" و یا کمیته‌ای متشکل از نمایندگان دولتها درخواست شود که بر اجرای توافقات نظارت نمایند. شاه محمد دوست شدیداً تأکید داشت که نظارت باید تنها نسبت به تعهدات عدم مداخله به کار گرفته شود و منحصرأ از طریق مشورتهای دوجانبه بین دو حکومت [افغانستان - پاکستان] صورت گیرد. در ادامه مذاکرات دو طرف عمدتاً مواضع خود را تغییر دادند. شاه محمد دوست پذیرفت که سازمان ملل به طور حاشیه‌ای درگیر قضیه

باشد و یعقوب خان شکلی از مشورت‌های دوجانبه را مطرح کرد. بحث در مورد نظارت، کشدار و طولانی شد. یعقوب خان پیشنهاد کرد که مسئله نظارت کنار گذاشته شود و جدول زمانی برای خروج مورد بحث قرار گیرد. شاه محمد دوست سعی کرد بحث در مورد نظارت را ادامه دهد، اما به دنبال اصرار یعقوب خان به صحبت درباره جدول زمانی، او طرح افغانستان در مورد جدول زمانی چهار ساله را پیش کشید که یعقوب خان آن را غیر قابل قبول خواند. محمد دوست را تشویق کردم که از خود انعطاف نشان دهد. به او گفتم: اگر فقط به یعقوب خان بگوییم که طرح افغانستان در مورد جدول زمانی قابل بحث است، اطمینان دارم این دور از مذاکرات را با جو بهتری به پایان خواهیم رساند. او گفت که طرحش واقعاً قابل بحث است و نیز اینکه آماده است از طول زمان جدول ۶ ماه را کم کند. وقتی موضوع را با یعقوب خان در میان گذاشتم، او آرام گرفت و ما توانستیم درباره ترتیباتی برای به تعویق انداختن این دور از مذاکرات بحث کنیم. بالاخره موافقت کردیم که مذاکرات در ماه اوت از سر گرفته شود.

X

آرماکوست در دهم ژوئن درباره عملکرد روسها طی آخرین دور مذاکرات ژنو، اظهار بدبینی کرد. به نظر او در دیدار امریکاییها، موضع آنها در مورد جدول زمانی و نیز به قدرت رساندن نجیب‌الله نشانه‌های خوبی نبودند. اما به نظر من واضح بود که روسها دیر یا زود، جدول زمانی "واقعی" را ارائه می‌کردند. در عین حال گفته می‌شد که شورویها، خود، جدول زمانی ۴ ساله را پیشنهاد کرده‌اند.^۸

در این رابطه حتی سعی کردم ایرانی‌ها را وادار به اظهار نظر کنم. اما معاون وزیر خارجه ایران، محمد جواد لاریجانی، گفت: «چرا می‌خواهید پای ما را به قضیه بکشانید. برای شما بهتر است که ما یک عامل نامشخص باقی بمانیم. ما خواهیم دید هنگام نزدیک شدن به حل و فصل قضیه چه کاری از دست ما برمی‌آید».

در ارتباط با مشورت با آوارگان، که درد سر بزرگی شده بود، شاه محمد دوست در مذاکرات ماه مه نظر منفی نداشت. یعقوب خان اصرار داشت که من یا عضوی از ستادم باید در قضیه دخیل باشیم؛ اما شاه محمد دوست بر این نظر بود که تنها هیأتی از

کمیساریای عالی (UNHCR) در اقدامات فوق مشارکت داشته باشد.

بعد از بازگشتم به نیویورک شاه محمد دوست در رابطه با مسایل مرزی، پیشنهادی ارائه داد و از من خواست آن را به یعقوب خان انتقال دهم. طرح او به مسئله مرزی در بخش عملی توافق دوجانبه در مورد عدم مداخله، ارتباط داشت. او می خواست به آوردن فرمول کلی اصل احترام به مرزها در مقدمه توافق اکتفا کند. همان طور که انتظار می رفت، یعقوب خان این پیشنهاد را غیر منطقی به شمار آورد.

با سافرونچوک و همچنین کوزیروف بحثهای مفصلی در مورد نظارت کردیم. به آنها گفتم که به نظر من مسئولیت اطمینان بخشیدن به اجرای توافقات، همان طور که کابل درخواست کرده است، باید به خود طرف ها واگذار شود؛ اما برای کمک به آنها یک طرف سوم، ترجیحاً سازمان ملل، وجود داشته باشد. سافرونچوک با مواضع و سیاستهای دولتش در قبال سازمان ملل به خوبی آشنا بود. آنها موضع انعطاف ناپذیر خود را [در این رابطه] از زمان جنگ کره تاکنون حفظ کرده بودند. در عین حال اتحاد شوروی با دادن رأی مثبت - برای اولین بار - به گسترش نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در لبنان و دعوت از دبیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی برای بازرسی نیروگاه (اتمی) چرنوبیل، تمایل خود را به تغییر موضع خشک و سخت قبلی نسبت به اقدامات این سازمان نشان داده بود. نظارت بر خروج البته از حساسیت خاصی برخوردار بود. او میگوید: «دلیل اصرار امریکاییها روی این مسئله را نمی فهمم. آنها تجهیزات بسیار پیشرفته ای دارند، تا ببینند ما چه می کنیم». سافرونچوک و ورنتسف خیلی تلاش می کردند که در این رابطه تغییری در موضع مسکو پیش آید.

هنگامی که به دور بعدی مذاکرات - در ماه اوت - نزدیک می شدیم، علامتهای مبهمی از سوی همه طرف ها به من رسید. دوستی که از مسکو بازگشته بود، خبرهای نوید کننده ای برایم آورد؛ تنش در داخل حکومت، معضلاتی در امور نظامی، و مشکلات روزافزون با کابل. به علاوه، چنین تصور می شد که امریکاییها فکر می کنند شوروی از روی استیصال تلاش دارد از افغانستان خارج شود؛ در نتیجه عکس العمل روسها - یک سنت معمول در روابط بین ابرقدرتها - این بود که «به امریکاییها نشان دهند: ما به هر قیمتی حاضر نیستیم نیروهای خود را بیرون ببریم». مفسر برجسته نیویورک

تایمز در این رابطه به من گفت که گورباچف پایه‌های اقتدارش را هنوز مستحکم نکرده و با ارتش مشکلاتی دارد.

اما نخست‌وزیر انگلستان "مارگارت تاچر" پس از گفتگوهای طولانی با گورباچف به این نتیجه رسیده بود که او برای رسیدن به توافق سخت کار می‌کند. به گفته یک دیپلمات انگلیسی، هنگامی که تاچر موضوع افغانستان را پیش کشید، گورباچف مشکلاتی را که با آن مواجه بود، مطرح کرد. تاچر بعداً به مشاورانش گفته بود که تحت تأثیر صداقت آن پاسخ قرار گرفته است. در واشنگتن بحث دربارهٔ عاقلانه بودن ارسال تسلیحات بیشتر به افغانستان به عنوان وسیله‌ای برای وادار کردن شوروی به خروج ادامه داشت.

همزمان با اینها، گزارشهای دریافتی از اسلام‌آباد حاکی از آن بود که مذاکرات ژنو و شخص یعقوب‌خان در معرض انتقادهای شدید قرار دارد. به گفته چند دیپلمات غربی، موضع رییس‌جمهور، ضیاءالحق، در مورد مذاکرات "استقبال نه چندان گرم" از آن بود، چرا که به نظر او توافق ممکن بود به نفع بی‌نظیر بوتو تمام شود. او تازه از تبعید به پاکستان بازگشته بود. مذاکره با رهبران مقاومت تشرزا بود و پس از جلسه توجیهی یعقوب‌خان با آنان، پیشرفت چندانی نکرده بود.

همه چیز در حرکت بود؛ اما به آهستگی. همه می‌خواستند مذاکرات طبق برنامه از سرگرفته شود. برای یعقوب‌خان و شاه محمد دوست پیامهایی فرستادم که اگر آمادگی ندارند برنامه را به تعویق بیندازیم؛ آنها پاسخ دادند که تاریخ از سرگیری مذاکرات نباید عوض شود.

درست دو روز قبل از شروع دور بعدی مذاکرات در ۳۱ ژوئیه، گورباچف در "ولادی وستک" اظهارات مهمی دربارهٔ سیاست خارجی ابراز داشت. او اعلام کرد که ۶ لشکر از نیروهای شوروی از افغانستان خارج شده است و تأکید کرد که انتظار دارد این قدم یک جانبه با کاهش مداخلات خارجی پاسخ داده شود. او همچنین از تشکیل یک حکومت با مشارکت "نیروهای سیاسی که همدیگر را در خارج مرزهای کشور بیابند"، حمایت نمود.^۹ به نظر من خروج ۶ لشکر برداشتن قدمی کوچک در جهتی درست بود. احساس کردم که گورباچف در مورد تصمیم خود برای ایجاد تغییرات عمده در کابل گواه روشنی ارائه داده است. تنها چند روز قبل از آن در ۱۹ ژوئیه نجیب‌الله در مصاحبه با مشاهد

حسین سردبیر مسلم گفته بود: «ما آماده‌ایم با مخالفین خود با قلب باز سیاسی گفتگو کنیم».^{۱۰}

هنگامی که ما دوباره در ژنو گرد هم آمدیم، یکبار دیگر با شاه محمد دوست ناراضی مواجه شدیم که در بحث جدول زمانی یا مسئله نظارت با احتیاط رفتار می‌کرد؛ اما یعقوب خان زیاد نگران به نظر نمی‌رسید. یک نکته امیدوار کننده این بود که من مجبور نبودم شاه محمد دوست را برای صحبت درباره جدول زمانی تحت فشار قرار دهم. او در همان دیدار اولیه به یک حرکت نمایشی دیگر دست زد و پیشنهاد کرد که نیمی از "نیروهای نظامی" ظرف یکسال ونیم دیگر ظرف بیش از دو سال خارج شوند. من پیشنهاد کردم که دو سوم این نیروها ظرف یکسال و یک سوم بقیه در مدت بیش از یک سال دیگر خارج شوند؛ ولی او گفت که این غیرممکن است. یعقوب خان خوشحال شد که این یک حرکت مثبت است و از من خواست که روسها را به ارائه یک جدول زمانی یک ساله ترغیب کنم. در واشنگتن به من گفته شد که ایالات متحده احتمالاً به یک دوره زمانی معقول برای خروج می‌اندیشد. کوزیروف به من گفت که جدول زمانی واقعی، مناسب خواهد بود. او یکبار دیگر خاطرنشان کرد که اصرار پاکستان بر خروج ظرف چهار ماه کار او را مشکل‌تر می‌کند، و گفت: «موضع یعقوب خان مانند شاه محمد دوست غیر واقع‌بینانه است».

در رابطه با نظارت، کوزیروف اظهار داشت: «دوستان ما در مسکو مایلند ایده شما را بپذیرند» و پیشنهاد کرد که جزئیات بیشتری را در مورد طرح برای آنها بفرستم.

XI

پس از بازگشت به نیویورک با مشورت ژنرال "دیواما" جزئیات طرح نظارت را تهیه کردم و در سوم سپتامبر برای طرف‌هایم به مسکو و واشنگتن فرستادم. طرح مبتنی بر این فرض بود که حتی دوهزار ناظر سازمان ملل قادر نیستند مرزهای طولانی و کوهستانی بین افغانستان و پاکستان را کنترل کرده و در همان حال بر خروج بیش از صد هزار نیروی نظامی شوروی نظارت نمایند. نظر من این بود که ما بازرسی‌های تصادفی داشته باشیم تا اجرا و تحقق موارد فوق را ثابت کند و فضای اعتماد را گسترش

دهد.

طبق این طرح، علاوه بر مشارکت نمایندهٔ دبیرکل که در طول زمان اجرای توافق به عنوان مشاور سیاسی طرف‌ها عمل می‌کرد، یک افسر نظامی برجسته باید سرپرستی دو واحد کوچک، یکی مستقر در افغانستان و دیگری در پاکستان را به عهده می‌گرفت. هرگاه ادعا می‌شد که مواردی از توافق نقض شده، و یا چنانچه یک افسر نظامی، طبق صلاحیت خود احساس می‌کرد موارد دقیقاً رعایت نمی‌شود، این واحدها باید موضوع را تحت بررسی قرار می‌دادند. هنگامی که گزارش یک بازرسی ارائه می‌شد، اجلاس طرف‌ها باید در زودترین فرصت ممکن برگزار می‌گردید.

براساس طرح یاد شده ستاد نظامی مورد نظر باید مورد حمایت دیگر اقدامات حافظ صلح سازمان ملل قرار می‌گرفت؛ برای راضی کردن مسکو و کابل در ارتباط با جلوگیری از "بین‌المللی شدن" بحران، لازم بود که درگیری شورای امنیت در قضیه افغانستان به حداقل برسد؛ شورا حتی یک جلسه رسمی نباید برگزار می‌کرد؛ در مورد اختیارات ستاد نظامی باید میان دبیرکل و رئیس شورا - که با اعضا به طور غیر رسمی مشورت می‌کرد - مبادلهٔ نامه صورت می‌گرفت، کل طرح همین بود.

وقتی طرح را به سافرونچوک ارائه کردم، به او گفتم: «این مانند آن است که دو ترن به طور همزمان از یک ایستگاه در دو خط موازی حرکت کنند در حالی که بین آنها یک دیوار کشیده شده باشد. تمام آنچه من پیشنهاد می‌کنم، گذاشتن یک ناظر بر بالای دیوار است که حرکت ترنها را شاهد باشد و به هرکدام از لکوموتیورانها بگوید که ترن دیگر نیز در حال حرکت است». او مطمئن نبود که طرح من در مسکو پذیرفته شود.

چند روز بعد سافرونچوک به من گفت که پیشنهادم مورد قبول واقع شده است. فوراً به یعقوب خان و شاه محمد دوست گفتم که در نظر دارم در اواخر سال به اسلام‌آباد و کابل سفر کنم و ترتیبات نظارت و نحوهٔ آن را مورد بحث قرار دهم. می‌دانستم که شورویها افسری از کشورهای ناتو را به عنوان سرپرست عملیات نخواهند پذیرفت، لذا از سافرونچوک خواستم که دولتش افسری از اتریش، سوئیس یا فنلاند را برای این کار انتخاب کند؛ او گفت که یک فنلاندی ممکن است مطلوبتر باشد.

اگرچه به نظر می‌رسید که ما در مورد مسئله نظارت به نتایجی می‌رسیم، با این حال

روابط امریکا - شوروی بین خشونت و مصالحه در نوسان بود. در سراسر سال ۱۹۸۶ ریگان و گورباچف سعی داشتند زمانی را برای مرحله دوم اجلاس فیما بین تعیین کنند؛ اما با مشکلات زیادی مواجه شدند. در ماه آوت، "جریان دانیلف" روابط ابرقدرتها را شکننده تر کرد و احتمال احیای تنشهای جنگ سرد را پیش آورد. "گنادی زاخارف" یکی از مقامات روسی دبیرخانه سازمان ملل در نیویورک، به اتهام جاسوسی اتوسط دولت امریکا دستگیر شد. متقابلاً "نیکلاس دانیلف" خبرنگار امریکایی در مسکو به اتهام مشابه بازداشت گردید. سرانجام در ۲۹ سپتامبر دانیلف و فردای آن زاخاروف آزاد شدند. به دنبال آن و به طور کاملاً غیرمنتظره اعلام شد که ریگان و گورباچف موافقت کرده اند در ۱۱ اکتبر در "ریکیاویک" ایسلند با یکدیگر ملاقات نمایند.

انتظار می رفت که اجلاس ریکیاویک پیشرفت عظیمی در کنترل تسلیحاتی به وجود آورد، اما نتیجه آن موفقیت آمیز نبود. جو نو میدکننده حاکم پس از خاتمه این گفتگوها، تقریباً مسلم کرد که گورباچف قبل از پایان سال از واشنگتن دیدار نخواهد کرد.^{۱۱} به همه مقامات شوروی که برای شرکت در اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک آمده بودند، گفتم که نه ایالات متحده و نه هیچ دولت دیگر خروج آنها از افغانستان را جدی نخواهند گرفت مگر اینکه جدول زمانی کوتاهی ارائه شود. به من گفته شد که مسئله افغانستان در اجلاس ریکیاویک به صورت عمده مطرح نشده و گفتگوهای کوتاه مشاوران در این مورد اهمیت چندانی نداشته است. با این حال شواردنادره به من اطمینان داد که تلاشهایم به زودی نتیجه خواهد داد.

کاملاً آشکار بود که مشاجره در مورد جدول زمانی، به خاطر ترس دو طرف از این بود که پس از به نتیجه رسیدن توافق، تلاش برای کسب پیروزی نظامی از سر گرفته شود. کابل از این جهت نگران بود که به دنبال کامل شدن خروج کوتاه مدت، مجاهدین اقدام به حمله نمایند؛ و پاکستان نگران آن بود که یک خروج طولانی، به نیروهای شوروی مهلت خواهد داد که مجاهدین را تصفیه کنند. "ستفن روزنفلد" در همین رابطه در واشنگتن پست نوشت: «از آنجا که خروج زمانی شروع می شود که حمایت خارجی از مجاهدین خاتمه یابد، سؤال این است: نیروهای در حال خروج شوروی چه مدت فرصت خواهند داشت تا نیروهای مقاومت محروم شده از تجهیزات تازه و امکان تجدید قوا را تار و مار

کنند»^{۱۲}؟

در ضمن گزارشهای چندی وجود داشت که نجیب‌الله در تلاش است با رهبران مخالفین - حتی ظاهرشاه و فرماندهان محلی - ارتباط برقرار نماید. او همچنین سعی می‌کرد خطوط تدارکاتی مجاهدین از طریق پاکستان و ایران را قطع کند.

در دیداری خصوصی با یعقوب‌خان، گفتم که اگر نجیب‌الله به این تلاشها ادامه دهد، دیگر نیازی به توافق نخواهد بود. او اعتراف کرد که کابل زیرکانه از اختلافات قبیله‌ای سوءاستفاده می‌کند؛ به سنتهای اسلامی کشور متوسل می‌شود و حتی با استفاده از رشوه و تطمیع تلاش دارد حمایت مردمی مجاهدین را تضعیف کند. با این حال او احساس می‌کرد که هیچ کدام از این تاکتیکها موفقیتی در پی ندارد.

در گزارش سال ۱۹۸۵ دبیرکل در مورد افغانستان، تأکید شده بود که پیشرفتهای ملموسی در طول سال رخ داده است: موضوعات مربوط به روش کارکنار گذاشته شده، چهار سند توافق تقریباً تکمیل شده، و یک سری اقدامات در رابطه با مسایل موجود مورد پذیرش طرف‌ها قرار گرفته است.^{۱۳}

در این سال قطعنامه محکومیت شوروی یکبار دیگر با ۱۲۲ رأی موافق، ۲۰ رأی مخالف و ۲۲ رأی ممتنع به تصویب رسید.^{۱۴} کوزیروف - فکر می‌کنم به طور نیمه شوخی - به من گفت که در مسکو پیشنهاد کردم شوروی به طرفداری از قطعنامه رأی دهد! او گفته بود: «اساساً این کار زمینه را فراهم می‌کند که ما نیروهای خود را خارج کنیم و ما برای این کار آماده‌ایم».

XII

در ۱۷ نوامبر نیویورک را به قصد پاکستان ترک کردم. در اسلام‌آباد ظرف زمان نسبتاً کوتاهی و ارائه چند پیشنهاد در مورد ترتیبات نظارت به توافق رسیدیم. اگرچه سفرای کشورهای غربی به من گفتند که حکومت پاکستان تحت فشارهای داخلی روزافزون برای رسیدن به توافق قرار دارد؛ اما وقتی با ضیاءالحق دیدار کردم، خیلی امیدوار نبودم. به او گفتم: خوشحالم که توانسته‌ایم شورویها را وادار به تغییر موضع پایدارشان در مورد نظارت کنیم؛ و ادامه دادم، اگر در مورد نظارت به توافق برسیم، جدول زمانی تنها

مسئله‌ای باقی می‌ماند که باید درباره آن گفتگو شود.

رسیدن به توافق در مورد جدول زمانی کار مشکلی به نظر می‌رسید. پاکستان پیشنهاد جدول زمانی شش ماهه مرا که در یادداشت تفاهم آمده بود، قبول داشت، اما بعداً به موضع قبلی خود برگشت که جدول زمانی بیش از سه ماه نمی‌تواند قابل قبول باشد. در نهایت ضیاء الحق پذیرفت که یک "جدول زمانی معقول چند ماهه" می‌تواند قابل پذیرش باشد.

سپس من به تحولات جدید در کابل اشاره کردم. ببرک کارمل از پستهایی که در دولت و حزب داشت، دست کشیده و ضیاء الحق، البته، از تحرکات جدید نجیب‌الله آگاه بود. او از من خواست به شورویها بگویم، درست است که افغانستان نمی‌تواند یک حکومت ضد شوروی داشته باشد، اما روح افغان با حل خارجی قضیه مخالف است. گفتم، برای شورویها چند بار توضیح داده‌ام که او به دلایل کاملاً روشن نمی‌خواهد با کارمل سروکار داشته باشد؛ و اکنون کارمل در میان نیست. او هنگام خداحافظی به شوخی گفت: «فیل از دروازه گذشته و فقط دم آن باقی مانده است».

پس از ترک محل اقامت رییس جمهور، گفتگوهای غیررسمی با یعقوب خان داشتم. او توضیح داد که منظور ضیاء الحق از جدول زمانی معقول چند ماهه، شش ماه است و نه یازده ماه.

در کابل گفتگوهایم در موضوع نظارت به همان اندازه راحت و بی درد سر بود؛ شاه محمد دوست نمی‌خواست اطمینان دهد که طرح احتیاج به بحث شورای امنیت و تصویب رسمی آن ندارد. به هر حال آنها پس از قبول تعدادی اصلاحات و تغییرات، با یک یادداشت تفاهم جامع در مورد نظارت نیز موافقت کردند.

در این زمان گورباچف، صریح‌ترین اظهارات خود را در رابطه با موضع دولتش راجع به حل و فصل مسئله افغانستان بیان کرد. او در پاسخ یک خبرنگار هندی در پایان دیدار رسمی از این کشور چنین گفت:

ما خواهان حل سیاسی قضیه افغانستان هستیم. حکومت افغانستان نیز چنین دیدگاهی دارد. آنچه تحت نظارت سازمان ملل انجام می‌شود - منظورم مأموریت کوردووز است - یک فرایند واقعی است. این [مأموریت] می‌تواند موفقیت‌آمیز

باشد و به حل سیاسی بحران منجر شود؛ البته اگر پاکستان و ایالات متحده به دنبال حل سیاسی آن باشند. اما مدتهاست ما می‌بینیم هرگاه روندی شروع و نشانه‌هایی از پیشرفت به سوی توافق مشاهده می‌شود، آنها فوراً دست به اقداماتی می‌زنند که آنرا متوقف کنند. با این وجود من فکر می‌کنم آن روز دور نیست که توافق سیاسی پیرامون وضعیت افغانستان بدست آید. تحقق این آرزو، در عین حال حل مسئله خروج نیروهای ما از افغانستان را نیز معنی می‌دهد.

گورباچف طی اقامتش در دهلی نو گفت که به نظر او پیشرفتهای جدیدی هم در مأموریت کوردووز و هم در تلاشهای دیگر دولتها، از جمله شوروی به وجود آمده تا مسئله [افغانستان] حل شود.^{۱۵} این نشان می‌داد که او در جریان پیشرفت فرایند دیپلماتیک راجع به بحران افغانستان قرار دارد.

زمان مناسبی بود که موضوع جدول زمانی برای خروج را با شاه محمد دوست و نجیب‌الله مطرح کنم. نجیب‌الله در دیدار با من یونیفورم نظامی دربرداشت و با صدایی محکم اما صاف حرف می‌زد. او پس از اطمینان دادن به من که تلاشهایم موفق خواهد بود، پاکستان را متهم کرد که از اقدامات سازمان ملل به عنوان وسیله استفاده می‌کند. از نظر او موضع پاکستان در طول روند مذاکرات با نوسانات مداوم همراه بوده و این بیانگر عدم صداقت اسلام‌آباد است.

من قدمهایی را که او در راه مصالحه ملی برداشته بود، مورد ستایش قرار داده و افزودم که اگرچه توافق شامل اقدامات او نمی‌شود، اما لازم است آنها را در برگیرد. اما نتوانستم او را وادار به گفتن چیز خاصی درباره جدول زمانی بکنم.

به او گفتم که در نظر دارم با رهبران احزاب هفتگانه مجاهدین در پشاور دیدار کنم تا آنها را در جریان پیشرفت به دست آمده در مذاکرات قرار دهم. او پاسخ داد که از طریق "مجاری ویژه‌ای" طرحهای خود برای مصالحه ملی را به آنها انتقال داده است. دیدار در فضای دوستانه‌ای به پایان رسید.

ایده دیدار با رهبران پشاور را قبل از ملاقات با نجیب‌الله، با کوزیروف در میان گذاشته بودم. او کمی در این باره فکر کرد و گفت: «چرا می‌خواهید به او [نجیب‌الله] بگویید؟ بفرمایید و این کار را بکنید!» دیدار با نجیب‌الله آنچنان دوستانه بود و او آن قدر

بر مصالحه ملی تأکید کرد که احساس کردم بهتر است "مشورت" هایم با رهبران مجاهدین با اطلاع او انجام شود.

موضوع را دوباره با شاه محمد دوست در میان گذاشتم. او مبهوت و متحیر شد. پیدا بود که نمی توانست جواب دهد و احتمالاً می ترسید چیز اشتباهی به زبان آورد. گفتم: «خوب، شما مجبور نیستید چیزی بگویید، شما چیزی در این رابطه نمی دانید. فقط می خواهم بگویم که نجیب الله از این موضوع باخبر است».

سپس موضع کشورش را در مورد جدول زمانی جویا شدم. او پاسخ داد: «نیمی در یکسال و بقیه در سال دیگر». سعی کردم او را ترغیب کنم که موضعش را این گونه تغییر دهد: دوسوم در یکسال و بقیه سال دیگر. در پایان گفتم که اختلاف دامنۀ دیدگاه شما و پاکستان زیاد است و من از این می ترسم که شما نتوانید موضوع را در یک دور دیگر مذاکرات حل کنید.

شاه محمد دوست با آوردن این نکته در یادداشت اولیه کرد که پاکستان و افغانستان با کوتاه بودن جدول زمانی موافق اند، مخالفت کرد. به نظر او این کار باعث می شد پاکستانی ها بر آنها بیشتر فشار آورند. سپس من پیشنهاد کردم، که به جای آن آورده شود: دو طرف پذیرفته اند موضوع را "با دید باز" مورد بررسی قرار دهند؛ او در نهایت این را پذیرفت.

در بازگشت به اسلام آباد موضوع را با یعقوب خان در میان گذاشتم و همچنین از او خواستم که زمینه دیدار مرا با رهبران مجاهدین فراهم کند. این چیزی بود که پاکستان سالها به دنبال آن بود. به همین دلیل یعقوب خان قول داد که ترتیبات این دیدار را فراهم کند.

در ضمن سفری با یک هواپیمای سی-۱۳۰ که ضیاء الحق در اختیارم گذاشت، به تهران داشتم (این همان هواپیمایی بود که او دو سال بعد در آن به قتل رسید). در آنجا گفتگوهای با معاون وزیر خارجه، لاریجانی، و وزیر خارجه، ولایتی، داشتم. لاریجانی اخیراً مدتی سرگرم مذاکره با مقامات شوروی بود و در نتیجه آن روابط بین دو دولت گسترش یافته بود. او به من گفت: «اگر ایران ملاحظاتی درباره مذاکرات ژنو داشته باشد، این بدان معنی نیست که دولت ایران، پیش از پیدا شدن راه حل کاملی برای قضیه، مانند

شورویها در افغانستان را تجویز کند».

هم لاریجانی و هم ولایتی معتقد بودند که شورویها سیاستهای منطقه‌ای خود را مورد تجدید نظر قرار داده‌اند. ولایتی از شایعه‌هایی سخن گفت حاکی از اینکه روسها می‌خواهند شاه سابق را به افغانستان برگردانند. به گفته او این چیزی بود که ایرانی‌ها خیلی بیشتر از حضور نیروهای شوروی در کشور همسایه‌شان از آن نفرت داشتند. تلویحاً اطمینان یافتم که تا زمانی که روسها خارج نشده‌اند، ایرانی‌ها از توافق حمایت خواهند کرد.

به پاکستان بازگشتم و از یعقوب‌خان خواستم که زمینه دیدار با رهبران مجاهدین را فراهم کند. پس از ساعتی تأخیر او پاسخ داد که چهار تن از آنها در دسترس نیستند و از نظر او دیدار با معاونان آنها فایده نداشت. گفتم، به هر حال همه ما انتظار داریم که مذاکرات ژنوویش از یک دور دیگر به درازا نکشد.

بحث ناخوشایندتری پیش آمد؛ بخصوص پس از اظهار نظر یکی از مشاوران یعقوب‌خان حاکی از اینکه برقرار نشدن ترتیب ملاقات تقصیر پاکستان نیست. به آنها گفتم: «سالهاست شما از من چنین چیزی را می‌خواهید، و فرصت زیادی داشتید که قبلاً ترتیبات چنین دیداری را فراهم کنید». وزیر خارجه بحث را قطع کرده اظهار داشت که دولت با رهبران "در زمان مناسب" گفتگو خواهد کرد. سپس من اسلام‌آباد را به قصد نیویورک ترک کردم.

دو روز پس از بازگشت شنیدم که شاه محمد دوست برکنار شده است. فکر کردم که این باز هم تغییر صوری دیگری است. آیا این جریان ادامه داشت یا آخرین رویداد از این نوع بود؟

فصل دهم

واقع‌گرایی سیاسی گورباچف

سلیگ اس. هاریسون

هنگامی که میخایل گورباچف در مارس ۱۹۸۵ قدرت را به دست گرفت، خلاصی از مخمصه افغانستان یکی از اهداف اصلی او به شمار می‌آمد. با این حال تا ۱۴ آوریل ۱۹۸۸، سه سال طول کشید تا معاهدات ژنو به نتیجه رسید. از او پرسیدم، چرا عقب‌نشینی از افغانستان این قدر دیر به طول انجامید؟ مخالفت تندروان در شوروی که خواهان ادامه جنگ بودند، چقدر جدی بود؟ آیا موضع‌گیری مثبت‌تر امریکا نسبت به مذاکرات سازمان ملل می‌توانست خروج زودتر را ممکن سازد؟

گورباچف پاسخ داد: «قطعاً، محرک بسیار بزرگی به وجود می‌آمد اگر امریکایی‌ها در می‌یافتند ما جدی هستیم و برای کمک به ما از طریق فرایند سازمان ملل تمایل نشان می‌دادند. در این صورت ما در برابر آنها که به مشکل‌آفرینی می‌پرداختند، موقعیت بسیار بهتری پیدا می‌کردیم». او در کمال تعجب من قدرت طرفداران جنگ را ناچیز ارزیابی کرد؛ «بله، بله؛ اما مسئله اصلی این نبود. کابل را فراموش نکنید. به خاطر آورید که کارمل بر حکومت افغانستان ریاست داشت. او شخصیت ویژه خودش را داشت و همین طور عقاید مخصوص به خود را؛ از این نظر من نگرانی از آن داشتم که ما حتی در صورت به دست آوردن حمایت امریکا باز هم با مشکلات زیادی مواجه شویم. اما در رابطه با نجیب‌الله مسئله فرق می‌کرد. کار او به دلیل قبولاندن نظر من به همکارانش ستودنی است. کسی به جز او موفق به این کار نمی‌شد».^۱

در صحبت‌هایم با گورباچف و مشاوران عمده او در سال ۱۹۹۳ دریافتم که در رابطه با

میزان قدرت جنگ طلبان در مسکو اختلاف نظر وجود دارد؛ با این حال توافق کلی بر آن بود که موانع عمده برای خلاصی از افغانستان نه در مسکو که در واشنگتن، اسلام آباد و بالاتر از همه در کابل قرار داشت.

"الکساندر یاکوفلف" که ریاست کمیسیون سیاست خارجی کمیته مرکزی را به عهده داشت، در این رابطه گفت: «موضع امریکا بی تردید باعث طولانی تر شدن جنگ شد. ایالات متحده به ما نوعی اولتیماتوم داد که بی قید و شرط افغانستان را ترک کنیم. پذیرش چنین چیزی برای ما مشکل بود، چرا که ما نمی توانستیم از آنجا به صورت شکست خورده خارج شویم. اگر امریکاییها موضع دیگری در پیش می گرفتند، این به گورباچف در مواجهه با فشارهای مخالفین کمک می کرد و شاید ما می توانستیم مسئله را در همان سال ۱۹۸۵ حل کنیم. البته تاریخ، اما و اگر را نمی پذیرد».

یاکوفلف بین فشارهای وارده از سوی نیروهای مسلح و "مجموعه های نظامی - صنعتی که تمام علایق شان به تولید نظامی بستگی داشت"، فرق می گذاشت. به نظر او، در هر حال «گورباچف قدرت و نیروی خاص خود را داشت و محتاطانه از آنها استفاده کرد تا حکومت و افکار عمومی را برای خروج آماده کند».^۲

به گفته "آنا تولی چرنیایف" یکی دیگر از مشاوران برجسته گورباچف، از میان اعضای پولیت بورو تنها آندره گرومیکو بود که در زمان به قدرت رسیدن گورباچف "صریح و آشکارا" از ادامه جنگ حمایت می کرد. او با اشاره به گرومیکو و "ایگور لیگاچف" گفت:

حتی لیگاچف معتقد بود که ما باید به نحوی افغانستان را ترک کنیم. مشکل ما چگونگی خروج بود و این با نحوه برخورد ما با امریکا درهم گره خورده بود. گورباچف قضیه افغانستان و تهدید یک جنگ با کشورهای غربی را در ارتباط با هم می دید. ما در جو تهدید و هراس زندگی می کردیم و بنابراین قبل از ترک افغانستان باید اعتماد کافی به دست می آوردیم. به نظر من نشست ریکیاویک در پاییز ۱۹۸۶ نقطه عطفی در [تاریخ] روابط امریکا - شوروی بود. به همین دلیل فکر می کنم در صورت همکاری امریکا مسئله افغانستان در سال ۱۹۸۶ و شاید در بهار آن قابل حل بود. اما در هر صورت پس از نشست ریکیاویک - که گورباچف اطمینان یافت دیگر

جنگی ابا غرب | در کار نیست - قابل حل بود.^۲

گورباچف اظهارات چرنیایف درباره نشست ریکیاویک را تأیید کرد و گفت که اِبه دنبال آن | دو کشور به سوی فرایند جدید و درک تدریجی واقعیتهای نوین جهانی پیش می‌رفتند. به نظر او، «لازم بود تجربه مشترک از تلاشهای دو جانبه برای ایجاد اعتماد بین رهبری دو کشور داشته باشیم». به هر حال خروج از افغانستان می‌توانست به زودی امکان‌پذیر شود، اما او همچنان محتاطانه برخورد می‌کرد. او گفت: «امریکاییها خود را به گروه خاصی از افغانها متعهد می‌دیدند، همان طور که ما نسبت به رژیم کابل احساس تعهد می‌کردیم. اما من فکر می‌کنم آنها حتی اگر می‌خواستند، قادر نبودند حمایت مجاهدین را در مورد توافقی به دست آورند که دو طرف از طریق سازمان ملل به مذاکره درباره آن می‌پرداختیم. مشکل در تمام مدت و تا آخر همین بود».

جدای از "اما و اگر" های سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، حقیقت تاریخی این است که مذاکرات ژنو در واقع تا زمانی که کارمل از کار برکنار نشد و نجیب‌الله در اواخر ۱۹۸۶ پایه‌های قدرتش را مستحکم نکرد، هرگز به نتیجه نرسید. بازیهای سیاسی افغانها در طول سال ۱۹۸۷ و اوایل ۱۹۸۸ نشان می‌دهد که حتی در این زمان، صحنه سیاسی افغانستان همچنان نقطه توجه اصلی شوروی، امریکا و پاکستان بوده است.

مسکو در تصمیم‌گیری در مورد طول زمان خروج، با این سؤال مواجه بود که پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در پایتخت این کشور چه چیزی اتفاق خواهد افتاد. نگرانی عمده شورویها در مورد افغانستان طی "بازی نهایی" در اطراف وضعیت بعد از خروج دور می‌زد؛ آیا کنترل نجیب و ح.د.خ.ا بر رژیم کابل را حفظ و تقویت کنند، یا نوعی ائتلاف را بپذیرند که در آن نجیب و حزب در حد یک اقلیت تنزل قدرت دهند.

کابل نیز به نوبه خود تا آخرین لحظات به این امیدوار بود که نیروهای شوروی واقعاً افغانستان را ترک نخواهند کرد. نجیب‌الله و حامیانش در مسکو نهایت سعی خود را به کار بردند تا به نتیجه رسیدن معاهدات را به تأخیر بیندازند، طول مدت خروج را به درازا بکشانند، و بر سر راه تلاشهای سازمان ملل برای ایجاد یک حکومت ائتلافی که در آن کنترل ح.د.خ.ا کم‌رنگ می‌شد، سنگ اندازی کنند. تمایل ضیاءالحق به استقرار یک رژیم دست‌نشانده پاکستان در کابل بهانه بهتری به دست آنها می‌داد. ضیاء همواره طرحهایی

را که روی ائتلاف شاه سابق و عناصر میانه‌رو مجاهدین با نجیب‌الله تکیه داشتند، رد می‌کرد. برای او و گروه‌های مقاومت مستقر در پاکستان چنین مصالحه‌ای به معنی دادن امتیازهایی به مسکو بر سر میز مذاکره بود که شورویها در میدان جنگ نتوانسته بودند، به دست آورند.

در آغاز امریکاییها چندان از موضع پاکستان حمایت نمی‌کردند، اما با گذشت زمان و جدی شدن احتمال خروج، آنها تدریجاً در صدد شدند به توافق اولیه خود در مورد نکات کلیدی معاهدات که مستلزم قطع کمکهای نظامی واشنگتن به گروههای مقاومت از آغاز خروج می‌شد، پشت پا بزنند.

مسکو علی‌رغم این موضع امریکا و پاکستان، در نهایت تصمیم گرفت معاهدات ژنو را امضا کند. این توافقها برای گورباچف، چارچوب قابل قبولی برای خروج فراهم می‌آورد، چون مقصد شورویها تأمین می‌شد: رژیم کابل که مسکو برای حمایت از آن مداخله کرده بود، با شناسایی تلویحی بین‌المللی بر سر قدرت باقی می‌ماند و این شانس را داشت که با کمکهای شوروی همچنان به حاکمیت خود ادامه دهد.

دقیقاً به همین دلیل بود که اسلام‌آباد نهایت تلاش خود را به کار برد تا معاهدات را به تغییر رژیم کابل مشروط کند. دولت ریگان نیز از سوی "خشونت‌طلبان" تحت فشار بود. آنان با ضیاءالحق هم عقیده بودند و به نظر آنها امضای معاهدات، در حالی که نجیب هنوز بر سر قدرت بود، خیانت به مجاهدین محسوب می‌شد. اما شولتز وزیر خارجه تأکید داشت که مذاکره و توافق در مورد دولت جدید ممکن است مدتها طول کشد، در حالی که منافع امریکا اقتضا می‌کند که شوروی هرچه زودتر خارج شود. شولتز قادر بود ریگان را، با توجه به این ارزیابی سیا که نجیب‌الله به زودی پس از خروج آخرین سربازان شوروی، سقوط خواهد کرد، به امضای معاهدات متقاعد کند؛ تصویری که به واقعیت نپیوست.

زمزمه مردم شوروی: بر سر فرزندان ما چه خواهد آمد؟

همچنان که روز به روز تعداد بیشتری از اجساد سربازان شوروی از افغانستان می‌آمد، زمزمه‌های مخالف جنگ نیز بلندتر به گوش می‌رسید. در ژانویه ۱۹۸۷ طبق

یک نظر سنجی تحت نظارت حکومت، بیش از یک ششم جمعیت مسکو جنگ را صریحاً مورد انتقاد قرار دادند و آنرا باعث افزایش اعتیاد به مواد مخدر و بزهکاری جوانان دانستند. "آنا تولی چرنیایف" طی مصاحبه‌ای گفت: «گورباچف می‌دانست که افکار عمومی شروع به تجلی بیرونی کرده است. او با انتشار سیل نامه‌هایی که هر روز از سراسر کشور ادر اعتراض به وضع موجود به او می‌رسید، فشارهایش را متوجه پولیت‌بورو کرد. نامه‌های ژنرال‌ها و سربازانی که می‌پرسیدند: چرا ما را به افغانستان می‌فرستید؟ نامه‌های مادرانی که سؤال می‌کردند: چرا فرزندان ما را نابود می‌کنید؟ چرا مغز و روح آنان را از بین می‌برید؟»

در طول بهار ۱۹۸۷ گورباچف با آزادی عمل بیشتری در مورد قضیه افغانستان کار کرد. چیزی که "جری هاو" کارشناس امور شوروی آن را "سریع‌ترین و کلاسیک‌ترین تحکیم قدرت در تاریخ شوروی" خواند.^۲ نقطه اوج این فرایند جلسه مهم و تاریخی ۵ ژوئن ۱۹۸۷ کمیته مرکزی حزب کمونیست بود. گورباچف کمیته را مجبور کرد اعضای پولیت‌بورو (دفتر سیاسی) را از ۱۱ به ۱۴ نفر افزایش دهد. او سپس با وارد نمودن "یاکوفلف" و دو تن دیگر از همفکران نزدیکش در پولیت‌بورو، اکثریت طرفدارانش را در آنجا تقویت کرد. این سه نفر منشی کمیته مرکزی شدند. ارتقاء آنها در پولیت‌بورو، صلاحیت دبیرخانه کمیته مرکزی را در حد ستاد خصوصی زیر نظر گورباچف، بالا برد. بدین ترتیب، قدرت حزب در مقابل کابینه افزایش پیدا کرد. در همین زمان گورباچف یک فرصت استثنایی به دست آورد تا وزیر دفاع تندروش مارشال "سرگئی سوکولف" را کنارگذارد و "دیمیتری یازوف" را که مواضع نزدیکتری به وی داشت، به قدرت برساند. در ۲۹ ماه مه این سال، یک خلبان آلمانی بنام "ماتیاس راست" از دفاع هوایی شوروی عبور کرد و هواپیمایش را به سلامت در میدان سرخ مسکو فرود آورد. همین واقعه دستاویز مناسبی برای خلع سوکولف در اختیار گورباچف قرار داد.

یکی از منابع افشاگرانه سیاستهای شوروی در دوران گورباچف کتابی است که مشترکاً توسط مارشال سرگئی آخرومیف و گئورگی کورنینکو، معاون اول سابق وزیر امور خارجه که بعدها مشاور مخصوص کمیته مرکزی شد، تألیف گردیده است. نویسندگان توضیح داده‌اند که چرا روند پیشرفت کارهای گورباچف برای رهایی از

افغانستان در طول سال ۱۹۸۷ کند بود؛ علی‌رغم اینکه او در حد زیادی کنترل خود بر ماشین حزب کمونیست را تقویت کرد. آنها یکی از دلایل عمده را اختلاف نظر میان طرفداران گورباچف بر سر این موضوع می‌دانند که آیا آنها رژیم نجیب‌الله و ح.د.خ. را حفظ کنند یا حکومت دیگری جایگزین آن شود که روابط دوستانه با مسکو داشته باشد. طبق بررسی این دو، که از جانب منابع دیگر روسی هم مورد تأیید قرار گرفته است، گورباچف مجبور بود از میان سه دیدگاه متفاوت در مورد حل قضیه افغانستان یکی را برگزیند. آخرومیف و کورنینکو استدلال کردند که نجیب‌الله و ح.د.خ. قادر نبودند (پس از خروج شوروی) مدت زیادی بر سر قدرت باقی بمانند. براساس این دیدگاه، مسکو باید در جهت کسب حمایت و اشنگتن و اسلام‌آباد برای شکل‌گیری ائتلاف با گروه‌های مجاهدین که در آن حزب خلق در حد یک اقلیت تنزل قدرت دهد، تلاش می‌کرد. در طیف مقابل "ولادیمیر کریچکف" رییس ک.گ.ب معتقد بود که نجیب بر سر قدرت باقی خواهد ماند و پایه‌های قدرت خود و حزبش را مستحکم خواهد کرد. از سوی دیگر وزیر امور خارجه "ادوارد شواردناده" برخلاف موضع ک.گ.ب معتقد بود که باید پایه‌های رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان را از طریق دادن نقش‌های ثانوی به افراد غیر حزبی که مخالفتی با رژیم نداشته باشند، تقویت کرد. در این صورت، حزب خلق قدرت را حفظ کرده و نجیب‌الله می‌توانست به‌عنوان یک شخصیت غیرحزبی ریاست "ائتلاف ملی" را به عهده داشته باشد.

کورنینکو طی مصاحبه‌ای گفت که:

او و آخرومیف تلاش زیادی کردند تا گورباچف را متقاعد کنند که حفظ کردن نجیب بر سر قدرت دیگر امکان‌پذیر نیست. اما شواردناده و کریچکف اصرار می‌کردند که ما باید از راه افتادن حمام خونی که در آن نزدیکترین رفقای مان قربانی خواهد شد، جلوگیری کنیم. آنها می‌گفتند که ما واقع‌بین نیستیم و حتی در جلسات خصوصی به او گفته بودند که ما مشکل آفرینی می‌کنیم. مطمئناً همه ما می‌خواستیم از راه افتادن حمام خون در افغانستان جلوگیری کنیم. اما بهترین کاری که ما می‌توانستیم این بود که یک ائتلاف واقعی به وجود آوریم و تا وقتی که خودمان در آنجا حضور داریم آن را تقویت کنیم. مشکل ما این بود که کریچکف شخصاً

نجیب‌الله را به جای کارمل انتخاب کرده بود و احساس می‌کرد که باید قضاوتش را به

اثبات برساند. نجیب‌الله فرزند موطلایی ک. گ. ب بود.^۵

در همین رابطه یاکوفلف به من گفت: «کریچکف واقعاً نمی‌خواست که ما به کلی از افغانستان خارج شویم. او هر ماه به افغانستان می‌رفت و همیشه شواهدی با خود می‌آورد که ما را به ادامه جنگ متقاعد کند. اما شواردنادزه فرق می‌کرد؛ او خواستار خروج نیروهای ما بود اما می‌خواست تمام کارهای لازم برای یک خروج آبرومندانه را انجام دهد».

شواردنادزه به‌عنوان ریاست کمیسیون داخلی پتولیت‌بورو در امور افغانستان کار می‌کرد. این کمیسیون وظیفه داشت برنامه مدونی برای خروج تنظیم کند و افغانستان را به‌عنوان یک کشور دوست برای شوروی حفظ کند. «سرگئی تراسنکو» معاون وی با حرارت از او دفاع کرده و اظهار داشت که شواردنادزه در مقابل عناصر مخالف «کمیسیون را به طور بسیار مؤثر به سوی اقداماتی هدایت کرد تا خروج را ممکن سازد. بلی، اختلافاتی در خط‌مشی میان شواردنادزه و کورنینکو وجود داشت. از نظر تئوریک موضع کورنینکو لیبرالی‌تر به نظر می‌رسید، اما کاملاً غیرواقع‌بینانه بود؛ چرا که در نظر او انتخاب نجیب‌الله آخر از همه قرار داشت. مگر نه؟»^۶

کورنینکو و آخرومیف می‌نویسند که گورباچف اصولاً با مواضع آنها موافقت داشت، اما در عمل متزلزل بود و نمی‌خواست با شواردنادزه و کریچکف رویاروی شود. به نوشته آنها «در حرف او دائماً تغییر موضع می‌داد، اما در واقع، شواردنادزه و کریچکف تقریباً آزادی عمل کامل داشتند».^۷ «یوی ورتسلف» معاون اول شواردنادزه در این رابطه معتقد است: «راستش را بخواهید، در خیلی از موارد گورباچف نمی‌خواست خود را به زحمت بیندازد. او در سال ۱۹۸۷ به شدت مشغول مسئله کنترل تسلیحات بود و کاملاً خوشحال از اینکه جزئیات و ریزه‌کاریهای سیاست دولت در قبال افغانستان را به دیگران محول کرده است».^۸

نویسندگان و همچنین کورنینکو در بررسیهای اخیرش به موارد متعددی اشاره کرده‌اند که شواردنادزه و کریچکف به علایق آشکار گورباچف در رابطه با مسایل مهم از خود بی‌توجهی نشان داده‌اند. گورباچف در دسامبر ۱۹۸۶ قصد خروج شوروی از

افغانستان را به نجیب‌الله گوشزد کرد و بر ضرورت تشکیل یک ائتلاف تأکید ورزید «که نه تنها نیروهای محافظ‌کار را در برگیرد بلکه حتی گروههای مسلح مجاهدین را جذب کند».

به گفته کورنینکو، هنگامی که شواردناده در ۵ ژانویه ۱۹۸۷ از کابل دیدار کرد، با گرفتن ژست نمایشی در مقابل گروههای مسلح مقاومت، از سیاست "آشتی ملی" نجیب‌الله حمایت کرد.^۹ نجیب‌الله اندکی بعد از مراجعت او اعلام کرد، «حزب دموکراتیک خلق افغانستان که مورد اعتماد رهبری عام سیاسی جامعه ما است، اداره نیروهای مسلح را به عهده خواهد داشت».^{۱۰} او افزود، «فرماندهان گروههای مسلحی که قصد مصالحه دارند، می‌توانند به ما بپیوندند»، اما جایگاه آنان را در این ارتش مشخص نکرد.^{۱۱} درهای "حکومت وحدت ملی" نجیب‌الله، به طور رسمی به روی همه عناصر سیاسی افغان باز بود، اما فقط آنهایی می‌توانستند نقشی در آن پیدا کنند که با ح.د.خ. مخالفتی نداشته باشند.

کورنینکو می‌نویسد: «گورباچف به نجیب‌الله گفته بود که حزب خلق باید آماده باشد تا لااقل نیمی از قدرت واقعی خود را به افراد غیرحزبی واگذار کند. اما «شواردناده در گفتگو با نجیب‌الله این ایده را تضعیف کرد. بدین ترتیب حزب کمونیست به جای از دست دادن نیمی از قدرت واقعی از جمله وزارتخانه‌های کلیدی، می‌خواست فقط نیمی از پستهای غیر مهم و عناوین فاقد قدرت اجرایی را به مخالفین بسپارد. کمی جای تعجب است که داوطلبان احراز این پست‌ها نیز صف چندان طولانی را تشکیل نمی‌دادند».^{۱۲}

گورباچف با این گمان که نجیب‌الله ممکن است علامتهای مختلفی از مسکو دریافت کرده باشد، او را به انضمام یک هیأت عالی‌رتبه افغان به مسکو احضار کرد و برای چندمین بار به وی تذکر داد که «شما بهتر است ظرف ۱۲ ماه آینده خود را برای خروج ما از افغانستان آماده کنید. شما چه آماده باشید یا نباشید، ما می‌رویم. پس بهتر است پایه‌های سیاسی خود را تقویت کنید». ورتسلف، که در این مذاکرات حضور داشت، گفت که نجیب‌الله مردد به نظر می‌رسید و چند نفر از اعضای هیأت با ناراحتی جلسه را ترک کردند. نجیب‌الله فردای روز ملاقات اعلام کرد که ح.د.خ. آماده است دوازده وزارت، و پستهای معاونت رئیس‌جمهور و معاونت نخست‌وزیر را به دیگران واگذار کند.

اما حزب کنترل وزارتخانه‌های دفاع، داخله (کشور)، خارجه، مالیه و نیز نیروهای مسلح و پلیس مخفی را همچنان در دست نگاه می‌داشت.^{۱۳}

نجیب‌الله پس از بازگشت از مسکو طرح پیش‌نویس یک قانون اساسی جدید را اعلام کرد که براساس آن قانونی بودن تشکیل احزاب سیاسی در کشور پیش‌بینی شده بود. به هر حال این قانون نیز روشن می‌کرد که ح.د.خ. همچنان قدرت را حفظ خواهد کرد. ماده چهار پیش‌نویس قانون اساسی جدید، حزب خلق را "سازمان دهنده و حافظ سیاست آشتی ملی" در کشور می‌دانست. ماده پنج مشخص می‌کرد که جبهه ملی تحت حاکمیت ح.د.خ.، «گسترده‌ترین سازمان سیاسی - اجتماعی کشور و متحدکننده احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی» خواهد بود. ماده ۹۸ به رئیس‌جمهور قدرت نامحدود می‌داد که می‌توانست تصمیمات شورای ملی پیشنهاد شده را وتو کند.^{۱۴}

یکی از موضوعات اصلی مورد بحث در مورد آینده رژیم کابل این بود که آیا نجیب‌الله ریاست دولت را که در دسامبر ۱۹۸۷ از وجود کارمل تخلیه شده بود نیز قبضه کند یا خیر. کارمل این عنوان افتخاری را تا هشت ماه پس از کناره‌گیری از سمت دبیرکلی حزب با خود داشت. کورنینکو هشدار می‌داد که ابقاء نجیب در سمت ریاست جمهوری، تمام امیدها برای تشکیل حکومت ائتلافی را از بین می‌برد. به نظر او پست ریاست جمهوری باید خالی می‌ماند یا برای ظاهرشاه در نظر گرفته می‌شد. به نوشته کورنینکو، گورباچف پس از اندکی تأمل موافقت خود را با ابقاء او به عنوان رئیس‌جمهور اعلام کرد، ولی نوعی مصالحه را پیشنهاد نمود؛ اینکه او پستهای حزبی اش را ترک کرده و به عنوان یک شخصیت بی‌طرف عهده‌دار این مقام شود. نجیب‌الله پس از این پیشنهاد خیلی ناراحت شد و یکبار دیگر به کمک حامیانش در مسکو به گورباچف بی‌اعتنایی کرده، صریحاً اعلام نمود که او تخصیص پست ریاست جمهوری به ح.د.خ. را معقول می‌بیند.^{۱۵} در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۷ "شورای انقلابی" او را رئیس‌جمهور افغانستان تعیین کرد.

به گفته چرنیایف، گورباچف طی دیدار نجیب‌الله از مسکو در ۶ نوامبر ۱۹۸۷ به وی پیشنهاد کرد که برای تسهیل در ایجاد ائتلاف، از ریاست جمهوری کنار رود. به گفته کورنینکو گورباچف همچنین نجیب‌الله را تشویق کرد که تنها کاندیدای ریاست جمهوری

در لویه جرگه یا مجمع ملی نباشد، لویه جرگه قرار بود چند هفته بعد در کابل تشکیل شود. وقتی گورباچف به نجیب‌الله گفت که سه یا چهار کاندیدای دیگر باید نامزد این پست شود، او اعتراضی نکرد، اما پس از آن با سراسیمگی نزد شواردناده و کریچکف رفت و موضوع را با آنان در میان گذاشت. آنها او را با اظهار اینکه منظور گورباچف را درست درک نکرده است، آرام کردند و توضیح دادند که کافی است فقط سه یا چهار حزب دیگر همراه ج.د.خ.ا در انتخابات شرکت کنند و او را نامزد پست ریاست جمهوری معرفی نمایند.^{۱۶} نجیب‌الله هم در یک کنفرانس مطبوعاتی قبل از عزیمت به کابل گفت که حزب خلق مدعی انحصار قدرت در کشور نیست، اما تا زمانی که جنگ و خونریزی در کشور ادامه دارد، کنترل قوای مسلح و ریاست جمهوری را همچنان به عهده خواهد داشت.^{۱۷}

هنگامی که در مه ۱۹۸۸ خروج شوروی از افغانستان شروع شد، گورباچف کاملاً به دیدگاه شواردناده - کریچکف معتقد شده بود. اما کورنینکو و آخرومیف همچنان در جهت ایجاد یک "ائتلاف واقعی" فشار می‌آوردند که در آن حزب خلق از جایگاه قانونی و متعادل‌تری برخوردار باشد و نجیب‌الله اگر لازم باشد، در راه مصالح کشور از مقام خود کناره‌گیری کند. شواردناده با عصبانیت آنها را متهم کرد که از سیاستهای تثبیت شده پولیت‌بورو در حمایت کامل از نجیب‌الله دور شده‌اند. سرانجام وقتی گورباچف، کورنینکو را از کلیه مقامهایش در رابطه با افغانستان برکنار کرد، او از عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست نیز استعفا داد. به دنبال او آخرومیف که علاوه بر موضوع افغانستان بر سر مسایل دفاعی نیز با گورباچف برخوردهایی پیدا کرده بود، به اقدام مشابه مبادرت ورزید.^{۱۸}

شواردناده دوباره احساسش را درباره نجیب‌الله، کمی بعد از عقد معاهدات ژنو چنین می‌نویسد:

باید اقرار کنم که احساسات درهم و به دور از خوشحالی داشتم. چهره‌های دوستانم را در کابل می‌دیدم که تکیه گاهی غیر از او نداشتند. آیا آنها می‌توانستند بعد از خروج ما دوام بیاورند؟ ما چگونه می‌توانستیم به آنها کمک کنیم که جنگ و خونریزی را در کشورشان متوقف و صلح را حفظ کنند؟ وقتی به آنها می‌فکرم می‌کردم

که به ما اعتماد کردند و ما آنان را در میان دشمنان خونی و سرسخت‌شان تنها می‌گذاشتیم، آرامشم را از دست می‌دادم... نمی‌توانستم خود را از احساس گناه نسبت به دوستانم، رهایی دهم.^{۱۹}

به گفته سرگنی تراسنکو، کریچکف و دیگر مقامات ک.گ.ب مانند شواردنادزه از نظر شخصی احساس وفاداری به رفقای افغان خود داشتند و آنان را "بچه‌های ما" عنوان می‌کردند. «پس از سالها ارتباطات متقابل، رفقای افغان به آنان اعتماد کرده بودند. آنها همیشه می‌گفتند: ما با این افراد چه خواهیم کرد؟ بر سر آنها چه خواهد آمد؟»^{۲۰} ورتسف در همین رابطه طی مصاحبه‌ای گفت: «مطمئناً ما نسبت به رفقای افغان خود احساس مسئولیت می‌کنیم، اما دغدغه اصلی ما این بود که مطمئن شویم از لحظه شروع [خروج] همه چیز به هم نخواهد ریخت. ما به دنبال یک دوران گذار مطمئن بودیم و این بدان معنی بود که حکومت موجود باید فراگیر شود. در آن صورت بود که این دولت به آن سادگی که امریکا و پاکستان انتظار داشتند، از هم نمی‌پاشید».

آیا در آن دوران مسکو با تأسی از دیدگاه کورنینکو، انعطاف بیشتری در رابطه با شرایط ائتلاف از خود نشان می‌داد؟ ورتسف در این باره می‌گوید: «آنچه پیش آمد، خواست ما نبود و در واقع موضع خشک امریکا ما را به این سو کشاند. علاوه بر آن نجیب‌الله دارای عقاید مخصوص به خود بود. او به دیدگاه خود چسبیده بود و تمام پیشنهادات برای کناره‌گیری از حزب یا تحدید کنترل آن را رد می‌کرد. آنچه او می‌خواست عکس اینها بود». نجیب‌الله حاضر بود یک پست احترام‌آمیز به ظاهر شاه بدهد و او به عنوان "پدر ملت" تلقی شود و نیز نامزدهای او بتوانند به حکومت پیوندند؛ اما حزب خلق باید موقعیتهای کلیدی را حفظ می‌کرد. سرانجام در اکتبر ۱۹۸۷ نجیب‌الله، تحت فشار شوروی، موافقت کرد که شاه بتواند نخست‌وزیر و وزیر داخله (کشور) - که پلیس را هم اداره می‌کرد - را انتخاب کند. پست وزارت امور خارجه و مالیه قابل مذاکره بود، اما ریاست جمهوری، وزارت دفاع و خاها (پلیس مخفی) همچنان در دست حزب باقی می‌ماند.^{۲۱} ورتسف در این رابطه گفت: «من چنین بنا و شاه صحبت کردم، اما او این پیشنهادات را نپذیرفت. شاید او بار دینها کاو علاقه‌ای کرد».

سیاست "آشتی ملی" نجیب‌الله فقط منجر به برانگیختن خصومت تندروهای حزب

علیه او شد، ولی هیچ‌گاه نتوانست حمایت رهبران عمده قومی و قبیله‌ای از حکومت را به دست آورد. او با اعمال نظریات شواردنادزه، پستهای فاقد قدرت را به افراد سیاسی غیر حزبی که تا حال نه مخالفتی با حزب کرده و نه موافقتی نشان داده بودند، واگذار کرد. مهمترین فردی که وارد دولت شد، "حسن شرق" بود که مدت کوتاهی پست نخست‌وزیری را به عهده گرفت، او در رژیم محمد داوود، معاون نخست‌وزیر بود. در قانون اساسی جدید به تصویب رسیده در لویه جرگه در نوامبر ۱۹۸۷، اسلام به عنوان دین رسمی کشور پذیرفته شده و حکومت افغانستان - حداقل روی کاغذ - دموکراسی پارلمانی تعیین شده بود. احزاب مورد حمایت ح.د.خ.ا و طیف وسیعی از احزاب کوچک چپی اجازه فعالیت یافتند. اما نجیب تمام اختیارات خویش و حزب حاکم نیز نقش رهبری و سازماندهی خود را حفظ می‌کرد.

حمایت شوروی عامل اصلی حفظ سلطه نجیب‌الله در طول ۶ سال، قبل و بعد از خروج نیروهای شوروی بود. اما از نظر گورباچف، حتی با وجود کمکهای شوروی، شخصی با تواناییهای کمتر از او نمی‌توانست چنین کاری را پیش ببرد. نجیب‌الله با هیکل تنومند و جثه بزرگ - که باعث گردید ملقب به "گاو" شود - نفوذ زیادی بر اطرافیان خود داشت. او در خانواده‌ای بانفوذ و تحصیلکرده به دنیا آمده بود. پدر او نماینده تجاری افغانستان در پاکستان و همسرش فتانه، از نوادگان عبدالرحمن خان بود. او ابتدا در رشته پزشکی درس خواند ولی قبل از اینکه مدرک دکترای خود را بگیرد، به علت درگیر شدن در سیاست، دانشگاه را ترک کرد. وقتی در ژوئیه ۱۹۸۸ در نیویورک سیتی با وی ملاقات کردم، او را آدمی باهوش و فصیح یافتم. او برخلاف کارمل که مشروب فراوان می‌نوشید، به داشتن انضباط شخصی و زندگی خصوصی ساده مشهور بود.

مسکو در جایگزین کردن نجیب‌الله به جای کارمل، از او انتظار داشت که در فراهم آوردن زمینه‌های خروج نیروهای شوروی با آنها همکاری کند. اما وقتی او به قدرت رسید، تمام تلاشهایش را به کار برد تا انعقاد معاهدات ژنو را به تأخیر اندازد. بخصوص، سوی در مقابل فشارهای شوروی برای کوتاه کردن جدول زمانی خروج، که فرایند ژنو را تسریع می‌کرد، مقاومت و تأخیر را، در برابر فشارهای شوروی، به تأخیر انداخت.

در همین اوان نیروی ضربه‌زننده‌ای به سرپرستی امه ژنرال که گویا بوجود آمد تا

اطمینان دهد که نجیب‌الله نیت شوروی را درک کرده و برای خروج آمادگی می‌گیرد. به گفته ورتسلف این نیروی مخصوص، ستادی متشکل از افراد کاردان در کابل به وجود آورد، طرح‌های نظامی - اقتصادی برای دفاع از رژیم تنظیم کرد، و در مورد یک سری توافقات با نجیب‌الله برای دریافت کمک‌های بهتر و بیشتر شوروی به مذاکره پرداخت. ک.گ.ب به نجیب‌الله هشدار داد که متکی به وفاداری ارتش افغانستان نباشد؛ بنابراین پول و تجهیزات لازم در اختیار او گذاشت تا گارد ریاست جمهوری جدیدی با حقوق و مزایای بالا - که چیزی کمتر از ارتش خصوصی او نبود - به وجود آورد.

ورتسلف در این رابطه گفت: «ما مجبور بودیم به طور مداوم او را تحت فشار گذاریم و به او بگوییم که عجله کند. او نمی‌توانست باور کند که ما بزودی و به طور کامل افغانستان را ترک کرده، او را کاملاً تنها گذاریم».

تردید امریکاییها: آیا مجاهدین می‌توانند بر کشور حکومت کنند؟

بحث و مشاجرات داخلی در مسکو بر سر تصمیم‌گیری درباره آینده رژیم کابل تا حد زیادی تحت تأثیر سیاست‌های امریکا و پاکستان قرار داشت. واشنگتن و اسلام‌آباد با طرح آلترناتیوهایی که از نظر روسها خطر راه افتادن حمام خون در کابل را پیش می‌آورد، در واقع موضع حامیان روسی نجیب‌الله را تقویت می‌کردند. ایالات متحده با تأسی به پاکستان علاوه بر مخالفت با نقش مسلط ح.د.خ.ا، از پذیرش دیدگاه کورنینکو - آخرومیف مبنی بر دادن نقش قانونی اما متعادل به این حزب در اشتراک قدرت با ظاهرشاه و احزاب معتدل‌تر مجاهدین، خودداری کرد. هدف امریکا، همچنان که ریگان تشریح کرده بود، تغییر کامل رژیم کمونیستی و پایه‌گذاری یک حکومت کاملاً جدید در کابل بود.^{۲۲}

اساس نظر کورنینکو و آخرومیف این بود که ایالات متحده نمی‌تواند شکل‌گیری حکومتی تحت کنترل گروه‌های بنیادگرای اسلامی را در کابل بپذیرد.^{۲۳} اما ضیاء‌الحق و متحدینش در پاکستان دقیقاً خواستار به وجود آمدن چنین حکومتی بودند و به همین دلیل با مطرح شدن ظاهرشاه شدیداً مخالفت می‌ورزیدند. واشنگتن هم به نوبه خود در نظر نداشت با اسلام‌آباد برخورد تعارض آمیز داشته باشد. توجه اصلی امریکاییها به

این مسئله معطوف بود که نیروهای شوروی هرچه زودتر از افغانستان خارج شوند، چون اطمینان داشتند که پس از آن مجاهدین در اولین فرصت رژیم نجیب‌الله را ساقط خواهند کرد؛ در این صورت دیگر مصالحه سیاسی ضرورتی نداشت.

در برابر این فرض واشنگتن که آینده رژیم کابل را جنگ تعیین خواهد کرد، مسکو و بعدها اسلام آباد - البته هر کدام با هدفی خاص - سیاستهای "ارتباط" را دنبال می‌کردند. به ترتیب ارتباط دادن خروج با تشکیل دولت ائتلافی، مرتبط کردن امضای معاهدات با تغییر رژیم کابل، اتحاد شوروی اولین کشوری بود که چنین سیاستی را در پیش گرفت. و از ابتدای سال ۱۹۸۷ فهماند که خروج اتفاق نخواهد افتاد مگر اینکه امریکا و پاکستان، در مورد انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و به حداقل رساندن خطر قتل عام رهبران ح.د.خ.ا. اطمینان کافی بدهند.

جرج شولتز در خاطراتش می‌نویسد که در ابتدای ژانویه، شوروی پیشنهاد مذاکره در مورد جدول زمانی خروج را در ارتباط با ایجاد یک دولت وحدت ملی مطرح کرد. این حکومت شامل مجاهدین و حتی سران گروههای جهادی خارج از افغانستان نیز می‌شد. اما به نظر شولتز «... ما نباید حکومتی را می‌پذیرفتیم که شکل وسیع‌تر شده رژیم فعلی حاکم بر این کشور باشد». ^{۲۴} سفیر "آرتور هارتمن" که پیشنهاد مسکو را به واشنگتن منتقل کرد، در این رابطه توضیح می‌دهد؛ شولتز «این پیشنهاد را نپذیرفت چون احساس می‌کرد مورد سرزنش کاسپر واین برگر و دیگران قرار خواهد گرفت... فراموش نکنیم، او با دولتی سروکار داشت که مقامات آن در کلیه مسایل مربوط به شورویها متفق‌القول نبودند».

به نوشته شولتز در جای دیگر، گورباچف طی دیدار با وی در مسکو (در ۱۴ آوریل) گفت که «اتحاد شوروی می‌خواست افغانستان را ترک کند، اما دولت امریکا ما را با حرف سرگرم کرد. امریکا شکل تعدیل یافته دولت فعلی را نپذیرفت».^{۲۵}

میکل آرماکوست، معاون امور سیاسی وزارت خارجه پس از بازگشت از سفر مسکو - در همراهی با شولتز - طی یک سخنرانی مهم درباره سیاستهای امریکا، رسماً خاطر نشان کرد که ایالات متحده، هیچ‌گاه تشکیل یک حکومت ائتلافی "پیرامون و تحت زعامت حزب کمونیست افغانستان" را نخواهد پذیرفت. او از اتحاد شوروی خواست به

ائتلاف هفتگانه مجاهدین مستقر در پاکستان اجازه دهد تا تصمیم بگیرند که «چه کسی رهبری حکومت موقت را به عهده بگیرد و آنان چگونه آن را به وجود آورند».^{۲۶}

مذاکرات ژنو در اواسط سال ۱۹۸۷ ظاهراً روی موضوع تهیه جدول زمانی برای خروج متوقف شده بود. اما کوردووز دریافت که دلیل اصلی تعلل روسها دست یافتن به یک چارچوب مشخص برای ایجاد ائتلافی بود که بتواند دولت کابل را قبل از خروج ثبات بخشد. او در ماه ژوئیه یادداشتی شامل یک «سناریو» برای ایجاد ائتلاف را به اسلام آباد، کابل، مسکو و واشنگتن ارائه کرد. او تشکیل اجلاسی را میان رهبران افغان در ژنو، با تمهیدات سازمان ملل، پیشنهاد کرد تا طی آن ترتیبات یک حکومت انتقالی و دارای پایه‌های وسیع تنظیم شود. اتحاد هفتگانه مجاهدین، ح.د.خ.ا. و شخصیت‌های برجسته افغانهای خارج از کشور شامل این طرح می‌شد. کوردووز تصریح کرد که در این طرح برای ظاهرشاه نقشی محوری قایل است، اگرچه این امر در «سناریو» دقیقاً مشخص نشده بود. او بار دهمی ضمنی خواست نجیب‌الله مبنی بر در اختیار داشتن ریاست جمهوری و کنترل بر قوای مسلح نوشت: «هیچ حزبی در حکومت انتقالی الزاماً نقش مسلط نخواهد داشت».

به گفته کورنینکو، طرح کوردووز هیچ گاه در سطوح بالای مقامات شوروی مورد بحث واقع نشد؛ چون در آن زمان تمام مسایل مربوط به افغانستان در دست شوارز نادزه بود و او با آن مخالفت داشت. ورنتسف نیز در این رابطه می‌گوید: «برای ما مشکل بود که در آن موقع از طرح او حمایت کنیم، زیرا نجیب‌الله آن را نمی‌پذیرفت. حقیقتاً باید بگویم که طرح اصلاً مورد توجه مقامات بالا قرار نگرفت؛ چون واضح بود که شما (امریکاییها) و پاکستانی‌ها نیز آن را قبول نداشتید». طرح کوردووز نقشی بزرگتر از آن به حزب کمونیست افغانستان می‌داد که کورنینکو و آخرومیف پیش‌بینی کرده بودند. از سوی دیگر نجیب‌الله فکر می‌کرد این طرح سهم بسیار کمی از قدرت را به او داده است؛ در حالی که به نظر امریکا و پاکستان قدرت خیلی زیادی به او داده شده بود.

ورنتسف در همین رابطه و در جواب من گفت: موضع پاکستانی‌ها و امریکاییها بر سر شرایط ائتلاف این تصور را در ما به وجود آورد، که شما می‌خواهید افغانستان را به شما تقدیم کنیم. بدین ترتیب «بحث بی‌پایان درباره شکل ائتلاف بی‌فایده بود؛ همچنان که ما

در مسکو این کار را کرده بودیم. ما عملاً به این نتیجه رسیدیم که باید به تقویت رژیم نجیب‌الله پردازیم تا بعد از خروج ما، و حداقل در دوران انتقالی، بتواند خود را سر پا نگهدارد. همچنین دریافتیم که اگر بر سر موضوع "ارتباط" اصرار ورزیم، هیچ‌گاه قادر به خروج نخواهیم شد».

در ۱۶ نوامبر ورنسلف، معاون اول وقت وزیر خارجه، با آرماکوست در ژنو دیدار کرد. آرماکوست بعد از آن طی یک مصاحبه مطبوعاتی در واشنگتن گفت: «آنها در حال حاضر سرگرم گفتگو درباره جدول زمانی خروج هستند و آن را به چیزهای دیگر مشروط نمی‌کنند. این مسئله اگر درست باشد، خیلی مهم است. چرا که بحث درباره حکومت انتقالی را می‌توان برای همیشه ادامه داد و به هیچ نتیجه‌ای نرسید؛ اما این خروج نیروهای شوروی است که اهمیت دارد».^{۲۷}

موضع امریکاییها در مورد طرحهای دولت ائتلافی بر این دیدگاه استوار بود که حکومت نجیب به زودترین وقت پس از خروج نیروهای شوروی سقوط خواهد کرد. این فرض به نوبه خود بر ارزیابی سیاسی قدرت و اتحاد گروههای مقاومت مستقر در پاکستان متکی بود. واشنگتن بدون برخورداری از کارشناسان مجرب در امور افغانستان، اغلب از عینک پاکستان به قضیه نگاه می‌کرد. در گفتگو با مقامات امریکایی در سالهای جنگ دریافتیم که برای اغلب آنها تاریخ افغانستان با اشغال شوروی شروع می‌شود. آنان اطلاعات و توجه چندانی راجع به خصومت تاریخی و ریشه‌دار اسلام آباد با ظاهر شاه و اکثریت پشتون حاکم بر افغانستان نداشتند. آنان در ارزیابی توان گروههای جهادی مستقر در پاکستان این واقعیت را نادیده می‌گرفتند که آنها ابزار جناحهای اقلیت قومی و مذهبی هستند و بدین ترتیب طبعاً از سلسله مراتب اجتماعی حاکم در داخل کشور فاصله دارند. واشنگتن چشم بسته، براساس ارزیابی سازمانهای اطلاعاتی پاکستان، قدرت عناصر قومی مرتبط با ظاهر شاه را ناچیز به حساب آورد، و در عوض پتانسیل سیاسی گروههای وابسته به آی.اس.آی را بالا برآورد می‌کرد.

وقتی مقامات مسکو بحث می‌کردند که چه نوع ائتلافی منافع آنها را تأمین خواهد کرد، امریکا موضعی مخالف آن در پیش گرفته بود. سیاست امریکا در سال ۱۹۸۷ این بود که ائتلاف مجاهدین را به یک حکومت غیررسمی تبدیل کند، تا آنان بتوانند بعد از

جنگ قدرت را به دست گیرند. واشنگتن امیدوار بود که آنان بعد از استقرار در کابل اعتبار لازم برای نمایندگی افغانستان در سازمان ملل را احراز نمایند. "چارلز دانبار" هماهنگ‌کننده امور افغانستان در وزارت خارجه امریکا (در ۲۱ مه ۱۹۸۷) در مقابل کمیته فرعی امور خارجی کاخ سفید اعلام کرد که ائتلاف «در تلاش برای دستیابی به شکل و فرم دولت است و چنین چیزی نیاز به زمان دارد. ما از هر راه ممکن آنها را تشویق می‌کنیم که به نتیجه برسند، آنگاه در جهت کسب اعتبار برای آنها در سازمان ملل، کار خواهیم کرد... اما لازم است کمی حوصله داشته باشیم». به نظر دانبار، ائتلاف باید به درجه‌ای از رشد سیاسی می‌رسید که «کمکهای بشر دوستانه ما از طریق آنها و کمیته‌های آموزشی، صحتی و بهداشتی، زراعت و حمل و نقل‌شان هدایت می‌شد. هر گاه این کمیته‌ها قادر می‌شدند در داخل افغانستان خدمات اجتماعی ارائه کنند، آنها نشان می‌دادند که می‌توانند در مناطق خود کارکرد یک حکومت را داشته باشند».^{۲۸}

دانبار که در سالهای اولیه اشغال شوروی به عنوان کاردار سفارت امریکا در کابل کار کرده بود، یکی از پر معلومات‌ترین کارشناسان دولت امریکا در امور افغانستان بود. او در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۲، با نگاه به گذشته گفت:

نقش اولیه من در وزارت خارجه این بود که به مردم دنیا بقبولانم که گروه‌های مقاومت افغانستان را به عنوان یک جنبش سیاسی جدی بگیرند و آنچه در توان دارم برای هماهنگ کردن آنان انجام دهم. منظور اصلی من این بود که برای ائتلاف به عنوان یک جبهه آزادیبخش ملی معتبر مانند P.L.O (جبهه آزادیبخش ملی الجزایر) شناسایی [بین‌المللی] کسب کنم. اما واقعیت این بود که آنها مانند P.L.O متحد نبودند. شاید در این باره، ارزیابی درستی نداشتیم که آیا ائتلاف حکومت آینده افغانستان خواهد بود یا نه.

دانبار در پاسخ این سؤال که آیا امریکا فعلاً نه مجاهدین را تشویق کرد که دولت در تبعید بوجود آورند تا برای تصاحب کرسی افغانستان در سازمان ملل با رژیم کابل به رقابت برخیزند، گفت: «کسانی بودند که می‌خواستند چنین کاری انجام دهند، اما به نظر پاکستانی‌ها اگر دولت در تبعید به وجود می‌آمد، ممکن بود کنترل جنگ از دست آنها خارج شود. به همین دلیل و دلایل دیگرها هرگز آنها را تحت فشار نگذاشتیم».^{۲۹}

دانبار در گفتگوهای متعدد دوران جنگ، در رابطه با ظاهرشاه مردد بود که این به طور کلی از تردید دولت امریکا در موضوع یاد شده حکایت داشت. او به شاه سابق و مشاورانش به عنوان عناصر معتدل و جالب توجه برای امریکا می نگریست، اما بعضی اوقات درباره روابط نزدیک شاه با روسها بدگمان بود. او تحت تأثیر دیدگاه پاکستانی ها قرار داشت که منکر شهرت و محبوبیت ظاهر شاه در میان مردم افغانستان بودند. در ژوئیه ۱۹۸۷ من نتیجه یک نظرسنجی منتشر شده توسط "مرکز اطلاعات افغان" در پشاور را با او در میان گذاشتم. در این نظرسنجی ۲۲۸۷ مهاجر افغان از ۱۰۸ اردوگاه آوارگان شرکت کرده بودند که آنان به بیست و سه ولایت (استان) از بیست و هشت ولایت افغانستان تعلق داشتند. نظرسنجی نشان می داد که ۷۱/۶ درصد این افراد طرفدار ظاهرشاه به عنوان رهبر آینده افغانستان بودند. پس از انتشار نتیجه این نظرسنجی، تروریستهای منسوب به "حزب اسلامی" بنیادگرا، بهاء الدین مجروح، رئیس مرکز اطلاعات افغان - که قبلاً سمت ریاست دانشگاه کابل را به عهده داشت - را به قتل رساندند. دانبار به دنبال گفته های من مهاجرین را مورد خاص به شمار آورد و دیدگاه (منفی) آی.اس. آی را در این قضیه، مؤثر دانست.

ضیاء الحق و تجدید ساختار استراتژیک

رهبران پاکستان در سال ۱۹۸۷ بر سر حکومتی که بعد از جنگ در افغانستان سرکار آید و به بهترین شکل در خدمت منافع این کشور باشد، اتفاق نظر نداشتند. آی.اس. آی بیشتر علاقه مند بود که یک دولت بنیادگرا در کابل به قدرت برسد، که راویط نزدیکی با پاکستان داشته باشد. ژنرال اختر رحمان خان رئیس آی.اس. آی استدلال می کرد که مصالحه سیاسی موجب تضعیف روحیه جنگی مجاهدین خواهد شد. اما از طرف دیگر یعقوب خان - وزیر خارجه - معتقد بود که انتقال قدرت بدون جنگ و خونریزی در افغانستان، فقط از طریق شکل گیری ائتلافی میسر است که در آن به عناصر میانه رو مجاهدین نقش کلیدی داده شود و ح.د.خ. نیز در آن مشارکت داشته باشد. براساس این سناریو، نجیب الله باید جای خود را به یک شخصیت بی طرف می داد. بدین ترتیب یعقوب خان در واقع بدون اطلاع از چند و چون مشاجرات و اختلافات داخلی در مسکو،

همان راه حل کورنینکو و آخرومیف را دنبال می‌کرد. به گفته ریاض محمدخان معاون امور افغانستان در وزارت خارجه پاکستان، یعقوب‌خان متقاعد شده بود که ظاهرشاه در دوران انتقالی به عنوان یک شخصیت مورد تأیید مسکو و مورد حمایت نیروهای ملی‌گرا و نیز آوارگان، می‌تواند نقش عمده‌ای را بازی کند.^{۳۰}

ضیاء اصولاً با دیدگاه آی.اس.آی موافق بود، اما به یعقوب‌خان اختیاراتی داد تا عکس‌العمل مسکو را بیازماید. یعقوب‌خان از اوایل ۱۹۸۷ به یک دوره سه ماهه تلاش دیپلماتیک مبادرت ورزید که نتیجه‌ای در بر نداشت. خود او در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۲ اعتراف کرد که می‌دانست از سوی آی.اس.آی شدیداً تضعیف خواهد شد، و ضیاء هم هیچ‌گونه کمکی به او نخواهد کرد، اما امیدوار بود که موضع آشتی‌جویانه شوروی اهرمی در کشمکش‌های داخلی در اختیار او قرار دهد. اولین عقب‌نشینی و شکست او هنگامی آشکار شد که معاون وزیر خارجه شوروی "آناتولی کوالیف" در نیمه ژانویه همان سال از اسلام‌آباد دیدن کرد. در این دیدار ابتدا کوالیف از یعقوب‌خان خواست که مشی مصالحه ملی نجیب‌الله را بپذیرد. یعقوب‌خان متقابلاً طرح یک ائتلاف وسیع به ریاست یک شخصیت بی‌طرف را مطرح کرد؛ ولی ضیاء‌الحق در دیدار جداگانه با کوالیف با تأکید به نیاز برای ایجاد یک دولت اسلامی در کابل در واقع به ریش یعقوب‌خان خندید. بدین ترتیب وزیر خارجه تمام امیدهایش را برای برنده شدن در منازعه داخلی از دست داد. وی در طول ماه فوریه دوبار به مسکو و یکبار به رم برای ملاقات ظاهرشاه مسافرت کرد. هدف از سفر به رم، بنا به گفته ریاض محمدخان، این بود که پیامی برای مسکو ببرد. او در مقابله با آی.اس.آی به حمایت مسکو نیاز داشت تا شانس انتخاب ظاهرشاه را افزایش دهد، اما در نهایت شواردناده روشن کرد که تغییر در ساختار رهبری کنونی کابل را عملی نمی‌داند.^{۳۱}

نخست‌وزیر جدید غیرنظامی ضیاء‌الحق، "محمدخان جونیجو"، طرفدار یعقوب‌خان بود، ولی توان رقابت با آی.اس.آی را - که مستقیماً و منحصرأ به رئیس‌جمهور گزارش می‌داد- نداشت. عامل مهم دیگر که ابتکارات یعقوب‌خان را بی‌ثمر کرد، برکناری اختر رحمان‌خان از ریاست آی.اس.آی و جانشینی ژنرال حمیدگل به جای او بود. حمیدگل یک نظامی ملی‌گرا بود که سیا در ارزیابی محرمانه خود در آن زمان او را "یک آتش‌نفس

امتعصب | واقعی در مسایل مذهبی "توصیف می‌کند. ۳۲ او به مراتب بیشتر از اختر رحمان خان با مصالحه سیاسی مخالف بود و از گروه‌های مقاومت می‌خواست که یک مجمع یا شورای منتخب در میان خود ایجاد نمایند تا این شورا یک حکومت غیر رسمی را برگزیند. اعلام رسمی طرح شورا از سوی پاکستان (در ماه مه)، نقطه پایان توجه پاکستانی‌ها به انتخاب ظاهرشاه یا هر نوع مصالحه ائتلافی با ح.د.خ.ا بود.

عقب‌نشینی‌های متعدد نیروهای شوروی طی اواسط ۱۹۸۷ این نظر آی.اس.آی را تقویت کرد که مقاومت برنده صحنه نظامی خواهد بود و مجبور به مصالحه سیاسی نخواهد شد. ورود استینگر به صحنه جنگ باعث تقویت روحیه گروه‌های مقاومت شد و اظهار خرسندی آنها در سقوط دادن هواپیماها و هلیکوپترهای شوروی را در پی داشت. ۳۳ به دنبال آن ژنرال‌های روسی در جریان حمله روی "ارغنداب" در نزدیکی قندهار تصمیم گرفتند به جای استفاده از هلیکوپتر، به پرتاب بمب‌های خوشه‌ای و بمباران از ارتفاع زیاد مبادرت ورزند. این تغییر تاکتیک روحیه سربازان افغانستان را که عمدتاً از حمایت هلیکوپترها در حملات شان سود می‌جستند، تضعیف کرد. نهایتاً در جنگ ارغنداب روس‌ها و دولت شکست خوردند و نیروهای دولتی زیادی به مجاهدین پیوستند.

جنگ طولانی جاجی نیز تقویت روانی مجاهدین را در پی داشت. در این عملیات نیز نیروهای شوروی و افغانستان به خاطر فقدان حمایت هوایی متحمل خسارات سنگین شدند و تلاش‌شان برای تخریب انبارهای مهمات مجاهدین و استقرار پستهای دیده‌بانی در نقاط کلیدی ناکام ماند. در مرحله بعد نیروهای شوروی - و نه دولت افغانستان - در مقابل سنگینی حمله‌ها ایستادگی کردند. آنان هلیکوپترها را برای اجتناب از خطر استینگر در ارتفاع پایین به پرواز درآوردند؛ اما در نهایت پس از ۲۴ روز حملات خود را متوقف کردند.

شکست جاجی مسکو را بر آن داشت که تلاش‌های جدی‌تری برای حفظ برتری نظامی خود به عمل آورد. برای همین منظور در دسامبر ۱۹۸۷، تعداد ۲۰ هزار سرباز برای نجات نیروهای دولتی تحت محاصره در پایگاه نظامی "خوست" فرستاد. نتیجه این عملیات، موفقیت آمیز بود و با توجه به این موفقیت مسکو می‌توانست دقیقاً استدلال کند

که نیروهای شوروی هنگام انعقاد معاهدات ژنو در حال شکست نبودند. از نظر نظامی جنگ به بن‌بستی رسیده بود که هرچه ادامه پیدا می‌کرد زیانش بیشتر می‌شد. اما به گفته "دیوید ایزبای" - مورخ جنگ - در این زمان نیروهای شوروی «هنوز می‌توانستند به هر جای افغانستان که می‌خواستند، بروند».^{۳۴}

در ۶ ماهی که به عقد قرارداد ژنو انجامید، جنگ داخلی قدرت در پاکستان به اوج خود رسیده بود و این مستقیماً به اختلافات بر سر سیاست این کشور در قبال افغانستان مربوط می‌شد. ضیاءالحق سرانجام تحت فشارهای شدید برای دموکراتیزه کردن رژیم نظامی‌اش، موافقت کرد که در مارس ۱۹۸۷ انتخابات پارلمانی برگزار نماید. نخست‌وزیر غیر نظامی، جونجو، در آغاز کمتر از خود جلوه نشان می‌داد، اما بتدریج، حتی در بودجه مهم نظامی و عزل و نصب‌ها اظهار وجود کرده و تصمیم گرفت به طور روزافزون دست و بال ضیاءالحق را ببندد. جونجو در نوامبر ۱۹۸۷ بدون مشورت با ضیاء، یعقوب خان را از وزارت خارجه برکنار کرد و تصدی این پست را خود بر عهده گرفت. او سپس به عبدالستار معاون وزیر خارجه دستور داد که کار یعقوب خان - در ارسال کلیه گزارشها و تصمیمات مهم سیاست خارجی برای تصویب نهایی نزد ضیاء را ادامه ندهد. ستار در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۸۹ به من گفت: «از نظر قانونی عمل من صحیح بود که پرونده‌ها را تنها برای وزیر خارجه یا نخلت وزیر بفرستم. این نخست‌وزیر بود که تشخیص می‌داد چه تصمیماتی را به رئیس‌جمهور ارجاع دهد. اما ضیاء به این رویه عادت نداشت و بخصوص زمانی که ما امکان خروج شوروی را جدی گرفتیم، برعکس آن عمل کرد».^{۳۵}

ضیاءالحق طی سال ۱۹۸۷ همسو با ایالات متحده، با این سیاست شوروی که خروج را "مرتبط" به پذیرش حکومت ائتلافی از سوی امریکا و پاکستان می‌دانست، مخالفت می‌کرد. اما در اوایل ۱۹۸۸ او با پذیرش نوع خاصی از "ارتباط" که مورد نظر خودش بود موضع خود را تغییر داد؛ او طی یک سری از مصاحبه‌ها در ژانویه، اعلام کرد: تا زمانی که مسکو نجیب‌الله را برکنار نکرده و یک حکومت موقت و منتخب از گروههای هفتگانه مجاهدین مستقر در پاکستان را قبول نکند، پاکستان معاهدات ژنو را امضا نخواهد کرد.^{۳۶}

بر فرض تحقق طرح اسلام‌آباد، رژیم کابل تنها از طریق افغانهای بی‌طرف و

غیرکمونیزست قابل قبول برای ح.د.خ.ا می توانست به طور غیرمستقیم، یک نمایندگی اقلیت داشته باشد؛ این نمایندگان از میان "مسلمانان درستکار" برگزیده می شدند. به گفته "جک متلاک" سفیر وقت امریکا در مسکو، ضیاءالحق یک شورای حکومتی سی نفره را پیشنهاد کرد که دوازده نفر آنان از میان این "مسلمانان درستکار" انتخاب می شدند. اینها توسط آی.اس.آی از میان یک لیست طولانی برگزیده شده و به کابل ارائه می شد.

متلاک خاطرنشان کرد: «بی تردید پاکستانی ها مشخص می کردند که "مسلمانان درستکار" چه کسانی هستند. روسها به سرعت نتیجه گیری کردند که ضیاءالحق به هیچ وجه در نظر ندارد چیزی پیشنهاد کند که برای نجیب الله قابل قبول باشد».^{۳۷} وزیر خارجه امریکا جورج شولتز در ماه فوریه ایده حکومت موقت را مطرح کرد که مورد قبول گورباچف قرار نگرفت. گورباچف یادآور شد که در ژانویه ۱۹۸۷ مسکو نوعی جدول زمانی برای خروج را در ازای همکاری ایالات متحده برای ایجاد یک حکومت موقت ارائه کرد، اما شولتز آشکارا ایده "حکومتی که شکل وسیع تر شده رژیم موجود باشد" را رد کرد. شولتز در رابطه با طرح ضیاءالحق گفت که از عدم پذیرش آن چندان ناخشنود نشده است، چرا که به نظر او این طرح، خروج را به تأخیر می انداخت.^{۳۸}

چرا ضیاءالحق دوباره مسئله "ارتباط" [بین امضای معاهدات و شکل حکومت آینده] را پیش می کشید؟

به نظر "آرنولد رافل" سفیر امریکا در پاکستان که طی دوره تصدی اش مرتباً با ضیاءالحق دیدار می کرد (و در حادثه ابهام انگیز هوایی ژوئیه ۱۹۸۸ همراه با او کشته شد)، «او فکر می کرد ما بسیار شایق هستیم که خروج شروع شود و او نیز پس از چندی از شَرّ نجیب الله خلاص خواهد شد... ما تمام توجه خود را به مسئله خروج متمرکز کرده بودیم، در حالی که ضیاء و آی.اس.آی بیشتر به آنچه که "تجدید ساختار استراتژیک" می نامیدند، و به ایجاد یک کنفدراسیون پان اسلامی متشکل از پاکستان و افغانستان علاقه مند بودند».^{۳۹}

به گفته ستار، وزیر خارجه سابق، جنگ قدرت ضیاءالحق با جونجو عامل مهمی در

پشت پرده بود که رئیس‌جمهور را به تلاش در جهت به تأخیر انداختن امضای معاهدات وادار می‌کرد. او با حربه به درازا کشاندن مناقشه افغانستان، می‌خواست جونجو را هرچه زودتر از قدرت برکنار کند. این درحالی بود که جونجو در نظر داشت با بکارگیری مهارت سیاسی، از معضله افغانستان به عنوان سلاحی در جهت تحکیم موقعیت خود استفاده نماید. (ضیاء الحق سرانجام در ماه مه حکومت غیرنظامی را برکنار کرد؛ اما تا این زمان، جونجو افکار عمومی را در جهت حمایت از معاهدات زنو برانگیخته بود). اگرچه جونجو در ابتدای بر سرکار آمدن از بروز اختلاف و مشاجره، آگاهانه اجتناب می‌ورزید، اما بعد از آن موضع قاطعانه او دوست و دشمن را شگفت‌زده کرد.

جونجو در ۱۷ فوریه، ۱۱ سردبیر و نویسنده را به یک جلسه توجیهی دعوت کرد و در آنجا توضیح داد که چرا پاکستان باید معاهدات را امضا کند. او از جمله گفت که دوستان امریکایی و عربستانی ما هر روز در این رابطه به من تذکر می‌دهند. ضیاء الحق که از این کار نخست‌وزیر خشمگین شده بود، فردای آن روز جلسه توجیه مشابهی برگزار کرد و در آن امریکا و شوروی را متهم نمود که پشت پرده بر سر مسئله افغانستان کنار آمده‌اند و با جوسازی می‌خواهند پاکستان را مانع صلح جلوه دهند. به گفته او، ایالات متحده «تنها خروج شوروی را می‌خواست و برایش مهم نبود که بعد از آن بر سر افغانها چه بیاید».^{۴۰}

نخست‌وزیر به دنبال آن علی‌رغم اعتراض ضیاء الحق، میزگردی در ۵ و ۶ مارس برگزار کرد و در آن رهبران تمام ۱۹ حزب سیاسی پاکستان را گرد هم آورد. دیدگاه اکثریت آنها - به جز جماعت اسلامی و دو گروه بنیادگرای دیگر - این بود که پاکستان باید معاهدات را امضا کند. پس از این نشست، جونجو همه اعضای کابینه را برای شام به خانه خود دعوت کرد که در آن تمام وزیران، به جز یکی از آنها، از معاهدات حمایت کردند. نماینده جونجو در وزارت خارجه، زین نورانی، یادآوری کرد که ضیاء الحق دیر وقت [به جلسه] رسید و حدود ۴۰ دقیقه با شور و حرارت در مخالفت با امضای معاهدات صحبت کرد. به گفته نورانی، غلام اسحق خان (یکی از افراد وفادار به رئیس‌جمهور که در آن زمان وزیر امور مالی بود و بعد جانشین او شد)، هر نقطه‌نظری را که ضیاء الحق بدون توجیه ابراز می‌داشت، رد می‌کرد؛ تا آنجا که چهره رئیس‌جمهور

دگرگون شد. ضیاء الحق در ادامه جلسه هشدار داد: اگر معاهدات را امضا کنید، مردم شما را تکه تکه خواهند کرد.

سرانجام، ضیاء الحق در مواجهه با فشار داخلی و خارجی از مخالفت با معاهدات دست برداشت، اما یک ماه بعد جونجو را عزل کرد و [با این کار] یک بحران سیاسی به وجود آورد که تا زمان کشته شدن او (در یک سانحه اسرارآمیز هوایی در ۸ ژوئیه)، لاینحل باقی ماند.

ضیاء الحق طی گفتگویی با من (در ۱۹ ژوئن) یکبار دیگر دیدگاهش را مورد تأکید قرار داد که قبول معاهدات یک شکست برای پاکستان است. او گفت که اگر ایالات متحده بر تغییر رژیم کابل، به عنوان شرط به نتیجه رسیدن معاهدات، اصرار ورزیده بود - آن طور که او و بعضی امریکاییها از جمله "جین ک. پاتریک" نماینده این کشور در سازمان ملل طرفدار آن بودند - گورباچف سرانجام رضایت می داد. ضیاء خاطر نشان کرد؛ حتی اگر این موضوع شکست فرایند توافق در آوریل را به دنبال می داشت، باز هم اتحاد شوروی دیر یا زود از افغانستان خارج می شد. به گفته او، گورباچف «با قبول عقب نشینی از افغانستان بدون قبول تغییر رژیم کابل، طعمه ای انداخت و این طعمه بلعیده شد».

ضیاء همچنین گفت که او حاضر بود به کوردووز شش ماه فرصت دهد تا ظرف این مدت زمینه های تشکیل یک حکومت موقت را فراهم آورد. او ضمن تکیان دادن دستهایش افزود: «کوردووز موفق نمی شد، چرا که برای همه این گروهها ممکن نبود در یک ظرف ادغام شوند؛ او در این صورت [مجاهدین قربانی می شدند. ما یا باید نجیب را از کابل بیرون اندازیم یا ابتدا یک حکومت موقت در داخل افغانستان بوجود آورده و سپس او را بیرون کنیم]». ضیاء از "کنفدراسیون پاکستان - افغانستان" سخن به میان آورد که در قلمرو آن، پاکستانی ها و افغانها می توانستند آزادانه و بدون پاسپورت و ویزا، آمد و شد کنند. وقتی او شکل گیری یک بلوک پان اسلامی را به تصویر می کشید که «روزی مسلمانان اتحاد شوروی... و شاید تاجیکستان و ازبکستان را در برگیرد،... شما این را خواهید دید»،^{۴۱} نمی توانست پیش بینی کند که تنها سه سال بعد، اتحاد شوروی از هم خواهد پاشید.

امریکاییها تیوک دروازه را جابجا می‌کنند

در واشنگتن، مانند اسلام‌آباد، مخالفان معاهدات ژنو خواستار آن بودند که خروج به تغییر رژیم کابل مشروط شود. اما منتقدان امریکایی معاهدات، به همان اندازه به مسئله دیگری توجه داشتند: این حقیقت که شرط "عدم مداخله" مستلزم آن است که ایالات متحده ارسال سلاح به مجاهدین را قطع کند، اما شوروی ملزم به پایان دادن کمک به رژیم کابل نبود.

معاهدات، "جمهوری دمکراتیک افغانستان" را از لحاظ قانونی، دولت عضو سازمان ملل می‌شناخت و این دولت یک کرسی در مجمع عمومی در اختیار داشت. در متون مربوط به سازمان ملل، حکومت کابل یک رژیم مشروع بود؛ در حالی که مقاومت به عنوان یک جنبش شورشی خودبه‌خود طرف مذاکره قرار نداشت. به علاوه برای کوردوز این واقعیت حقوقی بی‌تردید با "واقع‌گرایی سیاسی" بی‌ارتباط نبود. مسکو حاضر نبود توافقی را بپذیرد که مستلزم رها کردن رژیم کابل باشد؛ رژیمی که برای دفاع از آن مداخله کرده بود. شوروی همچنین در نظر نداشت کمکهای نظامی به کابل را خاتمه بخشد. در نگاه شورویها خود خروج، دادن امتیازی مهم [به غرب] بود که به طور اجتناب‌ناپذیر به مثابه نوعی فرار تلقی می‌شد.

بدین ترتیب در نظر آنها تن دادن به مصالحه در معاهدات - عقب نشینی کامل ظرف یک دوره مورد توافق در عوض قطع کمک امریکا به گروههای مقاومت - به مثابه یک معامله منصفانه تلقی می‌گردید. کوردوز از همان آغاز مأموریتش تشخیص داد که با توجه به واقعیتهای سیاسی باید مسئله کمک نظامی شوروی به رژیم وابسته در همسایگی‌اش را نادیده بگیرد.

ایالات متحده وقتی در دسامبر ۱۹۸۵ موافقت کرد که تضمین‌کننده معاهدات باشد، ویژگی نامتقارن قطع تسلیحات (قطع کمکهای تسلیحاتی امریکا به مجاهدین و ادامه جریان این کمکها از سوی شوروی برای کابل) را مورد اعتراض قرار نداد. در واقع معاون وزیر خارجه، "وایت هد"، با مشروط کردن تمایل ایالات متحده به اینکه واشنگتن صرفاً در صورت ارائه یک جدول زمانی رضایت‌بخش برای خروج حاضر است تضمین‌کننده توافق باشد، تلویحاً این مسئله را پذیرفت. شولتز وزیر خارجه، در گفتگو با سناتور

جمهوریخواه "گوردن همفری" در مقابل کمیته خدمات تسلیحاتی سنا در ۳ فوریه ۱۹۸۷، صریحاً از قطع ارسال اسلحه دفاع کرد. شولتز در مقابل این پرمش که آیا کمکهای خارجی به مجاهدین از روز شروع خروج، طبق معاهدات، قطع خواهد شد یا نه، پاسخ داد: «اگر خروج نیروهای شوروی تحقق یابد،... مجاهدین بدون تداوم کمکها قادر به حفظ موقعیت خود هستند...»^{۴۲}

اما همفری و دیگر منتقدان معاهدات استدلال می کردند که رئیس جمهور ریگان، به هیچ وجه درباره قطع کمکها مورد مشورت قرار نگرفته و آن را نپذیرفته است. یکی از این منتقدان در داخل دولت، وزیر دفاع "کاسپر واین برگر" بود. او در مصاحبه ای در ۲۱ ژانویه ۱۹۹۴ م، (او در ۵ نوامبر ۱۹۸۷ استعفا داد) گفت که وقتی در اواسط ۱۹۸۷ دریافت که معاهدات ژنو کمکهای ایالات متحده را منع کرده و نجیب الله را به حال خود رها کرده است، شوک و هراس به او دست داد. او افزود: «سعی کردم رئیس جمهور را نسبت به وضعیت هوشیار کنم»^{۴۳}

احساس می کردم نباید معاهدات را به شکل موجود امضا کنیم. طرفداران آن استدلال می کردند که خروج شوروی پیروزی بزرگی برای ما خواهد بود؛ اما نظر من این بود که این حقه ای بیش نیست تا ما را خلع سلاح کنند، در حالی که آنها برتری خود را با ابقاء نجیب الله و حضور مستشاران روسی همچنان حفظ می کردند.

فکر می کردم باید بر تغییر رژیم کابل پافشاری کنیم؛ چرا که در غیر این صورت نجیب الله همیشه می توانست از آنها بخواهد که دوباره بازگردند. بحثهای داغ در کاخ سفید را به خاطر می آورم. رئیس جمهور حداقل در یکی از گفتگوها حضور داشت و به نظر می رسید تحت تأثیر صحبتهای من قرار گرفته است... تا زمانی که نیروهای شوروی را در حال خروج روی پل آمودریا ندیدم، فکر نمی کردم واقعاً آنها خارج شوند.

وقتی گورباچف در نشست سران دو قدرت در دسامبر ۱۹۸۷، از ریگان پرسید که آیا با شروع خروج، امریکا کمکهای خود را متوقف خواهد کرد یا خیر، رئیس جمهور امریکا پاسخ مشخص و تعهدآوری نداد. همچنین به گفته "یوگنی پریماکف"، یکی از مشاوران گورباچف، وقتی او چندین بار از شولتز چنین چیزی را پرسید، جواب

مشخصی دریافت نکرد.

گورباچف طی یک کنفرانس مطبوعاتی قبل از عزیمت به اجلاس سران با تأکید بر آمادگی شوروی برای خروج اظهار داشت که این اقدام باید توأم با پایان تجهیز مالی و تسلیحاتی گروه‌های شورشی باشد. روز بعد معاون وزیر خارجه امریکا، آرماکوست، اعلام کرد که «در صورت توافق روی جدول زمانی، برای خروج، ما حاضر به قبول تعهدات مندرج در تفاهمات ژنو هستیم».^{۴۳} فردای آن سخنگوی کاخ سفید «مارلین فیتز واتر» گفت: «اولین چیزی که باید اتفاق افتد خروج نیروهای شوروی است و پس از آن ما درباره قطع کمک‌های ایالات متحده گفتگو خواهیم کرد؛ این دو همزمان نخواهد بود».^{۴۴} این اظهارات حاکی از اختلاف دیدگاه‌های کاخ سفید و وزارت خارجه در رابطه با قضیه بود؛ بخصوص که در همان روز سخنگوی وزارت خارجه همزمانی این دو موضوع (خروج و قطع کمک‌ها)، طبق معاهدات ژنو و شروع اجرای آنها ۶۰ روز پس از امضای توافقنامه‌ها را تصدیق کرد.^{۴۵} البته فیتز واتر در ۱۶ دسامبر اذعان کرد که همزمان با شروع خروج، حمایت از مخالفین نیز طبق معاهدات ژنو پایان خواهد یافت.^{۴۶}

جدای از نقطه نظر یاد شده، این واقعیت که معاهدات ژنو کمک‌های شوروی به کابل را منع نکرده بود، باعث جلب توجه چندانی نشد. به گفته شولتز وزیر خارجه امریکا، تا زمانی که شواردناوزه (در ۶ ژانویه ۱۹۸۸) نگفته بود که مسکو حق تأمین و تدارک رژیم کابل را برای خود محفوظ نگاه داشته است، او تصور می‌کرد شوروی چنین نخواهد کرد. شولتز روز بعد طی یک کنفرانس مطبوعاتی قطع کمک‌های ایالات متحده را تلویحاً به پایان کمک‌های مشابه از سوی شوروی مشروط کرد.^{۴۷}

گورباچف در ۸ فوریه اعلام کرد که در صورت به امضا رسیدن معاهدات تا ۱۵ مارس، خروج نیروها از ۱۵ مه شروع و ظرف ۱۰ ماه تکمیل خواهد شد. به گفته او، دولت‌های شوروی و افغانستان روی این جدول زمانی توافق کرده بودند. همچنین به گفته او، بخش اعظم نیروها در اولین مرحله افغانستان را ترک می‌کردند.^{۴۸} در این زمان کورنینکو در بازگشت از واشنگتن (در اواسط ژانویه) متقاعد شده بود که برای غلبه بر شک و تردیدهای امریکا در رابطه با آمادگی شوروی برای خروج، ارائه تاریخ مشخصی برای شروع آن ضرورت دارد. از نظر او چنین چیزی در عین حال می‌توانست مانع از آن

شود که مخالفان خروج در داخل شوروی، آن را برای زمان نامعینی به تعویق اندازند. اما شواردناوزه مخالف آن بود چون به نظر او، ارائه تاریخ مشخص، توان مانور دادن را از آنها سلب می‌کرد؛ با این حال گورباچف بر او فائق آمد.

جورج شولتز هنگام سفر به مسکو (در ۲۱ فوریه)، از شواردناوزه خواست که مسئله خاتمه کمکها باید از سوی هر دو طرف رعایت شود. شولتز طی مصاحبه‌ای در این باره گفت، او ما را متهم به این کرد که موضع خود را در آخرین دقایق تغییر می‌دهیم. امریکا در سال ۱۹۸۵ پذیرفته بود که در صورت عقب‌نشینی نیروهای شوروی، کمکهایش به مجاهدین قطع خواهد شد و شولتز این واقعیت را قبول داشت. شواردناوزه به او گفته بود، زمانی شما این را قبول کردید که فکر می‌کردید توافق به نتیجه نمی‌رسد؛ اما اکنون از موضع خود عقب‌نشینی می‌کنید. شولتز در پاسخ گفته بود: «ما هم فکر نمی‌کردیم که شما در نظر دارید به تدارک تسلیحات برای رژیم کابل ادامه دهید». شولتز در این رابطه به من گفت:

در آن وضعیت تا می‌خواستیم به طور غیرمستقیم رفتار متقابل داشته باشیم و راهی جز آن وجود نداشت. قبل از شکل‌گیری معاهدات، هنگامی که انتظار می‌رفت شورویها متحدان خود را - که از نظر نظامی مجهز شده بودند - ترک کنند، احساس می‌کردیم که ما هم باید با متحدان خود چنین رفتاری داشته باشیم...

وزارت خارجه امریکا برای اولین بار در چهارم مارس، طی یک بیانیه رسمی اعلام کرد که ایالات متحده بر "توقف متقابل" کمکهای نظامی تأکید دارد.^{۴۹} این اظهارات عکس‌العمل توأم با عصبانیت مسکو را به دنبال داشت. گورباچف طی دیدار با سناتورهای امریکایی در این رابطه گفت که برای شوروی تصمیم‌گیری در مورد خروج کار مشکلی بوده است؛ چه رسد به اینکه اکنون ایالات متحده امتیازات دیگری را نیز طلب می‌کند.^{۵۰}

موضوع قطع کمکها بار دیگر طی دیدار شواردناوزه از واشنگتن در اواخر مارس مطرح شد. واشنگتن پست در همین زمان نوشت که روسها در رابطه با افغانستان در موقعیت دشواری قرار گرفته‌اند؛ چرا که با اعلام خروج نیروهایشان، انتظارات غیر قابل تغییری به وجود آورده‌اند.^{۵۱} به هر حال شولتز در این دیدارها طرحی را در ارتباط با

مهلت قانونی برای ادامه کمکهای نظامی دوجانبه - از آغاز خروج تا احتمالاً سه ماه بعد - که قابل تمدید نیز می‌توانست باشد - پیشنهاد کرد که مورد قبول شواردنادزه قرار نگیرد. ۵۲

شولتز این دیدارها را در خاطراتش چنین توصیف می‌کند:

او (شواردنادزه) سرانجام در مورد درخواستش مبنی بر خاتمه تدارک تسلیحاتی مجاهدین توسط ایالات متحده خواهان جواب "بلی" یا "خیر" شد. از او خواستم چند لحظه درنگ کند. از جلسه بیرون آمدم؛ "مایک آرماکوست" (معاون امور سیاسی وزارت خارجه) و "کلین پاول" (مشاور امنیت ملی) را برای مشورت در مورد این موضوع به دفترم خواستم. ما می‌دانستیم که او در پولیت‌بورو تصدی امور افغانستان را به عهده دارد؛ اما دلیلی نیافتیم که موضع خود را عوض کنیم. نزد شواردنادزه بازگشتم و بر موضع مان دوباره تأکید کردم. رنگ چهره او تغییر کرد و دستهایش را پایین انداخت. این یکی از مشکلترین دیدارهای ما بود. ۵۳

کوردووز پس از آن به تهیه یک طرح مصالحه آمیز پرداخت که شوروی آن را رد کرد، اما این نهایتاً به پذیرش تلویحی چیزی منجر شد که "توازن مثبت" عنوان یافت. این از "توازن منفی" ارائه شده در طرح شولتز، متمایز بود. مسکو حاضر نشد آشکارا به حق ایالات متحده برای ادامه کمکها اعتراف کند، اما می‌دانست که واشنگتن در ادامه کمکها به مجاهدین از طریق پاکستان ایجاد وقفه نخواهد کرد.

برای اسلام‌آباد، شکست مذاکرات امریکا - شوروی هشداردهنده بود. مردم پاکستان شش سال بود که با امیدواری به مذاکرات ژنو چشم دوخته بودند و خروج شوروی را برای امنیت ملی خود ضروری می‌دانستند. حتی ضیاءالحق که از اصرار امریکا برای قطع کمکهای شوروی خشنود بود، اکنون ملایم‌تر با معاهدات مخالفت می‌کرد. ایالات متحده می‌خواست خروج شروع شود، اما معاهدات را برای خود یک گرفتاری قانونی تلقی می‌کرد. اگر توافق ادامه نقش کمک‌رسانی نظامی پاکستان را صریحاً منع می‌کرد، واشنگتن چگونه می‌توانست به تأمین کمکها ادامه دهد؟ از سوی دیگر، ایالات متحده به عنوان یک تضمین‌کننده توافق، نباید نص صریح آن را نقض می‌کرد. اعلامیه تضمین، اشاره خاصی به تدارک نظامی نکرده بود؛ اما پاکستان، به عنوان یک

امضاکننده مستقیم معاهدات، تعهد می‌کرد که «در داخل قلمروش مانع آموزش، تجهیز، تأمین مالی و استخدام سربازان اجیر از هر منبع و منشأ به منظور فعالیتهای خصومت‌آمیز در مقابل طرف دیگر قرارداد [افغانستان] شود».

جورج شولتز با لبخندی شیطننت‌آمیز برایم توضیح داد که این معضل چگونه حل شد. به گفته شولتز، جونجو روز ۳۰ مارس با او تلفنی تماس گرفت و او را تشویق کرد که کمکهای ایالات متحده ادامه یابد. جونجو اظهار داشت که پاکستان هنوز مایل است به عنوان مجرای کمکها عمل کند. چند ساعت بعد ضیاء الحق با ریگان تماس گرفت و پیام مشابهی داد. به گفته شولتز - که در دفتر رئیس‌جمهور حضور داشت - ریگان از ضیاء الحق پرسید که او با اتهامات شورویها حاکی از نقض معاهدات توسط کشورش چه می‌کند. ضیاء، طبق اظهارات ریگان پاسخ داده بود: «ما عبور هر نوع کمک از داخل مرزهایمان را انکار خواهیم کرد. این چیز تازه‌ای نیست. هشت سال است ما همین را می‌گوییم». او قبلاً هم گفته بود: «دروغ گفتن به خاطر مصلحت جایز است».

علی‌رغم امتناع امریکا از قطع کمکهای تسلیحاتی به مجاهدین، گورباچف باز هم مایل بود نیروهای شوروی در چارچوب یک توافق بین‌المللی عقب‌نشینی کنند. به گفته "ویدیم زگلادین"، «در آن زمان مسایل دیگری نیز وجود داشت؛ توافق INF در مورد موشکهای هسته‌ای میان‌برد [مستقر] در اروپا اهمیت خاصی داشت و تمام این مسایل با هم در ارتباط بودند». برای مسکو مایه شرمساری بود که در مورد خاتمه کمکها تسلیم نظر امریکا شود. اما برای کابل، مسئله حیاتی‌تر بود؛ موضع ایالات متحده باعث نگرانی مقامات رژیم و تردید آنها در امضای معاهدات می‌شد.

بروز بن‌بست در مورد یک مسئله دیگر، مخالفت نجیب‌الله با معاهدات را شدت بخشید: مرز مورد اختلاف افغانستان و پاکستان، - "خط دیورند" - شناخته شده بود؛ معاهدات ژنوبرای امضاکنندگان آن شامل این تعهد می‌شد که به "مرزهای شناخته شده بین‌المللی موجود" احترام بگذارند. کابل همیشه با این تعبیر - که تلویحاً موضع پاکستان حاکی از عدم وجود اختلاف در مورد خط دیورند را تأیید می‌کرد - مخالف بود. بخصوص پشتونها به مرز تحمیل شده توسط بریتانیا - که سرزمین آنان را تقسیم کرده بود - به عنوان میزاث نامشروع استعمار می‌نگریستند. همان طور که کوردووز در فصل ۱۱

کتاب شرح داده است، این موضوع تا آستانه به نتیجه رسیدن معاهدات حل نشد. حتی در آن موقع، نجیب‌الله قبل از آنکه برای امضای معاهدات توافق کند، با گرفتن قول کمکهای نظامی جدید مسکو از کریچکف، شیرینی کار خود را دریافت کرد. سرانجام نجیب‌الله در ۷ آوریل با گورباچف در تاشکند دیدار کرد. به دنبال آن هر دو اعلام کردند که آخرین موانع از سر راه به نتیجه رسیدن توافق ژنو برداشته شده است.

ایالات متحده به دنبال آوردن چیزی در معاهدات بود، که از تن دادن اتحاد شوروی به خواسته واشنگتن در مورد ادامه کمکهای نظامی، حکایت کند. به گفته سخنگویان وقت دولت امریکا این منظور از طریق مبادله نامه‌هایی در ۸ و ۹ آوریل، بر آورده شد؛ اما محتوای آن نامه‌ها هنوز افشا نشده است. شولتز به نحوی سرپوشیده در خاطراتش اظهار می‌دارد که پیام وی به شواردناده او را وادار کرد تا «تصدیق کند که ایالات متحده در زمینه ادامه تدارک طرفداران خود در افغانستان از طریق پاکستان آزاد است... به شواردناده تلفنی گفتم که ما محدودیتی را در مورد حق خود برای تجهیز [مجاهدین] نمی‌پذیریم». ۵۴ به دنبال آن شولتز در ۱۴ آوریل طی اظهارات رسمی گفت: «این حق ما است که برای مقاومت کمک نظامی فراهم کنیم، اما آماده هستیم در مقابل محدودیت، محدودیت اعمال نماییم». ۵۵

امضا کنیم یا نه؟

تصمیم ایالات متحده برای امضای معاهدات با این تصور نسنجیده جامعه اطلاعاتی امریکا تسهیل شد که رژیم نجیب‌الله بعد از خروج به زودی سقوط خواهد کرد. طبق این فرض، رژیم قادر نبود مدتی طولانی دوام بیاورد. با توجه به این، شولتز می‌توانست استدلال کند؛ اگرچه بر طبق توافق، نجیب‌الله بر جای می‌ماند، اما این موضوع نباید مانع از تأمین هدف اصلی ایالات متحده یعنی وادار کردن شوروی به عقب‌نشینی شود.

شولتز خودش، مانند سیا به سقوط سریع رژیم اطمینان نداشت. از او پرسیدم اگر به رئیس‌جمهور گفته شده بود که رژیم نجیب‌الله بیش از چهار سال دوام می‌آورد، آیا او معاهدات را امضا می‌کرد؟ او جواب داد: «فراموش نکنید که ما در مورد توازن تصمیم خود را گرفته بودیم. من فکر می‌کنم ریگان با اعمال رویه متوازن ادامه کمک به

مجاهدین در مقابل تداوم کمک مسکو به کابل ایش می‌رفت». اما «واین برگر» برخلاف او معتقد است که اگر رئیس‌جمهور می‌دانست نجیب‌الله دوام می‌آورد، رونه دیگری در پیش می‌گرفت.

بعضی از منتقدان محافظه‌کار دقیقاً به خاطر ترس از عدم سقوط نجیب، با معاهدات مخالفت می‌کردند. به همین دلیل «جین کیرک پاتریک» - نماینده امریکا در سازمان ملل - به مقاله من که در آن از پیشنهاد حکومت ائتلافی به انضمام رژیم کمونیستی طرفداری شده بود، شدیداً حمله کرد. ۵۶ در نظریه او، عوامل قومی و مذهبی در حکومت آینده نادیده گرفته شده بود؛ در واقع او از روی کار آمدن نوعی رژیم بنیادگرای اسلامی در کابل حمایت می‌کرد. ۵۷

در چهارم مارس ۱۹۸۸ با «میشل شوور» مسئول امور افغانستان در سیا، دیداری داشتم. او در حال تهیه گزارشی از وضعیت موجود این کشور برای «رابرت گیتس» رئیس سیا بود. ۵۸ شوور براساس گزارشهای دریافتی از افغانستان که حاکی از موج فرار سربازان و کارمندان بود، فرایندی غیرقابل کنترل تضعیف روحیه (رژیم) و پیدایش شکاف در کابل را پیش‌بینی کرد. من استدلال کردم که جنبش مقاومت به شدت دچار اختلاف است؛ گروههای مخالف فقط برای جنگهای چریکی آمادگی دارند ولی قادر نیستند به عملیات در مقابل نیروهای آموزش دیده رژیم کابل و بویژه نیروی هوایی آن پردازند. علاوه بر آن افزودم که منافع امریکا با حمایت از راه‌حل نظامی تأمین نمی‌شود؛ چرا که توسل به آن یا به آشوب و اغتشاش می‌انجامد و یا به نفوذ روزافزون نیروهای بنیادگرای اسلامی. بنابراین چرا ایجاد یک رژیم انتقالی با پایه‌های وسیع تحت نظارت سازمان ملل را تشویق نکنیم؟ شوور پاسخ داد: «مجاهدین هرگز آن را قبول نخواهند کرد و دلیلی ندارد که آنها این کار را بکنند؛ آنها بوی پیروزی را استشمام می‌کنند».

جر و بحث راجع به امضای معاهدات ژنو بدون مشروط کردن آن به خلع نجیب‌الله، از سردرگمی شدید مقامات واشنگتن در مورد اهداف ایالات متحده از جنگ حکایت داشت. مناسبه افغان‌نسان برای بسیاری از مقامات دولت و کنگره فرصتی بود که واشنگتن طی آن سرافکنندگیهای خود به دست دشمنان تحت حمایت شوروی در ویتنام را تلافی کند. از نظر آنها، تازمانی که رژیم به سر کار آمده توسط شوروی ریشه‌کن نشده

و مخالفان مورد حمایت ایالات متحده به پیروزی نمی‌رسیدند، جنگ برنده‌ای نداشت. براساس این دیدگاه، ایالات متحده و جنبش مقاومت، اتحاد شوروی را از نظر نظامی شکست داده بودند؛ اما ادامه حضور نجیب‌الله این پیروزی را به باد استهزاء می‌گرفت. از سوی دیگر دولت امریکا به طور رسمی بیشتر به عقب‌نشینی نیروهای شوروی اهمیت می‌دادند تا به خودمختاری افغانها. به گفته آرماکوست، دیدگاه غالب در وزارت خارجه این بود که خلاصی از افغانستان بخشی از تغییرات وسیع در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و سیاست خارجی شوروی محسوب می‌شد، که گورباچف آنها را در پیش گرفته بود. سیاستهای امریکا، جنگ را برای مسکو غیرقابل اجتناب می‌کرد، اما این جنگ از نظر نظامی به بن‌بست رسیده بود.

رونالد ریگان دو هفته بعد طی یک ارزیابی، به این موضوع اشاره‌ای نکرد که مقاومت، نیروهای شوروی را شکست داده است. او گفت که انتظار دارد اتحاد شوروی به دلیل وضعیت اقتصادی‌اش در داخل و این حقیقت که پس از گذشت نه سال، هنوز هم جنگ "در بن‌بست قرار دارد"، افغانستان را ترک کند. او در ادامه تأکید کرد که مجاهدین تا زمانی که تدارک تسلیحاتی شوند، شکست نخواهند خورد.^{۵۹}

به گفته شولتز بعضی از مخالفین امضای معاهدات - راستهای افراطی - واقعاً نمی‌خواستند شوروی افغانستان را ترک کند؛ آنان می‌خواستند با ادامه جنگ تا زمانی نامعین، خون سربازان شوروی بر زمین بریزد. اما شولتز در دیدار با اعضای کنگره خاطر نشان کرد که بدون توافق ژنو، خروج ممکن است ناقص و طولانی انجام شود.^{۶۰}

مخالفان تندرو معاهدات، مانند ضیاء الحق، اعتقاد داشتند که فشار مداوم نظامی نتیجه خوبی خواهد داشت؛ بدین ترتیب یا مسکو موافقت می‌کرد طبق توافق تجدید نظر شده ژنو، نجیب‌الله را عزل کند یا شورویها مجبور به خروج یک جانبه و بی‌قید و شرط شده و در معرض حملات بی‌امان و نامحدود جنبش مقاومت قرار می‌گرفتند. اما در این صورت، همان طور که شولتز بررسی کرده بود، خروج یک جانبه به مسکو آزادی عمل می‌داد که این کار را به صورت ناقص انجام دهد و نیروی قابل توجهی را برای حفاظت از کابل و دیگر نقاط کلیدی نگهدارد. چنین خروجی یک فرایند تکمیل نشده، نامطمئن و قابل برگشت بود که به فشار سیاسی نجیب‌الله و حامیان روسی‌اش بستگی پیدا می‌کرد.

به عنوان مثال شواردنا دزه و کریچکف در مورد توافق ژنو بحث داشتند. در اوایل آوریل کمی قبل از امضای معاهدات، آنان تجدید نظر در شرایط کمکهای دو جانبه مندرج در پیمان دوستی ۱۹۷۸ شوروی - افغانستان، که بازگشت نیروهای شوروی را تحت شرایط خاص اجازه می داد، پیشنهاد کردند. به گفته کورنینکو، گورباچف توانست از همان آغاز جلو این طرح ماجراجویانه را بگیرد.^{۶۱}

متعاقب آن شواردنا دزه از سه اقدام نجیب الله برای گریز از چنگ معاهدات حمایت کرد؛ اما گورباچف در هر سه مورد مخالفت ورزید. از جمله آناتولی چرنیایف در این رابطه می نویسد که کابل در اکتبر ۱۹۸۸ خواستار حمله هوایی شوروی علیه نیروهای مسعود شد. همچنین به گفته یاکوفلف، شواردنا دزه در بازگشت از کابل در مورد تقاضای دولت افغانستان برای همکاری یک گروه نظامی شوروی در شکستن محاصره ای در قندهار، فشار می آورد. چرنیایف در این رابطه معتقد بود که نجیب الله دامی گذاشته بود، روسها نتوانند افغانستان را ترک کنند. چرنیایف سپس با گورباچف تماس گرفت و او با یاکوفلف و شواردنا دزه کنفرانس تلفنی برگزار کرد،

و بگو مگوی چهار نفره شروع شد؛ ما مداوم به یکدیگر حمله می کردیم. گورباچف گوش می داد و جوابهایش برای من و یاکوفلف مفید بود. از دهان شواردنا دزه و راجی بچه گانه ای بیرون می ریخت که با همه نظامی مخلوط بود. من [چرنیایف] با تندی و خشونت به میان سخن او دویدم:

«چرا بیشتر اشتباه کنیم؟ منطق این کار کجاست؟ ما باز هم نخواهیم توانست نجیب الله را نجات دهیم. این طرح علیه تمام سیاستهای ما است...»،
[شواردنا دزه] «شما آنجا نبوده اید، آناتولی سرگیویچ؛ اما من بوده ام؛ شما نمی دانید ما ظرف ده سال گذشته آنجا چه کرده ایم. نجیب به من گفت که اگر او یکسال دیگر دوام آورد، برای همیشه خواهد ماند».

«و شما این حرف را باور می کنید؟ و برای همین شما حاضرید گروه حمله را به میدان نبرد بکشانید؟ تا توافق ژنو را که خود شما امضا کرده اید، نقض کنید؟»

گورباچف گفتگوها را قطع کرد، و بعد از مشورت با فرماندهی عالی نظامی، سرانجام تصمیم به عدم مداخله گرفت. اما ظرف سه ماه، محاصره جلال آباد، شواردنا دزه یک بار

دیگر به شدت از تقاضای نجیب‌الله در مورد حمله هوایی حمایت کرد. کریچکف و ژنرال‌ها نیز پشت سر او بودند. این بار گورباچف، خواستار برگزاری اجلاس اضطراری پولیت‌بورو شد تا با قاطعیت بگوید که «من مطلقاً با این حمله هوایی مخالفم و تا زمانی که دیرکل هستم، اجازه نخواهم داد حرفهایی را زیر پا گذاریم که در مقابل تمام دنیا بیان کرده‌ایم... مگر ما وقتی تصمیم به خروج گرفتیم، نمی‌دانستیم به کدام سو می‌رویم؟ آیا شرط امضای ما در ژنو این بود که نجیب‌الله حفظ شود؟»^{۶۲۹}

گورباچف با قبول عقب‌نشینی کامل، علی‌رغم تصمیم ایالات متحده در ادامه کمک به مجاهدین، به اقدامی مخاطره‌آمیزتر از آن دست زد که هنگام اعلام تصمیمش به خروج، در ۸ فوریه، پیش‌بینی کرده بود. پذیرش "توازن مثبت" این مخاطره را که رژیم کمونیستی کابل بتواند به حیات خود ادامه دهد، شدیدتر کرد. گورباچف اساساً تصمیم گرفت که این ریسک را بپذیرد، چرا که اولویتهای جدید در زمینه سیاست داخلی و خارجی چنین چیزی را اقتضا داشت. ساختار توافق ژنو نیز، این تصمیم‌گیری را برای او آسان‌تر می‌کرد. او می‌توانست خود را متقاعد کند که رژیم کابل طی فرایند خروج بر سر قدرت خواهد ماند، اما اینکه بعد از آن بماند یا سقوط کند، به عهده خود آن بود.

مذاکرات ژنو از همان آغاز بر این فرض استوار بود که نباید انتظار داشت اتحاد شوروی حاضر به از بین رفتن حکومتی شود که به خاطر دفاع از آن مداخله کرده بود. در تحلیل نهایی، همین جایگاه مستحکم معاهدات در "واقع‌گرایی سیاسی" بود که عقب‌نشینی را ممکن ساخت.

فصل یازدهم

آخرین موانع پشت سر گذاشته می‌شود

دیه گو کوردووز

I

برای برجسته کردن این واقعیت که تنها یک مسئله - تنظیم جدول زمانی برای خروج نیروهای شوروی - لاینحل مانده است، در آغاز سال ۱۹۸۷ متن کاملی از پیش‌نویس توافق تهیه کردم که علامت "امگا"ی بزرگی در اول هر صفحه آن چاپ شده بود. (حرف بیست و چهارم و آخرین الفبای یونانی؛ آخرین مورد از سری)

این سال با موجی از فعالیتهای دیپلماتیک شروع شد. در اول ژانویه نجیب‌الله از سوی نیروهای شوروی و افغانستان اعلام آتش‌بس کرد. تنها چند روز بعد شواردناوزه به کابل رسید و یعقوب‌خان به ایران، عربستان سعودی و چین سفر کرد. آرماکوست و همچنین معاون وزیر خارجه شوروی "آنا تولی کوالیف" با رئیس‌جمهور ضیاء‌الحق در اسلام‌آباد به طور جداگانه گفتگو کردند. گفتگوهای کوالیف و ضیاء‌الحق، بین یعقوب‌خان و شواردناوزه در مسکو ادامه پیدا کرد. "عبدالوکیل" وزیر خارجه جدید افغانستان، به دهلی نرفت و سلطانعلی کشتمند، نخست‌وزیر سفری به مسکو انجام داد. دور بعدی مذاکرات ژنو - که قرار بود در ۱۱ فوریه برگزار شود - به تقاضای پاکستان برای تسهیل جریان مشورتها، تا ۲۵ فوریه به تعویق افتاد.

اعلام آتش‌بس نجیب‌الله در سال جدید - که عملی شدن آن بستگی به تصمیم متقابل از سوی جنبش مقاومت داشت - در پی نشستهای او در دسامبر ۱۹۸۶ در مسکو صورت گرفت و به عنوان برداشتن قدمی در جهت مصالحه ملی توصیف شد. نجیب‌الله گفت که

آتش بس از طریق گفتگو به مخالفین دنبال می شود: «ما نمی خواهیم گروههای مختلف سیاسی، میانه روها، سلطنت طلبها و رؤسای دسته های ضد حکومت فعال در خارج کشور را نادیده بگیریم».^۱

رهبران پیشاور بلافاصله دعوت نجیب الله به آتش بس را رد کردند. سخنگوی ائتلاف هفتگانه به آژانس "فرانس پرس" گفت که مجاهدین «با این دام گمراه نمی شوند» و «ما تا سقوط نجیب و تأسیس یک حکومت کاملاً اسلامی در افغانستان، به جنگ ادامه خواهیم داد».^۲

حکومت پاکستان از ابراز نظر رسمی در این رابطه خودداری می کرد و به نظر می رسید که قصد دارد موضع محتاطانه و دقیق در پیش گیرد. اما وزارت خارجه امریکا آشکارا دعوت نجیب الله را رد کرد. یک سخنگوی رسمی دولت به یونایتد پرس گفت: «ما به دنبال اقدام عملی هستیم و نه صدور اعلان».

نشریه داون کراچی در ۵ ژانویه از یعقوب خان نقل قول کرد که تغییرات مثبتی در موضع اتحاد شوروی راجع به افغانستان، پیش آمده است. در ادامه مقاله آمده بود که اکنون از مجاهدین و ایالات متحده انتظار می رود با پاکستان مشورت نمایند؛ چرا که در صورت به تأخیر افتادن توافق منافع سیاسی و ملی این کشور در معرض مخاطرات عظیمی قرار خواهد گرفت.

رهبران مقاومت در پاسخ ثانوی به طرح آتش بس، اظهار داشتند که آنها هرگز با "یک دست نشاندۀ شوروی" مذاکره نخواهند کرد، اما حاضرند «مستقیماً با شورویها گفتگو کنند».^۳ وقتی سخنگوی وزارت خارجه پاکستان گفت که این کشور «تلاشهای واقعی برای مصالحه را مورد حمایت قرار خواهد داد، اما بعید می داند، پیشنهاد آتش بس اخیر کابل توسط آنها بی پذیرفته شود که برایشان ارائه شده است، مگر اینکه موضوع به خروج مرتبط شود»، به نظر می رسید به مقاله داون عکس العمل نشان داده شده است. سخنگو افزود که پاکستان درباره طرح اظهار نظر نمی کند؛ چرا که «این مسئله در فرایند صلح ژنو مورد بحث و مذاکره قرار نگرفته است».^۴

طبق ارزیابی واشنگتن پست^۵ طرح صلح نجیب الله یک اقدام مستقل نبود، بلکه بخشی از طرح وسیع تر روسها به شمار می رفت. این گفته با سفر شواردنادزه و "آنا تولی

دوبری نین" - سفیر شوروی در واشنگتن و مشاور وقت گورباچف در مسایل خارجی - به کابل در پنجم ژانویه بیشتر تقویت شد. اظهارات شواردناده بعد از این گفتگوهای محرمانه هنگام ترک کابل حاکی از آن بود که مصالحه ملی در واقع به خروج نیروهای شوروی منجر خواهد شد.^۶ اگرچه من در جریان مذاکرات نبودم، به نظر من اظهارات خوشبینانه شواردناده جدای از اطمینان دادن به غرب، دادن این پیام به رهبران کابل بود که شورویها به ترک افغانستان مصمم هستند.

سفر آرماکوست با همراهی "روبرت اوکلی"، کارشناس مسایل افغانستان در شورای امنیت ملی، به اسلام آباد نتایج مبهم مشابهی داشت. در همین زمان نجیب‌الله در یک سخنرانی با حضور تعداد زیادی از روزنامه‌نگاران غربی گفت که خروج کامل روسها بستگی به پذیرش آتش‌بس از سوی رهبران مجاهدین دارد.

در این زمان دولت پاکستان تحت فشار سنگین داخلی قرار داشت. کشور در معرض تهدید بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی - آشوبهای کراچی و جاهای دیگر - قرار گرفته بود که به سبب آن، آوارگان افغان سرزنش می‌شدند. گسترش بی‌رویه قاچاق مواد مخدر و اسلحه به موازات جریان پولهای هنگفت از طرف غرب به سوی گروههای مقاومت پیش می‌رفت. علمای مذهبی افغان خواستار حمایت از بنیادگراهای پاکستان شدند و تنش‌های مذهبی رو به افزایش بود. ترس از آن وجود داشت که اگر جنگ به درازا بکشد، نسل بچه‌های بی‌خانه و متعصب اردوگاههای آوارگان - مانند لبنان - برای تروریسم مورد استفاده قرار گیرند. هنگامی که هند، با استناد به تجمع نظامی پاکستان در طول مرز مشترک در نواحی پنجاب و کشمیر نیروهایش را در این خطوط به حالت آماده‌باش درآورد، تنش‌های بیشتری بین دو کشور بوجود آمد.

احزاب جهادی هفتگانه در ۱۷ ژانویه [با اجتماع] در ورزشگاهی خارج از پشاور، یکبار دیگر طرح آتش‌بس را رد کردند و متعهد شدند که مبارزه را تا خروج کامل نیروهای شوروی ادامه دهند. گلبدین حکمتیار گفت: «این نمایش وحدت تمام امید شوروی برای ایجاد شکاف در صفوف مجاهدین را از بین برد». رهبران مجاهدین پاسخ پاکستان به ابتکارات حکومت افغانستان را مورد انتقاد قرار دادند. رادیو و تلویزیون دولتی پاکستان این اجتماع مجاهدین را نادیده گرفته، به جای آن به سفر معاون وزیر

خارجه شوروی "کوالیف" به اسلام آباد توجه زیادی نشان داد. آرماکوست را پس از سفرش به پاکستان دیدم؛ او اظهار نگرانی کرد که شورویها در صدد هستند ارائه جدول زمانی را تا حصول توافق در مورد مصالحه [ملی] به تأخیر اندازند. به نظر او بین موضع آمریکا در مورد حکومت جدید در افغانستان و رویکرد مصالحه ملی شورویها تفاوت عمیقی وجود داشت. او پیشنهاد کرد که این موضوع با کسی مانند ظاهرشاه که با هر دو طرف رابطه داشته باشد، مورد بحث قرار گیرد تا وی به عنوان یک میانجی بین طرفین عمل کند.

در نیویورک و در آغاز سال به طرف روسی جدیدم معرفی شدم. سفیر "رولند تایمربایف" که به معاونت نماینده دائم شوروی در سازمان ملل منصوب شده بود. واسیلی سا فرونچوک توسط دبیرکل به یکی از معاونتهایش منصوب شد که به طور سنتی یک مقام روسی عهده دار آن می شد. تایمربایف دیپلمات ورزیده ای بود و در اولین دیدار به من گفت که به نظر او اشغال افغانستان یک اشتباه فاحش بوده است.

در ۲۴ ژانویه به همراه پرز دکوئیار، نیویورک را به مقصد کویت به منظور شرکت در پنجمین اجلاس کنفرانس اسلامی ترک کردم. در ساختمان مجللی جای داده شدیم. دولت کویت برای اجلاس کنفرانس مجموعه ای از پیشرفته ترین ساختمانها و استراحتگاهها را ساخته بود. در سویی که در اختیار من قرار داشت همه چیز آن وارداتی بود؛ به نظر می رسید تلاش ویژه ای صورت گرفته است که گرانترین اقلام هر جنس، از میل گرفته تا حوله، خریداری شود. برای باغچه های محوطه، گلهایی از پاریس آورده شده بود.

طبق معمول ملاقاتی بین دبیرکل و ضیاء الحق ترتیب داده شد. ضیاء تلاش می کرد تا روابط خود را هم، با آمریکاییها و هم با شورویها، عالی نشان دهد. او براساس دیدار با کوالیف و آرماکوست اظهار امیدواری کرد که یک "معجزه" ممکن است به زودی اتفاق بیفتد.

صبح روز بعد در حال قدم زدن به طرف ساختمان کنفرانس، یعقوب خان را نزدیک در ورودی و در حال گفتگو با چند تن از رهبران مجاهدین - که برای شرکت در کنفرانس آمده بودند - دیدم. با همه آنها دست دادم و با افغانها صحبت های صمیمانه ای داشتم.

زمانی یکی از آنها مرا کنار کشید و گفت: «آقای کوردووز! بعضی از ما فکر می‌کنیم ضرورت دارد به زودی همدیگر را ببینیم». اما مشکل این بود که فقط "بعضی" از آنها حاضر به دیدار رسمی با من بودند. در حال صحبت در جستجوی عکاسی بودم که صحنه را ثبت کند، اما کسی در اطراف دیده نمی‌شد. معمولاً وقتی آدم به آنها نیاز دارد، نمی‌تواند پیدایشان کند.

در حال قدم زدن در اطراف باغهای وارداتی مرکز کنفرانس با یعقوب خان در مورد مشکلاتی که با آن مواجه بودیم، گفتگو می‌کردم؛ مشکل اصلی فقدان اعتماد بین طرف‌ها بود. یعقوب خان خودش بر آن بود که روسها جدی هستند و به طور کلی در جهت درست حرکت می‌کنند، اما دیگر مقامات حکومتش این را باور ندارند. او با شورویها هم عقیده بود که حکومتی قابل قبول‌تر در کابل شکل گیرد. او توضیح داد؛ اگر پاکستان مطمئن شود که اتحاد شوروی واقعاً علاقه‌مند به ایجاد حکومتی است که ح.د.خ.ا در آن ضرورتاً نقش مسلط بازی نکند، پاکستان آماده است "چینی را بشکند" (اصطلاحی که بعدها تبدیل به یک حرف رمز بین ما شد). منظور او کاهش کمک به مقاومت برای مجبور کردن رهبران آنها به همکاری برای تشکیل یک حکومت ائتلافی بود. اما به نظر، او ضیاء الحق و بعضی از نزدیکترین مشاورانش به صداقت شورویها معتقد نبودند و واشنگتن کمتر از آنها به روسها یاور داشت.

اظهارات یعقوب خان مرا بیشتر متقاعد کرد که از آغاز سال جدید تلاش ما در جهت حل سیاسی قضیه افغانستان در دو مسیر باید حرکت کند؛ یکی تکمیل نهایی توافق و دیگری تشویق فرایند مصالحه ملی.

در بازگشت به نیویورک، توقف کوتاهی در لندن داشتم و در آنجا با نماینده بریتانیا در امور افغانستان دیدار کردم. او گفت که دولتهای اروپایی کم‌کم باور می‌کنند که شورویها به دنبال توافق هستند.

در ۹ فوریه با رایموند سامرینس و "ولادیمیر کولسنیکف" وارد مسکو شدیم و فردای آن با ورتسلف دیدار خصوصی داشتم. او گفت که پاکستانی‌ها به سادگی برای توافق آماده نمی‌شوند. آشکار بود که شورویها از پاکستان خواسته بودند که "چینی را بشکند" ولی یعقوب خان نپذیرفته بود.

روز بعد با شواردناده دیدار کردم؛ او از نتیجه گفتگو با یعقوب خان اظهار نومی‌دی کرد. یعقوب خان دوراه پیش روی او گذاشته بود: جدول زمانی کوتاه و ابقاء نجیب‌الله، یا جدول زمانی بلندمدت و برکناری او. شواردناده با عصبانیت افزوده بود، «راه سوم نیز وجود دارد: نجیب‌الله قدرت را در دست نگهدارد و ما نیز بمانیم». او سپس به من گفت که موضع پاکستان حکایت از تصمیم امریکاییها برای تحقیر روسها دارد. او افزود، «آنها به چیزی کمتر از فلج کردن شوروی راضی نمی‌شوند، سرنوشتی که خود آنها در ویتنام گرفتار آن شده بودند». به شواردناده، ورتسلف و کوزیروف گفتم که تنها یک جدول زمانی مورد توافق، می‌تواند ایالات متحده را متقاعد نماید که اتحاد شوروی صادقانه می‌خواهد نیروهایش را از افغانستان خارج کند. آنها با من مشاجره نکردند، اما چند بار تکرار نمودند که توافق به طور مؤثر اجرا نخواهد شد مگر اینکه تمام طرف‌های ذی‌دخل، افغانها را وادار به تشکیل یک حکومت جدید در کابل نمایند.

پیامی از دکتر "آرماند همر" دریافت کردم که مرا به آبارتمان در مسکو دعوت کرده بود. در نیویورک او را دیدم که قصد داشت با ریگان دیدار کند و سفری به اسلام‌آباد و مسکو داشته باشد. از او خواسته بودم که با ضیاءالحق و ریگان گفتگو کرده و از آنها بخواهد تا از نفوذ خود برای ترغیب رهبران مجاهدین در جهت ایجاد یک دولت فراگیر استفاده کنند، بدون اینکه فشار بر خروج نیروهای شوروی ظرف مدت زمانی کوتاه را کاهش دهند. او موضوع را با آنها در میان گذاشته بود، اما هیچ کدام چیزی نگفته بودند. پس از آن مسکو را بدون کسب نتیجه خاصی از سفرم ترک کردم. از این بابت پاکستان را مقصر می‌دانستم. اگر هرکسی احساس می‌کرد که باید حکومت جدیدی در کابل شکل گیرد، اصرار روسها در این مورد که تمام طرف‌های ذی‌نفع همکاری کنند، غیر معقول نبود.

آرماکوست گفت که مشکل اصلی اصرار شوروی در این مورد است که مصالحه ملی با رژیم موجود «سازمان داده شود» و به ایجاد ائتلاف با نقش مسلط ح.د.خ. ا.بی انجامد. خاطرنشان کردم که شورویها چنین چیزی به من نگفته‌اند و حاضر نیستند توضیح کاملی درباره نیات خود بدهند، چرا که راه‌حل مسایل داخلی افغانستان را جزو مأموریت من نمی‌دانند؛ اما آنها مکرراً گفته‌اند که حکومت جدید باید بی‌طرف باشد. او به سادگی

تکرار کرد که مصالحه ملی باید توسط "شخصی" سازمان داده شود که مورد احترام همه طرف‌ها باشد. وقتی پرسیدم که آیا منظور او از چنین کسی شاه سابق است، وی تلویحاً این حرف را تأکید کرد.

قبل از حرکت به مقصد ژنو با سفرای جامعه اروپا دیدار داشتم. به آنها گفتم که هنوز شکل‌گیری یک ائتلاف مشخص نیست. از این نگران بودم که در ژنو با وضعیت "مرغ و تخم مرغ" مواجه شویم؛ اتحاد شوروی در مرحله اول شکل‌گیری حکومت جدید را لازم بداند و ایالات متحده تأکید کند که ابتدا باید روی جدول زمانی توافق صورت گیرد. شاید از نظر عملی حق با شوروی از نظر سیاسی با امریکا باشد. اما تا زمانی که هر دو بر موضع خود تأکید نمایند، توافقی در کار نخواهد بود.

II

در ۲۵ فوریه دور جدید مذاکرات ژنو شروع شد. این اجلاس به طور رسمی هفتمین اما واقع نهمین دور مذاکرات از ژوئن ۱۹۸۲ بود. اولین بار با "عبدالوکیل" وزیر خارجه جدید رژیم کابل دیدار کردم. او دوست نزدیک و همکار سیاسی نجیب‌الله و سیاستمداری جسور بود که اغلب با رهبری حزب نیز درگیر می‌شد. به نظر می‌رسید او در شغل جدیدش راحت نیست، اما مصمم بود تواناییهای خود را در مواجهه با مسایل پیچیده دیپلماتیک را نشان دهد. در اولین ملاقات او نکاتی را مطرح کرد که مهمترین آنها مسایل مرزی و مشارکت ایران در مذاکرات بود. تصور آنی من این بود که او در نظر دارد بحث بر سر جدول زمانی را به تأخیر بیندازد. استراتژی کلی من در طول سالهای گذشته جدا کردن موضوع جدول زمانی خروج از دیگر موضوعات، به عنوان تنها مسئله حل نشده بود؛ به همین جهت مایل نبودم راجع به سایر مسایل باب بحث را دوباره بگشایم. به کوزیروف شکایت کردم ولی به نظر می‌رسید که او هم با وکیل، مشکل دارد.

یعقوب‌خان در راه ژنو توقف کوتاهی در مسکو داشت و به من گفت که گفتگوهایش با شورویها دوستانه و در مورد مصالحه ملی بوده است. (او هم سعی داشت نشان دهد که این موضوع در حوزه کار من نیست.)

وکیل برایم روشن کرد که برای بحث در مورد مصالحه ملی آماده نیست و سپس یک

جدول زمانی ۲۲ ماهه برای خروج پیشنهاد کرد. او خاطر نشان کرد که این آخرین امتیازی است که حکومتش می تواند بدهد.

یعقوب خان ابتدا خونسرد بود و از نیاز به تحمل و بردباری طرفین سخن گفت، اما در روزهای بعد ناراحت و عصبانی شده بود و گفت که اگر بنا است هر کس چیزی را مطرح کند، پاکستان نیز چنین کاری می تواند. از آن جمله او موضوع مشورت با مجاهدین را پیش کشید و سپس گفت که طرح کابل در مورد جدول زمانی غیر قابل قبول است.

متعاقباً در روزنامه ای گزارش یک روزنامه نگار هندی را خواندم؛ براساس آن "عبدالقادر خان" مدیر برنامه هسته ای پاکستان گفته بود که این کشور بمب اتمی در اختیار دارد و این حرف بلوایی در هند و پاکستان ایجاد کرده بود.

به هر حال پاکستانی ها کاملاً آشفته بودند؛ چرا که از زمان شروع دور حاضر مذاکرات چندین مورد حمله جنگنده های افغانستان به نقاط مرزی پاکستان گزارش شده بود. یعقوب خان به مطبوعات گفت که کابل تعمداً قصد دارد مذاکرات را به مخاطره اندازد. کوزیروف در آن مرحله تأیید کرد که طرح وکیل قابل تغییر نیست. او گفت که در صورت عدم همکاری پاکستان با ترویج مصالحه ملی، ممکن نیست شوروی جدول زمانی ارائه کند. این همان دعوای "مرغ و تخم مرغ" بود که دوباره به راه می افتاد.

یعقوب خان در این مرحله شدیداً عصبانی بود، چون براساس گزارشها، جدول خروج ۲۲ ماهه ای توسط شوارندادزه ارائه شده بود. او به من اطلاع داد که می خواهد به دولتش پیشنهاد بازگشت به اسلام آباد را بدهد. اما من به کوزیروف گفتم که می خواهم با ورتسلف - سرپرست و مدیر دیپلماسی شوروی در امور افغانستان و مسئول هیأت نمایندگی شوروی در مذاکرات خلع سلاح - دیدار کنم. به ورتسلف گفتم که توافق در مورد یک جدول خروج کوتاه برای تشویق ایالات متحده و پاکستان جهت همکاری، مفید خواهد بود. او گفت که افغانها و پاکستانی ها "روش (چانه زنی) بازاری" در پیش گرفته اند و از من خواست که سعی کنم پاکستانی ها را به افزایش مدت زمان پیشنهادی شان متقاعد نمایم. (در مقابل) قرار شد او افغانها را تشویق به دادن امتیاز دیگری کند.

در دیدار با وکیل - که به نظر می رسید از ملاقات من و ورتسلف بی اطلاع است - بر

فصل هشتم

«خشونت طلبان»، «معامله گران» و پروسترویکا

سلیگ اس. هاریسون

میخایل گورباچف از همان آغاز دربارهٔ ماجراجوییهای برژنف در افغانستان شک و تردید داشت. او در سال ۱۹۸۰ با این امر که هزینه نیازمندیهای اقتصادی در داخل به طور روزافزون صرف جنگ شود، مخالفت ورزید. او در سال ۱۹۸۳ هنگام دیدار از کانادا به میزبان رسمی اش وزیر کشاورزی، «ایوگن ولن»، گفت که جنگ [افغانستان] یک اشتباه بود.^۱ بنابراین تعجب آور نبود که گورباچف در آوریل ۱۹۸۵ - تنها یک ماه پس از تصاحب قدرت بعد از مرگ کنستانتین چرنینکو - به دفتر سیاسی حزب دستور داد، سیاست شوروی در قبال افغانستان را به طور محرمانه مورد بازنگری قرار دهند. او بعدها اظهار داشت: «پولیت بورو وضعیت را قاطع و بی طرفانه مورد بررسی قرار داد. ما از همان زمان شروع به جستجوی راهی برای خروج کردیم».^۲

گورباچف طی سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ محتاطانه زمینه خلاصی را مهیا کرد. او همان طور که پایه های قدرتش را تحکیم می کرد، قاطعانه در صدد حل و فصل بحران از طریق مذاکره برآمد. او در آغاز با عناصر انعطاف ناپذیر دفتر سیاسی مواجه بود که هنوز به پیروزی نظامی اعتقاد داشتند و بنابراین ابتکارات دیپلماتیک خود را با سیاست گسترش محدود نظامی همراه کرد. «الکساندر یاکوفلف» مشاور برجسته سیاست خارجی وی در این رابطه اظهار داشت: «از همان اوایل او می دانست که روسها باید از افغانستان خارج شوند. اما مجموعه نظامی - صنعتی مخالف او بودند؛ آنها در جنگ منافع داشتند. او به آنها اجازه داد آنچه می خواهند انجام دهند، اما بر خلاف آنچه گفته شده، او خودش

نماینده وقت شوروی - خاطرنشان کردم که کمک در تشکیل یک حکومت جدید برای پیشرفت مذاکرات ضرورت دارد. در آن گفتگو اولین بار من به "مصلحه ملی" اشاره کردم که متعاقباً نجیب‌الله این اصطلاح را مورد استفاده قرار داد و اکنون تعبیر یاد شده در نگاه غرب یک شعار کمونیستی به شمار می‌آید. به او گفتم: بر این فرض واقفم که به عنوان یک مقام بین‌المللی نباید نقشی در این زمینه داشته باشم. در آن موقع احساس می‌کردم که در صورت عدم تسهیل گفتگوهای بین‌افغانی، دعوای "مرغ و تخم مرغ" دوباره پیش خواهد آمد. نکات یاد شده را به کوزیروف گوشزد کردم.

کوزیروف در این مورد چیز خاصی نگفت ولی برداشت او این بود که جدول زمانی خروج ۱۸ ماهه آخرین پیشنهادی است که قبل از رسیدن مصالحه ملی به نتایج ملموس، می‌توان انتظار داشت. من تأکید کردم که اگر ایده مصالحه ملی توسط رژیم کابل با ح.د.خ. سازمان داده شود، غیرقابل قبول خواهد بود، و نمی‌توانیم در این شرایط از پاکستان انتظار داشته باشیم که "چینی را بشکند" و از طرف دیگر، در این صورت ایالات متحده همچنان نسبت به نیات روسها بدبین باقی می‌ماند.

کوزیروف با سکوت حرفهایم را گوش می‌داد، اما وقتی گفتم این یک اشتباه است که رئیس پلیس مخفی را به ریاست حکومت منصوب کنیم، میان حرفهایم دوید که "جرج بوش" ریاست سیا را به عهده داشت، اما حالا نامزد ریاست جمهوری امریکا شده است. به او گفتم که سه گروه از افغانها باید در شکل‌گیری حکومتی با قاعده‌های وسیع مشارکت داشته باشند: ح.د.خ.؛ رهبران آوارگان و مجاهدین؛ و افغانهایی که در بقیه جاها - اروپا، عربستان سعودی و ایالات متحده - زندگی می‌کنند. دسته اخیر عمدتاً تکنوکراتهایی بودند که در حکومت‌های قبل از انقلاب [کودتای ثور ۱۳۵۷] خدمت می‌کردند و درست یا اشتباه، هم توسط نجیب‌الله و هم رهبران مقاومت، "سلطنت طلب" توصیف می‌شدند. علاوه بر آن، افغانهایی وجود داشتند که داخل هیچ کدام از دسته‌بندیهای فوق نمی‌شدند؛ مانند آنهایی که در کابل به سر می‌بردند و عضو ح.د.خ. نبودند.

پیشنهاد کردم که برای شروع گفتگو، یک اجلاس مرکب از هسته‌های اصلی و محور گروههای فوق و توسط فردی که برای همه طرف‌ها قابل قبول باشد، برگزار شود. من از

ظاهر شاه نام بردم که البته برای بعضی از رهبران مجاهدین قابل پذیرش نبود، ولی او باید رسماً متعهد می‌شد که به دست آوردن ریاست در حکومت آینده را مدنظر ندارد. به نظر من، این اجلاس فرایند برگزاری "لویه جرگه" سنتی را تسهیل می‌کرد، و تصمیم‌گیری در مورد ایجاد یک حکومت ائتلافی را مقدور می‌ساخت.

به نظر می‌رسید که کوزیروف جذب ایده من شده است. او پس از چند دقیقه تفکر گفت که بهتر است اولین اجلاس در ژنو برگزار شود. اما پیدا بود که او هم قبول دارد تا افغانها تشویق به انجام کاری نشوند، صرف طرح مصالحه ملی راه رسیدن به توافق را هموار نخواهد کرد.

در بازگشت به نیویورک دریافتم که پیشنهاد جدول زمانی هیجده ماهه این تصور را ایجاد کرده است که توافق ممکن و حتی قریب‌الوقوع است. با بازگشت "هنری کیسینجر" از مسکو این تصور بیشتر تقویت شد. واشنگتن پست در ۲۷ فوریه از کیسینجر نقل قول کرد که او از یک مقام ارشد کمونیست پرسیده بود، آیا ممکن است در حالی که یک حکومت کمونیستی در شرف سقوط قرار گیرد، شورویها فقط ناظر آن باشند؟ او پاسخ داده بود که حکومت کابل کمونیستی و حتی به معنی واقعی کلمه سوسیالیستی نیست. به نظر نویسنده مقاله، این نشانه یک تغییر دامنه‌دار در سیاست خارجی شوروی بود که بیشتر از تمام برنامه‌های اصلاحات داخلی گورباچف برای امریکا اهمیت داشت.

برای دیدار کیسینجر در ۲۴ مارس به دفترش رفتم. او تمام گزارشهای منتشر شده در مورد سفرش را تأیید کرد و به من گفت که افغانستان اکنون یک مسئله درجه دوم برای شورویها شده است. به نظر او مشغولیت ذهنی شدید آنان در شرایط فعلی، "ابتکار دفاع استراتژیک ریگان (جنگ ستارگان)" بود. از نظر او آزمودن نیت روسها برای ایالات متحده ضروری بود. به عقیده او، من باید همچنان روی مسکو فشار می‌آوردم تا جدول زمانی کوتاهتری ارائه کند و مسئله مصالحه ملی را به خود افغانها واگذار می‌کردم. از او پرسیدم که آیا جدول زمانی یکساله برای ایالات متحده قابل قبول است؟ او پاسخ داد که این جدول نباید طولانی‌تر از این باشد. به او گفتم ما با دعوی "مرغ و تخم مرغ" در مذاکرات سروکار پیدا کرده‌ایم؛ چرا که شورویها می‌خواهند قبل از ارائه جدول زمانی کوتاه، شاهد شکل‌گیری یک دولت ائتلافی در کابل باشند. کیسینجر پاسخ داد که «آنها

درست می‌گویند» و افزود که ایالات متحده نباید در ارتباط با حکومت کابل شرطی بگذارد و فقط لازم است روی خروج فوری تأکید کند.

با شاه محمد دوست که اکنون نماینده افغانستان در سازمان ملل شده بود - و از هنگام منصوب شدن به این پست احساسی مانند یک تبعیدی سیاسی داشت - دیدار کردم. او بر این نظر بود که نجیب‌الله حاضر است بهای زیادی برای شکل‌گیری یک دولت ائتلافی بپردازد. او گفت که نجیب‌الله حتی درگیر شدن ظاهرشاه در قضیه را نیز در نظر گرفته است و ورود او در هر زمانی به کابل خوشامد گفته خواهد شد. او همچنین به من اطمینان داد که بسیاری از افغانها مانند آنها که در اروپا زندگی می‌کنند، به عضویت حکومت ائتلافی پذیرفته خواهند شد، اما در غرب [درباره رژیم کابل] پیشداوری منفی وجود داشت؛ در پاکستان هم برخی از مقامات به چیزی جز نابودی رژیم کابل راضی نمی‌شدند.

میخایل آرماکوست در اواسط مارس جهت هموارکردن راه برای گفتگوهای ابرقدرتها به مسکو سفر کرد. او گفت که در ارتباط با مسئله افغانستان شاهد تغییراتی در مسکو در مورد صورت‌بندی مصالحه ملی بوده و روسها قبول کرده‌اند که دیدگاههای جنبش مقاومت را نادیده نگرفته و برای آنها که در رژیم سابق بوده‌اند، از جمله سلطنت‌طلب‌ها، نقش قائل شوند. او خاطر نشان کرد که موضوع توانایی حکومت کابل برای سرپرستی مصالحه ملی چیزی است که امریکا و شوروی هنوز بر سر آن اختلاف نظر دارند.^۹ وقتی ارزیابی آرماکوست را خواندم احساس کردم که مکانیسم پیشنهادی من برای مصالحه ملی دقیقاً با شرایط و نیازمندیهای منطبق است که او در مسکو تشخیص داده است. وقتی به دیدار او رفتم، گفت که آشکار است شورویها تصمیم به خروج از افغانستان گرفته‌اند و پیشنهاد جدول زمانی هیجده ماهه نیز، نشانه انعطاف آنها است.

آرماکوست در مسکو تصدیق کرده بود که آخرین موضع شوروی در مورد جدول زمانی مفید است و نیز اینکه افغانهای خارج از کشور باید در فرایند مصالحه ملی مشارکت داده شوند. او در همان حال خاطر نشان کرده بود که این جدول هنوز هم خیلی طولانی است، و دیگر آنکه ریاست نجیب‌الله بر فرایند مصالحه ملی قابل قبول نیست.

متقابلاً شورویها تأکید کرده بودند که ح.د.خ.ا یک "واقعیت موجود" است و جنبش مقاومت مجبور است با رژیم کابل وارد مذاکره شود. متقابلاً آرماکوست موضع امریکا را تکرار کرده بود که «یکی از طرف‌های جنگ داخلی نمی‌تواند فرایند ائتلاف را سازمان داده و آن را رهبری کند»؛ بنابراین یک ترکیب بی‌طرف باید این مهم را به عهده می‌گرفت. شورویها خاطر نشان کرده بودند که شاه سابق می‌تواند نقشی در فرایند مصالحه ملی داشته باشد، بدون اینکه بخواهد بر آن ریاست کند.

در این مرحله وجود اختلافات بین ایالات متحده و پاکستان را بیشتر دریافتم. برای امریکا خروج نیروهای شوروی به طور تردیدناپذیر بر هر چیزی تقدم داشت. به نظر می‌رسید که واشنگتن تا زمانی حاضر به ماندن رژیم نجیب‌الله است که سد راه یا باعث تأخیر خروج شوروی نشود. ایالات متحده مبتنی بر این فرض عمل می‌کرد که پس از خروج، رژیم سریعاً سقوط خواهد کرد. پاکستان به این اندازه مطمئن نبود و ترجیح می‌داد محتاطانه بازی کند. احتمالاً دلیل رفتار یعقوب‌خان در ژنو همین بود. روابط ایالات متحده و پاکستان در نتیجه انتشار یک سری گزارشها - درست یا نادرست - حاکی از اینکه پاکستان در آستانه کسب توانایی هسته‌ای قرار دارد، تنش‌زا باقی ماند. ارسال کمکهای جدید و تقاضای السلام آباد برای هواپیماهای "آواکس" (سیستم کنترل و هشدار هوایی)، به عنوان مقابله با حملات هوایی دولت افغانستان به نقاط مرزی پاکستان، با مخالفت‌های بیشتری در کنگره مواجه شد. در این رابطه نیویورک تایمز طی مقاله‌ای نوشت که از سرگیری کمکها، تعهد امریکا در مورد منع گسترش سلاحهای اتمی را نقش بر آب خواهد کرد. ظاهراً هر دو کشور نمی‌توانستند برای اتخاذ یک موضع مشترک نسبت به بحران افغانستان به تفاهم برسند. از سوی دیگر پاکستان در شکل روابط خود با رهبران مجاهدین مردد به نظر می‌رسید. به گفته آرماکوست، یعقوب‌خان بعد از آخرین دور مذاکرات، با رهبران مجاهدین دیدار نکرده بود و نشانه‌های ناراحتی و تنش بین آنها مشاهده می‌شد.

برای گفتگو با یعقوب‌خان که همراه با نخست‌وزیر، جونجو، در ادامه یک سفر اروپایی در بلژیک بسر می‌برد، عازم بروکسل شدم. آنجا بر نیاز به گفتگوی بین‌الافغانی تأکید کردم و تذکر دادم که بسیار مهم است اگر ترتیبات سفر ظاهرشاه به پاکستان فراهم

شود. این موضوع را نیز متذکر شدم که شورویها نسبت به نیات پاکستان بدگمان هستند و نقش سازمان ملل تلاش در جهت افزایش اعتماد متقابل طرف‌ها نسبت به فرایند مصالحه ملی است. یعقوب خان بدون اینکه اظهارنظری کند، ترتیب ملاقات مرا با جونجو داد.

نخست وزیر، بعد از صحبت‌های من، گفت که بعضی از رهبران مجاهدین با شاه سابق مخالف هستند، در عین حال هر وقت او به اسلام‌آباد بازگردد، توجه دولت را نسبت به این مسئله معطوف خواهد داشت. احساس کردم که او و دیگر اعضای هیأت پاکستانی، ملاقات مرا اولین قدم در جهت "شکستن چینی" [کاهش کمک به مجاهدین جهت وادار کردن آنها به پذیرش ائتلاف] ارزیابی کردند. یعقوب خان و جونجو هر دو پیشنهاد کردند که طی هفته‌های آینده دوباره در اروپا همدیگر را ببینیم و عکس‌العمل رهبران مجاهدین را ارزیابی کنیم. من بر اهمیت تسریع در کارها تأکید کردم؛ یعقوب خان هم به من اطمینان داد که قبل از پایان سال به توافق دست خواهیم یافت. احساس کردم بذره‌های تفاهمی که بین طرف‌ها پاشیده‌ام نتیجه خواهد داد.

IV

وقتی چند هفته بعد از دیدار با جونجو، از هیچ کدام از طرف‌ها چیز تازه‌ای نشنیدم، خوش بینی‌هایم کاهش یافت. شواهدی وجود داشت که هر کدام آنها با مشکلات جدی مواجه شده‌اند؛ تایمر بایف و سافرونچوک حدس می‌زدند که گفتگوهای بین مسکو و کابل تاکنون به نتیجه نرسیده است. شهنواز اظهار داشت که تنش‌های مداوم بین واشنگتن و اسلام‌آباد در مورد "مسایل هسته‌ای"، با پیچیدگی شدید مواجه شده است؛ اگرچه دولت امریکا مداوماً در تلاش بود که به مخالفت کنگره با ارسال کمک‌های جدید فایق آید. همچنین بین حکومت پاکستان و رهبران مجاهدین تنش‌های مداوم وجود داشت. فرایند دیپلماتیک ظاهراً دوباره با بن‌بست مواجه شده بود.

بنابراین در اوایل ماه مه تصمیم گرفتم دوباره به اسلام‌آباد و کابل سفر کنم، اما هر دو دولت با سفر من مخالفت کردند. تایمر بایف و سافرونچوک شدیداً عصبانی بودند. آنها به من گفتند که عبدالوکیل توصیه مسکو در مورد موافقت با سفر مرا نادیده گرفته است و

نیز متذکر شدند که وضعیت در کابل روبه وخامت است. مسکو و کابل در مورد اقداماتی که برای به نتیجه رسیدن توافق ضروری می‌دانستند، توافق کرده بودند؛ اما اکنون رهبری کابل از اجرای آنها سرباز می‌زد. گزارشهای واشنگتن پست در این زمان حاکی از رشد اختلاف روزافزون در حزب حاکم و مخالفت با فرایند مصالحه ملی بود. از یک دیپلمات اروپای شرقی نقل قول شده بود که دسته‌بندی و مشکلات زیادی در داخل حکومت وجود دارد و افراد زیادی با سیاست جدید موافق نیستند. بعضی‌ها می‌ترسند شغل و حتی زندگی خود را [در صورت تحقق سیاست جدید] از دست بدهند و برخی دیگر می‌خواهند که هیچ کاری با مخالفین و کسانی که به خارج رفته‌اند، نداشته باشند.^{۱۰}

"ستفن وایزمن" در نیویورک تایمز گزارش داد که «به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران، انفجار سه بمب در مکانهای مملو از مقامات روس و افغان، توسط مخالفان داخلی ح.د.خ. سازمان داده شده است. این انفجارها مقارن با عزیمت ناگهانی بیرک کارمل [به شوروی] در چهارم ماه مه - ظاهراً به دلایل پزشکی - اتفاق افتاد. دیپلماتها در کابل بر این نظر بودند که به احتمال زیاد کارمل از صحنه حذف شده و دیگر کانونی برای نارضایتی در حزب و حکومت وجود نخواهد داشت».^{۱۱}

درباره عزیمت کارمل خبرهای ضد و نقیضی وجود داشت؛ به گفته بعضی‌ها، نجیب‌الله کارمل را در فرودگاه بدرقه کرده بود. دیگران بر این نظر بودند که کارمل به نوعی تبعید حقت‌بار به اتحاد شوروی مجبور شده است. گزارش دیگری حاکی از آن بود که کارمل به توطئه‌چینی علیه نجیب‌الله پرداخته و به کمک برادرش محمود بریالی و دیگر حامیانش، یک کشمکش داخل حزبی را سازمان داده است. همچنین شایعاتی وجود داشت که وی با مجاهدین در ارتباط شده و نجیب‌الله حکم دستگیری او را داده است. طبق این شایعه، او در مقابل سفارت چین دستگیر شده بود.^{۱۲}

بدون توجه به صحت و سقم این گزارشها، کاملاً روشن بود که تلاشهای نجیب‌الله برای شروع فرایند مصالحه ملی، بروز آشفتگی در حزب و حکومت را به دنبال داشته است. به نظر می‌رسید که شورویها از عهده کنترل شرایط موجود بر نمی‌آیند. زندگی در کابل هم برای نظامیان و هم افراد غیرنظامی شوروی مشکل و مشکل‌تر می‌شد. گشتی‌های مسلح شوروی در تمام مراکز داد و ستد - از جمله در خیابان مشهوری که

فروشگاههای جواهرات و اشیاء عتیقه کابل در آن قرار داشت - به دلیل خطر حملات مخالفین افزایش پیدا کرده بود. شورویها دیگر در کوچه‌های باریک و تاریک بازارهای سنتی کمتر رفت و آمد می‌کردند.

در همین حال، روابط شرق و غرب به طور منظم رو به توسعه داشت، در مسکو و واشنگتن صحبت از "دوران جدیدی در روابط امریکا - شوروی" بر سر زبانها بود. اما هنگامی که شولتز وزیر خارجه امریکا در آوریل از مسکو دیدار کرد، دو ابرقدرت در ارتباط با مسئله افغانستان اتهامات سختی علیه یکدیگر وارد کردند.

شولتز به طور بی سابقه‌ای در تلویزیون شوروی ظاهر شد و در مورد افغانستان، پاسخهای صریح و مستقیم به پرسشهای خبرنگاران داد. مقامات وزارت خارجه امریکا بعد اظهار کردند که تمام گفته‌های وزیر خارجه به روسی ترجمه نشد. شولتز در یک مورد گفته بود: «افغانها» می‌خواهند شما افغانستان را ترک کنید. آنان نمی‌خواهند نیروهای نظامی شما آنجا باشند؛ و این، تبدیل به یک جنگ خانمان‌برانداز شده است... آنان خواهان صلح با شما هستند؛ آنان نمی‌خواهند شما کشورشان را در اشغال داشته باشید». مصاحبه‌کننده گفت که توقف جریان روبه رشد تسلیحات به مخالفین، بهترین راه برای تسهیل بازگشت نیروهای شوروی از افغانستان است، «و من به شما، جناب وزیر، اطمینان می‌دهم و این را در حضور میلیونها تماشاچی که اکنون به سخنان ما گوش می‌دهند می‌گویم، که این آرزوی شدید تمام مردم شوروی است».^{۱۳}

یعقوب‌خان یک بار دیگر عازم واشنگتن شد.^{۱۴} گفته شد که منظور او از سفر، تقاضای دوباره هواپیماهای آواکس بوده است. اما موضوعات مطرح در این زمان، تصمیم حکومت برای رسیدن به توافق، دیدگاههای رهبران مجاهدین و نوع راه حل سیاسی مورد قبول ایالات متحده بود.

هنگامی که با یعقوب‌خان در هتل محل اقامتش "مدیسون" دیدار کردم، بسیار ناراحت به نظر می‌رسید. به گفتگوهایمان در بروکسل اشاره کردم و اینکه آیا پیشرفتی در مذاکرات با رهبران مجاهدین به وجود آمده است یا خیر. او گفت: رهبران در تلاش برای تشکیل یک "شورا" هستند و به نظر می‌رسد که در مورد نقش ظاهرشاه متفق‌القول نیستند. او افزود: «ما حاضر نیستیم چینی را بشکنیم، بدون اینکه واقعاً موضع اتحاد

شوروی را بدانیم». احساس کردم گفتگوهای او با شورویها نتیجه‌ای دربر نداشته است و به این نتیجه رسیدم که ادامه گفتگوهایمان بیهوده است. این دیدار بیشتر از ۱۵ دقیقه طول نکشید.

برای دیدار با آرماکوست مستقیماً به وزارت خارجه رفتم. او به من گفت که یعقوب‌خان بسیار آشفته است، چرا که در مذاکره در مورد "آواکس" با مشکلات بسیاری مواجه شده است. او معتقد بود که جنبش مقاومت، با یا بدون پشتیبانی پاکستان، در خلاف جهتی حرکت می‌کند که قبلاً مورد بحث ما قرار گرفته بود. آرماکوست از من خواست که شورویها را برای گفتگو با پاکستانی‌ها ترغیب کنم و من خاطر نشان کردم که اگر بدانیم پاکستانی‌ها چه می‌خواهند، چنین کاری آسان‌تر خواهد شد. اکنون زمان آشفتگی، بی‌تصمیمی و بن‌بست بود. جنگ شدت یافته بود و حداقل در شش ولایت افغانستان جنگهای شدیدی گزارش می‌شد. مجاهدین موشکهای استینگر و بلوپایپ بیشتری به دست آورده بودند. تعرضات مرزی جنگنده‌های افغانستان به روستاها و نقاط مرزی پاکستان رو به افزایش بود و پاکستانی‌ها - بدون داشتن آواکس چند هواپیمای جنگی را شکار کرده بودند. افغانها هم در کابل و هم در پشاور کشمکشهایی با هم داشتند. یعقوب‌خان در تلاش برای به دست آوردن آواکس بود و با شورویها نیز به نتیجه‌ای نرسیده بود. وکیل سرگرم دیدار از پایتختهای کشورهای دوست بود. یک دیپلمات غربی به من گفت: «روسها دوست دارند از افغانستان خارج شوند اما نمی‌دانند چگونه؟ و ما در غرب می‌خواهیم به آنان کمک کنیم، اما ما هم نمی‌دانیم چگونه». تصمیم گرفتم به مسکو بروم و ببینم که آیا شورویها نظر جدیدی دارند یا نه.

V

این یک سنت شده بود که هر گاه رهبری جدید در شوروی بر سرکار آید، در زودترین فرصت دبیرکل سازمان ملل برای مذاکرات دامنه‌دار در مورد مسایل جهانی به مسکو دعوت شود. اما میخائیل گورباچف این سنت را شکست و دو سال بعد از بدست گرفتن قدرت، دبیرکل را برای دیدار رسمی از شوروی دعوت کرد. دبیرکل پس از آن تصمیم گرفت علاوه بر اتحاد شوروی از دو جمهوری دیگر شوروی که عضو سازمان

ملل نیز بودند، دیدار کند. دولتهای غربی و چین که همواره عضویت "بیلوزوسی" و "اوکراین" را به عنوان دولتهای جداگانه در سازمان ملل زیر سؤال برده بودند از این تصمیم استقبال نکردند.

در ۲۳ ژوئن در کنار دبیرکل و با همراهی ورتسلف از ژنو به سوی مسکو حرکت کردم. در راه ورتسلف به من گفت که از بابت آشفتگی حاکم بر کابل و نافرمانی آن نگران است. به گفته او، افغانها به زمان احتیاج داشتند که مسایل خود را سروسامان دهند و اختلافات برخاسته از هنگام شروع به کار نجیب الله، روی طرحهای مصالحه ملی را حل کنند. این طرحها هنگام دیدار شواردناوزه از کابل در ابتدای سال مورد موافقت رژیم قرار گرفت. او گفت که پاکستان و ایالات متحده با وسایل مختلف بر سر راه این تلاشها کارشکنی می کنند. او معتقد بود که باید به نجیب الله مهلت داد، تا تماسهایش با بخشهای گوناگون مخالفین نتیجه دهد. از نظر او اگر وضعیت به همین شکل ادامه می یافت، رسیدن به توافق در آینده نزدیک ممکن نبود. ورتسلف چندین بار تکرار کرد که وقتی که تصمیم دولت شوروی برای خروج از افغانستان قطعی بود، موضع پاکستان و ایالات متحده مسکو را متحیر کرده بود. او قصد داشت در اولین فرصت با آرماکوست دیدار کند.

به ورتسلف گفتم: در آغاز روند مذاکرات در ۱۹۸۲ احساس کردم که پاکستان و چندین کشور غربی با توافق احتمالی به شدت مخالف هستند. در آن زمان بسیاری از حلقات، منافع سیاسی و مالی خاصی در ادامه بحران داشتند. هنگامی که اتحاد شوروی خروج را به تشکیل حکومت ائتلافی در کابل مشروط کرد، آنان به این نتیجه رسیدند که با تضعیف مصالحه ملی می توان مانع توافق شد یا آن را به تأخیر انداخت؛ و افزودم، شخصاً احساس می کردم که آرماکوست به شدت تلاش دارد تا مقامات شکاک در کنگره و جاهای دیگر را متقاعد کند که اتحاد شوروی صادقانه می خواهد از شر افغانستان خلاص شود. به نظر من دیدار ورتسلف با آرماکوست ضروری بود.

پس از توقیف کوتاه در فرودگاه مسکو عازم "مینسک" پایتخت بیلوروسی شدیم. بعد از دو روز توقف و دید و بازدید، به سوی "کیف" پایتخت اوکراین حرکت کردیم و پس از دیدارها، سخنرانیها و بازدید از راکتور اتمی "چرنوبیل"، در ۲۸ ژوئن برای دیدارهای

رسمی به مسکو بازگشتیم. در این سفر دیدارهای طولانی با مقامات روسی داشتم. "بلونگوف"، نماینده شوروی در سازمان ملل، سافرونچوک و "ولادیمیر کولسنیکف" نیز از نیویورک با ما آمده بودند. استنباط کردم که تلاش روسها برای سازمان دادن به طرح مصالحه ملی افغانها با شکست مواجه شده است. لیست مفصلی از اتهامات علیه پاکستان و ایالات متحده به من ارائه شد. آنچه بیشتر مرا نگران کرد دریافتن این نکته بود که وضعیت کابل، باعث ایجاد اختلاف میان رهبران شوروی بر سر قضیه خروج از افغانستان شده است. ارتش شدیداً تأکید داشت که نباید خروجی در کار باشد، چرا که این اقدام باعث راه افتادن حمام خون در کابل خواهد شد.

گورباچف تلویحاً فهماند که اکنون زمان خوش بینی نیست. او در گفتگو با پرزدکوئار به نظر می‌رسید علاقه‌مند به دیگر موضوعات به خصوص خلع سلاح است و هنگامی که پرزدکوئار موضوع افغانستان را مطرح کرد گورباچف به این بحران به مثابه چیزی که مشکلات عظیمی برایش به وجود آورده است، اشاره کرد. او تأکید کرد، اهمیتی ندارد که «افغانها تصمیم بگیرند شاه داشته باشند یا امپراطور».

گورباچف پس از آن اظهاراتی کرد که برای مذاکرات بعدی من در واشنگتن مفید بود. او گفت که افغانها باید رژیم دلخواه خود را انتخاب کنند و اتحاد شوروی خوشحال خواهد شد، اگر آنها تصمیم بگیرند یک حکومت "بی طرف" داشته باشند که با اتحاد شوروی "دشمن نباشد". این اظهارات مهم بود چرا که این اولین بار بود اصطلاح "بی طرف" توسط رهبر شوروی به جای "غیر متعهد" - که همیشه سوءظنهائی را برمی‌انگیخت - مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ همچنین به این دلیل که او بجای "دوست" گفت "دشمن نباشد" و این دو از نظر کیفی کاملاً متفاوت بودند.

او با اشاره به جدول زمانی خروج گفت که از نظر فنی اتحاد شوروی می‌تواند "بسیار سریع" نیروهایش را خارج کند، اما "دوستان" بسیاری در آسیا و آفریقا اظهار خواهند کرد که شوروی راه آسان را برگزیده و پشت سر خود حمام خون برجای می‌گذارد. گورباچف تذکر داد که ایالات متحده از حضور نیروهای شوروی در افغانستان برای بی‌اعتبار کردن سیاست خارجی شوروی بهره برداری کرده است، اما هرگاه پیشرفتی در مذاکرات ژنو پیش آمده، این کشور مانعی ایجاد نموده است. به نظر او تا زمانی که

رهبران مجاهدین از اعتراف به واقعیت رژیم کابل سرباز می‌زنند، برای افغانها غیرممکن است که روی ایجاد یک حکومت ائتلافی به توافق برسند و راه را برای توافق ژنو باز کنند.

پس از این دیدار آژانس خبری شوروی، تاس، اعلامیه‌ای رسمی منتشر کرد که در آن در رابطه با افغانستان آمده بود:

مسئله افغانستان مورد بحث قرار گرفت. از تلاشهای نماینده شخصی دیرکل سازمان ملل قدردانی شد. طرف‌ها خاطرنشان کردند که فرایند توافق هم در زمینه‌های داخلی و هم خارجی شروع شده است. میخایل گورباچف اظهار امیدواری کرد که این مسایل در آینده نزدیک به نتیجه برسد. او گفت: «تنها آرزوی ما این است که افغانستان یک دولت بی طرف، مستقل و دوست اتحاد جماهیر شوروی باشد و نه پایگاهی برای فعالیت خصمانه که امنیت همسایگان را تهدید کند».

این اولین بیانیه رسمی شوروی بود که قبول داشت بحران افغانستان دو جنبه داخلی و خارجی دارد. اهمیت مطلب آن بود که بسیاری از بوروکراتهای روسی وابسته به مکتب قدیمی، موضوعات داخلی یک کشور را خارج از مأموریتم ارزیابی کرده و درگیر شدن من در آن زمینه‌ها را، زیر سؤال می‌بردند.

در بازگشت از مسکو به شهنواز، تایمریاف، شاه محمد دوست و آرماکوست گفتم که در مذاکرات با بن بست مواجه هستیم. به نظر می‌رسید طرف‌های ذی‌دخل به دلایل مختلف قادر نیستند تصمیمی بگیرند که برای به نتیجه رسیدن توافق ضرورت داشت. به آرماکوست (و رابرت اوکلی عضو شورای امنیت ملی که همراهش بود) گفتم که شورویها در کابل با وضعیت بسیار دشواری مواجه شده‌اند و قادر نیستند تأثیر تعدیل‌کننده‌ای بگذارند.

در چنین شرایطی که در کابل آشفتگی ادامه داشت و وضعیت در پیشاور متشنج‌تر شده بود، بروز یک سری رخدادها، جدید، امیدواریهایی به من داد. در ۱۹ ژوئیه نجیب‌الله دیداری اعلام نشده از مسکو داشت. طبق گزارشهای نیویورک تایمز و کریستین ساینس مونیتور، او گفته بود که آماده است از قدرت کنار رود.^{۱۵} گورباچف در مصاحبه با روزنامه اندونزیایی "مردکا" گفت که آمادگی دارد از جدول زمانی کوتاه برای

خروج حمایت کند. ۱۶ ولادیمیر کولسنیکف که بعد از من به نیویورک بازگشت، گفت که شورویها سعی می‌کردند افغانها را وادار به تقاضای برگزاری دور جدید مذاکرات نمایند. گفتنی است، گورباچف در این زمان نیروهای شوروی را از مغولستان خارج کرد. تنها هنگامی که شورویها تفسیر تاس از مصاحبه "مردکا" را به من نشان دادند، پی بردم که فرود آمدن هواپیمای کوچک "ماتیاس راست" - خلبان جوان آلمانی - در میدان سرخ پس از طی بیش از ۴۰۰ مایل در داخل قلمرو شوروی به چه میزان برای فرایند دیپلماتیک قضیه افغانستان حیاتی بوده است. در نتیجه این رویداد حیرت انگیز که تنها یکماه قبل از سفرم به شوروی اتفاق افتاد، "الکساندر کولدانف" فرمانده "فرماندهی دفاع هوایی" از مقام خود برکنار شد و پولیت‌بورو، نیروهای دفاعی را به خاطر "بی‌توجهی غیرقابل تحمل" سرزنش کرد. مارشال "سرگئی سوکولف" که طرفدار گورباچف نبود، بناچار از وزارت دفاع استعفا داد و ژنرال "دیمیتری یازوف" که اخیراً توسط رهبر شوروی به مسکو انتقال یافته بود، جانشین وی شد. از آنجا که یازوف خارج از گود سلسله مراتب نظامی قرار داشت. ترفیع غیر منتظره او به مثابه بی‌اعتنایی به مقامات ارشد نظامی تلقی شد و این نشان می‌داد که گورباچف می‌خواهد اقتدار خود را در موضوعات نظامی اعمال کند.

VI

روزی در سال ۱۹۸۴ و در یکی از خیابانهای نیویورک به شخصی برخوردی که به عنوان یک افغان تقاضای صحبت با مرا کرد و به دعوت او در یک رستوران قرار گذاشتیم او به من گفت که یکی از بستگان ظاهرشاه است و احساس می‌کند که خانواده سلطنتی باید در حل سیاسی بحران افغانستان نقش اساسی بازی کند. از آنجا که این دوست افغانم عضو یک سازمان بین‌المللی بود، و هنوز هم هست، لازم ندیدم نامش فاش شود و از این لحاظ او را "برادرزاده" عنوان خواهم کرد. "برادرزاده" در دیدار بعدی - به دعوت من - به تحلیل وضعیت افغانستان از زمان سقوط ظاهرشاه در ۱۹۷۳ پرداخت. او تأکید کرد که افغانستان یک جامعه قبیله‌ای بود و شاه به طور سنتی نماد وحدت ملی محسوب می‌شد. اکثریت مردم از ظاهرشاه بیزار نبودند. به نظر او، افغانها

به طور وسیع تشخیص می دادند که شاه سعی کرده بود در یک جامعه عقب مانده یک سلطنت پیشرفته از نوع مشروطه را حاکم کند و همچنین تغییرات اقتصادی و اجتماعی به وجود آورد. او معتقد بود که در شرایط پس از خروج روسها شاه سابق تنها [شخصیت] افغان است که می تواند یک فرایند سیاسی قابل پذیرش برای اکثریت مردم افغانستان را هدایت کند. برادرزاده توصیه کرد که درباره این موضوع با ظاهرشاه صحبت کنم و علاقه مند بود ملاقاتی را در رم با او ترتیب دهد.

به "برادرزاده" گفتم، در آغاز مذاکرات به شورویها تذکر داده بودم که فرایند مصالحه ملی باید بخشی از راه حل بحران افغانستان از طریق مذاکره باشد. توسعه چنین فرایندی جزو مأموریت من نبود، اما انتظار داشتم که در زمان مناسب بتوانم از نفوذ خود در جهت ترغیب جناحهای رقیب افغان برای پیدا کردن یک راه حل سیاسی استفاده نمایم.

همچنین خاطرنشان کردم که درگیر شدن من در تلاش برای توافق روی جنبه های داخلی مناقشه، نامناسب به نظر می رسید؛ چرا که مقامات سازمان ملل اصولاً از نظر شغلی محدودیت داشتند و باید خود را از دخالت در حوزه اقتدار داخلی دولتهای عضو، دور نگه می داشتند. به هر حال تأکید کردم که می خواهم با او و دیگر افغانها در تماس باشم تا شورویها و پاکستانی ها را در ارتباط با راهها و وسایل ترویج مصالحه ملی تشویق کنم.

پس از آن من و "برادرزاده" هر چند گاه با یکدیگر دیدار می کردیم. او چند بار مرا به خانه اش در اروپا دعوت کرد و من او را در جریان بسیاری از مسایل کلی روند مذاکرات، گذاشتم. یک بار با شوشتوف از نقش احتمالی شاه سابق در فرایند مصالحه ملی پرسیدم. او فقط لبخند زد و گفت: «پس شما می خواهید سیاستگذار پشت پرده باشید؟» من توضیح دادم که این ایده برای شورویها کاملاً غیر قابل قبول نیست.

پس از مذاکرات ماه فوریه، هنگامی که شورویها طرح جدول زمانی ۱۸ ماهه را ارائه کردند و به دنبال گفتگوهایم با کلیه طرف ها درباره طرح احتمالی برای سرعت بخشیدن به روند مصالحه ملی، بحثهای زیادی درباره "موضوع ظاهرشاه" صورت گرفت. به گزارش احمد رشید در ایندپندنت لندن، رهبران مقاومت درباره این موضوع اختلاف داشتند؛ گفته می شد چهار گروه بنیادگرا از ائتلاف هفتگانه شدیداً مخالف ظاهرشاه

بودند، در حالی که رهبران "میانه‌رو" حاضر بودند نقشی برای او در نظر بگیرند. احمد رشید نوشت؛ بنیادگرایان می‌دانستند که ظاهرشاه از طریق "جرگه" سنتی حمایت به دست خواهد آورد، در حالی که علمای بنیادگرا با داشتن عقاید اسلامی، اتکاء به کمکهای خارجی، و در عین حال فاصله گرفتن از ساختار سنتی قبیلوی، در چنین جرگه‌ای پایگاه اجتماعی مستحکمی نداشتند.

شاه سابق در مصاحبه‌ای با اشیگل گفته بود که هر مصالحه‌ای تنها در چارچوب یک راه حل سیاسی می‌تواند تحقق پذیرد؛ و من در این مسیر، حاضرم بدون هیچ شرطی به کشورم خدمت کنم. ۱۷ بدنبال آن او در مصاحبه با بی.بی.سی نیز به اظهارات مشابهی پرداخته بود. شایعاتی وجود داشت که مقامات پاکستانی، امریکایی و روسی با شاه سابق در رم دیدار کرده‌اند. تنها آرماکوست اعتراف کرد که چنین گفته‌هایی صحت دارد. گورباچف در ۲۰ ماه مه به خبرنگار نشریه "یونیتا" ی رم گفت که او با اقدام رژیم کابل برای یافتن شریک [در ائتلاف] در میان افغانهای مهاجر، و حتی در بین آنانی که در کشور خود شما هستند، مخالفتی نمی‌کند؛ این اظهارات، همه را شگفت زده کرد. سخنان او بسیار جذاب و در عین حال صریح بود؛ گورباچف آشکارا از شاه سابق می‌خواست که او را در جلوپله‌های خانه‌اش جستجو کند. چند روز بعد نجیب‌الله طی جلسه کمیته مرکزی حزب اشاره ویژه‌ای به ظاهرشاه کرد. به نوشته "کریستوفر واکر" در تایمز لندن، اظهارات نجیب‌الله با تصویب و نیز تشویق حامیانش در کرملین ارائه شد. به نظر واکر یکی از منظوره‌ای ارائه این پیشنهاد، گسترش اختلاف بین گروههای هفتگانه بود.

احساس کردم که اکنون، زمان برای اقدام شاه سابق مساعد شده است. در توقف کوتاهی که در لندن داشتم، با "برادرزاده" تماس گرفته و به او گفتم که برای سفر به رم آماده‌ام. او با حرارت قول داد که با شاه سابق تماس بگیرد. تصمیم گرفتم سفرم کاملاً محرمانه صورت گیرد. در ۲۹ ژوئیه به رم رسیدم. "برادرزاده" پیشنهاد کرد که به جای رفتن به ویلای ظاهرشاه، او را در آپارتمان ژنرال عبدالولی خان، پسرعمو و دامادش ملاقات کنیم. به گفته بسیاری از افغانها، او در زمان ظاهرشاه قدرت دوم و نزدیکترین مشاور شاه بود. همچنین گفته می‌شد که وی در کودتای ۱۹۷۳ (علیه ظاهرشاه) دست داشت.

ظاهر شاه آن موقع ۷۲ سال داشت. او با چهره حکمران ۴۰ ساله یک کشور ظاهر شد. مهربانی و غرور ویژه افغانها در او مشاهده می شد. او را به وضوح بیشتر اهل نظر یافتم تا عمل، و هنگامی که او از بحران صحبت می کرد به این نتیجه رسیدم که کمتر از آنچه مطبوعات نشان داده بودند، او به پیچیدگیهای وضعیت آشنا است.

ما به فرانسوی گفتگو کردیم. در آغاز من مروری بر مذاکرات داشتم. او و ولی خان درباره موضوع توضیحاتی داده و بخصوص در مورد مواضع پاکستان سخن گفتند. من تأکید کردم که زمان برای حرکت در جهت مصالحه ملی مناسب است. خاطر نشان کردم که ظاهر شاه در این زمینه باید یک نقش تاریخی بازی کند و افزودم، حیف است برداشتن قدمهایی را به تأخیر بیندازیم که بسیاری از افغانها انتظار آن را می کشند. به هیچ وجه نباید تصور کنیم که او به نفع یا به دستور شورویها، امریکاییها یا هر کس دیگری عمل می کرد. سپس من طرحی را تشریح کردم که طرف هایم با سکوت توأم با رضایت نسبت به آن عکس العمل نشان داده بودند. طرح مستلزم شرکت فعال او در انجام آن بود و این با سفر او به پیشاور به منظور به نمایش درآوردن حمایت وسیع مهاجرین از وی آغاز می گشت. ظاهر شاه بسیار مشتاقانه توضیح داد که او در سال ۱۹۷۳ کناره گیری کرد، تا مانع پیش آمدن وضعیت رنج آور و تأسف بار برای مردمش شود؛ و این کودتای خانوادگی زمانی اتفاق افتاد که او برای معالجات چشم در ایتالیا به سر می برد. او گفت که از آن موقع تمام رویدادهای مصیبت بار کشورش را با اندوه دنبال کرده است. او می خواست به مردمش در یافتن یک راه حل درست و متعادل کمک کند و استقلال و صلح را به افغانستان بازگرداند.

شاه سابق احساس می کرد که طرح یاد شده میغایر با سنت افغانها نیست، چرا که براساس آن حل قضیه باید توسط خود افغانها و از طریق مشورت و مذاکره صورت می گرفت. به نظر او ایتها رویه هایی بود که افغانها همیشه برای ثبات بخشیدن به آشوبها و حل مناقشات خود از آنها بهره می بردند. در عین حال چنین به نظر می رسید که او مراحل بیشتری برای مشورت و مذاکرات پیش بینی کرده است؛ به عنوان مثال سفر او به پاکستان باید پس از رفت و آمد فرستاده هایش به پیشاور برای اطمینان از مورد استقبال واقع شدن وی، صورت می گرفت. دریافتیم که او درباره عکس العمل گروههای مختلف

افغانستان کاملاً نامطمئن است. عبدالولی مداوماً از من می‌خواست تحقیق کنم که آیا پاکستان برای سفر شاه سابق ویزا صادر خواهد کرد یا نه؟ و من هم قول دادم این کار را انجام دهم.

لازم دیدم خاطر نشان کنم که فرایند سیاسی مورد بحث ما به رهبری و نیز جسارت نیاز داشت. احتیاط لازم بود، اما اگر برای اطمینان از موفقیت هر حرکتی زمان زیادی صرف می‌شد، کل فرایند ممکن بود به تحلیل رود. در این صورت خروج شوروی نیز احتمال داشت به تأخیر افتاده یا کنسل شود. ظاهر شاه به من اطمینان داد که ملاحظات او مبتنی بر اطلاعات از ویژگی‌های افغانها و تجربه طولانی او به عنوان حکمران کشورش بوده است. به هر حال شاه سابق به من صلاحیت داد به طرف‌هایم بگویم که او مایل است در جهت رسیدن به حل سیاسی قضیه، مشارکت جوید و تلاش کند تا دموکراسی اسلامی از نو در کشورش ایجاد شود.

به ژنو بازگشتم و رابط روسی‌ام را در جریان امور گذاشتم. تأکید کردم که بر احتیاط شاه می‌توان چیره شد، در صورتی که دولت متبوع وی و دیگر دولتهای ذی‌دخل قاطعانه‌تر حرکت کنند. پس از بازگشت به نیویورک با همکارانم هم عقیده شدم که مسئله اصلی، نارضایتی یا ناتوانی طرف‌ها از حرکت قاطعانه در جهت ترویج مصالحه ملی است. بنابراین تصمیم گرفتم به جای هر کاری روی طرحی تلاش خود را متمرکز کنم که در ماه فوریه با کوزیروف مورد بحث قرار داده بودم.

عنوان این طرح، "سناریو برای تسریع فرایند مصالحه ملی" بود و در آن متذکر شده بودم که این فرایند باید توسط خود افغانها پیش برود؛ اما از آنجا که نه مکانیسمی برای گفتگوهای بین‌افغانی وجود داشت و نه چارچوب قابل قبول چند جانبه برای مذاکره، این طرح اساساً در نظر داشت ارتباطات را از طریق ایجاد "ترتیبات موقتی برای اطمینان از اجرای مؤثر توافق جامع" تسهیل نماید.

سناریو مکانیسمی برای مصالحه ملی پیش‌بینی می‌کرد که شامل نمایندگان هفت حزب مستقر در پشاور، ح.د.خ.ا و شخصیت‌های برگزیده می‌شد و همه شرکت کنندگان باید به تصمیمات اتخاذ شده، ملتزم می‌شدند. اجلاس مقدماتی که قرار بود در ژنو برگزار شود، تمام موضوعات آیین نامه‌ای را مشخص کرده و مکانیسم پیشنهادی را به

جریان می انداخت. براساس این سناریو، مکانیسم مبتنی بر تفاهم شرکت کنندگان روی این موضوع بود که ترتیبات موقتی در وسیع ترین حد ممکن در نظر گرفته شود، هیچ پست خاص برای حزب خاص تخصیص داده نشود و هیچ حزبی در ترتیبات انتقالی نقش مسلط نداشته باشد.

تصمیم گرفتم سناریو را نخست برای روسها ارائه کنم.

VII

تایمربایف دو هفته بعد با خشنودی آشکار به من گفت که اتحاد شوروی "سناریو" را مورد ملاحظه قرار داده و شما می توانید کار خود را ادامه دهید. او متقاعد شده بود که جو مایوس کننده حاکم بر مسکو طی چند ماه گذشته، شروع به تغییر کرده است. طبق اطلاعات او گورباچف به نجیب الله اطلاع داده بود که افغانها فقط یک سال وقت دارند اختلافات خود را، قبل از خروج ارتش شوروی، حل و فصل نمایند. یک همکار روسی در دبیرخانه سازمان ملل، اظهار داشت که گورباچف به رییس ک. گ. ب. گفته است: «شما در کشاندن پای ما به افغانستان نقش داشتید؛ اکنون شما باید مرا در خروج کمک کنید». همان موقع که پیام را از مسکو دریافت کردم، به شهنواز و شاه محمد دوست (نمایندگان پاکستان و افغانستان در سازمان ملل) گفتم که یعقوب خان و عبدالوکیل (وزرای خارجه دو کشور) را از قضیه مطلع کنند و تمایلم به گفتگو با آنان را به اطلاعشان برسانند. همان موقع ترتیباتی برای دیدار با شخصیت‌های معتبر افغانی در خارج به منظور شرکت آنها در "سناریو" برقرار کردم. همچنین در صدد جلب همکاری چند دولت اروپای غربی برآمدم تا ترتیبات دیدار با رهبران مجاهدین در پشاور را فراهم آورند. سوئدیها خواهان برخورد کاملاً محتاطانه بودند، چرا که از نظر آنان، این رهبران بر سر اغلب موضوعات مطرح در سناریو، بخصوص در مورد نقش احتمالی ظاهرشاه، شدیداً اختلاف نظر داشتند.

با ارسال پیامی ظاهرشاه را در جریان عکس العمل شوروی قرار دادم، و متقابلاً پاسخی دریافت کردم. حامل پاسخ گفت که او به این نتیجه رسیده است و می خواهد شما نیز بدانید، که قبل از توافق روی جدول زمانی، مکانیسمی برای گفتگوهای بین الافغانی

برقرار نخواهد شد. به نظر شاه، افغانهای طرف صحبت او این ملاحظه را داشتند که شروع مذاکرات بدون ارائه شدن جدول زمانی، به مثابه شناسایی رسمی دولت موجود است.

پیام ظاهر شاه مرا بیشتر متقاعد کرد که شورویها قبل از توافق روی جدول زمانی قادر نخواهند بود امریکاییها، پاکستانی‌ها و افغانها را درگیر تلاش جدی برای ایجاد حکومت جدید در کابل نمایند.

از سوی یعقوب خان عکس‌العملی برای قبول پیشنهاد ملاقات دریافت نکردم. شهنواز محرم‌مانه به من گفت که او عنقریب استعفا خواهد داد. او پیش‌بینی کرد که "زین نورانی" جانشین وی خواهد شد. در اواخر اوت با نورانی دیدار کردم و درباره جزئیات سناریو، با این تذکر که چونجو قبلاً آن را تصویب کرده است، توضیحاتی دادم. او تأکید کرد که پاکستان مایل به طولانی کردن زمان مذاکرات نیست، اما در نظر دارد مشورت‌های نزدیک با مجاهدین داشته باشد. پس از دیدار من با چونجو، دولتش سعی کرد رهبران مقاومت را به پذیرش طرح وا دارد، اما دو تن از رهبران بنیادگرا با نقش شاه سابق شدیداً مخالفت کرده بودند.

برای نورانی توضیح دادم که طبق پیش‌بینی سناریو، اجلاس ژنو برداشتن هر گام بعدی، از جمله برگزاری لویه جرگه، را می‌توانست به تصویب برساند. علاوه بر آن به نظر من تشکیل لویه جرگه به کل جریان مشروعیت می‌بخشید، اما کسی باید اجلاس ژنو را برگزار می‌کرد، و اگر پاکستان شاه سابق را قبول نداشت، من کسی را سراغ نداشتم که از عهده این کار برآید. او استدلال کرد که انتخاب‌های دیگری هم وجود دارد و سپس مرا اطمینان داد که ترغیب رهبران هفتگانه برای شرکت در اجلاس ژنو کار دشواری نیست. نورانی چند بار تکرار کرد که مجاهدین به مذاکره با ح.د.خ.ا در یک محیط بی‌طرف موافقت خواهند کرد. وقتی من پرسیدم آیا پاکستان به ظاهر شاه اجازه مسافرت به این کشور را می‌دهد و آیا می‌گذارد آوارگان تصمیم بگیرند که او این فرایند را رهبری کند، او پاسخ داد که زمان اهمیت دارد. او تلویحاً زمان کنونی را برای چنین کاری مناسب ندانست.

چند روز بعد "روشن روان" کاردار، پیامی را از عبدالوکیل به من رساند که حاکی از

تصمیم افغانستان برای برگزاری دور بعدی اجلاس ژنو در اواخر اوت یا اوایل سپتامبر بود. وقتی پیشنهاد را با نورانی در میان گذاشتم او آن را یک حقه و فریب خواند. در همان زمان رویترا این اظهارات "ایگور روگاجف" معاون وزیر خارجه شوروی را گزارش کرده بود که تاریخ دقیق خروج نیروهای شوروی از افغانستان در دور بعدی مذاکرات ژنو مشخص خواهد شد. به نورانی گفتم که این طرح تحت فشار شدید شوروی ارائه شده است. او به پاکستان باز می‌گشت و قول داد هرچه زودتر پاسخ دولتش را برایم بفرستد. غروب آن روز "ورنون والترز" سفیر امریکا را در دبیرخانه سازمان ملل دیدم و مسایل اخیر را با او در میان گذاشتم. او گفت: «روسها می‌خواهند افغانستان را ترک کنند، اما قصد دارند نجیب را حفظ نمایند».

شهنواز با من تماس گرفت و گفت که پاکستان مایل است دور بعدی اجلاس ژنو از هفتم تا نهم سپتامبر برگزار شود. این تاریخ، مورد قبول افغانستان نیز بود. پس از چند ماه عدم فعالیت، برگزاری دور بعدی اثرات مناسبی داشت، اما معلوم نبود به توافق دست یابیم. از سوی دیگر در این زمان هنوز تنشهای قابل ملاحظه‌ای بین واشنگتن و اسلام‌آباد در مورد مسایل هسته‌ای و بین مسکو و کابل روی کشمکش گذشته وجود داشت. پاکستان و افغانستان هیچ کدام مشتاق و آماده برای برگزاری گفتگوها نبودند، و شورویها هیچ اشاره‌ای به تمایل در رسمیت دادن جدول زمانی کوتاه - که گورباچف در مصاحبه‌اش قول آن را داده بود - نکرده بودند.

VIII

قبل از عزیمت به ژنو برای برگزاری دور بعدی مذاکرات، تصمیم گرفتم با آرماکوست دیدار کنم. به او گفتم درباره گفتگوها خوشبین نیستم، چرا که می‌دانم شورویها کابل را مجبور به تقاضای برگزاری دور بعدی مذاکرات کرده‌اند تا بر نیاز به مصالحه ملی تأکید کنند. *پراودا* در ۱۷ اوت انتقادات شگفت‌آوری از سیاستمداران افغانستان کرده بود. ۱۸. بنابراین تأکید ویژه‌ای به تشویق گفتگوهای بین‌افغانی جهت تشکیل حکومتی با قاعده‌های وسیع در کابل کردم. وقتی به طور خصوصی "سناریو" را به آرماکوست نشان دادم، به وضوح تحت تأثیر آن قرار گرفت. او با اشاره به تعبیرات راجع به بی‌طرفی

خاطر نشان کرد که ما برای دستیابی به اینها، زمانی طولانی در تلاش بوده‌ایم. اولین دیدار رسمی ام با عبدالوکیل در ۷ سپتامبر صورت گرفت. به او گفتم پاکستان را تشویق کرده‌ام به ابتکارات کابل به نحو سازنده‌ای پاسخ گوید. او به حملات شدید علیه پاکستان و دشمنی آشکار آن پرداخت. او همچنین گفت که کابل در دور قبلی مذاکرات پیشنهاد خود برای جدول زمانی را مطرح کرده و اکنون نوبت پاکستان است که چنین کاری کند. وی افزود که موضوعات حل نشده دیگری از جمله مسایل مرزی هنوز وجود دارند.

اما یعقوب خان گفت که پاکستان در دور قبلی مذاکرات جدول زمانی هفت ماهه‌ای پیشنهاد کرده است. ما به بحث ادامه دادیم، تا مشخص کنیم که آیا این پیشنهاد یک عکس‌العمل به طرح ۱۸ ماهه عبدالوکیل بوده یا یک پیشنهاد رسمی. عبدالوکیل روحیه بدی داشت؛ چون به اجبار روسها پیشنهاد برگزاری این دور اجلاس را داده بود. یعقوب خان هم به خاطر وضعیت آشفته کشورش ناراحت بود. وزیر خارجه پاکستان در گفتگوی خصوصی به من گفت که توافق روی جدول زمانی باید جنبه واقع‌گرایانه داشته باشد. به نظر او زمان باید طوری تنظیم شود که مخالفت رهبران مجاهدین کاهش داد و بدین ترتیب دولتش بتواند "چینی را بشکند". او خاطر نشان کرد که بحث درباره "سناریو" در این شرایط زمانی بیهوده است و حتی ممکن است نتیجه معکوس بدهد.

همچنین با کوزیروف گفتگوی خصوصی داشتم و از او درباره اظهارات ورتسلف به "ماکس کمپل من" مذاکره‌کننده امریکایی خلع سلاح، در مورد آمادگی روسها برای قبول جدول زمانی یکساله پرسیدم؛ او پاسخ داد که عبدالوکیل این پیشنهاد را به ملاحظه کابل و مسکو خواهد رساند.

چهارشنبه، روز سوم گفتگوها - که همه توافق کردیم آخرین روز باشد - وکیل یک جدول خروج ۱۶ ماهه پیشنهاد کرد. من نوبیدی‌ام را پنهان نکردم. به او گفتم که اطمینان دارم پاکستان تفاوتی بین این دو پیشنهاد (۱۸ ماهه و ۱۶ ماهه) نمی‌گذارد. او با عصبانیت عکس‌العمل نشان داد و خطاب به من گفت که پس از سالها میانجی‌گری نتوانسته‌ام ماهیت موضوع مورد بحث را بفهمم. او فریاد زد: «جدول زمانی خروج موضوع یک حساب ساده نیست، بلکه یک مسئله حساس سیاسی است». او اظهار تأسف کرد که من

قبل از انتقال طرح به طرف دیگر، در مخالفت با آن استدلال کرده‌ام. به آرامی خاطر نشان کردم که مواضع دو طرف را می‌دانستم و سعی داشتم او اثرات سیاسی قابل پیش بینی طرحش را ببیند.

به یعقوب خان گفتم که باید سعی کنیم راهبرد کابل را بفهمیم. احتمال داشت این آخرین قدم برای نزدیکی تدریجی باشد. با توجه به مشکلات حاکم بر کابل ممکن بود بعضی از اعضای رهبری، از جمله وکیل، بخواهند این تصور را به وجود آورند که مذاکرات ژنو به بن‌بست کلی رسیده است.

وقتی پاکستانی‌ها احساس کردند که عبدالوکیل قصد ندارد درباره جدول زمانی، پیشنهاد بهتری ارائه کند، تصمیم گرفتند از این واقعیت که کابل پیشنهاد برگزاری اجلاس حاضر را داده است، بهره‌برداری سیاسی کنند. گفتنی است حکومت پاکستان نیز چندان مشتاق آمدن به ژنو نبود. از گفتگو با یعقوب خان و نورانی به این نتیجه رسیدم که این کشور انتظار به نتیجه رسیدن توافق را ندارد.

کوزیروف به من گفت که ضروری است باز هم پاکستان را به دادن پیشنهاد متقابل ترغیب کنیم. در غیر این صورت مشکل بتوان افغانها را متقاعد کرد که دوباره به ژنو بازگردند. سپس تصمیم گرفتم مذاکرات را به روز چهارم بکشانم. یعقوب خان را دوباره به قدم زدن در باغ دعوت کردم و از او خواستم برای متوقف نشدن جریان مذاکرات، حتی به صورت حرکت آهسته، قدمی برای نزدیکی بردارد. او گفت که چانه‌زدن بیشتر برای او ناخوشایند است.

صبح روز بعد وکیل و یعقوب هر دو، به نظر می‌رسید که مصمم هستند ناراحت و انعطاف‌ناپذیر ظاهر شوند. یعقوب خان با این مقدمه که پاکستان تمایل ندارد این دور مذاکرات را به شیوه نامناسبی به پایان رساند، جدول پیشنهادی قبلی را به ۸ ماه افزایش داد. او افزود که پاکستان با دنبال کردن شیوه "نزدیکی تدریجی" موافق است و انتظار دارد کابل پیشنهاد جدیدی به منظور ادامه مذاکرات ارائه کند. عبدالوکیل بسیار عصبانی بود و انکار کرد که افغانستان شیوه "نزدیکی تدریجی" را به کار گرفته باشد. او را به دیدار خصوصی دعوت کردم اما او، برخلاف شاه محمد دوست، در دفترم نیز مانند دیدار رسمی عصبانی و خشک بود. از او پرسیدم: «چرا بر آنها پیشدستی نمی‌کنید؟» او سئوالم

را برگرداند: «چرا آنها بر ما پیشدستی نمی‌کنند»؟

یعقوب خان طی یک کنفرانس مطبوعاتی در ژنو گفت که این دور مذاکرات ترنند و حقه افغانها بود. اما او پس از بازگشت به اسلام‌آباد، لحن آشتی‌جویانه‌ای در مقابل شورویها در پیش گرفت. وی گفت که توافق نزدیک است و اعتماد و مهارت دیپلماتیک بیشتر، ما را به جدول زمانی مورد نظر خواهد رساند. به نظر او چنین احساسی با تقویت واقع‌گرایی، به شکل‌گیری یک حکومت موقت در آینده کمک می‌کرد. این اظهارات، تحلیل‌گران و مفسران را سردرگم کرده بود.^{۱۹}

IX

چندی بعد از خاتمه مذاکرات ماه سپتامبر، دریافتم که منظوری در برگزاری آن نهفته بوده است. فکر کردم شورویها تنها بعد از آن کاملاً آگاه شده‌اند که نباید قبل از به نتیجه رسیدن توافق، انتظار شروع فرایند مصالحه ملی را داشته باشند. چنین چیزی یک شبه اتفاق نیفتاد، اما نشانه‌های حاکی از حرکت جدید شورویها از ۱۸ سپتامبر برایم آشکار شد؛ زمانی که شواردناده برای دیدار شولتز به واشنگتن رفت. در روزهای آخر سال این مسئله آشکارتر شد.

این دیدار به نظر من پیش‌نیاز رسیدن به توافق در مورد بحران افغانستان بود و نشان داد که ابرقدرتها در ارتباط با موضوعات مهم مطرح میان شرق و غرب، از جمله افغانستان، می‌توانند به یکدیگر اعتماد کنند. به گفته آمارکوست (در ۲۳ سپتامبر)، شواردناده [در این دیدار] روشن کرد که شورویها در بیرون رفتن از افغانستان جدی هستند. او اعتراف کرده بود که وضعیت در کابل مطلوب نیست. به گفته آمارکوست اکنون امریکاییها متقاعد شده بودند که خروج شوروی یک آرزوی واقعی است.

تصمیم گرفتم به ترغیب روسها برای پیشنهاد جدول خروج کوتاه مدت ادامه دهم و همزمان پاکستان را برای تسهیل مصالحه ملی تحت فشار بگذارم. شورویها وقتی وضعیت کابل را مورد بحث قرار می‌دادند، سخت نومید به نظر می‌رسیدند. کوزیروف در ژنو به من گفت که هرچه به آخر سال نزدیک شویم، افغانها بیشتر درخواهند یافت که رویکرد مصالحه ملی آنها شکست خورده است. به گفته تایمرایف، دولتشان کاملاً

متقاعد شده بود که حل معقول مناقشات داخلی افغانستان تنها از طریق اجرای کامل "سناریو" دست یافتنی است.

شواردناوزه طی اجلاس مجمع عمومی موافقت کرد که با یعقوب خان دیدار کند. به گفته یعقوب خان، وزیر خارجه شوروی گفته بود که تلاشهای هماهنگ برای تشویق افغانها برای رسیدن به اجماع نظر، صورت گرفته است. یعقوب خان تأکید کرده بود که توافق روی چارچوب زمانی، به مثابه یک کاتالیزور (عامل شتاب دهنده) برای همه افغانها عمل خواهد کرد، او خاطر نشان کرده بود که نجیب الله به طور کلی برای افغانهایی که کشور را ترک کرده اند غیر قابل قبول است. شواردناوزه با تأکید گفته بود که نه شما و نه ما درباره این موضوعات کاری نمی توانیم، اما ایده های دیگری ظهور کرده است که می تواند به حل قضیه منجر شود.

وقتی یعقوب خان این موضوع را با من در میان گذاشت، به او گفتم که بدون شک منظور شواردناوزه اشاره به "سناریو" بوده است. برای من درک این موضوع مشکل بود که چرا پاکستان به پذیرش آن تمایل نشان نمی دهد. به نظر من اگر کسی قرار بود با آن مشکل داشته باشد باید روسها باشند.

آرماکوست تصدیق کرد که یعقوب خان با وضعیت دشواری مواجه است. به نظر او، وقتی پاکستان متقاعد شده بود که شورویها حاضر به پذیرش ائتلاف بدون نقش مسلط ح.د.خ. هستند، اهرم مهسی در گفتگو با رهبران مجاهدین داشت. پاکستان همچنین می خواست نقش احتمالی ظاهر شاه را با روسها مورد بحث قرار دهد.

هنگامی که وضعیت را با عبدالستار - معاون وزیر خارجه پاکستان - در میان گذاشتم، آشکار بود که مقامات حکومتی بر سر موضعگیری در مقابل رهبران مقاومت و در واقع درباره مسئله وسیع تر یعنی ایجاد حکومت جدید در کابل، اختلاف نظر شدیدی دارند. وزارت خارجه طرفدار "شکستن چینی" (کاهش کمک به گروههای مجاهدین برای وادار کردن آنها به ائتلاف با رژیم کابل) بود. اما ستار تلویحاً اذعان کرد که این خط مشی مورد قبول دیگر بخشهای حکومت نیست.

آشکار بود که ستار می خواست دلایل بیشتری از من بشنود تا ضیاء الحق را به پذیرش "سناریو" به عنوان چارچوب حل معضلی که پاکستان با آن مواجه بود، متقاعد کند. یک بار

او از شهنواز پرسید، آیا ممکن است رهبران پیشاور را به گفتگو با نمایندگان ح.د.خ.ا. متقاعد نماییم؟ او پاسخ داد که آنها احتمالاً چنین کاری را قبلاً انجام داده‌اند.

همچنین دیداری طولانی با "ولادیمیر پتروفسکی" معاون وزیر خارجه شوروی داشتم. پس از تحلیل جامع اهمیت سیاسی توافق روی بحران افغانستان با توجه به سیاست خارجی جدید روسها - از جمله توسعه روابط با ایالات متحده - به پتروفسکی گفتم که ملاحظه دولت متبوع او در جلوگیری از راه افتادن خمام خون در کابل کاملاً معقول است اما در شرایط حاضر قابل باور نیست.

همچنین تصمیم گرفتم با شخصیت‌های بانفوذ مهاجرین افغان دیدار کنم. بعضی از آنها به انواع مشاغل با مهارت فنی پایین مشغول بودند و برخی دیگر به عنوان پزشک و مهندس موقعیت شغلی و وضعیت مالی ممتازی داشتند. سه افغان، بویژه، توصیه‌های جالبی به من کردند: عبدالصمد حامد وزیر سابق پلان (طرح و برنامه) و معاون نخست‌وزیر؛ عبدالستار سیرت، وزیر سابق عدلیه (دادگستری)؛ و عبدالوکیل وزیر سابق زراعت (کشاورزی). با افراد بسیار دیگری از جمله بستگان شاه سابق دیدار کردم که ترجیح می‌دهم نامشان را نگویم. با بسیاری از افراد، از جمله محمدیوسف نخست‌وزیر سابق نیز غیر مستقیم ارتباط برقرار کردم. همه اشغال شوروی را محکوم کرده و مشتاق بودند به کشور بازگردند. همه آنها می‌گفتند که اگر شوروی بیرون برود - و البته باور چندان‌ی به این رویداد نداشتند - همه چیزهای دیگر به راحتی حل خواهد شد.

عبدالستار سیرت چیزی گفت که مرا تحت تأثیر قرار داد؛ «آقای کوردووز! نه همه آنهایی که در داخل کشورند بد هستند و نه همه آنهایی که در خارجند، خوب». این اظهارات باعث شد که متعاقباً نظریه "مسلمانان درستکار" را مورد توجه قرار دهم؛ آنها گروهی از شخصیت‌های برگزیده و مورد قبول همه طرف‌ها بودند که در طول آنچه "سناریو" آنها "ترتیبات انتقالی" توصیف کرده بود، می‌بایست قدرت را در دست داشته باشند. در زمان نشست مجمع عمومی و طی پذیرایی سفیر عربستان سعودی، دیدار کوتاهی با رهبران مجاهدین داشتم. ما موافقت کردیم که به زودی با همدیگر دیدار کنیم. پیش‌بینی مطبوعات درباره خروج احتمالی شوروی و نیز گزارش‌های آنها در مورد مشورت‌های من با افغانها باعث شد سیل نامه‌ها و طومارهای افغانها، بعضی با صداها

امضاء، به سویم سرازیر شد. این نامه‌ها حاوی اظهارات و پیشنهادات آنها در مورد جنبه‌های مختلف توافق، خروج نیروهای شوروی و ایجاد حکومت جدید بود. رئیس حزب دموکراتیک اجتماعی افغانستان "ح.د.ا." چیزهایی را در ارتباط با مسئله نمایندگی مشروع مطرح کرده بود. او اهمیت رهبران هفتگانه مجاهدین - که "اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان" را تشکیل داده بودند - مورد بحث قرار نداده، اما ادعای آنها را که تنها نمایندگان مشروع جنبش مقاومت افغانستان باشند، رد کرده بود. به نظر او بنیادگرایان اعتقاد داشتند که بازگشت حکومت اسلامی تمام مشکلات اجتماعی افغانستان را حل خواهد کرد، و افزوده بود که تفکر و برنامه اقتصادی آنها منحصر به دانستن حکایت‌های قرن هفتم (هجری) است.

در این بیانیه آمده بود که در سال ۱۹۸۰ بیست و دو گروه سیاسی در مقابل اشغال شوروی مقاومت کردند و قدرتهای بین‌المللی حامی گروههای مقاومت، خواستار جنبش مقاومت متحد شده بودند که در میان مردم از مشروعیت برخوردار باشد. رئیس ح.د.ا. افزوده بود:

بدین ترتیب لویه جرگه در پاکستان برگزار شد، تا موضوع نمایندگی مشروع افغانها را عنوان کند. این جرگه نمایندگان از بخشهای مختلف کشور را جذب کرد و از حمایت بسیاری از گروههای مقاومت برخوردار بود. جرگه اما ویژگیهای ملی داشت و به همین دلیل بنیادگرایان مشروعیت آن را نپذیرفتند. متعاقباً حکومت پاکستان ادامه فعالیتهای جرگه را مانع شد و به جای آن، راه حل خود در مسئله نمایندگی افغانها را تحمیل کرد. این دولت، پنج گروه بنیادگرا - که در دهه ۱۹۷۰ روابط نزدیکی با آن برقرار کرده بودند - و دو گروه غیربنیادگرای جدید (جبهه ملی اسلامی و جبهه نجات ملی به ترتیب به رهبری گیلانی و پرفسور مجددی) را برای پر کردن خلاء سیاسی موجود در نظر گرفت که با غیبت اجباری گروههای میانه‌رو - مرقی - ملی ریشه‌دار، مانند ح.د.ا.، به وجود آمده بود.

این رویداد برای گروههای مقاومت افغانستان با جلب حمایت مالی و نظامی را بسیار مشکل کرد. آنها در ادامه نتوانستند با گروههای هفتگانه رقابت نمایند و مجبور شدند که یا به یکی از هفت گروه مدغم شوند یا عملاً مبارزه برای آزادی افغانستان را

کنار گذارند.

ریسرخ.د.ا.ا با تأکید نتیجه‌گیری کرده بود که علاوه بر رهبران هفتگانه ائتلاف، سیاستمداران برجسته و گروه‌های سیاسی عمده دیگری نیز وجود داشتند که از حمایت قابل توجهی در میان افغانها برخوردار بودند. من فکر کردم که "سناریو" می‌تواند آن گروه‌ها را وارد فرایند سیاسی نماید.

گزارش سالانه دبیرکل در مورد افغانستان، پیشرفتهای به وجود آمده در سال ۱۹۸۷ را در برداشت و در آن آمده بود؛ اکنون زمان آن است که افغانها خود قدمهای لازم را در راه فرایند صلح بردارند. گزارش خاطرنشان کرده بود که افغانها آشکارا نگران خودمختاری خود - که یکی از اهداف عمده توافق است - هستند، اما آنها در دست یافتن به مکانیسم قابل قبول مذاکره و تصمیم‌گیری به نتیجه‌ای نرسیده‌اند.^{۲۰}

در ارتباط با نقش پاکستان در تسهیل مصالحه ملی، شهنواز و به نسبت کمتر یعقوب‌خان چنین استدلال می‌کردند که مشکلات داخلی آنها به سادگی قابل حل نیست. به نظر آنها این تصور که دولت پاکستان بتواند به رهبران مقاومت دیکته کند که چه بگویند و چه چیزی انجام دهند، کاملاً غیرمنصفانه است. آنها دوباره از من خواستند ورتسلف را به دیدار از پاکستان تشویق نمایم تا راههای خاصی که از طریق آنها دو کشور قادر به کمک به یکدیگر شوند، مفصلاً مورد بحث قرار گیرد.

عدم همکاری پاکستان در ایجاد تغییر در قطعنامه سازمان ملل، احتمال سفر ورتسلف به اسلام‌آباد را کاهش می‌داد. شورویها می‌خواستند اشاره به عدم مداخله را، که در قطعنامه‌های سالهای گذشته نیامده بود، امسال با تجدید نظر وارد آن کنند. به هر حال قطعنامه برای نهمین بار با ۱۲۳ رأی موافق، ۱۹ رأی مخالف و ۱۱ رأی ممتنع به تصویب رسید. شهنواز از اینکه ماشین رأی‌گیری به بزرگترین پیروزی رسید، شادمان بود.^{۲۱}

هنگامی که قطعنامه در بزرگترین سالن مجمع عمومی به رأی‌گیری گذاشته شده بود، تعداد زیادی از افغانها و امریکاییها در خیابان "اول" به راهپیمایی پرداخته و پلاکاردی را حمل می‌کردند که روی آن نوشته شده بود: کوردوز نباید خودمختاری افغانها را نادیده بگیرد. آنها تظاهرات را در مقابل سازمان ملل و در برابر دیدگان پلیس نیویورک انجام دادند. این اولین بار بود که به یک مقام سازمان ملل چنین امتیازی داده می‌شد.

باکوزیروف قبل از بازگشتش به مسکو گفتگوهای مهمی داشتم. او گفت که بعضی از مقامات دولت متبوعش با استفاده از آنچه در مجمع عمومی گذشت، می خواهند ثابت کنند که تلاش شوروی برای حل سیاسی قضیه بیهوده است. او گفت که به نظر آنها ایالات متحده و پاکستان مصمم شده اند بر سر راه شوروی برای رسیدن به توافق مانع ایجاد کنند. چرا که هنوز هم آنها می خواهند شورویها را در افغانستان در قید نگه دارند.

کوزیروف خاطرنشان کرد که پیشرفتهایی در کابل صورت گرفته است؛ یک سری اقدامات ملموس در زمینه های مختلف انجام شده و پذیرفته شده است که به عنوان مثال یک نظام چندحزبی بنا گذاشته شود و تعداد زیادی از پستهای حکومتی به مخالفین تخصیص یابد. به گفته او نجیب الله مداوماً در سخنرانیها و درخواستهایش از رهبران مجاهدین نام می برد و به مخالفین اجازه داده شده بود که دفاتر خود را باز کرده و نشریه منتشر کنند. همچنین ترتیباتی برقرار شده بود تا لویه جرگه برگزار شود. این مجمع می توانست نام کشور را تغییر دهد، رئیس کشور را منصوب کند (این پست از زمان استعفای کارمل خالی بود)، و قانون اساسی جدیدی را به تصویب برساند.

تفسیر من این بود که اگر نجیب الله به ریاست جمهوری منصوب می شد، دوستان مهاجرم، پاکستانی ها و امریکاییها می گفتند که هیچ کدام از گفتگوها درباره تغییرات و راه حل سیاسی جدید، جدی نبوده است. بنابراین عاقلانه تر آن بود که این پست خالی گذاشته شود. کوزیروف موافق به نظر می رسید، اما یک بار دیگر استدلال کرد که من همیشه مشکلاتی را که شورویها با رهبری کابل دارند، کمتر برآورد می کنم.

به کوزیروف گفتم که خوب است بدانیم قدمهای ویژه ای برداشته شده، اما هر دو می دانیم که کشمکشهای جناحی رایج در داخل ح. د. خ. ا، وضعیت مصالحه ملی را وخیم تر کرده است، و همچنین اینکه ائتلاف مقاومت به دلیل اختلافات شدید به طور مداوم ضربه می خورد و شخصیتهای مهاجر نیز قادر نیستند ابتکاراتی از خود نشان دهند. من در این مرحله احتمال زیادی به پیدا شدن مکانیسمی برای گفتگوهای بین الافغانی نمی دیدم؛ بنابراین گفتم: «بیایید صریح باشیم نیکلای! اگر منتظر شویم تا این مردم سازمان یابند، هیچ گاه به توافق دست نخواهیم یافت. تمام مشورتها با افغانها نشان می دهند که آنان تنها پس از خروج نیروهای شما کار را شروع خواهند کرد».

کوزیروف به من فهماند که مسکو به نتیجه مشابهی رسیده است، اما چیز مشخصی نگفت. من هم قول دادم که به مشورت‌هایم در مورد سناریو ادامه دهم. سپس به کنایه افزودم که انتظار دارم ورتسلف در اواسط نوامبر در ژنو با آرماکوست دیدار کند. و دیگر اینکه اتحاد شوروی بیش از این توافق روی چارچوب زمانی را به تشکیل حکومت ائتلافی در کابل، مشروط نکند.

به کوزیروف گفتم، در نظر دارم سفری به اسلام‌آباد و کابل داشته باشم تا مطمئن شوم که دور بعدی مذاکرات آخرین دور خواهد بود. او با اشتیاق با آن موافقت کرد. از او خواستم از طرف من به ورتسلف بگویم که دیدار کوتاهی از اسلام‌آباد داشته باشد. وقتی آرماکوست از دیدار ۱۶ نوامبر (در ژنو) با ورتسلف بازگشت، به من گفت که حل "مسئله ارتباط" ممکن شده است. ورتسلف گفته بود که دور بعدی مذاکرات دیرتر از فوریه ۱۹۸۸ برگزار نخواهد شد؛ و باید آخرین دور باشد. ورتسلف همچنین احتمالاً با یادآوری آرماکوست - گفته بود که ظاهر شاه باید نقشی در ایجاد یک حکومت موقت داشته باشد. او علاوه بر این موافقت کرده بود که افغانستان، یک کشور بی طرف باشد. تنها ملاحظه آرماکوست این بود که ورتسلف اشاره‌ای به چارچوب زمانی مورد نظر مسکو نکرده است.

اطلاعات تایمربایف درباره این دیدار، کاملاً مشابه اظهارات فوق بود. به گفته او، ورتسلف می‌خواست من بدانم (احتمالاً در جواب پیامم از طریق کوزیروف) که برای او ممکن نبود به پاکستان برود، چرا که به نظر او، ضیاء الحق و دیگر مقامات حکومتش رهبران مبارزه ضد شوروی شده بودند. ورتسلف از او خواسته بود به من بگوید که ما باید با هم فرایند ژنو را رو به خط پایان ببریم.

چند روز بعد تایمربایف با پیام دیگری از سوی ورتسلف بازگشت. او از من دعوت کرد که پس از دیدار ریگان - گورباچف فوراً به مسکو سفر کنم. بنابراین به طرف‌هایم اطلاع دادم که به جای دسامبر، در ژانویه ۱۹۸۸ به اسلام‌آباد و کابل خواهیم رفت. ظاهراً آخرین دور مذاکرات باید در ماه فوریه برگزار می‌شد.

در حالی که به نظر می‌رسید به سوی مراحل نهایی مذاکرات پیش می‌رویم، تغییرات ناخوشایندی اتفاق افتاد. یعقوب خان به دنبال تلاش‌های ناموفق برای انتخاب شدن

دبیرکلی یونسکو، موضوع انتقادات نیشدار در پاکستان قرار گرفت و سپس استعفایش را به عنوان وزیر خارجه تقدیم کرد. وقتی خبر را شنیدم پیامی برای او فرستادم که در بخشی از آن آمده بود: «تصمیم شما برای رها کردن پستی... که با چنین افتخارات در دست داشتید، فقدان بزرگی برای فرایند دیپلماتیک است... و از نظر من شخصاً، سهم شما در این فرایند و در رساندن آن به مرحله کنونی، سرنوشت ساز و حیاتی بود».

فصل دوازدهم

از اوج تا سقوط: معاهدات ژنو

دیه گو کوردووز

I

شخصی مصمم و با اراده مانند گورباچف تغییرات عمده‌ای را در روابط امریکا و شوروی پدید آورد و نشست واشنگتن (میان سران دو قدرت) بدون شک عالی‌ترین ساعات [این تغییرات] بود. نیویورک تایمز در ۹ دسامبر نوشت: «گورباچف «مبارزه چشمگیرش را ادامه داد تا خود، سیاستهایش و کشورش را به مردم امریکا بقبولاند».^۱ یک واشنگتنی حیرت‌زده موقعی که گورباچف از اتومبیلش پیاده شد تا با تماشاچیان دست بدهد، گفت: «این شبیه ظهور مسیح دوم است». یک دختر جوان هیجان‌زده در اخبار شامگاهی با فوران احساسات گفت: «این مرد یک نابغه است». مجله تایم چنین نتیجه‌گیری کرد که این، به مثابه دیداری در خاطرها خواهد ماند که در آن صمیمیت و نمادگرایی بر کشمکشها و منازعات سایه افکند.^۲

البته نشست هنوز متأثر از وضعیت دوران جنگ سرد بود؛ وحدت دوباره آلمان، انحلال پیمان ورشو و فروپاشی سیستم کمونیستی بعداً اتفاق افتاد. اما فراتر از امضای پیمان در مورد موشکهای هسته‌ای میان‌برد، پیشرفت قابل ملاحظه دیگری در هیچ یک از موضوعات کلیدی که در آن زمان بین شوروی و امریکا اختلاف انداخته بود، بدست نیامد. از جمله در مورد اختلافات منطقه‌ای، بطور مشخص، اقدامی صورت نگرفت.

گورباچف طی مصاحبه مطبوعاتی بعد از این دیدار، در مورد خلع سلاح با خوشبینی سخن گفت، اما درباره حل اختلافات منطقه‌ای نوید به نظر می‌رسید. او گفت که به

واشنگتن آمده است تا تعدادی از اختلافات موجود را از طریق سیاسی حل و فصل کند، اما نمی تواند بگوید که به موفقیت زیادی رسیده است. به گفته او مواجهه بین ابرقدرتها با اثر عظیمی که بر امور بین المللی گذاشته، جز ضرر و زیان چیز دیگری به بار نیاورده است. گورباچف افزود که من به ریگان گفتم، مبدا حکومتهای ما میان مردمی فاصله بیندازد که مشتاق صلح هستند.

گورباچف با اشاره به افغانستان گفت: اتحاد شوروی پذیرفته است که توافق باید از طریق مذاکره و طبق طرح کوردووز، فعالانه دنبال شود. او تأکید کرد که ما دنبال آن نیستیم تا یک رژیم طرفدار شوروی در کابل بر سر کار آید. به گفته او تنها مسئله موجود، ارائه چارچوب زمانی خروج بود و اتحاد شوروی تصمیم گرفته بود نیروهای خود را "ظرف ۱۲ ماه یا شاید کمتر" از افغانستان خارج کند.

گفتنی است، نجیب الله طی "لویه جرگه" ای که در ۳۰ نوامبر در کابل برگزار شد، به موضوع یاد شده اشاره کرده بود. در این نشست طرح یک قانون اساسی "اسلامی" مطرح شد و نجیب الله به ریاست جمهوری منصوب گردید. نجیب الله در مورد جدول زمانی گفته بود، "دوازده ماه"؛ اما مانند گورباچف از "شاید کمتر" سخنی به میان نیاورده بود. گورباچف به وضوح احساس می کرد که باید چیز تازه ای به طرح اضافه کند.

هنگامی که یک خبرنگار از گورباچف پرسید که از "سناریو"ی پیشنهادی کوردووز - که در آن مجاهدین، ح.د.خ.ا و بعضی از شخصیتهای دیگر افغان از جمله شاه سابق، یک حکومت انتقالی تشکیل خواهند داد - حمایت خواهد کرد یا نه، او از جواب دادن طفره رفت و گفت که حکومت جدید افغانستان تنها به افغانها ارتباط دارد، اما اتحاد شوروی سعی می کند که در این رابطه مفید باشد.^۳

آرماکوست در ارتباط با بحثهای اجلاس در مورد افغانستان، انتظاری بیشتر از آنچه به دست آمده بود را غیر واقع بینانه می دانست. او خوشحال بود که گورباچف قصد خروج را تصدیق کرده و برای رسیدن به مصالحه ملی آرزوی امیدواری نموده است؛ بدون اینکه این دورا به یکدیگر ربط داده باشد.

به نظر آرماکوست، مناقشه افغانستان صرفاً به طور خلاصه، توسط ریگان و گورباچف مورد بحث قرار گرفته و رهبر شوروی اعتراف کرده بود که بی طرفی افغانستان

را قبول دارد. هنگام تشکیل یک گروه کاری مشترک به ریاست "ریچارد سالومون" مدیر برنامه‌ریزی سیاسی وزارت خارجه امریکا و "الکساندر بسمرتنیخ" معاون وزیر خارجه شوروی، روسها متعهد شدند که در طول فرایند خروج به فعالیت نظامی، به جز دفاع از خود، مبادرت نورزند. این، حکایت از صداقت و قاطعیت روسها در قصد خروج داشت. مسئله اصلی به نظر آرماکوست، تصویب چارچوب زمانی خروج بود. لذا او علی‌رغم اینکه می‌دانست من برای بار دوم به دیدار ظاهرشاه رفته‌ام، دربارهٔ مصالحه ملی صحبتی نکرد.

گفتگوهایم با شاه سابق و دیگر افغانها در ژنو و جاهای دیگر، توسط چند روزنامه افشا شده بود. نیویورک تایمز در ۱۱ دسامبر گزارش داد که من، باب مذاکرات با شاه تبعیدی افغانستان و رهبران گروههای چریکی را در مورد بدست گرفتن قدرت توسط یک دولت انتقالی بعد از خروج روسها، گشوده‌ام. "گاردین" لندن در ۱۲ دسامبر نوشت که من، شاه و رهبران خارج از کشور را به تشکیل دولت مصالحه‌ای ترغیب می‌کنم.

شاه سابق و دیگر شخصیتهای افغان مرا متقاعد کرده بودند که اگر روی چارچوب زمانی توافق صورت گیرد، فرایند مصالحه ملی به دنبال آن خواهد آمد. با رهبران مجاهدین که برخی از آنها علامتهای مثبتی ارسال کرده بودند، تاکنون گفتگو نکرده بودم، اما نشانه‌های روشنی وجود داشت که واشنگتن و اسلام‌آباد به محض به نتیجه رسیدن توافق، فشار لازم را بر آنها وارد خواهند کرد. ضیاءالحق در ۲۹ نوامبر طی مصاحبه‌ای با "ساندی تلگراف" در مورد حکومت موقت احتمالی گفته بود که چرا یک‌سوم از رهبران مجاهدین، یک‌سوم از نمایندگان آوارگان افغان و «باید بگوییم...» یک‌سوم از رژیم کمونیستی موجود، چنین حکومتی را به وجود نیاورند! او در مصاحبه با "وال استریت ژورنال" نیز اظهار داشته بود که سه بخش اصلی - مجاهدین، آوارگان و حزب موجود بر سر قدرت - باید این حکومت را تشکیل دهند. نیویورک تایمز در ۱۲ نوامبر از یک مقام وزارت خارجه امریکا نقل قول کرده بود که شما نمی‌توانید این مسئله [حکومت موقت] را بدون قبول نقشی برای ج.د.خ. حل کنید.

توجه اصلی‌ام در این زمان روی روابط غیردوستانه بین امریکا و پاکستان متمرکز شده بود. واشنگتن راهی برای ارسال پول و سلاح به پاکستان برای مجاهدین اجز نقض

مقررات خودش در مورد منع گسترش سلاحهای اتمی نادیده گرفتن برنامه‌های اتمی پاکستان انداشت. همان طور که به نظر می‌رسید روابط بین امریکا و شوروی رو به توسعه است، و همان گونه که احساس می‌شد دورنمای توافق در مورد افغانستان روشنتر شده است، پاکستان نگرانش و آشفته‌تر می‌شد؛ بخصوص وقتی اسلام‌آباد دریافت که نقش پاکستان برای واشنگتن به عنوان انبار ترانزیت برای تسلیحات مخالفین، و به مثابه یک سپر در مقابل نفوذ شورویها، احتمالاً تضعیف خواهد شد. وقوع چند انفجار قوی بمب که شهرهای پاکستان را به لرزه درآورد، شهروندان معمولی را بیشتر متقاعد کرد که حمایت از چریکهای افغان در راستای منافع کشور نیست.

در همان زمان رسیدن موشکهای ضد هواپیمای استینگر به دست ایران، در واشنگتن بحثهایی را درباره توانایی اعمال نفوذ این کشور بر گروههای مقاومت، برانگیخت. ایالات متحده همچنین شواهدی را در مورد تلاش شوروی برای توسعه روابط با پاکستان به دست آورده بود.

بعد از نشست رهبران امریکا و شوروی، گزارشهایی حاکی از به تعلیق درآمدن کمک به پاکستان توسط کنگره وجود داشت و آرماکوست گفت که قصد دارد به منظور بحث درباره روابط دوجانبه به اسلام‌آباد سفر کند. به نظر من، واشنگتن و مسکو به این نتیجه رسیده بودند که توافق شامل خروج نیروهای شوروی از افغانستان تنها رویدادی بود که می‌توانست فرایند سازگاری دو ابرقدرت را مستحکم‌تر کرده و بدین ترتیب نشان آغاز روابط کاملاً متفاوت بین آنها باشد. گورباچف طی یک کنفرانس مطبوعاتی مشترک با ریگان قبل از بازگشتش گفته بود: «من فکر می‌کنم که ما اکنون بیشتر به یکدیگر اعتماد داریم». به نظر آرماکوست، موفقیت در رسیدن به توافقات خلع سلاح، در گرو خاتمه اشغال افغانستان بود.

در این ارتباط، اظهارات بی سابقه مقامات شوروی در دسترس است. (دیپلماتهای شوروی در گذشته خاطرات خود را به نگارش در نمی‌آوردند. ادوارد شواردنادزه در کتابی به نام «آینده به آزادی تعلق دارد»، نوشت که او در آن زمان احساس می‌کرد تنها خروج نیروهای شوروی می‌تواند به سیاست خارجی شوروی اعتبار بخشد. به نظر او درگیر شدن شوروی در «جنگ توأم با برادرکشی افغانستان توسط اکثریت کشورهای

جهان به مثابه تلاش برای بهره‌برداری از اختلافات منطقه‌ای برای گسترش حوزه نفوذ، تلقی می‌شد». همچنین حضور نیروهای شوروی در افغانستان صادقانه بودن اظهار تمایل روسها برای هدایت امور بین‌المللی در مسیر جدید را زیر سؤال می‌برد. او همچنین نوشت که خروج، چشم‌انداز عظیمی گشود تا ما اصول تفکر جدید خود را پیاده کنیم. وی نتیجه‌گیری کرد: «شاید تجربه قهرمانی افغانها بود که ما را واداشت درباره احتمال مشارکت و همکاری با غرب فکر کنیم».^۴

در ارتباط با حل و فصل مناقشات افغانستان، تلاشهای داوطلبانه برخی از شخصیتها برای میانجی‌گری را نباید از یاد برد. از جمله آنها دکتر "آرماند هامر" بود که به گزارش نیویورک تایمز و تایمز لندن در اواخر ۱۹۸۷م، رفت و آمدهای محرمانه‌ای بین مسکو، کابل، اسلام‌آباد، پکن، رم و واشنگتن داشت. گفته می‌شد که او می‌تواند به قضیه کمک کند، چون دوست همه طرف‌ها است.^۵ همچنین سناتور "جین فرانکوئیس" تماسهایی با رهبران مجاهدین برقرار کرد و در ارتباط با شکل‌گیری حکومت جدید تلاش نمود.

گفتنی است محافظه‌کاران کنگره همچون سناتور گوردون همفری، دولت امریکا را متهم می‌کردند که فشار کافی بر مسکو برای خروج نیروهایش از افغانستان وارد نمی‌کند. آنها استدلال می‌کردند که آنچه لازم است فشار آوردن بیشتر بر شورویها از طریق کمک نظامی به مقاومت است. با مطالعه گزارشهایی در این مورد به این نتیجه رسیدم که لازم است مسکو جدول زمانی کوتاهتری ارائه کند، تا دولت امریکا بر مخالفتها در کنگره فائق آید.

ادامه کمکهای شوروی به رژیم کابل مسئله جنجالی دیگر بود. به گفته آرماکوست، اگر قرار بود براساس توافق، امریکا کمکهایش را به مجاهدین قطع کند، از اتحاد شوروی نیز انتظار مشابهی می‌رفت. شولتز بعدها گفت که وقتی اولین بار این موضوع را با شواردناده در میان گذاشت، او پاسخ داد که اتحاد شوروی به کابل غذا می‌فرستد و نه تسلیحات. اما وقتی شولتز از یک منشی‌اش خواسته بود این اظهارات را ثبت کند، شواردناده امتناع ورزیده و استدلال کرده بود که تعهد رسمی برای قطع کمکها به افغانستان تعهدات قانونی درازمدت ما (با کابل) را نقض می‌کند.

II

همراه با "ولادیمیر کولسنیکف" و "فلیکس توماس" یکی از اعضای دفترم، به مسکو سفر کردیم. اولین دیدارم با یولی ورتسلف فردای روز ورود صورت گرفت. او گفت که لازم است با سرعت حرکت کنیم و اینکه من به مسکو دعوت شده‌ام تا در جزئیات دور آینده مذاکرات - که از نظر حکومت شوروی باید دور آخر باشد - تبادل نظر صورت گیرد. او از گزارش دیدار سفیر شوروی در اسلام‌آباد با محمدخان جونجو دلگرمی پیدا کرده بود. جونجو تصمیم گرفته بود به دنبال استعفای اجباری یعقوب‌خان، تصدی امور خارجی را به عهده گیرد. به نظر می‌رسید او به همکاری با شورویها مایل است. چرا که در حمایت از توافق نزدیک در مورد افغانستان اظهاراتی کرده بود.

در آن مرحله شورویها در نظر داشتند دو مسئله را در کنار هم پیش ببرند: نخست اسناد قانونی توافق آماده شود؛ و پس از اینکه مصالحه ملی به مرحله مورد توافق رسید، امضای رسمی سندها انجام گیرد. من گفتم که پیشنهاد چنین طرحی به مثابه تلاش مجدد اتحاد شوروی برای مرتبط کردن خروج به مصالحه ملی تلقی خواهد شد. ورتسلف یکبار دیگر درباره خطر راه افتادن حمام خون در کابل بعد از خروج روسها و در مورد ضرورت تشکیل نیروی حافظ صلح سازمان ملل صحبت کرد. من درباره رویه سازمان ملل در این مورد حرف زده و تأکید کردم که حکومتها معمولاً تا وقتی آتش بس اعلام نشود، به شرکت نیروهایشان در چنین چیزی تمایل نشان نمی‌دهند. قرار شد بعد از گفتگو با شواردناده مجدداً همدیگر را ببینیم.

وزیر خارجه شوروی ابتدا از روحیه سازنده حاکم بر اجلاس سران صحبت کرد. به گفته او گورباچف در آنجا تصمیم شوروی برای خروج را کاملاً روشن کرده بود. او سپس موضوع شرکت ایران در توافق را پیش کشید و گفت که شوروی در تلاش برای به بحث گذاشتن قضیه افغانستان با حکومت ایران، موفق نبوده است. تکرار کردم که ایران رسماً این موضع را گرفته که هر توافق شامل خروج نیروهای شوروی را مورد حمایت قرار خواهد داد. گفتم، متقاعد شده‌ام که حتی اگر آنها از امضای سند خودداری کنند، به تمام شرطهای توافق احترام خواهند گذاشت. آنها هیچ‌گونه مخالفتی نسبت به پیش‌نویس توافق نشان نداده‌اند. افزودم، در طول اقامتم در تهران، حکومت ایران حتی موافقت کرد

که برقراری ارتباط با |گروه‌های| مجاهدین مستقر در ایران را تسهیل نماید. به گفته شوارندادزه، جونجو به سفیر شوروی در پاکستان گفته بود که نیمی از نیروها باید ظرف یک چهارم چارچوب زمانی مورد نظر افغانستان را ترک کنند. سفیر پاسخ داده بود که اتحاد شوروی نیروهایش را طبق چارچوب زمانی مورد توافق، و حتی شاید سریع‌تر خارج خواهد کرد، اما پاکستان حق ندارد به اتحاد شوروی اولتیماتوم دهد. شوارندادزه چند بار تکرار کرد که اتحاد شوروی خواهان گواهی سازمان ملل در مورد با حسن‌نیت انجام شدن خروج است.

شوارندادزه گفت که نجیب‌الله نظریات جدیدش در مورد شاه سابق و دارودسته او را برای من توضیح خواهد داد؛ و افزود، حیف است که پاکستان، نجیب‌الله و سیاستهایش را جدی نمی‌گیرد. اما به گفته او این مسئله آینده است و به عهده افغانها است که آن را حل نمایند. وی افزود: «آنها بالاخره زبان مشترک خود را پیدا خواهند کرد».

در پایان او نظر مرا درباره سفر ورتتسف به اسلام‌آباد جویا شد. من گفتم، این کار حتماً باید صورت گیرد، و افزودم که سفر او به پاکستان به مثابه آغاز روابط جدید میان دو کشور تلقی شده و به نتیجه رسیدن توافق را به دنبال خواهد داشت.

با کوزیروف نیز طی گفتگوی مشترک، موضوع مرحله اول خروج و اینکه چه مقدار نیرو ظرف این مرحله خارج شود را پیش کشیدم. او این مسئله را به جزئیات مسایل نظامی مربوط دانست که خودش نه توانایی و لازم را در این زمینه دارد و نه اختیارات آن را. به نظر او این یک مسئله خارج از موضوع بود که نباید در هیچ سند توافق آورده می‌شد. او همچنین از ضرورت ایجاد نیروی حافظ صلح برای مانع شدن از خونریزی در کابل پس از خروج نیروهای شوروی، صحبت به میان آورد. به صراحت پاسخ دادم که مشکل بتوان همکاری دولتها را برای تأمین شرایط به منظور بقای رژیم نجیب‌الله به دست آورد. در ارتباط با مشارکت ایران جواب گذشته‌ام را تکرار کرده و گفتم، اشتباه است برای تهران این تصور را بوجود آوریم که از قدرت و تو کردن توافق برخوردار است. به این نتیجه رسیدم که بعضی از نقطه نظرات، مانند تشکیل نیروهای حافظ صلح و مشارکت ایران، منحصراً مورد توجه کابل است و شورویها متعهد شده‌اند آنها را به من انتقال دهند.

کوزیروف در ارتباط با حکومت آینده تأکید کرد که اتحاد شوروی علاقه مند به تحمیل هیچ نوع حکومتی در کابل نیست و از من خواست بی پرده جواب دهم که آیا پاکستان متقاعد خواهد شد در تشکیل یک حکومت براساس انتخاب آزادانه خود افغانها همکاری کند؟ به او گفتم، دفترم شروع به تنظیم لیستی از "مسلمانان درستکار" - گروهی از شخصیتهای صادق و بی طرف - کرده است که مایلند صادقانه در فراهم آوردن شرایط برای برقراری صلح و ثبات در افغانستان کار کنند. به هر حال پیدا بود که تغییرات مثبتی در دیدگاه روسها در مورد مصالحه ملی پیش آمده است. ضیاء الحق نیز در این رابطه نقطه نظرهای مثبتی از طریق مطبوعات ارائه کرده بود و شولتز وزیر خارجه امریکا با مولوی یونس خالص رییس ائتلاف هفتگانه در مورد نیاز به مذاکره با حزب حاکم افغانستان، گفتگوهای انجام داده بود.

دو دیدار کوتاه دیگر نیز با شواردناوزه و ورتسلف داشتم. آنها از گفتگوهای من با کوزیروف اطلاع یافته و به نظر می رسید آن را تأیید می کنند. ورتسلف موافقت کرد که مشورت با افغانها افزایش پیدا کند، و شاه و عوام تشویق به مشارکت شوند. او همچنین قول داد که قبل یا بعد از سفرم به منطقه، از اسلام آباد دیدار کند. پس از آن مسکو را ترک کردم.

قبلاً گفته ام که یک میانجی مداوماً با اتهام برخورد تبعیض آمیز و سوء تفاهمها مواجه می شود. در شرایطی که به شورویها و افغانها برای تنظیم جدول زمانی کوتاهتر فشار می آوردم، پاکستان مرا متهم می کرد که به حد کافی آنها را برای تشکیل حکومت جدید تحت فشار قرار نمی دهم. دیدارم با ظاهرشاه و شخصیتهای افغان نیز مورد انتقاد قرار گرفته بود. با این احوال این بار، پس از بازگشت از مسکو، حکومت پاکستان از نقشم در مذاکرات راضی به نظر می رسید.

قابل ذکر است که اتحاد شوروی هیچ گاه به این میزان در سیاست خود مصمم به نظر نمی رسید. روابط امریکا - شوروی رو به پیشرفت بود، و بتدریج یک سری تغییرات در مواضع و دیدگاهها شروع به روی دادن کرد که باعث شد دور بعدی مذاکرات آخرین دور باشد. گفتنی است، در این زمان "تایم"، گورباچف را "مرد سال" نامید.

III

در اوایل ۱۹۸۸م، چارچوب توافق در نوسان کامل بود. آرماکوست از اسلام‌آباد دیدار کرد و شواردناوزه تصمیم داشت به کابل برود. اختلاف میان رهبران پیشاور و سرسختی رهبری حزب حاکم می‌توانست نیات ابرقدرتها را در معرض آزمایش قرار دهد.

در ۱۳ ژانویه با آرماکوست دیدار کردم. او گفت که پاکستان تصمیم گرفته است علاوه بر کوتاه بودن جدول زمانی، شرایط خاصی در ارتباط با خروج مرحله اول و زمان‌بندی خروج وضع کند؛ چرا که از نظر اسلام‌آباد، تنها در این صورت خروج بدون بازگشت مقدور شده و بر اجرای آن نظارت ممکن بود. او از علاقه پاکستان به تشکیل حکومت موقت در کابل و تشویق رهبران مجاهدین به گفتگوهای بین‌افغانی راضی به نظر می‌رسید. او شخصاً با بعضی از رهبران و نمایندگان گروه‌ها دیدار کرده بود.

برداشت من این بود که وضع شرایط جدید برای خروج، بخصوص "زمان‌بندی" آن، عمدتاً ملاحظات امریکاییها را انعکاس می‌داد، اما در همان زمان آرماکوست علاقه‌آنی اسلام‌آباد و رهبران مجاهدین را به سوی گفتگوهای بین‌افغانی جلب می‌کرد. مجاهدین هنوز هیچ‌گونه نمایندگی ح.د.خ. افغانستان را در حکومت آینده قبول نداشتند، اما شامل شدن "مسلمانان درستکار" مقیم کابل در آن را می‌پذیرفتند. مشارکت شاه سابق همچنان موضوع مشاجره بود.

طبق اطلاعات من در مورد سفر شواردناوزه به کابل، او به نجیب‌الله و رهبری حزب گفته بود که اتحاد شوروی به حمایت و کمک به رژیم ادامه می‌دهد، اما نیروهایش را بسیار زود از افغانستان بیرون خواهد برد. مذاکرات آسان نبوده است؛ چون وقتی کابل دریافته بود که مسکو ارتباط بین مصالحه ملی و خروج را نادیده گرفته است، به وضوح احساس کرد که مورد خیانت واقع شده است. سیاستمداران سرسخت حزب مصرانه در مقابل این نظر شواردناوزه مقاومت کرده بودند که در دور بعدی مذاکرات جدول زمانی کوتاهتری برای خروج پیشنهاد شود. شواردناوزه استدلال کرده بود که آنها باید «با واقعیت روبرو شوند». او در مصاحبه با یک خبرنگار افغان خاطرنشان کرده بود که هرکس از پیوستن به گفتگوهای روشن سیاسی خودداری ورزد، ملاحظات گذرا و

آرزوهای شخصی خود را بر منافع ملتش مقدم می‌دارد.^۶
در این زمان در مطبوعات سخن از خروج قریب الوقوع نیروهای شوروی از افغانستان بود.^۷ مقامات شوروی، اظهارات شواردناده پس از گفتگو با رهبران کابل را تکرار می‌کردند: «ما دوست داریم سال ۱۹۸۸ آخرین سال حضور نیروهای شوروی در کشور شما باشد».

همچنین گزارشهایی درباره موفقیت‌های نیروهای شوروی - افغانستان در شکستن محاصره طولانی مدت خوست وجود داشت. مجاهدین از سال ۱۹۸۰ م، راه اصلی به خوست را قطع کرده و این شهر را به محاصره درآورده بودند. به نظر بسیاری از تحلیل‌گران، شورویها می‌خواستند در آستانه آخرین دور مذاکرات ژنو به نجیب‌الله پشتگرمی دهند. اما روزنامه مسلم نوشت، عملیات انجام شد تا به این نکته اشاره کند که «شورویها در حال فرار نیستند؛ و اگر بهای سیاسی خروج بسیار بالا باشد، آنها آماده‌اند بهای نظامی جنگ را، حداقل تا زمانی که طرف دیگر مایل باشد، بپردازند»^۸ متقابلاً رئیس‌جمهور ریگان پیامی برای گروههای مقاومت فرستاد تا به آنها اطمینان دهد که «ایالات متحده حمایت نظامی و سیاسی وسیع خود از مجاهدین را تا زمانی که اتحاد شوروی بر جنگ در افغانستان پافشاری می‌کند، ادامه داده و حتی تقویت خواهد کرد».^۹
براساس گزارشها، در پیشاور جaro و جنجالیایی درباره احتمال خروج شوروی وجود داشت. گفته می‌شد اختلافات میان گروههای مجاهدین شدت یافته و به زد و خوردهایی میان آنها در خاک افغانستان منجر شده‌است. به نوشته "ستفن وایز من" در نیویورک تایمز، گلبدین حکمشیار رهبر یکی از گروههای بنیادگرا، متهم به حمله به دیگر نیروهای چریکی شده بود و نیز اینکه او بسیاری از گروههای حریف را متهم به تأمین مالی توسط سیا یا ک.گ.ب یا هر دو کرده بود.^{۱۰} "ریچارد وین تراوب" در واشنگتن پست نوشت که «تنشها میان رهبران مجاهدین نهایتاً می‌تواند مانع ظهور یک حکومت باثبات در افغانستان پس از خروج شوروی شود».^{۱۱}

در واشنگتن، شولتز وزیر خارجه از اشارات مسکو مبنی بر خروج نیروهایش به نحو مطلوب استقبال کرد و گفت که ایالات متحده به تعهداتش به مثابه بخشی از گفتگوهای تحت نظارت سازمان ملل در خاتمه کمکهای نظامی به مقاومت گردن خواهد نهاد. او

افزود، واشنگتن تصور می‌کند که «ورود تدارکات نظامی از سوی همه منابع به افغانستان باید متوقف شود».^{۱۲} اما تندروها در کنگره عصبانی بودند که همکاری ریگان با گورباچف، از اشغال افغانستان توسط شوروی رنج‌آورتر است.^{۱۳}

هم رویدادهای امیدوارکننده‌ای اتفاق افتاده بود و هم موانعی در پیش روی ما قرار داشت. بنابراین وقتی در ۲۰ ژانویه در اسلام‌آباد فرود آمدم هم خوشبین و هم نگران بودم. همچنین عصبانی بودم، چون رادیو بی.بی.سی و بسیاری از روزنامه‌ها در ژنو، قبل از عزیمتم گزارش دادند که رهبران مقاومت از ملاقات با من خودداری خواهند کرد. مولوی یونس خالص رییس ائتلاف طی اظهار نظر رسمی مطبوعاتی گفته بود: «ائتلاف اسلامی اعلام می‌کند که حاضر نیست با کوردوز دیدار کند». بیشتر از بابت این مسئله ناراحت شدم که قبلاً از دولت پاکستان تقاضای ترتیب دادن ملاقات با رهبران مقاومت را نکرده بودم.

صبح روز بعد ضیاء الحق تلفنی با من تماس گرفت و گفت، "خان عبدالغفار خان"، رهبر ملی‌گرای پاتان (پشتون)، معروف به "گاندی سرحد" - که سالها برای خودمختاری پاتانها سرسختانه جنگیده و همچنین با ایجاد پاکستان مخالفت کرده بود - در پشاور فوت کرده است. "گاندی" نخست‌وزیر هند و نجیب‌الله اعلام کرده بودند که در مراسم تشییع شرکت می‌کنند. این مراسم طبق وصیت او باید در افغانستان برگزار می‌شد؛ چرا که وی در آنجا به دنیا آمده بود. این وضعیت برای ضیاء الحق غیرقابل تحمل بود؛ چون تنشهایی را بین حکومت، رهبران مقاومت، آوارگان افغان و پاتانهای پاکستان به وجود می‌آورد.

گفتگوهایم با نورانی، ستار و جونجو نشان می‌داد که آنها احساسهای مختلط دارند. از یکسو آنان مشتاق بودند که توافق به نتیجه برسد تا حکومت با چهره‌ای شایسته‌تر برای انتخابات پارلمانی آماده شود، چیزی که ضیاء الحق قول برگزاری آن را در آینده نزدیک داده بود. از طرف دیگر کاملاً آشکار شده بود که اختلافات خانمان‌برانداز میان گروههای مقاومت آنچنان شدید بود که تشکیل حکومت جدید بعد از خروج شوروی مشکلتر به نظر می‌رسید. آنچه آنها می‌گفتند این بود که پاکستان همچنان به توافق علاقه‌مند است، اما به نتیجه رسیدن آن کمی طول خواهد کشید.

متحیر بودم. گفتم پاکستان یک سال تمام مرا تحت فشار گذاشته است تا روسها را وادار کنم که رابطه‌ای بین خروج نیروها و تشکیل حکومت جدید برقرار نکنند و استدلال شورویها در حمایت از این "ارتباط" بی معنی و توجیه ناپذیر خوانده شده بود. ضیاء الحق و یعقوب خان صندبار مرا اطمینان داده بودند که پاکستان آماده است توافق را با هر کسی بجز کارمل - حتی برادر یا شخص مشابهش - امضا کند. اسلام آباد مانند واشنگتن، مداوماً اظهار می کرد که هر وقت خروج تحقق یابد، همه موضوعات دیگر حل خواهد شد. از طرف دیگر شورویها قول داده بودند که برای خروج چارچوب زمانی کمتر از یک سال در نظر بگیرند. به آنها چه می توانم بگویم؟ اینکه خروج دیگر ضرورت ندارد؟

ستار که دریافت شدیداً آشفته هستم، به هتل محل اقامتم آمد. او گفت مشکل است بتوانم برای خارجیها واقعیت چند بُعدی روابط بین حکومت پاکستان و رهبران مقاومت را توضیح دهم. به گفته او حقیقت این است که این روابط به پیچیده ترین شکل خود رسیده و بخشی از آن با سیاستهای داخلی پاکستان درگیر هم شده است. ترتیب دادن ملاقات من با رهبران مقاومت و تشویق آنها به شرکت در گفتگوهای بین الافغانی ضروری بود. به نظر او روشن بود که "خالص" تحت نفوذ مراکز معینی، این اظهارات را کرده است. او این مراکز را مشخص نکرد، ولی من حدس زدم که منظور او باید سرویسهای اطلاعاتی باشد. به گفته او، متعاقباً گیلانی و دیگر رهبران صریحاً گفته بودند که در این رابطه مورد مشورت قرار نگرفته اند.

پس از گفتگو با برخی از دوستان پاکستانی و دیپلماتهای خارجی مستقر در اسلام آباد به این نتیجه رسیدم که جونجو و اغلب مقامات وزارت خارجه برای رسیدن به توافق، مشغول تلاشهای مداوم بوده اند و در این رابطه مشاجرات تندی با ارتش و سرویسهای اطلاعاتی داشته اند. من گفتم، ضیاء الحق هنوز تصمیم نگرفته بود که چه کار کند. طرفداران توافق، حضور مرا در اسلام آباد به مثابه فرصتی می دیدند که با استفاده از آن موضع مشترکی برای دور آینده مذاکرات اتخاذ نمایند. دیپلماتها پیشنهاد کردند که من به مثابه عاملی برای نزدیک کردن جونجو و ضیاء، در تعیین استراتژی حکومت در ارتباط با جنبش مقاومت، عمل کنم.

ضیاء الحق به وضوح افسرده بود. او از تصمیم گاندی برای شرکت در مراسم تشییع غفارخان آزرده بود. او گفت که با ژست گرفتن نخست وزیر هند در مقابل پاتانها اعتراض ندارد، اما انتظار داشت وی با یک تماس تلفنی او را در جریان سفر خود قرار می داد. وی اظهار داشت که خسته است و می خواهد از وظایف ریاست جمهوری اش در زودترین فرصت ممکن دست بکشد. او مصمم بود که یک نظام حکومتی دموکراتیک پارلمانی را در کشور برقرار سازد. بنابراین رییس جمهور چارچوب فکری مشخصی نداشت تا براساس آن در مورد بحران افغانستان بحث کند. او چارچوب زمانی ارائه شده برای خروج را قبول نداشت و گفت درست نیست او با یک دست نشانده شوروی توافق را امضا کند. پیشنهاد وی حاکی از اینکه حکومت ائتلافی، اعضای ح.د.خ.ا را در برگیرد، توسط رهبران مقاومت شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته بود، اما او تشکیل یک حکومت جدید در افغانستان را ظرف زمانی کوتاه - ۴ تا ۶ هفته - مقدور می دانست.

فردای آن روز به سوی کابل پرواز کردم. با توجه به نارضایتی حاکم بر کابل و اسلام آباد احساس می کردم که بدون اطمینان از تنظیم چارچوب کوتاه مدت برای خروج و مشورت با مجاهدین، برگزاری دور بعدی مذاکرات بی فایده خواهد بود، و طرف هایم ممکن بود توافق را به تأخیر بیندازند.

در کابل به گرمی مورد استقبال قرار گرفتم. عبدالوکیل گفت که افغانستان آماده است در "آخرین" دور مذاکرات شرکت کند و چیز دیگری برای بحث باقی نمانده است. در ارتباط با جدول زمانی او گفت که موضع دولتش را قبلاً اعلام کرده است. او منکر این گزارش شد که شورویها یا نجیب الله قول داده اند خروج در سال ۱۹۸۸ تکمیل شود. وقتی گفتم که ایالات متحده و پاکستان انتظار ارائه جدول زمانی کمتر از یکسال را می کشند، او مرا به شام دعوت کرد.

روز بعد با نجیب الله در قصر گلخانه دیدار داشتم. او هم جذاب برخورد کرد و مانند وکیل ضمن طفره رفتن از گفتگو درباره جدول زمانی، بسیار زیرکانه از بحث های اساسی اجتناب می ورزید و اصرار می کرد که همه چیز، به جز چند مورد جزئی، برای به نتیجه رسیدن توافق آماده است. بنابراین او تأکید کرد که بدون تأخیر باید رهسپار ژنو شویم. من گفتم که ضرورت دارد پاکستان، ایران، ایالات متحده و همچنین میلیون ها افغان را متقاعد

کنیم که حصول توافق ممکن است. او مرا به نهار دعوت کرد و طی آن از صحبت درباره جدول زمانی خودداری نمود. نجیب‌الله به شاه سابق اشاره کرد که به گفته او برایش پیغامی فرستاده و نقشش را در یک حکومت ائتلافی پرسیده است؛ او با لبخند گفت که به شاه پاسخ داده است: «بوسه با پیغام فرستاده نمی‌شود».

بعد از نهار، در اطراف قصر - که بعضی قسمتهای آن تعمیر شده بود - به قدم زدن پرداختیم. نجیب‌الله از من خواست به ظاهر شاه بگویم که قصر برای بازگشت او آماده می‌شود. او همچنین به من جایی را نشان داد که در آن ترکی به قتل رسیده بود. احساس کردم مشکلاتی وجود دارد، ولی نتوانستم موضع شخصی نجیب‌الله را دریابم. تصور من این بود که چون او با خروج موافقت کرده بود، خود را متعهد احساس می‌کرد تا همکارانش را در کادر رهبری به ضرورت به نتیجه رسیدن توافق متقاعد کند؛ اما با مخالفت‌های فزاینده مواجه بود. او در همه گفتگوهایش با من به نظر می‌رسید که وقت تلف می‌کند. بنابراین باید او را شدیدتر تحت فشار قرار می‌دادم.

من و عبدالوکیل روز یکشنبه ۲۵ ژانویه دیداری تنش‌زا داشتیم. پس از گفتگوهایی که طی آن او بحث درباره جدول زمانی را از مسیر اصلی منحرف کرد، کاملاً به صراحت تذکر دادم، ما درباره چیزی گفتگو می‌کنیم که به نظر من "مسئله اصلی" است. در گفتگوی قبلی با او و دیدار با نجیب‌الله دریافته بودم که شورویها کابل را متعهد به برگزاری دور بعدی مذاکرات کرده‌اند. وقتی گفتم به نیویورک باز می‌گردم، او از من خواست که تا سه‌شنبه بمانم و تلویحاً فهماند که تا آن موقع او آماده خواهد بود درباره جدول زمانی گفتگو کند.

صبح روز دوشنبه با انفجار مهیبی از خواب بیدار شدم. افسر امنیتی‌ام گفت که یک اتومبیل محتوی بمب در بازار نزدیک محل اقامتم منفجر شده‌است. امروز رادیو بی.بی.سی با نقل قول از واشنگتن پست - مورخ ۲۴ ژانویه - گزارش داد که ضیاء الحق تأسیس رژیم جدید در کابل را قبل از به نتیجه رسیدن توافق خواستار شده‌است. او گفته بود: «ما نمی‌توانیم [معاهدات را] با نجیب‌الله امضا کنیم. چگونه حکومت پاکستان می‌تواند معاهدات ژنو را با مردی امضا کند که توسط اتحاد شوروی منصوب شده و مسئول قتل مردمان بسیاری است؟» این هم انفجار یک بمب، اما از نوع دیگر بود.

دیدارم با عبدالوکیل در روز بعد، همان طور که پیش‌بینی می‌شد، مشکل بود. او با توجه به گزارش اخیر بی.بی.سی به ضیاء الحق حمله کرد. به او گفتم وقتی ضیاء الحق را دیدم او نگفت که از امضای توافق با نجیب‌الله خودداری خواهد کرد؛ و افزودم: اشتباه است اگر براساس گزارشهای روزنامه‌ای گفتگو کنیم؛ من تنها مجری رسمی ارتباط بین طرف‌ها هستم و از من خواسته نشده که پیام چاپ شده در واشنگتن پست را به افغانستان انتقال دهم. خاطرنشان کردم که در مصاحبه‌ای تلویزیونی در اسلام‌آباد گفته بودم که خروج شوروی به تشکیل حکومت جدید مرتبط نیست، و تا جایی که می‌دانستم اظهارات من توسط ضیاء الحق یا سخنگویش زیر سؤال نرفته بود.^{۱۴}

به این نتیجه رسیدم که اکنون زمان خوبی برای بحث روی خروج نیروهای شوروی نیست. تصمیم گرفتم به پاکستان بازگردم، خداحافظی عبدالوکیل به گونه‌ای بود که گویا قبل از ژنو همدیگر را نخواهیم دید.

در بازگشت به اسلام‌آباد می‌خواستم تأکید کنم که اظهارات ضیاء مفید نبوده است. به مطبوعات گفتم که فرایند دیپلماتیک با مشکلات جدی مواجه شده است.^{۱۵} نورانی و ستار آشکارا تلاش داشتند که اثرات منفی گفته‌های رییس‌جمهور را برطرف نمایند. سفیر شوروی خواستار توضیح رسمی دولت پاکستان شده بود. آرنولد رافل سفیر جدید امریکا در اسلام‌آباد گفت که شورویها ممکن است به ژنو نیایند.

ستار در نظر داشت بیانیه‌ای را آماده کند که قرار بود به تصویب جونجو و ضیاء الحق برسد. در آن بیانیه تصدیق شده بود که پاکستان به پیش‌نویس اسنادی که قبلاً مورد موافقت قرار گرفته، همچنان متعهد است و از من خواسته شده بود که اقامتم در منطقه را به منظور پیشرفت در حل مسایل موجود، تمدید کنم. بیانیه می‌افزود که «تشکیل یک حکومت موقت با پایه‌های وسیع وابسته به مشارکت همه عناصر افغان، از جمله مجاهدین، آوارگان و ح.د.خ.ا. است».^{۱۶}

تلاشهای طولانی و پریچ و خمی برای سازمان دادن دیدار من با رهبران مقاومت صورت گرفته بود. اما به نظر من نخست ترتیب دادن ملاقات بین ضیاء الحق و جونجو ضرورت داشت که این، مستلزم مشورت‌های بی‌پایان با ارتش، سرویس‌های اطلاعاتی و رهبران مقاومت بود.

چندی بعد دومین دیدارم با ضیاء الحق صورت گرفت. درباره مصاحبه با واشنگتن پست یک کلمه هم بین ما مبادله نشد. او گفت که می خواهد طرح یک استراتژی مشترک را بریزد و از من سؤالاتی درباره ماهیت "مسلمانان درستکار" کرد که دفترم تهیه کرده بود. او به من اطمینان داد که رهبران مقاومت خیلی زود برای دیدار آماده می شوند، اما نگفت کی، و تلویحاً فهماند که صرف ملاقات مهم است، نه نتایج آن. روزهای بعد با سفرای امریکا و شوروی دیدار کردم. "رافل" به من گفت که ضیاء الحق در نظر دارد شخصاً از رهبران بخواهد تا با من دیدار کنند و "وزیروف" اظهار داشت که او پیامی به مسکو فرستاده تا کابل را وادار به نشان دادن انعطاف در مورد جدول زمانی خروج نماید. او همچنین گفت که بر پایه صحبت‌های نورانی به مقامات مسکو گفته است تا مصاحبه واشنگتن پست را جدی نگیرند.

دوباره به کابل بازگشتم. اما گفتگوهایم با عبدالوکیل و نجیب الله دلگرم کننده نبود. عبدالوکیل هنوز از مصاحبه ضیاء الحق ناراحت بود. اما گفت که دور آخر مذاکرات باید در ماه فوریه، و نه دیرتر، برگزار شود. وقتی جدول زمانی ۱۰ ماهه را پیشنهاد کردم او گفت که در ژنو جواب آن را خواهد داد. نجیب الله گفت که پاکستان باید طرح جدیدی در ژنو ارائه نماید و سپس او آن را ملاحظه خواهد کرد. من گفتم که اگر اصولاً توافق روی جدول کمتر از یک سال صورت نگیرد، مذاکرات ژنو از سر گرفته نخواهد شد. بحث‌های ما ناراحت کننده شد و دریافتم که او هنوز بین تصمیم شوروی در به نتیجه رسیدن توافق و نارضایتی رهبری کابل در قبول جدول زمانی کوتاه، مردد است. پیشنهاد کردم که چند روز دیگر دوباره به کابل بازگردم و او نهایتاً پذیرفت.

در بازگشت به اسلام آباد در دوم فوریه، سفیر شوروی پیامی از مسکو برایم آورد؛ شورویها تأکید داشتند که دور بعدی مذاکرات در ماه فوریه برگزار شود. در این زمان شنیدم که افغانها در کوئته برای "حمایت از ابتکارات صلح کوردوز" و دعوت ظاهر شاه به بازگشت یک راهپیمایی، ترتیب داده اند.

غروب روز پنجم فوریه ستار لبخند بر لب به هتل محل اقامتم آمد و گفت که یونس خالص مرا فردا در پیشاور به نهار دعوت کرده است. فردای آن روز با تمهیدات نظامی توسط یک هلیکوپتر به سوی پیشاور پرواز کردیم و پس از رسیدن به مقصد به سوی

اداره مرکزی ائتلاف هدایت شدیم. در مقابل در، یونس خالص از من استقبال کرد. حکمتیار و دیگر رهبران بنیادگرا نمایندگان عالی رتبه خود را برای اجلاس فرستاده بودند.

خالص مانند همه افغانها بسیار مؤدب بود. "گاردین" چندی پیش او را ملای ۶۸ ساله با ریش حنایی که دندانهایش را در حضور دیگران خلال می کرد و فقط با زبان مادری اش، پشتو، سخن می گفت،^{۱۷} توصیف کرده بود. انتخاب او به ریاست ائتلاف به دنبال مشاجرات بسیار صورت گرفته بود. به گفته "ادوارد گیرادت" در کریستین ساینس مونیتور او به دلیل علاقه به جنگ با شورویها به "ملای جنگجو" معروف بود، اما اکنون از آن شجاعت گذشته خبری نبود.^{۱۸} احساس می کردم او در نقشش به مثابه یک سیاستمدار چندان احساس راحتی نمی کند.

همان گونه که پیش بینی می کردم، در آغاز در مورد عدم حضور گروههای مقاومت در مذاکرات به گفتگو پرداختیم. گفتم که بیشتر ترجیح می دادم مذاکرات را با حضور تمام طرف های مربوط برگزار می کردیم - چرا که کارم به عنوان یک میانجی بسیار آسان تر می شد - اما این مجمع عمومی سازمان ملل بود که درباره شرکت کننده ها تصمیم می گرفت؛ با این وجود به عنوان یک مقام سازمان احساس وظیفه می کنم که از منافع همه افغانهای خارج از کشور حمایت و دفاع نمایم. بسیار امیدوار بودم جنبش مقاومت تشخیص دهد که توافق پیشنهاد شده شرایطی به وجود خواهد آورد تا افغانها بتوانند درباره آینده خود تصمیم بگیرند. سپس طرح کلی "سناریو" را بدون اظهار این تصور که تنها رویکرد ممکن برای تشکیل حکومت جدید است، مطرح کردم.

یونس خالص به من گفت که رهبران سندهای پیش نویس توافق را مورد بررسی قرار داده و ائتلاف به او گوشزد کرده است تا اصلاحیه هایی را در مورد تعبیرات معینی که تصور می شد حمله به مجاهدین است، پیشنهاد نماید. چنین چیزی مفید به نظر می رسید. این، نشان صریح و حاکی از آن بود که فرایند مشورت در واقع اتفاق می افتد. قول دادم که اصلاحیه ها را به طرف هایم انتقال دهم.

به خالص گفتم، اتحاد شوروی تحت فشار شدید است که نیروهای نظامی اش را از افغانستان خارج کند و چشم دنیا به مذاکرات ژنو دوخته شده است. مجاهدین در میدان

جنگ و دیپلماتها در اطراف میز مذاکره این فشارها را به وجود آورده‌اند. سازمان ملل جامعه جهانی را بسیج کرده است تا نقطه پایانی بر اشغال افغانستان گذارد. اما اگر شورویها رسماً متعهد شوند که نیروهای خود را خارج نمایند، آنگاه چشم جهانیان به سوی افغانها دوخته خواهد شد. آنان بارها گفته‌اند که حضور نیروهای خارجی، مانع اعمال حق خودمختاری آنها است.

خالص گفت که مجاهدین درباره نیات شورویها بدگمان هستند. آنها هنگام صحبت از صلح و مصالحه، مواضع نظامی خود را مستحکم‌تر می‌کنند. به گفته او ائتلاف تصمیم گرفته بود یک حکومت جدید بنا نهد که شامل مجاهدین، مهاجرین و مسلمانهایی شود که در داخل کشور زندگی می‌کنند. او افزود که حکومت جدید راه را برای خروج نیروهای شوروی، آوردن صلح و بازگشت آوارگان هموار کرده و به بازسازی کشور خراب شده از جنگ، کمک می‌کند. من گفتم، او قبول دارد که ما در جهت واحد کار می‌کنیم، و با ملایمت پیشنهاد کردم که دیگر افغانها نیز باید به حساب آیند.

سپس ما نهار سخاوتمندانه‌ای صرف کردیم. برخوردها صمیمانه و حتی دوستانه بود و با روحیه‌ای با نشاط با هم خداحافظی کردیم. در فرودگاه در احاطه خبرنگاران قرار گرفته و در جواب پرسشهای آنها گفتم که ملاقات مفید بود، با خالص روی نقاط چندی توافق نظر داشتیم و نیز اینکه ما رو به جهت واحدی کار می‌کنیم (بعداً شنیدم که خالص فرایند ژنو را بی‌فایده خوانده است).

کمی بعد از بازگشت به اسلام‌آباد با ضیاء الحق دیدار داشتم. او امیدوار به نظر می‌رسید و پذیرفت که شرایط تغییر یافته، برگزاری دور جدید مذاکرات را، اگر شورویها واقعاً مصمم به خروج باشند، ساده‌تر می‌کند. گفتم که قصد بازگشت به کابل دارم تا تعهد رسمی این کشور در مورد چارچوب زمانی کوتاه‌تر را جویا شوم. به هر قیمتی می‌خواستم در آخرین لحظات مانع از شکست مذاکرات شوم.

یکشنبه ۷ فوریه به کابل رسیدم. اطلاع یافتم که عبدالوکیل مشغول دیدار از چند کشور خاورمیانه‌ای است (عملاً تنها از کویت و لیبی دیدار کرد). او قبل از عزیمت به مطبوعات گفته بود که قبلاً همه چیز درباره توافق را به کوردوز گفته است. کمی بعد از صرف نهار به محل اقامت رییس جمهور هدایت شدم. نجیب‌الله به وضوح ناراحت بود.

دقایقی پس از گفتگو دریافتیم که آماده نیست چیزی بگوید. او همچنان اصرار می‌کرد که توافق رضایت‌بخش در مورد جدول زمانی در ژنو به دست خواهد آمد و تنها ملاحظه‌اش این بود که دور بعدی مذاکرات در ماه فوریه برگزار شود. دوباره پرایش روشن کردم که در صورت متعهد نشدن به قبول چارچوب زمانی کمتر از یک سال برای خروج، دور دیگری در کار نخواهد بود. تصمیم گرفتم همان روز به اسلام‌آباد بازگردم. او سعی کرد مرا به ماندن تا روز بعد متقاعد کند، ولی من امتناع ورزیدم. سپس او دستش را روی قلبش گذاشت و گفت: «من قول می‌دهم، فردا». واضح بود که او مشکلات بزرگی با مقامات رژیمش و نیز با مسکو دارد. نهایتاً قبول کردم که تا فردا صبر کنم.

در اسلام‌آباد دریافتیم که ستار و جونجو ضیاء الحق را متقاعد کرده بودند که پاکستان نباید برای به تعویق انداختن دور "آخر" مذاکرات اصرار ورزد. همچنین به گفته ستار، او ضیاء الحق را قانع کرده بود که به ظاهر شاه اجازه سفر به پاکستان برای دیدار از اردوگاه‌های آوارگان داده شود، اما او وقتی از دیدار وزیر خارجه هند با ظاهر شاه در رم به عنوان بخشی از تلاش دهلی نو برای حل مسئله افغانستان اطلاع پیدا کرد،^{۱۹} موضعش را تغییر داد. دخالت هند در مناقشه افغانستان خشم رئیس‌جمهور پاکستان را برانگیخته و تلاش‌های من برای درگیر شدن مؤثرتر شاه محتاط در فرایند مصالحه را نقش بر آب کرده بود.

پس از بازگشت به کابل مستقیماً به دیدار نجیب‌الله هدایت شدم. او خوشحال به نظر می‌رسید و لبخند بر لب داشت. ابتدا درباره خصوصیات افغانها و مبارزه طولانی برای صلح که مردمش متحمل آن شده‌اند، به سخنانی پرداخت و سپس به دستم نوشته‌ای را داد و گفت که متن اعلامیه‌ای است که او در نظر دارد امشب منتشر کند. گورباچف نیز قرار بود بیانیه مشابهی در مسکو صادر نماید. آن را در حضور او با سرعت خواندم.

در این اعلامیه آمده بود: «به منظور تسهیل در به نتیجه رسیدن سریع و موفقیت‌آمیز گفتگوهای ژنو، حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری افغانستان موافقت کرده‌اند که تاریخ مشخص - ۱۵ مه ۱۹۸۸ - را برای خروج نیروهای شوروی تعیین نموده و خروج را ظرف ده ماه تکمیل کنند. تاریخ داده شده مبتنی بر این فرض است که توافق دیرتر از ۱۵ مارس ۱۹۸۸ امضا نشود».

از نجیب‌الله برای وفا به قولش و همچنین محتوای این پیام تشکر کردم. به او گفتم که دور بعدی مذاکرات، طبق موافقت قبلی، برگزار خواهد شد و انتظار دارم توافق در همان زمان به نتیجه برسد.

قبل از پرواز، خلبان به من گفت که به او دستور داده شده از طولانی‌ترین مسیر به پاکستان بازگردد. این پرواز تقریباً دو ساعت - دو برابر معمول - طول کشید. بعد از فرود آمدن در اسلام‌آباد یک کارمند مطبوعاتی سازمان ملل به من گزارش AFP را نشان داد و خواند: «مخالفین افغان برنامه‌ریزی کرده بودند که هواپیمای حامل میانجی سازمان ملل، دیه‌گو کوردوز، را در تلاش برای ایجاد وقفه در گفتگوهای ژنو سقوط دهند».

به محض رسیدن به هتل به من گفته شد که سفیر شوروی در نظر دارد فوراً با من دیدار کند. او گفت که پیام مهمی از مسکو به او رسیده است. رئیس‌جمهور گورباچف قرار است اعلام کند که اتحاد شوروی خارج کردن نیروهای شوروی از افغانستان را از ۱۵ مه شروع خواهد کرد. به وزیروف گفتم که نجیب‌الله متن اعلامیه را به من داده است. گفتم متأسفانه برای دعوت شام دیر است، چون دوست داشتم با نوشیدن یک لیوان شامپانی موفقیتی را جشن بگیریم که سالها در انتظار آن بودیم.

در سفارت امریکا برای دعوت شامی رفتم که آرنی رافل مدتها قبل به افتخار من ترتیب داده و یعقوب‌خان را نیز دعوت کرده بود. به سفیر گفتم که رئیس‌جمهور شوروی قرار است اعلامیه مهمی صادر کند. یعقوب‌خان خوشحال بود که یکی از طرفداران عمده توافق در حکومت بوده است، اما از این بابت ناراحت بود که شخص دیگری توافق را امضا می‌کرد. شادی و سرور همه را در برگرفته بود. برنامه‌های عادی آن شب تلویزیون شوروی قطع شد تا اهمیت اعلامیه را مورد تأکید قرار دهد.

روز بعد، سفر بیست و دو روزه من به منطقه پایان پذیرفت. قبل از عزیمت، به کاخ ریاست جمهوری رفتم تا بازگشتم را به اطلاع رئیس‌جمهور برسانم. او دیگر مردد نبود و تأیید کرد که پاکستان در آخرین مرحله مذاکرات شرکت خواهد کرد. در کنفرانس مطبوعاتی در فرودگاه با شدت تصریح کردم که هیچ مسئله جدیدی طی دوره‌های طولانی مشورت در اسلام‌آباد و کابل، بروز نکرده است. همچنین اعلام کردم که دور بعدی مذاکرات در ۲ مارس آغاز می‌شود. با توجه به اصرار روسها که مذاکرات در ماه

فوریه برگزار شود، افزودم: «آنها که وسواس آنها دارند تا مذاکرات حتماً در ماه فوریه از سر گرفته شود، می‌توانند ادعا کنند که روز شروع، ۳۱ فوریه خواهد بود!»
پس از ساعتها پرواز در ژنو فرود آمدم. دیدم که در محاصره دهها خبرنگار قرار گرفته‌ام. به دلایلی در آن موقع احساس موفقیت عمیق‌تر نسبت به زمانی در چند هفته بعد داشتم که توافق به امضا رسید.

IV

بسیاری از جوانهای روس در

خاک افغانستان افتاده‌اند

در سالهای اخیر.

... آیا ستونهای یادبود

درباره فرزندان ما

که در جنگ کشته شده‌اند

برای دوستان مان

خاموش هستند؟

آرمی سورجئون

گنادی کاستیک

وقتی در نیویورک به دفترم بازگشتم، دیدم مملو از بریده‌های جراید شده‌است. تایمز لندن نوشته بود: «رهبر شوروی در اظهارات روز دوشنبه خود برای اولین بار از اختیارات شخصی و صلاحیتهای مقامش در جهت پشتیبانی از خروج کامل نیروهای شوروی از افغانستان استفاده کرد».^{۲۰}

تفسیر کریستین ساینس مونیتور این بود که «مسکو حتی شکاک‌ترین افراد را نسبت به تمایلش به خروج متقاعد کرده‌است».^{۲۱} نیویورک تایمز نوشته بود: «با توجه به همه ظواهر مسکو این تصمیم ناگوار را گرفته است که جنگ را ببازد. ایالات متحده اکنون در

حاشیه رسیدن به چیزی است که از زمان پیمان دولت اتریش در ۱۹۵۵، که به اشغال نیروهای روسی خاتمه بخشید، بدان دست نیافته بود.^{۲۲} واشنگتن پست نوشت: «آنچه به اعلام گورباچف بها می دهد، گزارشهایی درباره کاهش پرسنل شوروی در افغانستان است که قبلاً آغاز شده است».^{۲۳}

در میان این بریده ها، گزارشهایی در ارتباط با افزایش نومییدی در داخل اتحاد شوروی نسبت به جنگ در افغانستان وجود داشت. تصمیم کرملین در اجازه دادن به انتشار تصاویر عینی تر از واقعیت های تلخ زندگی شوروی های مشغول به خدمت در افغانستان، کمک بیشتری به این امر می کرد. پراودا گزارشی از شبهای احساسی و تلخ کافه های نظامی در افغانستان منتشر کرده بود که در آن مردان و زنان روسی اشعار متأثر از جنگ برای یکدیگر می خواندند.^{۲۴}

در همان زمان حکومت شوروی به نظر می رسید به مبارزه علیه عکس العمل های منفی نسبت به طرح های خروج مشغول است. تحلیل گران غربی، خروج از افغانستان را یک مسئله مورد اختلاف در داخل رهبری حزب می دانستند که احتمالاً گورباچف و شورادنازه را در مقابل نیروهای محافظه کار به صف آرایی وامی داشت. سرشکستگی شورویها به اندازه آنچه برای امریکاییها به دنبال خروج از ویتنام داد، نبود؛ اما نسل قدیم، با این تصور که اتحاد شوروی همیشه باید پیروز باشد، احساس تلخ تری داشت. یک سرباز قدیمی گفته بود، «این اولین بار در تاریخ کشور ما است که ما وارد یک جنگ می شویم ولی بناچار با مصالحه آن را ترک می کنیم، و این یک ضربه روانی بزرگ است».^{۲۵}

دیپلمات های غربی مقیم کابل شروع به دادن گزارش در مورد عزیمت مشاوران شوروی و خانواده های آنها کردند. بعضی از استادان دانشگاه کابل اجازه نیافتند از تعطیلات در اتحاد شوروی بازگردند. موجی از داستانها درباره گسترش هول و وحشت میان مقامات دولتی وجود داشت. گفته می شد که کلیه کارمندان عالی رتبه یک وزارتخانه فنی کشور را ترک کرده اند. دیپلماتها جنگ میان جناح های حزب حاکم و همچنین میان مجاهدین را پیش بینی می کردند. گزارش می شد که به پلیس مخفی "خاد" اجازه داده شده تا قدرت خود را افزایش دهد.

در پیشاور وقوع یک رویداد مصیبت بار جای تردید باقی نگذاشت که بدست آمدن توافق میان جناحهای افغان در خارج چقدر ضرورت دارد. در ۱۱ فوریه پروفیسور "بهاءالدین مجروح" دیپلمات سرشناس، والی (استاندار) سابق و رییس دانشگاه کابل توسط یک مسلح ناشناس در دفترش، "مرکز اطلاعات افغانستان"، کشته شد. مجروح در نظر داشت بدون درگیر شدن در سیاستهای حزبی، در میان جنبش مقاومت جای پای برای خود پیدا کند. او در هفته نامه اش نتیجه یک بررسی میان آوارگان افغان در پاکستان را چاپ کرده بود که نشان می داد ۷۰ درصد آنها بازگشت ظاهرشاه را به عنوان رییس تشریفاتی حکومت آینده قبول دارند. رهبران بنیادگرای مقاومت این تحقیقات را دروغین و تبلیغ شده توسط حکومتهای غربی برای روی کار آوردن شخص مورد نظر خود دانسته و آن را محکوم کردند. مرگ مجروح متعاقباً به کشمکش قدرت میان گروههای مقاومت ربط داده شد. اما منابع دیگر حدس زدند که رژیم کابل ممکن است در قتل دست داشته باشد. یک دیپلمات در اسلام آباد گفت: «این، عملی کاملاً تروریستی بود. آنها به اهداف خود رسیدند، و هر کس گروهی را در این کار مقصر می داند». و دیگری پرسید: «چگونه شما می توانید افغانستان جدید را با این گونه افراد بسازید؟»^{۲۶}

مواضع رهبران مقاومت در برابر تشکیل یک حکومت جدید در روزهای قبل از شروع آخرین دور مذاکرات ژنو، عمده توجّهات را به خود جلب کرده بود. به دنبال دیدار من ب یونس خالص و اعلام خروج توسط گورباچف، لااقل سه راهپیمایی بزرگ مجاهدین و آوارگان در پاکستان به منظور ترغیب رهبران به قبول ظاهرشاه به عنوان رییس حکومت آینده در کابل، صورت گرفت. در این جریان شاه و پدرش به عنوان "شاهان مسلمان" توصیف شده و تأکید گردید که ظاهرشاه می تواند در صفوف مختلف افغانها وحدت را به ارمغان آورد.^{۲۷} گفتنی است، نورانی طی مصاحبه با بی.بی.سی. گفت که پاکستان با ظاهرشاه مخالفتی ندارد.^{۲۸}

به دنبال مذاکرات تنش زا بین حکومت پاکستان و رهبران مقاومت، ائتلاف مجاهدین اطلاعاتی منتشر و در آن تشکیل یک حکومت موقت دو مرحله ای را پیشنهاد کرد که قبل از تکمیل خروج، قدرت را در دست گیرد و سپس قدرت خود را به یک حکومت انتخاب شده واگذار نماید. در بخش بالایی بدنه این حکومت پیشنهادی، یک "شورای

عالی "متشکل از رهبران هفتگانه وجود داشت. بخش دوم آن به ۲۸ عضو حکومت انتقالی اختصاص داشت که "تمام جناحهای ملت افغانستان" را نمایندگی می کردند. نامها مشخص نشده بود، اما نیمی از کابینه را مجاهدین و نیم دیگر را آوارگان و مسلمانان ساکن افغانستان تشکیل می دادند.

حکومت جدید باید قبل از به نتیجه رسیدن توافق تشکیل یافته و یکی از امضا کنندگان آن می شد. قبل از اینکه اعلامیه منتشر شود یکی از مقامات ارشد پاکستانی گفته بود که قبول حداقل نقش برای اعضای حکومت طرفدار شوروی توسط مجاهدین، قدمی رو به جلو به حساب می آید. ۲۹ اما بعد از اینکه حکومت جدید اعلام شد، یونس خالص این تصورات را رد کرد. او گفت: «اگر پس از ۹ سال جنگ، ائتلاف با کمونیست ها را بپذیریم، هدف ما از جهاد چه بوده است؟» ۳۰ هنگامی که رهبران میانه رو و فرماندهان چریکی برای درخواست مشارکت ظاهرشاه در حکومت موقت به رم سفر کردند، احتمال اینکه عدم توافق بین ائتلاف مقاومت به جنگ آشکار میان آنان منجر شود، افزایش یافت. ۳۱

بعضی از مجاهدین پس از صدور اعلامیه خروج شوروی مشغول انبار و ذخیره کردن مقادیر عظیمی سلاح و مهمات در داخل افغانستان شدند. گفته می شد که ذخیره سازی (شورویها قبلاً درباره آن به من هشدار داده بودند) مشکل شده است، چون اغلب قاطرهایی که برای انتقال تدارکات نظامی از جمله موشکهای استینگر و بلوپایپ به کار می رفت، اخیراً در اثر یک بیماری همه گیر مرده بود. اما، به دنبال آن، سیاه تعداد زیادی قاطر را از "تنسی" با هواپیماهای بوبینگ ۷۴۷ به پاکستان انتقال داده بود (بعضی ها می گفتند که قاطرها نه از تنسی که با توافق تجاری از گرجستان خریداری شد). به هر حال مجاهدین در این زمان مجهزترین نیروی چریکی در دنیا به شمار می رفت.

اکنون چنین استنباط می شد که پاکستان مسئله تشکیل یک حکومت جدید را به عنوان شرط به نتیجه رسیدن توافق، مطرح نخواهد کرد. اما به نوشته بعضی از منابع، اسلام آباد به اصرارش ادامه می داد که قبل از به وجود آمدن حکومت موقت، حتی در صورت موافقت روی جدول زمانی، توافق را امضا نکند. در ۱۶ فوریه یک سخنگوی وزارت خارجه گفت: «بدون اینکه حکومت جدید در کابل روی کار آید، درگیری متوقف

نخواهد شد. بدون صلح آوارگان باز نخواهند گشت. تنها یک راه حل جامع می‌تواند ضامن صلح در افغانستان باشد».

این موضع اسلام‌آباد عکس‌العمل تند اتحاد شوروی را برانگیخت و اظهارنظرهای منفی زیادی در پایتختهای کشورهای غربی دربارهٔ آن ابراز شد. شورویها به من گفتند که این اظهارات به صراحت تعهد رسمی ضیاءالحق در دیدار با ورتسلف را نقض می‌کند. به گفته ورتسلف، اسلام‌آباد صدها بار تکرار کرده بود که تنها یک چیز برای بازگشت آوارگان به وطن‌شان لازم است: خروج نیروهای شوروی.^{۳۲} از سوی دیگر، ضیاءالحق در دیدار با ورتسلف گفته بود که پاکستان زودتر از پایان مارس، و نه دیرتر از آن، معاهدات ژنو را امضا خواهد کرد. بر این اساس، پراودا در ۲۵ فوریه نوشت که پاکستان ۱۸۰ درجه تغییر موضع داده است.

غربی‌ها بیشتر نگران به تأخیر افتادن یا لغو خروج شوروی بودند. زینگو برژنفسکی مشاور امنیت ملی اظهار داشت، ایالات متحده نباید اجازه دهد که مسئله بغرنج تشکیل حکومت موقت در افغانستان، خروج وعده داده شده نیروهای شوروی را به تأخیر اندازد.^{۳۳}

بسیاری از مفسران غربی احساس می‌کردند که حتی اگر ترتیبات انتقالی مناسب برقرار شود، و مثلاً حکومت موقت ائتلافی، تشکیل گردد، باز هم تضمینی وجود ندارد که هفت گروه مقاومت، هرکدام مشتاق کسب قدرت وسیع‌تر، جنگ میان یکدیگر را متوقف سازند. تحلیل‌گران اروپایی همچنین این تلقی را داشتند که اگر انتخابات برگزار شود، در نتیجهٔ آن ممکن است حیات رژیم نجیب‌الله دوام یابد یا بنیادگرایان مسلمان نفوذ خود را گسترش دهند. بنابراین، به طور وسیع تحلیل می‌شد که نگرانی دربارهٔ بروز ناآرامی پس از خروج شوروی، نباید رسیدن به توافق را به تأخیر اندازد؛ آن هم فقط به این امید که ترتیبات رضایت‌بخشی برای مرحله بعد از خروج پیدا شود.

روابط بین ایالات متحده و پاکستان دوباره تیره شد. نورانی پس از دیدار با شولتز در ۱۷ فوریه به من گفت که ایالات متحده مخالف ایدهٔ ایجاد یک حکومت ائتلافی نیست. او همچنین اظهار داشت که شولتز قول داده پیشنهادی راجع به این موضوع به حکومت شوروی انتقال دهد.^{۳۴} اما آرماکوست روز بعد طی دیداری طولانی به من اطمینان داد که

ایالات متحده همچنان خروج را موضوع اصلی تلقی می‌کند، اگرچه ایجاد حکومت جدید ممکن است زمینه خروج بی‌دردسر را فراهم نماید. او چند روز بعد در دیدار با مقامات پاکستانی و رهبران مقاومت در اسلام‌آباد نیز همان موضع را گرفت. به نوشته "شیلاتفت" در کریستین ساینس مونیتور، پاکستانی‌ها همواره از خود می‌پرسیدند: «آیا روابط نزدیک با ایالات متحده که به دلیل جنگ افغانستان استحکام یافته بود، در زمان صلح دوام نیز خواهد یافت؟»^{۳۵}

واشنگتن متقاعد شده بود که حکومت نجیب‌الله بعد از خروج شوروی دوام نمی‌آورد و به همین دلیل، "جزئیات" و "ویژگیهای" ترتیبات خروج و همینطور متعهد ساختن شوروی به عدم ادامه کمک نظامی به رژیم کابل همزمان با قطع تدارکات ارسالی امریکا به گروههای مقاومت را بیشتر مورد ملاحظه قرار می‌داد. آرماکوست به من گفت که برقراری "توازن" در ادامه کمکها، اهمیت زیادی برای دولت امریکا داشت، چرا که در غیر این صورت، متقاعد کردن کنگره و افکار عمومی برای حمایت از توافق کار دشواری بود. به نظر او تمام پاسخهای شورویها در رابطه با این مسئله مبهم بود.

شولتز راجع به گفتگوهایش با گورباچف و شواردناده در مسکو در ۲۲ فوریه خوشبین بود. او خاطر نشان کرد که ایالات متحده از اصرار پاکستان مبنی بر تشکیل حکومت ائتلافی در کابل قبل از امضای معاهدات، حمایت نخواهد کرد. به نوشته "گاری لی" و "دن اوپردورفر" همراهان شولتز در سفر مسکو، شولتز مانند گذشته مسئله "توازن" را مطرح نکرد. شواردناده گفته بود که مسکو به طور منطقی نمی‌تواند به تعهداتش در کمک به افغانستان طبق پیمان دوستی امضا شده توسط لنین در سال ۱۹۲۱، به دیده بی‌اعتنایی بنگرد. اما او افزوده بود که ممکن است بعد از خروج شوروی [فرستادن] تسلیحات بیشتر مورد نیاز نباشد.^{۳۶}

ابتدا فکر کردم در مورد "توازن"، تفاهمی هرچند مبهم، در مسکو به دست آمده است، اما متعاقباً اطلاع یافتم که شولتز و شواردناده تنها به ادامه مذاکرات از طریق مجاری دیپلماتیک موافقت کرده‌اند. "رابرت پک" معاون وزیر خارجه، در ۲۵ فوریه در مقابل کمیته فرعی کاخ سفید در امور آسیا و اقیانوس آرام، اظهار داشت که ایالات متحده و اتحاد شوروی به همان تعهد اصلی در مورد عدم مداخله پایبند هستند. او افزود که

ایالات متحده آماده است کمک نظامی به مقاومت را ممنوع کند و انتظار دارد اتحاد شوروی نیز طبق معاهدات ژنو، در مورد حمایت نظامی از رژیم کابل محدودیت متقابل اعمال کند. او خروج نیروهای شوروی را هدف درجه اول واشنگتن خواند.

در سراسر ماه فوریه من و همکاران تمام تمهیدات مورد نیاز برای برگزاری دور آینده مذاکرات را فراهم کردیم و تمام جزئیات را در نظر گرفتیم. مقامات نظامی ارشدی از کشورهای اتریش، کانادا، دانمارک، فنلاند، فیجی، غنا، ایرلند، نپال، لهستان و سوئد دعوت به همکاری شدند. ژنرال "راولی هلمی نن" از فنلاند به عنوان رییس تیم‌های نظارت بر عملیات خروج تعیین و یک ستاد کمکی کوچک نیز سازمان داده شد.

در ۲۹ فوریه با کلیه همکاران، نیویورک را ترک کردیم. احساس متناقض و توأم با نگرانی و تردید همیشگی را داشتم. در راه متن جالبی را خواندم که دوستی به من داده بود. بر اساس تحلیل این نوشته، اشغالگران خارجی همیشه به سختی توانسته‌اند که با وقار و آرامی از افغانستان رهایی پیدا کنند. در ادامه آمده بود: شاید فاجعه‌بارترین رویداد در سال ۱۸۴۲م، اتفاق افتاد که طی آن ۱۶،۵۰۰ سرباز انگلیسی در حال فرار از کابل تا مرز مورد حمله‌های مکرر قبایل افغان قرار گرفته و فقط یک نفر از آنان توانست جان سالم بدر برد.^{۳۷}

V

بزرگترین علامت سؤال به هنگام شروع یازدهمین دور مذاکرات ژنو در روز سه شنبه ۲ مارس، این بود که آیا پاکستان سند قانونی توافق را امضا می‌کند یا نه. اما حال و هوای موجود حاکی از این انتظار بی سابقه بود که مذاکرات بالاخره به موفقیت خواهد انجامید. مسئول دفتر مطبوعاتی به من گفت که هیچ اجلاس سازمان ملل تا کنون این تعداد خبرنگار خارجی را جذب نکرده است. اعضای تیمهای تلویزیونی آمریکایی، اروپایی و ژاپنی در محوطه مقر سازمان ملل مشغول قدم زدن بودند.

در همان اوایل با نیکلای کوزیروف دیدار کردم. او گفت که توافق باید طی این دور مذاکرات امضا شود. وی از من خواست که کلیه اقدامات لازم برای به نتیجه رسیدن فرایند دیپلماتیک را انجام دهم و پاکستان را برای امضای توافق تحت فشار گذارم. وی

خاطر نشان کرد که تشکیل حکومت جدید در افغانستان جزو دستورالعمل مذاکرات نیست و چنین چیزی از نظر رسمی جزو مأموریت من قرار نمی گیرد. به گفته کوزیروف، اتحاد شوروی تصمیم گرفته بود توافق را براساس مواضع گذشته و گفتگوهای انجام شده با ایالات متحده و پاکستان طی سال گذشته، به نتیجه برساند؛ از این رو حکومت متبوع وی هر گونه تلاش برای به تأخیر انداختن امضای اسناد توافق را غیر قابل قبول می دانست.

به کوزیروف گفتم که او بدون شک از وضعیت حاکم بر پاکستان آگاه است. نورانی رییس هیأت پاکستان قصد دارد چند روز بعد برای یک سری مشورتهای سیاسی به اسلام آباد برود و بنابراین برایش مهم است که اسناد توافق و از جمله جدول زمانی برای خروج، قبل از آن تکمیل شود. در این صورت دولت پاکستان می تواند بر رهبران مجاهدین فشار وارد نماید. بنابراین ضرورتاً مشکلی پیش نخواهد آمد اگر چند روز بین به نتیجه رسیدن توافق و امضای اسناد فاصله افتد.

نورانی در روز شروع مذاکرات به خبرنگاران گفت که در چهارم مارس برای شرکت در اجلاس با احزاب مخالف به اسلام آباد می رود و ششم مارس به ژنوباز خواهد گشت. وکیل در کنفرانس مطبوعاتی گفت که تشکیل حکومت جدید جزو دستور جلسه مذاکرات نیست؛ این یک موضوع جداگانه است. من گفتم که این موضوع فقط به عهده افغانها است تا درباره آن به توافق برسند.

در اولین دیدار با هرکدام از طرف هایم گفتم که دستور جلسه ما عمدتاً، شامل پنج مورد است: چارچوب زمانی خروج؛ تغییرات در سند مربوط به آوارگان (به پیشنهاد رهبران مقاومت)؛ مسئله مرزی؛ ترتیبات فنی اجرای برنامه نظارت؛ و ترتیبات برای امضای اسناد توافق. سپس اولین رویداد شگفت آور پیش آمد. عبدالوکیل نه تنها با دستور جلسه - البته با پیشنهاد چند اصلاحیه کوچک - موافقت کرد بلکه طرح "مرحله اول خروج" که جونجو به سفیر شوروی پیشنهاد کرده بود را نیز پذیرفت. بنابراین رسماً موافقت شد که پنجاه درصد نیروهای شوروی ظرف سه ماه از افغانستان خارج شوند. این نورانی و ستار را حیرت زده کرد.

صبح روز بعد رویداد شگفت آور دوم اتفاق افتاد. وکیل در آغاز جلسه به من گفت که

افغانستان جدول زمانی ۹ ماهه پیشنهادی پاکستان در ماه فوریه را می‌پذیرد. بنابراین اکنون ما در مورد مرحله اول خروج و چارچوب زمانی یک رقیمی (کمتر از ۱۰ ماه) رسماً به توافق رسیده بودیم. بدین ترتیب در مورد مسائلی توافق به دست آمد که سالها مورد بحث و اختلاف بود. این، ماهرانه‌ترین حرکت شورویها برای متقاعد کردن هرکس در مورد تصمیم‌شان به پایان اشغال افغانستان و وارد ساختن فشار بر جریان موجود مشورتهای سیاسی در اسلام‌آباد بود. عبدالوکیل از سالن کنفرانس مستقیماً به طرف مرکز مطبوعاتی رفت تا به خبرنگاران اطلاع دهد که توافق در مورد خروج بدست آمده است.

نورانی و ستار قادر نبودند گرفتاری‌شان را پنهان کنند. در اجلاس رسمی بعدی آنها مسائلی در مورد ترتیبات خروج - از جمله تعداد نیروهایی که هر ماه خارج می‌شوند، جمع‌آوری همه مینه‌های زمینی و نظارت هریبخش بر جریان خروج - را مطرح کردند. آنها همچنین شرط جدیدی را در ارتباط با "عدم درگیری" در طول فرایند خروج - تعهد شورویها به درگیر نشدن در هیچ فعالیت نظامی به هنگام خروج به جز دفاع از خود - پیشنهاد کردند. جای بحث نبود که شورویها پیروزی دیگری به دست آورده بودند و در مقابل پاکستانی‌ها در جستجوی راههایی برای طولانی‌تر کردن مذاکرات بودند.

نورانی و ستار خصوصی به من گفتند که پاکستان براساس تفاهم بدست آمده در اسلام‌آباد بین ضیاءالحق و ورتسلف توافق را امضا خواهد کرد؛ اما آنچه در اسلام‌آباد موضوع بحث است، زمان امضای آن است. به گفته آن دو، پاکستان علاقه‌مند بود که طی ماه مارس حکومت جدید افغانستان تشکیل شود. آنها مرا اطمینان دادند که اگر معاهدات تا ۱۵ مارس - که گورباچف در نظر گرفته بود - امضا نشود، در هر صورت ظرف این ماه به امضا خواهد رسید. اطلاع یافتم که واشنگتن درباره تاریخ امضا مایل است انعطاف نشان دهد، اما بر آن است که تاریخ آغاز خروج نباید به تأخیر افتد. نورانی همچنین تأکید کرد که حکومتش تاریخ ۱۵ ماه مه را برای آغاز خروج مورد احترام تلقی می‌کند.

نورانی مشتاق بود بداند که من برای تشویق شکل‌گیری حکومت جدید با پایه‌های وسیع در افغانستان چه چیزی تهیه کرده‌ام. من به "سناریو" اشاره کردم. همچنین گفتم که

شورویها اکنون می دانند که پاکستان سعی دارد به نتیجه رسیدن توافق را به تأخیر اندازد؛ اما اطمینان دادم که هرگاه اسناد توافق امضا شود، آنها برای کمک تمایل نشان خواهند داد. این پیامی بود که نورانی باید به اسلام آباد می برد.

نورانی و ستار دوباره موضوع مشورت با آوارگان را مطرح کردند. به آنها گفتم که سفرم به پیشاور مشورت مورد نظر در پیش نویس توافق را در برداشت. رهبران مجاهدین ملاحظاتشان در اسناد پیش نویس در ارتباط با آوارگان را از طریق یونس خالص ارائه کرده اند و من قبلاً آنها را به کابل و مسکو انتقال داده ام. پاکستانی ها دیگر این موضوع را پیش نکشیدند. اما نورانی همچنان اصرار می ورزید که پیشرفتهایی در تشکیل حکومت جدید باید پیش آید (شبهه تعبیری که قبلاً طرف دیگر اغلب از آن استفاده می کرد)، تا پاکستان بتواند اسناد توافق را امضا کند.

همچنین در دفترم با رابرت پک معاون وزیر خارجه امریکا دیدار کردم که برای دنبال کردن مذاکرات به ژنو سفر کرده بود. این اولین بار از آغاز مذاکرات بود که یک مقام ارشد وزارت خارجه به چنین کاری مبادرت می ورزید. "جان آربوگست" حقوقدان وزارت خارجه نیز او را همراهی می کرد.

پک گفت که ایالات متحده برای بررسی اسناد توافق به زمان نیاز دارد. وی افزود، امریکا درباره تشکیل حکومت جدید افغانستان، با پاکستان هم عقیده است. او اصرار داشت که من در تلاشم برای ترویج گفتگوهای بین الافغانی فعالتر باشم و همچنین درخواست کرد که جزئیات مشخص تری درباره ترتیبات خروج در اسناد توافق یا حداقل در یادداشت تفاهم جداگانه آورده شود. برایش گوشزد کردم که کوزیروف چنین مسایل نظامی را به توافق مربوط نمی داند اما تأکید دارد که مراجع ذی صلاح نظامی شوروی، و متصدیان برنامه خروج تمام جزئیات لازم در این مورد را به افسران نظامی سازمان ملل و مسئولان ترتیبات نظارت انتقال خواهند داد. کوزیروف حتی گفته بود که اگر ایالات متحده اصرار به داشتن این جزئیات دارد، شورویها دسترسی آنها را مقدور خواهند کرد. پک اظهار داشت که ایالات متحده فعالانه ایده "توازن" را با شورویها دنبال می کند. واشنگتن به گفته او قادر به حمایت از توافق نبود، مگر اینکه این موضوع حل شود. او گفت که یکی از قطعنامه های "سنا" به دولت در مخالفت با قطع کمک نظامی به جنبش

مقاومت، هشدار داده بود. سناتور "رابرت بیرد" از ویرجینیا در این رابطه گفته بود که در این صورت، دولت امریکا ممکن است مجاهدین افغانستان را به رودخانه بپندازد. وقتی در دیدار با کوزیروف، اظهارات نورانی و پک را در میان گذاشتم، او پاسخ داد که شورویها یک سال تمام در مورد نیاز به تلاش هماهنگ برای پیشبرد مصالحه ملی چراغ سبز نشان داده‌اند، اما پاسخی دریافت نکرده‌اند. او در عین حال گفت که اتحاد شوروی در تلاش برای تشویق گفتگوهای بین‌الافغانی مشارکت خواهد ورزید. به نورانی، قبل از عزیمتش به اسلام‌آباد، گفتم که پاکستان به منظور اطمینان از حمایت روسها، نباید امضای اسناد توافق را به تأخیر اندازد و لازم است برای قبول نقشی برای ظاهرشاه، تمایل نشان دهد. او گفت که پاکستان با درگیر شدن شاه سابق در قضیه مخالفت ندارد، اما بعضی از رهبران مجاهدین باید عکس‌العمل [مثبت] قوی‌تری در این رابطه نشان دهند.

بدین ترتیب هفته اول مذاکرات سپری شد. با توجه به این واقعیت که تلاش برای خروج شوروی از افغانستان از سال ۱۹۸۲ شروع شده بود و توافق در مورد جدول زمانی حتی تا یک سال پیش بحث‌انگیز به نظر می‌رسید، تفاهم به دست آمده جالب بود؛ اما هنوز مواععی وجود داشت که قبل از به نتیجه رسیدن توافق باید پشت سر گذاشته می‌شد. متقاعد شده بودم که ایالات متحده اجازه نخواهد داد مسئله حکومت جدید، خروج شوروی را خنثی سازد. در همین حال واشنگتن اصرار داشت که توافق باید مشروط به پذیرش "توازن" شود. دورنمای توافق اکنون مه‌آلود به نظر می‌رسید.

IV

هنگامی که نورانی در ۷ مارس به ژنو بازگشت، هنوز به تصمیم مشخصی دست نیافته بود، اما همچنان تأکید کرد که تاریخ ۱۵ مه برای خروج شوروی مورد احترام دولت وی است. وقتی به کوزیروف گفتم که در اسلام‌آباد هنوز تصمیمی گرفته نشده است، کاملاً آشفته شد و زبان به شکایت از دسیسه پاکستانی‌ها گشود. من گفتم که باید در جستجوی راههایی برای فائق آمدن بر مشکلات باشیم.

پیشنهاد کردم که پیش‌نویس یک سند را تنظیم کنیم که به عنوان "اعلامیه نهایی"

مذاکرات شناخته شده و شامل این شرایط باشد؛ الف) بیان این نکته که اسناد توافق تکمیل شده و از ۱۵ ماه مه لازم الاجرا خواهد شد؛ ب) تعهد رسمی تمام طرف‌های ذی‌نفع به امضای اسناد توافق قبل از پایان مارس؛ ج) تفاهم رسمی همه طرف‌های ذی‌دخل در مورد ایجاد یک حکومت با قاعده‌های وسیع توسط خود افغانها که در این رابطه من به تسهیل ارتباطات و تشویق گفتگوهای بین‌افغانی بپردازم؛ د) تعهد رسمی طرف‌ها در تغییر ندادن متن نهایی اسناد توافق که قرار بود ضمیمه "دستورالعمل نهایی" شود؛ و هـ) یک تفاهم حاکی از اینکه امضای اسناد توافق به مفهوم شناسایی رسمی هیچ حکومتی نباشد. شرط آخرین به گفته نورانی مورد تأکید پاکستان بود و ورتسلف طی گفتگو با ضیاءالحق آن را پذیرفته بود. عبارت مشابهی در توافق ویتنام که در پاریس امضا شد، آمده بود.

کوزیروف صریحاً با شروط مربوط به ایجاد حکومت جدید در افغانستان و عدم شناسایی رژیم کابل اظهار مخالفت کرد. او دوباره خاطر نشان کرد که تشکیل حکومت جدید در حوزه صلاحیت مذاکرات نیست و اینکه اعلامیه عدم شناسایی می‌تواند به طور یک جانبه توسط پاکستان و ایالات متحده مطرح شود.

کوزیروف و پک همان روز به طور خصوصی با یکدیگر دیدار کردند. ملاقات آنها کاملاً دوستانه بود اما مورد توجه افغانها و پاکستانی‌ها قرار نگرفت. پک بعداً به من گفت که با کوزیروف مسئله توازن را مطرح نکرده، چون اجازه این کار را نداشته است. پک گمان داشت که شورویها با امید بر سر قدرت ماندن رژیم کابل و افزایش توانایی آن به توافق سریع تن می‌دهند و به همین دلیل واشنگتن برقراری توازن در ادامه کمکها را مهم می‌دانست. من گفتم که اگر مسئله همین است، چرا در ژنو ایمان او و کوزیروف | مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

تمام تلاشهایم برای تکمیل شدن اسناد در این هفته بی‌نتیجه بود. هر زمانی که یک اصطلاح جدید یا شکل دیگر کلمات را برای رسیدن به توافق در موضوع خاص می‌آورد، نورانی و وکیل خود را عصبانی نشان می‌دادند. به نظر می‌رسید مواضع آنها روی مسئله مرزی و در واقع راجع به همه موضوعات موجود، مستحکم‌تر شده است. آن دو نه تنها در مذاکرات که در کنفرانسهای مطبوعاتی نیز به مبادله اتهامات علیه یکدیگر

می پرداختند.

سعی کردم بحثها را روی دو مسئله جنجالی تر متمرکز کنم: تشکیل حکومت جدید و توازن. یک به من گفت که واشنگتن فقط مسئله توازن و نه تشکیل حکومت جدید در کابل را محوری تلقی می کند. نورانی و ستار با حرارت از ایده "دستوالعمل نهایی" استقبال کردند. چرا که در این صورت مذاکرات به اندازه لازم به درازا کشانده می شد؛ چیزی که آنان به دنبالش بودند. آنان اصرار داشتند که برای تشویق گفتگوهای بین الافغانی، جلب همکاری شورویها لازم است.

نورانی دستوراتی را که انتظار داشت در دهم یا یازدهم مارس به او برسد، دریافت نکرد و هفته دوم مذاکرات با جوی کاملاً مأیوس کننده به پایان رسید. تصمیم گرفتم آخر هفته را در فرانسه به استراحت پردازم.

پس از بازگشت به ژنو، صبح دوشنبه ۱۴ مارس کوزیروف پیام فوری مهمی، از مسکو دریافت کرد که مانند تیری مستقیم بود، «اگر اسناد توافق تا ۱۵ مارس امضا نشود، خروج شوروی در ۱۵ مه شروع نخواهد شد». همچنین در این پیام چیز جالبی در ارتباط با توازن آمده بود: «در اسناد ژنو شرطی که درخواست از ایالات متحده برای عدم ارائه کمک به مخالفین در قلمرو پاکستان تلقی شود، وجود ندارد. و ما موضوع را به این طریق مطرح نمی کنیم». (مفهوم واضح پیام این بود که واشنگتن در ادامه کمک به مقاومت آزاد است و نیز اینکه مسکو هم می تواند کمک رسانی به کابل را ادامه دهد). کوزیروف همچنین گفت که مسکو مایل نیست ایده "دستوالعمل نهایی" را مورد ملاحظه قرار دهد. او بسیار ناراحت به نظر می رسید؛ بنابراین تصمیم گرفتم پیام شورویها را در این مرحله به بحث نگذارم.

نورانی سرسخت و انعطاف ناپذیر بود. او گفت، پاکستان آماده است توافق را "طی ماه مارس" امضا کند، مشروط به اینکه ترتیبات مورد نظر این کشور بویژه در مورد تشکیل حکومت جدید در افغانستان، جزئیات خروج و پایان درگیری، در نظر گرفته شود. او افزود که آماده نیست هر تهدیدی از سوی شورویها را بپذیرد.

اجلاس عصر آن روز مانند هفته قبل بی نتیجه بود. نورانی گفت که در نظر دارد مانند کوزیروف، در دیدارش با من، سرسخت باشد. یک اظهار داشت که شورویها پیام

مشابهی به "متلاک" سفیر امریکا در مسکو، ابلاغ کرده‌اند و اینکه استدلال جدید روسها در ارتباط با "توازن" برای ایالات متحده قابل قبول نیست. او افزود که پاکستان نیز از موضع امریکا در مورد توازن حمایت می‌کند.

ضیاء الحق طی تماس تلفنی اظهارات پک را تأیید کرد. او اطمینان داد که هیچ کس نمی‌خواهد مذاکرات را بر هم بزند و من باید مشکلاتی را که پاکستان با آن مواجه است درک کنم و به حل آن کمک نمایم. وقتی من گفتم که او به عنوان یک افسر نظامی، عدم تمایل روسها به ارائه جزئیات خروج را در آن مرحله باید درک کند، او پاسخ داد که حقیقتاً موضوع را درک می‌کند و به همین دلیل این قول کوزیروف که آنها جزئیات را به تیم ناظر سازمان ملل ارائه کنند، رضایت‌بخش است. ضیاء همچنین موافقت کرد که ایجاد حکومت جدید پس از به نتیجه رسیدن توافق صورت گیرد. اما افزود که "ما" باید از تعهد روسها به همکاری در این زمینه اطمینان پیدا کنیم.

بقیه هفته در بحث پیرامون جزئیات اسناد توافق گذشت و سندها در همه موارد بجز مسئله مرزی - که در آن طرفین همچنان انعطاف ناپذیر باقی ماندند - رو به تکمیل شدن بود. همچنین بین حقوق‌دانان هیأت‌های دو کشور افغانستان و پاکستان با رایموند سامرینس در مورد صحت متون و کنترل ترجمه‌های آنها (روسی، اردو، پشتو) و نیز ترتیبات نظارت، گفتگوهای فنی صورت گرفت.

کوزیروف به من گفت که مسکو با قاطعیت ایده "دستورالعمل نهایی" را، عمدتاً به این دلیل که اتحاد شوروی نمی‌خواهد سند حاکی از عدم شناسایی رژیم کابل را تأیید کند، رد کرده بود. وقتی من متن شامل سه موضوع - تشکیل حکومت جدید، عدم درگیری نیروها هنگام خروج، و جزئیات خروج - را پیشنهاد کردم، قرار شد او این مسئله را به مسکو انتقال دهد.

در مورد مسایل مرزی ابتدا ستار به من گفت که اسلام‌آباد می‌خواست ببیند افغانها تا چه حد آماده مصالحه هستند. کوزیروف با مشاور حقوقی اش به دیدنم آمد و گفت که کابل نیز مایل است علاقه‌مندی پاکستانی‌ها به مصالحه را ببیند. مشاور حقوقی او اظهار داشت که نتوانسته‌است بفهمد چرا پاکستانی‌ها شناسایی "خط دیورند" به عنوان مرز بین‌المللی را از حکومتی تقاضا می‌کنند که خود آن را به رسمیت نشناختند. در دیدار با

عبدالوکیل با یادآوری این نکته که دولت کابل چند بار نامه‌هایی به دبیر کل سازمان ملل فرستاده و در آن از نقض حریم هوایی این کشور توسط هواپیماهای پاکستان با عبور از خط "دیورند" سخن به میان آورده است، از او پرسیدم که آیا با جایگزین کردن تعبیر مورد مناقشه (مرزهای بین‌المللی شناخته شده موجود) با "خط دیورند" در متن توافق، موافقت دارد یا نه. او با اظهار مخالفت، استدلال کرد؛ این واقعیت که هواپیماهای پاکستان حریم هوایی افغانستان را هنگام عبور از خط دیورند نقض کرده است، به این معنی نیست که این خط، مرز است. این مسئله آنچنان حساس و هیجانی شده بود که من دیگر توضیحی درباره آن نخواستم.

عبدالوکیل به مطبوعات گفته بود که پاکستان با تقاضای شناسایی "خط دیورند" از افغانستان به عنوان مرز قانونی بین دو کشور، سعی دارد "کل فرایند ژنو" را به مخاطره اندازد. او همچنین اظهار داشته بود که اگر پاکستانی‌ها در نظر دارند به سازمان دادن جنگ علیه افغانستان ادامه دهند، باید به آنها بگوییم که شعله آن هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد.^{۳۸} همچنین به گفته او حکومت هند نیز تهدید کرده بود که مسئله مرز نمی‌تواند بدون مشارکت این کشور در مذاکرات حل شود (اشاره به قسمتهایی از کشمیر حذفاصل هند و افغانستان که به اشغال پاکستان درآمده بود).

پاکستانی‌ها حاضر بودند در ارتباط با مسئله مرزی به مصالحه تن دهند، اما اظهارات وکیل و تهدید حکومت هند برای شرکت در مذاکرات، موضوع را پیچیده‌تر می‌کرد. موضع وکیل شورویها را هم ناراحت کرده بود. کوزیروف مشکلات عمده مذاکرات را به مقامات ارشد اطلاع داده بود و سخنگوی وزارت خارجه شوروی در ۱۷ ماه مه اظهار داشت که اگر بن‌بست گفتگوهای ژنو ادامه یابد، «خروج نیروهای شوروی ممکن است به طرق دیگر انجام شود».

در پایان هفته سوم مذاکرات دریافتم که می‌توانیم مسایل حل نشده را به سه موضوع توازن، مسئله مرزی، و ایجاد حکومت جدید، محدود کنیم. (چون از گفتگوی تلفنی با ضیاء الحق دریافتم که پاکستان موضوعات "عدم درگیری هنگام خروج" و جزئیات خروج را دوباره مطرح نخواهد کرد.) اما در واقع مسئله اصلی همان "توازن" بود.

VII

در آستانه ورود شواردنا دزه به واشنگتن، نیویورک تایمز نوشت، اگر شورویها می خواهند از افغانستان خارج شوند، حکومت ایالات متحده «از هیچ کار معقولی برای کمک به خروج آنها نباید دریغ ورزد». تایمز در این رابطه نوشته بود:

هدف اعلام شده معاهدات تحت مذاکره با میانجی گری سازمان ملل، پایان دادن

به اشغال و تضمین عدم تعهد افغانستان زیر سایه رژیم است که افغانها خود آن را

شکل می دهند. این هدف، قابل دسترس و مشروع است. این، می تواند اولین

عقب نشینی شوروی را پس از دهه ها تحقق بخشد و درهم شکستن اصول دکترین

برژنف که پیروزی کمونیست ها را برگشت ناپذیر می دانست را به وقوع رساند. این،

«عاقلانه بودن کمک ایالات متحده به جنبش مقاومت افغانستان را توجیه می کند.»^{۳۹}

پک به توافق شولتز و شواردنا دزه در مورد توازن امیدوار به نظر می رسید، اما کوزیروف به چنین چیزی امید نداشت؛ چرا که کارشناسان حقوقی در مسکو توافق پیشنهادی ایالات متحده را به مثابه نقض شروط پیمان ۱۹۲۱ در مورد کمک شوروی به حکومت افغانستان توصیف کرده بودند. او به من گفت که ایالات متحده هر طور فکر کند، رژیم کابل تمام ویژگیهای یک حکومت قانونی را دارد و ما نمی توانیم تعهدات قانونی در مورد ارائه کمک به آن را نادیده بگیریم.

همان طور که در ۲۱ مارس وارد هفته چهارم مذاکرات می شدیم، احساس نگرانی افزایش می یافت. مجبور بودم مطبوعات را متقاعد کنم که مشغول کارهای فنی همچون انتخاب نوع کاغذ، ترجمه رسمی اصطلاحات مختلف، تعیین محل امضا (پاکستان حاضر نبود روی یک کاغذ مشترکاً با افغانستان امضا کند) و... جهت آماده کردن توافق برای امضا هستیم. شب ۲۴ مارس صدای امریکا گزارش داد که در واشنگتن توافقی در موضوع توازن بدست نیامده است. اما من مصمم بودم مانع از شکست مذاکرات شوم.

در دیدار با پاکستانی ها تأکید کردم که مسئله باید در ژنو حل شود. اما نورانی به من گفت که افکار عمومی در کشورش مفهوم توازن را درک نمی کند؛ بنابراین، این مسئله که چنین چیزی بتواند توافق را به مخاطره اندازد، برای آنان قابل فهم نیست. سپس پک و کوزیروف را برای دیدارهای جداگانه به دفترم دعوت کردم. به آنها گفتم که موافقت در

مورد توازن برای به نتیجه رساندن توافق اجتناب ناپذیر است و پیشنهاد کردم که آرماکوست و ورتسلف برای بحث در مورد این مسئله به ژنو مسافرت کنند. با یک چند راه بدیل برای حل مسئله توازن را مورد بحث قرار دادم. او به من گفت که شولتز در واشنگتن پیشنهاد یک تعلیق سه ساله برای کمک نظامی طرفین پس از تکمیل خروج را مطرح کرده و بعداً آن را به یکسال کاهش داده بود. شواردناوزه ضمن مخالفت مکرر با نظر تعلیق، ایده‌های دیگری - که همه توسط شولتز رد شده بود - پیشنهاد کرده بود. یک گروه کاری به ریاست آرماکوست و معاون وزیر خارجه شوروی «آناتولی آدامیشین» ساعتها بحث کرده بودند تا یک فرمول مورد قبول طرفین بیابند. به گفته او، شواردناوزه اظهار داشته بود که اتحاد شوروی اگر به توافق در مورد توازن دست نیابد، ممکن است براساس یک توافق سه جانبه با افغانستان و پاکستان نیروهایش را از افغانستان خارج کند.

بنابراین درخواست اضطراری کوزیروف برای ملاقات، صبح روز دوشنبه با یکدیگر دیدار کردیم. او گفت که مسکو قاطعانه هر گونه بحث بیشتر در مورد توازن را رد کرده و تلاشهای بیشتر برای حل مسئله مرزی را توصیه نموده است. گفتم که ایالات متحده بر توافق در مورد توازن تأکید می‌ورزد و من راه‌حلهایی را برای این موضوع در نظر دارم. در اینجا ستار نیز به ما پیوست و گفت شاید من بتوانم واشنگتن را ترغیب کنم که اعلامیه یکجانبه‌ای درباره توازن بدهد. همچنین اظهار داشت که اگر در این مورد توافقی صورت گیرد، پاکستان درباره مسئله مرزی از خود انعطاف نشان خواهد داد. کوزیروف گفت که اگر در مورد مسایل مرزی حداقل اصلاحیه‌ای صورت گیرد، او می‌تواند وکیل را وادار به پذیرش آن کند. ستار در این مورد اظهار نظری نکرد. به این نتیجه رسیدم که همه طرف‌هایم در جستجوی راهها و وسائل جدید برای حل مسایل موجود هستند.

موضع پاکستان بدون شک شکل گرفته بود. ستار به من گفت که چونجو موفق به کسب اجماع نظر همه احزاب سیاسی در حمایت از توافق شده است. او به من اطمینان داد که اگر ما بتوانیم شورویها و امریکاییها را وادار به کنار آمدن در مورد توازن نماییم، نه "مسایل باقی مانده" و نه موضوع تشکیل حکومت جدید، مشکلات چندانی به وجود نخواهد آورد. او گفت که فشارهای داخلی [در پاکستان] برای به نتیجه رساندن توافق به

اوج خود رسیده است.

از اخبار و گزارشهای دیپلماتهای مستقر در اسلام آباد چنین استنباط کردم که اتخاذ موضع جدید پاکستان در نتیجه افزایش اختلافات در میان گروههای مقاومت بوده است. گاردین گزارش داد که بی سرو سامانی معمول در ائتلاف پیشاور اکنون در حد یک نمایش مضحک رسیده است.^{۴۰} به عنوان مثال، رهبران مقاومت تصمیم گرفته بودند هیأتی به ژنو بفرستند، اما در مرحله بعد دو عضو آنها مانع ایجاد کرده بودند. خالص اظهار داشت که رهبران مقاومت در دسر بزرگی برای او به وجود آورده‌اند و به همین دلیل استعفا داد. گلبدین حکمتیار دست راستی‌ترین بنیادگرا، جانشین او شد. شایعاتی وجود داشت که جنبش مقاومت به ایران متمایل می‌شود. تنش بین رهبران مجاهدین و حکومت آنچنان شدت یافته بود که رئیس‌جمهور ضیاء الحق تمام وقت خود را در یک شب برای آرامش برقرار کردن میان آنها صرف کرد. ضیاء و جونجو از قرار معلوم توانسته بودند روی بیشتر اختلافات رهبران سرپوش گذارند و پذیرفته بودند که جنبش مقاومت باید با واقعیت خروج شوروی مواجه شود.

در چنین شرایطی تصمیم گرفتم خودم پیش‌نویسی در مورد توافق روی توازن، تهیه کنم. در این زمان که وضعیت در ژنو نومیدکننده و حتی مضحک می‌شد، امیدوار بودم وجود یک متن، واشنگتن و مسکو را وادار به کنار گذاشتن سکوت نماید.

ابتدا پیش‌نویس را به ستار نشان دادم. به گفته او، ورنتسف در همان روز سفیر پاکستان در مسکو را فرا خوانده بود تا به او بگوید که اتحاد شوروی به شدت با هرگونه بحث بیشتر در مورد توازن مخالف است و اگر واشنگتن از امضای توافق، قبل از ۳۱ مارس، خودداری ورزد، مسکو از اسلام آباد و کابل خواهد خواست که یک توافق سه جانبه را امضا کنند. در پیش‌نویسی که من تهیه کرده بودم، ایالات متحده و اتحاد شوروی بر حق برتر همه کشورها برای کمک به یکدیگر طبق توافقات بین‌المللی مجدداً تأکید می‌کردند اما به عنوان تضمین کنندگان توافق قبول داشتند که برای اجرای مؤثر آن ضروری است تمام طرف‌های ذی‌دخل محدودیتهایی را بر هر نوع اقداماتی اعمال کنند که مخالف توافق تلقی شود.

اولین عکس‌العمل پک در این رابطه مثبت بود. همچنین به گفته ستار، جونجو از

"آرنی رافل" سفیر امریکا در پاکستان خواسته بود که کشورش در مورد توازن انعطاف نشان دهد. کوزیروف گفت، می خواهد بداند که آیا واشنگتن طرح را پذیرفته است، چرا که مسکو آماده نیست مذاکرات در مورد توازن را با ایالات متحده از سر گیرد. در همین حال واشنگتن پست در ۲۶ مارس گزارش داد که دولت ریگان به استقبال توافق صلح تدارک استیگر به نیروهای مقاومت را خاتمه می دهد. ستار به من گفت که ضیاء و جونجو، ریگان و شولتز را تلفنی تشویق کرده اند که متن مرا بپذیرند. ستار با جابجا کردن توازن "منفی" با "مثبت" استدلال کرد که پیشنهاد من راه خروج آبرومندانه و عملی را پیش روی شورویها قرار خواهد داد.

هنگام گفتگو با کوزیروف، یک با من تماس گرفت و گفت: «اجازه یافته ام به شما اطلاع دهم که حکومت ایالات متحده پیشنهاد شما را به همان شکل، می پذیرد». پیدا بود که کوزیروف پیام واشنگتن را مفید می دانست. یک متعاقباً به من گفت که ضرورت دارد شورویها سریعاً پاسخ دهند، چرا که به نظر او احتمال عکس العمل شدید اعضای مخالف توافق در کنگره دور از انتظار نبود. اما کوزیروف اظهار داشت که جز انتظار کشیدن کاری از دستش بر نمی آید. اکنون باید عبدالوکیل را با مرور پیشنهادها در مورد مسایل مرزی، ساکت نگاه می داشتم. به گفته نورانی و ستار، سفیر آنها در مسکو دستور یافته تا به ورتسلف اطلاع دهد که اسلام آباد در صورت حل شدن مسئله توازن، در مورد تمام مسایل موجود انعطاف نشان خواهد داد.

روز ۳۱ مارس کوزیروف با چهره ای ناخوشایند وارد دفترم شد. او پیام مسکو را برایم خواند. پاسخ، منفی بود.

VIII

به نظر من فرایند ژنو، بخصوص در هفته های آخر مذاکرات، میزانی از اعتماد متقابل به وجود آورد که به مسکو و واشنگتن اجازه داد بر پایه تفاهم دوجانبه، و نه توافق رسمی، پیش بروند.

در ژوئیه ۱۹۸۲ یک گفتگوی مشهور بین مذاکره کننده امریکایی خلع سلاح "پاول نیتز" و طرف شوروی آن "یولی کویتسینسکی" هنگام قدم زدن آنها در کوههای "جورا"ی

سویس اتفاق افتاد؛ اما آنها در واقع روی یک کنده درخت نشسته بودند. نمایش "قدم زدن در جنگل" که براساس این گفتگو تدوین شده بود، مرا بسیار مجذوب خود کرد. چرا که این نمایش آنچه را که در این مذاکرات حساس جریان داشت، به خوبی توصیف می کرد.

چند هفته بعد از اینکه معاهدات ژنو امضا شد، تلاش کردم چیزی شبیه آن بنویسم، تا وضعیتی را که ابرقدرتها هنگام بحث در مورد توازن با آن مواجه بودند، توصیف کند. نمایشنامه من، مانند آنچه در "قدم زدن در جنگل" آمده بود، براساس یک سری گفتگوهای واقعی تنظیم شده بود که من از آنها مطلع شدم یا در آنها شرکت داشتم. اما در عین حال بسیاری از بخشها فرضی بود و اصولاً فرضها، گمانها و حدسهای من درباره آنچه که ممکن بود گفته شده باشد را بیان می کردند.

فرض بر این گذاشته شد که "گفتگو" بین «سام» و «ایوان» در حال قدم زدن در اطراف دریاچه ژنو صورت گرفته است؛ چرا که می دانستم پک و کوزیروف - بعد از اینکه کوزیروف پیام منفی حکومتش را آورد - چندین بار با یکدیگر ملاقات کردند. اما در واقع بعضی از گفتگوها در مسکو و واشنگتن اتفاق افتاده بود. گفتگوی خیالی نوشته من درباره توازن موقع قدم زدن در اطراف دریاچه ژنو این است:

سام: خوب ایوان عزیزم، به نظر می رسد که مذاکرات ژنو اکنون به سمت رسیدن به توافق در مورد افغانستان پیش می رود. اما یک مسئله جدی وجود دارد: نجیب الله هنوز آنجا است. موضع ما این است که رژیم او را فقط یکی از جناحهای مناقشه داخلی افغانستان تلقی کنیم. بنابراین ما احساس می کنیم که کاملاً نامتعادل است اگر متعهد به توقف کمک به مجاهدین از ۱۵ مه شویم. در حالی که شما می توانید دادن کمک نظامی به نجیب الله و افرادش را ادامه دهید... تعهدات و رویه آینده ما باید متوازن باشد.

ایوان: ما به آنها غذا خواهیم داد نه اسلحه.

سام: اجازه دهید این را یادداشت کنم. این بیان موافقت شما برای ما است.

ایوان: نه، نه. یادداشت یا هر چیزی شبیه آن نه. سام عزیز، شما می بینید نجیب الله و افرادش تمام ویژگیهای یک حکومت قانونی را دارند. اگر ما رسماً و صریحاً متعهد

به خاتمه دادن به کمکهایمان شویم، یک توافق، یک پیمان که حکومت شوروی با حکومت افغانستان در ۱۹۲۱ امضا کرده است، را نقض کرده ایم. یک راه حل این است که کمکهای نظامی به افغانستان را برای یک دوره زمانی متوقف کنیم؛ یک راه کاملاً متفاوت دیگر این است که رسماً، خود را متعهد کنیم که کمکهای خود را خاتمه بخشیم. زمانی ما کاری را واقعاً انجام می دهیم؛ زمانی فقط رسماً به چیزی متعهد می شویم. آنهایی که مخالف این توافق هستند - هنوز کسانی در مسکو هستند که با خروج نیروهای محدود ما از افغانستان مخالفند - خواهند گفت، آیا برای رسیدن به توافق ما می خواهیم تعهدات خود طبق یک پیمان با سابقه را نقض کنیم؟

سام: ما پیشنهاد نمی کنیم که شما تعهدات قانونی خود را نقض کنید. ما تعلیق در ارسال تسلیحات طی یک دوره زمانی مورد توافق - مثلاً یکساله - را در نظر داریم. در واقع شش ماه، یا حتی سه ماه. من که مشکلی نمی بینم.

ایوان: البته مشکل وجود دارد. اما تنها از جهت رسمی. در واقع رسمیت یک تعلیق - یا هرچه شما اسمش را بگذارید - است که مسئله ایجاد می کند. دلیل امتناع ما از پذیرش پیشنهاد کوردووز، که موشکافانه تر از مورد شماست، همین است. ما با اصل آن موافقیم، اما نمی توانیم چیزی را قبول کنیم که لازمه آن، نقض پیمان مشترک ما با افغانستان باشد. ما در واقع این تعهدات را نسبت به هر حکومتی که در آینده ممکن است در افغانستان روی کار بیاید، انجام می دهیم. ما همیشه، حتی در زمان حکومت پادشاهی همین کار را کرده ایم!!

سام: شما می گوید در واقع ارسال تسلیحات از ۱۵ ماه مه را متوقف خواهید کرد، اما دادن تعهد رسمی در این زمینه را نمی پذیرید؟ این در رابطه با ما عالمی است. اما به کنگره چه بگوییم؟ فراموش نکنید که ما نیز با کسانی مواجهیم که با توافق مخالفند.

ایوان: شما می توانید آنچه دوست دارید به آنها بگویید. ما مجبوریم به نجیب و یا مردم خود بگوییم که پیمانی را امضا نمی کنیم. تا خود را به یک متن قانونی متعهد کنیم که چیزی در نقض این پیمانها انجام بدهیم یا ندهیم.

سام: اگر موضع شما این است، ما مجبوریم در زمان امضای معاهدات ژنو، بیانه

رسمی به این مضمون بدهیم که تا وقتی شما کمک نظامی برای نجیب‌الله فراهم می‌کنید، ما نیز حق فراهم کردن کمک برای گروه‌های مقاومت را برای خود محفوظ نگاه می‌داریم. امیدواریم این بیانیه باعث سوء تفاهم شما نشود. لازم است بگوییم که ما آماده‌ایم محدودیت را با محدودیت جواب دهیم. این تنها راهی است که لز طریق آن می‌توانیم به سوی توافق پیش برویم.

ایوان: ببینید، سعی نکنید مرا گیر بیندازید. من قبلاً به شما گفتم: شما می‌توانید آنچه را می‌خواهید بگویید. شما می‌دانید طبق توافق، تعهدات تان چه خواهد بود. هر دوی ما پذیرفته‌ایم که به عنوان تضمین‌کننده کارکنیم؛ بر طبق آن ما قبول کرده‌ایم که برای رسیدن به اهداف معاهدات ژنو سهم بگیریم. همان گونه که کوردووز می‌گوید، هر اقدامی که ممکن است به ادامه خصومت دامن بزند، شامل نقض معاهدات خواهد شد... مهم انجام دادن چیزی توسط هر دوی ما است تا آشوب در افغانستان خاتمه یابد. من فکر می‌کنم جامعه جهانی از هر دو طرف ما انتظار دارد که در خاتمه دادن به این وضعیت غمناک کمک کنیم.

سام: فهمیدم. اما من هنوز باید با مشکلاتی که با کنگره داریم کنار بیایم. بنابراین باید بگوییم که ما به نوعی توافق یا تفاهم رسیده‌ایم. باید بتوانم بگویم که جنبش مقاومت را رها نکرده‌ایم و به کمک به آنها ادامه می‌دهیم. ما باید نامه‌ای برای شما در این زمینه بفرستیم. آن را به طریقی تهیه می‌کنم تا جوابی از شما به دست بیاورم که ما بتوانیم از آن استفاده کنیم.

ایوان: همان طور که قبلاً گفته‌ام، شما می‌توانید آنچه را می‌خواهید بگویید. من نمی‌دانم منظور شما از یک توافق یا تفاهم چیست. به شما گفتم که هر نوع برخورد رسمی خارج از موضوع است. اگر شما نامه‌ای برای ما بفرستید و در آن منظور خود در توافق هنگام امضای معاهدات را بیان کنید، ما ملاحظه خواهیم کرد که چگونه آن را جواب دهیم. و اگر شما بیانیه‌ای صادر کنید، ما هم مجبوریم همین کار را بکنیم. اگر برای شما ضرورت دارد بگویید که کمک به بچه‌های "خود" را ادامه می‌دهید، به همان اندازه برای ما ضرورت دارد بگوییم که به تعهدات رسمی خود احترام می‌گذاریم، و اینکه، درست مانند شما، بچه‌های "مان" را رها نمی‌کنیم.

سام: درست است، ما نامه‌ای برای شما خواهیم فرستاد. مطبوعات خواهند نوشت که ما از توازن منفی به توازن مثبت تغییر موضع داده‌ایم... شما ما را زمانی در موقعیتی دشوار قرار می‌دهید که بیشترین تلاش را برای رسیدن به توافق انجام می‌دهیم.

ایوان: شما خیلی به مطبوعات اهمیت می‌دهید. بگذارید آنها هرچه می‌خواهند بگویند و اجازه دهید هر چقدر می‌خواهند، اصطلاحات جدید به وجود آورند. آنها باید بفهمند که چیزی به نام "دیپلماسی تلویحی" وجود دارد که تفاهم ضمنی را شامل می‌شود. شما امریکاییها همیشه مثل حقوقدانهای کوتاه‌فکر عمل می‌کنید که به کاغذها، اسناد و توافقات صریح عشق می‌ورزند. حتی از زمانی که ما تصمیم به خروج گرفتیم - و این کار ساده‌ای نبود؛ کافی است رفتاری خود در ویتنام را به خاطر آورید - چون فرایند ژنو این تصمیم را خوشایند ساخت، شما مشکلات و موانع ایجاد کرده‌اید. آیا نمی‌توانید در جواب یک سؤال "آری" بگویید؟ بلی، ما می‌خواهیم از افغانستان بیرون برویم. و، بلی، ما خارج خواهیم شد. حتی پاکستانی‌ها اکنون متقاعد شده‌اند!!

سام: دارد دیر می‌شود. اجازه دهید به کوردووز بگوییم که ما در مورد توازن به تفاهم رسیده‌ایم و اینکه او باید مسایل موجود را بدون تأخیر حل کند.

ایوان: بلی، ما باید به یکدیگر کمک کنیم. مطبوعات این تصور را دارند که مذاکرات رو به شکست است؛ و هم باید تلاش نماییم که مسایل موجود را حل کنیم. بررسی خواهیم کرد که چگونه افغانها را متقاعد کنیم تا در مسئله مرزی انعطاف بیشتری از خود نشان دهند. این مسئله‌ای است که بسیار حساس به نظر می‌رسد. شما نیز باید به پاکستانی‌ها بگویید که همین طور عمل کنند.

سام: فکر کردم به آنچه مطبوعات می‌گویند اهمیت نمی‌دهید!! بلی ما درباره مسئله مرزی با پاکستانی‌ها صحبت خواهیم کرد، اگرچه دوست نداریم در این نوع مسایل دخالت کنیم. اطمینان دارم پاکستانی‌ها درباره تشکیل حکومت جدید، عمدتاً در حمایت از تفاهم بدست آمده در واشنگتن بین شولتز و شوارندادزه در مورد درخواست از کوردووز برای تشویق گفتگوهای بین‌افغانی، اصرار خواهند ورزید.

ایوان: فکر نمی‌کنم کوردووز بخواهد رسماً وارد آن قضیه شود. مقامات بین‌المللی در نظر ندارند درگیر فعالیتهای تشکیل حکومت شوند، در این باره فردا می‌توانیم صحبت کنیم. شب بخیر، سام.
سام: شب به خیر ایوان.

IX

طی تعطیلات آخر هفته در ۳ و ۴ آوریل با پک، کوزیروف و ستار در تماس بودم. همچنین بیانیه تجدیدنظر شده‌ای در مورد "مسایل باقی مانده" تهیه کردم که در مشورت با ستار تصمیم گرفتم تنها به موضوع تشکیل حکومت جدید اشاره داشته باشد. رسماً به من اطلاع داده شد که شولتز و شواردناوزه در واشنگتن توافق کرده‌اند که من باید، در حد توان شخصی، گفتگوهای بین‌افغانی را تشویق کنم.

پک به من گفت که به کاردار امریکا در مسکو دستور داده شده تا نامه‌ای را که در مورد توازن تنظیم شده است، به ورتسلف تسلیم کند. به گفته او متن عمدتاً براساس پیشنهاد من تهیه شده و به مثابه خطاریه‌ای برای اتحاد شوروی حاکی از آن در نظر گرفته شده بود که واشنگتن "محدودیت را با محدودیت" پاسخ خواهد داد. سؤال این بود که آیا اتحاد شوروی این نامه را به مثابه تلاشی برای رسیدن به توافق تلقی خواهد کرد یا نه. ورتسلف به کاردار اطلاع داده بود که نامه بین مقامات بالا تحت بررسی دقیق است.

یکشنبه، سوم آوریل کوزیروف با من تماس گرفت و گفت که شواردناوزه به کابل سفر کرده است؛ اما توضیح بیشتری در این رابطه نداد. به گزارش نیویورک تایمز در روز بعد، شواردناوزه در فرودگاه کابل گفته بود که گفتگوهای ژنو به دلیل توقعات امریکا و پاکستان با مشکلات جدی مواجه شده است.^{۲۱}

ستار نگرانی از آن داشت که شورویها ممکن است تصمیم گرفته باشند قبل از پاسخ به نامه امریکاییها، با نجیب‌الله مشورت نمایند (پاکستان دیگر نجیب‌الله را یک دست‌نشانده انعطاف‌پذیر تلقی نمی‌کرد). اطمینان داشتم که در این زمان تنشهای قابل توجهی بین مسکو و کابل وجود داشت و بدیل‌های چندی، از جمله ایده به نتیجه رساندن توافق بدون ایالات متحده مورد توجه ادو کشور قرار گرفته بود.

پس از یک گفتگوی طولانی با کوزیروف که این نتیجه رسیدم که اتحاد شوروی به سادگی تصمیم گرفته است به نجیب‌الله اطلاع دهد که مسئله توازن حل شده و اگر مسئله مرزی حل و فصل شود، توافق آماده امضا است. کوزیروف قادر نبود عبدالوکیل را راضی کند و امیدوار بود که شواردنادزه در این مورد نجیب‌الله را وادار به توافق با پاکستان نماید.

اظهارات شواردنادزه هنگام رسیدن به کابل طبعاً این تصور را بوجود می‌آورد که مذاکرات در لبه سقوط قرار گرفته است. بنابراین ما در دوشنبه چهارم آوریل، مذاکرات شش هفته‌ای را در فضای آکنده از بی‌حوصلگی و بدبینی شروع کردیم.

کوزیروف، پک و ستار بر آن شدند که باید سعی کنیم مسئله مرزی را حل کنیم. به گفته کوزیروف، نورانی طی گفتگویی اظهار داشته بود که پاکستان در صدد کسب شناسایی "خط دیورند" نیست و بنابراین در نظر دارد مذاکرات درباره مرز را به حکومت آینده در کابل پیشنهاد کند. وکیل به من گفت که او چیزی بجز حذف کامل چهار کلمه، که مشکل ایجاد کرده است، را نمی‌پذیرد. یک بار ستار از من خواست سعی کنم از "فرمول سیملا" که به کمک آن هند و پاکستان قادر شدند مشکل مشابهی را در سال ۱۹۷۲ حل کنند، استفاده کنم. اما وکیل آن را رد کرد.

روز سه‌شنبه ۵ آوریل ناگهان احساس شد که همه چیز تغییر کرده است. هیچ سخن یا عملی مرا به این نتیجه نرساند... اما همه بازیگران به نظر می‌رسید به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا توسط نیروهای جادویی در جهت یک هدف از پیش تعیین شده، کشانده می‌شوند.

ما دوباره، بدون کسب هیچ موفقیتی، ایده‌های جدیدی برای حل مسئله مرزی مطرح کردیم. کوزیروف به من گفت که وضعیت در کابل به همان اندازه نگران‌کننده است؛ چرا که نجیب‌الله مانند وکیل از خود سرسختی نشان می‌دهد. به گفته یک، ورتسلف به کاردار آمریکا در مسکو گفته بود که واشنگتن باید پاکستان را در مورد مسئله مرزی تحت فشار قرار دهد. به کوزیروف گفتم، پیشنهاد دیگری به وکیل نخواهم کرد، چون او بار دیگر خواهد گفت که موضوع خارج از مأموریت من است. در عین حال به او پیشنهاد کردم که دوباره "فرمول سیملا" را به کار گیرد. ستار نیز مایل به پذیرش آن بود. طبق این فرمول،

هند و پاکستان متعهد شده بودند به مرزهای یکدیگر احترام بگذارند، بدون اینکه چنین چیزی به موضع شناخته شده هیچ کدام از طرفین لطمه‌ای وارد نماید.

کوزیروف از من سئوالات مختلفی درباره تشریفات به نتیجه رسیدن توافق کرد و پذیرفت که خروج، همان طور که گورباچف اعلام کرده بود، علی‌رغم تأخیر در امضای اسناد توافق، از ۱۵ مه شروع شود. شواردناوزه از مسکو گزارش داد که نجیب‌الله متن توافق در مورد تشکیل حکومت جدید را پذیرفته است. "آلن مک‌گریگور" در همین رابطه در کریستین ساینس مونیتور نوشت: «دیدگاهها در مورد مذاکرات تحت نظارت سازمان ملل برای توافق درباره افغانستان از روز سه شنبه روشن شده است».^{۴۲}

کوزیروف و ستار به من اطلاع دادند که ورتسلف در مسکو با سفیر پاکستان تماس گرفته و برای حل مسئله مرزی رسماً دو پیشنهاد کرده است: حذف کل پاراگراف مورد بحث؛ یا جایگزین کردن کلمات مورد مناقشه با آنچه به مفهوم نقض هیچ کدام از مرزهای کشور دیگر نباشد. رییس‌جمهور ضیاءالحق با من تماس گرفت تا اطمینان دهد که پاکستان نمی‌خواهد مسئله مرزی سد راه شود. او به من اطلاع داد که مایل است پیشنهاد دوم شورویها را بپذیرد که افزودن کلمه "بین‌المللی" قبل از کلمه "مرزها" در آن مطرح شده بود. (متعاقباً پاکستان از ایده افزودن کلمه "بین‌المللی" صرف‌نظر کرد.)

روزی طولانی بود؛ اما وقتی می‌خواستم به رختخواب بروم، متقاعد شده بودم که توافق نزدیک است به نتیجه برسد. مسئله توازن ناگهان از صحنه ناپدید شد و تلاشهای مداوم به وضوح در جریان بود که مسئله مرزی حل شود. ما بتدریج برای سهولت کار، این مسئله را به همان طریق از دیگر موضوعات مجزا کردیم که قبلاً با چارچوب زمانی به‌عنوان یک مسئله کلیدی موجود انجام داده بودیم... اما آنچه مطبوعات و تحلیل‌گران سیاسی از کنار آن به سادگی گذشتند، میزان کارها و تلاشهای انجام شده در چنین وضعیتی بود.

روز چهارشنبه ۶ آوریل، گورباچف، نجیب‌الله و شواردناوزه به تاشکند رفتند و سناتور گوردن همفری به ژنورسید. اجلاس غیر مترقبه در آسیای مرکزی شوروی و در ۱۹۰ مایلی شمال مرز افغانستان - شوروی، آشکارا ضروری به نظر می‌رسید؛ زیرا نجیب‌الله خواستار آن شده بود که تمام تفاهمهای بدست آمده با شواردناوزه، شخصاً

مورد تأیید رییس جمهور شوروی قرار گیرد. همچنین رهبری افغانستان ضمن احترام به پیشنهاد شوروی، هنوز در ارتباط با مسئله مرزی مردد بود. سناتور همفری به ژنو آمد تا آخرین تلاشهایش را برای مختل کردن مذاکرات انجام دهد. او یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد و در آن گفت که طی دیدار از پاکستان دریافته است که کمکهای ایالات متحده به گروههای مقاومت «نه در نتیجه هیچ برنامه خاص یا برای فشار بر مجاهدین بلکه به دلیل مشکلات فنی و برخی اشتباهات برنامه ریزی کاهش پیدا کرده است». (گفتنی است، وزیر دفاع امریکا "فرانک کارلوسی" در این زمان در اسلام آباد به سر می برد.) همفری افزود که او و دیگر اعضای سنا شرایط توافقات ژنو را، همان طور که شکل می گرفت، زیر نظر داشتند. او گفت که به ریگان نامه ای نوشته و اطلاع داده است که جنبش مقاومت با توافق مخالف است.

اما گورباچف و نجیب الله در یک بیانیه مشترک که روز پنجشنبه ۷ آوریل منتشر شد، تأکید کردند که «آخرین موانع به نتیجه رسیدن توافق اکنون رفع شده است» و از "امضای فوری" آن جانبداری کردند.^{۴۳} وکیل، اما، یا اطلاع نیافته بود که رییس جمهورش موضع جدیدی را درباره مسئله مرزی اتخاذ کرده یا از اطاعت او خودداری می ورزید. کوزیروف درمانده بود. او صبح آمد مرا ببیند تا شکایت کند که همه چیز و همه کس برای امضای اسناد توافق آماده است. اما وکیل هنوز حاضر نیست تغییر عقیده بدهد. او برای بحث بیشتر با عجله به هتل محل اقامت وکیل رفت و سه ساعت بعد بازگشت تا اطلاع دهد که وضعیت هنوز تغییر نکرده است. او با آرزوی رهایی از شر قضیه گفت که ورتسلف اوایل عصر به ژنو می رسد.

کوزیروف یکبار دیگر از من پرسید که آیا سندها تایپ شده است. به او کامپیوتر بسیار پیچیده ای را نشان دادم که با وارد کردن یک کلمه رمز شروع به دادن پرینت از اسناد توافق به هر زبانی می کرد. او حیرت زده شده بود و پیدا بود که تا حالا چیزی مثل آن ندیده است. وی سپس با عجله به سوی فرودگاه رفت تا از ورتسلف استقبال کند. ورتسلف و وکیل چندین ساعت مشغول گفتگو بودند. کوزیروف دیروقت شب با من تماس گرفت تا بگوید که هنوز توافقی به دست نیامده است.

صبح روز جمعه ۸ آوریل کوزیروف مرا به خانه اش دعوت کرد تا بگوید که وکیل

آماده است. به او گفتم که دفترم ترتیب دیداری رسمی در ساختمان سازمان ملل را ظرف یک ساعت خواهد داد. وکیل هنگام ورود به سالن "فرانسیس" خسته و پریشان بود. او پس از بررسی توأم با ناراحتی طرح پیشنهادی من، گفت که حکومت افغانستان تصمیم گرفته است آن را بپذیرد؛ چون توافقی که قرار است به کشورش صلح بیاورد، باید به نتیجه برسد. به آسانی دریافتم که او تصمیم گرفته است تدوین طرح را به من نسبت دهد تا فرمانبرداری خود نسبت به اتحاد شوروی را ظاهر نسازد و پوشش آبرومندانه روی چیزی بکشد که به وضوح آن را یک وضعیت عمیقاً تحقیرآمیز تلقی می‌کرد. از او به دلیل همکاری‌اش تشکر کردم و روحیه میهن‌پرستانه‌اش و تلاشش در جهت یافتن راه حل سیاسی برای بحران افغانستان را ستودم.

ساعت ۱۲:۵۰ ظهر در مرکز مطبوعاتی اعلام کردم که تمام اسناد توافق برای امضا آماده است. اعتراف کردم که تمام طرف‌های ذی‌دخل، در طول دوره شش ساله سعی کرده بودند نه صرفاً به یک توافق که به بهترین توافق ممکن برسند. افزودم که این برای مردم افغانستان یک فرصت تاریخی فراهم می‌آورد تا به صلح دست یابند و امیدوارم مردم افغانستان با احساس مسئولیت، از این فرصت بهره ببرند. سپس بیانیه آماده شده در مورد حکومت جدید را خواندم که در آن آمده بود:

در این زمان اجازه یافته‌ام اظهار کنم که در سراسر مذاکرات... هدف رسیدن به یک توافق جامع، جلب حمایت وسیع و مشارکت فوری تمام اقشار مردم افغانستان بوده است و اینکه این هدف می‌تواند به بهترین شکل توسط یک حکومت فراگیر به دست آید. همچنین مشخص شد که هر مسئله در ارتباط با حکومت افغانستان، چیزی در داخل حوزه اقتدار افغانستان است و تنها خود مردم این کشور می‌توانند درباره آن تصمیم بگیرند. بنابراین امید می‌رود که تمام عناصر ملت افغانستان، در داخل یا خارج کشور به این فرصت تاریخی اهمیت دهند. در این مرحله حساس تمام طرف‌ها، تلاشهای مردم افغانستان برای دستیابی به توافق در مورد حکومتی با پایه‌های وسیع را تشویق کرده و این فرایند را حمایت و تسهیل خواهند کرد.

در ۹ آوریل اتحاد شوروی پاسخی در مورد توازن به ایالات متحده فرستاد که توسط سفارت امریکا در مسکو به واشنگتن انتقال یافت. اولین عکس‌العمل در واشنگتن این

بود که پاسخ شورویها از رضایت آنها نسبت به طرح مصالحه امریکا حکایت دارد، اما به طور خاص به "توازن مثبت" اشاره نکرده است. یکی از مقامات ارشد دولت در این رابطه گفت: «این... اشاره به گفتگوهایی دارد که انجام شده و تفاهمهایی که به دست آمده است»^{۴۴} گزارشهایی حاکی از این وجود داشت که پاسخ شوروی به دقت در واشنگتن مورد بررسی واقع شده است. در ۱۱ آوریل رییس جمهور ریگان در کاخ سفید به اظهار نظر رسمی پرداخت: «من معتقدم که ایالات متحده اکنون می تواند به اتحاد شوروی به عنوان تضمین کننده معاهدات ژنو، پیوندد». رییس جمهور همچنین اعلام کرد که شولتز وزیر خارجه، به ژنو می رود تا در مراسم امضا شرکت کند.^{۴۵}

معاهدات ژنو روز سه شنبه ۱۴ آوریل توسط نورانی و وکیل، و همچنین توسط شولتز و شواردناده به نمایندگی از سوی دولتهای تضمین کننده، امضا شد. این مراسم که پرزدکوئیار بر آن نظارت داشت، به دقت سازماندهی و برای نمایندگان چهار کشور تشریح شده بود. پس از خودداری پاکستانی ها از دیدار با افغانها، همان طور که در یکی از یادداشتها به این موضوع اشاره شده بود، وزاری خارجه دو کشور از طریق درهای مقابل هم وارد تالار اجرای مراسم شدند. آنها فقط نگاههای دزدانه ای به یکدیگر انداختند و به نظر می رسید به نقاشیهای دیوار سالن، بیشتر علاقه مند هستند. (دیوارها با برگهای طلایی و جوهر سیایی توسط "ژوزه ماریا سرت" اهل بارسلون نقاشی شده بود؛ همان هنرمندی که مرکز را کفلر در نیویورک را تزیین کرده بود.) شولتز و شواردناده که قبل از ورود به سالن به احوالپرسی و مبادله احترامات به یکدیگر پرداختند، کمتر نگران و ناراحت به نظر می رسیدند. طبق قرار قبلی تنها دیرکل نطق خلاصه ای ایراد کرد. این مراسم بسیار سرد و شبیه مراسم تشییع جنازه بود؛ آنچنان که دستیاران من می خواستند اشک بریزند. کل این جریان حدود بیست دقیقه طول کشید.

شولتز پس از مراسم گفت: «امروز تاریخ ساخته شده است». او طی اظهار نظر رسمی خاطر نشان کرد که «تعهدات مورد پذیرش تضمین کننده ها متوازن هستند»، و افزود: «در این رابطه ایالات متحده به اتحاد شوروی اطلاع داده است که امریکا مطابق تعهدات خود به عنوان تضمین کننده، این حق را برای خود محفوظ نگاه می دارد تا کمکهای نظامی برای گروههای افغانستان فراهم آورد. هرگاه اتحاد شوروی در تدارک کمکهای نظامی

برای احزاب موجود در افغانستان محدودیت قائل شود، ایالات متحده نیز به همان اندازه محدودیت اعمال خواهد کرد».^{۴۶} شواردنازیه گفت: «اتحاد شوروی متقاعد شده است که حقوق و تعهدات طرف‌ها نسبت به توافقی‌های ژنو، از جمله اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده به عنوان کشورهای تضمین‌کننده، به روشنی از متون این توافقی‌ها دریافت می‌شود».^{۴۷}

همان طور که ژنو را ترک می‌کردم بیشتر خسته بودم تا هیجان زده؛ برخلاف احساسی که هنگام انتشار اعلامیه خروج گورباچف در ۸ فوریه داشتم، یا در پنجم آوریل، زمانی که به این نتیجه رسیدم که حرکت به طرف حل و فصل قضیه برگشت ناپذیر است.

خروج و بعد از آن

دیه گو کوردوز

I

پس از امضای معاهدات ژنو توجه اصلی ام به اجرا گذاشتن ترتیبات نظارتی بود که برای اطمینان از اجرای مؤثر معاهدات، مورد توافق قرار گرفته بود. ژنرال "دیواما" با چیره دستی همیشگی اش تمام مراحل لازم را برای ایجاد آنچه تصمیم گرفتیم "هیأت مساعی جمیله سازمان ملل در افغانستان و پاکستان" بنامیم، طی کرد. ژنرال "هلمی نن" رئیس نظامی هیأت، مأموریت یافت که همراه با گروه کوچکی از پشقراولان نظامی و غیرنظامی رهسپار اسلام آباد و کابل شود تا دو واحد "سرفرماندهی" در دو پایتخت تأسیس کند.^۱

دولت کابل در طول مذاکرات ژنو، هر نوع درگیر شدن شورای امنیت در تشریفات به نتیجه رسیدن توافق را به مثابه یک امر کاملاً غیرقابل قبول رد می کرد و این اقدام حمایت قاطع شوروی را نیز پشت سر خود داشت. استدلال آنها این بود که دخالت شورای امنیت، بُعد ناخوشایند و غیرقابل توجیه بین المللی به قضیه می دهد. اما وقتی بعضی از اعضای غربی شورای امنیت خواستار تنظیم توافقی شدند که براساس آن افسران نظامی مورد نیاز برای "هیأت مساعی جمیله" از میان نیروهای موجود حافظ صلح سازمان ملل استخدام شوند، سفیر شوروی برخلاف انتظار اظهار مخالفتی نکرد. این نشانه خوبی از تغییر دیدگاهها و شرایط بود.

من فقط به این نکته توجه داشتم که ویژگی "مساعی جمیله" هیأت زیر سؤال نرود.

برخی کشورهای غربی، مانند بعضی از اعضای قدرتمند دبیرخانه لازم می‌دیدند که برای انجام اقدامات حافظ صلح از رویه‌های معمول سازمان ملل پیروی کنیم. این، به نظر من تلاشی بود تا اختیارات دبیرکل در به کار بردن مساعی جمیله‌اش در مورد دولتهای عضو از طریق ابزارهای عملی در دسترس، محدود شود. اسلام‌آباد و کابل همانند مسکو و واشنگتن صریحاً توافق کرده بودند که "هیأت مساعی جمیله" کار کرد واسطه‌گری گسترده‌ای داشته باشد. اقدامات حافظ صلح ضرورتاً چنین کارکردهایی نداشت مگر اینکه در ارتباط با مسئله خاصی توافق صورت می‌گرفت. در این رابطه بحثهای طولانی در دفترریس شورا صورت گرفت و موافقت مشروط شورا برای تأسیس "هیأت مساعی جمیله" به دبیرکل اطلاع داده شد.^۲ در ۳۱ اکتبر شورا یک قطعنامه را تصویب کرد و بدنبال آن تصمیماتی در سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ اتخاذ شد، و هیچ کدام ویژگی مساعی جمیله این اقدامات را زیر سؤال نبرد.^۳

پرز دکوئیار طی ضیاءفت نهار بر پا شده از سوی "انجمن خبرنگاران سازمان ملل"، پس از دریافت علامت چراغ سبز شورای امنیت اعلام کرد: «از انتصاب دوست و همکارم آقای کوردووز که نه فقط دارای مهارت کاری بالا بلکه صبر و استقامت فوق‌العاده است، به‌عنوان نماینده‌ام در اجرای توافقهایی که سالها در مورد آن مذاکره کرده است، بسیار خوشحالم».^۴ چند روز بعد دبیرکل انتصاب "صدرالدین آقاخان" را به‌عنوان "هماهنگ کننده برنامه‌های کمک بشردوستانه و اقتصادی به افغانستان" اعلام کرد.^۵

اولین گزارشهای دریافتی از ژنرال هلمی نن حاکی از آن بود که در اسلام‌آباد با مشکلاتی مواجه شده است؛ دولت پاکستان در تدارک تسهیلات لجستیکی و خدمات محلی تأخیر می‌کرد. اما در کابل او دریافت که ترتیبات همکاری قبلاً داده شده است. یک سرهنگ اتریشی، سرپرست واحد فرماندهی مستقر در اسلام‌آباد بود و یک سرهنگ سوئدی ریاست واحد فرماندهی مستقر در کابل را به عهده داشت. به هر دو دستور داده شد تا هنگامی که بقیه ناظران نیامده‌اند، در پستهای خود مستقر و ناظر اجرا یا نقض معاهدات باشند.

یکشنبه هشتم ماه مه تا نیمه‌های شب به جریان انتخابات در کشورم از طریق رادیو

گوش دادم. "رود ریگر بورجا" به ریاست جمهوری برگزیده شد، و پیش‌بینی کردم که هنگام معرفی کابینه او از من خواهد خواست وزیر خارجه‌اش شوم. دو روز بعد تلفنی رئیس‌جمهور از من همین درخواست را کرد. با پرز دکوئیار گفتگو کردم و گفتم که اگر تصمیم بگیرم به خدمت کشورم بازگردم، همچنان قادرم، اگر او بخواهد، که تا پایان عملیات نظارت به نمایندگی‌اش ادامه دهم. او از من خواست که همچنان در تصدی مأموریت افغانستان را به عهده داشته باشم.

پس از عزیمت به "کوئتو" پایتخت کشورم، سه روز اقامت در آنجا و برقراری روابط کاری با رئیس‌جمهور، عازم ژنو شدم. ژنرال هلمی‌نن و عبدالستار آنجا بودند، ولی کابل نماینده‌ای نفرستاده بود؛ شاید برای تأکید بر این حقیقت که تمام ترتیبات قبلاً در افغانستان گرفته شده است.

با عبدالستار علاوه بر مشکلات "هیأت مساعی جمیله" در ارتباط با ترتیبات لجستیکی، در مورد اتهاماتی سخن گفتم که کابل و شورویها قبلاً در مورد قصور پاکستان در انجام تعهدات عدم مداخله، وارد کرده بودند. خاطرنشان کردم، شواردناده نامه‌ای به سازمان ملل فرستاده بود که به عنوان سند این سازمان به جریان افتاده است. در این نامه آمده بود: «قبل از اینکه حتی جوهر امضای اسناد معاهدات خشک شود، اظهاراتی شنیده می‌شود که خلاف روح و متن توافقها است». ۶ ستار به من اطمینان داد که مسایل موجود صرفاً به خاطر مشکلات اداری پیش آمده است و پاکستان مصمم است معاهدات را با حسن نیت اجرا نماید.

ژنرال هلمی‌نن متعاقباً گزارش داد که در ۱۵ ماه مه، روز شروع اجرای معاهدات، ۱۰ افسر سازمان ملل در جلال‌آباد ناظر خروج اولین گروه از سربازان شوروی بوده‌اند و پایگاه تخلیه شده آنها به افغانها واگذار شده است. این گروه از طریق کابل به خیرخانه و سپس به سوی حیرتان حرکت کرده و در نوزدهم این ماه تحت نظارت سازمان ملل از مرز گذشته‌اند. اخبار آن را با رضایت شنیدم، چرا که به نظر من خروج شوروی ارزش و اعتبار معاهدات ژنو را محک می‌زد. هنگامی که این نیروها به خاک شوروی رسیدند، "مارینا سایکوف" همسری یکی از سرهنگهای جوان روسی عودت‌کننده، با ابراز رضایت از بازگشت سربازان و در حالی که بی‌اراده حق‌گریه سر داده بود، گفت: «من اشک

می‌ریزم، نه برای آنکه کسی را از دست داده باشم، بلکه چون بی‌نهایت خوشحالم که سربازان شروع به بازگشت به سوی خانه کرده‌اند».^۷

ژنرال "والنتین وارنیکف" متصدی عملیاتهای خروج به ژنرال هلمی‌نن، تمام تشریفات مربوطه را اطلاع داده و به او اطمینان داد که ناظران سازمان ملل می‌توانند بدون هیچ‌گونه محدودیتی تمام عملیات خروج را زیر نظر داشته باشند. هلمی‌نن متقاعد شده بود که خروج شوروی به آرامی ادامه خواهد داشت و اتهامات کابل علیه تخلفات پاکستان صرفاً به مشکلات مراحل آغازین اجرای توافقیها مربوط می‌شود. اما من نگران آن بودم که ادامه اتهامات افغانها و شورویها ممکن است فرایند خروج را دچار مشکل کند.

II

با اطمینان از اینکه خروج نیروها شروع شده، توجه‌ام را به سوی وظیفه دیگری جلب کردم که امضا کنندگان معاهدات به من سپرده بودند: تشویق مشورتها و مذاکرات در مورد تشکیل حکومتی با پایه‌های وسیع در افغانستان.

من در این رابطه نقش یک عامل شتاب‌دهنده را داشتم و شدیداً احساس می‌کردم که تمام تلاشها باید روی دو فرضیه اصلی معاهدات صورت گیرد: پایان کامل دخالت خارجیها در قضیه افغانستان؛ و متناسب با آن، اتخاذ کلیه تصمیمات در مورد حکومت آینده توسط خود افغانها. همچنین احساس کردم برای افزایش میزان اعتماد و موفقیت کلیه طرحها و پیشنهادها، ترویج گفتگوی بین‌افغانی باید مطابق با رویه‌های سنتی‌یی صورت گیرد که آنان معمولاً برای حل مناقشات خود به آن روی می‌آوردند. بسیاری از افغانها مکرراً به من تذکر می‌دادند که بیشتر از صد سال است کشور آنها درگیر مناقشات دوره‌ای داخلی بوده و آنان، خودشان، ابزارهای مؤثر برای غلبه بر وضعیتهای بحرانی را یافته‌اند.

گفتگوهایم با افغانها مرا به این نتیجه رساند که اگر بتوانم نجیب‌الله را به کنار رفتن از قدرت متقاعد کنم، تلاشهایم به ثمر خواهد نشست. به نظر آنها گفتگوهای بین‌افغانی در صورتی شروع می‌شد که کلیه شرکت‌کننده‌ها در سطح برابر قرار می‌گرفتند. «همان

طور که خروج روسها اولین لازمه حل مناقشه افغانستان بود، اکثر افغانها تداوم قدرت رژیم را که توسط نیروهای اشغالگر به وجود آمده بود، را تحمل ناپذیر قلمداد می کردند. از آنجا که رهبران مقاومت و فرماندهان محلی، مشروعیت رژیم نجیب الله را قبول نداشتند، ممکن بود عملیاتهای نظامی علیه کابل و دیگر شهرهای تحت کنترل حکومت افزایش یابد.

تا آن زمان موضع شوروی در قبال نجیب الله را نمی دانستم. هر موقع مسئله را مطرح می کردم آنها استدلال معروف خود را پیش می کشیدند که رژیم او از "تمام ویژگیهای یک حکومت قانونی" برخوردار است. به آنها با قاطعیت گفتم که تلاش برای تحمیل رژیم نجیب الله به همان اندازه اشتباه است که سعی در تحمیل حکومت مجاهدین؛ باید به افغانها اجازه داد حکومت دلخواه خویش را آزادانه انتخاب کنند و تنها حکومتی که همه افغانها مشروع بدانند، قادر به ترویج مصالحه ملی مورد نیاز پس از چندین سال جنگ خواهد بود. مکرراً تأکید کردم که باید به افغانها این شانس داده شود تا زمینه های وحدت خویش را بیابند.

بنابراین تصمیم گرفتم از ایجاد یک حکومت انتقالی، آنچنان که در "سناریو" آمده بود، طرفداری کنم؛ اما احساس کردم باید در طرح جدید ترتیبات قابل قبول برای نجیب الله، رهبران مقاومت و افغانهای خارج از کشور را بیابم. لازم می دیدم با فرماندهان محلی که نفوذ زیادی داشتند و طرفدار توافق سریع داخلی در پی خروج شوروی بودند، مشورت کنم. آنان خشمگین از کشمکش رهبران مقاومت، تهدید کرده بودند که حکومت مورد نظر خود را پس از خروج تشکیل خواهند داد. به گزارش ایندیندنت لندن، سخنگوی آنها، حکومت موقت رهبران مقاومت را رد کرده و آن را توطئه خارجیها خوانده بود؛ چرا که به نظر آنها در این رابطه با مردم افغانستان مشورت نشده بود. به نظر وی درباره موضوع رهبری باید در لویه جرگه تصمیم گرفته می شد، نه در پشت درهای بسته و در پشاور.^۸

پس از گفتگو با بسیاری افغانها به این نتیجه رسیدم که ظاهر شاه علی رغم کهنولت سن و مخالفت بعضی از رهبران بنیادگرا، می تواند تنها نماد وحدت برای مردم افغانستان باشد. همچنین متقاعد شدم که به کمک واشنگتن می شد بر نظر مخالف پاکستان در این

رابطه فایق آمد؛ هنگامی که شاه سابق در روز امضای معاهدات با مطبوعات سخن گفت، واضح بود که من و او توانسته‌ایم در مورد برداشتن قدمهایی در جهت تشکیل حکومت فراگیر به تفاهم برسیم. او در رم گفت که لویه جرگه - مجمع سنتی متشکل از رؤسای قبایل دیگر رهبران - باید بدون تأخیر تشکیل شود.^۹

انتخاب ظاهر شاه البته به خاطر فقدان عزم به جایی نرسید. او نتوانست توان مادی و معنوی لازم را به دست آورد. اگر او به پیشاور مسافرت می‌کرد، به مثابه رهبر انبوه آوارگانی مطرح می‌شد که مشتاق بازگشت به وطن خود بودند. هیچ‌کدام از رهبران مقاومت نمی‌توانست به اندازه او حمایت سیاسی جلب کند. او می‌توانست نقشی را بازی کند که شاهزاده "نوردم سیهانوک" در حل و فصل بحران کامبوج ایفا کرد. این دلایل باعث شد که ظاهر شاه را مکرراً تشویق به گرفتن نقش فعالانه‌تر در جهت توقف جنگهای بیرحمانه داخلی کشورش کنم.

در چنین شرایطی به نظر من بهترین راه حل، و آنچه که نقش گرفتن ظاهر شاه را در قضیه - در صورت تمایلش - منتفی نمی‌کرد، این بود که گروهی از افغانهای سرشناس، مستقل و بی‌طرف در داخل و خارج افغانستان - آنها که "مسلمانهای درستکار" نامیده می‌شدند - یک حکومت انتقالی تشکیل دهند. بدین ترتیب طرحی را تحت عنوان "راهی صلح‌آمیز به سوی تشکیل یک حکومت مشروع و دارای پایه‌های وسیع در افغانستان" پیشنهاد و پس از مشورت‌های فراوان با واشنگتن و مسکو آن را به طرف‌هایم در تهران، اسلام‌آباد و کابل ارائه کردم. رئوس طرح شامل موارد ذیل بود:

● یک "دوره مصالحه" که به افغانها اجازه دهد در وطن خود به تجدید

همبستگی بپردازند و جامعه بین‌المللی را قادر سازد کمکهای انسانی مورد نیاز را بی‌درنگ در اختیار آنها بگذارند.

● تأسیس حکومت ملی برای استقرار صلح و بازسازی ظرف یک مهلت مورد

توافق که وظیفه عمده آن برگزاری لویه جرگه باشد. (پیشنهاد شده بود که حکومت انتقالی شش ماه بر سر کار باشد.)

● برقراری آتش‌بس بین جناحهای رقیب از روز شروع به کار حکومت ملی

یاد شده.

نیازی به گفتن نیست که طرح یادشده مبتنی بر این فرض بود که دو ابرقدرت تضمین کنندۀ معاهدات ژنو تفاهم بدست آمده در مورد "توازن" را عملی می کردند و قطع دخالت بین المللی به افغانها اجازه می داد تا اختلافات خود را حل نمایند. طرح بنا را بر آن گذاشته بود که مردم افغانستان از جنگ خسته شده اند و مخالف ادامه هر نوع رویارویی نظامی هستند. گفتنی است، طرح با توجه به تلاشهای ناموفق نجیب الله و رهبران مقاومت در تشکیل حکومتی که حمایت وسیع مردم افغانستان را جلب کند، تنظیم شده بود.

III

هنگامی که برای سفر به منطقه آماده می شدم، اتفاق سیاسی مهمی در پاکستان روی داد. در ۲۹ مه رئیس جمهور ضیاء الحق، نخست وزیر جونجو و کابینه اش را، برکنار و مجلس ملی را منحل کرد. ضیاء مجلس را به قصور در حفظ قانون و مقررات و عدم تسریع در ایجاد یک جامعه اسلامی در پاکستان متهم کرد. طبق گزارش، "احمد رشید" در ایندپندنت لندن، منابع ناشناخته ای به او گفته بودند که حرکت ناگهانی ضیاء علیه جونجو به موجب گزارش محرمانه سه وزیر کابینه در مورد انفجار انبار مهمات "اجری" در نزدیکی راولپندی صورت گرفت. اجری، مرکز رد و بدل و نقل و انتقال عمده تسلیحات امریکایی برای مجاهدین افغانستان بود. گزارش یادشده، ارتش را به دلیل مسامحه کاری سرزنش می کرد و جونجو از همین رو خواستار عزل ژنرال اختر رحمان خان رئیس ستاد مشترک و برکناری ژنرال حمید گل رئیس آژانس اطلاعاتی آی.اس.آی شده بود.^{۱۰}

در این زمان نجیب الله، "سلطانعلی کشتمند" را در ششم ژوئن از نخست وزیری برکنار کرد و کابینه ای عمدتاً "غیرحزبی" به ریاست "محمدحسن شرق" روی کار آورد. او دست پرورده داوود (که کودتای او علیه ظاهرشاه را هدایت کرد) و سفیر سابق افغانستان در هند بود. نجیب الله بعداً به من گفت؛ او بدین ترتیب می خواست نشان دهد که حزبش علاقه مند به انحصار قدرت نیست.

در ۲۹ ژوئن به تهران رفتم و فردای آن دیدار مفصلی با علی اکبر ولایتی وزیر خارجه

داشتیم. دریافتیم که ایران به اجرای سریع و کامل معاهدات ژنو بسیار شایق است. ولایتی مرا تشویق کرد که در جهت تشکیل حکومتی با قاعده‌های وسیع در افغانستان، کار کنم و به بازگشت همه آوارگان به وطنشان کمک نمایم. او درباره طرح من چیزی نگفت، اما اشاره کرد که هر چیزی که منجر به کناره‌گیری نجیب‌الله از قدرت و تسریع در بازگشت مهاجرین به کشورشان شود، مورد پذیرش دولت متبوع وی است.

ولایتی ملاقاتی با رهبران هشت گروه مجاهدین مستقر در تهران، که دست به تشکیل "شورای ائتلاف" زده بودند، ترتیب داد. در این دیدار قاری احمدعلی سخنگوی شورا، عصمت‌الله عرفانی و معاون او و محمدکریم خلیلی عضو برجسته شورا حضور داشتند. سخنگوی شورا درباره ناچیزی کمکهای نظامی و مالی که "هشت گروه" مستقر در تهران برای عملیات علیه شورویها دریافت کرده بودند و همچنین در مورد این واقعیت که رهبران پیشاور آنها را در مذاکرات برای تشکیل حکومت موقت نادیده گرفته‌اند، به شکایت پرداخت. او با قاطعیت اظهار داشت که گروههای مقاومت مستقر در تهران، حکومت موقت تشکیل شده در پیشاور را به رسمیت نمی‌شناسند. (این چهار سال بود که هفت گروه مجاهدین پیشاور و هشت گروه تهران، عمدتاً تحت فشار از جانب حکومت ایران، نتوانسته بودند به تفاهم و همکاری دست یابند).

در بازگشت به اسلام‌آباد ابتدا با ژنرال هلمی‌نن به بررسی ترتیباتی پرداختیم که برای استقرار و فعالیتهای نظارتی افسران سازمان ملل در نظر گرفته شده بود. گزارش مشروح و کامل از افسرانی دریافت کردم که جنبه‌های کاری مختلف را تحت پوشش قرار می‌دادند. از اردوگاه آوارگان در "کاچاگاردی" دیدن کرده و برای ساکنان آن سخنرانی کردم. تأکید کردم که معاهدات ژنو فرصتی برای توافق و بازگشت هرچه زودتر آنان به کشور، پیش رویشان می‌گذارد. در این دیدار، سید محمد نصرت در حضور آوارگان او به نمایندگی از آنان از من به دلیل تلاشهایم تشکر کرد. سپس با هلیکوپتر به گذرگاه خیبر واقع در مرز پاکستان-افغانستان رفتم و با تشریفات نظامی محافظان مرزی مورد استقبال قرار گرفتم. "جان ایساک" عکاس سازمان ملل درحالی که عمامه سستی پشتون به سر گذاشته و سیگار کوبایی می‌کشیدم، از من عکس گرفت. در "لندی کوتل" با یک ضیافت نظامی و همچنین اجرای رقص قبیله‌ای پذیرایی شدم. قبل از انعقاد معاهدات ژنو سفر به چنین

جاهایی ریسک فراوان لازم داشت.

بسیار خوشحال شدم که در اسلام آباد توسط صاحبزاده یعقوب خان استقبال شدم. او پس از کنار رفتن جونجو بار دیگر به وزارت خارجه منصوب شده بود. در مورد لیست طولانی اتهامات کابل و مسکو گفتگوهای طولانی کردیم. به نامه‌هایی به شواردنادره، به سازمان ملل فرستاده بود و نیز سخنان گورباچف به ریگان طی نشست مسکو در ماه مه درباره رفتار نامناسب پاکستان، اشاره کردم. او تأکید کرد که متوقف کردن ماشین عظیمی که از زمان اشغال روسها در پاکستان کار کرده، مشکل است؛ اما شخصاً قول داد که به این مسئله توجه کند. او پذیرفت که "نابخشودنی" است اگر بهانه به دست شورویها بدهیم که عملیات خروج را به تأخیر اندازند.

قبل از ارائه طرح به ضیاء الحق، آن را با یعقوب خان و عبدالستار به بحث گذاشتم. نظر همه آنها این بود که اگر نجیب‌الله مایل به کناره‌گیری باشد، رهبری پاکستان طرح را قبول می‌کند. وقتی با ضیاء الحق دیدار کردم، آشکارا مجذوب آن شد و گفت که پس از پاسخ نجیب‌الله، عکس‌العمل رسمی نشان خواهد داد. او به من اطمینان داد که حکومتش از هر نوع راه حل ممکن در رابطه با مناقشه داخلی افغانستان حمایت می‌کند؛ چرا که به گفته او حضور آوارگان در پاکستان باری سنگین بر دوش کشوری بود که در این زمان با مشکلات جدی مالی دست و پنجه نرم می‌کرد.

هنگامی که آرنی رافل مرا به نوشیدنی در سفارت دعوت کرد. از او پرسیدم که آیا امریکا هنوز به فراهم آوردن تدارکات نظامی برای مجاهدین ادامه می‌دهد. او گفت که قطع این کسکها تا ۱۵ ماه مه ممکن نبود، چون ضرورت داشت که انبار مهمات اجری دوباره پر شود. این انبار شامل انبوهی تسلیحات از جمله خمپاره‌اندازهای دوربرد، موشکهای ضد تانک و استینگر می‌شد که قرار بود ایالات متحده آن را قبل از شروع اجرای معاهدات اینه مجاهدین تحویل دهد. او گفت، قرار بود هنگامی که این انبار پر شود، ارسال تدارکات - چند روز قبل از ۱۵ مه - قطع گردد. این اطلاعات بعداً در واشنگتن مورد تأیید قرار گرفت. "دیوید اتاوی" در ۱۶ ژوئیه در واشنگتن پست از منابع دولتی نقل قول کرد که از اوایل ژوئن کاهش عمده‌ای در نقل و انتقال تسلیحات از مرز پاکستان به افغانستان صورت گرفته و سلاح و مهمات کمی به مجاهدین رسیده است. این

منابع افزوده بودند که تدارک استیگر و دیگر سلاحهای سنگین، تحت فشار شوروی و سازمان ملل، تقریباً متوقف شده است. بعضی از مقامات امریکا خاطرنشان کرده بودند که شورویها به دلیل حملات مکرر چریکی به نیروهایشان، ممکن است به هدف ۵۰٪ خروج نیروها تا ۱۵ اوت دست نیابند.

هنگامی که رافل گفت، ایالات متحده به ادامه کمکهای شوروی به کابل مظنون است، جواب دادم که دعوی "مرغ و تخم مرغ" را دوباره نباید پیش کشید. گفتم که شورویها متعهد شده اند تا حوالی ۱۵ ماه مه تدارکات لازم را در اختیار کابل بگذارند، چون مدعی هستند که مداخلات پاکستانی ها از آغاز خروج نیروهای شوروی افزایش پیدا کرده است. به نظر هر دوی ما وارد کردن این اتهامات نباید ادامه می یافت، چون در این صورت اجرای فرایند ممکن بود مختل شود.

از پنجم تا هشتم ژوئیه در کابل بودم و به اتفاق ژنرال هلمی نر فعالیتهای تیم نظارتی را بررسی کردم. روحیه افسران سازمان ملل خوب بود، اما حملات مداوم موشکی، احساس خطر به وجود آورده بود. این تصور وجود داشت که مجاهدین برای حمله بزرگی به شهر آماده می شوند. اقدامات احتیاطی و امنیتی برای مقر سازمان ملل، از جمله کشیدن پوشش پلاستیکی روی پنجره ها و قرار دادن کیسه های شن در اطراف ساختمان، صورت گرفته بود. در اطراف سفارت امریکا نیز استحکامات قوی ایجاد شده بود. تمام سفارتخانه های خارجی کارمندان خود را کاهش داده و وابستگان و افراد خود را به خارج انتقال می دادند؛ با این حال سراسیمگی چندانی احساس نمی شد.

دیداری طولانی با ژنرال والتین و ارنیکف داشتم. او را یک افسر نظامی خونسرد، کاردان و دقیق یافتم که رابطه خوبی با ژنرال هلمی نر برقرار کرده بود. او درباره عملیات خروج و جمع آوری مینهای زمینی توضیحات مفصلی ارائه کرد و اطمینان داد که خروج طبق برنامه انجام خواهد شد. ورنیکف به من گفت که در زمان امضای معاهدات ژنو ۱۰۰۳۰۰ سرباز شوروی در ۱۸ پایگاه نظامی به سر می بردند و ۳۰ هزار نفر قبلاً به کشور بازگشته بودند. به گفته او تا ۱۵ مه (شروع خروج)، ۱۳۳۱۰ سرباز روسی در افغانستان طی عملیاتها کشته، ۳۵۴۷۸ نفر مجروح و ۳۱۱ نفر مفقودالاثر شده بودند.

وقتی طرح را با سفیر شوروی "یگوریچف" در میان گذاشتم، او گفت این یک توهین

است اگر از رییس دولتی بخواهیم کنار برود؛ اما بیشتر علاقه‌مند بود عکس‌العمل اسلام‌آباد را بداند. اگرچه سفارت شوروی شبیه یک دژ نظامی شده بود، او آرام و خونسرد به نظر می‌رسید. او چند بار تکرار کرد که "کابوس" به پایان می‌رسد. وی می‌خواست عکس‌العمل نجیب‌الله را نسبت به طرح بداند.

وقتی طرح را با نجیب‌الله در میان گذاشتم، او گفت: «منظور شما را می‌دانم. من آماده‌ام. آمادگی دارم کنار بروم اگر اطمینان کافی پیدا کنید که پاکستان و دوستانش مطابق طرح رفتار خواهند کرد. کناره‌گیری نمی‌کنم مگر اینکه کاملاً مطمئن شوم آنها توافق را زیر پا نگذاشته و هموطنانم را به قتل نمی‌رسانند. تنها در صورتی کناره‌گیری می‌کنم که مسایل از طریق مذاکره حل و فصل گردد و به ما اطمینان کافی داده شود که "لویه جرگه" تشکیل یافته و مشارکت ما در آن تضمین خواهد شد». نیاز به گفتن نیست که حرف‌هایم را با احتیاط کامل گفتم. پس از آن او صحبت‌هایی در رابطه با تضمین‌ها و نیز تخلفاتی که به پاکستان نسبت می‌داد و نیات پنهان آن کشور، مطرح کرد. او نه یک مرد مقدس یا عصبی، بلکه آرام و مسلط به نظر می‌رسید که آماده بود با تمام عواقب بعد از خروج نیروهای شوروی مواجه شود.

نجیب‌الله نسبت به تمایل پاکستان برای تحت فشار گذاشتن مجاهدین به منظور رسیدن به توافق تردید داشت. او معتقد بود که واشنگتن و اسلام‌آباد هنوز رهبران پیشاور را ترغیب می‌کنند تا کابل را تسخیر کرده و حکومت مجاهدین را به وجود بیاورند. در موضعی نبودم که در این زمینه به او اطمینان دهم، اما گفتم که ضیاء هیچ‌گونه مخالفتی با طرح نکرده است. به او بریده‌نشریه‌ای - مورخ ۲۸ ژوئن - را نشان دادم که در آن از یعقوب خان نقل قول شده بود، «اگر افغانها لویه جرگه را برگزار و تمایل خود به بازگشت ظاهرشاه را آشکارا نشان دهند، برای پاکستان درست نیست بر سر راه آنان بایستد»^{۱۱} نجیب‌الله به تندی جواب داد که ضیاء نیز، به نوشته "فرونیتر پست" در ۲۹ ژوئن، گفته است، «او جنگ داخلی و حمام خون را پیش‌بینی می‌کند، اما در نهایت مجاهدین حکومت تشکیل خواهند داد».

در طول زمان دیدار، نجیب‌الله به خود می‌بالید که ارتباطات زیادی با مجاهدین داشته و خطوط ارتباطی مستقیم با تعداد زیادی از افغانهای با نفوذ در داخل و خارج

کشور برقرار کرده است. احساس کردم در این شرایط بهتر است به او اجازه داد تا امکان یک توافق را - ترجیحاً بر پایه طرح سازمان ملل - جستجو کند و شروع فرایند مذاکرات، بدون دخالت مرا ممکن سازد. مصمم بودم در این رابطه به عنوان یک عامل شتاب دهنده کار کنم و نه یک میانجی. راههای دیگری وجود داشت که از طریق آنها در مرحله بعد می توانستم به حل قضیه کمک کنم. بنابراین به نجیب الله گفتم که طرح را روی میز شما می گذارم و امیدوارم در اولین فرصت توافق داخلی صورت گرفته و جنگ پایان پذیرد.

پس از بازگشت به اسلام آباد، دولت پاکستان مجدداً دوباره مرا تحت فشار قرار داد که بار دیگر (نوبت دوم) با رهبران مجاهدین ملاقات کنم. بعد از بازگشت از تهران به من گفته شده بود که تشریح طرح برای رهبران در زمان ریاست گیلانی بر ائتلاف، که معتدل ترین آنها بود، مفید است. آنها یک بار دیگر بر سر ملاقات با من اختلاف نظر پیدا کرده بودند، اما گیلانی آشکارا از این کار طرفداری نموده بود. او در اول ژوئیه به مسلم گفته بود، «از همان ابتدا من خواهان دیدار با کوردوز بودم، نه مخالف آن».

بر عکس نوبت قبل که من در صدد ملاقات با رهبران مجاهدین بودم - چون چنین کاری را شرط لازم خروج می دانستم - این بار به پاکستانی ها گفتم که در صورت تمایل آنان، حاضر به گفتگو هستم، اما آماده نیستم آنها را دعوت کنم. آنها می دانستند که حامل طرح جدیدی هستم. این طرح با نمایندگان ائتلاف هشتگانه تهران نیز در میان گذاشته شده بود. در دیدار از یک اردوگاه آوارگان نیز از این طرح حمایت شدید صورت گرفت. اگر ائتلاف هفتگانه مایل نبود در مورد طرح با من بحث کند، آن را از طریق مطبوعات به مردم افغانستان ارائه می کردم.

پس از اظهارات گیلانی، رهبران تصمیم گرفته بودند که من باید با انجینیر (مهندس) احمد شاه، نخست وزیر دولت موقت منصوب شده توسط آنها دیدار کنم، اما من کاملاً با این کار مخالفت کردم. به ستار، حامل پیام، گفتم که نقش من کمک در ایجاد یک حکومت جدید است و چنین کاری در تاریخ سازمان ملل بی سابقه است. اگر من باریس حکومتی ملاقات می کردم که توسط هیچ دولتی، حتی پاکستان، به رسمیت شناخته نشده بود، آن دسته از دولتهایی که ملاحظاتی درباره درگیر شدن مقامات سازمان ملل در چنین فعالیتهایی داشتند، بحق اعتراض می کردند. اینها دلایل حقوقی و قانونی مخالفت من

بود. علاوه بر اینها احساس کردم چنین دیدارهایی شانس من در جلب حمایت وسیع تر سیاسی و مورد نیاز برای به جریان انداختن گفتگوهای بین الافغانی را تضعیف می‌کرد. طی دیداری طولانی با یعقوب خان به او گفتم که نجیب‌الله طرح را رد نکرده و از ملزومات آن رنجیده خاطر نشده است. در مقابل، نجیب‌الله به من اطمینان داده بود که اگر افغانها بر سر پذیرش طرح به اجماع نظر برسند، او خود را موظف احساس می‌کند به شیوه وطن پرستانه عمل کند. [و از قدرت کنار برود]. بنابراین حکومت پاکستان را تشویق کردم که برای جلب توجه رهبران مقاومت به ایده‌های مطرح شده در این طرح، از هیچ‌گونه تلاش دریغ نرزد. گفتم از اینکه متقاعد کردن رهبران به زمان احتیاج دارد، آگاهم، اما پاکستان به همان نسبت می‌داند که لازم است به سرعت پیش برویم.

شنبه ۹ ژوئیه کنفرانس مطبوعاتی داشتم و در آن طرحم در مورد "صلح و بازسازی افغانستان" را توضیح دادم. گزارش دادم که خروج نیروها به آرامی پیش می‌رود و از مجموع دو هزار میدان مین ایجاد شده توسط نیروهای شوروی، هزار و پانصد مورد تصفیه شده و بقیه آن در جریان خروج پاکسازی خواهد شد. همچنین از قول ارتش شوروی گزارش دادم که بیش از ۲۴۰۰۰۰ مین و مواد منفجره توسط مجاهدین کار گذاشته شده است.

در ادامه افزودم، این واقعیتهای نشان می‌دهد که اجرای معاهدات ژنو به مفهوم فراهم کردن شرایط خارجی برای ایجاد یک حکومت فراگیر است که از حمایت وسیع مردم افغانستان برخوردار باشد. تمام تلاشهای قبلی برای تأسیس چنین حکومتی ناکام مانده است، اما "دوره مصالحه" مورد نظر من فرصت آغاز التیام را فراهم می‌آورد. افغانها پس از آن می‌توانستند طبق سنتهای خود حکومتی براساس نیازها و اهداف خویش انتخاب نمایند. رژیم انتقالی که من در نظر داشتم، اساساً "شورای شخصیتهای برجسته" بود که "لویه جرگه" - تجسم شیوه تصمیم‌گیری سنتی افغانها - را سازمان می‌داد.

هتل محل اقامتم ناگهان مملو از افغانهایی شد که آمده بودند تا سپاسگزاری و حمایت خود را از اقدامات سازمان ملل اعلام نمایند. "چارلی ساتوس" معاون من در فعالیتهای مربوط به "تشکیل حکومت" گفت که آژانسهای اطلاعاتی پاکستان هنگام مواجهه با انبوه افغانها در راهروهای هتل که بعضی از آنها لباس جنگ برتن داشته و

اسلحه حمل می کردند، مات و مبهوت شدند. برخی از آنان تمام راه را از افغانستان آمده بودند. احمد رشید در نشریه "فار ایسترن اکونومیک رویو" در ۲۱ ژوئیه صحنه را چنین توصیف می کند:

موقعی که کوردووز در اسلام آباد به سر می برد، نمایندگان رؤسای قبایل، فرماندهان محلی و علما به آنجا ریخته بودند که او را ببینند. آنها حامل طومارهای بلندی بودند که با صدها امضا و اثر انگشت شخصیت‌های برجسته افغانها پر شده بود. کوردووز در این رابطه اظهار داشت: «همه آنها می گفتند که تشکیل یک لویه جرگه تنها راه برای جلوگیری از خونریزی بیشتر و پایان کشته شدن افغان توسط افغان است. این صدای اکثریت خاموش بود که در سراسر جنگ شنیده نشده بود». بیشترین حمایت توسط نمایندگان جلال الدین حقانی، مهمترین فرمانده مجاهدین در ولایت پکتیا که نیروهایش پایگاه ارتش افغانستان در خوست را در محاصره داشتند، ابراز شد. او اولین فرمانده محلی بنیادگرا بود که آشکارا خارج از خط حزیش عمل می کرد.

روز طولانی و خسته کننده ای بود، اما هرگز حالت موجود در چشمان افغانهایی را که روز شنبه برای دیدن من به اسلام آباد آمده بودند، فراموش نمی کنم. اغلب فکر می کنم که آن ملاقاتها ارزشمندترین تجربه در شغلم به عنوان یک مقام بین المللی بود. در آنجا من در یک کشور خارجی، هزاران مایل دورتر از کشور خودم، در یک مناقشه سیاسی داخلی نقش بازی می کردم و از حمایتی برخوردار می شدم که سیاستمداران در مبارزات انتخاباتی می چشند. قبل از کنفرانس مطبوعاتی نامه ای به پیر سیداحمد گیلانی رئیس وقت ائتلاف نوشته و متن طرح را ضمیمه کردم. نوشتم: «بسیار متأسفم که نمی توانیم مذاکره ای داشته باشیم، چرا که اهمیت زیادی به دیدگاههای شما می دهم. عمیقاً به برقراری صلح در کشورتان پایبندم». دو بار با همکاران نزدیکش دیدار کردم. آنان از فشارهایی سخن گفتند که گروههای مقاومت در معرض آنها قرار داشت. آنها به من گفتند: «یک روز یک مقام پاکستانی به ما می گوید که باید با شما دیدار کنیم، روز بعد مقام دیگری تأکید می کند که از هر ملاقاتی باید خودداری نماییم».

عصر همان روز افسر تشریفات، پیامی از رئیس جمهور ضیاء الحق برای تعیین قرار

ملاقات برایم آورد. او هنگام دیدار روحیه‌ای عالی داشت و آشکارا مجذوب آنچه شده بود که درباره ملاقاتم با افغانها شنیده بود. گفتم: «در شگفتم رهبرانی که از گفتگو با من خودداری کردند، چه فکر می‌کنند». ضیاء الحق از عمق دل خندید. او گفت که حکومتش بر فشار روی رهبران مقاومت برای به وجود آمدن زمینه تلاقی آبرومندانه دیدگاههای آنان با دیگر افغانها، ادامه خواهد داد. او همچنین افزود که قطعاً از تلاشهای حمایت می‌کند و پیشنهادهایم بی‌تردید باعث حرکتهایی در جهت درست خواهد شد. چنین نتیجه‌گیری می‌شد که ضیاء الحق قصد دارد با رهبران بر این پایه‌ها مشورت کند و آنها را تشویق نماید که فعالانه در جهت حل قضیه حکومت آینده از طریق مذاکره کار کنند. به او گفتم که ستادم لیست ۳۰ نفر از «مسلمانان درستکار» را با زحمت بررسی و تهیه کرده و این لیست می‌تواند به عنوان پایه‌هایی برای تشکیل حکومت انتقالی مورد استفاده قرار گیرد.

به رئیس جمهور گفتم: «طرح سازمان ملل را روی میز شما می‌گذارم. اطمینان دارم استفاده خوبی از آن خواهید برد». دیروقت شب بود که او با من خداحافظی کرد. این آخرین باری بود که او را می‌دیدم. تنها چند هفته بعد او در یک سانحه هوایی به قتل رسید؛ حادثه‌ای که به نظر من هنوز مرموز است.

IV

بررسی مطبوعات پاکستان در ۱۰ و ۱۱ ژوئیه حاکی از حمایت شدید آنها از طرح من بود. «فرونیترپست» آن را «طرح معقول» خواند و نیشن نوشت: «هرکس افغانستان خوب را آرزو می‌کند، باید طرفدار آخرین طرح کوردووز باشد».

طبق گزارشهای چند روز بعد، گیلانی به مطبوعات گفته بود که آماده‌است طرح را بپذیرد. او خاطر نشان کرده بود که به عنوان «جبهه ملی اسلامی افغانستان» و نه رئیس ائتلاف سخن می‌گوید.^{۱۲} به دنبال او پرفسور صبغة الله مجددی رهبر «جبهه نجات ملی»، یکی دیگر از گروههای میانه‌رو ائتلاف، حمایت خود را از این طرح اعلام کرد. او گفت: «ما معتقدیم برگزاری لویه جرگه مناسب‌ترین رویه برای ایجاد حکومت قانونی و مشروع در افغانستان طبق ارزشهای اسلامی و سنتهای ملی افغانها است».^{۱۳}

اینها پیشرفتهای دلگرمکننده‌ای بود. اطمینان بیشتری یافتیم که حمایت‌های تدریجی وسیع‌تری صورت گرفته و افغانها قدم‌های بلندتری برای شرکت در فرایند مورد نظر در طرح برخواهند داشت. متوجه بودم که توافق سیاسی تنها در صورت عدم بروز مشکل در ادامه فرایند خروج قابل وصول بود. اما هشدار معاون وزیر خارجه شوروی ولادیمیر پتروفسکی حاکی از اینکه اگر پاکستان کمک به گروه‌های مقاومت را متوقف نکند، ممکن است فرایند خروج طولانی شود،^{۱۴} باعث ایجاد نگران شد؛ همچنین زمانی که ضیاء با اشاره به "منابع سازمان ملل" ادعا کرد که خروج دچار وقفه شده است. با این حال وزارت خارجه امریکا اظهارات مارشال "سرگنی آخرومیف" رییس ستاد ارتش شوروی مبنی بر ادامه روند خروج بر طبق برنامه را معتبر خواند.^{۱۵} در ۱۵ اوت شورویها، مرحله اول خروج را به موقع و کاملاً منطبق با معاهدات ژنو تکمیل کردند. سخنگوی وزارت خارجه امریکا در ۱۸ اوت گفت: «اکنون مناطق وسیعی از افغانستان از نیروهای شوروی خالی است».

صرفاً این واقعیت که شورویها طبق معاهدات خارج می‌شوند، دلیل کافی برای ترغیب واشنگتن در این جهت نبود که پاکستان و مجاهدین را برای مذاکره در جهت تشکیل حکومتی با پایه‌های وسیع تحت فشار گذارد. این امر به خوبی توسط "بارنت روبین" در مقاله‌ای در کریستین ساینس مونیتور تشریح شده بود. او با بیان اینکه نتیجه فرایند مورد نظر در طرح من، حذف واقعی قدرت کمونیستی در افغانستان را در پی دارد، تأکید داشت که «حمایت آشکار و صریح ایالات متحده از ابتکارات کوردووز ضروری است و اتحاد شوروی نیز باید همین گونه باشد».

حقیقت این است، هنگامی که نیویورک را به قصد به عهده گرفتن مسئولیت جدیدم به عنوان وزیر خارجه کشورم، ترک کردم، حمایت امریکا و یا شوروی از طرحم معلوم نبود. اگر در واشنگتن یا مسکو تشویق طرف‌ها را در این راستا در نظر داشتند، نیاتشان آشکار نبود. هنگامی که من موضوع را طرح می‌کردم، آنها طفره می‌رفتند. جورج شولتز هنگامی که به "کوینو" آمد به من گفت: «شما الگویی برای حل اختلافات منطقه‌ای بنا نهاده‌اید؛ اما وقتی پرسیدم آیا ایالات متحده برای پذیرش طرحم در پاکستان تلاش می‌کند، او سکوت کرد. احساس کردم که وزارت خارجه از موضع مردد واشنگتن در آن

مرحله راضی نیست. از سوی دیگر بعضی از مقامات دولت به اینکه طرح به برکناری نجیب‌الله منجر شود، باور نداشتند. شورویها نیز به نظر می‌رسید جهت متقاعد کردن نجیب‌الله برای تبادل نظر در مورد طرح تلاش جدی انجام نمی‌دهند.

پس از بازتاب تلاشهایم به این نتیجه رسیدم که اگر ضیاءالحق زنده بود، پیشرفت اولیه در طرحم - که شروع فرایند تشکیل حکومت را در زمانی نسبتاً کوتاه مقدور می‌ساخت - امکان‌پذیر بود. باور دارم که تنها او قادر به ترغیب رهبران مقاومت بود. همچنین معتقدم که او - بدون در نظر داشت آنچه خود وی گفته بود - طرح را شامل چارچوب مناسب و عملی برای حل و فصل مسایل داخلی افغانستان می‌دانست. او یک کارشناس ماهر بود و بدون شک بازی‌اش را [خوب] طراحی می‌کرد. ضیاء برای شروع کار به یعقوب‌خان دستور داده بود که جهت مشورت با شورویها به مسکو سفر کند. تمام طرف‌های ذی‌دخل - نجیب‌الله، شورویها و واشنگتن - منتظر حرکت بعدی او بودند. بنابراین احساس می‌کنم، هنگامی که ضیاءالحق در ۱۷ اوت در "بهاوال‌پور" به قتل رسید، شانس سرعت بخشیدن به فرایند برقراری آرامش و تصمیم‌گیری سیاسی، به شدت کاهش یافت.

V

در اواسط سپتامبر، برخلاف انتظار، ضرورت پیدا کرد که نقش میانجی‌گری‌ام را از سر بگیرم. هیأت‌های نمایندگی پاکستان و افغانستان در اجلاس وزرای خارجه کشورهای غیرمتعهد در قبرس - که من از طرف کشورم در آن شرکت کرده بودم - مواضع عمیقاً متفاوتی در مورد پیش‌نویس قطعنامه در پیش گرفتند. هیأت‌های چند کشور از من خواستند متنی تهیه کنم که مورد قبول یعقوب‌خان و عبدالوکیل باشد. بعد از ساعتها متن تجدیدنظر شده‌ای را به کنفرانس ارائه کردم که به اتفاق آرا مورد تصویب قرار گرفت.

از نیکوزیا به سوی نیویورک پرواز کردم تا همراه با ژنرال "دیواما" و اعضای ستاد به بررسی گزارشهایی بپردازیم که از "هیأت مساعی جمیله سازمان ملل" دریافت کردیم و همچنین با سفرای کشورهای مشورت کنیم که نیرو در اختیار [سازمان ملل] گذاشته بودند. به آنها هر چند یک‌بار باید اطمینان می‌دادیم که افرادشان به خوبی تحت حمایت

سازمان هستند و ترتیبات کافی برای عقب‌نشینی احتمالی شان از کابل گرفته شده است. به پرز دکوئیار گزارش دادم که شورویها برای مرحله دوم خروج آماده می‌شوند و اینکه "هیأت مساعی جمیله" همچنان موجی از ادعاها راجع به نقض شرایط معاهدات دربارهٔ عدم مداخله را دریافت می‌کند. در ابتدا چنین اتهاماتی توسط افغانستان وارد می‌شد؛ اما متعاقباً پاکستان نیز به شکایت پرداخت. کابل شواهدی نشان داده بود که طبق آن عبور پیوسته افراد و وسایل از مرز، آتشباری مرزی، ادامه کار اردوگاههای آموزش نظامی و دیوهای تسلیحات، اعمال فشار بر آوارگانی که قصد بازگشت به وطن خود دارند، و انواع فعالیت‌های خصومت‌آمیز سیاسی از جمله تبلیغات رادیویی، همچنان وجود داشته است. اتهامات پاکستان عمدتاً در ارتباط با وقایع بمب‌گذاری و فعالیت‌های خرابکارانه بود. "هیأت مساعی جمیله" نهایت تلاش خود را به کار می‌برد که از صحت این اتهامات اطمینان یابد و مکرراً به هر دو طرف خاطر نشان کرده بود که بسیاری از اتهامات آنها یا به وضوح شامل نقض معاهدات نمی‌شود، یا به طریقی بیان می‌شود که انجام تحقیق مؤثر را مشکل می‌کند.

هنگامی که شواردناده در سپتامبر، در مجمع عمومی سخن گفت، سعی کرد با استفاده از اهرم قطع فرایند خروج - که مقامات شوروی در توضیح به "هیأت مساعی جمیله" چنین چیزی را از نظر عملی قبل از آغاز مرحله دوم خروج لازم شمرده بودند - پاکستان را برای پایان دادن به نقض معاهدات ژنو تحت فشار قرار دهد. برخلاف انتظار، یک مقام امریکایی بعد از آن خاطر نشان کرد که چنین توفقی در جریان خروج شگفت‌آور نیست، چرا که خروج نهایی باید به سرعت صورت گیرد، تا امنیت نیروهای در حال جابجایی حفظ شوند. او افزود که «عدم توفیق شوروی در انجام مرحله نهایی خروج» دور از انتظار است.^{۱۶}

انتصاب ورنسلف به عنوان سفیر در افغانستان در اکتبر ۱۹۸۸، نشانه افزایش تلاش شوروی برای تأسیس یک حکومت جدید بود. اتحاد شوروی موافقت کرده بود که گفتگوهای مستقیمی با رهبران مقاومت برگزار کند، آنان متعاقباً این تقاضای خود را چند بار تکرار کردند. شورویها بعداً برای برقراری تفاهم بین گروههای مقاومت و رژیم کابل، به تلاشهای غیررسمی دست زدند. واشنگتن پست گزارش داد که در یکی از این موارد،

«معروف دلوایی»، نخست وزیر سابق سوریه، طرحی «شبه آنچه توسط فرستاده ویژه سازمان ملل، دیه گو کوردووز ارائه شد» را از مسکو به پشاور انتقال داده بود. این نشان می داد که آلفرنا تیوی برای طرح سازمان ملل وجود ندارد و اینکه سرانجام همه طرف های ذی نفع باید می پذیرفتند که این طرح تمام عناصر یک راه حل رضایت بخش و پایدار را در خود دارد. اما همه پیشنهاد های شورویها رد شد، چون رهبران بنیادگرای مقاومت تأکید کردند که نمی خواهند دیگران در امور داخلی شان دخالت نمایند.^{۱۷}

اخبار مکرری گزارش می شد که نجیب الله نزدیک است برکنار شود. طبق بعضی منابع، شورویها تصمیم گرفته بودند او را کنار بگذارند و براساس بعضی دیگر در نتیجه تجدید کشمکشهای درونی در میان حزب حاکم ممکن بود چنین چیزی اتفاق افتد. هنگامی که نخست وزیر حسن شرق به ریاست هیأت افغانستان برای رفتن به مجمع عمومی منصوب شد، توهمات شدیدی ابراز گردید که شورویها سعی دارند او را به عنوان یک «مصلحه کننده» تبلیغ کنند. وقتی او صریحاً اظهار داشت که «مردم افغانستان دیگر اطمینانی به حزب دموکراتیک خلق حاکم یا مجاهدین ندارند»^{۱۸}، همه در شگفت شدند. یکی از دیگر شایعات این بود که توجه مسکو به سوی یکی از مهمترین مخالفین نجیب الله، احمد شاه مسعود فرمانده درّه پنجشیر جلب شده است. سابقاً گزارش شده بود که او برای رسیدن به توافق آتش بس با شورویها مذاکره کرده و استقلال قابل ملاحظه ای نسبت به رهبران پشاور از خود نشان داده است.^{۱۹}

اگر کشمکش جناحی قدرت در کابل افشا شده بود، در پشاور نیز اختلافات زیادی وجود داشت. در ۱۲ اکتبر «ادوارد گرمین» در تایمز لندن گزارش داد که همبستگی موجود میان رهبران مقاومت چیزی بود که توسط رئیس جمهور ضیاء الحق بر آنان تحمیل شده و این او بود که خواستهای متفاوت هفت گروه را در قالب یک ائتلاف منسجم کرده بود. براساس این تحلیل، ضیاء با اعلام این نکته به رهبران که تنها با ادامه فعالیت در قالب ائتلاف احزاب می توانند تسلیحات ضروری و تجهیزات کمکی دریافت نمایند، آنان را در کنار هم نگاه داشته بود. گرمین افزود، به دنبال ترور ضیاء الحق، رهبران بطور فزاینده توسط چیزی آلوده شده بودند که مردم عادی افغانستان آن را اثرات تباه کننده پولهای غربی می دانستند. یک تحلیل گر مشهور به گرمین گفته بود، افغانها این تصور را داشتند که

حکومت موقت تشکیل شده به وسیله گروههای مقاومت دارای پایه‌های وسیع نیست، توسط افراد بی‌صلاحیت اداره می‌شود، و توسط فشار خارجی ایجاد شده است. به نظر این تحلیل‌گر امید بسیار کمی - و شاید هیچ - در مورد کارآیی این دولت وجود داشت.

در چنین شرایطی احساس کردم که یک راه حمایت از پیشنهادهای سازمان ملل می‌تواند درخواست علنی از ظاهرشاه برای رهبری کردن جنبش وسیع مصالحه ملی باشد. به من گفته شد که یعقوب‌خان از رم دیدار کرده است، و نیز می‌دانستم که نجیب‌الله، شورویها و امریکاییها، نمایندگان ویژه‌ای برای گفتگو با ظاهرشاه فرستاده‌اند؛ اما ثابت شده بود که متقاعد کردن او در مورد نیاز به ایفای نقش فعالتر غیرممکن بوده است. فکر کردم که یک تقاضای علنی ممکن است راهی برای ترغیب و واداشتن یک افغان مغرور و برخوردار از عزت‌نفس برای انجام یک حرکت باشد.

به همین دلیل در مصاحبه با نیویورک تایمز در مورخ ۲۲ اکتبر گفتم: اکنون زمان آن فرا رسیده است که شاه قدم پیش گذارد و برای فرایند مصالحه ملی موردنظر در معاهدات، الگو ارائه کند. همچنین از همه افغانها خواستم که به تشکیل یک حکومت ائتلافی با پایه‌های وسیع کمک کنند و بعضی از شخصیت‌های برجسته افغان در خارج از کشور را نام بردم که باید برای جلوگیری از آشوب و تشدید جنگ داخلی در کشورشان مسئولیتی به عهده گیرند. یک گزارش مطبوعاتی از رم با نقل قول از عبدالولی، داماد شاه و مشاور نزدیکش نشان می‌داد که ظاهرشاه همچنان طرفدار برگزاری لویه جرگه است، تا گروههای وسیع رهبران را برای تشکیل یک رژیم انتقالی فراهم آورد.

تلاش من اگرچه اقدام عاجل شاه سابق را در پی نداشت، ولی باعث جلب توجه مجدد برای برگزاری لویه جرگه شد. طبق گزارشهای مطبوعاتی و دیپلماتیک از پیشاور، تعداد زیادی از افغانها، از جمله احزاب سیاسی، تحصیلکردگان، فرماندهان و آوارگان به اعلام حمایت از طرح سازمان ملل به‌عنوان تنها راه پایان بخشیدن به خونریزی در افغانستان پرداختند. به من گفته شد که واشنگتن و مسکو از اظهاراتم استقبال کرده‌اند. ورتسلف چند روز بعد برای مشورت با ظاهرشاه به رم سفر کرد. داون چاپ کراچی در ۲۲ اکتبر نوشت: طرح کوردووز برای حل سیاسی بحران از طریق تشکیل حکومت جدید در کابل، اکنون باید توسط پاکستان و ائتلاف هفت حزب پیشاور پاسخ مثبت داده

شود.

عکس العمل حکمتیار در مورد درخواست من از ظاهر شاه، همان طور که پیش بینی می شد، منفی بود. او گفت که ملت افغانستان اعتماد خود را به من از دست داده است و من باید برکنار شوم. او افزود: «کوردووز همیشه سعی کرده است ثابت کند که بحران افغانستان ریشه داخلی دارد، درحالی که ما در مقابل تهاجم خارجی جنگیده ایم... هر زمانی که مداخلات خارجی پایان پذیرد، صلح به افغانستان بازگردانده خواهد شد».^{۲۱} گفتنی است، حکمتیار وقتی شنید ورتسف در رم با شاه سابق ملاقات کرده است، او را سرزنش کرد و همچنین به ملامت کردن آن دسته از حلقات غربی پرداخت که او را "رادیکال" توصیف کرده بودند. دیگر رهبران چیزی نگفتند. وقتی از برهان الدین ربانی رییس وقت ائتلاف هفتگانه، پرسیده شد که آیا در نظر دارد با من در نیوربورک طی اجلاس مجمع عمومی دیدار کند، او فقط گفت: «چیزی وجود ندارد تا درباره طرحهای کوردووز بگویم و بنابراین نیازی به ملاقات او نیست».^{۲۲} بعضی از رهبران دیگر افغان از جمله "حاجی الماس مسکین" رییس "جبهه بزرگ متحد اسلامی - ملی افغانستان" حمایت مجددشان را از طرح من اعلام کردند.

یک پیشرفت مهم، که پیشنهاد من ممکن بود باعث آن شده باشد، تصمیم رهبران مقاومت برای دعوت به برگزاری یک شورای ۴۵۰ نفره قبل از تکمیل خروج شوروی بود. این شورا که دومین تجمع در نوع خود از زمان خروج انگلیسیها از یک قرن و نیم پیش می توانست باشد، رییس دولت را منصوب می کرد و این صلاحیت را داشت که در مورد آتش بس با رژیم کابل مذاکره کند. ربانی با صدور اعلامیه ای خاطرنشان کرد که اعضای شورا باید ظرف زمانی حدود سه ماه تکمیل شوند.^{۲۳}

ربانی نگفت که سرنوشت حکومت موقت پس از برگزاری شورا چه خواهد شد. نخست وزیر آن نامه ای برای دبیرکل سازمان ملل نوشته، تقاضای شناسایی رسمی حکومتش را توسط سازمان ملل کرده بود. یونس خالص، رییس سابق ائتلاف با اعلام اینکه شورا از طریق انتخابات تشکیل خواهد شد، گفته های ربانی را مورد تردید قرار داد. به گفته او ائتلاف گروههای مقاومت توافق کرده بودند که "معتقدان راستین و مسلمانان درستکار" نامزد شورا می شوند.^{۲۴}

یعقوب خان آشکارا از برگزاری شورا حمایت کرد. من هم احساس کردم که این یک پیشرفت مثبت است. حداقل از این لحاظ که به نظر می‌رسید پیامان رخنوت سیاسی رهبران مقلومت باشد. به علاوه، تلاش برای برگزاری شورا، چه موفق می‌شد یا نه، طرح سازمان ملل را در برمی‌گرفت. آنچه مهم بود شروع فرایند سیاسی گفتگو و مشورت بود، و اگر رهبران مقاومت در نظر داشتند که چنین چیزی با برگزاری شورا آغاز شود که در واقع یک نهاد سنتی افغان بود. این برداشتن یک گام در جهت درست به شمار می‌آمد. فزاینده برای تشکیل شورا نیز به موقع بود. چرا که در این زمان شورویها فشار نظامی بر پاکستان و مجاهدین را افزایش داده و از جمله حداقل ۱۰ موشک اسکاد اس. اس - ۱ به سوی پایگاههای مقاومت واقع در نزدیک مرز پاکستان شلیک کرده بودند. همچنین تهدیدهای مکرر در مورد کندن شدن یا قطع خروج صورت گرفته بود. اما شورویها به من اطمینان دادند که خروج ظرف مهلت مقرر در معاهدات ژنو تکمیل خواهد شد.

VI

تا پایان سال ۱۹۸۸ صرفاً تلاشهای محدودی در ارتباط با تحقق پیشنهاد سازمان ملل صورت گرفت. همان طور که سابقاً گفته‌ام، طرح بر این فرض تنظیم شده بود که اهداف اصلی معاهدات ژنو در زمانی نه چندان دور به دست آید؛ اما پس از دوره‌ای که طی آن کمکهای نظامی توسط طرفین طبق تفاهم در مورد "توازن" باید متوقف می‌شد، ایالات متحده و اتحاد شوروی - ترتیب درست را نمی‌دانم - تدارک تسلیحات به گروههای مقاومت و رژیم کابل را از سر گرفتند.

در سطح رسمی هم واشنگتن و هم مسکو ادعا کردند که اقدامات آنها تلافی جویانه است. به این نتیجه رسیدم که بی‌اعتمادی متقابل، یکبار دیگر، دو طرف را وادار کرد تا تفاهم به دست آمده را نادیده بگیرند؛ بخشی به این دلیل که پیشداوریهای دوران جنگ سرد هنوز هم از بین نرفته بود و همچنین از این رو که فشارهای نظامی گرایانه مانع روی دست گرفتن ابتکارات عمده‌ای در زمینه گفتگوهای بین‌افغانی شده بود. اهمیت مرگ ضیاء الحق در این زمینه قابل تأمل بود. اگر این تصور من که او در نظر داشت مذاکرات را بر پایه‌های طرح سازمان ملل تشویق کند، مرا فردی خوشبین جلوه می‌دهد، بگذارید

چنین باشد.

آنچه آن موقع درک نکردم، شاید به این دلیل که انتظارش را نداشتم، زمینه‌چینی نوعی کودتا علیه من توسط بعضی از دستیاران دبیرکل بود. آنها نمی‌خواستند درک کنند که عدم موفقیت طرح سازمان ملل یک ناکامی و قصور شخصی نبود و بدون شک متقاعد شده بودند که خود قادر هستند یک استراتژی موفق برای حل مناقشات داخلی افغانستان تنظیم کرده و آنرا تحقق بخشند. متأسفانه آنها اظهارات حکمتیار و تفسیر ربانی در نیویورک را دستاویز قرار داده و تلویحاً به قرار گرفتن سازمان ملل در این موضع به گفته آنها شرمگینانه اشاره کردند که دو رهبر بنیادگرا می‌توانند طرح پیشنهادی آن را وتو کنند.

دستیاران دبیرکل به وضوح این تصور باطل را داشتند که دیدار بین ورتسلف و رهبران مقاومت در طائف عربستان نشانه آغاز مذاکرات به گونه‌ای بود که طبق انتظارات آنان باید به تشکیل حکومت ائتلافی در افغانستان منجر می‌شد. این در حالی بود که به گفته یکی از مقامات عمده مجاهدین، «ما حتی درباره صرف ملاقات با شورویها به توافق نظر نرسیدیم».

طبق گزارش نیویورک تایمز در ۲۱ دسامبر، تنها ربانی و صیغه‌الله مجددی در اجلاس شرکت کردند. گزارش می‌افزود که مجددی قرار بود بعد از ربانی به ریاست ائتلاف برسد، اما آن دو در مورد تاریخ جایگزینی به توافق نظر نرسیده بودند.^{۲۵}

دومین دیدار بین ورتسلف و رهبران مقاومت در ماه ژانویه در اسلام‌آباد نیز با شکست مواجه شد. یکی از سخنگویان رهبران مقاومت بعد از شکست گفتگوها اظهار داشت: «ما معتقدیم که مذاکرات بی‌ثمر و غیر ضروری است».^{۲۶} ورتسلف سپس سازمان ملل را تشویق کرد که نقش مورد نظر خود را در تشکیل یک شورای مشورتی دارای پایه‌های وسیع بازی کند؛ طرحی که او آن را یک ایده خوب توصیف کرد.^{۲۷} تنها چند روز قبل از تکمیل خروج نیروهای شوروی، شواردناده، آخرین تلاشهایش را انجام داد تا با حکومت پاکستان و رهبران مقاومت به تفاهم برسد. اما پس از دو روز گفتگو با مقامات پاکستانی - رهبران مقاومت از دیدار با وی خودداری ورزیدند - به نتیجه‌ای نرسید و کاملاً ناراحت اسلام‌آباد را ترک کرد. این پیشنهاد شوروی که کنفرانس

سازمان ملل در مورد افغانستان برگزار شود نیز با مخالفت پاکستان و ایالات متحده مواجه شد.

شورا پس از چند بار به تعویق افتادن، سرانجام در ۱۰ فوریه در مرکز عظیم ترانزیت زائرین مسلمان در حدفاصل اسلام آباد و راولپندی برگزار شد. این مرکز توسط حکومت پاکستان ساخته شده بود. قبل از این اجلاس در هشتم فوریه تظاهراتی در پیشاور برگزار گردید که در آن حداقل هفت هزار افغان علیه رهبران مقاومت و شیوه انتخاب "غیر دموکراتیک" اعضای شورا اعتراض کردند. بسیاری از آنها شورا را رد کرده و خواستار بازگشت ظاهر شاه شدند. عده‌ای دیگر اظهار داشتند که شورا توسط قدرتهای خارجی بر مردم افغانستان تحمیل شده است.^{۲۸}

به گزارش نیویورک تایمز، تا هنگام شروع اجلاس با توجه به جارو جنگال‌های آخرین دقایق، مشخص نبود که آیا تمام رهبران ائتلاف هفتگانه در شورا شرکت خواهند ورزید یا نه.^{۲۹} به دنبال تحریم شورا در آخرین لحظات توسط رهبران احزاب هشتگانه مقاومت مستقر در تهران، مشخص نشد که آیا اجلاس به تعویق افتاده، یا به طور کلی لغو شده است. (شورا متعاقباً برگزار شده و دومین "حکومت موقت" را منصوب کرد که [این حکومت] به سرعت جلوه خود را از دست داد.) آشفتگی و بی‌نظمی قابل توجهی [در برگزاری اجلاس شورا] وجود داشت. نیشن در ۱۱ فوریه گزارش داد که «آشوب و جارو جنگال به درهم شکستن درهای شیشه‌ای منجر شد و هنگامی که صورتهای سرد و خشک نمایندگان همراه با رهبران ائتلاف هفتگانه، روی صحنه آمد، از خبرنگاران خواسته شد به سرعت سالن کنفرانس را دور بزنند، آنها سپس فوراً به خارج هدایت شدند». آنانی که شورا را اصولاً صحنه‌سازی سرویسهای اطلاعاتی پاکستان تلقی می‌کردند تا برداشتن گامهای اولیه برای مذاکره [در مورد تشکیل حکومت فراگیر] احتمالاً احساس کردند که حق با آنها است.

VII

چهار روز بعد، روز چهارشنبه ۱۵ فوریه ۱۹۸۹، ساعت ۱۱:۵۵ قبل از ظهر به وقت محلی و دقیقاً ۹ ماه بعد از شروع اجرای معاهدات ژنو، ژنرال "بوریس وی. گرومف"

یکی از قهرمانان شوروی و فرمانده کلیه نیروهای شوروی در افغانستان قدم‌زنان از روی پل فولادی "دوستی" واقع در مرز افغانستان با ازبکستان شوروی عبور کرد. او به یک گزارشگر تلویزیونی که روی پل منتظر عبورش بود، گفت: «هیچ سرباز یا افسر شوروی پشت سر من باقی نمانده است. اکنون حضور ۹ ساله ما [در افغانستان] به پایان رسید». ۳۰

VIII

حکومت پاکستان اما خیلی دیر و چهار سال بعد، تصمیم گرفت "چینی را بشکند."؛ تعبیری که یعقوب‌خان در اولین مراحل مذاکرت راجع به [فشار بر رهبران مقاومت به منظور تن دادن به تشکیل حکومتی با پایه‌های وسیع در افغانستان] به کار گرفت. آنچه که آنان تازه دریافته بودند و آنچه که رسیدن به آخرین راه‌حل سیاسی لازم داشت، صرف نظر کردن از وحدت شکننده احزاب هفتگانه مستقر در پشاور بود. صدیق کانبجو وزیر امور خارجه پاکستان در ۲۷ ژانویه ۱۹۹۲ گفت: «پاکستان اجازه نخواهد داد فرایند صلح افغانستان در گرو [عکس‌العمل منفی] تعدادی مخالف قرار گیرد». ۳۱

اگر همان طور که در آن زمان گزارش می‌شد، آی.اس. آی کمک به گلبدین حکمتیار را به مثابه سیاست احتیاطی ادامه می‌داد، این بدان معنی بود که کانبجو، مانند یعقوب‌خان، از فعالیتهای آنها [سازمانهای اطلاعاتی] آگاه نبود و اینکه پاکستان یک بار دیگر دو سیاست [متفاوت] را در مورد افغانستان با هم پیش می‌برد.

سازمان ملل در این فاصله، منفعل و شاید ناتوان از اینکه در هیچ سمتی حرکت کند، خارج از گود نشست. وقتی دستیاران دبیرکل چارچوبی را که من و همکارانم با زحمت درست کرده بودیم، خراب کردند، بخشهای وسیعی از جامعه افغان که شرکتشان در تشکیل یک حکومت فراگیر ضروری بود، از فرایند سیاسی محروم شدند. من همواره طرفدار نقش گرفتن فرماندهان، رهبران قبایل، رهبران روحانی، تحصیلکردگان، تکنوکراتها، احزاب مستقر در تهران و شخصیتهای برجسته خارج از کشور بودم.

دستیاران دبیرکل به گونه‌ای رفتار کردند که گویا شورویها و احزاب پشاور تنها طرف‌های بحران هستند. آنان عناصر میانه‌رو جامعه افغانهای خارج از کشور را نادیده می‌گرفتند، درحالی که سازمان ملل انتظار داشت به کمک آنها صلح به افغانستان بیاید.

البته در این جریان پرز دکوئیار خودش دریافت که راه حل سیاسی مورد نظر دستیارانش ضد و نقیض است. به همین دلیل در مه ۱۹۹۱ او اظهاراتی کرد که حاکی از تکیه اش بر پیشنهاد های گذشته سازمان ملل بود.

دبیرکل اصول اساسی مطرح شده در "سناریو"ی پیشنهادی سازمان ملل در سال ۱۹۸۷ و طرح تبیین شده در اسلام آباد در ژوئیه ۱۹۸۸ را مورد تأکید مجدد قرار داد: شناسایی حق مردم افغانستان برای تعیین شکل حکومت خود؛ گفتگوی بین الافغانی که منجر به مکانیسم انتقالی برای تشکیل حکومت دارای پایه های وسیع شود؛ و پایان خصومتها و تدارک تسلیحات برای کلیه طرف های افغان.

خاتمه تدارک تسلیحاتی واشنگتن از طریق پاکستان و همچنین مسکو، البته ضروری بود. در مقاله ای که برای واشنگتن پست نوشتم و در ۱۲ آوریل ۱۹۹۰ منتشر شد، تأکید کردم که زمان آن رسیده که هزینه ها به جای فرستادن تسلیحات صرف بازسازی و کمک به توسعه افغانستان شود. خاطرنشان کردم که مردم افغانستان و پاکستان از جنگ خسته شده اند و ادامه تدارک تسلیحاتی به هر دو طرف بحران، خصومت های روزافزون علیه ایالات متحده و اتحاد شوروی را برمی انگیزد. من دو تضمین کننده معاهدات را تشویق به توافق در مورد "توازن منفی" طی نشستی کردم که قرار بود بین رؤسای جمهور دو کشور در واشنگتن در اواخر ماه مه یا اوایل ژوئن ۱۹۹۰ برگزار شود.

بوش و گورباچف در این نشست صریحاً عناصر اصلی چنین توافقی را مورد بحث قرار دادند، اما تعیین جزئیات آن به عهده وزرای خارجه دو کشور جیمز بکر و شواردناده گذاشته شد. آن دو در شهر روسی "ایرکتسک" در اوت و بعد در نیویورک در اکتبر با یکدیگر ملاقات کردند و طرح را هنگام دیدار بعدی در "هوستون" در ماه دسامبر براساس تفاهم به دست آمده صورت بندی نمودند. اما، به گفته مقامات عمده امریکایی شرکت کننده در اجلاس، بعد از اینکه متنی مورد توافق دو طرف بدست آمد، شواردناده تغییر موضع داده و از قبول جدول زمانی خاصی برای قطع کمکها خودداری ورزید. او اصرار کرد که پاکستان، عربستان سعودی و ایران باید به این طرح پیوندند و خواستار مشروط شدن پایان کمکها به برقراری آتش بس و تعهد همه جناحهای مقاومت افغانستان به آن شد.

مقامات امریکا تغییر موضع شواردناده را نشانه آشکار تنشهای حاکم بر مسکو و فشارهایی که ارتش شوروی بر گورباچف اعمال می کرد، تلقی نمودند. شواردناده تنها چند روز بعد و کمی پیش از برگزاری "کنگره نمایندگان" به طور غیرمنتظره استعفاي خود را اعلام کرد و هشدار داد که نیروهای مخالف، اتحاد شوروی را به استقرار مجدد دیکتاتوری تهدید می کنند. کودتایی که او پیش بینی می کرد، در اوت ۱۹۹۱ اتفاق افتاد. اما مذاکرات ادامه یافت و در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۱ توافقی در مسکو توسط وزیر خارجه امریکا، بیکر که طرفدار جدی پایان کمکها شده بود، و همتای شوروی اش "بوریس یلفکین" اعلام شد. توقف ارسال کلیه تدارکات تسلیحاتی از اول ژانویه ۱۹۹۲ به اجرا درآمد. این اقدام، اگرچه دیر، به مفهوم حمایت قاطع از تلاشهای سازمان ملل بود و بدین ترتیب تصمیم پاکستان برای "شکستن چینی" را اجتناب ناپذیر کرد.

سازمان ملل پس از آن درگیر تلاشهای پر تپ و تاب شد تا توافقی بر پایه مشورت با تمام بخشهای مردم افغانستان بیابد. این توافق بنا به گزارشهای مطبوعات، شامل برگزاری مجمعی با شرکت ۱۵۰۰ افغان، طی نیمه دوم آوریل در ژنو، سوئیس می شد؛ این شورا اداره را در کابل به دست می گرفت؛ و یک انتخابات آزاد و عادلانه برگزار می کرد. گزارش می شد که نجیب الله با در ماندگی یکبار دیگر موافقت کرده است که از قدرت کنار برود. این، اصولاً، همان طرحی بود که در ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ پیشنهاد شد اما من همیشه احساس می کردم که "فرینده" است. اگر در مورد برگزاری انتخابات در افغانستان در چنین شرایطی فکر کنیم، مداوماً می گفتم که لویه جرگه سنتی - منطبق با واقعیتهای جامعه افغانستان - معقول ترین و شاید تنها راه ممکن برای تصمیم گیری در شرایط موجود است. در این صورت یک فرایند مشورت سازمان یافته تر و هدفمندتر شکل می گرفت؛ در نتیجه آن قدرت و نفوذ نظامی گرایان کاهش می یافت؛ تدارک تسلیحاتی خاتمه پیدا می کرد؛ و تمام افغانها خود را ملزم می دیدند که در یافتن راه حل سیاسی از طریق مذاکره سهم بگیرند.

پاکستان در زمانی که افغانستان می توانست مسیر عمده نقل و انتقال کالاهای بین دولتهای جدیدالاستقلال آسیای مرکزی و بندر کراچی شود، اشتیاق پیدا کرد روابط خود را با بنادگرایان قطع کند، در حمایت از طرح سازمان ملل به عربستان سعودی و ایران

پیوست، انتقال تسلیحات را متوقف کرد، و حداقل برای مدتی، دست پرورده‌های سابق را از خود دور نگه داشت.

تلاشهای سازمان ملل برای رسیدن به توافق صلح، و بسیاری اظهارات خوشبینانه سخنگوی این سازمان متأسفانه با بروز رویدادهایی تحت‌الشعاع قرار گرفت. در اواسط آوریل پس از اینکه ژنرال عبدالرشید دوستم رهبر ائتلاف ملیشه‌های ازبک علیه نجیب‌الله تغییر موضع داد، احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار شروع به پیشروی به سوی پایتخت کردند. در ۱۶ آوریل نجیب‌الله پس از اینکه توسط نیروهای مجاهدین از سوار شدن به هواپیمای متعلق به سازمان ملل در فرودگاه کابل بازداشته شد، به یکی از ساختمانهای این سازمان پناه برد. جناحهای مخالف رقیب برای برکردن خلاء قدرت هجوم آوردند. دبیرکل سازمان ملل پطروس گالی در چنین شرایطی گفت: «تلاشهای سازمان ملل موفقیت‌آمیز نبوده است».^{۳۲}

جنگ، کشور را در کام خود فرو برد اما با این وجود ممکن بود که انتقال قدرت به مجاهدین سازمان داده شود. پروفیسور صبغت‌الله مجددی رهبر جبهه نجات ملی افغانستان، رئیس‌جمهور موقت دولت اسلامی جدیداً اعلام شده افغانستان شد. هیأتی از مقامات حکومت در حال کناره‌گیری، در مراسم شرکت کردند. مجددی برای دوره‌ای دو ماهه منصوب شد، اما بعداً اعلام کرد که در نظر دارد بیشتر از دو سال قدرت را در دست داشته باشد. حکمتیار از شرکت در حکومت مجددی که در آن مسعود وزیر دفاع بود، خودداری ورزید. تنشها شدت یافت و جنگ در فضای آشفته ادامه پیدا کرد. در ۲۹ ماه مه یک موشک به هواپیمایی اصابت کرد که مجددی را از پاکستان باز می‌گرداند. او و ۶۹ مسافر دیگر صدمه‌ای ندیدند. مجددی بعداً کمونیست‌ها و جنگجویان وفادار به حکمتیار را به انجام این حمله متهم کرد. مجددی در ۲۸ ژوئن به طور مسالمت‌آمیز از قدرت کناره‌گیری کرد و برهان‌الدین ربانی رهبر "جمعیت اسلامی"، یکی از قدرتمندترین گروههای چریکی، به ریاست جمهوری رسید. ژنرال دوستم خواستار تأسیس یک دولت فدرالی شد که از حمایت ازبکها، تاجیکها و دیگر اقلیتها برخوردار باشد.

رقابتهای قبیله‌ای همچون اختلافات مذهبی و قومی بی‌تردید در افغانستان ادامه

خواهد یافت. تاریخ یک کشور به ناگهان نمی‌تواند تغییر مسیر دهد. شورویها هنگامی که تلاش کردند با تحمیل یک رژیم قدرتمند مرکزی چنین کاری انجام دهند، بهای بسیار بالایی پرداختند. در واقع ایالات متحده، پاکستان، عربستان سعودی و دیگر کشورها نیز، نه چندان بی‌شبهات به بریتانیا در قرن گذشته، مجبور شدند بهای بازی کردن در "بازی بزرگ" را بپردازند.

تایمز لندن در ۲۷ آوریل نوشت: «سازمان ملل خروج روسها را با مذاکره به انجام رساند و مسئولیت آن اکنون پایان یافته است. جهان در این کشور درگیر منازعات قبیله‌ای و پدرکشتگی دیگر وظیفه‌ای ندارد».

معاهدات ژنو

موافقتنامه دوجانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در
مورد اصول روابط دوجانبه بویژه عدم مداخله

جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان که پس از این طرفین معظم متعاهد
خوانده می شوند،

با تمایل به عادی ساختن روابط و ترویج حسن همجواری و همکاری و همچنین
تحکیم صلح و امنیت بین المللی در منطقه،

با در نظر داشت اینکه رعایت کامل اصل عدم مداخله در امور داخلی و خارجی
کشورها، بزرگترین اهمیت را در حفظ صلح و امنیت بین المللی و تحقق اهداف و اصول
منشور ملل متحد دارد،

با تأکید مجدد بر حق انتقال ناپذیر کشورها در تعیین آزادانه نظامهای سیاسی،
اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود مطابق با اراده مردم شان بدون مداخله، براندازی،
تحمیل، قهر و یا تهدید در هر شکل،

با توجه به مواد منشور ملل متحد و همچنین قطعنامه های به تصویب رسیده توسط
ملل متحد در مورد اصل عدم مداخله، بویژه اعلامیه اصول حقوق بین الملل در ارتباط با
روابط دوستانه و همکاری میان دولتها، مطابق با منشور ملل متحد (مصوب) در ۲۴
اکتبر ۱۹۷۰، و همچنین اعلامیه منع مداخله در امور داخلی دولتها مصوب ۹ دسامبر

۱۹۸۱

به موارد ذیل توافق کرده اند:

۵ ماده اول

روابط میان طرفین معظم متعاقد باید در انطباق کامل با اصل عدم مداخله دولتها در امور دیگر دولتها تنظیم شود.

۵ ماده دوم

به منظور تحقق اصل عدم مداخله هر کدام از طرفین به انجام تعهدات ذیل متعهد شوند:

- (۱) احترام به حاکمیت، استقلال سیاسی، تمامیت ارضی، وحدت ملی، امنیت و عدم تعهد دیگر طرف معظم متعاقد و همچنین به هویت ملی و میراث فرهنگی مردمان آن؛
- (۲) احترام به حاکمیت و حق لاینفک دیگر طرف معظم متعاقد در تهیین آزادانه نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود، گسترش روابط بین المللی و اعمال حاکمیت دائم بر منابع طبیعی خود، براساس خواست مردمانش و بدون مداخله و معارضه خارجی، سرنگونی، فشار یا تهدید به هر شکل که باشد؛
- خودداری از تهدید یا بکارگیری زور به هر شکل برای نقض مرزهای طرف مقابل، بر هم زدن نظم دیگر طرف معظم متعاقد، یا سرنگونی یا تغییر نظام سیاسی طرف معظم دیگر یا حکومت آن، یا به وجود آوردن تنش میان طرف های معظم متعاقد؛
- (۴) اطمینان دادن به اینکه قلمروش به هیچ طریقی برای نقض حاکمیت، استقلال سیاسی، تمامیت ارضی و وحدت ملی، یا بر هم زدن ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دیگر طرف معظم متعاقد مورد استفاده قرار نگیرد؛
- (۵) خودداری از مداخله مسلحانه، سرنگونی، اشغال نظامی، یا هر شکل دیگر مداخله، پنهان یا آشکار، علیه دیگر طرف معظم متعاقد، یا هر نوع اقدام مداخله جویانه نظامی، سیاسی یا اقتصادی در امور داخلی دیگر طرف معظم متعاقد، از جمله اقدامات تلافی جویانه ای که استفاده از زور را در بر می گیرد؛
- (۶) خودداری از هر اقدام یا تلاش به هر شکل و با هر دستاویزی برای بی ثبات کردن یا تضعیف دیگر طرف معظم متعاقد و یا هر کدام از نهادهایش؛
- (۷) خودداری از برانگیختن، تشویق یا حمایت، مستقیم یا غیر مستقیم، فعالیت های

مخالف یا جدایی طلبانه علیه دیگر طرف معظم متعاقد با هر نوع دستاویز، و یا هر نوع اقدام دیگر برای برهم زدن وحدت یا تضعیف یا سرنگونی نظام سیاسی دیگر طرف معظم متعاقد؛

(۸) جلوگیری از آموزش، تجهیز، تأمین مالی و گزینش نیرو از هر منشأ به منظور فعالیتهای خصومت آمیز علیه دیگر طرف معظم متعاقد یا فرستادن این نیروها به قلمرو دیگر طرف معظم متعاقد و متناسب با آن ممانعت از فراهم آوردن تسلیحات، از جمله تأمین مالی برای آموزش، تجهیز و انتقال این نیروها؛

(۹) خودداری از انعقاد هر نوع توافقنامه یا برقراری ترتیبات با دیگر دولتها که برای مداخله در امور داخلی و خارجی دیگر طرف معظم متعاقد طراحی شده باشد؛

(۱۰) خودداری از فعالیت توهین آمیز، بدگویی یا تبلیغات خصمانه به منظور مداخله در امور داخلی طرف معظم دیگر؛

(۱۱) ممانعت از هر نوع همکاری، بکارگیری یا حمایت گروههای تروریست، خرابکاران یا عوامل خرابکاری علیه دیگر طرف معظم متعاقد؛

(۱۲) ممانعت از حضور، پناه دادن در اردوگاهها، پایگاهها و یا به شکل دیگر، سازماندهی، آموزش، تأمین مالی، تجهیز و تسلیح افراد و گروههای سیاسی، قومی و نظایر آن در داخل مرزهای خود به منظور سرنگونی، ایجاد بی نظمی یا اغتشاش در قلمرو دیگر طرف معظم متعاقد و همچنین متناسب با آن، خودداری از بکارگیری رسانهها و حمل و نقل تسلیحات، مهمات و تجهیزات توسط چنین افراد و گروهها؛

(۱۳) متوسل نشدن و اجازه ندادن به هر نوع عمل دیگر که بتوان آن را مداخله ب شمار آورد.

□ ماده سوم

توافقنامه حاضر از ۱۵ مه ۱۹۸۸ لازم الاجرا خواهد بود.

□ ماده چهارم

اقداماتی که به منظور قادر ساختن طرفین معظم متعاقد برای انجام شروط ماده دوم

این توافقنامه ضرورت داشته باشد، باید تا تاریخ لازم الاجرا شدن این توافقنامه تکمیل شود.

□ ماده پنجم

این توافقنامه به زبانهای انگلیسی، پشتو و اردو با اعتبار واحد نوشته شده است. در صورت بروز اختلاف در تفسیر، متن انگلیسی ملاک خواهد بود.

از این توافقنامه پنج نسخه اصلی امروز چهاردهم آوریل ۱۹۸۸ در ژنو تهیه شد.

نماینده دولت جمهوری افغانستان

عبدالوکيل (وزیر خارجه)

نماینده دولت جمهوری اسلامی پاکستان

زین نوانی (وزیر خارجه)

(*) صفحات جداگانه‌ای برای امضای این سند به کار رفته است.

اعلامیه تضمین‌های بین‌المللی

دولت‌های ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، حمایت خود را نسبت به این مسئله ابراز می‌دارند که جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان یک توافقنامه سیاسی از طریق مذاکره منعقد کرده‌اند تا روابط خود را عادی ساخته و حسن همجواری بین دو کشور را ترویج و همین‌طور صلح و امنیت بین‌المللی را در منطقه تحکیم نمایند؛

به نوبه خود مایلند در وصول به اهدافی که جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان برای خود تعیین کرده‌اند، سهم گرفته و به تضمین رعایت حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم تعهد آنها کمک کنند؛

به خودداری دایمی از هر نوع مداخله در امور داخلی جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط دوجانبه بویژه عدم مداخله، متعهد می‌شوند؛

از تمامی دولت‌ها می‌خواهند که به همین ترتیب عمل نمایند.

اعلامیه حاضر از ۱۵ مه ۱۹۸۸ لازم الاجرا خواهد شد.

این اعلامیه امروز چهاردهم آوریل ۱۹۸۸ در ژنو در پنج نسخه اصلی، هر کدام به زبانهای انگلیسی و روسی تهیه شد و تمام این متون معتبر هستند.

نماینده دولت ایالات متحده امریکا

جورج پی. شولتز

نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

ادوارد شوارتس

توافقنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان

جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان که پس از این طرفهای معظم متعاقد خوانده می شوند،

با تمایل به عادی ساختن روابط و ترویج حسن همجواری و همکاری و همچنین تقویت صلح و امنیت بین المللی در منطقه،

متقاعد شده اند که بازگشت داوطلبانه و آزادانه، مناسب ترین راه حل مشکل پناهندگان افغان ساکن در جمهوری اسلامی پاکستان است و تأکید دارند که ترتیبات بازگشت پناهندگان افغان رضایت آنها را تأمین کند،
به ترتیب ذیل توافق کرده اند:

■ ماده اول

به کلیه افغانهایی که به طور موقت در خاک جمهوری اسلامی پاکستان به سر می برند، باید این فرصت داده شود که بر اساس ترتیبات و شرایط تدوین شده در این توافقنامه، داوطلبانه به کشور خود بازگردند.

■ ماده دوم

دولت جمهوری افغانستان باید اقدامات لازم را برای تأمین شرایط ذیل برای بازگشت پناهندگان افغان به میهن شان فراهم آورد:

- (الف) تمام پناهندگان باید از امکان بازگشت آزادانه به کشور خود برخوردار باشند؛
- (ب) تمام عودت کنندگان باید از حق انتخاب آزادانه اقامتگاه و آزادی جابجایی در درون قلمرو جمهوری افغانستان برخوردار باشند؛
- (ج) تمام عودت کنندگان باید از حق کار، شرایط مناسب زندگی و سهم بردن از تسهیلات دولتی برخوردار گردند؛
- (د) تمامی عودت کنندگان باید از حق مشارکت برابر در امور مدنی و اجتماعی جمهوری افغانستان بهره مند شوند. آنان باید از حل و فصل مسئله زمین بر پایه «اصلاحات ارضی» از منافع مساویانه منتفع گردند؛
- (ه) کلیه عودت کنندگان باید از حقوق و امتیازات یکسان، از جمله آزادی مذهب، برخوردار شوند؛ و همانند هر شهروند دیگر جمهوری افغانستان، تعهدات و مسئولیت های یکسان و بدون هرگونه تبعیض داشته باشند.
- دولت جمهوری افغانستان متعهد می شود که این اقدامات را به کار بندد و در فرایند بازگشت کمکهای لازم را در حد امکان خود فراهم نماید.

▣ ماده سوم

دولت جمهوری اسلامی پاکستان بازگشت داوطلبانه، منظم و مسالمت آمیز کلیه پناهندگان افغان ساکن در کشورش را تسهیل کرده و متعهد می شود که در فرایند بازگشت کمکهای لازم را در حد توان خود تأمین نماید.

▣ ماده چهارم

به منظور سازماندهی، هماهنگی و نظارت عملیاتی که بازگشت داوطلبانه، منظم و آرام پناهندگان افغان را به ثمر رساند، کمیسیونهای مختلطی مطابق با عرف تثبیت شده بین المللی، باید تشکیل گردد. اعضای کمیسیونها و کارمندان آنها برای انجام مأموریت های خود باید از امکانات مورد نیاز برخوردار شده و به مناطق مربوطه در قلمرو طرفین متعاقد دسترسی داشته باشند.

□ ماده پنجم

کمیسیونها با در نظر داشت جابجایی منظم عودت کنندگان، نقاط عبور مرزی را مشخص و مراکز لازم برای حمل و نقل آنان را ایجاد خواهند کرد. آنان همچنین باید تمام دیگر تشریفات برای بازگشت تدریجی پناهندگان، از جمله ثبت نام پناهندگان که برای عودت اظهار تمایل می نمایند و دادن اسامی آنان به مقامات محل بازگشت را برقرار سازند.

□ ماده ششم

کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان، در صورت تقاضای دولتهای مربوطه، در فرایند بازگشت داوطلبانه پناهندگان مطابق با توافقنامه حاضر همکاری و مساعدت خواهد کرد. برای این منظور توافقنامه های ویژه بین کمیساریای عالی (UNHCR) و طرفین معظم متعاهد، منعقد خواهد شد.

□ ماده هفتم

توافقنامه حاضر در ۱۵ مه ۱۹۸۸ لازم الاجرا خواهد شد. در آن زمان کمیسیونهای مختلط مورد نظر در ماده چهارم به وجود آمده و اقدامات برای بازگشت داوطلبانه پناهندگان بر اساس این توافقنامه شروع خواهد شد.

ترتیبات تدوین شده در ماده های چهارم و پنجم برای یک دوره هیجده ماهه برقرار خواهند بود. پس از این زمان، طرفین معظم متعاهد نتایج بازگشت را بررسی کرده و در صورت لزوم هر نوع ترتیبات دیگری را در نظر خواهند گرفت.

□ ماده هشتم

این توافقنامه به زبانهای انگلیسی، پشتو و اردو با اعتبار واحد تهیه شده است. در صورت بروز اختلاف در تفسیر، متن انگلیسی ملاک خواهد بود.

این توافقنامه در پنج نسخه اصلی در چهاردهم آوریل ۱۹۸۸ در ژنو تهیه شد. نماینده دولت جمهوری افغانستان

عبدالوکیل

نماینده دولت جمهوری اسلامی پاکستان

زین نورانی

توافقنامه مربوط به مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان

(۱) فرایند دیپلماتیک آغاز شده توسط دبیر کل سازمان ملل با حمایت همه دولتهای مربوطه و با هدف رسیدن به توافق سیاسی در مورد وضعیت افغانستان از طریق مذاکره با موفقیت به پایان رسیده است.

(۲) دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری اسلامی پاکستان با تلاش در جهت رسیدن به توافق جامع برای حل و فصل مسایل مختلف موجود و به وجود آوردن یک چارچوب برای حسن همجواری و همکاری، از ۱۶ ژوئیه تا ۲۴ ژوئن ۱۹۸۲ از طریق میانجی‌گری نماینده شخصی دبیرکل در ژنو، وارد مذاکره شدند. به دنبال مشورتهای نماینده شخصی در اسلام آباد، کابل و تهران از ۲۱ ژانویه تا ۷ فوریه ۱۹۸۳، مذاکرات در ژنو از ۱۱ تا ۲۲ آوریل و از ۱۲ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۸۳ ادامه یافت. نماینده شخصی بار دیگر از ۳ تا ۱۵ آوریل ۱۹۸۴ برای مذاکرات در سطح عالی از منطقه دیدار کرد. پس از آن توافق شد که قالب مذاکرات تغییر یابد، و به تعقیب آن، مذاکرات غیر مستقیم از ۲۴ تا ۳۰ اوت ۱۹۸۴ با میانجی‌گری نماینده شخصی در ژنو برگزار شد. سفر دیگر نماینده شخصی به منطقه از ۲۵ تا ۳۱ می ۱۹۸۵ قبل از شروع دور بعدی گفتگوهای غیر مستقیم صورت گرفت که از ۲۰ تا ۲۵ ژوئن، از ۲۷ تا ۳۰ اوت و از ۱۶ تا ۱۹ دسامبر ۱۹۸۵ در ژنو برگزار شد. نماینده شخصی بار دیگر از ۸ تا ۱۸ مارس ۱۹۸۶ برای مشورت به منطقه رفت. دور نهمی مذاکرات غیر مستقیم که در ۵ می ۱۹۸۶ در ژنو برگزار شد در ۳۱ می به تعویق افتاد و از ۳۱ ژوئیه تا ۸ اوت ۱۹۸۶ از سر گرفته شد. نماینده شخصی از ۲۰ نوامبر تا ۳ دسامبر ۱۹۸۶ برای انجام مشورتها از منطقه دیدار کرد و گفتگوها در ژنو بار دیگر از ۲۵ فوریه تا ۹ مارس ۱۹۸۷ و از ۷ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۷ از سر گرفته شد. نماینده شخصی دوباره از ۱۸ ژانویه تا ۹ فوریه ۱۹۸۶ از منطقه دیدار نمود و گفتگوهای

ژنو از ۲ مارس تا ۸ آوریل از سر گرفته شد. قالب مذاکرات در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ که اسناد در برگیرنده توافق به نتیجه نهایی رسید، تغییر کرد و براساس آن گفتگوهای مستقیم در این مرحله برگزار شد. دولت جمهوری اسلامی ایران در سراسر فرایند دیپلماتیک در جریان پیشرفت مذاکرات قرار گرفت.

(۳) دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری اسلامی پاکستان با ابراز این عقیده راسخ در مذاکرات شرکت ورزیدند که آنان طبق حقوق و الزامات خود براساس منشور سازمان ملل عمل می‌کنند و موافقت کردند که حل سیاسی قضیه باید بر مبنای این اصول حقوق بین‌الملل باشد:

* این اصل که دولتها در روابط بین‌المللی خود از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر دولتی، یا به هر شیوه دیگری که مغایر اصول سازمان ملل باشد، باید خودداری نمایند؛

* این اصل که دولتها اختلافات بین‌المللی خود را به کمک روشهای صلح‌آمیز به طریقی که صلح و امنیت و عدالت بین‌المللی در معرض خطر قرار نگیرد، حل و فصل نمایند؛

* خودداری از دخالت در موضوعاتی که در حوزه صلاحیت داخلی دولتها است، مطابق با منشور سازمان ملل؛

* مسئولیت دولتها جهت همکاری با یکدیگر مطابق با منشور سازمان ملل؛

* اصل حقوق برابر و خودمختاری ملتها؛

* اصل تساوی حاکمیت دولتها؛

* این اصل که دولتها به تعهدات خود مطابق با منشور سازمان ملل با حسن نیت عمل نمایند؛ دو دولت بار دیگر حق پناهندگان افغان در بازگشت داوطلبانه و آزاد به کشور خود را تصدیق می‌نمایند.

(۴) اسناد ذیل در این تاریخ به عنوان اجزای تشکیل دهنده توافق سیاسی انعقاد یافت: یک توافقنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد اصول روابط متقابل، بویژه درباره عدم مداخله؛

یک اعلامیه در مورد تضمین‌های بین‌المللی توسط ایالات متحده امریکا و اتحاد

جماهير شوروی سوسیالیستی؛

یک توافقنامه دو جانبه بین جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان؛

توافقنامه حاضر در مورد مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان.

(۵) توافقنامه دو جانبه در مورد اصول روابط متقابل بویژه درباره عدم مداخله؛ اعلامیه تضمین‌های بین‌المللی؛ توافقنامه دو جانبه در مورد بازگشت داوطلبانه پناهندگان؛ و توافقنامه حاضر در مورد مناسبات متقابل جهت حل و فصل مسایل مربوط به افغانستان، در ۱۵ می ۱۹۸۸ لازم‌الاجرا خواهند شد. خروج نیروهای خارجی مطابق با جدول زمانی مورد توافق بین جمهوری افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مرحله‌ای خواهد بود و در تاریخ لازم‌الاجرا شدن که قبلاً ذکر آن رفت، آغاز خواهد شد. نیمی از نیروها تا ۱۵ اوت ۱۹۸۸ خارج خواهند شد و خروج کلیه نیروها ظرف نه ماه تکمیل خواهد شد.

(۶) روابط متقابل در بند ۵ بالا به منظور رسیدن به هدف توافق سیاسی مورد توافق قرار گرفته است؛ یعنی اینکه از ۱۵ می ۱۹۸۸ دیگر مداخله‌ای به هیچ شکل در امور طرفین وجود نخواهد داشت؛ بازگشت داوطلبانه پناهندگان به وطنشان شروع شده و ظرف جدول زمانی مشخص شده در توافقنامه مربوط به بازگشت داوطلبانه پناهندگان تکمیل خواهد شد؛ و خروج مرحله‌ای نیروهای خارجی آغاز یافته و ظرف جدول زمانی پیش‌بینی شده در بند ۵ کامل خواهد شد. بنابراین ضروری است که تمامی تعهدات ناشی از ابزارها^۱ و اسناد منعقد شده به‌عنوان اجزای تشکیل‌دهنده توافق به طور دقیق انجام شود و تمامی مراحل لازم برای حصول اطمینان از رعایت کامل تمامی مواد ابزارها با حسن نیت به پایان برسد.

(۷) نظر به احتمال وارد شدن اتهام نقض و یافتن راه حل سریع، دو جانبه و رضایت‌بخش برای مسایلی که ممکن است در اجرای ابزارها و اسناد تشکیل‌دهنده توافق رخ دهد، نمایندگان جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان هرگاه لازم باشد با همدیگر دیدار خواهند کرد.

یک نماینده از سوی دبیرکل سازمان مساعی جمیله‌اش را نسبت به طرفین به کار خواهد برد و در زمینه ترتیب دادن دیدارها و مشارکت در آنها همکاری خواهد کرد. او ممکن است خواستار دقت و توجه طرفین، نظر مساعد آنها و ارائه پیشنهاد از سوی آنان برای رعایت فوری، صادقانه و کامل موارد ابزارها شود.

کارمندانی که مورد نیاز باشد برای قادر ساختن این نماینده در انجام وظایفش تحت نظر او کار خواهند کرد. این کارمندان با ابتکار خود یا به تقاضای هر یک از طرف‌ها هر نوع نقض احتمالی در هر یک از مواد ابزارها را مورد تحقیق و بررسی قرار داده و گزارشی در این مورد تهیه خواهد کرد. نماینده و کارمندانش برای این منظور از کلیه همکاری‌های لازم از سوی طرفین مربوطه، مانند آزادی جابجایی مورد نیاز برای بررسی مؤثرتر، برخوردار خواهند شد. هر نوع گزارش ارائه شده توسط این نماینده به دولت‌ها باید در دیدار طرفین در مدت زمان کمتر از ۴۸ ساعت بعد از ارائه آن، مورد بررسی قرار گیرد.

تشریفات و ترتیبات تدارکاتی برای فعالیت نماینده و کارمندانش تحت نظارت وی، همان‌گونه که با طرفین توافق به عمل آمده، در یادداشت تفاهم ضمیمه توافقنامه تشریح شده است.

۸) ابزار* حاضر را دبیرکل سازمان ملل ثبت خواهد کرد. این ابزار توسط نمایندگان طرفین توافقنامه‌های دو جانبه و دولتهای تضمین‌کننده که موافقت خود با مواد آن را اعلام داشته‌اند، مورد بررسی قرار گرفته است. نمایندگان طرفین، با اختیارات کامل و مطابق موازین از طرف حکومت‌های متبوع خود، توافقنامه حاضر را امضا کرده‌اند. دبیرکل سازمان ملل در این جریان حضور داشته است.

این توافقنامه امروز چهاردهم آوریل ۱۹۸۸ در پنج نسخه اصلی هر کدام به زبانهای انگلیسی، پشتو، اردو و روسی با اعتبار واحد تهیه شده است. در صورت اختلاف در تفسیر، متن انگلیسی ملاک خواهد بود.

* کلمه توافقنامه: معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی در اصطلاح حقوق بین‌الملل. عنوان ابزارهای بین‌المللی دارند - م.

نماینده دولت جمهوری افغانستان

عبد الوکیل

نماینده دولت جمهوری اسلامی پاکستان

زین نورانی

نمایندگان دولتهای تضمین کننده به عنوان شاهد، این توافقنامه را امضا کرده اند:

نماینده دولت ایالات متحده امریکا

جورج پی. شولتز

نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

ادوارد شوارد نادزه

پایان

پی نوشت

مقدمه

1. George F. Kennan, "The G.O.P. Wom the Cold War?: Ridiculous," *New York Times*, October 28, 1992, p. A21. See also "The failure in our Success," *New York Times*, March 14, 1994. P. A23; and Raymond L. Garthoff, *The Great Transition: American-Soviet Relations and the End of the Cold War* (Washington, D.C.: The Brookings Institution, 1994).

2. Moshe Lewin, in *The Gorbachev Phenomenon: A Historical Interpretation* (Berkeley: University of California Press, 1987), presents a bibliography of this literature (pp. 155-62). See also the discussion of "instyituational pluralism" in Jerry Hough and Merle Fainsod, *How The Soviet Union Is Governed* (Cambridge, Mass.: Harvard Universty Press, 1979), and the analyses of bureaucratic interest groups in the work of H. Gordon Skilling and Franklyn Griffiths.

3. Martin Walker, *The Waking Giant: Gorbachev's Russia*, New York: {antheon, 1986), pp. xxi, xxv, 175.

4. For example, Charles G. Cogan, "Patners In Time: The C.I.A. and Afghanistan," *World Policy Journal* (SUMmer 1993), P. 81.

5. For example, see Raymond L. Garthoff, "Why Did The Cold War Arise, and Why Did It End?," *International Affairs* (Moscow), (April-May 1992), pp. 119-20.

فصل اول

1. Abdul Samad Ghaus, *The Fall of Afghnistan* (Washington, D.C.: Pergamon-Brassey's, 1998), p.107.

2. *Istoriia Vooruzhennykh Sil Afghaniстана: 1747-1977* [The history of the

armed forces of Afghanistan: 1747-1977], Akademia Nauk SSSR; [Institute of Oriental Studies], (Moscow: Nauka Publishers, Moscow, 1985), pp. 159-69.

3. Henry A. Kissinger, *Years of Upheaval* (Boston: Little Brown, 1982); esp. pp. 675-77, 687, 1261.

4. William H. Lewis and Michael Ledeen, *Debacle: The American Failure in Iran* (New York: Alfred A. Knopf, 1981), p. 55. Lewis, who helped to direct these programs as Director of Political-Military Affairs in the State Department, discussed them in general terms in an interview.

۵. ژنرال نصرالله بابر که اجرای این برنامه را به عهده داشت، طی مصاحبه‌ای در اسلام‌آباد در ۹ اکتبر ۱۹۹۰ به تشریح موضوع پرداخت. در مورد تاریخچه دخالت پاکستان در افغانستان نگاه کنید به:

M. B. Naqvi, "The Great Gamble," *The Herald* (Karachi), (June 1988), pp. 17-22.

6. Interview, Moscow March 4, 1993. Vladimir Kuzichkin, a KGB major who defected in 1982, described KGB attitudes toward Karmal and Amin in an article in *Time* ("Coups and Killings in Kabul," Nov. 22, 1982, pp. 3-34).

"کوزیکچین یکی از رؤسای کا.گ.ب. در این مورد اظهار داشت که کارمل قبل از آنکه به ریاست جمهوری برگزیده شود سالها عامل کا.گ.ب. بوده است.

۷. یوری گانکفسکی، ولادیمیر بوندارفسکی و الکساندر موروزف منابع عمده این اظهارات بودند.

8. Interview, Moscow, March 4, 1993. See also "Our Man in Kabul," a series of four articles by Morozov, *New Times* (Moscow), September 24 October 1, October 14, and October 21, 1991.

9. Viktor Suvorov, *Inside Soviet Military Intelligence* (New York: Macmillan, 1984), p. xiv.

10. Ibid., pp. 54-55.

11. Ibid., p. 96. See also H. F. Scott and William Scott, *The Armed Forces of the USSR* (Boulder, Colo.: Westview Press, 1984), for a discussion of the GRU.

12. "How the C.I.A. Turns Foreign Students into Traitors," *Ramparts* 5, no.

- 10 (April 1967), p. 22/ Karmal cited this article in an interview in *New Delhi* (April 27, 1981), p. 10. See also Sol Stern, "A Short Account of International Student Politics and the Cold War," *Ramparts* 7, no. 10. 1969), pp. 87-97.
13. Interview, Washington, D.C., April 10, 1980.
14. Interview, Teheran, January 25, 1977.
15. Interview, Kabul, February 10, 1977.
16. Interview, Kabul, February 9, 1977.
17. Puzanov was interviewed by David Gai in "Afghanistan: Kak Eto Bylo - Voina Glazami Ee-Uchastnikov" [Afghanistan: the way it was - the war through the eyes of its participants], *Vecherniaia Moskva* [Evening Moscow], July 26, 1989, p. 4.
18. Ghaus, *The Fall of Afghanistan*, pp. 174 -79.
19. FBIS, NCo62140Y, April 6, 1978, Cairo Domestic Service in Arabic, 2100 GMT.
20. *Asian Recorder*, 26 March - 1 April, 1978, 14237.
21. Interview, Kabul, April 1, 1984.
22. Ghaus, *The Fall of Afghanistan*, p. 148.
23. Sayed Naqvi, "The Coup in Kabul: What Really Happened," *Indian Express* (New Delhi), May 15, 1978, p. 3.
24. Ghaus, *The Fall of Afghanistan*, pp.194-5.
۲۵. برخی از منابع معتقدند که کا.گ.ب. این قتل را به خاطر زمینه‌سازی برای کودتا ترتیب داده بود. نظریه فوق این واقعیت مهم که رهبران پرچم سالها عوامل اطلاعاتی عمده این سازمان در کابل بودند را نادیده می‌گیرد. به عنوان مثال کنید به:
- Alvin Z. Rubinstein, *Soviet Policy toward Turkey, Iran and Afghanistan* (New York: Praeger, 1982], p. 151).
۲۶. نور محمد ترکی، حفیظ امین و بیرک کارمل به ماه اوت اشاره کرده‌اند: (Kabul Times, May 3, 1978, and *The New Kabul Times*, Jan. 8, 1980).
۲۷. مطلب فوق مورد تأیید منابع گوناگون ذیل در مورد روایت رسمی کودتا است:
- On the Saur Revolution*, Political Department, Armed Forces of Afghanistan (Kabul: Government Printing Press), May 22, 1978; Louis Dupree, *The*

Accidental Coup, Part II (Hanover, N.H.: American Universities Field Staff Reports, 1979/45), p. 5; and Raja Anwar, *The Tragedy of Afghanistan* (London: Verso, 1988), pp. 94-95.

28. Ghaus, *The Fall of Afghanistan*, p. 197.

29. Henry Bradsher, *Afghanistan and the Soviet Union* (Durham, N.C.: Duke University Press Policy Studies, 1983), p. 75, citing unidentified Afghan sources.

30. Anwar, *The Tragedy of Afghanistan*, p. 95,

وی با استشهداد به منابع خلقی ها می نویسد که امین تا غروب ۲۶ آوریل زندانی نشده بود.

31. *On the Saur Revolution*.

۳۲. بخش دوم این نوشته، گزارش مستقیم وی از جریان کودتا است.

33. Anwar, *The Tragedy of Afghanistan*, p.95.

34. Dupree, *The Accidental Coup*, p.5.

35. Ibid., p.8.

36. Anwar, *The Tragedy of Afghanistan*, p.103.

37. Interview, Moscow, March 4, 1993.

38. "Our Man in Kabul," September 24, 1991, p. 38.

39. Raymond L. Garthoff, *Detente and Confrontation* (Washington, D.C.: Brookings Institution, 1985), p. 897.

۴۰. ولادیمیر زگلادین که در آن زمان معاون اول اداره بین الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست بود یکی از منابع عمده این اظهارات است.

۴۱. کارمل این گزارش را به اس.کا.سینگ داد که کمی بعد از کودتا به سفارت هند در کابل برگزیده شد. نویسنده طی سفر به کابل در ۱۴ اوت ۱۹۷۸ با وی گفتگو کرد.

۴۲. همان. روس ها در این مرحله رژیم «دموکراتیک ملی» را ترجیح می دادند. نگاه کنید به:

R.A. Ulyanovsky, "On Socialism-Oriented Countries", *Kommunist*, no. 7, July 1979.

43. Vladimir Snegirev, "The Coup Was Not the First in Krychkov's Biography," *Komsomolskaya Pravda*, October 10, 1991, p. 7.

44. Rubinstein, *Soviet Policy*, p. 152

45. Tass, May 19, 1978, in FBIS/SU, May 19, 1978, p.11.

46. Andreas Kohlschutter, "Afghan Drama," *Die Zeit*, January 11, 1980, p. 4, reporting an interview in July 1979.

47. *On the Saur Revolution*.

48. "Our Man in Kabul, September 24, 1991, p. 39.

۴۹. راجا انور، "تراژدی افغانستان"، (ص ۱۱۹-۲۱) به منابع خلق و پرچم هر دو استشهد می‌کند که این اتهامات را تأیید و به نقش کارمل در طراحی کودتا قبل از عزیمت اشاره می‌کنند.
۵۰. "ولادیمیر پلاستون" کارشناس افغانستان در "مؤسسه مطالعات خاوری" به شواهد دست اول اشاره می‌کند که بر اساس آنها کارمل در ماه اکتبر به مسکو رسید و تا اوایل دسامبر ۱۹۷۹ در آنجا به سر می‌برد. کارمل خودش گفته است که او اکتبر به کابل آمد.

51. Beverly Male, *Revolutionary Afghanistan: A Reappraisal* (New York: St. Martin's Press, 1982).

۵۲. آمار زندانیان زندان پل چوخی بین اظهارات امین که آنها را "حدود ۱۰۰۰ نفر" اعلام کرده (در مصاحبه با Carriera Della Serra [Milan] در ۳ ژوئیه ۱۹۷۹، و ادعای گروههای مقاومت که تعداد آنها ۱۷۰۰۰ نفر برآورد می‌کردند، متغیر است. عفو بین‌الملل با ادعای عدم همکاری دولت تعداد آنها را بر پایه اظهارات منابع جنبش مقاومت ۱۲۰۰۰ نفر برآورد می‌کند. از مصاحبه‌های نگارنده چنین برمی‌آید که مجمع ارقام شکنجه شده و اعدام شده‌ها بالاتر از ۴۰۰۰ نفر نیست.

53. Cyrus Vance, *Hurd Choices: Critical Years in America's Foreign Policy* (New York: Simon and Schuster, 1983), p. 384.

54. Declassified U.S. State Department Memorandum, April 30, 1978.

55. Louis Dupree, *Red Flag Over the Hindu Kush*, Part V, (Hanover, N.H.: American Universities Field Staff, LD-4/1980), p. 4.

56. Interview, Washington, D.C., April 3, 1989.

57. Zbigniew Brzezinski, *Power and Principle* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 1983), p. 73.

58. May 20, 1981, in Washington, D.C.

59. Peter Niesewand, "Guerrillas Train in Pakistan to Oust Afghan Government," *Washington Post*, February 2, 1979, p. A23.

60. Interview, Moscow, April 3, 1989.

61. "Congressional Presentation for Fiscal 1989, IMET," Security

Assistance Preogram, Defense Security Agency, January, 1979.

62. "Development and Military Assistance Programs in Afghanistan," statement by the White House Press Secretary, February 22, *Weekly Compilation of Presidential Documents* 15 (Feb. 26, 1979), p. 310.

63. Garthoff, *Detente and CONfrontation*, p. 920.

64. *Kabul Times*, September 23, 1979.

65. State Department, *The Kidnapping and Death of Ambassador Adolph Duhs : Summary Report of an Investigation* (Washington D.C.: Government Printing Office, 1980).

66. *Kabul Times*, September 23, 1979.

۶۷. سفارت آمریکا در کابل، تلگرام شماره ۷۰۶۲، ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۹. در اینجا از نامه رسمی عذرخواهی امین در مورد مرگ دابس صحبت به میان آمده است. این تلگرام همچنین در "اسناد لانه جاسوسی" شماره ۳۰، صفحه ۸۳ آورده شده است.

۶۸. یکی از مهمترین کسانی که در این مورد مأموریت داده شده‌اند «واسیلی سافرونچوک» است که نقش خود را در نوشته‌های ذیل توصیف کرده است:

"Afghanistan in The Taraki Period" and "Afghanistan in the Amin Period," *International Affairs* (Moscow) (January-February 1991).

69. Interview, Moscow, April 3, 1989.

70. *Zaseduniye Politburo TsK KPSS* [Session of the Politburo of the C.C.C.P.S.U.], "On the Aggravating Situation in the Democratic Republic of Afghanistan and our Possible Measures," March 17-19, 1979. Top Secret: Single Working Copy.

این مدارک در دادگاه ویژه‌ای ارائه شد که عاملان کودتای اوت ۱۹۹۱ علیه رژیم میخائیل گورباچف را تحت پیگرد قانونی قرار می‌داد. «ولادیمیر گروسمن» ویراستار *Journal of History* آنها را ترجمه کرده و در اختیار نویسنده قرار داده است.

71. *Zapis' Besedy, A.N. Kosygina, A.A. Gromyko, D. F. Ustinova, B. N. Ponomarevas N. M. Taraki* [Record of the Discussions of A. N. Kosygin, A. A. Gromyko, D. F. Ustinov, B. N. Ponomarev with N. M. Taraki], March 20, 1979. Top Secret. Special File, General Department, First Section, Central Committee, C.P.S.V., No. P499.

۷۲. برای اطلاع از نظریات محققان غربی به عنوان مثال نگاه کنید به:

Bradsher, *Afghanistan and the Soviet Union*, p. 102.

ام رئیس جی.آر.یو در کابل ژنرال گرولف اظهار داشت که مسکو تقاضای امین در ۱۴ آوریل برای [فرستادن] محرمانه نیروهای شوروی را رد کرد. نگاه کنید به:

Lt, Col. A> Oliynik, "Vvod Voisk v Afghanistan: Rasskazyvraut Uchastniki Sobytti Svidetel'stviut Dokymenty Kak Prinimolos Reshenie" [The sending of troops to Afghanistan: participants in the events tell and documents attest to how the decision was made], *Krasnaya Zvezda*, Nov. 18, 1989, pp.3-4.

73. Brzezinski, *Power and Principle*, p. 427. Charles C. Cogan writes that President Carter signed a finding authorizing propaganda and medical aid in July 1979 ("Partners in Time: The C.I.A. and Afghanistan," *World Policy Journal* [Summer 1993], p. 76).

74. Department of State Cable 266505, October 11, 1979, and U.S. Embassy, Jidda, Cable 7548, October 6, 1979.

این مدارک در «اسناد لانه جاسوسی» شماره ۳۰، صفحات ۱۱۱-۱۲ آمده است. در اینجا توسعه برنامه از آغاز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

75. U.S. Embassy, Islamabad, Cable 5531, May 14, 1979, in *ibid.*, No. 29, pp. 99-101. Brzezinski, *Power and Principle*, p. 429, refers to "further enhancing" U.S. aid to Saudi Arabi and Egypt in December 1979. See also a memori by Zalmay Khalilzad, former Special Assistant on Afghanistan to the Undersecretary of State, "The United States and the War in Afghanistan," unpublished, pp. 7, 9.

76. American Embassy, Kabul, Cable 4088, June 25, 1979; Cable 5479, July 18, 1979 and Cable 5470, July 19, 1979,

این شواهد در «اسناد لانه جاسوسی» شماره ۲۹، صفحات ۱۲۷-۳۳ و ۱۷۹-۹۵ آمده است.

۷۷. واسیلی سافرونچوک طی مصاحبه‌ای در نیویورک در ۱۰ مارس ۱۹۸۹ به نویسنده از اصرار امین در این مورد گفت که افغانستان قبلاً دولت دموکراتیک خلق مانند کوبا و ویتنام بود و نه آنچه شوروی می‌گفت: دولت «دموکراتیک ملی» مانند اتیوپی و یمن. نگاه کنید به:

Safronchuk's account of his 1978-1979 mission to Kabul as "counselor-envoy" in the Soviet Embassy ("Afghanistan in the Taraki Period, oo. 88-91).

78. Anwar, *The Tragedy of Afghanistan*, p. 165.
79. For example, see "H. Amin's Address to the Charming and Bajaur People," *Kabul Times*, August 5, 1979; "H. Amin: This is a Revolution Which Handed Power from One Strata to the Other," *Kabul Times*, August 21, 1979; and "Spongers, Oppressors Have No Power Now in Afghanistan," *Kabul Times*, September 20, 1979.
80. "Saur Revolution an Example for All," *Kabul Times*, December 18, 1979, p. 2.
81. Oliynik, *Krasnaya Zvezda*.
82. Ibid.
83. Anwar, *The Tragedy of Afghanistan*, P. 167.
84. Ibid., p. 175.
85. Ibid., p. 171.
86. Safronchuk, "Afghanistan in the Amin Period," p. 85-86.
87. Alexander Morozov, "Our Man in Kabul," *New Times* (Moscow), October 15, 1991, p. 32.
88. Safronchuk, "Afghanistan in the Amin Period," pp. 89-90.
89. Safarونچوک تأیید می‌کند که پوزائف امین را ترغیب کرد به ملاقات بیاید. نگاه کنید به: the *Economist*, November 3, 1979, p. 11. East-bloc diplomats were quoted in telegrams 7444 and 7784, U.S. Embassy, Kabul, October 11 and 30 1979, and U.S. Embassy, Ankara, 07965, October 20, in *Asnad-e hine-ye justus* [Documents of the nest of spies], no. 29, p. 121.
90. Igor Belyaev, "Tak my Voshi v Afghanistan" [Thus we entered Afghanistan], a dialogue with Anatolii Gromyko, *Literaturnaya Gazeta*, no. 38 (5260) (Sept. 28, 1989), pp. 20-26.
91. Gai, "Afghanistan," p.21. Alexander Morozov of the KGB corroborates Zaplatin's account in "Our Man In Kabul," October 15, p. 34.

92. Ibid. See also Oliynik, *Krasnaya Zvezda*.
93. See Pavlovskiy's interview in *Literaturnaiia Gazeta*, Sept. 20, 1989.
94. Interview with retired KGB Major General Oleg Kalugin, *Moscow New*, May 24, 1990, p. 1.
95. Interview, New Delhi, India, Nov. 10, 1981.
96. Foreign Affairs Oral History Project, Institute of Diplomatic Studies, Lauinger Library, Georgetown University.
97. Interview, New Delhi,
98. U.S. Embassy, Islamabad, Telegram No. 12325, Oct. 31, 1979, *Asnad-e lane-ye jusus* [Documents of the nest of spies], no. 29, p. 129.
99. "Did the U.S. Miss a Cry from Afghanistan?," a letter to the *New York Times*, January 9, 1980, p. A22. For the full text of the interview, see *Kabul Times*, November 25, 1979, pp. 1-3.
100. Interview, Islamabad, October 5, 1988.
۱۰۱. مسکو در طول جنگ افغانستان دخالتش در مرگ امین را انکار می‌کرد. اما «یوری گانکفسکی» عضو مؤسسه مطالعات خاوری با استناد به منابع دست اول نقش شوروی را برملا می‌کند. نگاه کنید به:
An interview with *Izvestia*, May 4, 1989, reproduced in English in *Novosty Press Agency Daily Review* 35, no. 85, May 5, 1989, Part II.
همچنین نگاه کنید به مصاحبه با «نیکلاس بارلن» عامل کا.گ.ب. که در حمله به قصر امین شرکت داشت، در:
Michael Dobbas, "Secret Memos Trace Kremlin's March to War," *Washington Post*, November 15, 1992, p. A32.
102. Morozov, "Our Man in Kabul," October 15, 1991, p. 33.
در اینجا ایوانف ۱۰ مورد از ملاقات‌های منسوب به امین با عوامل «سیا» را با ذکر نامها و جابجا لیست می‌کند.
103. Transcript of Kalugin interview with *Washington Post* reporters, January 19, 1992.
104. Interview, Moscow, March 5, 1989.
105. Garthoff, *Detente and Confrontation*, p. 923.

106. "What They Have Concealed from Us: the Truth about the Afghan War Disclosed from the Supersecret 'Special File,'" *Trud* (Labor), July 26, 1992, cited in Raymond Garthoff, *Detente and Confrontation, rev. ed.*, Washington, D. C.: Brookings Institution, 1994), p. 1011.

107. Georgy Arbatov, *The System* (New York: Random House, 1992), pp. 199-200.

۱۰۸. «نوداری سیمونیا» معاون «مؤسسه اقتصاد و سیاست جهان» در مصاحبه‌ای در مسکو به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۸۹، این مطالب را از گفته یک دوست عضو کا. گ. ب. خود بدون ذکر نام نقل کرد.

109. Interview Moscow, March 9, 1989.

«سیتونس» در سال ۱۹۹۰ مرد. او با یک روسی ازدواج کرد و در طول اقامت در مسکو دسترسی زیادی به کاسیگین و دیگر رهبران شوروی داشت.

110. *Krasnaya Zvezda*, Moscow, December 25, 1992.

111. Interview, Moscow, April 11, 1989.

112. *Ogonyok*, no. 12, March, 1989, p. 15.

113. Quoted in Artyom Borovik, *The Hidden War* (Boston: Atlantic Monthly Press, 1990), p. 8.

114. *Sovietskaya Rossiya*, Moscow, February 11, 1993.

115. For example, see Zalmay Khalilzad, "An Ounce of Prevention," *Washington Post*, October 10, 1989, p. A21, and an address by Senator John Glenn at Groton, Connecticut, April 7, 1979.

116. "Dzasokhov on 1979 Afghanistan Decision," Moscow Television service in Russian, 1529 GMT, reproduced in English in FBIS-Sov-89-248, December 28, 10, 1989, pp. 72-74.

117. G. A. Trofimenko, "Rukoi Neposviashchennoi ..." [With the uninitiated hand ...] | *SShA: Ekonomika, Politika, Ideologika* [USA: Economics, Politics, Ideology] no. 6 (234), Iun' 1989 [no. 6, June 1989], pp. 70-77.

118. "Afganskoge stargaiy zaputannosti voennykh uvoda i vyoda" [The Afghan endeavor: perplexities of the military incurision and withdrawal], in *Vroki Afghanistana* [Lessons of Afghanistan] (Moscow: Institute of Oriental

Studies, 1993), p. 45.

119. "Dzasokhov on 1979 Afghanistan Decision."

120. Y. V. Andropov, D. F. Ustinov, A. A. Gromyko, A. I. Pelshe, M. A. Sustov, U.N. Grishin, A. P. Kirilenko, K. U. Chernenko, N.A. Tikhonov.

121. D. A. Kunayev, V.U. Schervitsky, and G.V. Romanov.

122. Eduard Shevardnadze, *The Future Belongs to Freedom* (New York: Free Press, 1991), p. 26.

123. *Postanovleniye TsK KPSS* [Resolution of the C.C. C.P.S.U.]. Top Secret/Special File, "Kpolozheniyu v 'A,'" [On the Situation In "A"], no. 997-op (15), P176/125, December 12, 1979.

این سند و مدارک را مقامات شوروی هنگام جستجوی آرشیوهای کمیته مرکزی برای یافتن شواهدی درباره کودتای اوت ۱۹۹۱ بدست آوردند. این کودتا منجر به سقوط میخائیل گورباچف از قدرت شد. رایموند گارتف ثابت می‌کند که تنها برژنف، چرنینکو، اوستینوف گرومیکو و آندروپف در اجلاس شرکت داشتند. نگاه کنید به:

Frontation, rev. ed. [1994], p. 1016.

124. Yuri Gankovsky, Director of the Afghanistan Project, Institute of Oriental Studies.

125. The *Observer*, London, April 2, 1989, p. 1.

126. Alexandrov-Agentov gave this account to R. A. Ulyanovsky.

127. Interview, Moscow, March 4, 1993.

128. Interview, Moscow, March 3, 1993.

فصل دوم

1. Cyrus Vance, *Hard Choices*, (New York: Simon and Schuster, 1983), pp. 394-405.

2. Zbigniew Brzezinski, *Power and Principle*, (New York: Farrar, Straus and Giroux, 1983), pp. 435-36.

3. Interview, New York, March 3, 1985.

4. Interview, Washington, D.C., April 4, 1991.

5. *India, the United States and the Indian Ocean*, (Washington, D.C.

Carnegie Endowment for International Peace, 1985), p.31.

6. "The American Response to Afghanistan," a discussion paper for a colloquium on "The Implications of the Soviet Invasion of Afghanistan," Columbia University, Nov. 15, 1982, p. 4.

7. *Rapid Deployment Forces: Policy and Budgetary Implications*, prepared for the Senate Subcommittee on Sea Power and Force Projection by Johan D. Mayer, Jr. (Washington, D.C.: U.S. Congress, Congressional Budget Office, 1983, p.11).

8. Interview, Wahsington, April 6, 1992.

9. See Selig S. Harrison, "For Pakistan, Effective Aid," *Washington Post*, Jan, 4, 1980, p A17, and Christopher Van Hollen, "Leaning on Pakistan," *Foreign Policy* (Spring 1980), p. 43.

10. Interview, Washington, D.C., April 5, 1991.

11. William Borders, "Pakistani Dismisses \$400 Million in Aid Offered by the U.S. as 'Peanuts,'" *New York Times*, January 18, 1980, p.1.

12. "By Jingo, Help Us to Be Man of Peace," *Economist*, January 26, 1980, p. 44.

13. INterview, Islamabad, February 19, 1981.

14. An authoritative U.S. government analysis of the 1959 agreement emphasizing this distinction is contained in "U.S. Obligations Under the 1959 U.S.-Pakistan Agreements of Cooperation," a declassified, confidential "memorandum of law" prepared by the State Department Legal Adviser, National Security Archives, Washington, D.C., Document 00819.

15. Interview, Washington, D.C., March 27, 1991.

16. Washington, D.C., April 10, 1990.

17. Interview, Islamabad, February 20, 1980.

18. David C. Isby, *Weapons and Tactics of the Soviet Army*, (London: Jane's Publishing Company, 1988), pp. 80, 85.

19. See the interview with Colonel General B.V. Gromov in *Sovietskaya Rossiya*, Nov. 15, 1989, p. 4, cited in Foreign Broadcast Information Service,

Soviet 89-223, Nov. 21, 1989, p. 103.

20. Major Nasrullah Safi, "The Different Stages of Afghanistan's Jihad," *Journal of the Writer's Union of Free Afghanistan* (Peshawar, Pakistan) 3, no. 1 (January-March 1988), esp. p. 89.

21. Mark L. Urban, *War in Afghanistan* 2nd ed. (New York: St. Martin's Press, 1990), p. 63.

22. Cited in Davie C. Isby, "Soviet Tactics in the War in Afghanistan," *Jane's Defense Review* 4, no. 7 (1983), p. 689.

23. David Gai, "Afghanistan: Kak Eto Bylo: Voina Glazami Ee Uchastnikov" [Afghanistan the way it was: the war through the eyes of its participants], third installment, *Vecherniaia Moskva* [Evening Moscow], October 30, 1989.

24. Interview, Islamabad, December 10, 1974.

۲۵. امکاناتی که برای چهار گروه مسلمان سنتی در نظر گرفته شده بود را در واقع سه گروه یاد شده دریافت می‌کردند. مورد چهارم «یونس خالص» بود که پیوندهایی با «خوگیانی»‌ها یکی از شاخه‌های پشتون‌های غلجایی داشت.

26. "Afghanistan Rebels Plan United Front Against Soviet Forces," *Christian Science Monitor*, May 14, 1980, p. 1.

27. *Fundamental Resolutions of the Momasela Loya Jirga*, Peshawar, May 11-12, 1980.

28. "Afghan Rebels: More Time Squabbling than Fighting," *Christian Science Monitor*, June 24, 1980, p. 12.

29. Francis Fukuyama, *The Security of Pakistan: A Trip Report*, Rand Corporation, Santa Monica, Calif., N-1584-C, September, 1980, esp. pp. 18, 20, 27-29, 31-34.

30. P810010-2092, Jan. 7, 1981 (Document 01097 in National Security Archives Document Set on Afghanistan).

31. "Gulf Survey," *Economist*, June 6, 1981, p. 9.

32. Interview, New York, February 3, 1981.

33. Interview, Washington, D.C., March 8, 1981.

34. Gai, "Afghanistan."

35. Institute of Economics for a World Socialist System, *Nekotorye Soobrazheniya o uneshne politicheskikh itogakh 70-Kh godov* [Several Observations on the Result of Foreign Policy during the 1970s], February 29, 1980.

36. Department of State, Action Memorandum, Secret, from Assistant Secretary of State Nicholas Veliotis to Deputy Secretary of State William Clark, March 7, 1981 (Document 01116 in the National Security Archives Document Set on Afghanistan) and Action Memorandum, Secret, from Acting Assistant Secretary of State Peter Constable to Secretary of State Alexander Haig, Feb. 16, 1981 (Document 01106 in National Security Archives Document Set on Afghanistan).

37. "In Pakistan, Unlikely Support," *Washington Post*, March 10, 1981, p. A10.

38. Islamabad, June 28, 1988.

39. Letters to the author, April 29 and July 3, 1991, and interview, Washington Sept. 24, 1991.

40. "\$3 Billion Economic Aid, Military Sales Package," *Pakistan Times* (Islamabad), Jun 16, 1981, pp. 1,5.

41. Interview, Oxford, England, June 24, 1990.

۴۲. آقا شاهی در نتیجه مخالفتش با نقش پاکستان به عنوان مجرای انتقال کمک‌ها به نهضت مقاومت افغانستان مجبور به این کار شد. ریاض محمدخان یکی از مقامات وزارت امور خارجه پاکستان به این مطلب اشاره کرده است. نگاه کنید به:

"The Afghanistan Negotiations" in *The Diplomatic Record, 1989-90*, ed. David Newsom, [Boulder: Westview Press, 1990], p.41

43. Interview, New York, September 10, 1982.

44. Interview, Washington, D.C., May 19, 1981.

45. Interview, Washington, D.C., May 21, 1981.

46. David Binder, "U.S. Supplying Afghan Insurgents with Arms in a COvert Operation," *New York Times*, Feb. 16, 1980, p. A1.

47. Former Undersecretary of State David Newsom, interviewed in Washington, D.C., March 10, 1990.
48. New York: Simon and Schuster, 1987, p. 79.
49. *Casey. From the O.S.S. to the C.I.A.* (New York: Vilking Press, 1990), p. 226.
50. Interview, Washington, D.C., March 8, 1983.
51. Interview, McLean, Va., May 20, 1981.
52. For descriptions of the Arab Organistion for Industrialization, See "Egypt's Gamal El-Sayed Talks About Defense Industrialization," *Defense and Foreign Affairs*, (January 1985), pp. 34-35.
53. Interview, Washington, D.C., March 6, 1991.
54. Confidential cable from the U.S. Defense Attache, Kabul, to the Defense Inteligence Agency, June 2, 1980 (Document 00960 in the National Security Archives DOCument Set on Afghanistan).
۵۵. شاه فهد در نوامبر ۱۹۸۱ این موضوع را با «سام بامیه» در میان گذاشت. او متولد فلسطین و از دوستان فهد بود. بامیه در ژوئیه ۱۹۸۷ در مقابل کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان به این اظهارات پرداخت.
- (Tim Veiner, "U.S. Used Secret Global Network to Arm Afghans," *Philadelphia Inquirer*, February 29, 1988, pp. 1, 8-A).
56. Mark Urban, *War in Afghanistan*, P. 86.
57. Ibid., p. 93.
58. Gai, "Afganistan," *Vecherniaia Moskva* [Evening Moscow], Oct. 31, 1989, p. 3.
59. *Pravda*, August 17, 1989, cited in "Afghan Pain," *Current Digest of the Soviet Press* 41, no. 33, 1989, p. 33.
60. "The Afghan Resistance Movement in 1981: Prgress, But a Long Way to Go," Secret, Report 310-AR, Bureau of Interlligence and Research, Department of State, Jan, 19, 1982, esp. pp. 1-3, 5, 10 (Document 01310 in the National Security Archives DOCument set on Afghanistan).

فصل سوم

تذکر: کلیه نقل قول‌ها، بجز آنچه در زیر می‌آید، از یادداشتهای شخصی اینجانب در جریان مذاکرات است - کوردوز.

1. A summary of the proceedings of the Security Council and the General Assembly during 1980 may be found in the *Yearbook of the United Nations*, vol. 43, pp. 296-309.

2. Resolution ES-6/2, dated January 9, 1980. For the text of the resolution and the record of voting, see *Yearbook 1980*, p. 307.

۳. متن طرح ماه می در منبع زیر منتشر شد:

U.N. document A/35/238-S/13951, dated May 19, 1980.

4. See Report of the Secretary General on the Work of the Organization, *Yearbook 1980*, pp. 3-17.

5. Resolution 35/37, dated November 20, 1980. For the text of the resolution and record of voting, see *Yearbook 1980*, pp. 308-09.

۶. متن طرح «جامعه اروپا» که من در اختیار دارم، یادداشت غیررسمی منتشر شده توسط نمایندگی

دائم بریتانیا در سازمان ملل است.

7. For my views on "Strengthening United Nations Diplomacy for Peace: The role of the Secretary General," see *The United Nations and the Maintenance of Peace and Security* (Dordrecht: Martinus Nijhoff Publishers, 1987).

8. The text of the August proposals was published in U.N. document A/36/457-S/14649, dated August 27, 1980.

9. The report of the Secretary General on the situation relating to Afghanistan for 1981 was published in U.N. document A/36/653-S/14745, dated November 6, 1981.

10. A summary of the proceedings of the General Assembly in 1981, the text of resolution 36/34, dated November 18, 1981, and the record of voting appear in *Yearbook of the United Nations 1981*, vol. 35, pp. 232-38.

11. "Mr. Cordovez at Geneva," *Dawn*, Karachi, April 28, 1982.

12. For a typically skeptical press analysis of the first round of talks, see

"Side by Side with COrdovez," *Economist*, June 26, 1982.

فصل چهارم

1. Islamabad, June 29, 1988.
2. David Remnick, in "Gorbachev Haunted by Ghost of the Sainted Andropov," *Washington Post*, April 15, 1990, p. 3, discusses the debaste over Andropov in the SOviet Union, A generally positive view of the foreign policy record can be found in Zhorez A. Medvedev, *Andropov* (New York: W.W. Norton, 1983).
3. A generaally negative assessment of ANdropov can be found in Ilya Zemtsov, *Andropov: Policy Dilemmas and the Struggle for Power* Jerusalem: I.R.I.C.S.Pulishers, 1983).
4. Interview, Moscow, April 3, 1989.
5. Interview, Moscow, April 5, 1989.
6. Interview, Moscow, April 6, 1989.
7. L.V. Shebarshin, *Ruka Moskvyy* [The Hand of Moscow] (Moscow: n.p., 1993), p. 184.
8. Selig S. Harrison, "Inside the Afghan Tlaks," *Foreign Policy*, (Fall 1988), p. 39.
9. Interview, Islamabad, Novermber 25, 1991.
10. "Pakistan Leader Sees Fresh Soiet Approach," *New York Times*, November 21, 1982, p. 1.
11. Cited in Michel Tatu, "JU.S.-Soviet Relations: A tTurning Point?" *Foreign Affairs* 61, no.3, p. 603.
12. John F. Burns, "Noscov Indicates Unyielding Stand in fghan Disput," *New york Times*, January 1, 1983, p. 1.
13. Zemtsov, *Andropov*, p. 82.
14. Interview, Moscow, April 4, 1989.
15. Y. V. Andropov, *Speeches and Writings* (New York: Pergamon Press, 1983), P.15.

16. *Problemy Mira i Sotsializma*, no. 12, December, 1982, cited in John W. Parker, *Kremlin in Transition*, vol. 1 (Boston: Edwin Hyman, 1990), p. 230.
17. John W. Parker, *Kremlin*, p. 220.
18. Ibid., pp. 217-19.
19. Ibid., pp. 222-23.
20. Interview, Moscow, April 9, 1989.
21. Eduard Shevardnadze, *The Future Belongs to Freedom* (New York: Free Press, 1991), p. 121.
22. Richard Owen, "The Afghan Cloud on ANDropov's Horizon," *Times* (London), March 3, 1983, p. 4.
23. Dusko Doder, "Soviets Are More Candid about Afghanistan," *Washington Post*, March 5, 1983, p. 4.
24. *Zaseduniye Politburo TsK KPSS* [Session of the Politburo of the C.C.C.P.S.U.], March 10, 1983, "The Situation In Afghanistan and its Improvement," Top Secret, Single Copy, Working Notes, pp. 12-14 (Fond 89, Perechen 14, Document 29).
25. *Pravda*, March 30, 1983, p. 5.
26. Interview, Islamabad, November 25, 1991.
27. Riaz Mohammed Khan, *Untying the Afghan Knot* (Durham, N.C.: Duke University Press, 1991), p. 117.
28. September 19, 1983, at the residence of Shahnawaz, Pakistan's Representative at the United Nations. Zbigniew Brzezinski was present during this exchange.
29. Interview, New York, April 26, 1989.
30. John Tagliabue, "Andropov Compares Latin Policy of U.S. to Moscow's Afghan Role," *New York Times*, April 24, 1983, p. 4.
31. Interview, New York, July 3, September 12, October 27, 1983.
32. Martin Anderson, *Revolution: The Reagan Legacy* (Stanford, Calif.: Hoover Institution Press, 1990), p. xxxvi.
33. Don Oberdorfer, *The Turn: From the Cold War to a New Era* (New

York: Poseidon Press, 1991), p. 37-38.

34. Anderson, *Revolution*, pp. xxxvi-xxxvii. Ronald Reagan omits mention of the first draft in *Ronald Reagan: An American Life* (New York: Simon and Schuster, 1990), p. 576.

35. Oberdorfer, *The Turn*, pp. 48, 75.

36. Interview, Moscow, April 7, 1989.

37. Anderson, *Revolution*, p. 368.

38. Interview, Washington, D.C., March 12, 1991.

39. Interview, Boston, April 15, 1991.

40. Interview, May 22, 1990, by telephone.

41. Interview, Washington, D.C., March 6, 1991.

42. Interview, Boston, April 15, 1991.

43. Interview, Washington, D.C., September 16, 1991.

44. Bob Woodward, *Veil: The Secret Wars of the C.I.A.: 1981-87* (New York: Simon and Schuster, 1987), pp. 310-12.

45. Joseph E. Persico, *Casey: From the O.S.S. to the C.I.A.* (New York: Viking, 1990), p. 312.

46. Interview, Washington, D.C., June 8, 1988.

47. Transcript of the Questional Answer Session of the Foreign Minister's Press Conference, April 26, Foreign Ministry, Government of Pakistan, Islamabad, May 9, 1983.

48. Harrison, "Inside the Afghan Talks", p.44.

49. Interview, Islamabad, November 25, 1991.

50. Romey Fullerton, in "From Earth to Sky", Far Eastern Economic Review (July 14, 1983), p.13, reports such a briefing on the occasion of a visit by Secretary of State George Shultz to Islamabad.

51. Khan, Untying the Afghan Knot, p. 118.

52. Interview, Islamabad, November 25, 1991.

فصل پنجم

تذکر: کلیه نقل قولها، بجز آنچه در زیر می آید، از یادداشتهای شخصی اینجانب در جریان مذاکرات است -
کوردوز.

۱. گزارش سال ۱۹۸۲ دبیرکل سازمان ملل درمورد وضعیت افغانستان که به سی و هفتمین نشست مجمع عمومی ارائه شد، در منبع ذیل آمده است:

U.N. document A/37/482-S/15429, dated September 27, 1982.

2. "Russia Hints at Afghan Withdrawal", *Times* (London), November 18, 1982, "Ways out of Afghanistan" (editorial), *Times* (London), November 18, 1982; "Pakistan Leader Sees Fresh Soviet Approach", *New York Times*, November 21, 1982; "Coups and Killing in Kabul," *Time*, November 22, 1982.

۳. در مورد خلاصه مذاکرات مجمع عمومی درباره وضعیت افغانستان، متن قطعنامه ۳۷/۳۷ و نتایج رأی گیری درباره این قضیه نگاه کنید به:

Yearbook of the United Nations 1982, vol.36, pp. 349-54.

4. "Tensions Erupt Between Afghan Refugees and Hosts in Pakistan," *Washington Post*, September 24, 1982; "Pakistan Groans under Mounting Refugee Burden", *South magazine* (October 1982).

5. "Moscow Indicates Unyielding Stand on Afghan Dispute," *New York Times*, January 1, 1983; "Soviets to Continue Afghan Fight," *Miami Herald*, January 1, 1983.

6. "Negotiations on Afghanistan" (editorial), *Dawn* (Karachi), January 3, 1983.

7. "Over Afghan Heads," *Economist*, April 30, 1983.

8. "Yaqub Denies Impasse in Geneva Talks-Mechanism to Get Refugees Views to Be Devised Soon," *The Muslim* (Islamabad), June 28, 1983; "Afghan talks End Without Progress," *New York Times*, June 25, 1983; "UN Afghan Talks Bugged Down in Total Stalemate," UPI cable dispatch.

9. "Afghan Refugees Hear Shultz Vow: We are With you" *New York Times*, July 4, 1983; "Note alone," *Washington Post*, July 4, 1983; "Promises at the Khybar Pass" (editorial), *New York Times*, July 9, 1983.

۱۰. گزارش سال ۱۹۸۳ دبیرکل سازمان ملل در مورد وضعیت افغانستان که به سی و هشتمین نشست

مجمع عمومی ارائه شد، در منبع ذیل آمده است:

U.N. document A/38/449-S/16005, dated September 28, 1983.

۱۱. در مورد خلاصه مذاکرات مجمع عمومی درباره وضعیت افغانستان، متن قطعنامه ۳۸/۲۹، و نتایج

رای‌گیری درباره این قضیه، نگاه کنید به:

Yearbook of the United Nations 1983, vol.37, pp. 232-36.

فصل ششم

1. David C. Isby, Weapons and Tactics of Soviet Army, (London: Jane's Publishing Company, 1988), p.85 & Mark Urban, War in Afghanistan, 2nd ed. (New York: St. Martin's Press, 1990), pp. 134,287.

2. Urban, War, p. 159-60,287-88. See also Mark Urban, "Soviet Army Turns Its Back on the War It Never Tried to Win," Independent, (London), Feb. 14, 1989, p. 12.

3. David C. Isby, "The Afghan Struggle: New Turn," Strategy and Tactics (London), (January /February 1985), P. 26

4. Ibid., P. 298.

5. Ibid., P. 156.

6. Ibid., 128.

7. "The Soviets Are Winning in Afghanistan," Outlook, Washington Post, May 13, 1984, P. E1.

8. David Ottaway, "Afghan Controversy Divides Congress," Washington Post, January 16, 1986.

9. "A War for All Congressmen," Economist, Jan. 19, 1985, p. 23.

10. "Charley Did It," aired July 30, 1991.

11. Brigadier Mohammad Yousaf and Major Mark Atkin, The Bear Trap, (london:Leo Cooper, 1992).

12. Ibid., p. 195.

13. Steve Coll, "Anatomy of a Victory: CIA's Covert Afghan War," Washington Post, July 19, 1992, P. 1.

14. David Ottaway, "What is Afghan Lesson for Superpowers?"

Washington Post, Feb. 12, 1989, p. 1.

15. Riaz Mohammad Khan, *Untying the Afghan Knot*, (Durham, N.C.:Duke University Press, 1991), P.88.

16. Yousaf and Atkin, *Bear Trap*, P. 64.

17. *Ibid.*, P. 136.

18. *Ibid.*, P. 3.

19. *Ibid.*, P. 113-14.

20. *Ibid.*, p.105.

21. The National Narcotics Intelligence Consumers Committee, *Narcotics Intelligence Estimate*, 1984, P. 64 (National Security Archive).

22. For example, see Arif Nizami, "The Emergence of the Afghanistan Problem in the South Asian Seminar," *Nawa-e-waqt*, (Lahore), Feb. 18, 1984, P. 1; Nazir Naji, "The South Asian Seminar," *Jang* (Lahore), Feb. 12, 1984, P. 1; and "Zulfiqar Stresses Urgency of Afghan Settlement," *The Muslim* (Islamabad), Nov. 22, 1984, P. 6. See also Zulfiqar Ali Khan, "Afghanistan: Quest for a Settlement," *The Muslim*, March 15, 1984, P. 10.

23. This Position was first expressed in "Afghanistan: Time for Direct Talks," *The Muslim*, July 2, 1982, p. 6. It was reaffirmed throughout the war and elaborated in numerous articles by editor Mushahid Hussain.

24. For example, see the four-part series "Pakistan's Afghan Predicament," *The Muslim* (Islamabad), February 5, February 6, February 8, and February 10, 1984.

25. "The Afghanistan Crisis," an address at a conference at Villanova University, Philadelphia, December 7, 1984. see also "Pakistan's Threat Perception and Diplomatic Options," an address at a Joint Staff Services Seminar, Rawalpindi, Jan. 28, 1984.

۲۶. حزب اسلامی، یکی از عمده ترین دریافت کنندگان کمکهای آی.اس.آی، اغلب در طول جنگ به عنوان یک گروه پشتون توصیف می شد. درحالی که رهبر حزب گلبدین حکمتیار و بسیاری از طرفداران آن به زبان پشتو سخن می گویند، به نواحی غیر پشتون نشین شمال افغانستان تعلق دارند؛ آنان از ساختار قبیله ای پشتون فاصله گرفته و با اهداف ناسیونالیستهای پشتون مخالفت می ورزند. حزب اسلامی پس از

سقوط رژیم نجیب‌الله در ۱۹۹۲ با عناد سر حزب دموکراتیک خلق سابق همراه شده و ادعای رهبری پشتونها را در مقابله با جمعیت اسلامی متعلق به تاجیکها نمود؛ این ادعا از همان آغاز مورد مخالفت رهبران قبیله‌ای پشتون قرار گرفت.

27. "A Short Walk in Afghnistrn," July 14, 1984, PP. 38-39.
28. Khan, Untying the Afghan Knot, P.76.
29. Interview, Washington, D.C., January 21, 1994.
30. Yousaf and Atkin, Bear Trap, PP. 83, 89, 91, 95-6, 102-03, 115.

فصل هفتم

تذکر: تمام نقل قولها، به جز آنچه در زیر می‌آید، از یادداشت‌های شخصی اینجانب در جریان مذاکرات است - کوردروز.

1. "95 P.c. Afghan settlement Draft Ready: Cordovez," *The Muslim*(Islamabad), May 12, 1983; "95 P.c. Draft Text on Afghanistan Ready," *Pakistan Times* (Islamabad), May 12, 1983.
2. "Soviets Ready to Announce Pullout Time-Table," *The Muslim*(Islamabad), May 19, 1983.
3. "Big Soviet Drive in Afghanistan Reflects Tougher Chernenko Line," *Christian Science Monitor*, May 10, 1984.
۴. گزارش سال ۱۹۸۴ دبیرکل سازمان ملل راجع به افغانستان، که به سی‌ونهمین نشست جمع عمومی ارائه شد، در منبع ذیل آمده است:
U.N. document A/39/513-S/16754, dated September 21, 1984.
۵. در مورد خلاصه مذاکرات مجمع عمومی راجع به افغانستان، متن قطعنامه ۳۹/۱۳ و نتایج رأی‌گیری درباره این قضیه نگاه کنید به:
Yearbook of the United Nations 1984, vol. 38, pp. 224-29.
6. "U.S. Covert Aid to Afghans on the Rise," *Washington Post*, January 13, 1985.
7. "Reports of More Aid to Afghan Rebels Stir Feuds," *Washington Post*, February 7, 1985.
8. "middlemen 'Divert' U.S. Arms Intended for Afghn Rebels," *SundayTimes* (London), March 10, 1985.

9. "Delay at Geneva" (editorial), *The Muslim*, January 27, 1985; "Whither Geneva IV?" (editorial), *Dawn*, February 1, 1985; "U.S. and Afghanistan," *Christian Science Monitor*, February 17, 1985.
10. "Afghanistan Issue. Gorbachev Favours Indirect Talks: Zia," *Dawn*, (Karachi), March 16, 1985; "Gorbachev Warns on Afghan Aid," *Washington Post*, March 16, 1985; "Dirty, Deadly Game," *Time*, April 22, 1985.

فصل هشتم

1. Mikhail S. Gorbachev: An Intimate Biography, by the editors of *Time* (New York: New American Library, 1988), P. 126.
2. In a speech to the Education Plenum of the Communist Party Central Committee, Moscow, February 19, 1988, Gorbachev said that the Politburo conducted its review of Afghan Policy following the April 23, 1985, Central Committee Plenum (*Kommunist*, no. 4, March 1988, P. 27).
3. Interview, Moscow, March 4, 1984.
4. "Gorbachev's Exit," *SundayTimes* (London), P. 21.
5. Steve Coll, "In C.I.A.'s Covert Afghan War, Where to Draw Line was Key," *Washington Post*, July 20, 1992, PP. A1, A12.
6. Interview, Washington, D.C., January 16, 1993.
7. Interview, Washington, D.C., January 26, 1993.
8. Interview, Washington, D.C., December 22, 1992.
9. Interview, Washington, D.C., July 23, 1992.
10. Press Breakfast, New York, October 24, 1985. The authors are indebted to Don Oberdorfer of the *Washington Post* for providing a tape recording of this breakfast.
11. "Bernard Weinraub, "President Tells Cabinet that Talks Cleared the Air," *New York Times*, November 23, 1985, P. 3.
12. Ronald Reagan, *An American Life* (New York: Simon and Schuster, 1990), P. 639.
13. Don Oberdorfer, "U.S. to Clarify Stand on Afghanistan Talks,"

Washington Post, December 2, 1985, P. A 16.

14. Interview, Washington, D.C., January 22, 1993.

15. "U.S. to Clarify Stand on Afghanistan Talks."

16. Ibid., P. 120.

17. For example, see William Safire, "Derailing 'DayOne,'" *New York Times*, March 24, 1988.

18. In "Radio Address to the Nation on Tax Reform and the Situation in Nicaragua," Dec. 14, 1985, President Reagan announces Poindexter's trip to Nicaragua (Public Papers of the Presidents of the United States: Ronald Reagan, 1985 [U.S. Government Printing Office, 1988], P. 1477). The Ronald Reagan Library, Simi Valley, California, cited White House records indicating that Poindexter assumed office on January 6.

19. Interview, New York, February 28, 1985.

20. Interview, Washington, D.C., July 24, 1986.

21. Joanne Omang, "Afghan Aid Debated in Congress," *Washington Post*, October 10, 1985, P. A 7.

22. Coll, "Covert Afghan War."

23. David B. Ottaway, "Stinger Decision Provokes Resignation," *Washington Post*, March 5, 1986, P. 3.

24. David B. Ottaway, "Controversy Grows over Giving Afghan, Angolan Rebels Missiles," *Washington Post*, June 21, 1986, P. A8.

25. David B. Ottaway, "What Is 'Afghan Lesson' for Superpowers?" *Washington Post*, February 12, 1989, PP. A1, A34. See also Coll, "Covert Afghan War," 34.

26. See Jane's Defense Weekly, March 25, 1989, P. 2, and Molly Moore, "CIA Falts In Recovery of Missiles," *Washington Post*, P. A1

27. Ottaway, "What Is 'Afghan Lesson'?"

28. David B. Ottaway, "Stingers Were Key Weapon in Afghan War, Army Finds," *Washington Post*, July 5, 1989, P. 2.

29. Interview, Moscow, April 11, 1979.

30. Mark Urban, *The War In Afghanistan* 2nd ed., (New York: St. Martin's Press, 1990), P. 297.

31. The significance of the Zhawar offensive is discussed in Brigadier Mohammed Yousaf and Major Mark Atkin, *The Bear Trap*, (London: Leo Cooper, 1992), PP. 165-72.

32. "The War In Afghanistan," August, 1986, P. 1042.

33. David C. Isby, *Weapons and Tactics of the Soviet Army*, new ed., (London: Jane's Publishing Company, 1988), P. 89.

34. Interview with Major Yuri Poverov, *Times* (London), January 20, 1988, P. 3, cited in Mark Urban, *The War in Afghanistan*, P. 239.

35. Interview, WASHINGTON, D.C., March 28, 1991.

36. Anatoliy S. Chernyayev, *Shest let s Gorbachevym: po dnevnikonym zapisyam* [Six Years With Gorbachev: According to Diary Notes] (Moscow: Progress-Kultura Publishing Group, 1993), PP. 57-59.

37. Don Oberdorfer, *The Turn* (New York: Poseidon Press, 1991), P. 239, quoting Yuli Vorontsov, then First Deputy Foreign Minister.

38. Eduard Shevardnadze, "The Foreign Policy and Diplomatic Activity of the U.S.S.R.," a report presented to the Supreme Soviet on October 23, 1989, reprinted in *International Affairs* (January 1990), P. 12.

39. Mikhail S. Gorbachev, *Toward A Better World* (London: Hutchinson, 1990), P. 166.

40. Eduard Shevardnadze, *The Future Belongs to Freedom* (New York: Free Press, 1991), P. 47.

41. United Nations, General Assembly, Declaration of the Revolutionary Council of Afghanistan, letter dated November 29, 1985, from the Permanent Representative of Afghanistan to the United Nations to the Secretary General, A/40/958, S17660, November 29, 1985, PP. 7, 10.

42. Interview, Washington, D.C., December 15, 1992.

43. Interview, New York, May 7, 1993.

44. Interview, New York, July 3, September 12, and October 27, 1983.

45. Institute of Oriental Studies, April 25, 1989, Moscow.
46. L. V. Shebarshin, *Ruka Moskvyy* [The Hand of Moscow], (Moscow, PP. 206-14).
47. Kornienko was interviewed in Moscow on April 27, 1989.
48. The Soviets in Afghanistan: adapting, Reappraising and Settling In, pp. 27-28, 33
49. U.S. Agency for International Development, "Cross-Border Humanitarian Assistance Program," January 1990, P. 3. See also Richard M. Weintraub, "U.S. Details Aid Project to Afghans," *Washington Post*, February 17, 1989, P. 24.
50. Edward L. Girardet, "U.S. Humanitarian Aid Under Fire," *Christian Science Monitor*, Dec. 8, 1987, P. 2. For a review of NGO programs published by a group representing NGO interests, see Overview of NGO Assistance to the People of Afghanistan (Peshawar, Pakistan: Agency Coordinating Body For Afghan Relief, March 1990).
51. James Rupert, "U.S. Aid to Rebels Stirs Fear of Hurting Cause," *Washington Post*, October 14, 1986, P. 26.
52. Weintraub, "U.S. Details Aid Project."
53. Girardet, "U.S. Humanitarian Aid."
54. "Administration Aids afghan Rebels," *Washington Post*, October 14, 1986, P. 32.
55. U.S. Agency for International Development, Annual Budget Submission, FY 1988, Afghanistan (June 1986), PP. 38-39.
56. U.S. Agency for International Development, "Cross-Border Humanitarian Assistance for Afghanistan," June 1, 1988, P. 2.
57. David B. Ottoway and Patrick E. Tyler, "C.I.A. Deputy Chief McMahon Resigns," *Washington Post*, March 5, 1986, P. A4.
58. Bernard Gwertzman, "Reagan Bars Ties to Afghan Rebels," *New York Times*, June 17, 1986, P. 2.
59. David B. Ottoway, "Administration's Signals Mixed on Afghanistan,"

Washington Post, June 17, 1986, P. 3.

60. Zasedaniye Politburo TsK KPSS [Meeting of the politburo of the C.P.S.U.], Top Secret, Original Working Copy (Working Record), Noevmber 13, 1983, no. 10, "On Further Measures Regarding Afghanistan".

فصل نهم

تذکر: تمام نقل قولها، به جز آنچه در زیر می آید، از یادداشتهای شخصی اینجانب در جریان مذاکرات است - کوردوز.

1. "Good Prospects of Progress in Afghan Talks - Yaqub Khan leaves for Geneva," *The Muslim* (Islamabad), June 18, 1985; Yaqub Looks Forward with Cautious Optimism," Morning News, June 18, 1985; "Envoy Confident that U.N. Mediation Can Bring Peace to Afganistan," *Times* (London), June 20, 1985; "Afghanistan - Nouvelle serie d'entretiens a Geneve," Journal de Geneve (Geneva), June 20, 1985.

2. "Geneva Talks Have Made a Move Forward: Yaqub," *Dawn* (Karachi), June 28, 1985; "Timetable for Pullout Yet to Be Agreed Upon: Yaqub," *Dawn*, June 28, 1985; "Talks on Afghan Dispute Said to Move Ahead," *New York Times*, June 26, 1985; "Intensi, seri e fruttuosi i negoziati sull' Afghanistan," Osservatore Romano, June 27, 1985.

3. "Direct talks with Kabul Possible," Special Report, The Muslim, (Islamabad), June 28, 1985.

۴. درمورد خلاصه مذاکرات مجمع عمومی راجع به افغانستان، متن فطنامه ۴۰/۱۲، و نتایج رأی گیری درباره این قضیه نگاه کنید به:

Yearbook of the United Nations 1985, vol.39, pp. 232-39.

5. "Afghanistan's Struggle for Freedom," address by John C. Whitehead, Deputy Secretary of State, before the World Affairs Council, Washington, D.C., December 13, 1985. United States Department of State, Bureau of Public Affairs, Current Policy No. 776.

6. "UN Aide Seeks to End Impasse in Afghan Talks," *New York Times*, Febryary 27, 1986.

7. "Dealing with Gorbachev's Soviet Union," Address by Michael H. Armacost, Undersecretary for Political Affairs, before the Dallas World Affairs Council, Dallas, Teas, April 8, 1986. United States Department of State, Bureau of Public Affairs, Current Policy No. 825.

8. "Geneva Talks in Crucial Stage - Yaqub Reports Agreement on Important Principles," *The Muslim*, May 27, 1986; "Accord Is Distant in Afghan Pakistani Talks," *New York Times*, June 29, 1986.

9. The foreign policy part of the speech delivered by General Secretary Gorbachev in Vladivostok on June 28, 1986, was reproduced in U.N. document A/41/505, dated August 7, 1986.

10. "We Are Ready to Talk to Opposition," interview with Najibullah by Mushahid Hussain, *The Muslim* (Islamabad), July 19, 1986.

11. For an excellent analysis of the Reykjavik summit and the developments that preceded it, see "Reykjavik and Beyond," by Michael Mandelbaum and Strobe Talbott, *Foreign Affairs* 65, no. 2 (Winter 1986/87).

12. Stephen S. Rosenfeld, "Afghan Resistance: At the Mercy of a Superpower", *washington Post*, September 19, 1986.

۱۳. گزارش سال ۱۹۸۶ دبیر کل سازمان ملل راجع به افغانستان که به چهل و یکمین نشست مجمع عمومی ارائه شده در منبع ذیل آمده است:

UN document A/41/619 - S/18347, dated September 18, 1986.

۱۴. در مورد خلاصه مذاکرات مجمع عمومی راجع به افغانستان، متن قطعنامه ۴۱/۲۳ و نتایج رأی‌گیری درباره این قضیه نگاه کنید به:

Yearbook of the United Nations 1986, vol. 40, ppl 212-18.

۱۵. متن تهیه شده توسط نمایندگی دائم اتحاد جماهیر شوروی در سازمان ملل.

فصل دهم

1. Interview, Gorbachev Foundation, Moscow, March 5, 1993.

2. Interview, Gorbachev Foundation, Moscow, March 4, 1993.

3. Interview, Gorbachev Foundation, Moscow, March 4, 1993.

4. Jerry F. Hough, "Gorbachev: Consolidating Power," *Problems of*

Communism (July - August 1987), esp. p. 36.

5. Interview, Moscow, March 3, 1993.

6. Letter to the author, May 5, 1993.

7. Georgiy M. Kornienko and Sergei F. Akhromeyev, *Glazami Marshala Diplomata Kriticheskii vzglyad na uneshnyuyu politky SSSR do i posle 1985 goda* [Through the eyes of a marshal and a diplomat: a critical look at the foreign policy of the U.S.S.R. before and after 1985], (Moscow: International Relations Publishing House, 1992), p.148.

8. Interview, Soviet U.N. Mission, New York, May 7, 1993.

9. Georgiy M. Kornienko, "Afganskoye staraniye: zaputannosti voennykh vvoda i vyvoda" [The Afghan endeavor: perplexities of the military incursion and withdrawal], in *Uroki Afghanistana* [Lessons of Afghanistan] (Moscow: Institute of Oriental Studies, 1993), p. 42.

10. "Text of January 18 Najibullah New Conference," Kabul Domestic Service in Dari, FBIS Near East and South Asia, VIII, January 21, 1987, p. C8.

11. Ibid, p. C4.

12. Kornienko, "The Afghan Endeavor," p. 45.

13. Tass, Moscow, July 21, 1987.

۱۴. نگاه کنید به پیش نویس قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، نمایندگی دائم

جمهوری دموکراتیک افغانستان در سازمان ملل، بولتن اخبار ویژه شماره ۸۷/۱۰، ژوئیه ۱۹۸۷.

15. Kornienko, "The Afghan Endeavor," p. 45.

16. Ibid.

17. Agence France Press Dispatch, FBIS-NES-87-215, Nov. 6, 1987.

18. Kornienko, "The Afghan Endeavor," p. 49.

19. Eduard Shevardnadze, *The Future Belongs to Freedom*, (New York: Free Press, 1991), p. 69.

20. Letter to the author.

۲۱. آناتولی چرنیایف، مشاور مسایل خارجی گورباچف، این پیشنهاد را برای دیمیتری

سایمس، کارشناس شوروی در مسکو در ۲۹ اکتبر ۱۹۸۷ تشریح کرده است. «آرامند همر» که در

تلاش برای مذاکره در مورد یک ائتلاف به مسکو، رم و اسلام‌آباد سفر کرد، در دیدار با نویسنده در ۱۸ نوامبر ۱۹۸۷ در واشنگتن، این مسئله را تصدیق نمود.

22. Public Papers of the Presidents of the United States: Ronald Reagan, 1988-89, Book II, p. 1610.

23. Kornienko, "The Afghan Endeavor," p.46.

24. George p. Shultz, *Turmoil and Triumph* (New York: Charles Scribner's Sons, 1993), p. 870.

25. Ibid., p. 895.

26. Asia Society, Washington, D.C., April 29, 1987.

27. November 30, 1987.

28. Human Rights In Afghanistan, 1987, hearings before the Subcommittee on Human Rights and International Organizations, Committee on Foreign Affairs, House of Representatives, May 21, 1987 (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1987), pp. 75, 79.

29. Interview, Washington, December 22, 1992.

30. Riaz Mohammed Khan, *Untying the Afghan Knot: Negotiating Soviet Withdrawal* (Durham, N.C.: Duke University Press, 1991), p. 192.

31. Ibid., p. 199. See also pp. 76, 206.

32. Central Intelligence Agency, Biographic Sketch: Pakistan, Major General Hamid Gul, January 1989 (National Security Archives).

33. Khan, *Untying the Afghan Knot*, p. 207.

34. David C. Isby, "Four Battles In afghanistan," *Soldier of Fortune* (April 1988), p. 84.

35. Interview, Moscow, March 22, 1989.

36. Steven R. Weisman, "Pakistani Leaders Back Compromise for Afghan Peace," *New York Times*, January 13, 1988, p. I, and Lally Weyouth, "Zia; No Deal With Najibullah," *Washington Post*, January 2, 1988, p.C2.

37. Interview, Washington, D.C., May 13, 1993.

38. See also Shultz, *Turmoil and Triumph*, p. 1089.

39. Interview, Islamabad, June 30, 1988.

40. "Our Name Being Sullied by U.S. - U.S.S.R. Deal on Afghanistan," *The Nation* (Lahore), February 19, 1988, p.1.
41. June 29, 1988. Islamabad. For an exposition of Gulbuddin Hekmatyar's views on a Pakistan - Afghanistan confederation, see Kamal Belzadi's interview with Hekmatyar, BBC Pashto Service, "The World Now," April 18, 1988.
42. National Security Strategy, hearings before the Committee on Armed Services (January-April), United States Senate (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1987), pp. 822-23.
43. David B. Ottaway, "U.S. Clarifies Stance on Arms for Afghans," Washington Post, Dec. 14, 1987, p. A17.
44. Bill Gertz, "Reagan Reverses Afghan Stand," Washington Times, December 17, p.1.
45. Bill Gertz, "White House and State in Conflict over Afghan Aid," WashingtonTimes, December 15, 1987, p.1.
46. Gertz, "Reagan Reverses Afghan Stand."
47. Federal News Service, Secretary of State George Shultz, News Conference, January 7, 1988, pp. 4-1, 6-1.
48. "Gorbachev: Afghan Exit Could Start May 15," Current Digest of the Soviet Press, 40 , no. 6, March 9, 1988, p.1.
49. Neil A. Lewis, "U.S. Insists Soviets Stop Sending Arms to Afghan Regime," *New York Times*, March 5, 1988, p.A1.
50. "Meeting Gorbachev," At the Harriman Institute, published by the Harriman Institute for Advanced Study of the Soviet Union, Columbia University, vol. 1, no. 11, p.1.
51. "Soviet Visit Bred Uncertainty," Washington Post, March 28, 1988, p. A1.
52. Federal News Service, Secretary of State George Shultz, Press Conference, March 23, 1988, p. 5-1.
53. Shutz, Turmoil and Triumph, p. 1090.

54. Shultz, *Tumoil and Triumph*, p.1093.
55. Paul Lewis, "Four Nations Sign Agreement for Soviet Pullout," *New York Times*, April 15, 1988, p.1.
56. "Afghanistan: Filling in the Blanks," *Washington Post*, April 4, 1988, p. A17, p. A35, criticizing my *New York Times* OP-ED article "On Afghan Peace," March 30, 1988, p. A35.
57. "Afghanistan: Yes, a Non-Aligned Government Is Possible," *Washington Post*, April 16, 1988, p. A23.
58. Diane Held, Ray Andrews, and John Collinge.
59. "Excerpts From Interview With Reagan," *Washington Post*, February 26, 1988, p. A18.
60. Shultz, *Turmoil and Triumph*, p. 1092.
61. Kornienko, "The Afghan Endeavor: Perplexities of the military Incursion and Withdrawal," p.22.
62. Anatoliy S. Chernyayev, *Shest Lets Gorbchevy: podneunikouym zapisyam* [Six years With Gorbachev: according to diary notes] (Moscow: Progress-Kultura Publishing Group, 1993), pp. 192-94, 269-73.

فصل یازدهم

تذکر: کلیه نقل قولها، به جز آنچه در زیر می‌آید، از یادداشتهای شخصی اینجانب در جریان مذاکرات است و کوردوز.

1. "Afghan Chief announces Cease-Fire," *Washington post*, January 2, 1987; "Afghanistan Plans Temporary Cease-Fire but Moslem Guerrillas Appear to Reject It," *New York Times*, January 2, 1987.
2. "Kabul Ceasefire Decision a Farce," *The Muslim*(Islamabad), January 7, 1987.
3. "Afghan Guerrillas Ready to Talk With Soviet Directly on a Pullaut," *New York Times*, January 7, 1987.
4. "Pakistan's Reaction Not Pre-empted by U.S.," *The Muslim*, (Islamabad), January 8, 1987.

5. "Gorbachev Gambles on Afghan Truce - Analysts Link Cease-Fire Plan to Vladivostok Asian Initiative," *Washington Post*, January 7, 1987.

6. "Surprise visit to Kabul by Top Soviet Foreign Policy Team," *Times* (London), January 6, 1987; "Soviet, Afghan Leaders Increase Push for Reslution of Conflict," *Christian Science Monitor*, January 6, 1987; "Shevardnadze Says Political Accord Is Closer Than Ever," *Times*, (London), January 7, 1987; "Shevardnadze, in Kabul, Says Accord Is Close," *Washington Post*, January 7, 1987; "The Straws in the Afghan Hurricane," *Economist*, January 10, 1987; "Kremlin Feels Strain of Afghan War," *New York Times*, January 11, 1987.

7. "Moslem Guerrillas Rally to Affirm Rejection," *Washington Post*, January 18, 1987; "Mujahideen Groups Reject Kabul's Offer," *The Muslim* (Islamabad), January 18, 1987.

8. "Review of Soviet Press," Press Release of the U.S.S.R. Mission to the United Nations, no. 20, January 29, 1987.

9. "Summit Seen Likely With Arms Accord - U.S. Aide Is Optimistic about INF Talks," *Washington Post*, March 19, 1987.

10. Richard M. Weintraub, "Afghan Communists Mark Coup Anniversary," *Washington Post*, April 28, 1987; "Afghanistan Says It Downed F16 Fighter From Pakistan - U.S. Officials Say MiGs Ambushed Jet," *Washington Post*, May 2, 1987; "Soviets Bolstering Afghanistan Ties - Moves Seem to Guarantee Influence After War Ends," *Washington Post*, May 13, 1987; "Kabul Life Difficult for Russians - 9,000 Civilian Advisers Live with afghans, but Shun Bazaars," *Washington Post*, May 13, 1987; "Afghan Party Still Struggles fter 9 Years - Factional Split Reflects Contrast between Kabul and Country side," *Washington Post*, May 17, 1987; "Afghanistan's New Summer of War-Despite Talk of Peace and Reconciliation. All Sides Prepare for Combat," *Washington Post*, May 19, 1987; "Afghan Capital is Island of Trade in the Midst of War," *Washington Post*, May 21, 1987.

11. Steven R. Wiesman, "Afghanistan Admits Cease-fire's Failure and

Criticizes U.S.," *New York Times*, April 28, 1987; "Afghan Rulers, Divisions Said to Persist and Grow," *New York Times*, May 13, 1987; "Afghans Mix Sovietization and Free Market," *New York Times*, May 15, 1987; "Hope Fades for a Pact to End the Afghan War," *New York Times*, May 22, 1987.

12. "Widerstand sollte Karmal zur Flucht verhelfen-Geheimdienst verhaftete den Ex-Staatschef Afghanistans," *Die Welt*, May 14, 1987; "Former Afghan Chief Is Said to Be Arrested," *New York Times*, May 4, 1987; "Kabul Says Ex-Afghan Leader Is in Soviet to See doctors," *New York Times*, May 5, 1987; "lie sort de M. Babrak Karmal," *Lie Monde*, May 5, 1987; "Karmal is sent into Soviet exile," *Times*, (London), May 13, 1987. (Epilogue: on June 21, 1991, the *Times* (London) published an AP report from Moscow according to which Babrak Karmal, aged 62, had "left for Kabul after several years' exile.")

۱۳. رونوشت مصاحبه تلویزیونی توسط نمایندگی دائم ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل

تهیه شد.

14. "Will History Repeat Itself?," *The Muslim*(Islamabad), May 17, 1987.

15. "Afghan Leader Visits the Soviet Union," *New York Times*, July 22, 1987; "Afghan Leader Explores Strategy on Moscow Visit," *Christian Science Monitor*, July 22, 1987.

16. "Excerpts from Gorbachev's views," *New York Times*, July 23, 1987. At the request of the U.S.S.R. Mission to the U.N., the complete text of the Merdeka article was subsequently circulated as a U.N. document, A/42/418-S/18994.

17. "Nach mir begann das Unheil - Spiegel interview mit Afghanistans Ex-König Mohammed Sahir Schah," *Der Spiegel*, March 30, 1987.

18. "Afghanistan: The dialectics of reconciliation - Pravda's Own Correspondent Reports from Kabul," *Pravda*, August 17, 1987.

19. "Afghan Talks End Without Major Gain," *New York Times*, September 11, 1987; "Aucun accord a Geneve," *Le Figaro*, September 11, 1987; "Desaccord a Geneve sur le calendrier k'un eventuel retrait des troupes sovietiques," *Le Monde*, September 12, 1987; "Afghan Talks Snagged on Troop

Withdrawals," International Herald Tribune, September 12-13, 1987; "Efforts for solution of Afghan Issue Will Continue: Yaqub," *Pakistan Times*, September 14, 1987.

۲۰. گزارش سال ۱۹۸۷ دبیر کل سازمان ملل راجع به افغانستان که به چهل و دومین نشست

مجمع عمومی ارائه شد، در منبع ذیل آمده است:

U.N. document A/42/600-S/19160, dated September 29, 1987.

۲۱. در مورد خلاصه مذاکرات مجمع عمومی راجع به افغانستان، متن قطعنامه ۴۲/۱۵ و نتایج

رای گیری درباره این قضیه، نگاه کنید به:

Yearbook of the United Nations 1987, vol. 41. pp. 210-17. The quotations in the text are taken from the verbatim records of the session.

فصل دوازدهم

1. R.W. Apple Jr., "Reagan Trip Is Due-No New Key Agreement is Reached as Russian Ends His U.S. Visit," *New York Times*, December 11, 1991.

2. "The Spirit of Washington," *Time*, December 21, 1987.

3. "Afghan Offers 1-year Soviet Pullout - Kabul's Proposal Is Concession toward U.S., Pakistani Stanc," *Washington Post*, December 1, 1987; "115,000 Soviet Troops Will Be 'Out in a Year'," *Times* (London), December 1, 1987; "Afghans Suggest Soviet Timetable for Withdrawal - Under the New constitution the Leader Assumes Broad Powers as President," *New York Times*, December 1, 1987. The quotations from Gorbachev's press conference are taken from a vidro recording.

4. Eduard Shevardnadze, *The Future Belongs to Freedom*, (London: Sinclair-Sevenson Ltd., 1991), pp. 47, 68-69.

5. "Armand Hammer in Afghan Role," *New York Times*, October 15, 1987; "Hammer Shuttles World in Bid for Afghan Pull-out," *Times* (London), November 29, 1987.

6. "Moscow Declares Its Aim Is to Leave Afghanistan in '88," *New York Times*, January 7, 1988.

7. "Soviet Editor Hints at Moscow Desire for Afghan Withdrawal,"

Financial Times, January 15, 1988.

8. "Afghan Portents: Khost and Geneva," *The Muslim*(Islamabad), January 17, 1988.

9. Don Oberdorfer, "Reagan Reassures Rebels on Eve of Afghan Aid Talks," *Washington Post*, January 3, 1988.

10. "Afghan Guerrillas Are Said o Clash," *New York Times*, January 12, 1988.

11. "Afghan Peace Talk Muddies the Future - Uncertainties Loom over Any Resolution", *Washington Post*, January 10, 1988.

12. "Shultz Greets Soviets' Afghan Plans," *Christian Scirence Monitor*, January 8, 1988.

13. Rowland Evans and Robert Novak, "Afghanistan Mirage," *Washington Post*, January 13, 1988.

14. "Cordovez Interview - Soviet Pullout Not Linked to Formation of Coalition Govt," *Dawn* (Karachi), January 23, 1988.

15. "Cordovez up Against Difficulties," *The Muslim*(Islamabad). January 27, 1988; "Envoy Cautious after Visit to Kabul - U.N. Negotiator Says Effort to Settle War Faces a Lot of Differences," *Washington Post*, January 27, 1988; "U.N.Mediator Voices Gloom on Chances of Afghan Deal, *Guardian*, January 27, 1988.

16. "Pakistan Asks Cordovez to Extend Stay in Area," *Pakistan Times* (Rawalpindi), January 28, 1988.

17. George Arney, "Mullah Will Speak for Afghan Guerrillas," *Guardian*, October 22, 1987.

18. Edward Girardet, "Internal Rivalry Complicates Task of Afghan Resistance," *Christian Science Monitor*, November 12, 1987.

19. "Natwar Holds Talks with Zahir Shah," *Fromtier Past* (Peshawar), February 8, 1988.

20. "Out of Afghanistan," *Times* (London), February 10, 1988.

21. "Hold the Soviets to Their Word," *Christian Science Monitor*, Febrary

11, 1988.

22. "Take Yes for Afghanistan," *New York Times*, February 11, 1988.

23. "Sovier Actions Support Afghan Proposal," *Washington Post*, February 10, 1988.

24. "Russian Verse Reflects Grim Face of War," *Times* (London), February 10, 1988.

25. "Some in Soviet Union Uneasy About Pullout-Image of Invincibility at Risk in Afghanistan," *Washington Post*, February 21, 1988.

26. "Le meurtre du professeur Majrooh-Le poete assassine," *Le Monde* February 15, 1988; Professor Bhaeddin Majrooh Obituary, *Times* (London), February 15, 1988; Richard M. Weintraub, "Exile's Killing Jars Afghans in Pakistan," *Washington Post*, February 17, 1988.

27. "Mujahideen Rally Demands Zahir Shah's Return," *Frontier Post* (Peshawar), February 13, 1988.

28. "Pakistan Has No Objection to Zahir Shah," *Morning News* (Karachi), February 13, 1988.

29. "Afghan Guerrillas Appear to Ease Position on a Future Government," *New York Times*, February 18, 1988.

30. "Rebels Outline Plan For Afghan Regime-Some Kabul Officials Could Be Included," *Washington Post*, February 24, 1988.

31. "...While the Afghans Wait," *SundayTimes* (London), February 21, 1988.

32. "Moscow Condemns Pakistan on Delays," *Financial Times*, February 19, 1988.

33. "Brzezinski Warns of Pitfalls in Afghan Talks - Negotiations on Interim Government Could Delay Soviet Withdrawal, Ex-Official Says," *Washington Post*, February 19, 1988.

34. "Shultz Said to Back Pakistan on Afghan Coalition Regime," *New York Times*, February 18, 1988.

35. "Is Pakistan Isolated on Afghan Issue Now?," *Nation* (lahore),

February 21, 1988. "Pakistan-U.S. Ties Face Afghan Test-End of Afghan War Could Revive Prickly Bilateral Issues," *Christian Science Monitor*, February 19, 1988.

36. "Shultz Is Upbeat on Prospects for Afghan Accord," *New York Times*, February 23, 1988; "Modest Progress Reported in Shultz's Talks in Moscow - Spring Summit Seen Still on Schedule," *Washington Post*, February 23, 1988.

37. Steven R. Weisman, "Neighbors of Afghanistan Seek Orderly Departure by Russians," *New York Times*, February 14, 1988.

38. "Kabul Says War Spread to Pakistan," *Financial Times*, March 17, 1988.

39. "Clear the Exit from Afghanistan" (editorial), *New York Times*, March 20, 1988.

40. "Afghan Guerrillas Pick New Leader," *Guardian*, March 14, 1988.

41- Bill Keller, "Shevardnadze Flies to Kabul to Pursue an Afghan Peace," *New York Times*, April 4, 1988.

42. "Outlook for Afghan Accord Brightens," *Christian Science Monitor*, April 6, 1988.

43. "Text of Soviet - Afghan Statement on Accord," *New York Times*, April 8, 1988.

44. Michael R. Gordon, "Soviet Reply Seems Positive on Afghan Arms," *New York Times*, April 10, 1988.

45. Don Oberdorfer and David B. Ottaway, "U.S. Studies Moscow Message," *Washington Post*, April 10, 1988; Michael R. Gordon, "U.S. and Moscow Agree on Pullout from Afghanistan," *New York Times*, April 12, 1988.

46. Press Conference by George Shultz, Secretary of State of the United States of America, Palais des Nations, April 14, 1988 (text provided by the Mission of the United States to the United Nations Office at Geneva).

47. Statement by the Minister of Foreign Affairs of the Soviet Union (text provided by the Mission of the U.S.S.R. to the United Nations Office at Geneva).

سخن آخر

تذکر: کلیه نقل قول‌ها، به جز آنچه در ذیل می‌آید، از یادداشتهای شخصی اینجانب در جریان مذاکرات است - کوردوز.

1. Security Council document S/19834, dated April 26, 1988.
2. Security Council document S/19835, dated April 26, 1988, and Security Council document S/19836, dated April 26, 1988.
3. Security Council Official Records: Forty-third, Forty-fourth, and Forty-fifth Years, United Nations.
4. Transcript of question-and-answer session at DPI/UNCA luncheon with Secretary General. Department of Public Information, Press Section, New York; Press Release SG/SW/4127, PI/596, April 27, 1988.
5. Press Release SG/A/400-BIO/2326, dated May 11, 1988, United Nations Department of Public Information, Press Section, New York.
6. UN document A/43/344. Statement issued by the Soviet Government.
7. "Uncontrollable Relief as First Brigade Crosses the Afghan Border - Tears and Flowers Welcome Returning Soviet Soldiers," *Times* (London), May 19, 1988.
8. Richard Evans, "Mujahedin Commanders Plan Own Government," *Independent* (London), May 10, 1988.
9. "The Exiled King Asks Tribal Parley," *New York Times*, April 15, 1988.
10. "Zia Reviles 'Corrupt' Civilian Government," *Independent* (London), May 31, 1988.
11. Willian Sexton, "Pakistan not to Oppose Afghans' Desire For Zahir," *Nation*, (Lahore), June 28, 1988.
12. "Gailani Willing to Consider Cordovez Proposal," *The Muslim* (Islamabad), July 15, 1988.
13. "Mujaddady Group Backs Cordovez's Proposals," *Frontier Post* (Peshawar), July 18, 1988.
14. "Soviet Official Threatens Delay in Soviet Pullout," *Washington Post*, July 24, 1988.

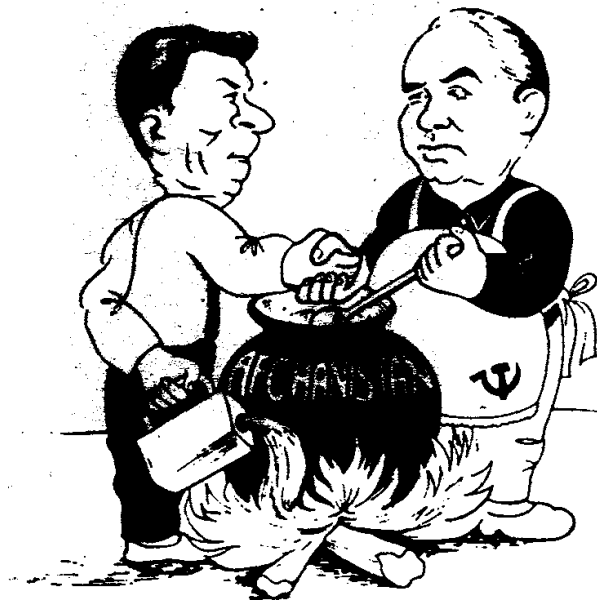
15. "Afghan Exit Continuing, U.S. is Told," *Washington Post*, July 26, 1988.
16. "Afghanistan Withdrawal is Slowed - Shevardnadze Says Moscow Watching Arms Flow to Rebels," *Washington Post*, September 28, 1988.
17. "Afghan Alliance Guerrilla Rejects Soviet Offers for Talks," *Washington Post*, October 18, 1988.
18. "Afghan Leadership Reported at Odds," *New York Times*, October 19, 1988, "Soviets Said to Offer Afghan Premier as Conciliator," *New York Times*, October 31, 1988.
19. "Soviets to Embrace Afghan Foe?," *Christian Science Monitor*, October 19, 1988.
20. "U.N. Calls on Deposed Afghan King," *New York Times*, October 19, 1988.
21. "Hekmatyar Asks for Cordovez Removal," *The Muslim*(Islamabad), November 2, 1988.
22. "Rabbani Outlines IUAM'S Interim Govt Plan," *The Muslim*(Islamabad), November 1, 1988.
23. "Afghan Rebels Announce an Election Plan," *New York Times*, November 1, 1988.
24. "Khalis Disputes Rabbani's Contention," *The Muslim*(Islamabad), November 2, 1988.
24. "Afghan Guerrilla Leaders Displaying Indecision as Soviet Pullout Nears End," *New York Times*, December 21, 1988.
26. "Talks Broken Off By Afghan Rebels," *New York Times*, January 10, 1989.
27. "Vorontsov Calls for Active U.N. Role," *Dawn* (Karachi), January 8, 1989.
28. "Rival Groups Clash at Rally Attacking Mujahidin Council," *Times* (London), February 9, 1989.
29. Barbara Crossette, "Afghan Guerrilla Talks, Confusion Reigns Supreme," *New York Times*, February 11, 1989.

30. Bill Keller, "Last Soviet Soldiers Leave Afghanistan After 9 Years, 15,000 Dead and Great Cost," *New York Times* February 16, 1989.

31. Zahid Hussain, "Snub for Hard-line Afghans," *Times* (London), January 28, 1992.

32. U.N. press release SG/SM/4752, May 18, 1992.

« ضمائم »



دیدگاه یک پاکستانی در مورد نقش ابرقدرتها در افغانستان



گلبدين حكمتيار رهبر حزب اسلامي بنيادگرا كه سهم عمده از ۲٫۸ ميليارد دلار كمكهاي نظامي و اقتصادي امريكا را دريافت كرد. اين كمكها از طريق آزاتسهاي اطلاعاتي پاكستان به گروههاي مقاومت افغان مي رسيد.
(Reuters / Bettmann)



محمد ظاهر شاه سابق افغانستان . نظر سنجي انجام شده در اردو گاههاي آوارگان افغان در پاكستان نشان مي داد كه اكثريت آنان او را به عنوان رئيس حكومت ائتلافي در كابل پس از خروج نيروهاي شوروي مي پذيرند.
رهبران بنيادگراي افغان با تلاشهاي كوردووز براي ايجاد چنين حكومتي مخالفت مي كردند.
(Photo courtesy of sultan Ghazi)



یوری آندروپوف دبیر کل حزب کمونیست شوروی از نوامبر ۱۹۸۲ تا فوریه ۱۹۸۴.
او در نخستین تلاشهای جدی برای یافتن راه حل دیپلماتیک جهت خروج نیروهای
شوروی از افغانستان را طی دوره تصدی خود انجام داد.
(UPI / Bettmann)



ولادیمیر گریچچکوف به عنوان رئیس ک. گ. ب. در ۱۹۷۹ نقش عمده ای در تصمیم شوروی
به مداخله در افغانستان بازی کرد. او بعداً قدرت را در مسکو قبضه نمود و با تشکیل
حکومت ائتلافی در کابل که در آن قدرت حزب کمونیست تضعیف می شد، مخالفت می ورزید.
(Reuters / Bettmann)



رئیس جمهور افغانستان نجیب الله در ۲۳ اوت ۱۹۹۰ در مسکو با رئیس جمهور شوروی میخائیل گورباچف دیدار کرد. نجیب الله برای چهار سال پس از خروج نیروهای شوروی که از ماه مه ۱۹۹۸ آغاز شد، بر سر قدرت باقی ماند.
(Reuters / Bettmann)



دیه گو کوردووز برای گروهی از رهبران آوارگان افغان در پشاور مواد معاهدات ژنو در ارتباط با بازگشت ۲/۵ میلیون آواره افغان به کشورشان را توضیح می دهد.
(United Nations Photo)



با توجه به مخالفت پاکستان با برگزاری گفتگوهای مستقیم، دبه گو کوردووز «گفتگوهای غیر مستقیم» برای حل بحران افغانستان، از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۸ در ژنو را سازماندهی کرد و به طور مداوم بین هیئت نمایندگیهای دولتهای افغانستان و پاکستان در وقت و آمد بود. در نشست بالا در ۲۹ اوت ۱۹۸۵، کوردووز (نفر دوم از سمت راست) در مقابل هیئت نمایندگی افغانستان به ریاست وزیر خارجه این کشور شاه محمد دوست (دارای عینک) قرار گرفته است.

(United Nations Photo)



دبه گو کوردووز (سمت چپ) طی نشستی در ۹ فوریه ۱۹۸۸ در اسلام آباد با محمد ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان، در مورد دورنمایی مذاکرات ژنو درباره خروج نیروهای شوروی گفتگو می کند. ضیاء نا آخرین لحظات، تلاش داشت جلوی معیقت مذاکرات ژنو را بگیرد.

(United Nations Photo)



بیرک کارمل ، رئیس جمهور افغانستان و دبیر کل حزب کمونیست افغانستان در طول ۶ سال از آغاز اشغال شوروی - او در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ توسط نیروهای اشغالگر شوروی به قدرت رسید و در طول مذاکرات سازمان ملل در ژنو در مقابل خروج شوروی ایستادگی کرد.
(UPI / Bettmann)



دیدار کوردووز (سمت چپ) با وزیر خارجه پاکستان صاحب زاده یعقوب خان در ۲۲ ژانویه ۱۹۸۳ در اسلام آباد. یعقوب خان یک بازیگر کلیدی در طول ۶ سال مذاکراتی بود که به عقد معاهدات ژنو انجامید.
(United Nations Photo)



وزیر خارجه شوروی ادوارد شوارتس (قسمت چپ) و وزیر خارجه افغانستان عبدالوکیل (سمت راست) در مقر سازمان ملل در ژنوا، معاهدات ژنو را امضاء می کنند.
(UN Photo)



دیه گو کوردووز، معاون دبیر کل سازمان ملل در امور سیاسی ویژه (سمت چپ) و ژنرال والتین وارنیکف فرمانده نیروهای شوروی در افغانستان برای گفتگو در مورد ترتیبات خروج نیروهای شوروی با یکدیگر در کابل دیدار کردند.
(UN Photo)



آخرین دسته از تانکهای ارتش سرخ هنگام خروج از افغانستان در ۱۶ فوریه ۱۹۸۹ واقع بر «پل دوستی» در مرز افغانستان - شوروی.

بدین ترتیب خروج نیروهای شوروی از افغانستان طبق جدول زمانی ۱۰ ماهه تکمیل شد.

(Reuters / Bettmann News Photos)



حفیظ الله امد (بالا) علی رغم مخالفت شوروی در ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ قدرت را از نور محمد ترکمنی گرفت. ترکمنی سه هفته قبل طی یک مداخله پزشکی به قتل رسیده بود. امین توسط یک نیروی ویژه شوروی در ۲۷ دسامبر و در اولین روز اشغال ارتش سرخ کشته شد.

(UPI / Bettmann)

«پشت پرده افغانستان» بی تردید بررسی روشن مذاکراتی است که به انعقاد معاهدات ژنو منجر شد و کشمکش‌های سیاسی در مورد خروج در مسکو، واشنگتن، کابل و اسلام آباد. دیده‌گو کوردوز و سلیگ هاریسون حکایت آشکاری برای ما دارند، مملو از افشاگریهای مهم و جدید، که برای کلیه پژوهشگران مسایل خارجی و تاریخ اهمیت فوق‌العاده‌ای خواهد داشت.

سایروس ونس

وزیر خارجه سابق امریکا

هنگامی که اتحاد شوروی نیروهای خود را از افغانستان بیرون کشید، رسانه‌های غربی توضیح ساده‌ای داشتند: نیروهای شوروی توسط چریکهای تسلیح شده به وسیله ایالات متحده از کوههای افغانستان بیرون رانده شدند. آسمانها به کمک موشکهای استینگر از جنگنده‌های شوروی پاک شد. تا اینکه کرملین به زانو در آمد. اما دیده‌گو کوردوز و سلیگ اس. هاریسون این تصور را در هم می‌ریزند. پشت پرده افغانستان نشان می‌دهد که وقتی اتحاد شوروی تصمیم به خروج گرفت، ارتش سرخ با آرامش خاطر در افغانستان سنگربندی می‌کرد: تسلیحات امریکایی و شجاعت افغانها بهای ماندن شوروی را بالا برد، اما این شش سال دیپلماسی ماهرانه بود که زمینه‌های خروج را فراهم کرد.

انتشارات آکسفورد - ناشر متن انگلیسی کتاب

کتاب هاریسون - کوردوز سهم بزرگی در فهم لحظات سرنوشت ساز جنگ سرد دارد - مداخله شوروی و شکست آن در افغانستان.

رئیس‌جمهور سابق امریکا - جیمی کارتر

این یک کتاب جذاب و مهم است، کتابی که واقعاً از عنوان خود حکایت دارد...

رایموند گارتف

نویسنده کتاب روابط آمریکا - شوروی

و پایان جنگ سرد

انتشارات بین‌المللی الهدی
تهران جمهوری اسلامی ایران
مستوف پستی: ۱۳۱۵۵-۲۳۶۳
تلفن: ۶۲۰۶۲۶۱ فاکس: ۶۲۰۶۲۲۰
شماره: ۵-۲۲۸-۲۷۲-۹۶۴

